

راه عدالت

The Way of Righteousness

راه عدالت

The Way of Righteousness

نویسنده: پل برَمَسین

Author: Paul Bramsen

انتشارات خدمات جهانی فارسی زبان

Persian World Outreach, Inc. Publication

Email: pwo1998@gmail.com

Web: www.persianwo.org

این کتاب با اجازه بزبان فارسی ترجمه و چاپ شده است.
Translated and Printed in Persian/Farsi with permission.

Rock International

PO Box 4766, Greenville, SC 29608

Web: www.rockintl.org

حق چاپ محفوظ است نوامبر ۲۰۱۰

All rights reserved November 2010

Content:	صفحه	فهرست مطالب:
Part 1	۸	بخش ۱
Lesson 1: God Has Spoken!	۹	درس ۱: خدا سخن گفته است!
Lesson 2: What Is God Like?	۱۵	درس ۲: خدا چگونه است؟
Lesson 3: Satan And The Angels	۲۱	درس ۳: شیطان و فرشتگان
Lesson 4: How God Made The World	۲۷	درس ۴: خدا چگونه جهان را خلق کرد
Lesson 5: Why God Created Man	۳۳	درس ۵: چرا خدا انسان را آفرید
Lesson 6: Adam And Eve And the Garden Of Paradise	۳۹	درس ۶: آدم و حوا و باغ بهشت
Lesson 7: How Sin Entered The World	۴۵	درس ۷: چگونه گناه وارد جهان شد
Lesson 8: What Adam's Sin Produced	۵۱	درس ۸: ثمره گناه آدم
Lesson 9: The Wonderful Promise	۵۷	درس ۹: وعده عالی
Lesson 10: Cain and Abel: The Way Of Sacrifice	۶۳	درس ۱۰: قائن و هابیل: راه قربانی
Lesson 11: Unrepentant Cain	۶۹	درس ۱۱: قائن توبه نکرده
Lesson 12: The Prophet Enoch	۷۵	درس ۱۲: خنوخ نبی
Lesson 13: The Prophet Noah: God's Patience And Wrath	۸۱	درس ۱۳: نوح نبی: صبر و خشم خدا
Lesson 14: Noah And The Great Flood	۸۷	درس ۱۴: نوح و طوفان عالمگیر
Lesson 15: Noah And The Faithfulness Of God	۹۳	درس ۱۵: نوح و وفاداری خدا
Lesson 16: The Tower Of Babel	۹۹	درس ۱۶: برج بابل
Lesson 17: Review Of The Beginning	۱۰۵	درس ۱۷: مروری بر درسهای گذشته
Lesson 18: Why God Called Abraham	۱۱۱	درس ۱۸: چرا خدا ابراهیم را فراخواند
Lesson 19: Abraham, God's Friend	۱۱۷	درس ۱۹: ابراهیم، دوست خدا
Lesson 20: Abraham And Ishmael	۱۲۳	درس ۲۰: ابراهیم و اسماعیل

Lesson 21: Abraham: Sodom Ruin And Isaac's Birth	۱۲۹	درس ۲۱: ابراهیم: ویرانی سدوم و تولد اسحاق
Lesson 22: Abraham's Sacrifice	۱۳۵	درس ۲۲: قربانی ابراهیم
Lesson 23: Esau And Jacob: The Temporal And The Eternal	۱۴۱	درس ۲۳: عیسو یعقوب: فانی و ابدی
Lesson 24: Jacob Becomes Israel	۱۴۷	درس ۲۴: یعقوب اسرائیل می شود
Lesson 25: Joseph Humiliation	۱۵۳	درس ۲۵: فروتنی یوسف
Lesson 26: Joseph Exaltation	۱۵۹	درس ۲۶: سربلندی یوسف
Lesson 27: Joseph: The Rest Of The Story	۱۶۵	درس ۲۷: یوسف: و ادامه داستان
Lesson 28: Review Of The First Book Of The Torah	۱۷۱	درس ۲۸: بازنگری کتاب اول تورات
Lesson 29: The Prophet Moses	۱۷۷	درس ۲۹: موسی نبی
Lesson 30: Moses Meets God!	۱۸۳	درس ۳۰: ملاقات موسی با خدا!
Lesson 31: Pharaoh: Who Is The Lord?	۱۸۹	درس ۳۱: فرعون: خدا کیست؟
Lesson 32: The Plagues	۱۹۵	درس ۳۲: بلاهای مصر
Lesson 33: The Passover Lamb	۲۰۱	درس ۳۳: بره فصح
Lesson 34: A Path Through The Sea	۲۰۷	درس ۳۴: راهی از میان دریا
Lesson 35: Food In The Desert	۲۱۳	درس ۳۵: غذا در بیابان
Lesson 36: Fiery Mount Sinai!	۲۱۹	درس ۳۶: کوه آتشین سینا!
Lesson 37: Ten Holy Commandments	۲۲۵	درس ۳۷: ده فرمان مقدس
Lesson 38: Purpose Of The Commandments	۲۳۱	درس ۳۸: هدف از ده فرمان
Lesson 39: Broken Commandments	۲۳۷	درس ۳۹: شکستن ده فرمان
Lesson 40: The Tent Of Meeting	۲۴۳	درس ۴۰: خیمه اجتماع
Lesson 41: The Israelites' Unbelief	۲۴۹	درس ۴۱: بی‌ایمانی بنی اسرائیل
Lesson 42: The Bronze Snake	۲۵۵	درس ۴۲: مار برنجی

Lesson 43: Moses' Final Message	۲۶۱	درس ۴۳: پیغام آخر موسی
Lesson 44: Joshua And The Land Of Canaan	۲۶۷	درس ۴۴: یوشع و سرزمین کنعان
Lesson 45: Judges And Ruth	۲۷۳	درس ۴۵: داوران و روت
Part 2	۲۷۹	بخش ۲
Lesson 46: Samuel, Saul, and David	۲۸۱	درس ۴۶: سموئیل، شائول، و داود
Lesson 47: David And Goliath	۲۸۷	درس ۴۷: داود جلیات
Lesson 48: King David And God's Promise	۲۹۳	درس ۴۸: داود پادشاه و وعده خداوند
Lesson 49: David And Bathsheba	۲۹۹	درس ۴۹: داود و بت‌شبع
Lesson 50: The Prophet David And The Messiah	۳۰۵	درس ۵۰: داود نبی و مسیح
Lesson 51: More From The Psalms	۳۱۱	درس ۵۱: درس‌های دیگری از مزامیر
Lesson 52: The Prophet Solomon	۳۱۷	درس ۵۲: سلیمان نبی
Lesson 53: The Prophet Elijah	۳۲۳	درس ۵۳: ایلای نبی
Lesson 54: The Prophet Jonah	۳۲۹	درس ۵۴: یونس نبی
Lesson 55: The Prophet Isaiah	۳۳۵	درس ۵۵: اشعیا نبی
Lesson 56: The Prophet Jeremiah	۳۴۱	درس ۵۶: ارمیا نبی
Lesson 57: The Prophet Daniel	۳۴۷	درس ۵۷: دانیال نبی
Lesson 58: The Prophet Zechariah	۳۵۳	درس ۵۸: زکریاء نبی
Lesson 59: The Message Of The Prophets Summarized	۳۵۹	درس ۵۹: خلاصه پیام انبیاء
Part 3	۳۶۵	بخش ۳
Lesson 60: The Prophet John	۳۶۷	درس ۶۰: یحیی نبی (تعمیددهنده)
Lesson 61: The Announcement	۳۷۳	درس ۶۱: اعلان خیر
Lesson 62: The Messiah Born	۳۷۹	درس ۶۲: مسیح متولد شده است
Lesson 63: The Holy Son	۳۸۵	درس ۶۳: مولود مقدس

Lesson 64: The Lamb Of God	۳۹۱	درس ۶۴: برّه خدا
Lesson 65: The Great Healer	۳۹۷	درس ۶۵: طیب اعظم
Lesson 66: The Great Teacher	۴۰۳	درس ۶۶: معلم اعظم
Lesson 67: You Must Be Born Again!	۴۰۹	درس ۶۷: شما باید از سر نو مولود گردید!
Lesson 68: The Savior Of The World	۴۱۵	درس ۶۸: نجات‌دهنده جهان
Lesson 69: The Authority Of Jesus	۴۲۱	درس ۶۹: اقتدار عیسی
Lesson 70: The Power Of Jesus	۴۲۷	درس ۷۰: قدرت عیسی
Lesson 71: Two Important Parables	۴۳۳	درس ۷۱: دو مثل مهم
Lesson 72: The Bread Of Life	۴۳۹	درس ۷۲: نان حیات
Lesson 73: Jesus Causes Division	۴۴۵	درس ۷۳: عیسی باعث جدایی می‌گردد
Lesson 74: The Light Of The World	۴۵۱	درس ۷۴: نور جهان
Lesson 75: The Lord Of Glory	۴۵۷	درس ۷۵: خداوند جلال
Lesson 76: The Good Shepherd	۴۶۲	درس ۷۶: شبان نیکو
Lesson 77: The Heart Of God	۴۶۹	درس ۷۷: قلب خدا
Lesson 78: The Resurrection And The Life	۴۷۵	درس ۷۸: قیامت و حیات
Lesson 79: Jesus Enters Jerusalem	۴۸۱	درس ۷۹: ورود عیسی به اورشلیم
Lesson 80: Hard And True Words	۴۸۷	درس ۸۰: کلام دشوار و حقیقی
Lesson 81: The Last Supper	۴۹۳	درس ۸۱: شام آخر
Lesson 82: Jesus Is Arrested	۴۹۸	درس ۸۲: دستگیری عیسی
Lesson 83: Jesus Is Condemned	۵۰۵	درس ۸۳: محکومیت عیسی
Lesson 84: Jesus Is Nailed To The Cross	۵۱۱	درس ۸۴: مصلوب شدن عیسی
Lesson 85: Jesus Is Risen	۵۱۷	درس ۸۵: عیسی برخاسته است

Lesson 86: Jesus Ascends To Heaven	۵۲۳	درس ۸۶: صعود عیسی به آسمان
Lesson 87: The Holy Spirit Has Come!	۵۳۱	درس ۸۷: نزول روح القدس!
Lesson 88: Jesus Is Coming Back!	۵۳۹	درس ۸۸: بازگشت عیسی!
Part 4	۵۴۵	بخش ۴
Lesson 89: The Good News!	۵۴۷	درس ۸۹: خبر خوش!
Lesson 90: Man's Questions And God's Answers – Part 1	۵۵۳	درس ۹۰: پرسش‌های انسان و پاسخ‌های خدا- بخش ۱
Lesson 91: Lesson 90: Man's Questions And God's Answers – Part 2	۵۵۹	درس ۹۱: پرسش‌های انسان و پاسخ‌های خدا- بخش ۲
Lesson 92: How Should Christ Disciples Live?	۵۶۷	درس ۹۲: شاگردان عیسی باید چگونه زندگی کنند؟
Lesson 93: Review #1 Adam, The Problem of Sin	۵۷۳	درس ۹۳: مرور گذشته (۱) آدم، مسأله گناه
Lesson 94: Review #1 Abraham, Righteous By Faith	۵۷۹	درس ۹۴: مرور گذشته (۲) ابراهیم، پارسا بوسیله ایمان
Lesson 95: Review #3 Moses, God's Holy Law	۵۸۵	درس ۹۵: مرور گذشته (۳) موسی، شریعت مقدس خدا
Lesson 96: Review #4 Jesus Christ, "It Is Finished"	۵۹۱	درس ۹۶: مرور گذشته (۴) عیسی مسیح، "تمام شد"
Lesson 97: Hell!	۵۹۷	درس ۹۷: جهنم!
Lesson 98: Paradise	۶۰۳	درس ۹۸: بهشت
Lesson 99: What Do you Think About Jesus? Part 1	۶۰۹	درس ۹۹: شما در مورد عیسی چه فکر می‌کنید؟ بخش ۱
Lesson 100: What Do you Think About Jesus? Part 2	۶۱۵	درس ۱۰۰: شما در مورد عیسی چه فکر می‌کنید؟ بخش ۲

راه عدالت

بر حسب

کتاب تورات



در مورد بعضی از افرادی که در این بخش مطالعه شده

آدم اسحاق

حوا یعقوب

قائن یوسف

هابیل موسی

خنوخ هارون

نوح فرعون

ابراهیم یوشع

لوط روت

اسماعیل

لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟

ایوب نبی ۲:۹

درس ۱

خدا سخن گفته است!



مقدمه

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه درس **طریق عدالت** را به شما تقدیم می‌کنیم. ما این درس را طریق عدالت نامیده‌ایم چرا که در این درس قصد داریم کلام انبیا را بررسی کنیم، کلامی که به ما می‌گوید چگونه مردم گناهکار می‌توانند در حضور خدا عادل محسوب شوند.

شما کدام راه را انتخاب کرده‌اید. راه عدالت یا راه گناه را؟ آیا راه عدالتی را که از خدا سرچشمه می‌گیرد می‌شناسید؟ کلام خدا می‌گوید، «**خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت**، زیرا ایشان سیر خواهند شد.» (متی ۶:۵)

شاید بعضی‌ها با خود می‌گویند، «ما راه عدالت را می‌شناسیم. نیازی نداریم که خود را با نوشته‌های انبیای قدیم مشغول کنیم. همین چیزهایی که می‌دانیم برای ما کافی است!» اگر شما نیز چنین دیدگاهی دارید، به آنچه سلیمان نبی گفته است گوش دهید. او گفت: «**راهی است که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید، اما عاقبت آن، طرق موت است.**» (امثال سلیمان ۱۴:۱۲)

در کلام خدا، کتاب زبور حضرت داود، پدر سلیمان، در مورد نیاز ما به راه عدالتی که خدا بنا کرده است چنین نوشته است: «**کسی عادل نیست یکی هم نی.** کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند؛ نیکوکاری نیست یکی هم نی.» (مزمور ۱۴:۱، ۳؛ روم ۳:۱۰، ۱۲) بنا به همین دلیل داود در کتاب مزامیر چنین دعا کرد، «**ای خداوند طریقه‌های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده؛ مرا به راستی خود سالک گردان.**» (مزمور ۴:۲۵، ۵).

اگر خداوند، خدای ما، ما را به راه راست هدایت نکنند، هیچگاه طریق عدالت را نخواهیم شناخت. شاید دوست داشته باشیم همچون کودکی در شهری بزرگ و یا همچون همچون گوسفندی در صحرا گم شویم. اما کلام خدا به ما می‌گوید، «**خداوند نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد ... بلکه می‌خواهد**

جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.» (۲ پطرس ۹:۳؛ ۱ تیموتاؤس ۲:۲) دوستان، هیچ چیز مهم‌تر از این نیست که با اطمینان کامل بدانیم طریقی را که طی می‌کنیم، به خدا ختم می‌شود.

در این مجموعه از درسها طریق عدالت، کلام خدا را بر طبق ترتیب زمانی بررسی خواهیم کرد. یکی پس از دیگری داستانهای انبیای خدا را از ابتدا تا به انتها دنبال می‌کنیم. کلام خدا یک آغاز و یک پایان دارد. بنابراین در نظر داریم داستانهایی را که در کلام خدا یافت می‌شوند بررسی کنیم، از همان جاییکه خدا خود آغاز می‌کند، یعنی از ابتدا.

ما درباره خدا و انبیا موضوعات مهمی را خواهیم آموخت. خواهیم دید که گرچه بسیاری از انبیا کلام مقدس را نوشته‌اند، اما تنها یک نویسنده انبیا را الهام می‌بخشید: خدا. کلام انبیا شامل داستانهای بسیاری است، اما تنها یک پیغام مهم دارد: خبرهای خوش درباره اینکه چگونه مردم در حضور خدا عادل محسوب می‌شوند.

بنابراین از شما استدعا داریم با وفاداری و توجه بسیار به درس طریق عدالت توجه کنید. حکیمان می‌گویند:

«رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود»

و یا «جوینده یابنده است.» خدا نیز در کلامش به ما می‌گوید «جویندگان خود را جزا می‌دهد.» (عبرانیان ۶:۱۱) خدا به کسانی که خالصانه در پی او هستند وعده داده است: «چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت!» (ارمیا ۲۹:۱۳)

در این درس درباره خدا و کلام او بیشتر صحبت خواهیم کرد. آیا می‌دانید خدا کیست؟ یا اینکه شیطان از کجا آمد؟ آیا می‌دانید چرا خدا انسان را خلق کرد؟ و اینکه گناه چگونه به دنیای زیبایی که خدا خلق کرد راه یافت؟ آیا تاکنون داستان حیرت‌انگیز نبی خدا، نوح و طوفان عالمگیر را مطالعه کرده‌اید؟ آیا واقعاً می‌دانید انبیای خدا چه نوشته‌اند؟ آیا می‌دانید که چرا ابراهیم دوست خدا نامیده شد؟ آیا می‌توانید پیغام انبیا را برای دوستان و یا فرزندانان به روشنی شرح دهید؟

هزاران سال پیش، ایوب نبی این سؤال را مطرح کرد، «انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده می‌شود؟» (ایوب ۲:۹) آیا می‌دانید پاسخ خدا به این سؤال ایوب چه بود؟ آیا می‌دانید چگونه می‌توانید در حضور خدا عادل شوید؟ اگر

می‌خواهید پاسخ خدا به این سؤال و یا سؤالات بسیار دیگر را بدانید، از شما دعوت می‌کنیم به برنامه طریق عدالت گوش دهید. حقیقتاً کلام خدا، عمیق، عجیب، زنده و قدرتمند است. و علاوه بر این: کلام خدا هیچ چیز را از ما مخفی نمی‌کند. کلام خدا به ما نشان می‌دهد که انسان چگونه است. از این رو کتاب مقدس می‌گوید، «هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد.» (عبرانیان ۴:۱۳)

در روزهای آینده، حقیقت مهمی است که باید آن را درک کنیم. و آن این است: «**خدا سخن گفته است!** خدای متعال، سخن گفته است! خدا با انسان (بشر) سخن گفته است و او می‌خواهد با شما نیز سخن بگوید! اگر نامه‌ای از سوی یک پادشاه از سرزمینهای دوردست دریافت کنید، آیا آن را نمی‌خوانید؟ آیا نمی‌خواهید بدانید که چه چیزی برایتان نوشته است؟ پس چقدر بیشتر هنگامی که خدای متعال با ما سخن می‌گوید باید توجه کنیم!

خدا چگونه با انسان سخن گفته است؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید، «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود...» (عبرانیان ۱:۱) بله، یکی از عمده راه‌هایی که خدا با انسانها سخن گفته است، طریق انبیا بوده است. در گذشته، خدا انسانهایی را تعیین نمود تا کلام او را اعلان کنند و آن را در کتاب (طومار) بنویسند. کلام خدا می‌گوید، «و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر نبی نیست. زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس (خدا) مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.» (۱ پطرس ۱:۲۰-۲۱)

خدا می‌توانست خود کتاب مقدس را بنویسد و یا اینکه این امر را به فرشتگانش محول کند. اما او این کار را نکرد. خدا انسانهای عادی را انتخاب کرد تا برای او بنویسند. ما این انسانها را انبیا می‌نامیم. انبیای خدا نقش یک منشی را داشتند. خدا آنچه را که باید می‌نوشتند در ذهن ایشان قرار می‌داد، و آنها آن را برای خدا می‌نوشتند. با اینحال خدا اجازه داد هر یک از انبیا به زبان خود بنویسند. کتاب خدا نه تنها شامل سخنان مستقیم خدا است بلکه افکار و دعاها و مشکلات افرادی همچون من و شما را نیز در خود دارد. خدا در طول داستانهایی که نمایانگر رفتار خدا با قوم خود است، می‌خواهد به ما نشان دهد او کیست و ما چگونه می‌توانیم به او نزدیک شویم.

چرا خدا انبیا را الهام بخشید تا کلام مقدس او را بنویسند؟ او آنها را الهام بخشید تا مردم هر دوره و هر نسل بدانند که خدا از آنها چه می‌خواهد. خدا با تمام انبیا سخن گفت زیرا او می‌خواهد توسط آنچه که آنها نوشته‌اند با شما و من حرف بزند! تمام آن چیزهایی که خدا توسط انبیا گفته است برای ما مفید

هستند و امروز هم کاربرد دارند. خدا می‌خواهد هر یک از ما پیغام انبیا را بدانیم.

شاید بعضی با خود چنین بگویند، «ها‌ها! نیازی ندارم بدانم انبیا چه نوشته‌اند. سخنان آنها برای من مهم نیست. هر نبی‌ای باید مأموریت خود را به انجام برساند. نبی‌ای آمد و مأموریت خود را انجام داد و رفت. نبی دیگر آمد و او نیز مأموریت خود را انجام داد و رفت... و همچنین دیگر انبیا. ما مردمان این روزگار نیازی نداریم بدانیم انبیا چه گفته‌اند!» آیا شما نیز چنین فکر می‌کنید؟ افکار خدا با چنین افکاری سازگار نیست! به آنچه خداوند خدا گفته است گوش دهید،

زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات (کتاب مقدس) هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود!» (متی ۱۸:۵-۱۹) «تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است!» (۲ تیموتاؤس ۱:۳)

حقیقتاً آنچه تمام انبیا نوشته‌اند بسیار ارزشمند است، زیرا آنها کلام را نوشتند تا مردم هر عصر و روزگاری راه نجاتی را که خدا بنیاد نهاده است بدانند. آیا می‌دانید انبیای خدا چه نوشته‌اند؟ خدا از ما می‌خواهد کلام او را بدانیم، به آن ایمان آوریم و از آن اطاعت کنیم! کتاب مقدس می‌گوید، «کلام انبیا را محکم‌تر داریم که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک!» (۲ پطرس ۱:۱۹)

بله، گاهی هم برخی با کلام خدا می‌جنگند، آنها می‌گویند، «کسی نمی‌تواند بر آن اعتماد کند! کتاب مقدس پر از اشتباه است. تغییر کرده است!» پس با این اوصاف کسی که با کلام حقیقت می‌جنگد در واقع با خود خدا می‌جنگد. ضرب‌المثلی می‌گوید: «تخم مرغ نباید با سنگ بجنگد!» کلام خدا صخره است و ما تخم مرغ! انسان نمی‌تواند کلام حقیقی خدا را تغییر دهد، بلکه کلام حقیقی خدا می‌تواند انسان را دگرگون کند! خدا آنقدر عظیم و قادر است که بتواند کلام ابدی خود را حفظ کند. این همان چیز است که خداوند در انجیل گفته است: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد!» (متی ۲۴:۳۵)

بسیاری به این دلیل با کلام خدا می‌جنگند که کلام خدا ماهیت دل آنها را بر آنها نمایان می‌سازد. ببینید خدا درباره کلام خود چه می‌گوید: «کلام خدا

زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرو رونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را؛ و ممیز افکار و نیت‌های قلب است.» (عبرانیان ۱۲:۴)

بله، کلام خدا زنده و مقتدر است؛ و با دل انسان سخن می‌گوید. کتب مقدس قدیمی‌ترین مجموعه آثار ادبی در جهان به شمار می‌آیند، با اینحال این کتب برای تمام اشخاص هستند. هیچ چیز مهم‌تر از کلام خدا نیست. اما کلام خدا همچون برنج و ماهی است. همه ما می‌دانیم که برنج و ماهی غذای خوشمزه‌ای است و همچنین برای بدن ما مقوی. اما تا هنگامی که آن را نخوریم هیچ فایده‌ای برای ما نخواهد داشت. من باید آن را بخورم. به همین شکل هم باید از کلام خدا بهره ببرم. بنا به همین دلیل است که خدا می‌گوید «انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر می‌شود.» (متی ۴:۴) تنها «گرسنگان و تشنگان عدالت» سیر خواهند شد. (متی ۶:۵) آیا برای کلام خدا اشتیاق دارید؟ کلام خدا غذا است. غذایی خوشمزه. این غذا برای تغذیه بدن شما نیست، بلکه برای تغذیه دل و روح شما است.

پس به شما می‌گویم کسی که از خدا می‌ترسد برای کلام او حرمت قایل می‌شود: درس طریق عدالت را پیگیری نمایید. به این شکل می‌توانید دانش خود را درباره آنچه خدا توسط انبیا به قوم گفته است افزایش داده و بفهمید که چگونه می‌توانید در مقابل خدای قدوس عادل شمرده شوید. خدا سخن گفته است و می‌خواهد با شما سخن بگوید.

پیش از اینکه شما را ترک کنیم، لازم است نکته‌ای دیگر را نیز شرح دهیم. ما در درس‌های خود بر هیچ چیز یا کس دیگر تکیه نخواهیم کرد جز آنچه در نوشته‌های انبیای خدا یافت می‌شود. کسانی که این درسها را آماده و پخش می‌کنند جدای از آنچه خدا در کتاب مقدس آشکار کرده است چیزی درباره حقایق الهی نمی‌دانند. یحیی نبی، پسر زکریا، به درستی در انجیل اعلان کرده است، «هیچکس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.» (یوحنا ۳:۲۷) ما جسارت آن را نداریم که بر دانش خود توکل کنیم. ما تنها بر کلام خدا تکیه کرده‌ایم. آرزوی ما این است که شما را با آنچه که خدا توسط انبیا در کلامش اعلان کرده است آشنا کنیم.

آیا می‌دانید خدا در کتب انبیا چه گفته است؟ آیا شما نیز از کسانی هستید که گرسنه و تشنه کلام خدا هستند تا بتوانند به عدالت حقیقی دست یابند؟ خدا در کلام مقدس خود، خودش و طریق نجات را آشکار کرده است. از شما دعوت می‌کنیم تا همراه با ما قدم به عرصه طریق عدالت بگذارید تا بتوانید آنچه را که خدا گفته است درک نمایید. کلام خدا به ما می‌گوید: «همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.» (رومیان ۱۵:۴)

همه ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم: خدا سخن گفته است و او می‌خواهد همه ما به او گوش دهیم و زندگی کنیم! پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و غنی، خدا به همه شما می‌گوید: «گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد!» (اشعیا ۳:۵۵)

از اینکه این درس را مطالعه کردید سپاسگذاریم. به امید خدا در درس بعدی درس دوم را تحت عنوان، «خدا کیست؟» به شما ارائه خواهیم کرد، طریق عدالت، (یکی از روشهای پایان دادن به درس این است که برای مثال به درس دوم نگاهی بیندازید) خدا به شما برکت دهد، درباره این دعوت عظیمی که خدا از ما به عمل آورده است فکر کنید:

«گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد!»
(اشعیا ۳:۵۵)

درس ۲

خدا چگونه است؟



پیدایش ۱

سلام بر شما خوانندگان، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در این مجموع درسها، **داستانهای انبیاء** را، یکی پس از دیگری بریتان شرح خواهیم داد. همچنین قصد داریم، کلام مقدسی را که انبیاء نوشته‌اند بررسی کنیم؛ کلامی که نشان دهنده طریق عدالتی است که خدا آن را مقرر کرده است و توسط آن، انسانها در حضور خداوند عادل محسوب می‌شوند.

در درس گذشته خود، درباره آثار انبیاء صحبت کردیم و به این مسئله پی بردیم که اگرچه بسیاری از مردان خدا، کتاب مقدس را نوشته‌اند اما در واقع فقط یک نویسنده وجود داشته و آن خدا است. در انتهای درس گذشته، شما را با این مفهوم بسیار مهم که «**خدا سخن گفته است**» ترک کردیم، خدا از طریق انبیاء با بشر سخن گفته است و مشتاق است که هر یک از ما به او گوش دهیم. خدا می‌خواهد از طریق نوشته‌های انبیاء با ما صحبت کند. خدا و کلام خدا، هرگز تغییر نمی‌کند. در طی دوران گوناگون خدا از کلامش محافظت کرده است. کتاب مقدس می‌گوید: «ممکن نیست که کتاب محور گردد.» (یوحنا ۱۰:۳۵) «دنیا و شهوات آن در گذر است... لکن کلمه خدا تا ابد آباد باقی است.» (اول یوحنا ۱۷:۲؛ اول پطرس ۱:۲۵)

امروز قصد داریم بررسی خود از اولین بخش از کتاب مقدس را که تورات نامیده شده شروع کنیم. خدا این کتاب را در ذهن مردی که موسی نام داشت قرار داد. خدا آنچه را که موسی باید می‌نوشت، به او گفت و اکنون در حدود ۳۵۰۰ سال از روزگار موسی گذشته است. تورات شامل پنج قسمت یا پنج باب است. قسمت اول را تحت عنوان **پیدایش** می‌شناسند. کتاب پیدایش پنجاه باب دارد. و این کتاب به این جهت پیدایش نامیده شده است که: آنچه را که در ابتدا اتفاق افتاده، برای ما بیان می‌کند.

برای ما شناخت اولین کتاب از تورات بسیار مهم است، به این دلیل که «پیدایش» پایه و اساس آن چیزی است که **خداوند بنیاد نهاد**، تا ما سخنان او را که دیگر کتب انبیاء ثبت شده است، بهتر درک کنیم. ما هنگام مطالعه این کتاب، دانش عمیق‌تری از حقایق بسیار مهم به دست خواهیم آورد. در مورد خدا و اینکه او چه صفاتی دارد چیزهایی یاد خواهیم گرفت و در مورد فرشتگان و شیطان، آسمان و زمین، حیوانات و انسان نیز مطالبی مهم مطالعه خواهیم کرد. خواهیم دید که چگونه گناه وارد جهان شد و با خود، تباهی و اندوه را به همراه آورد و نیز به دقت راه نجاتی را که خداوند مهیا کرده تا از طریق آن گناهکاران بتوانند به سوی خدا باز گردند و ارتباط نزدیکی با او داشته باشند بررسی خواهیم کرد. در داستانهای اولیه، با اولین انسان، اولین گناه، اولین قاتل آشنا خواهیم شد و در مورد اولین مذاهب دروغین، اولین انبیاء و اولین قومها خواهیم خواند و نیز در مورد داستان آدم و حوا، قائن و هابیل، نوح و نبی خدا ابراهیم و اینکه چرا دوست خدا نامیده شد تفکر خواهیم کرد. و نیز در مورد اسماعیل و اسحاق، عیسو و یعقوب، یوسف و برادران شرورش خواهیم خواند. اولین کتاب از تورات شامل همه این مطالب و نیز مطالب بسیار دیگر است.

بنابراین دوستان عزیز، ما از شما می‌خواهیم که با دقت مطالعه کنید زیرا زمان آن رسیده که، مطالعه کتاب مقدس و انبیاء را (بر حسب ترتیب زمانی) شروع کنیم. در اولین کتاب از تورات، باب ۱، آیه ۱، می‌خوانیم: «**در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.**» (پیدایش ۱:۱) و این همان جائیست که ما درسهای خود را در مورد کلام خدا شروع کنیم، زیرا که خدا این کتاب را از همین جا شروع کرده است. «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

در این آیه، موضوع بسیار مهمی نهفته است و آن اینست که چه چیزی قبل از خدا آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قبل از پیدایش جهان چه چیزی وجود داشته است؟ کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که به جز خدا هیچ چیز دیگری وجود نداشته است. و به این دلیل، این آیه می‌گوید: «**در ابتدا...خدا.**» هر چیزی را که ما قادریم ببینیم و لمس کنیم، یک آغازی داشته است. بنابراین در زمانهای بسیار گذشته آسمان، زمین، دریا و یا درختان وجود نداشتند.

در ابتدا، در حضور خدا، آسمان و زمین خلق شدند اما تا آن زمان خورشید و ماه و ستارگان وجود نداشتند و نیز، در ابتدا انسان و فرشتگان وجود نداشتند. در آن زمان هیچ چیز، از آنهایی که امروز وجود دارند، وجود نداشت، هیچ چیز جز **خدا**.

و به این دلیل است که ما در اولین آیه از اولین کتاب کلام مقدس می‌خوانیم: «در ابتدا، **خدا آسمانها و زمین را آفرید.**» کلام خدا **نگفته** است «در

ابتدا خدا و فرشتگان» یا «در ابتدا خدا و بشر» کلام به ما می‌گوید: «در ابتدا، خدا» در ابتدا، زمانیکه هیچ چیز وجود نداشت، قبل از اینکه فرشتگان و انسانها بوجود آیند... تنها یک شخص زندگی می‌کرد و آن خدا بود!

در دنیای ما، بعضی‌ها می‌گویند: «من نمی‌توانم خدا را ببینم، بنابراین خدا وجود ندارد.» ما قصد داریم از آن افرادی که وجود خدا را انکار می‌کنند، چند سؤال بپرسیم، آیا شما تا به حال یک اتم را دیده‌اید؟ و یا اکسیژنی را که شما خود تنفس می‌کنید؟ آیا تا به حال باد را دیده‌اید؟ شما نمی‌توانید باد را ببینید اما می‌توانید از حرکات و تأثیراتی که باد دارد به وجود باد پی ببرید. شما می‌توانید ببینید که درختان با وزش باد حرکت می‌کنند اما کسی نمی‌تواند خود باد را ببیند. شما نمی‌توانید باد را در دستان خود نگهدارید اما می‌توانید نسیم خنک آن را احساس کنید، خدا نیز اینگونه است، ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم زیرا چشمان بشر نمی‌تواند خدا را ببیند، با وجود این می‌دانیم که خدا وجود دارد زیرا آنچه را که خلق کرده می‌بینیم. کلام خدا می‌گوید: «زیرا که چیزهای نادیده‌ او یعنی قوت سرمدی و آلهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.» (رومان ۱: ۲۰)

مسئله دیگری که می‌توانیم از اولین آیه تورات بیاموزیم این است که: خدا آغازی نداشته است، خدا در ابتدا خلق نشده است، خدا، خداوند ازلی است. در این دنیا هر چیزی که می‌شناسیم و می‌بینیم آغازی داشته است، به غیر از خدا، خدا منشأ و ابتدایی ندارد. او همتایی ندارد. تنها او از آغاز وجود داشته است، هیچکس او را به دنیا نیاورده و هیچکس او را خلق نکرده و نیز خود خالق خود نیست. و به این دلیل است که در کتاب مقدس می‌خوانیم «در ابتدا، خدا». تنها اوست که آغازی ندارد و تنها اوست که دیروز بوده و همانگونه که دیروز بوده، همان خواهد بود تا به ابد. خدا هرگز تغییر نمی‌کند.

نکته دیگری که می‌توانیم از آیه «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» بیاموزیم این است که خدا عظیم است! خدایی که همه چیز را خلق می‌کند بزرگتر و عظیم‌تر از هر چیز و هر کس است. او خداوند آفرینش است. در حقیقت می‌توانیم با تمام وجود اعلام کنیم «خدا بزرگ است.» بله، خدا بزرگ است و هیچ همتایی ندارد، او بزرگتر از هر چیزی در این دنیا، مثل اقیانوس، باد، خورشید و ستارگان است! او خردمندتر و قدرتمندتر از همه ارواح و همه انسانهاست. او تا به ابد شایسته جلال است. مسلم است کسی که خانه را می‌سازد از خود خانه مهم‌تر است، بنابراین خدا بالاتر و والاتر از هر چیزی است زیرا او آفریننده همه چیز است. خدا عظیم است! او با قدرت خود زندگی می‌کند و به هیچ چیز و به هیچکس وابسته نیست. خدا از هر چیزی عظیم‌تر است و محتاج به هیچ چیز و هیچ کسی نیست، او عظیم است!

ما انسانها احتیاجات بی‌شماری داریم، هر روز باید تنفس کنیم، بخوابیم، بنوشیم، بخوریم. به خورشید، باران، غذا، آب، پوشاک، مسکن، پدر و مادر، دوستان، پول و خیلی چیزهای دیگر نیازمندیم. نیازهای ما چقدر زیاد هستند! با این وجود خداوندی که همه چیز را آفریده، به هیچ چیز محتاج نیست! او نه گرسنه می‌شود و نه تشنه، او هرگز خسته نمی‌شود، او مانند انسان جسم ندارد. بنابراین دارای هیچ محدودیتی نیست و هیچ پایانی ندارد. او خدای ازلی است. اوست خدای قادر مطلق است.

اکنون، سؤال مهمی مطرح می‌شود. اگر خدا مانند انسان جسم ندارد، پس خدا چگونه است؟ کتاب مقدس به وضوح، جواب این سؤال را می‌دهد و می‌گوید: «خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.» (یوحنا ۴: ۲۴) خدا چگونه است؟ خدا روح است. انسان، جسم و روح است، اما خدا تنها روح است. روح خدا هیچ محدودیتی ندارد، او همه جا حاضر است. خدا برتر از هر چیز و هر کسی است. او همه چیز را در بر می‌گیرد و همه چیز را می‌بیند. شب و روز در برابر خدا یکسان هستند. اگر شما در اتاقتان پنهان شوید، خدا آنجاست و شما را می‌بیند، خدا بر همه چیز عالم است. او بر افکار و مقاصدهای شما آگاهی دارد. خدا عظیم است!

پس خدا چگونه است؟ شاید بتوانیم آنچه را که امروز مطالعه کردیم در این عبارت که: **خدا شبیه کسی نیست**، خلاصه کنیم. خدا، خدا است و هیچ همتایی ندارد. در درسهای آینده برنامه طریق عدالت، درک خود را از شخصیت خدا افزایش خواهیم داد. خدا در کتاب مقدس، صدها نام گوناگون دارد. او خداوند است. حضرت اعلی، قادر مطلق، آفریننده، خالق زندگی، نور، عادل و مقدس، رحیم، خدای محبت. اوست خدای زنده و حقیقی!

در حقیقت خدایی که در ابتدا آسمانها و زمین را آفرید او **یک عظمت است**. درباره او، کلام می‌گوید:

«زهی عمق دولت‌مندی و حکمت و علم خدا!... زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است.» (رومیان ۱۱: ۳۳، ۳۶) «که آن را متبارک و قادر وحید و ملک‌الملوک و رب‌الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابد‌الآباد اکرام و قدرت باد. آمین.» (اول تیموتاؤس ۶: ۱۵-۱۶)

در بابی دیگر از کتاب مقدس، نبی خدا، موسی، خدا را با سرودی زیبا ستایش می‌کند: «عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند، خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امت‌ها! کیست که از تو ترسد، خداوند او کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی.» (مکاشفه ۳:۱۵ و ۴) خدا بی‌نهایت بزرگ و عظیم است! و اینست آنچه که اولین آیه از کلام خدا به ما آموخت: «در ابتدا، خدا.»

دوستان عزیز، باشد حقیقتی را که امروز شنیدیم، یعنی «در ابتدا، خدا»، به خاطر بسپاریم، تنها خدا از ابتدا وجود داشته و بنابراین تنها خدا قادر است حقایق مربوط به آغاز عالم را بر ما مکشوف سازد، و تنها خدا قادر است از حقایق پس از مرگ و آینده پرده بردارد. و نیز تنها خدا است که می‌تواند حقیقت وجود خویش را بر ما آشکار کند.

بله، شاید ما انسانهایی را بشناسیم که می‌گویند: «هیچکس قادر نیست در مورد خدا و آنچه که در زندگی پس از مرگ اتفاق خواهد افتاد چیزی بداند.» با وجود این آثار انبیاء حاکی از آن است که ما می‌توانیم خدا، و نیز مکانی را که قرار است زندگی ابدی خود را در آن سپری کنیم، بشناسیم. زیرا کلام خدا می‌گوید:

«این را نوشتم به شما... تا بدانید که حیات جاودانی دارید!» «تا حق را بشناسیم... اوست خدای حق و حیات جاودانی.» (اول یوحنا ۱۳:۵، ۲۰) «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند.» (اول قرنتیان ۹:۲-۱۰)

خوانندگان عزیز، آیا شخصاً خدا را می‌شناسید؟ یا خدا برای شما صرفاً آفریدگار بزرگی است که ناشناخته و بسیار دور است؟ دوستان عزیز، خدا مشتاق است تا شما او را بشناسید و با او برای همیشه زندگی کنید! کتب انبیاء به ما می‌آموزد که چگونه می‌توانیم یک رابطه عالی و نزدیک با خود او داشته باشیم. با اینحال باید گوشها، ذهن و قلب خود را به روی آنچه که خدا به ما می‌گوید باز کنیم. به آنچه خدا در کلام مقدسش می‌گوید گوش کنید: «ای جمیع کرانه‌های زمین به من توجه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.» (اشعیا ۴۵:۲۲)

دوستان، ما به انتهای درس رسیدیم.

متشکریم که امروز با ما بودید. به یاری خداوند، در درس بعدی موضوع
جالبی را بررسی خواهیم کرد. فرشتگان و شیطان. آیا شما داستان آنها را می‌دانید
و می‌دانید که از کجا آمده‌اند؟
خدا به شما برکت دهد، درباره این آیه از کلام مقدس فکر کنید:

«خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی
پرستد.» (یوحنا ۴: ۲۴)

درس ۳

شیطان و فرشتگان



اشعیا ۱۴؛ حزقیال ۲۸

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، خداوندی که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم امروز درس طریق عدالت را به شما تقدیم کنیم.

در درس قبلی، اولین آیه از کتاب مقدس را خواندیم. در این آیه نوشته شده: «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش ۱:۱) دیدیم که همه چیز ابتدا و آغازی داشت، غیر از خدا. در ابتدا زمانیکه، هیچ چیز وجود نداشت، یک شخص زندگی می‌کرد و آن خدا بود. او از ابتدا وجود داشت. خدا، خداوند ازلی است. خدا عظیم و بزرگ است و همتایی ندارد! او هیچ ابتدا و انتهایی ندارد. به هیچ چیز محتاج نیست. خدا روح است و در یک آن می‌تواند همه جا باشد. او بالاتر از هر کس و هر چیزی است. او هر چیزی را در بر می‌گیرد و همه چیز را می‌بیند، و بر همه چیز عالم است. او بی‌نظیر و بی‌همتاست. خدا عظیم است! و به همین دلیل کلام مقدس می‌گوید: «تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابد الابد اکرام و قدرت باد. آمین.» (اول تیموتاؤس ۱۶:۶)

امروز سومین درس از کتب انبیاء را شروع می‌کنیم. ما قصد داریم آنچه را که کلام خدا در مورد **فرشتگان و شیطان** تعلیم داده بررسی کنیم. آیا شما می‌دانید که فرشتگان از کجا آمده‌اند؟ و یا شیطان و ارواح شریر از کجا آمده‌اند؟ اگر خدا در مورد آنها چیزی به ما نمی‌گفت ما خود نمی‌توانستیم چیزی در مورد آنها بدانیم. اما خدا در کلامش در مورد آنها با ما صحبت کرده، بنابراین اجازه بدهید که ما به دقت کتاب مقدس را بررسی کنیم تا بتوانیم حقیقت را در مورد فرشتگان و شیطان بدانیم.

باری دیگر یادآوری می‌کنیم که قصد داریم در مجموعه درسهای طریق عدالت نوشته‌های انبیاء را از ابتدا تا به انتها بر طبق ترتیب زمانی مطالعه کنیم، به همین منظور در درس قبلی، در مورد خود خدا صحبت کردیم، اینکه او از ابتدا

وجود داشته است. و به یاری خدا، در درس آینده، خواهیم گفت که چگونه خدا جهان و تمام چیزهایی را که در آن است، بوجود آورد. اما، قبل از اینکه خدا انسان و جهان را که در آن زندگی می‌کنیم خلق کند، کار دیگری انجام داد، او ابتدا: **فرشتگان** را آفرید.

کلام خدا در مورد فرشتگان بسیار صحبت کرده. امروز قصد داریم حقایق بسیار مهمی درباره ذات این مخلوقات به اختصار بیان کنیم. کلام خدا به ما می‌گوید؛ در زمانهای بسیار دور، خدا که روح بود، **روحهای دیگری** را که **فرشتگان** نامیده شدند آفرید. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگزار نیستند؟» (عبرانیان ۱:۱۴) «(خدا) فرشتگان خود را با دها می‌گرداند و خادمان خود را شعله آتش» (عبرانیان ۷:۱) بنابراین کتاب مقدس به ما می‌آموزد که فرشتگان همانند خدا روح هستند. عمل آنها را می‌توانیم با باد و آتش مقایسه کنیم. ما باد را نمی‌بینیم و هیچ‌کس نمی‌تواند آتش را لمس کند. فرشتگان خدا نیز چنین هستند. خدا برای آنها بدنی همچون بدن ما نیافریده است. ما انسانها از جسم و روح خلق شدیم اما فرشتگان تنها روح هستند و به همین دلیل نمی‌توانیم آنها را ببینیم.

خدا چقدر فرشته خلق کرد؟ کتاب مقدس در این رابطه چه می‌گوید؟ کلام خدا می‌گوید: خدا آنقدر فرشته خلق کرد که انسان قادر نیست آنها را بشمارد. در آسمان، در حضور خدا فرشتگان بسیاری وجود دارند: «فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کروور و هزاران هزار بود.» (مکاشفه ۵:۱۱) خدا، خداوند ما عظیم است! خدایی که حد و مرزی ندارد، هزاران هزار فرشته زیبا، عالی و خردمند آفرید. کتاب مقدس به ما می‌گوید که فرشتگان خدا **همگی - قادر مطلق نیستند** و نمی‌توانند در هر جایی حضور داشته باشند و یا نیز همه چیز را نمی‌دانند. آنها فقط مخلوق هستند. تنها یک شخصیت هست که هیچ محدودیتی ندارد و آن خداست.

نکته دیگری که باید در مورد فرشتگان بدانیم اینست که: زمانیکه خدا فرشتگان را آفرید، همه آنها **مخلوقات مقدسی** بودند در ابتدا فرشته شیطان صفتی وجود نداشت، ارواح شیطانی وجود نداشتند و خدا فرشته شروری را خلق نکرد ما باید این حقیقت را به خاطر داشته باشیم که: خدا قادر به همه کاریست جز یک چیز. خدا نمی‌تواند آنچه را که شیطان انجام می‌دهد، انجام دهد. پس این مسئله را فراموش نکنیم که خدا چیزهای بد را نمی‌آفریند زیرا او **نیکو** است. خدا هرگز خطا نمی‌کند زیرا او **کامل** است. هرگز از خدا گناهی سر نمی‌زند زیرا او **پاک و مقدس** است. تمام افکار، سخنان و اعمال خدا، عالی و بی‌نقص است. و به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید: «خدا هرگز از بدیها تجربه

نمی‌شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی‌کند.» (یعقوب ۱: ۱۳) بسیار خوب، پس شیطان از کجا آمده است؟ ما به زودی پاسخ خدا را در این مورد شرح خواهیم داد. اما در ابتدا باید مسئله دیگری را در مورد فرشتگان بدانیم.

چرا خدا فرشتگان را خلق کرد؟ کتاب مقدس به ما می‌آموزد که خدا فرشتگان را آفرید تا در حضور او باشند و تا ابدالابد در شادی آسمان به او عشق بورزند، او را پرستش کنند و به او خدمت کنند. همه آنها به خدا تعلق دارند، زیرا او آنها را آفریده است. آنها در خانه خدا در آسمان و در ملکوت خدا، فراتر از ماه و خورشید و ستارگان ساکن شده‌اند آیا می‌دانید که خدا در مکان خاصی ساکن است؟ درست است، ما در درس گذشته آموختیم که خدا در همه جا حاضر است، اما کتاب مقدس با ما در مورد مکانی عالی، مقدس، پر از نور و زیبایی صحبت می‌کند. مکانی که خدا در آن زندگی می‌کند و جلال خود را آشکار می‌سازد. آنجا مکانی است که انبیاء خدا آن را حضور خدا، آسمان یا بهشت نامیده‌اند. آنجا مکانی است که خدا همراه با فرشتگان مقدسش در آن ساکن است.

نکته دیگری که باید در مورد فرشتگان بدانیم این است که: همه فرشتگان با هم یکسان نیستند، برخی از آنها زیباتر و خردمندتر از دیگران هستند. برخی از آنها در ملکوت، تخت پادشاهی خدا را احاطه کرده‌اند برخی از آنها به انسانها کمک می‌کنند و از آنها محافظت می‌کنند، برخی مانند جبرئیل و میکائیل در حضور خدا ایستاده‌اند و برای انجام مأموریت‌های خاص به زمین فرستاده می‌شوند.

برخی از فرشتگان، بر دیگران نظارت می‌کنند. آیا تا به حال اسم زهره را شنیده‌اید؟ کلام خدا می‌گوید، زمانی زهره رئیس فرشتگان دیگر بود. اگر شما داستان زهره را بدانید متوجه خواهید شد که شیطان از کجا آمده است.

کتاب مقدس می‌گوید؛ زمانیکه خدا در ابتدا فرشتگان را خلق کرد، زهره زیباترین و قدرتمندترین و خردمندترین آنها بود، زهره یعنی درخشان. زهره از نظر دانش و خرد و قدرت، نسبت به همه فرشتگان دیگر، برتر بود. خدا به او زیبایی و هوش بی‌حد و حصری داده بود. زهره باید خدا را پرستش می‌کرد، او را محبت می‌کرد و برای همیشه از او اطاعت می‌کرد زیرا خدا او را خلق کرده و به او برکت زیادی عطا کرده بود. اما در آثار انبیاء می‌خوانیم که روزی، دل زهره از غرور پر شد و به خدا بی‌احترامی کرد. او در دل خود گفت: «من به آسمان صعود خواهم نمود، من کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت، من و به کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. من بالای بلندیهای ابرها صعود خواهم کرد؛ من مثل حضرت اعلی خواهم شد.» (اشعیا ۱۴: ۱۳-۱۴)

واقعاً باور نکردنی است! زهره که جز چیزهایی که خدا به او عطا کرده بود چیزی نداشت، می‌خواست جلال خدا، حضرت اعلی، را تسخیر و از آن خود کند! زهره نه تنها از خدا نافرمانی کرد بلکه **یک سوم از فرشتگانی** را که در ملکوت بودند انتخاب کرد تا از خدا روی برگردانند و زهره را با گناهش پیروی کنند (مراجعه کنید به مکاشفه ۴:۱۲).

با این وجود، خدا، خداست و او هر آنچه را که زهره و دیگر فرشتگان می‌خواستند انجام دهند، می‌دانست. همانطور که در درس گذشته آموختیم، هیچکس قادر نیست کاری را از حضور خدا مخفی کند، زیرا خدا از هر کاری حتی قبل از وقوع آن باخبر است! خدا به گناهی که در دل زهره و فرشتگانی که او را پیروی می‌کردند، پی‌برد.

پس چه اتفاقی افتاد؟ خدا چه اقدامی کرد؟ آیا خدا به زهره که در برابر او نافرمانی کرده بود اجازه داد تا مقام و جایگاه او را تسخیر کند؟ آیا خدا می‌توانست از گناه چشم‌پوشی کند؟ **آیا خدا می‌توانست با گناه غرور و نافرمانی زندگی کند؟** هرگز! نوشته‌های انبیاء به ما می‌آموزند که خدای ما خدای قدوس است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند. خدا هرگز نمی‌تواند گناه را تحمل کند. او جلال خود را به دیگران نخواهد داد. خدا بی‌ظیر است، هیچکس نمی‌تواند جایگزین او شود! بنابراین کتاب مقدس به ما می‌گوید که **خدا زهره و فرشتگان شرور را از حضور خود بیرون کرد.** زهره و پیروانش نتوانستند برای مدت زیادی در آسمان، خانه خدا، بمانند زیرا آنها می‌خواستند مقام خدا را تصاحب کنند و مرتکب گناه شدند. به این دلیل، خدا لوسیفر و فرشتگان شرور را بیرون کرد. خدایی که مقدس است باید کسانی را که از او نافرمانی می‌کنند، داوری کرده و مجازات کند.

بعد از اینکه زهره مرتکب گناه شد نام او تغییر کرد. او دیگر، زهره یعنی درخشان نام نداشت بلکه، او **شیطان** نام گرفت و یعنی دشمن. زهره دشمن خدا شد و همانطور که می‌دانید، شیطان و پیروانش، خدا و تمام چیزهای خوب را رد کردند، آنها کلام خدا را رد و انکار کردند. شیطان با خدا می‌جنگد و سعی می‌کند نقشه‌های خدا را خراب کرده و مانع از انجام آنها بشود. خدا داور بی‌ظیری است و هیچکس نمی‌تواند در مقابل او پیروز شود! «بازی بازی با دم شیر هم بازی (تخم مرغ نباید با سنگ بجنگد!)»

کتاب مقدس به ما می‌گوید؛ بعد از اینکه خدا شیطان و پیروانش را بیرون کرد، برای آنها **آتش جهنم** را خلق کرد، آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود. روزی فرا خواهد رسید که خدا، شیطان و فرشتگانش و نیز تمام کسانی که از

آنها پیروی می‌کنند را به آتش خواهد سپرد. کلام خدا می‌گوید: «و ایشان تا ابد/آباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه ۲۰:۱۰)

با این وجود کلام خدا به ما می‌آموزد که هنوز شیطان در جهنم نیست، شیطان در جهان است و با خداوند می‌جنگد. او یک ویرانگر است و می‌خواهد کار خدا را خراب کند. او می‌خواهد بشری را که خدا خلق کرده به هلاکت کشانده و با خود به جهنم ببرد. کلام خدا می‌گوید اکثریت مردم زیر کنترل شیطان هستند، ولی آنها نمی‌دانند زیرا شیطان فریبکار است. به همین خاطر است که کلام خدا می‌گوید: «شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد.» (دوم قرنتیان ۱۱:۱۴) او برای اینکه انسانها به کلام خدا توجهی نکنند، سعی می‌کند آنها را فریب دهد و به همین خاطر یکی از انبیای خدا گفته است: «هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا بلعد.» (اول پطرس ۵:۸) هشیار باشید! شیطان می‌خواهد شما را برای همیشه نابود کند.

اما خدا را شکر! ما می‌توانیم توسط کلامی که خدا به ما داده است از قدرت شیطان در امان بمانیم. کتاب مقدس می‌گوید: «و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸:۳۲) آیا شما حقیقتی را که قادر است شما را از ترفندهای وحشتناک شیطان آزاد کند می‌شناسید؟ نباید فراموش کنیم که شیطان از ما عاقل‌تر و داناتر است، اما خدا از شیطان داناتر است، شیطان از ما قوی‌تر است اما خدا قوی‌تر از شیطان است. آیا کلام حقیقت را که می‌تواند شما را از قدرت شیطان نجات دهد می‌شناسید؟ خیلی از انسانها تمایلی به شنیدن حقایق الهی ندارند. چرا آنها مایل به شنیدن حقیقت نیستند؟ زیرا شیطان آنها را فریب داده است. او آنها را تشویق می‌کند تا به دروغ اعتماد کنند. مطمئن باشید که گوش کردن به حقیقت همیشه خوش‌آیند نیست. «حقیقت تلخ است.» با این وجود اگر حقیقت کلام خدا را بدانید و به آن ایمان داشته باشید از قدرت شیطان در امان خواهید بود. حقیقت خدا قادر است انسانها را از فریب شیطان آزاد کند. اما باید این حقیقت را بدانید و به آن ایمان داشته باشید!

به آنچه که کلام خدا می‌گوید گوش کنید: «ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازمائید که از خدا هستند یا نه، زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.» (اول یوحنا ۴:۱) «نبوتها را خوار بشمارید همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکوست متمسک باشید از هر نوع بدی احتراز نمایید.» (اول تسالونیکیان ۵:۲۰-۲۲) آیا واقعاً مایل هستید آنچه را که انبیاء خدا نوشته‌اند بدانید؟ آیا شما کلام حقیقت را درک می‌کنید؟ آیا شما با تمام وجود به آن ایمان دارید؟

از اینکه این درس را مطالعه کردید سپاسگذاریم. از شما دعوت می‌کنیم تا در درس آینده با ما همراه باشید. موضوع درس بعدی ما این است: «خدا چگونه جهان را خلق کرد؟» اگر در مورد موضوعاتی که امروز مطالعه کردیم سؤالی داشتید، سؤال خود را برای ما بوسیله ایملی که در اول کتاب است بفرستید. ما منتظر هستیم تا با درس دیگری در خدمت شما باشیم. خدا به شما برکت بدهد. در مورد وعده عالی‌ای که در کلام او آمده تفکر کنید:

«و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.»

(یوحنا ۱: ۳۲)

درس ۴ خدا چگونه جهان را خلق کرد



پیدایش ۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابدالآباد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که باری دیگر می‌توانیم درس طریق عدالت را به شما تقدیم کنیم.

در درس گذشته، آنچه را که انبیا درباره فرشتگان و شیطان نوشته‌اند، خواندیم و آموختیم که در ابتدا، خدا میلیونها روح را خلق کرد و آنها را فرشته نامید. در میان تمام فرشتگان یکی از آنها باهوش‌تر و زیباتر از بقیه آنها بود، و او زهره نام داشت. اما روزی زهره در دل مغرور شد و به خدا بی‌احترامی کرد و خواست که جای خدا را تصاحب کند. سپس بسیاری از فرشتگان دیگر نیز از گناه زهره پیروی کردند. و از آنجایی که خدا نمی‌توانست نافرمانی آنها را تحمل کند، زهره و فرشتگان شرور را از حضور خود بیرون کرد. و نام زهره به شیطان، یعنی دشمن تغییر پیدا کرد. بعد از آنکه خدا شیطان و فرشتگان او را بیرون کرد برای آنها جهنمی از آتش خاموشی ناپذیر خلق کرد. و روزی فراخواهد رسید که خدا شیطان و همه کسانی که از او پیروی کرده‌اند را به آتش خواهد انداخت. ولی اکنون شیطان در جهنم نیست بلکه او در جهان به دنبال فریب‌دادن انسانها و هلاک کردن آنهاست.

امروز چهارمین درس از نوشته‌های انبیا را بررسی می‌کنیم. از کتاب اول از تورات که پیدایش نام دارد، باب اول، آیه اول بریتان قرائت می‌کنیم: «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آنها را فرو گرفت.» (پیدایش ۱: ۱-۲)

در ابتدا، زمانیکه خدا آسمانها و زمین را خلق کرد هیچ چیزی بر روی زمین زندگی نمی‌کرد و همه چیز بی‌شکل و تاریک بود. تنها فرشتگان و شیطان آنجا بودند بنابراین خدا تصمیم گرفت تا بشری را خلق کند که قادر باشد خدا را بشناسد و بتواند به او محبت کند و همیشه از او اطاعت کند. اما خدا قبل از اینکه انسان را بیافریند تصمیم گرفت تا جهانی زیبا خلق کند تا انسان بتواند در رفاه و خوشبختی واقعی در آن زندگی کند. امروز ما خواهیم دید که خدا

چگونه جهان را خلق کرد و آن را برای انسانی که قصد داشت بیافریند آماده کرد.

کلام خدا در مورد چگونگی خلقت جهان به دست خدا چه می‌گوید؟ کلام خدا می‌گوید: «در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت.» (خروج ۱۱:۲۰) بیائید به باب اول از تورات نگاهی کنیم و ببینیم که چگونه خدا در شش روز جهان را آفرید.

۱. کتاب مقدس در مورد روز اول می‌گوید،

«و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول.» (پیدایش ۱:۲-۵)

بنابراین در روز اول خدا فرمان داد «در تاریکی روشنایی شود.» و خداوند به زمین که شبیه توپ بزرگی در آسمان بود دستور داد تا هر بیست و چهار ساعت یکبار بچرخد. و به این دلیل است که دوازده ساعت روز و دوازده ساعات شب است. خدا با جدا کردن روشنایی از تاریکی چه کار عظیمی در روز اول انجام داد.

۲. کتاب مقدس درباره روز دوم می‌گوید،

«و خدا گفت: "فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند." و خدا فلک را بساخت و آبها زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد. و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.» (پیدایش ۱:۶-۸)

در روز دوم خدا، آسمان را که ما آن را اتمسفر می‌نامیم دور تا دور زمین آفرید، اتمسفر، آسمانی است که دنیا را احاطه کرده و شامل همان هوایی است که ما تنفس می‌کنیم. همین اتمسفر است که هر کس و هر چیزی را از شدت گرمای خورشید و بلاهای دیگر محافظت می‌کند. انسان نمی‌توانست بدون وجود چنین آسمان استثنایی که خدا در روز دوم خلق کرد، بر روی زمین زندگی کند.

۳. در روز سوم خدا دریا، خشکی و نباتات را آفرید، به آنچه که کلام خدا در این مورد می‌گوید گوش دهید:

«و خدا گفت: "آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد." و چنین شد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست و خدا گفت: زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین و چنین شد و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود، روزی سوم.» (پیدایش ۱: ۹-۱۱، ۱۳)

بنابراین، طراح بزرگ، خدا، در روز سوم، دریاها، رودخانه‌ها، هزاران نوع درخت و گیاهان مختلف همراه با میوه‌ها و دانه‌هایشان را آفرید، و خدا چه خوراکیهای خوشمزه متنوعی خلق کرد: انبه، موز، نارگیل، خربزه، گوجه‌فرنگی، کلم، هویج، برنج، ارزن، بادام‌زمینی و هزاران نوع غذای دیگر. و خدا در مورد هر چیزی که خلق کرده بود گفت: «نیکو است!» هر چیزی که خدا آفریده است، خوب عالی و بی‌نقص و کامل می‌باشد. پس دیدیم که خدا تنها یک کار را نمی‌تواند انجام دهد، خدا عمل بد انجام دهد، زیرا خدا نیکوست! شاید برای برخی این سؤال مطرح شود که: «اگر خدا خوب و عالیست پس چرا دنیا پر از بدی و شرارت و نزاع است؟ چرا امسال مزرعه من محصول خوبی نداد؟ چرا فرزند من مریض است؟ اگر خدا، خوب و نیکوست چرا از انسانها شرارت سر می‌زند؟ در حقیقت اینها سؤالیهای مهمی هستند که کتاب مقدس جوابهای قانع‌کننده‌ای به آنها می‌دهد و ما در درس آینده آنها را بررسی خواهیم کرد. با این وجود امروز اجازه دهید فقط این حقیقت را در ذهن خود مرور کنیم که خدا نیکوست و در نتیجه هر چیزی که خدا خلق کرده خوب و عالیست.

بیاید لحظاتی در مورد نیکویی خدا فکر کنیم. شنیدیم که چگونه خدا در روز سوم درختان را آفرید، آیا شما می‌دانید خدا، چرا درختان را همراه با میوه‌هایشان خلق کرده است؟ آیا خدا به آنها احتیاج داشت؟ آیا او درختان را همراه با میوه‌های لذیذشان آفرید تا گرسنگی خود را رفع کند؟ خیر! خدای آفریننده هیچ‌گاه گرسنه نمی‌شود و به هیچ چیز محتاج نیست! پس چرا خدا درختان را آفرید؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید: خدا، همه چیز را از روی لطف و مهربانی خود برای انسانی که قصد داشت او را در روز ششم بیافریند، خلق کرد. آیا به نیکویی خدا پی بردید؟ آیا می‌توانید طعم لذیذ یک انبه را بچشید و یا عطر دوست‌داشتنی یک گل را ببویید ولی نیکویی و مهربانی خدا درک

نکنید؟ آیا می‌توانید یک درخت را ببینید ولی در مورد سازنده آن تفکر نکنید؟ بدون وجود درختان زندگی بسیار وحشتناک بود! در این صورت ما، هیزمی برای پخت و پز و یا الوار برای ساختن خانه یا قایق نداشتیم. هیچ سایه‌بانی نداشتیم تا در گرمای روز در زیر آن استراحت کنیم و یا برگ برای چای و دارو نداشتیم. بدون وجود درختان زندگی غیرممکن بود و درختان یکی از هزاران نعمتهای خوبی است که خدا برای سعادت و رضایت خاطر ما آفریده است. به این دلیل است که نبی خدا، داود در مزامیر می‌گوید: «بچشید و ببینید که خدا نیکوست.» (مزمور ۸۴:۳۴) اما پیش از اینکه وقت ما به پایان برسد باید درس امروز را به اتمام برسانیم.

۴. خدا در روز چهارم گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جداکنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند.» (پیدایش ۱:۱۴) خدا فقط فرمان داد و خورشید و ماه و ستارگان در آسمان پدیدار شدند. خدا تنها کلمه‌ای گفت و زمین شروع به حرکت به دور خورشید کرد. او دوباره سخن گفت و ماه شروع به حرکت به دور زمین کرد.

خدا از چه چیزی برای خلقت جهان استفاده کرد؟ کلام خدا در این مورد چه می‌گوید؟ کتاب مقدس می‌گوید:

«عالمها به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.» (عبرانیان ۳:۱۱) «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.» (یوحنا ۱:۱-۳)

اکنون خواندیم که خدا در روز اول تنها گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. در روز دوم خدا گفت: «فلکی باشد.» و فلک بود. خدا در روز سوم دوباره سخن گفت و آنچه که او گفت پدیدار شد و حال سؤال ما اینست؛ خدا از چه وسیله‌ای برای خلقت تمام این چیزها در جهان استفاده کرد؟ خدا از چیزی جز کلامش و سخنش استفاده نکرد! او تنها کاری که کرد این بود که گفت! و هر آنچه را که گفت، شد. خدا تنها با کلامش همه چیز را خلق کرد، کتاب مقدس می‌گوید: نه تنها خدا همه چیز را با کلامش خلق کرد بلکه همه چیز توسط قدرت کلام او نگاه داشته شده است. تنها توسط قدرت کلام خدا، ماه و ستارگان در مکانهای مقرر خود در آسمان باقی ماندند. تنها به فرمان خدا، خورشید در زمان معینی طلوع و غروب می‌کند. تصور کنید، اگر نمی‌دانستیم که

آیا که آیا فردا خورشید طلوع خواهد کرد یا خیر، چقدر زندگی برای ما مشکل و طاقت فرسا می‌شد! کلام خدا می‌گوید: «خدا امین است!» (اول قرنتیان ۹:۱) خدا هرگز کلام خود را نقض نمی‌کند و کلام او هرگز تغییر نمی‌کند. «کلمه خدا تا ابد الابد باقی است!» (اول پطرس ۱:۲۵)

۵. در روز پنجم خدا هزاران نوع ماهی و پرنده آفرید. کتاب مقدس می‌گوید،

«و خدا گفت: آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین به روی فلک آسمان پرواز کنند پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست و خدا آنها را برکت داده گفت: "بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند." و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.» (پیدایش ۱:۲۰-۲۳)

۶. کتاب مقدس در مورد روز ششم به ما می‌گوید خدا حیوانات و انسان را خلق کرد. متأسفانه، امروز زمان کافی برای شرح دادن این وقایع مهم نداریم. به یاری خدا در درس بعدی آنچه را که کلام خدا درباره اینکه خدا چگونه اولین انسان را آفرید و چرا انسان را آفرید، به دقت بررسی خواهیم کرد.

امروز درباره نیکویی خداوند خواندیم. خواندیم که نبی خدا داود می‌گوید: «بچشید و ببینید که خدا نیکوست.» دوستان عزیز، آیا تا به حال نیکویی خدا را چشیده‌اید؟ هر روز غذاهای مختلفی را که خدا برای ما تدارک دیده می‌خوریم و می‌چشیم ولی آیا تا به حال نیکویی خدا را چشیده و درک کرده‌ایم؟ اگر واقعاً مشتاق هستید که نیکویی خدا را بچشید باید به کلام خدا گوش داده و به آن ایمان داشته باشید. کلام خدا می‌گوید: «انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر می‌گردد.» (متی ۴:۴) در درس آینده این موضوع را بررسی خواهیم کرد که انسان تنها جسم نیست بلکه روح نیز دارد و روح ما باید از کلام خدا تغذیه شود. کلام خدا بسیار نیکوست و نظیر نیکویی آن یافت نمی‌شود، اما ما گرسنه و مشتاق آن باشیم. آیا به همان اندازه که معده شما غذا می‌خواهد، روح شما نیز خواهان شناخت خدا و کلام ابدی‌اش است؟ اگر شما اینگونه گرسنه کلام خدا باشید حقیقتی را کشف خواهید کرد، که قادر است از یک سو به شما بر روی زمین آرامشی کامل در کنار خدا ببخشد و از طرف دیگر، در آسمان میراث فسادناپذیر را برایتان مهیا کند. می‌دانیم که این

موضوع حقیقت دارد زیرا خدا خودش وعده داده و گفته است: «خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا سیر خواهند شد.» (متی ۶:۵) آمین

از توجه شما متشکریم. توصیه می‌کنیم که در درس بعدی با ما همراه باشید، تا ببینید خدا چگونه اولین انسان را خلق کرد؟ و مهم‌تر از آن خدا چرا انسان را آفرید....

خدا به شما برکت دهد، هرگز این دعوت عالی خدا را فراموش نکنید که به شما می‌گوید:

«بچشید و ببینید که خداوند نیکوست.» (مزمور ۸۴:۳۴)

درس ۵

چرا خدا انسان را آفرید



پیدایش ۲،۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که می‌توانیم امروز نیز درس طریق عدالت به شما تقدیم کنیم. در درس گذشته خواندیم که **خدا چگونه** آسمانها، زمین، دریا و تمام چیزهایی را که در آنهاست **خلق کرد**. خداوند خدا همه چیز را تنها به قوت کلام خود در شش روز خلق کرد. همچنین فهمیدیم که **چرا خدا جهان را خلق کرد**. او جهان را برای بشری خلق کرد که قصد داشت، او را برای جلال خود بیافریند. چقدر خدا مهربان است که چنین مکان زیبا و عالی را خلق کرده تا انسان بتواند در آن با رفاه و خوشبختی واقعی زندگی کند!

امروز قصد داریم به بررسی کتاب مقدس ادامه دهیم و ببینیم که **چگونه** خدا اولین انسان را خلق کرد. به یاری خدا سعی می‌کنیم بفهمیم، که **چرا** خدا انسان را آفرید؟ کلام خدا در تورات، کتاب آفرینش، باب اول، آیه ۲۶ می‌گوید:

«و خدا گفت: "آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید." پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷)

حقیقت عمیق و حیرت‌انگیزی که خواندیم و هر کسی باید آن را بداند این است که، خدا در ابتدا زن و مرد را مثل خود آفرید! به این مسأله فکر کنید! خدا انسان را شبیه خود آفرید! در حقیقت انسان مهمترین مخلوق خدا در بین دیگر مخلوقات است. تنها انسان شبیه و مانند خدا آفریده شد.

بنابراین منظور کلام خدا از «خدا انسان را بصورت خود آفرید» چیست؟ کتاب مقدس در باب سه، آیه هفت می‌گوید: «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» (پیدایش ۲: ۷) از این آیه پی می‌بریم، زمانی که خدا اولین انسان را خلق کرد او را با دو ویژگی آفرید: **بدن و روح**. انسان تنها ذات فیزیکی ندارد، بلکه او جسم و

روح دارد. خدا انسان را در دو مرحله آفرید. دوباره به آنچه که کلام خدا می‌گوید گوش کنید: **اول:** «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت.»
دوم: «در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.»

پس از کلام خدا دریافتیم که خدا به هنگام خلقت انسان ابتدا **جسم** او را سرشت. چرا خدا ابتدا **جسم** انسان را ساخت؟ او ابتدا **جسم** انسان را سرشت زیرا **جسم**، محل سکونتی برای **روح** انسان می‌شد. آیا شما می‌دانید که **جسم** شما، خانه و خیمه‌ای موقتی برای **روح** شما است؟ و این همان چیزی است که کتاب مقدس به ما می‌آموزد: «خانهٔ زمینی، **خیمه** ما» (دوم قرنتیان ۵:۱) خدا **جسم** انسان را آفرید تا **روح** او در آن ساکن شود.

خدا از چه چیزی، بدن انسان را آفرید؟ کلام خدا می‌گوید: خداوند آن را از **خاک زمین بسرشت**. در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، می‌دانیم که **خاک** زمین، ترکیبی از بیست عنصر شیمیایی است. دانشمندان گفته‌اند هر بیست عنصر شیمیایی در بدن انسان کشف شده است و به همین دلیل، نبی خدا، داود در مزامیر می‌گوید: «زیرا جبلت ما را می‌داند و یاد می‌دارد که ما **خاک** هستیم.» (مزمور ۱۰۳:۱۴) بله، **جسم** انسان از **خاک** سرشته شده اما این به منزلهٔ بی‌ارزش بودن آن نیست! در بدن انسان، بیش از هفتاد، هزار، هزار، هزار (۷۰ تریلیون) جزء وجود دارد که ما آنها را سلول می‌نامیم. و همهٔ این اجزا (سلول‌ها) با یکدیگر **جسمی** را شکل می‌دهند که با هماهنگی کاملی عمل می‌کند. **بدن انسان یک معجزه است**. خدا در بدن انسان، مغز، قلب، شش، معده، کبد، روده، استخوان، ماهیچه، پوست، چشم، گوش، بینی، دهان و قسمت‌های حیرت‌آور دیگری، قرار داده است. و هر عضو، نقش بخصوصی را ایفا می‌کند. تنها خداوند قادر به خلقت بدن انسان بود! و به همین دلیل نبی خدا، داود می‌گوید: «تو را حمد خواهیم گفت زیرا که **بطور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام**، کارهای تو **عجیب** است و جان من این را نیکو می‌داند.» (مزمور ۱۳۹:۱۴)

بله، بدن انسان یک معجزهٔ باورنکردنی است! اما آیا، بدنی را که خدا خلق کرده شبیه خداست؟ خیر. چنین چیزی محال است، زیرا خدا روح است. خدا شکل فیزیکی انسان را به شباهت خود خلق نکرد. پس مقصود کتاب مقدس از اینکه می‌گوید: «خدا آدم را **بصورت خود آفرید**.» چیست؟ مقصود اینست که **خدا روح انسان را شبیه خود آفریده است**.

دیدیم که وقتی **خدا جسم** انسان را از **خاک** سرشت، **جسم** انسان فاقد حیات بود. آن فقط یک **جسد** بود، چرا خدا قبل از اینکه **روح** انسان را بدمد، ابتدا **جسم** او را خلق کرد؟ چرا خداوندی که قادر مطلق است انسان را مانند

دیگر مخلوقاتش تنها در یک مرحله نیافرید؟ شاید خدا این کار را به این نحو انجام داد، تا به ما بیاموزد که، انسان به خودی خود، در مورد حیات قدرتی ندارد انسان قادر نیست، نه به خود نه به هیچ موجود دیگری نعمت حیات ببخشد. **خدا، خداوند حیات است و تنها در اوست که حیات یافت می‌شود. حیات از انسان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه حیات هدیه‌ای است از جانب خدا!** کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند، خدا در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» بنابراین جسمی که خدا خلق کرد، شروع به زندگی کرد. چرا جسم، زنده شد؟ زیرا خداوند خدا به آن روح حیات بخشید. خدا حیات خود را در جسد انسان دمید، بنابراین **حیاتی که در خداوند بود در انسان نیز دمیده شد و به این ترتیب انسان یک موجود زنده شد.**

بنابراین خدا چه چیز را شبیه خود آفریده بود؟ **روح** را. خدا روح انسان را شبیه خود آفرید. آیا می‌دانید، ویژگیهای در روح خدا وجود دارد که در روح انسان نیز یافت شده است؟ قبل از خاتمه دادن به درس امروز، قصد داریم سه ویژگی یا خصوصیتی را که هم در خدا و هم در انسان وجود دارد، بررسی کنیم. زمانیکه ما در مورد سه ویژگی مشترک میان خدا و انسان فکر کنیم، می‌توانیم درک بهتری از این آیه داشته باشیم: «خدا انسان را شبیه خود آفرید.» سه ویژگی که خدا در روح انسان قرار داده بدین شرح هستند:

اول: خدا به انسان **عقل، شعور، ذهن (روح)** بخشید، بنابراین انسان می‌توانست **خدا را بشناسد.**

دوم: خدا به انسان **دل (احساسات)** عطا کرد، بنابراین انسان می‌توانست به **خدا عشق بورزد.**

سوم: خدا به انسان **اراده (آزادی انتخاب)** عطا کرد، بنابراین انسان می‌توانست از **خدا اطاعت و فرمانبرداری کند.**

از آنجایی که تنها خدا صاحب ذهن، قلب و اراده است، پس او در روح انسان عقل و شعور و احساسات و اراده قرار داد. اجازه دهید این موضوع را کمی بشکافیم:

۱) اولاً خدا به انسان **عقل و شعور و ذهنی عطا کرد** که قادر به شناخت خداست و می‌تواند مانند خدا تفکر کند. و از آنجایی که خدا مشتاق بود تا انسان با او **دوستی نزدیک و صمیمانه** داشته باشد به او ذهنی نیرومند بخشید. هنگامی که در مورد زندگی نبی خدا، ابراهیم می‌خوانیم، می‌بینیم که خداوند، او را، «**دوست خدا**» نامیده است. ابراهیم شخصاً خدا را می‌شناخت و با او رابطه نزدیکی داشت، اما تنها ابراهیم حق دوستی با خدا را ندارد بلکه ما نیز می‌توانیم

دوست خدا باشیم. خدا مشتاق است تا ما با او دوستی نزدیکی داشته باشیم. به همین دلیل خدا در روح انسان، عقل، شعور، ذهن (روح) قرار داد تا بتواند همدم روح خدا شود.

شاید با طرح یک سؤال بهتر بتوانیم مقصود خود را به شما برسانیم. چه چیزی انسان و حیوان را از هم متمایز می‌کند؟ عقل. ذهن انسان تفاوت بسیار با ذهن حیوان دارد. به چه دلیل حیوانات قادر به درک این برنامه رادیویی نیستند؟ زیرا آنها عقل و شعور انسانها را ندارند. شنوندگان عزیز، چرا شما قادر به درک سخنان ما هستید؟ زیرا شما ذهنی شبیه به ذهن ما دارید، یعنی ذهن انسان. به همین شکل هم روح انسان طوری خلق شده که بتواند با روح خدا هماهنگ و همدم شود.

البته، ما نباید تصور کنیم که حکمت و دانش ذهن ما با ذهن خدا برابر است. هرگز! حکمت خدا بسیار عمیق و ژرف است و دانش او بسیار فراتر از دانش بشری است. آنچه که باید بدانیم این است: خدا به انسان روحی عطا کرده تا بتواند رابطه عمیقی با خدای زنده داشته باشد. خدا هرگز نمی‌خواهد شما شبیه حیواناتی باشید که قادر به شناخت او نیستند! حیوان مغز دارد اما قادر به تفکر در مورد خدا نیست، دارای دهان است اما قادر نیست، از خدایی که هر روز برای او غذا تهیه می‌کند تشکر کند، دارای چشم است، اما نمی‌تواند کتاب مقدس را مطالعه کند، او گوش دارد اما قادر نیست به کلام خدا گوش دهد. اما، انسانی که خدا به شباهت خود خلق کرده است قادر به شناخت خدا است. بله، شما می‌توانید خدا را بشناسید! در صورتیکه ایمان داشته باشید و به درستی راه نجاتی را که او مقرر کرده بپذیرید، می‌توانید با خالق خود رابطه‌ای عالی و نزدیک داشته باشید. در جلسه آینده راه نجات خدا را به روشنی برایتان بیان خواهیم کرد، اما چیزی که امروز باید به آن پی ببریم این است که خدا به انسان روحی عطا کرده، که قادر به شناخت او است.

۲) خدا زمانیکه انسان را شبیه خود آفرید، چیز دیگری نیز در روح او قرار داد. و آن قلب (احساسات) است. خدا به انسان قلبی عطا کرد که می‌توانست توسط آن به خدا عشق بورزد. ما در مورد قلبی که به خون را فشار می‌دهد صحبت نمی‌کنیم. بلکه در مورد آنچه در روحتان حس می‌کنید، احساساتتان و افکارتان، صحبت می‌کنیم. خدا به انسان اول این توانایی را بخشید که بتواند همچون خدا احساسات و عواطف داشته باشد. خدا می‌تواند محبت کند، متنفر شود، خوشحال شود و حتی دلسوزی کند. بنابراین خدا در روح انسان، قلبی قرار داد که قادر به حس کردن عواطفی همچون عشق و تنفر است. خدا می‌خواهد انسان، هر آنچه را که خود دوست دارد، دوست داشته باشد و از آنچه

که خود متنفر است، متنفر باشد. **خدا می خواهد ما با تمام وجود او را دوست داشته باشد.** به همین دلیل او انسان را شبیه خود آفرید و به او قلب و احساس داد.

۳) خدا به انسانی که شبیه خود آفرید، چیز دیگری نیز عطا کرد. خدا در روح انسان اراده قرار داد. خدا به هر شخص این اجازه را می دهد تا راه خود را انتخاب کند. خدا خودش نیز این قدرت و اقتدار را دارد تا هر آنچه را که می خواهد انجام بدهد یا انجام ندهد. بنابراین او انسانی را خلق کرد که این حق یا مسئولیت را دارد تا در مورد مسائل مهم انتخاب کند و تصمیم بگیرد. خدا می توانست انسانی را خلق کند که آنچه را که خدا می خواهد، انجام بدهد و نسبت در مورد هیچ چیزی حق انتخاب نداشته باشد. اما خدا در مورد اطاعت و فرمانبرداری از او به انسان آزادی اراده و حق انتخاب عطا کرده است. خدا نمی خواست که یک ماشین (روبات) خلق کند. خدا انسان را شبیه خورشیدی که هر روز باید طلوع کند و هیچ حق انتخابی ندارد نیافرید. خورشید هر روز، خود به خود اراده خدا را انجام می دهد، اما بشر اینگونه نیست. **انسان یک مخلوق استثنایی و ویژه است.** خدا انسان را برای خود آفرید و مشتاق است تا ما انسانها، عشق به او و پرستش او را انتخاب کنیم. خدا مسئولیت بزرگی به عهده انسان گذاشته است. انسان باید انتخاب کند، آیا می خواهد از خدا پیروی کند یا از شیطان؟ می خواهد کلام خدا را به جا آورد یا از آن دوری کند؟ خدا نمی خواهد کسی به اجبار به کلام او ایمان بیاورد، او هرگز ما را مجبور نخواهد کرد تا او را دوست داشته باشیم و از او اطاعت کنیم. عشق اجباری، عشق نیست. خدا به هر شخصی اجازه می دهد، تا هر راهی را که دوست دارد، انتخاب کند. اما در انتها، هر کسی که پادشاهی خدا را رد کرده باشد، خدا بر او داوری خواهد کرد، زیرا خدا انسان را برای خود آفریده است و این چیزی است که کتاب مقدس اعلام کرده است.

علت حضور ما بر روی زمین برای خداست. ما در این دنیا به خاطر خودمان و یا برای پول و مادیات و یا برای هر چیز و یا هر کس دیگری نیامده ایم. **خدا ما را برای خود و برای رضایت و جلال خود آفریده است.** خدا ما را آفریده تا قادر به شناخت او باشیم، او را محبت کنیم و تا ابد از او اطاعت کنیم! بله، تا ابد! خدای ابدی، به هر یک از ما روحی ابدی عطا کرده است. اراده خدا این است که ما انسانها با او، امروز، فردا و تا به ابد یک رابطه عمیق عالی داشته باشیم. و به همین دلیل خدا انسان را شبیه خود آفریده است. ما با این آیه از کتاب مقدس که اهداف خدا را، در مورد انسان به ما یادآوری می کند با شما خداحافظی می کنیم. «*خداوند خدای ما، خداوند واحد است و*

خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما.» (مرقس ۱۲: ۲۹-۳۰)

از اینکه این درس را مطالعه کردید، سپاسگزاریم. به یاری خداوند در درس بعدی در مورد اولین انسانها، آدم و حوا... صحبت خواهیم کرد.

خدا به شما برکت دهد و نیز نسبت به بزرگترین فرمانی که تاکنون صادر شده است بصیرت عطا کند.

«و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما.» (مرقس ۱۲: ۳۰)

درس ۶

آدم و حوا و باغ بهشت



پیدایش ۲

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم درس طریق عدالت، را به شما تقدیم کنیم. درس خود را در مورد وقایع پیدایش ادامه می‌دهیم. در درس امروز با آدم و حوا، و نیز اولین روز آنها بر روی زمین آشنا خواهیم شد. در تورات خواندیم که: «خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت.» (خروج ۱۱:۲۰) دیدیم که خدا در روز ششم، اولین انسان را خلق کرد. او انسان را همراه با یک جسم و یک روح آفرید. خدا، جسم انسان را از خاک زمین بسرشت و روحی ابدی در آن دمید. او روح انسان را شبیه خود آفرید و این بدان معناست که خدا در روح انسان ذهنی (روح) خاص قرار داد که توسط آن می‌توانست خدا را بشناسد. او به انسان قلبی (احساسات) عطا کرد تا بتواند به خدا محبت کند و او را دوست داشته باشد. او به انسان اراده‌ای (آزادی انتخاب) داد، بنابراین انسان می‌توانست بین اطاعت از خدا و یا سرپیچی از او یکی را انتخاب کند.

بعد از اینکه خدا کار آفرینش انسان را به اتمام رساند، پیش از اینکه دست به استراحت بپردازد، کار دیگری نیز انجام داد، و امروز قصد داریم در مورد این کار او صحبت کنیم. بیایید به مطالعه تورات، باب دو، آیه هفت از کتاب پیدایش، ادامه دهیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دهید، و آدم نفس زنده شد و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را سرشته بود در آنجا گذاشت.» (پیدایش ۲:۷-۱)

کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا برای انسانی که خلق کرده بود، باغ زیبایی آماده کرد. و آن باغ عدن یا باغ بهشت نام داشت. برخی تصور می‌کنند

که باغی که خدا برای اولین انسان آماده کرد در بهشت بود. اما کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که این باغ بر روی زمین، در شرق، در منطقه‌ای به نام عدن که احتمالاً همان عراق فعلی است قرار داشت. نوشته‌های انبیاء خدا هرگز، باغ بهشت (باغ عدن) که بر روی زمین بود را بهشت آسمانی که در اعلی و در حضور خداوند است بر نمی‌شمرند.
در کتاب مقدس می‌خوانیم:

«و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش‌خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. و نه‌ری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد... پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.» (پیدایش ۲:۹-۱۰، ۱۵)

بنابراین می‌بینیم که خدا برای اولین انسان، آدم، باغ عدن را ساخت که انسان بتواند در رفاه و خوشبختی واقعی زندگی کند. خدا انسان را در باغی زیبا که سرشار بود از درختان گوناگون قرار داد. درختانی که از یک سو نگرستن به میوه‌های آن دلنشین و زیبا بود و از طرف دیگر خوردن آنها لذت‌بخش بود. در این مکان جذاب و زیبا همه چیز بی‌نقص و عالی بود. اندامهای حسی آدم کاملاً زنده بودند؛ چشمان او زیبائیه‌ها را می‌دید، گوشهای او نغمه‌های آواز پرندگان را از روی درختان می‌شنید، او رایحه گل‌هایی را که فضای باغ را آکنده ساخته بود، استشمام می‌کرد. خدا برای خشنودی آدم، همه چیز را مهیا کرد. و نیز خواندیم که خدا از روی محبت و لطف خود به آدم، وظیفه لذت‌بخش به او محول کرد. و آن وظیفه مراقبت کردن از باغ بود، تا با خوشی و شادی مشغول به کاری شود.

زیباترین واقعه‌ای که در باغ عدن رخ داد این بود که، در یک غروب آرام، خدا وارد باغ شد و با انسانی که به شباهت خود آفریده بود، گفتگو کرد. (مراجعه کنید به، پیدایش ۳:۸) چرا خدا آدم را ملاقات کرد؟ زیرا همانطور که قبلاً خواندیم، خدا مشتاق است تا انسان با او دوستی کند و به همین دلیل خدا با آدم ملاقات کرد. هدف خداوند این است که او و بشر رابطه‌ای دوستانه با یکدیگر داشته باشند، به یکدیگر محبت کنند، شادی کنند و با یک قلب و ذهن واحد تا به ابد در کنار هم باشند. بله، خدا مشتاق است تا انسان یک رابطه عمیق و عالی با او داشته باشد و در چارچوب این رابطه تا ابد رشد کند.

مسئله مهم دیگری که باید در مورد باغ عدن، که خدا اولین انسان را در آن قرار داد، بدانیم، این است که، خدا، در وسط باغ دو درخت بسیار مهم قرار داده بود. یکی از آنها درخت حیات نام داشت و دیگری درخت معرفت نیک و بد. خدا درخت حیات را در باغ عدن قرار داد تا به آدم یادآوری کند، که قصد دارد، زندگی ابدی خود را به انسان نیز بدهد. و درخت معرفت نیک و بد را برای آزمایش کردن آدم، قرار داد. به آنچه کلام مقدس می گوید گوش کنید: «و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوری، هر آینه خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷)

چرا خدا آدم را از خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد منع کرد؟ آیا خدا خسیس بود؟ خیر، او خسیس نبود! در حقیقت یکی از نامهای او بخشنده است! خدا به آدم گفت: از همه درختان می توانی بخوری... جز یکی. آیا این دستور سختی بود؟ خیر. خدا از روی محبت خود هر چیزی را که باعث خوشحالی آدم می شد به او عطا کرد. خدا هیچ چیزیی را از او دریغ نکرد. اما خدا، در نقشه عالی خود، برای آدم یک آزمایش ساده در نظر گرفته بود و فرصت خوبی برای آدم بود تا به خدا نشان دهد که به اندازه کافی خدا را دوست دارد و می تواند از فرمان خدا اطاعت کند. همانطور که خداوند در کلامش می گوید: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت... و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی کند.» (یوحنا ۱۴: ۲۳-۲۴) خدا می خواست عشق و وفاداری آدم را آزمایش کند. و به این دلیل به آدم این فرمان ساده را داد (از درخت معرفت نیک و بد نخورید). خدا یک انسان ماشینی (روبات) نیافریده بود. خدا، بشری آفرید که دارای عقل، قلب (احساس) و آزادی اراده داشت و به همین دلیل می توانست به خدا عشق بورزد و از او اطاعت کند.

خدا به آدم گفت، اگر از میوه درخت ممنوعه بخورد چه اتفاقی برای او خواهد افتاد؟ بیائید کلام خدا را بخوانیم. خدا گفت: «از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد!» بنابراین خدا به این نحو آدم را آگاه ساخت که سرپیچی از فرمان خدا به مرگ منتهی می شود. خدا بشری را که خلق کرده است دوست دارد. بنابراین خدا با کلامی بسیار صریح به آدم هشدار داد و فرمود: آدم، اگر از من اطاعت نکنی، خواهی مرد، زیرا قانون مقدس من می گوید «هر که گناه کند او خواهد مرد.» (حزقیال ۲۰: ۱۸)

شاید شخصی بپرسد، گناه چیست؟ کتاب مقدس می گوید: «گناه مخالف شریعت است.» (اول یوحنا ۳: ۴) «هر ناراستی گناه است.» (اول یوحنا ۵: ۱۷) «پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.» (یعقوب

۱۷:۴) «گناه رفتن به راه خود است.» (اشعیا ۶:۵۳) گناه شامل هر چیزی است که با خدا سازگار نباشد. بر سر کسانی که نسبت به خدا مرتکب گناه می‌شوند چه خواهد آمد؟ کلام خدا می‌گوید: «هر که گناه کند، او خواهد مرد.» (حزقیال ۲۰:۱۸) و در آیه دیگری می‌گوید: «مزد گناه موت است.» (رومیان ۶:۲۳) موت چیست؟ برخی فکر می‌کنند، موت، پایان حیات است و همه چیز پایان می‌یابد. اما اگر به نوشته‌های انبیاء رجوع کنیم خواهیم دید که موت به این معنا نیست. در کلام مقدس، که به زبان عبری نوشته شده است، موت به معنای جدایی است. موت جدایی از حیات است.

زمانیکه خدا به آدم گفت: اگر از میوه درخت معرفت نیک و بد بخوری قطعاً خواهی مرد. در واقع او گفته است: «آدم، اگر از من سرپیچی کنی دیگر نمی‌توانی با من رابطه نزدیکی داشته باشی. من مقدس هستم و هرگز نمی‌توانم گناه و یا کسانی که، طریق من را رد می‌کنند تحمل کنم. زمانیکه زهره و فرشتگانش مرتکب گناه شدند، آنها را بیرون کردم و اگر تو مرتکب گناه شوی، تو را نیز بیرون خواهم کرد. همچنین اگر از میوه درخت ممنوعه بخوری، بدن تو به تدریج فرسوده خواهد شد و سرانجام خواهی مرد؛ یعنی روح تو از بدنت جدا خواهد شد. همه چیز به اینجا ختم نمی‌شود. اگر تو از من سرپیچی کنی، نه تنها جسم تو خواهد مرد، بلکه روح تو به مکانی که برای شیطان و فرشتگانش مهیا شده است خواهد رفت و در نتیجه تو برای همیشه از من جدا خواهی شد!»

بنابراین دیدیم که گناه باعث سه جدایی وحشتناک می‌شود. اول: در این دنیا روح شما از خدا جدا می‌شود، یعنی اینکه به خاطر گناهی که در دلتان است، رابطه‌ای با خدا، خدای متعالی نخواهید داشت. دوم: در آن روز روح شما از جسمتان جدا خواهد شد و شما خواهید مرد. یعنی جسمتان خواهد مرد و روح شما برای داوری به حضور خدا می‌رود. سوم: روح و جسم شما برای همیشه از خدا جدا خواهد شد و در دریاچه آتش افکنده خواهد شد.

بنا بر اقتدار و حجیت کتاب مقدس، موت به چه معنی است؟ به اختصار می‌توان چنین گفت که موت یعنی جدایی از حیات خدا. گناه، انسان را از خدا که منبع حیات حقیقی است، جدا می‌کند. خدا مقدس است و نمی‌تواند با گناه زیست کند. روحی که مرتکب خطا و گناه شود مثل شاخه درختی است که قطع و دور انداخته می‌شود. زمانیکه یک شاخه از درخت بریده می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ شاخه‌ای که قطع شده، زنده است؟ خیر، آن شاخه مرده است! برگها بلافاصله خشک نمی‌شوند اما کم‌کم پژمرده می‌شوند. به همین ترتیب اگر شما راه آمرزش گناهان را که خدا مهیا کرده، نپذیرید، شاید به خیال خود زنده

باشید. اما کتاب مقدس می‌گوید شما در حضور خدا «در خطایا و گناهان مرده‌اید» (افسیان ۱:۲) «خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است.» (اشعیا ۲:۵۹) «اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، آرامش می‌اندازد و سوخته می‌شود.» (یوحنا ۶:۱۵)

شاخه‌ای که به درخت متصل نیست نمی‌تواند میوه بدهد. و این درست مانند رابطه گناهکار با خداست. او نمی‌تواند باعث خوشنودی خدا شود زیرا هیچ رابطه‌ای با خدا که درخت حقیقی و منبع حیات واقعی است ندارد. گناهکاران تنها منتظر داوری عادلانه خدا هستند، با این وجود خدا در نوشته‌های انبیاء اعلام کرده است که چگونه می‌توانیم در حضور خدا عادل محسوب شویم و مطمئن باشیم که گناه ما پاک شده است. اما این موضوع درس آینده ما خواهد بود.

قبل از پایان این درس می‌خواهیم، ادامه این باب برایتان قرائت کنیم. به کتاب مقدس توجه کنید و ببینید اولین زن چگونه خلق شد:

«و خداوند خدا گفت: "خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم." و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بنخست، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت: "همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد." از این سبب مرد پدر و مادر خویش را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.» (پیدایش ۲:۱۸، ۲۱-۲۵)

بنابراین پی می‌بریم که خدا ازدواج را مقرر کرده است. خدا یک زن و یک مرد خلق کرد تا همدیگر را دوست داشته باشند و در زندگی با هم شریک باشند و یک خانواده خوشبخت داشته باشند که باعث جلال خدا گردند. خدا آدم را دوست داشت و دوست داشت شادی او کامل باشد، بنابراین به او هدیه‌ای عالی داد، یک همسر! خدا می‌خواست که آدم همسرش را دوست داشته باشد و برای او همه چیز مهیا کند و به او عشق بورزد، همانطور که خدا به او عشق می‌ورزید. و از آن مهمتر اینکه خدا می‌خواست زن و مرد از یک رابطه عمیق با خدا لذت ببرند و او را بشناسند، به او عشق بورزند و تا ابد از او اطاعت کنند. (مراجعه کنید به، افسسیان ۵:۲۱-۳۳؛ ۶:۱-۴)

و به این ترتیب کار آفرینش خدا به پایان رسید. کتاب مقدس می‌گوید:

«و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم. و آسمان و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت. پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.» (پیدایش ۱: ۳۱-۳: ۲)

چرا خدا در روز هفتم استراحت کرد؟ آیا به دلیل خستگی بود؟ خیر، خدا هرگز خسته نمی‌شود! کلام مقدس می‌گوید؛ خدا استراحت کرد چون «کار به پایان رسیده بود.» همه چیز عالی و بی‌نقص بود، و به همین دلیل خدا، در روز هفتم استراحت کرد و به همین دلیل هفته، شامل هفت روز است. از اینکه این درس را مطالعه کردید، متشکریم. به یاری خدا، درس بعدی، در مورد اینکه چگونه گناه وارد جهان شد صحبت می‌کنیم. خدا به شما برکت دهد، به آنچه کلام خدا اعلام کرده است، فکر کنید:

«مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی...!» (رومیان ۶: ۲۳)

درس ۷

چگونه گناه وارد جهان شد



پیدایش ۳

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم درس طریق عدالت، را به شما تقدیم کنیم. در دو درس گذشته، دیدیم که چگونه خدا دو انسان اول (آدم و حوا) را آفرید. کلام خدا می‌گوید: «پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خود آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.» (پیدایش ۱:۲۷) خدا در زن و مرد روحی قرار داد که قادر به شناخت خدا بود و قلبی (احساسات) قرار داد که می‌توانست با آن به خدا عشق بورزد. همچنین خدا به آنها اراده آزاد عطا کرد، بنابراین آنها می‌توانستند بین اطاعت از خدا و یا سرپیچی از آن یکی را انتخاب کنند. همچنین دیدیم که خدا، انسان را در باغ بهشت قرار داد، باغ زیبایی که خدا آن را روی زمین برای انسان آماده کرده بود و عدن نام داشت. خدا، هر آنچه را نیاز بود به اولین زن و مرد یعنی آدم و حوا عطا کرد تا آنها در آرامش و خوشبختی حقیقی زندگی کنند. خدا مشتاق است تا همه انسانها او را بشناسند و به او عشق بورزند و او را تا ابد پرستش کنند.

بنابراین دیدیم که خدا برای عملی کردن نقشه بی‌نظیر خود برای انسانی که آفریده بود، آزمایشی ساده پیش روی او قرار داد. خدا درخت معرفت نیک و بد را در وسط باغ، قرار داد و به انسان فرمان داد: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخورید، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» (پیدایش ۲:۱۶-۱۷)

چرا خدا آدم را اینگونه آزمایش کرد؟ خدا می‌خواست وضعیت دل آدم را آشکار کند. خدا با این آزمایش نمی‌خواست آدم مرتکب گناه شود بلکه می‌خواست او را قویتر کرده و به او برکت دهد. انسانی که خدا خلق کرده بود هیچ خطا و گناهی نداشت ولی این به این معنی نبود که او دارای یک شخصیت بالغ و محبت کامل باشد. خدا آدم را در بوتۀ آزمایش قرار داد تا عشق و محبت را بیازماید. اگر آدم در مقابل آزمایش می‌ایستاد و از خدا اطاعت می‌کرد در

واقع ثابت می‌کرد که با تمام وجود خداوند را محبت می‌کند. همچنین اگر آدم در آزمایش سربلند بیرون می‌آمد و از گناه اجتناب می‌کرد، آزمایش باعث قوت او می‌شد زیرا کلام خدا می‌گوید: «و صبر امتحان را و امتحان امید را.... پیدا می‌کند.» (رومیان ۵:۴)

امروز به بررسی سومین باب از کتاب آفرینش می‌پردازیم. این باب به ما نشان خواهد داد که چگونه گناه وارد جهان شد. اگر ما با تعالیم این باب آشنا شویم خواهیم فهمید که چرا دل انسان مرتکب گناه و بدی شد و چرا دنیا پر از مصیبت و درد و رنج شد.

در درس گذشته دیدیم که در ابتدا، آدم و حوا در باغ بهشت بودند. باغی که در آن نقصی نبود و برای خشنودی آنها آفریده شده بود. مهمترین نکته این بود که خدا هر روز از باغ دیدن می‌کرد. در یک غروب آرام خدا با آدم و حوا سخن گفت. خدا با آنها ملاقات کرد زیرا مشتاق بود که آنها با او یک رابطه هدفمند و عالی داشته باشند.

اما کلام مقدس به ما می‌گوید که شخص دیگری نیز در باغ بود. آیا می‌دانید که او که بود؟ او شیطان بود. دشمن خدا، شیطان. زمانی که خدا جهان و تمام چیزهای درون آن را آفرید، شیطان نظاره‌گر بود. زمانی که خدا به آدم فرمان داد که از میوه درخت معرفت نیک و بد نخورد، شیطان گوش می‌کرد. البته او فقط نظاره‌گر و شنونده نبود بلکه برای خراب کردن کار خدا نقشه‌ای طرح کرد. شیطان قصد داشت تا انسانی را که خدا آفریده بود، وسوسه کند و در نتیجه انسان از خدا سربپیچی کرده و مرتکب گناه شود و از خدا جدا گردد و سرانجام به هلاکت برسد! با وجود اینکه خدا از نقشه‌های شیطان باخبر بود اما آدم و حوا در این مورد چیزی نمی‌دانستند.

یک روز وقتی که آدم و حوا نزدیک درخت ممنوعه ایستاده بودند، شیطان به شکل ماری نزد آنها رفت و با آنها صحبت کرد. کتاب مقدس می‌گوید: «و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت "آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟"» (پیدایش ۱:۳)

بیائید اندکی به این موضوع فکر کنیم. چرا شیطان به شکل مار ظاهر شد؟ کتاب مقدس به ما پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود.» شیطان اغواگر است، پس به شکل کسی که خیلی عاقل و خردمند است ظاهر شد. او در قالب یک ازدهای بزرگ سرخ‌فام در مقابل آدم و حوا ظاهر نشد و نگفت: سلام بر شما آدم و حوا. من شیطان، دشمن خدا هستم! من امروز آمده‌ام تا شما را وسوسه کنم تا از خدا،

خداوند حیات روی برگردانید و برای همیشه هلاک گردید! شیطان هرگز به این شکل عمل نکرد! پس او به چه شکل به آدم و حوا ظاهر شد؟ به شکل یک موجود زیبا و عاقل. او تصمیم گرفت که در قالب مار با آنها صحبت کند زیرا در آن زمان، قبل از اینکه گناه وارد جهان شود مار از همه حیوانات دیگر زیرک‌تر بود.

شیطان اکنون هم به همان صورت عمل می‌کند. او زیرک و مکار است. او همیشه به شکلی خوب و عالی ظاهر می‌شود. کلام خدا می‌گوید: «شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد.» (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴) به همین علت است که خدا در کلامش به ما هشدار می‌دهد و می‌گوید: «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.» (متی ۷: ۱۵) شیطان اغواگر است. و به همین دلیل به شکل یک مار باهوش و عاقل بر آدم و حوا ظاهر شد. و نیز به همین علت بود که به جای اینکه با آدم صحبت کند، با حوا صحبت کرد، زیرا می‌دانست و سوسه کردن حوا آسانتر از سوسه کردن آدم است. شیطان می‌دانست که خدا، پیش از پیدایش حوا، در مورد آن درخت به آدم فرمان داده بود. اما حوا نیز از فرمان خدا آگاه بود. شیطان بسیار باهوش است و دقیقاً می‌داند که چه کاری می‌خواهد بکند. او فکر کرد که اگر زن را، متقاعد کند تا از میوه درخت معرفت نیک و بد بخورد، شاید آدم نیز به پیروی از او از خدا سرپیچی کند.

بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «مار به زن گفت: "آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟"» (پیدایش ۳: ۱) آیا آنچه را که شیطان به حوا گفت شنیدید؟ او گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» دیدید که چگونه شیطان سعی کرد به هدف خود برسد؟ او حوا را سوسه کرد تا نسبت به حقیقت کلام و سخن خدا، شک کند. و به همین دلیل شیطان گفت: آیا خدا ... گفت؟ آیا حقیقتاً گفت؟ اکنون هم شیطان از همین روش استفاده می‌کند، او در برابر حقیقت کلام خدا می‌جنگد زیرا به این امر واقف است که قدرت کلام خدا، او را خلع سلاح می‌کند و دروغهای او فاش می‌کند. شیطان می‌داند که حقیقت، دروغ را، روشنایی، تاریکی را زایل می‌کند. بیائید به ادامه گفتگوی میان زن و شیطان گوش دهیم. کلام خدا می‌گوید:

«زن به مار گفت: "از میوه درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید." مار به زن گفت: "هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود."» (پیدایش ۳: ۲-۵)

بسیار جالب است. خدا گفت؛ اگر آدم و حوا از میوه درخت ممنوعه بخورند چه اتفاقی برای آنها خواهد افتاد؟ او گفت: «خواهید مرد!» شیطان چه گفت؟ او گفت: «شما نخواهید مرد!» کار شیطان تنها به اینجا ختم نشد که در ذهن انسان نسبت به کلام خدا شک و تردید بوجود آورد، بلکه او کلام خدا را نادرست جلوه داد و آن را انکار کرد! شما در این مورد چگونه فکر می‌کنید؟ چه کسی حقیقت را می‌گفت؟ خدا یا شیطان؟ کلام مقدس می‌گوید؛ خدا صادق است و هرگز دروغ نمی‌گوید، و در مورد شیطان می‌گوید؛ او در راستی ثابت نیست. «از آنجهت که در او راستی نیست هرگاه به دروغ سخن می‌گوید از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.» (یوحنا ۸: ۴۴)

با این وجود باید همواره به خاطر داشته باشیم که شیطان فقط یک دروغگو نیست بلکه او فریبکار و حيله‌گراست. او حقایق را با دروغ در هم می‌آمیزد، و ما می‌توانیم ببینیم که شیطان به آدم و حوا چه گفت: «در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» هنگامی که شیطان گفت: «مانند خدا خواهید شد.» در واقع دروغ گفت. زیرا کسی که مرتکب گناه می‌شود به شباهت خدا در نمی‌آید بلکه شبیه شیطان می‌شود. اما وقتی که شیطان گفت: «عارف نیک و بد خواهید شد.» در واقع او در مورد حقیقت صحبت می‌کرد، زیرا بعد از اینکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند متوجه شدند که بدی و گناه چیست؟ اما شیطان در مورد تلخی و ناخشنودی که در نتیجه آن معرفت به زندگی آنها وارد می‌شد چیزی به آنها نگفت. خدا فرموده بود: «اگر از میوه درخت بخورید، حتماً خواهید مرد!» اما شیطان گفت: «اگر از میوه درخت بخورید، نخواهید مرد!»

و اکنون زمانی بود که آدم و حوا باید بین کلام خدا و سخن شیطان یکی را انتخاب می‌کردند. انتخاب آنها بستگی به این داشت که: آیا آنها به کلام خدا ایمان داشتند یا کلام شیطان؟ آیا آنها حقیقت را می‌پذیرفتند یا دروغ را؟ آیا آنها از پادشاه نور پیروی می‌کردند یا از پادشاه تاریکی؟

بیانید ادامه متن را بخوانیم تا ببینیم آنها چه تصمیمی گرفتند؟ کلام خدا می‌گوید: «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.» (پیدایش ۳: ۶)

عجیب است! خدا انسان را به شباهت خود آفرید بنابراین انسان می‌توانست او را بشناسد، او را دوست داشته باشد و تا ابد از او اطاعت کند. اما انسان چه کرد؟ آیا او آنقدر خدا را دوست داشت که از دستور او اطاعت کند؟ خیر! او

سرپیچی از خدای محبت را انتخاب کرد و از شیطان دشمن خدا و انسان پیروی کرد!

چه روز تلخ و بدی بود، اجداد ما، آدم و حوا، با خوردن میوه درختی که خدا آن را قدغن کرده بود از خداوند خدا روی برگردانند. ضرب‌المثلی می‌گوید: «مرضی که مُسری باشد، جلوییش را نمی‌توان گرفت!» و به همین طریق کلام خدا می‌گوید: «لَهَذَا هَمِچَنان بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت. از آنجا که همه گناه کردند.» (رومیان ۱۲:۵) چه بخواهیم یا نخواهیم چنین است!

ابن یمین، شاعر ایرانی می‌گوید:

هر که در اصل بد نهاد بود هیچ نیکی از او مدار امید
زانکه هرگز به جهد نتوان کرد از کلاغ سیاه باز سپید

شما و من و همه انسانها پیرو آدم هستیم. ما همه گناهکار متولد شده‌ایم و باید بمیریم. زیرا ما همه از نسل آدم متولد شده‌ایم. نخستین انسانی که از فرمان خدا سرپیچی کرد، جد ما آدم است و ما نیز دقیقاً شبیه او هستیم. چه کسی از میان ما می‌تواند ادعا کند که هرگز از فرمان خدا سرپیچی نکرده است؟ خیر، هیچکس پیدا نمی‌شود! بنابراین ما، ذات ناطاعتی از فرمان خدا را از کجا به ارث برده‌ایم؟ از آدم. گناه آدم مثل یک بیماری مسری وحشتناک به همه ما سرایت کرد، در حقیقت «مرضی که مُسری باشد، جلوییش را نمی‌توان گرفت!» اما با این وجود، در امید هنوز بسته نشده است، زیرا کلام خدا اعلام می‌کند که: «پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.» (رومیان ۱۸:۵) امروز نمی‌توانیم وارد این محبت بشویم، ولی در درسهای آینده در مورد راه درست نجاتی که خدا مقرر کرده تا گناهکاران بتوانند از طریق آن به سوی خدا بازگردند، صحبت خواهیم کرد.

دوستان عزیز، این بود درس امروز، «طریق عدالت». درس آینده، قصد داریم این باب بسیار مهم را ادامه بدهیم تا ببینیم که سرانجام برای آدم و حوایی که از راه عدالت دور شدند و پیرو ناراستی و خطا شدند چه اتفاقی افتاد. خدا به شما برکت بدهد، این حقیقت اساسی و بنیادین را همواره به خاطر داشته باشید.

«لَهَذَا هَمِچَنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند!» (رومیان ۱۲:۵)

درس ۸

ثمره گناه آدم



پیدایش ۳

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم که امروز می‌توانیم درس طریق عدالت را به شما تقدیم کنیم.

طی مطالعاتی که در تورات داشتیم، آموختیم که خداوند خدا، اولین انسانها را به شباهت خود خلق کرد. و نیز دیدیم که، چرا خدا آنها را آفرید. خدا می‌خواست، آنها با تمام فکر و قلب و با تمام وجود، او را دوست داشته باشند و تا ابد رابطه‌ای عمیق و عالی با خدا داشته و از آن لذت ببرند.

بنابراین خدا، آدم را در یک آزمایش بسیار ساده قرارداد تا پی ببرد که آیا به اندازه کافی خدا دوست دارد و از او اطاعت می‌کند یا خیر. قبل از آفرینش اولین زن، خدا به آدم امر کرد: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینده خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷) بنابراین خدا آدم را در یک آزمایش کرد و به او هشدار داد که مجازات ناطاعتی، مرگ و جدایی از خدا خواهد بود. خدا آدم را دوست داشت و مشتاق بود آدم یک دوستی و مشارکت ابدی با او داشته باشد. اما در درس گذشته، خواندیم که، آدم و حوا به حرف شیطان گوش کردند و با خوردن میوه درخت ممنوعه از خدا سرپیچی کردند.

امروز قصد داریم، باب سه از کتاب آفرینش از تورات را مطالعه کنیم. ببینیم بعد از اینکه آدم و حوا در برابر خدا مرتکب گناه شدند، چه اتفاقی افتاد! کتاب مقدس در آیه هفت از پیدایش، می‌گوید: «آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند.» (پیدایش ۳: ۷) بعد از اینکه آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند، چه کاری انجام دادند؟ آنها سعی کردند، شرمساری و گناه خود را پنهان کنند! قبلاً خواندیم که قبل از آنکه آدم و حوا از میوه درخت معرفت نیک و بد بخورند «هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.» (پیدایش ۲: ۲۵) اما اکنون، طرز فکرشان نسبت به بدنهایشان تغییر کرده بود. اکنون آنها در حضور شخص

مقدسی که باید آنها را داوری می‌کرد احساس گناه و شرمساری می‌کردند. بنابراین برای پنهان کردن شرمساری خود برگهای درخت انجیر را به هم دوختند و بدنهای عربانشان را پوشاندند. اما پوشش برگهایی که بر روی بدنهایشان قرار داده بودند، گناهی را که در قلبشان رخنه کرده بود پاک نکرد.

آیه بعدی از کلام می‌گوید: «و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهاد در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان باغ پنهان کردند.» (پیدایش ۳: ۸) بعد از اینکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند، همه چیز برایشان فرق کرده بود! آدم و حوا قبل از اینکه از خدا ناطاعتی کنند، هر وقت که خداوند خدا وارد باغ می‌شد و با آنها صحبت می‌کرد، خوشحال می‌شدند. اما اکنون که صدای نزدیک شدن خدا را می‌شنیدند، از ترس و خجالت می‌لرزیدند و سعی می‌کردند که خود را در میان درختان باغ از نظر خدا پنهان کنند! چرا آدم ترسید و خود را پنهان کرد؟ فهمیدن آن سخت نیست. اگر شخصی از مزرعه دیگری دزدی کند، اگر صدای صاحب مزرعه را بشنود، عکس‌العملش چه خواهد بود؟ او سعی می‌کند خود را پنهان کند، به همین شکل هم، آدم که آنچه را که خدا منع کرده بود، انجام داد سعی کرد خود را پنهان کند، آدم به خوبی می‌دانست نسبت به خدا مرتکب گناه شده است.

آیا طبیعی بود که آدم پس از اینکه از فرمان خدا ناطاعتی کرد، از او بترسد؟ مسلماً! چرا؟ زیرا خدا به وضوح به او گفته بود: «روزی که از درخت معرفت نیک و بد بخوری خواهی مرد!» آیا خدا آنچه را که گفته بود انجام می‌داد؟ آیا واقعاً آدم محکوم به مرگ بود؟ نظر شما چیست؟ آیا خدا حقیقتاً انسانهایی را که آفریده بود، مجازات می‌کرد؟ معمولاً می‌گویند جایز نیست سؤالی را با سؤال دیگر جواب بدهید اما می‌توانیم بهترین پاسخ به این سؤال را، با مطرح کردن سؤال دیگری بدهیم. پس از اینکه زهره یا بهتر بگوییم، شیطان شریعت (قانون) خدا را زیر پا گذاشت، خدا با او چه کرد؟ آیا خدا شیطان و فرشتگانی را که گناه کرده بودند، تبرئه کرد؟ خیر. خدا آنها را تبرئه نکرد! خدا نه تنها آنها را از حضور مقدسش بیرون انداخت بلکه برای آنها آتشی ابدی مهیا کرد! آدم نیز، مثل شیطان قانون خدا را زیر پا گذاشت، آیا خدا می‌توانست بگوید: «خیلی هم اشتباه بزرگی نیست!» و به آدم اجازه بدهد که بدون اینکه داوری شود، از مجازات معاف شود؟ هرگز! او مقدس است و باید گناه را داوری کند! لئوناردو داوینچی، یکی از مشهورترین شخصیت‌های تاریخ که تاکنون زیست کرده، گفته است: «کسی که گناه را مجازات نمی‌کند، در واقع فرمان می‌دهد که گناه انجام شود!» خدا هرگز گناه و بدی را تأیید نمی‌کند. او باید گناه را مجازات کند. حقیق نبی نوشته است: «ای بیهوده خدای من! ای

قدوس من!... چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری!» (حقوق ۱۲:۱-۱۳)
(۱۳) بله، «و خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود، افتادن به دستهای خدای
زنده چیزی هولناک است.» (عبرانیان ۱۰:۳۰-۳۱) طبیعت خدای مقدس بگونه‌ای
است که هر گناهی را داوری و مجازات می‌کند، بنابراین لازم و ضروری بود تا
خدا گناه آدم و حوا را داوری کند. و بنا به همین دلیل است که در آیه بعدی
می‌خوانیم: «و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت: "کجا هستی؟"» (پیدایش
۹:۳)

بعد از اینکه آدم مرتکب گناه شد خدا چه کرد؟ خدا به دنبال آدم می‌گشت
و ندا داد، «کجا هستی؟» آیا آدم نیز به دنبال خدا می‌گشت؟ خیر! او سعی
می‌کرد تا خود را از خدا پنهان کند! چرا خدا آدم را صدا زد؟ آیا او نمی‌دانست
که آدم کجاست؟ خدایی که هر چیزی را می‌بیند و عالم بر همه چیز است، دقیقاً
می‌دانست که آدم کجا پنهان شده است! خدا، آدم را صدا زد تا آدم، گناه خود را
تأیید کند و در حضور خدا به آن اعتراف کند. اگرچه آدم از خدا سرپیچی کرده
بود اما هنوز خدا او را دوست داشت.
هنگامی که خدا پرسید «کجا هستی؟» آدم چه پاسخی داد؟ کتاب مقدس
می‌گوید:

«(آدم) گفت: "چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم.
پس خود را پنهان کردم." گفت: "که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن
درختی که تو را قلدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟" آدم گفت: "این
زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم." پس
خداوند به خدا به زن گفت: "این چه کار است که کردی؟" زن گفت: "مار
مرا اغوا نمود که خوردم."» (پیدایش ۳:۱۰-۱۳)

آیا پاسخ آدم و حوا را به خداوند شنیدید؟ هر کدام سعی می‌کردند گناه را
به گردن دیگری بیندازد. آدم، خدا و حوا را مقصر می‌دانست و گفت تقصیر من
نیست! تقصیر این زنی است که تو به من دادی! و نیز حوا، مار را مقصر
می‌دانست و گفت تقصیر من نیست! مار مرا فریب داد! اما خدا، از قلب انسان
آگاه بود و می‌دانست که هر دوی آنها گناهکارند. خدا آنها را مجبور نکرده بود
که از میوه درخت بخورند، شیطان نیز آنها را مجبور نکرده بود. شیطان می‌تواند
انسان را وسوسه کرده و فریب دهد اما نمی‌تواند آنها را مجبور کند گناه کنند.
شیطان خود را فریب داد، اما، آنچه که او انجام داد در حضور خدا گناه محسوب
شد. و در مورد آدم، کتاب مقدس می‌گوید که او فریب نخورد. (اول تیموتائوس
۱۴:۲) او آگاهانه راه خود را انتخاب کرد. آدم دقیقاً به آنچه که خدا فرمان داده

بود، واقف بود. اما خود انتخاب کرد که از راه عدالت دور شود و راه ناراستی را پیروی کند و به ناطاعتی از خدا خاتمه نداد. بلکه، سعی کرد تا گناه خود را به گردن دیگران بیندازد و بدین ترتیب مجدداً مرتکب گناه شد.

امروزه، نیز مردم سعی می‌کنند تا گناه خود را به گردن دیگران بیندازند، اما خدا حقیقت را می‌داند. طبق کتاب مقدس خدا با مردم صحبت می‌کند و می‌گوید: «**کجا هستی؟**» به من بگو! چه عملی را انجام داده‌ای؟ چرا از ایمان آوردن و اطاعت کردن از کلام من امتناع می‌کنی؟ چرا نیکویی و مهربانی مرا حقیر می‌شماری؟ چرا سعی می‌کنی گناه خود را به گردن دیگران بیندازی؟ «**خداوند می‌گوید:** "به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود." پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.» (رومیان ۱۱:۱۴-۱۲)

بیا بید ببینیم در باب سه خدا چگونه مار، آدم و حوا را داوری کرد. کلام خدا می‌گوید:

«پس خداوند خدا به مار گفت: "چونکه این کار را کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر هستی! بر شکمت راه‌خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید." و به زن گفت: "آلم و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو و به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد." و به آدم گفت: "چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت."» (پیدایش ۳:۱۴-۱۹)

دیدید که نتیجه گناه چه شد؟ گناه اندوه و غم و غصه به همراه دارد و مثل خار مایه دردسر است و نیز باعث جان‌کندن و عرق ریختن و همچنین بیماری و سرانجام مرگ می‌شود. بله، «مزد گناه موت است.» (رومیان ۶:۲۳) خدا به آدم و حوا گفت اگر از میوه درخت ممنوعه بخورند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او گفت: «**روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.**» آیا روزی که آدم و حوا از

آن میوه خورند دفن شدند؟ خیر، اما آیا در آن روز مردند؟ به راستی آنها مردند! درست همان روز، روح آدم و حوا مرد زیرا آنها دیگر با خدا رابطه نداشتند. همانطور که قبلاً دیدیم، مرگ جدایی از خدا است. زمانیکه آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند، از خدا، سرچشمه حیات جدا شدند. هنگامی که آنها حرف شیطان را باور کردند و پیروی از او را انتخاب کردند از دوستی با خدا محروم شدند و شراکت در حیات خدا را از دست دادند. آنها دشمن خدا شدند. زیرا از شیطان که دشمن و مخالف خداست، پیروی کردند. ارتباط آنها با خدا از بین رفت، بعنوان مثال؛ اگر شما دشمن داشته باشید و دوست شما جانب او را بگیرد، آیا او دشمن شما نیست؟ ارتباط شما با دوستان دیگر مرده است. همانگونه که ما در حرفها می‌گوییم: «دوستان دشمنان، دشمن شما محسوب می‌شوند.» به همین شکل هم هر کسی که از شیطان اطاعت کند، دشمن خداست و گناه باعث جدایی انسان از خدا می‌شود.

پیش از پایان یافتن درس امروز، نکته‌ای هست که باید آن را بفهمیم و به خاطر بسپاریم. و آن نکته اینست: همه ما که به این دنیا آمده‌ایم مثل کسانی هستیم که «در خطایا و گناهان مرده‌اند» (افسیسیان ۱:۲) و «از حیات خدا محروم هستند» (افسیسیان ۱۸:۴) ممکن است که ما اینگونه نباشیم اما آنچه کلام خدا این را می‌گوید. روزی که آدم از خدا ناطاعتی کرد، یک گناهکار هستند. همان آدم که مرتکب گناه شد، پدر همه انسانهاست، بنابراین، در نتیجه گناه آدم، همه فرزندان او گناهکار محسوب می‌شوند. سعدی شاعر ایرانی می‌گوید:

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان
به کوشش نروید گل از شاخ بید نه زنگی به گرمابه گردد سپید

بنابراین گناه آدم باعث جدایی او از خدا شد، آدم که قانون خدا را زیر پا گذاشته بود، پدر همه کسانی است که به این دنیا آمده‌اند و در نتیجه همه فرزندان آدم که متولد شدند، جدا از خداوند هستند. ضرب‌المثلی می‌گوید: «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» و این دقیقاً همان چیزی است که کلام خدا اعلام می‌کند «لهدا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل گردید و به گناه موت، و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند!» (رومیان ۱۲:۵)

جد ما آدم، که خود را از خدا جدا کرد، شبیه شاخه‌ای است که از درخت جدا شده است. اگر شاخه‌ای به درخت متصل نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ شاخه خشک می‌شود و می‌میرد. برای شاخه‌های کوچکتر که قسمتی از آن شاخه بریده بودند چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا آنها زنده می‌مانند؟ خیر، آنها نیز از بین خواهند

رفت زیرا متعلق به آن شاخه خشکیده هستند. به همین شکل، همه فرزندان آدم شبیه شاخه‌های کوچکی از آن شاخه بریده هستند. آدم به خاطر گناهی که کرد، شبیه آن شاخه خشکیده است، و ما شاخه‌های آن شاخه خشکیده هستیم. گناه جد ما آدم، بر روی همه ما تأثیر می‌گذارد. ما، همگی در ذات و محکومیت او شریک هستیم.

نبی خدا، داود در کتاب مزامیر (زبور) چنین گفته است: «اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید.» (مزامیر ۵:۵۱)

گناه مثل بیماری ایدز است - بیماری وحشتناکی که در جهان شایع شده است. زمانیکه ایدز وارد بدن شخص می‌گردد هرگز آنجا را ترک نخواهد کرد. شخصی که مبتلا به ایدز است، این بیماری را به فرزند خود منتقل می‌کند. ایدز یک بیماری کشنده است و تا به حال بشر قادر به درمان آن نشده است. گناه نیز مانند ایدز است. یک فاجعه وحشتناک که در دنیا شیوع پیدا کرده است. گناه کشنده است و تا ابد باعث هلاک شدن بشر می‌گردد. و بشر هیچ درمان و علاجی برای آن ندارد.

با این وجود، امروز، با قلبهای شادمان، خدا را ستایش و تمجید می‌کنیم، زیرا خدا خودش، برای نجات ما از مجازات گناه و قدرت آن، درمان و چاره‌ای، اندیشیده است. اما ما باید به درمان و علاج خداوند اعتقاد داشته و آن را بپذیریم به یاری خداوند، دری بعدی، خواهیم دید که خدا، به آدم و حوا و فرزندان او وعده‌ای عالی داد، وعده‌ای که طبق آن نجات‌دهنده مقتدری به جهان می‌آمد و گناهکاران را از گناه، شیطان و جهنم می‌رهانید.

از اینکه درس ما را مطالعه کردید سپاسگذاریم.

خدا به شما برکت دهد، در مورد کلامی که نبی خدا، داود آن را نوشته است، تفکر کنید:

«اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید.»

(مزمو ۵:۵۱)

درس ۹

وعدۀ عالی



پیدایش ۳

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت، را به شما تقدیم کنیم.

در جلسۀ گذشته، دیدیم که آدم و حوا با خوردن میوه‌ای که خدا آن را منع کرده بود از طریق الهی دور شدند. بنابراین، انسانی که خدا آن را به شباهت خود آفریده بود، پیروی از شیطان، دشمن خدا را انتخاب کرد. قبل از آنکه، آدم و حوا مرتکب گناه شوند، هر گاه که خدا وارد باغ می‌شد و با آنها صحبت می‌کرد، خوشحال می‌شدند. اما اکنون، با شنیدن صدای خدا، می‌ترسیدند و احساس شرمندگی کرده، سعی می‌کردند خود را در میان درختان، از نظر خدا مخفی کنند! اما خدا به دنبال آدم و حوا گشت، با آنها صحبت کرد و پیامد گناه آنها به جهان را اعلام کرد: گناه باعث اندوه و غم، دردسر و نگرانی، و نیز بیماری و در انتها مرگ.

در نتیجه، از آن روز تا به حال، سایه مرگ بر فرزندان انسان می‌باشد. همه فرزندان آدم در گناه آبستن شده و با طبیعتی گناه‌آلود به دنیا آمده‌اند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه ما شریک در ذات جد خود، آدم هستیم. «نهال تلخ نگردد به تربیت شیرین.» به خاطر گناه آدم، همه ما گناهکار به دنیا آمده‌ایم. در حقیقت: «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» همانگونه که گناه آدم موجب جدایی او از خدا شد، به همین شکل هم گناه ما باعث جدایی ما از خدا گردید. کتاب مقدس می‌گوید:

«لہذا همچنان کہ بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و بہ گناه موت؛ و بہ اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا کہ همه گناه کردند.» (رومیان ۵:۱۲) «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» (رومیان

۲۳:۳) «لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است.» (اشعیا ۲:۵۹)

این پیغام اصلاً خوشایند نیست، اما حقیقت این است و حقیقت تلخ است. بنابراین دیدیم که چگونه یک گناه آدم، باعث جدایی همه بشر از خدا گردید. روزی که آدم از خدا سرپیچی کرد آدم (و تمام انسانهایی که تاکنون به دنیا آمده‌اند) پادشاهی نور را ترک کرده و وارد پادشاهی تاریکی شدند. شراکت در پادشاهی خداوند برای آنها چندان طولانی نبود. آنها به خاطر گناهشان دیگر سر و کارشان با شیطان بود، کسی که آنها را برده و اسیر خود ساخته بود. اکنون، دیگر هیچ امیدی در زندگی نداشتند جز بردگی گناه و ترس از مرگ و مجازات بی‌پایان در آتش ابدی!

اگر کلام خدا به همین جا ختم می‌شد، تنها کاری که می‌توانستیم انجام دهیم این بود که کتاب را ببندیم و همچون گمشدگان در دریا بدون هیچ امیدی، اشک می‌ریختیم. اگر خدا راه نجاتی برای رهانیدن فرزندان آدم باز نمی‌کرد، ما برای همیشه محکوم به نابودی بودیم! اما متبارک باد خداوند، خدای ما، نوشته‌های انبیاء با داستان گناه آدم، خاتمه نمی‌یابد. خدا، خدایی که رحمتش بی‌کران است، در نجات را به روی فرزندان آدم گشود! بنابراین کلام خدا می‌گوید:

«لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید.» (رومیان ۲:۵) «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.» (لوقا ۲:۱۰) «زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده.» (تیتس ۲:۱۱)

همانطور که قبلاً آموختیم، خدا مقدس است و باید گناهکاران را داوری کند. خدا عادل است و به هیچوجه نمی‌تواند گناه را فراموش کند. او هر گناهی را مجازات می‌کند. مجازات گناه، مرگ و جدایی از خداست. خدا هرگز تغییر نمی‌کند و مجازات گناه نیز تغییر نمی‌کند. اما امروز خواهیم خواند که خدای مقدس، چگونه نقشه‌ای طراحی کرد، که طبق آن، گناهکاران از مجازات گناه نجات پیدا کنند. بنابراین، خواهیم فهمید که خدا نه تنها قدوس است بلکه او بخشنده نیز است! خدا، داور ما، می‌خواهد نجات دهنده ما باشد!

امروز خواهیم دید که چگونه خدا در روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، نقشه‌ عالی خود را برای نجات گناهکاران آغاز کرد. اکنون بیائید به ادامه،

کتاب آفرینش از تورات پردازیم تا به این خبرخوش پی ببریم. در باب ۳، آیه ۱۵ خواندیم؛ خدا به شیطان که در شکل مار ظاهر شده بود گفت: «*عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.*»

این آیه دشوار، شامل حقایقی بسیار مهم و عمیق است که انبیاء خدا بعداً جزئیات آن را به تفصیل توضیح داده‌اند. مضمون این آیه را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: **خدا آرام آرام نقشه خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این دنیا آشکار می‌کرد، نجات‌دهنده‌ای که فرزندان آدم را از سلطه شیطان آزاد می‌کرد. این اولین آیه‌ای است که به آمدن نجات‌دهنده مقدس اشاره می‌کند.** بیائید در این آیه چهار حقیقت مهم را در مورد نجات‌دهنده بررسی کنیم، نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داد به این دنیا می‌آید:

۱) اولین حقیقت این است که: **خدا اعلان می‌کند نجات‌دهنده فقط از یک زن، یعنی یک باکره متولد می‌شود.** والدین همه ما مذکر و مؤنث هستند. اما، نجات‌دهنده‌ای که می‌آید تنها از یک زن و به قدرت خدا متولد می‌شود. او پدر زمینی نداشت. ناجی جهان نمی‌توانست از نسل آدم باش زیرا تمام فرزندان آدم بواسطه گناه منحرف شده بودند. نجات‌دهنده گناهکاران باید عاری از گناه می‌بود. او باید از نزد خدا و از آسمانها می‌آمد. بنابراین، اولین نکته‌ای که باید از این آیه بیاموزیم این است که: **خدا وعده داد نجات دهند قدوس از یک زن به دنیا خواهد آمد و نه مرد.**

۲) در روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا به نکته دیگری نیز اشاره کرد. در رابطه با نجات‌دهنده موعود، خدا به شیطان گفت: «*تو پاشنه وی را خواهی کوبید.*» بنابراین خدا اعلام می‌کند که، **شیطان نجات‌دهنده‌ای را که خدا از آسمان به زمین می‌فرستاد شکنجه می‌کند.** در درسهای آینده، خواهیم دید که انبیاء پیشگویی می‌کنند که شیطان انسانها را تحریک می‌کند تا نجات‌دهنده را شکنجه کردن و در نهایت بکشند. نجات‌دهنده مضروب قسمتی از نقشه خدا بود. نجات‌دهنده دنیا می‌بایست برای بازگرداندن ما به سوی خدا، بعنوان قربانی برای گناه جان خود را می‌داد، و بدین ترتیب شخصی پاک و عادل برای ما، خطاکاران جان خود را داد. او به میل خود، زندگی خود را در جهت پرداخت کفاره گناه داد: یعنی مرگ.

۳) سومین حقیقت درباره نجات‌دهنده این بود که خدا به شیطان که در شکل مار ظاهر شده بود گفت: «*نجات‌دهنده سراو (شیطان) را خواهد کوبید.*» و این خبر بدی برای شیطان و خبر خوبی برای تمام کسانی بود که می‌خواستند از قدرت شیطان، گناه و جهنم رهایی یابند! بنابراین خدا اعلام کرد که سرانجام،

نجات‌دهنده، شیطان را شکست خواهد داد و فرزندان آدم را که اسیر گناه بودند آزاد خواهد کرد.

۴) سرانجام، خدا اعلام کرد دو گروه انسان در جهان وجود دارد، گروهی که متعلق به شیطان هستند و گروهی متعلق به خدا هستند. گروهی که متعلق به شیطان هستند از ایمان به کلام خدا امتناع می‌کنند و گروهی که متعلق به خدا هستند، به کلام خدا ایمان دارند و به نجات دهنده موعود توکل می‌کنند. (یوحنا ۹:۱-۱۳)

بنابراین، روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا، نقشه‌ی عالی خود را برای نجات گنهکاران اعلام کرد. در درس‌های آینده به تدریج، خواهیم دید که همه انبیاء خدا، از آمدن نجات دهنده قدوسی خبر می‌دهند که گناهکاران را از دست شیطان آزاد خواهد رها کند. اگر مطالبی را که هم‌اکنون بیان کردیم فهمش برای شما صقیل و دشوار است، نگران نباشید زیرا هر چه که بیشتر پیش می‌رویم و درسها را ادامه می‌دهیم، همه چیز شفاف‌تر خواهد شد. این ضرب‌المثل را به خاطر داشته باشید که: «جوینده، یابنده است.» آیا شما جوینده کلام خدا هستید؟ عالی! خدا می‌گوید: «اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه‌های مخفی جستجو می‌کردی، آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی.» (امثال ۲:۴-۵)

بیایید، سومین باب از کتاب پیدایش از تورات را تا انتها بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

«و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. و خداوند خدا گفت: "همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند." پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.» (پیدایش ۳:۲۱-۲۴)

در اینجا باب سه به پایان می‌رسد. قبل پایان این درس، بیایید حقایق مهم این آیه را بررسی کنیم.

کتاب مقدس می‌گوید: «و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید.» آیا به خاطر دارید که آدم و حوا بعد از خوردن

میوه درخت معرفت نیک و بد چه کردند؟ آنها برگهای انجیر را به هم دوخته و دور کمرهایشان پیچیدند و سعی کردند شرمندگی خود را از خدا پنهان کنند. آیا خدا، لباسهایی را که آنها از برگها برای خود ساخته بودند پذیرفت؟ خیر، او نپذیرفت. چرا خدا لباسهایی را که آنها برای خود ساخته بودند، نپذیرفت؟ زیرا خدا میخواست به آدم و حوا یاد بدهد که خدا کامل است و نمی‌تواند کار ناقص انسان را بپذیرد. کتاب مقدس درباره این موضوع می‌گوید: «جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلۀ ما مانند لثۀ ملوث می‌باشد.» (اشعیا ۶۴:۶) هیچ چیزی وجود ندارد که انسان بتواند بواسطۀ آن گناهانش را در حضور خدا مخفی کند.

با این وجود، خدا کار دیگری برای انسان انجام داد. خدا برخی از حیوانات را کشت، پوست آنها را کند و از پوست آنها برای آدم و حوا لباس درست کرد. بله، خدا اولین قربانی حیوان را انجام داد. آدم و حوا با دیدن خون جاری شده از حیوانی که خدا کشته بود، با صحنۀ تکان دهنده‌ای روبرو شدند! خدا میخواست به واسطۀ ریختن خون حیوانات به آدم و حوا بیاموزد که «مزد گناه موت است.» (رومیان ۶:۲۳) و «بدون ریختن خون، آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲) امروز نمی‌توانیم این موضوع را به تفصیل شرح دهیم. فقط می‌توانیم بگوئیم که قانون اولیه آمرزش خدا می‌گوید: «بدون ریختن خون، آمرزش نیست.» جریمۀ گناه باید پرداخته شود. و جریمه گناه موت است. خدا تنها گناهانی را می‌بخشد که تاوان آن پرداخت شده باشد و باید یک قربانی پاک و بی‌گناه به جای شخص گناهکار بگیرد. و این تنها راهی است که خدا می‌تواند بدون اینکه عدالت خود را نادیده بگیرد، گناهان انسان را ببخشد.

پس خدا قربانی حیوانات را قرار داد تا به گناهکاران یادآوری کند که مزد گناه، موت است. قربانی کردن یک حیوان نشانی است از نجات‌دهندۀ قدوسی که به جهان آمد و خودش بعنوان تاوان گناه ریخته شد. در آینده، مطالب بیشتری در این مورد خواهیم آموخت. اما، امروز، بیائید به خاطر داشته باشیم که خدا برای پوشاندن شرمساری آدم و حوا، خون حیوانات را ریخت.

بعد از آن، خدا، آدم و حوا را از باغ بهشت در عدن بیرون کرد، او «فرشته‌ای با شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید برای محافظت از راه درخت حیات قرار داد.» آدم و حوا با خوردن میوه‌ای که خدا آن را منع کرده بود راه موت را انتخاب کردند. در نتیجه، آنها نتوانستند مدت زیادی از نعمتهای عالی باغ فردوس لذت ببرند. قبلاً دیدیم که چگونه خدا زهره، یا شیطان را، به خاطر گناهانش از حضور خود بیرون کرد. و اکنون دیدیم که خدا نیز آدم و حوا را به خاطر گناهانشان بیرون کرد. خداوند قدوس است و باید هر آنچه را که ناپاک است مجازات کند.

دوستان عزیز، بیائید راجع به دو نکته فکر کنیم و آن را به خاطر سپاریم:
اولاً: خدا عادل است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند و به همین دلیل خدا، آدم و حوا را داوری کرد و آنها را از باغ بیرون کرد. **ثانیاً: خدا، بخشنده است.** آدم و حوا سزاوار بخشش خدا نبودند بلکه مستحق داوری بودند، با این وجود، خدا نمی‌خواهد که انسانها هلاک شوند و به همین دلیل خدا، وعده نجات دهنده‌ای را داد که قادر بود گنهکاران را از اسارت پادشاهی شیطان برهاند و آنها را به نور و جلال پادشاهی خدا منتقل کند.

اشتباه نکنید: **بخشش خدا هرگز عدالت او را نقص نمی‌کند.** این دو ویژگی خدا با یکدیگر عمل می‌کنند. در درسهای آینده بطور شفاف خواهیم دید که چطور خدا گنهکاران را می‌بخشد، بدون اینکه این بخشش با عدالت او تناقضی داشته باشد.

خوانندگان عزیز این بود درس امروز طریق عدالت. با شما در مورد وعده عالی خدا صحبت کردیم، وعده‌ای که خدا در همان روزی که آدم و حوا منحرف شدند به آنها داد. امیدواریم آنچه را که در این درس خواندید به خاطر بسپارید تا وعده عالی خدا را در مورد **نجات دهنده‌ای** که او فرستاده تا شما را از گناهانتان نجات دهد بطور کامل درک کنید.

از اینکه این درس را مطالعه کردید سپاسگذاریم. از شما دعوت می‌کنیم تا در درس بعدی ما را همراهی کنید، تا حقایق مهمی در مورد اولین پسران آدم و حوا، قائن و هابیل با شما در میان بگذاریم.
خدا به شما برکت دهد، در مورد آنچه کتاب مقدس اعلام می‌کند به دقت فکر کنید، کلام می‌گوید:

«جایی که گناه زیاده گشت، فیض (خدا) بی‌نهایت افزون گردید.»

(رومیان ۵:۲۰)

درس ۱۰

قائن و هابیل: راه قربانی



پیدایش ۴

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحال هستیم که امروز می‌توانیم برنامه طریق عدالت، را تقدیم و گزارش شما کنیم.

درس گذشته در مطالعه تورات دیدیم که بعد از آنکه آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا **نقشه خود** را برای جهان اعلام کرد، نقشه‌ای که طی آن او کسی را به این جهان می‌فرستاد تا بنی آدم را از قدرت شیطان و گناه و جهنم نجات دهد. همچنین دیدیم که خدا لباسهایی را که آدم و حوا از برگها برای خود تهیه کرده بودند نپذیرفت. خدا می‌خواست به آنها بیاموزد که گنهکاران نمی‌توانند شرمندگی خود را در حضور خداوند قدوس، که باید آنها را داوری می‌کرد، مخفی کنند. تنها خدا قادر است گنهکاران از گناهانشان نجات دهد. بنابراین دیدیم که چگونه خدا حیوانات را قربانی کرد، و از پوست آنها برای آدم و حوا لباس تهیه کرد. **خدا اولین خون قربانی را ریخت.** همچنین خواندیم که خدا اعلام کرد دو دسته انسان بر روی زمین وجود خواهد داشت آنانی که از ایمان به کلام خدا سرباز می‌زنند و کسانی که به او ایمان دارند.

امروز در مورد دو پسر اول آدم و حوا مطالبی خواهیم آموخت. **قائن**، که از ایمان به خدا امتناع کرد و **هابیل** که به خدا ایمان داشت. همانطور که دیدیم، اکنون آدم و حوا در خارج از باغ عدن زندگی می‌کردند. خدا، به دلیل تخطی آنها، آنها را بیرون کرد. آنها به دلیل گناهی که مرتکب شده بودند، نتوانستند برای مدت زیادی در برکات باغ عدن زندگی کنند. گناه آنها باعث خراب شدن رابطه آنها با خدا شد. اما با این وجود، خدا آنها را دوست داشت و از آنها مراقبت می‌کرد.

پس اکنون بیائید با هم، باب چهار از کتاب پیدایش را بخوانیم، کتاب مقدس می‌فرماید: «و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، **قائن را زایید** و

گفت: "مردی از یهوه حاصل نمودم." و بار دیگر برادر او هابیل را زابید. و هابیل گله‌بان بود و قائن کارکن زمین بود. (پیدایش ۴: ۱-۲)

ادم و حوا، ۲ پسر به نامهای قائن و هابیل به دنیا آوردند. آنها مانند والدین خود گناهکار بودند. گناه ادم همانند یک بیماری واگیردار به فرزندانش سرایت کرد. قائن و هابیل در گناه آبستن شدند، بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «ادم پسری به شبیه و بصورت خود آورد.» (پیدایش ۳: ۵) قائن و هابیل با طبیعتی گناه‌آلود به دنیا آمدند. بچه‌ها از لحاظ جسمی رشد کردند و بالغ شدند. قائن کشاورز شد. او یک کارگر جدی بود و از کار سخت نمی‌هراسید. هابیل، چوپان بود، هر دو در مورد خدا می‌دانستند. آنها می‌دانستند که خدا وجود دارد و قدوس است و از گناه متنفر. هر دو نیز مسلماً می‌دانستند که تنها از طریق آنچه خدا مقرر کرده یعنی ریختن خون یک قربانی می‌توانند به خدا نزدیک شوند. روزی قائن و هابیل تصمیم گرفتند خدا را پرستش کنند و قربانی‌ای به او تقدیم کنند! از این رو کتاب مقدس می‌گوید:

«و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد و خدا هابیل و هدیه او را منظور داشت اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند.» (پیدایش ۴: ۳-۵)

بیائید آنچه را که اتفاق افتاد بررسی کنیم. دو نفر می‌خواستند خدا را پرستش کنند. هر دو قربانیهایی را به خدا هدیه کردند. اما کتاب مقدس می‌گوید: «خدا هابیل و هدیه او را منظور داشت اما قائن و هدیه او را منظور نداشت.» چرا خدا قربانی هابیل را پذیرفت اما قربانی قائن را رد کرد؟ چه تفاوتی بین دو قربانی وجود داشت؟

در حقیقت، قربانی قائن با قربانی هابیل بسیار فرق داشت. قائن برای خدا سبزیجات زیبا و میوه‌های خوشمزه‌ای آورده بود. اما هابیل، خون بره‌ای بی‌عیب و نقص برای خدا آورد. خدا گناه هابیل را بخشید اما گناه قائن را نبخشید.

چرا خدا گناهان هابیل را که برای او خون بره آورده بود بخشید اما گناهان قائن را که برای او سبزیجات و میوه آورده بود، نبخشید؟ آیا علت این بود که خدا میوه و سبزیجات دوست نداشت؟ خیر، دلیلش این نیست! پس چرا خدا، هابیل عادل بر شمرد ولی قائن را در گناهش ترک کرد؟ دلیلش این است که:

هاییل قربانی را که خدا می‌خواست آورده بود اما قائن چیز دیگری آورده بود. خدا چه چیزی می‌خواست تا بتواند بدون اینکه عدالت خود را نادیده انگارد گناهان آنها را ببخشد؟ او خون، جان، یک حیوان بی‌عیب را می‌خواست. هاییل به خدا ایمان داشت و همانطور که خدا خواسته بود به او خون قربانی تقدیم کرد. بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «به ایمان هاییل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد.» (عبرانیان ۱۱: ۴) هاییل به خدا ایمان داشت اما قائن به خدا ایمان نداشت.

ایمان به خدا به چه معنی است؟ ایمان به خدا یعنی اعتماد داشتن به او تا جایی که از کلامش اطاعت شود. ایمان به خدا یعنی پذیرش آنچه که خدا در قالب حقیقت بیان کرده است. اگر شما بگوئید «من به خدا ایمان دارم» ولی به آنچه خدا در کتاب مقدس می‌گوید اعتقاد نداشته باشید، در واقع شما به خدا ایمان ندارید. **خدا و کلامش یکی هستند.** اگر به خدا ایمان دارید باید به کلام او اعتقاد داشته باشید و از آن اطاعت کنید. اگر به آنچه که خدا می‌گوید، اعتقاد نداشته باشید در واقع خود خدا را رد کرده‌اید.

خدا هاییل را پذیرفت زیرا، او به کلام خدا ایمان داشت و همانطور که خدا امر فرموده بود با خون بره آمد. خدا، قائن را نپذیرفت زیرا او صادقانه به کلام خدا ایمان نداشت. قائن ادعا می‌کرد که به خدا ایمان دارد اما عمل او در واقع حرف او را نقض کرد زیرا آنطور که خدا دستور داده بود، با خون یک قربانی نیامد.

ممکن است بعضیها بپرسند «چرا خدا دستور داد تا یک حیوان را قربانی کنند؟» چرا خدا گفت: «بدون ریختن خون، هیچ آمرزش گناه نیست.» علت اینست که: شریعت مقدس خدا اعلام می‌کند که **مزد (کفاره، جریمه) گناه، موت است!** و به همین دلیل باید خون ریخته شود. خدا نگفت: «می‌توان جریمه گناه را با میوه و سبزیجات پرداخت.» و همچنین نگفته است «جریمه گناه، پرستش و روزه و انجام کارهای خوب است.» خیر! آنچه که خدا قدوس گفته است این است که: **مزد گناه، موت است!**

خدا در نوشته‌های انبیاء به ما نشان می‌دهد که هر شخصی و هر فرزندی از آدم، گنهکار محسوب می‌شود و هر گنهکار به خدای قدوس **بدهکار بزرگ** است. هر گنهکاری باید بمیرد و کفاره گناه خود را در جهنم، تا ابد بپردازد. کفاره گناه آنقدر زیاد است که شما نمی‌توانید به اندازه کافی اعمال نیک انجام دهید تا به واسطه آن، کفاره گناه خود را به خدا بپردازید. **جریمه گناه، مرگ و جهنم است، اعمال نیک نمی‌تواند کفاره آن را بپردازد!**

اجازه دهید این موضوع را کمی بیشتر شرح دهیم. تصور کنید که من، مقدار زیادی پول به یک نفر بدهکار هستم. نزد او می‌روم و می‌گویم، «می‌دانم که مقدار زیادی پول به شما بدهکار هستم. اما الآن هیچ پولی ندارم و نمی‌توانم قرض خود را با پول پرداخت کنم. اما برای پرداخت آن، پیشنهادی دارم. پیشنهاد من اینست: هر روز، ایوان منزل شما را جارو می‌زنم. بنابراین به این ترتیب من آنقدر برای شما کار خواهم کرد تا بدهی خود را تسویه کنم.» طلبکار در جواب پیشنهاد من چه خواهد گفت؟ شاید عصبانی شود، یا به من بخندد، اما آنچه مسلم است، این است که پیشنهاد من را نمی‌پذیرد! چرا او پیشنهاد من را نمی‌پذیرد؟ زیرا راهی وجود ندارد که من از طریق "اعمال نیک" ناچیزی که انجام می‌دهم بتوانم بدهی هنگفت خود را بپردازم.

به همین ترتیب، هیچ شخصی نمی‌تواند با اعمال نیک بدهی خود را کامل بپردازد- نه پول و نه اعمال نیک- بلکه فقط مرگ است که می‌تواند به عنوان جریمه گناه پرداخت شود. تاوان گناه، فقط مرگ و داوری است. در نتیجه، خدا نمی‌توانست از بدهی قائل و هابیل صرفاً به خاطر اعمالی که حاصل دسترنج آنها بود، چشم‌پوشی کند. بلکه، طبق نقشه خدا، کفاره گناه آنها تنها از طریق خون یک قربانی تسویه می‌شد و یک بی‌گناه باید به جای شخص گناهکار می‌مرد.

بخشش گناه بر حسب نقشه انسان نیست، بلکه این کار توسط نقشه خدا عملی است. خدا بر حسب عمل جایگزینی قربانی، در آموزش و نجات را بر روی فرزندان آدم گشود. خدا در روزگار اولیه فرمان داد، که هر گنهکاری باید یک حیوان بی‌عیب تقدیم کند و آن را بکشد. بدین ترتیب، یک حیوان بی‌گناه باید به جای شخص گنهکار می‌مرد. خدا به خاطر خون قربانی می‌توانست نسبت به فرزندان آدم صبور بوده و برای مدتی گناهان آنها را ببوشاند. اما خون حیوانات قادر نبود بدهی گناه بشر را بپردازد، زیرا ارزش یک حیوان با انسان برابر نیست. به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید؛ حیوانی که قربانی می‌شود «تنها سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها... زیرا محال است که خون (حیوانات) رفع گناهان را بکند.» (عبرانیان ۱۰:۱، ۴)

بنابراین نکته بسیار مهمی که باید در مورد قربانی کردن حیوانات به خاطر بسپاریم این است که آنها تصویری از نجات دهنده هستند، کسی که به منظور پرداخت کفاره گناه فرزندان آدم به این جهان آمد. نجات دهنده‌ای که خدا وعده ظهور او را داده بود می‌مرد «یک بار برای گناهان، یعنی عادلانه برای ظالمان، تا (آنها) را نزد خدا بیاورد.» (اول پطرس ۱:۳) همانطور که در انجیل مکتوب

است: «جمع انبیاء بر او (نجات دهنده) شهادت می دهند که هر که بر وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.» (اعمال ۱۰: ۴۳)

با این وجود، در نسلهای گذشته، لازمه نقشه نجات خدا، قربانی کردن حیوانات بود. اما قائن، نقشه خدا را نادیده گرفت و از طریق یک مذهب خود ساخته اقدام کرد. و بدین ترتیب قائن اولین مذهب دروغین را ایجاد کرد. او برای خدا از دست رنج خود آورده بود و از آنچه زراعت کرده بود برای خدا قربانی کرد، محصول زراعت او از زمین ملعون بود و هیچ خونی نداشت، آیا خدا این قربانی عاری از خون را پذیرفت؟ خیر، خدا آن را نپذیرفت.

اما هابیل، او بره ذبح نشده و بی عیبی را برای خدا آورد تا خودش ریخته شود، سپس او را سوزاند. بعد از آن قربانی هابیل وجدان شفافی در حضور خدا داشت. او فهمید که به خودی خود مستحق مرگ بود اما بره بی گناه به جای او مرد. بنابراین، هابیل شهادت داد به ایمان به نجات دهنده ای که به جهان می آمد تا به جای گنهکاران بمیرد و مجازات گناه آنها را به گردن بگیرد.

می خواهیم داستان امروز را با طرح یک پرسش بسیار مهم، خلاصه کنیم. چرا خدا قربانی قائن را نپذیرفت؟ آیا قائن گنهکارتر از هابیل بود؟ دلیل این نیست، هر دوی آنها گنهکار بودند و هر دوی آنها برای خدا قربانی دادند. قائن شخص مذهبی بود. در ظاهر، شاید بگوئیم که قربانی قائن مناسب تر از قربانی هابیل بود. سبزیجات و میوه ها بسیار زیبا هستند اما ذبح یک بره و خون او، منظره خوشایندی نیست! اما، گناه در حضور خدا، چیز ناخوشایندی است و خدا راه آموزشی مقرر کرده است، و اعلام می کند که «بدون ریختن خون، هیچ آموزشی در گناه نیست!» بنابراین خدا، قائن و قربانیش را رد کرد زیرا قائن به راه عادلانه نجات خدا احترام نگذاشت.

هیچکس نمی تواند به حضور خدا برود مگر توسط طریق عادلانه ای که خدا مقرر کرده است! طریق خدا کامل و دقیق است! و مثل ریاضیات می باشد. اگر در مدرسه، معلم از شاگرد بپرسد؛ دو بعلاوه دو چند می شود؟ تنها یک جواب صحیح وجود دارد. دو بعلاوه دو برابر است با چهار. اگر جواب دانش آموزی که سه باشد، آن جواب غلط است. همچنین کسی که می گوید چهار، پاسخ اشتباهی می دهد. و نیز شخصی که می گوید چهار و نیم، باز هم غلط است. دو بعلاوه دو برابر است با چهار! و این مسئله مثل طریق نجاتی است که خدا مقرر کرده است. تنها یک خدا وجود دارد و نیز تنها یک راه برای گنهکاران وجود دارد تا با خدای مقدس آشتی کنند! و آن راه کامل و بی نقص قربانی است.

خوانندگان عزیز، آیا می دانستید که کلام خدا در رابطه با قربانی مقدسی که خدا تدارک دیده تا بدهی گناه شما را بری همیشه تسویه کند چه می گوید؟ آیا می دانستید که خدا، خودش نجات دهنده قادر را به زمین فرستاد تا گناهانتان

آمرزیده شود و دل‌هایتان در حضور خدا پاک شود؟ در درس آینده، در مورد این نجات دهنده عالی بیشتر صحبت خواهیم کرد. کتاب مقدس درباره او می‌گوید: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲)

دوستان، درس ما به پایان رسیده است. به یاری خدا، در درس بعدی بطور کامل در مورد قائن و هابیل خواهیم خواند.

خدا به شما برکت دهد، فرصت را غنیمت بدانید و در مورد شریعت بنیادین خدا تفکر کنید، شریعتی که می‌گوید:

«بدون ریختن خون، آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹: ۲۲)

درس ۱۱

قائن توبه نکرده



پیدایش ۴

سلام بر شما خوانندگان عزیز، در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید و تا ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم که امروز می‌توانیم درس طریق عدالت را به شما تقدیم کنیم.

در درس گذشته، در مورد دو پسر اول آدم و حوا یعنی **قائن و هابیل** مطالبی بیان کریم. دیدیم که هر یک از آنها خواست خدا را پرستش کرده، و به او قربانی تقدیم کند. قائن **a**، برخی از محصولاتش را که پرورش داده بود به خدا تقدیم کرد. اما هابیل، بره‌ای بی‌عیب به خدا تقدیم کرد و آن را به عنوان پوششی برای گناه ذبح کرد. کتاب مقدس اعلام می‌کند: «خداوند هابیل را پذیرفت اما قائن را نپذیرفت.»

چرا خدا هابیل را پذیرفت اما قائن را نپذیرفت؟ زیرا طریق عدالت خدا مستلزم **خون قربانی** است. خدا هابیل را عادل محسوب کرد، زیرا و به کلام خدا ایمان داشت و آنچه را که خدا می‌خواست به او تقدیم کرد. اما قائن کوشید، تا با تلاش خود به خدا نزدیک شود بنابراین خدا او را نپذیرفت.

امروز قصد داریم تا **بررسی قائن و هابیل را به پایان برسانیم**. آیا می‌دانید، بعد از آنکه خدا قربانی قائن را رد کرد، چه اتفاقی افتاد؟ آیه پنج از باب چهارم کتاب پیدایش، کتاب مقدس می‌گوید: «**خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند.**» (پیدایش ۴:۵) چرا قائن خشمگین بود؟ درک این موضوع چندان دشوار نیست. بعنوان مثال، اگر من کار بدی را انجام دهم و شخصی به من بگوید: «شما خطا کرده‌اید! راه خود را عوض کنید و آنچه را که صحیح است انجام دهید.» من به شخصی که مرا سرزنش کرده است چه پاسخ خواهم داد؟ یا با فروتنی سخنان او را می‌پذیرم و راه خود را **تغییر می‌دهم** یا نسبت به او عصبانی می‌شوم و به **اشتباهات خود را ادامه می‌دهم**.

خدا قائن را توبیخ کرد بنابراین، شاید او به این مسأله پی برد که، آنچه که از دسترنج خود بعنوان قربانی به حضور خدا هدیه کرد، بی‌ارزش بوده است. **خدا می‌خواست قائن، توبه کند و بره‌ای بی‌عیب و سالم برای قربانی بیاورد،**

همانگونه که هابیل کرده بود. خدا می‌خواست قائن از گناه خود توبه کند و راه درست را برود. اما قائن با غرور، از پذیرفتن گناه خود در حضور خدا، امتناع کرد. بلکه در مقابل، عصبانی و ناامید شد.

«آنگاه خداوند به قائن گفت: "چرا خصمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیر افکندی؟ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه برد، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی."» (پیدایش ۷:۴-۷) چرا خدا اینگونه از قائن سؤال کرد؟ خدا او را زیر سؤال برد زیرا نمی‌خواست قائن هلاک شود. خدا می‌خواست قائن از گناه خود توبه کند و از راه راست پیروی کند. خدا می‌خواست تا قائن را از وجود دشمن و حشتناکی که نابودی او و فرزندانش را تهدید می‌کرد با خبر کند. و این دشمن، گناه نام داشت!

گناه چیست؟ گناه، یک معضل در دنیا است. گناه بدترین دشمن ما است. گناه شبیه ماری است پر از سم‌های کشنده و مثل جرقه کوچکی است که می‌تواند جنگل بزرگی را به آتش بکشاند. و یا مثل مشعلی است که شیطان توسط آن دنیا را به آتش می‌کشد! کلام خدا می‌گوید: «پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.» (یعقوب ۴:۱۷) «گناه مخالف شریعت است... و کسی که گناه کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گنهکار بوده است.» (اول یوحنا ۳:۴، ۸) گناه، نیرویی است که در بین اعضای بدن ما حرکت می‌کند و با آنچه که درست و نیک است می‌جنگد. گناه می‌تواند هر چیزی باشد که مخالف با اراده خدا باشد. گناه یعنی ایمان نداشتن و اطاعت نکردن از کلام خداست. «رفتن به راه خود، گناه است.» (اشعیا ۵۳:۶)

عاقبت کسانی که به راه خود رفته و از ایمان به خدا و اطاعت از او امتناع می‌کنند چه خواهد بود؟ کتاب مقدس می‌گوید: «ایشان قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او» (دوم تسالونیکیان ۱:۹) به آن دسته از افرادی که به طریقی که خدا مقرر کرده قدم نهاده‌اند، حیات جاویدان عطا خواهد شد. اما کسانی که، قلبهایشان را در مقابل حقیقت سخت می‌کنند با غضب و داوری خدا روبرو خواهند شد. با این وجود کتاب مقدس می‌گوید که خدا نمی‌خواهد «کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.» (دوم پطرس ۳:۹) خدا نمی‌خواست قائن بواسطه گناه خود هلاک شود. بلکه، او مشتاق بود که قائن توبه کند و از راه خطائی که انتخاب کرده بود دست بکشد و راه عدالت را برای خود برگزیند.

همانطور که در برنامه قبل دیدیم، خداوند خدا، نقشه‌ای را مکشوف ساخت که طی آن گنهکاران می‌توانستند در حضور خدا عادل محسوب شوند. هابیل به

نقشه خدا ایمان داشت و بره‌ای بی‌عیب را به عنوان قربانی که می‌تواند گناه را بپوشاند ذبح کرد. هابیل به آنچه خدا می‌گفت، معتقد بود «مزد گناه موت است.» و «بدون ریختن خون، آمرزش نیست.» (رومیان ۶:۳۳ و عبرانیان ۹:۲۲) زیرا هابیل بواسطه خون ریخته شده بره وجدانش در حضور خدا پاک شد. هابیل به این امر واقف بود که گنهکار است و مستحق مجازات الهی می‌باشد، به همین دلیل همانطور که خدا خواسته بود، بره‌ای بی‌گناه را به او تقدیم کرد. بره‌ای که هابیل قربانی کرد، تمثیلی از نجات دهنده‌ای بود که به این جهان آمد و زندگی خود را قربانی کرد تا کفاره گناه انسان برای همیشه پرداخت شود. اما قائن وانمود می‌کرد که به خدا ایمان دارد اما اعمال او چیز دیگری نشان می‌داد. او با زبانش به خدا احترام می‌گذاشت، اما دل او از خدا بسیار دور بود. آن چیزی که خدا می‌خواست، خون بره بود. اما قائن از دسترنج خود، به خدا تقدیم کرد. پرستش قائن در حضور خدا کاملاً بی‌ارزش بود، زیرا او راه خدا را نپذیرفته بود. اجازه بدهید آیه بعدی را بخوانیم تا ببینیم، بعد از آنکه خدا قائن را به خاطر قربانی بی‌ارزشش سرزنش کرد، قائن به چه عملی دست زد؟ «و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود برخاسته او را کشت.» (پیدایش ۴:۸) قائن دست به چه عملی زد؟ آیا او توبه کرد؟ آیا او به خدا ایمان آورد و خون بره را به عنوان قربانی گناهان خود به او تقدیم کرد؟ خیر، قائن به برادر خود، هابیل حمله کرد و او را کشت، و اینگونه بر گناه خود افزود.

عجیب است! قائن از ریختن خون بره که خدا می‌توانست توسط آن، گناه او را ببخشد، امتناع کرد و خون برادر صالح خود را ریخت! شما در این مورد چگونه فکر می‌کنید؟ چه کسی فکر کشتن برادر را در ذهن قائن گذاشت؟ قائن به چه کسی گوش می‌داد؟ او به شیطان گوش کرد. کتاب مقدس می‌گوید، او برادرش را کشت زیرا قائن «از آن شریر بود.» (اول یوحنا ۳:۱۲) همانگونه که قبلاً هم گفتیم، خدا اعلام کرد دو گروه انسان در دنیا وجود دارد، انسانهایی که متعلق به خدا هستند و انسانهایی که متعلق به شیطان هستند. هابیل متعلق به خدا بود زیرا ایمان کافی برای اطاعت از کلام خدا را داشت. قائن متعلق به شیطان بود زیرا او به کلام خدا ایمان نداشت. بیائید به آنچه که خدا به قائن، بعد از کشتن برادر کوچکترش گفت، گوش دهیم.

«پس خداوند به قائن گفت: "برادرت هابیل کجاست؟" گفت: "نمی‌دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟" گفت: "چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد! و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز

کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد. هرگاه کار زمینی کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»
(پیدایش ۹:۴-۱۲)

بنابراین خدا قائن را مجازات کرد و گفت: «هرگاه کار زمینی کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.» ضرب‌المثلی می‌گوید: «گاو به گوساله خود لگد می‌زند ولی از او متنفر نیست.» به همین ترتیب خدا قائن را مجازات نکرد تا محکومش کند، بلکه او را به سمت توبه از گناه و ایمان به حقیقت و نجات هدایت کرد. اما قائن چه کار کرد؟ آیا او توبه کرد؟ خیر، او توبه نکرد. کتاب مقدس می‌گوید: «پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود ساکن شد.» (پیدایش ۴:۱۶) قائن که کلام خدا را نادیده گرفته بود، به خدا پشت کرد. و خدا را به زندگی خود راه نداد. خدا خودش را از قائن دور نکرد بلکه این قائن بود که خود را از خدا دور کرد.

امروزه اکثر فرزندان آدم، همچون قائن، راه خود را ادامه می‌دهند و دل‌های خود را به روی خدا بسته‌اند. زبان‌شان اقرار می‌کند که «خدا بزرگ است!» اما در دل خود گمان می‌کنند، «خدا دور است!» هیچکس نمی‌تواند خدا را بشناسد! کلام خدا به ما نشان می‌دهد که خدا از هیچکس از ما دور نیست زیرا او کسی است که به هر یک از ما حیات، نفس و همه چیز را عطا کرده است. او از نفس ما به ما نزدیکتر است. خدا شخصاً شما را می‌شناسد و مشتاق است تا شما نیز او را شخصاً بشناسید! (مراجعه کنید به اعمال ۱۷:۲۴-۳۱؛ رومیان ۱:۱۰-۱۳)

چرا اکثر مردم، شخصاً قدمی برای شناخت خدا بر نمی‌دارند؟ کلام خدا پاسخ این سؤال را می‌دهد. خدا می‌گوید: «و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است زیرا هر که عمل بد می‌کند روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبدا اعمال او توبیخ شود.» (یوحنا ۳:۱۹-۲۰)

مردم خدا را نمی‌شناسند زیرا، مثل قائن به کلام او پشت کرده‌اند. نبی خدا داود می‌گوید: «کلام تو (خدا) برای پاهای من چراغ و برای راههای من نور است.» (مزمور ۱۱۹:۱۰۵) اگر شما به نور کلام خدا پشت کنید در تاریکی گناه باقی خواهید ماند و هرگز خدا را نخواهید شناخت. گمان خواهید کرد که خدا خیلی از شما دور است، با این وجود خدا مشتاق است تا شما بدانید او دور نیست، او پشت شماست، کنار شماست، درست جلوی شماست. خدا شما را دوست دارد و مشتاق است تا رابطه نزدیکی با شما داشته باشد. اما شما نباید

مثل قائن دل خود را سخت کنید و راه عدالت خدا را نپذیرید. **خدا می‌خواست قائن توبه کند.** امروز، نیز خدا به همه فرمان می‌دهد که توبه کنند، به سوی او بازگردند تسلیم راه نجات او شوند.

کسی که حقیقتاً توبه می‌کند شبیه مسافری است که می‌خواهد بلیط قطار اصفهان به تهران بخرد. او بلیط را تهیه می‌کند و سوار قطار می‌شود. بعد از مدتی که از سفر می‌گذرد متوجه می‌شود که سوار قطاری شده است که به مشهد می‌رود. برای اینکه به تهران برود باید چه کار کند؟ او باید «بازگشت کند» و بپذیرد که مسیر را اشتباه می‌رود، باید ایستگاه بعدی از قطار پیاده شود و سوار قطاری شود که به تهران می‌رود. بنابراین همانطور که مشاهده کردیم، توبه حقیقی دو بعد دارد: طرد کردن خطا و پذیرفتن حق. **توبه حقیقی شامل دو اقدام است:** اولاً باید از راه خودتان و گناhtان، بتهایتان و نیز تلاش شخصی برای خشنود کردن خدا **بازگردید** و سپس به سوی خدا و کلام او که راه نجات را به شما نشان می‌دهد **روی بیاورید**، و این توبه حقیقی است.

اما قائن، او هرگز توبه نکرد. او ترجیح داد تا راه خود را ادامه بدهد و از تسلیم شدن در برابر راه نجاتی که خدا مقرر کرده است، امتناع کرد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «**قائن به دلیل راه خطا هلاک شد** بنابراین خدا برای او تاریکی ظلمت جاودانی مقرر کرده است.» (یهودا ۱۱، ۱۳)

دوستان عزیز، **مبادا ما مثل قائن باشیم!** بیایید به هشدار خطیری که کلام خدا اعلام می‌کند توجه کنیم: «**اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد!**» (لوقا ۱۳: ۳) داوری خدا مسلم است و شامل حال کسانی خواهد شد که هرگز خود را از گناهانشان پاک نمی‌کنند.

اشتباه نکنید شما هرگز بر پایه اعمال نیک خود، در حضور خدا، عادل شمرده نمی‌شوید. بسیاری از مردم مثل قائن، معتقدند که با دنبال کردن قواعد و قوانین مذهبی‌شان می‌توانند از داوری خدا درامان بمانند. اما مذهبی شدن یک شخص باعث نمی‌شود او عادل محسوب شود. کلام خدا می‌گوید:

«از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد... **جمع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث می‌باشند...** زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.» (رومیان ۳: ۲۰؛ اشعیا ۶۴: ۶؛ افسسیان ۲: ۸-۹)

از اینکه این درس را مطالعه کردید سپاسگذاریم. به یاری خدا، در درس بعدی، در مورد فرزندان دیگر آدم همچون خونخ مطالبی را برایتان بیان خواهیم کرد.

خدا به شما برکت دهد، در مورد آنچه که امروز شنیدید عمیقاً تفکر کنید.
کلام مقدس می گوید:

«خدا... بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند... اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.» (۱ پطرس ۳:۹؛ لوقا ۱۳:۳)

درس ۱۲

خنوخ نبی



پیدایش ۵،۴

سلام بر شما عزیزان. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته در مورد، دو پسر اول آدم و حوا سخن گفتیم: قائن و هابیل. دیدیم که چگونه این دو برادر برای عبادت خدا قربانی به حضور او تقدیم کردند. هابیل به خدا ایمان داشت و **خون بره** را به او تقدیم کرد، اما قائن سعی نمود با **تلاش خود** به خدا نزدیک شود. خدا قربانی هابیل را پذیرفت، اما قربانی قائن را نپذیرفت. خدا قائن را به تا توبه دعوت کرد، اما قائن خشمگین شد و برادر خود، هابیل را کشت.

امروز نیز به مطالعه تورات ادامه می‌دهیم و باب‌های ۴ و ۵ را بررسی خواهیم کرد. کلام خدا به ما می‌گوید که آدم و حوا «دختران و پسران» داشتند. (پیدایش ۵:۴). با اینحال، خدا در میان اولاد آدم تنها داستان **شجره نامه دو خانواده** را برای ما شرح می‌دهد: شجره‌نامه قائن و شجره نامه شیث، یکی از برادران کوچکتر قائن.

ابتدا به **شجره‌نامه قائن** نگاهی خواهیم انداخت. قائن از میان خویشان خود همسری برای خود برگزید و از او فرزندان آورد. ابن حسام (شاعر ایرانی) در تمثیلی می‌گوید:

به کژدم گفت شخصی که ای بداندیش

چرا بر سنگ خارا می‌زنی نیش؟

چو می‌دانی که زحمت کارگر نیست

نخواهد کرد نیشت سنگ را ریش

جوابش داد کژدم کاین چنین است

ولیک از دست ندهم عادت خویش! (مترجم)

به همین شکل هم فرزندان قائن از طرز فکر و سخنان و اعمال پدر خود در امان نبودند. آنها نیز به مانند پدر خود برای کلام (سخنان) خدا احترامی قائل نبودند. هوش و معرفت آنها بسیار بالا بود، اما خدا را نمی‌شناختند. برای آنها تنها چیزهای دنیوی ارزش داشت. آنها شهری ساختند، برای خود ابزارها درست کردند، و نیز انواع سازهای موسیقی همچون فلوت، چنگ و غیره. یکی از نوادگان قائن، توبل نام داشت. او شخص مبتکری بود و مس و آهن تولید نمود. با اینحال، صنعت زیبایی دست دل انسان را زیبا نمی‌کند! (یا به قول سعدی:

هرگز به مال و جاه نگردد بزرگ نام
بد گوهری که حُبث طبیعتش در رگ است
قارون، گرفتمت که شدی در توانگری
سگ نیز با قلاده زرین همان سگ است (مترجم)

یکی از نوادگان قائن به نام لمک، در نسل هفتم پس از آدم به دنیا آمد. لمک نیز پیرو راه جد خود قائن بود، تنها با این تفاوت که او حتی از او هم بدتر بود. لمک اولین کسی بود که با دو زن ازدواج کرد، او نیز همچون قائن تبدیل شد به یک قاتل. کتاب مقدس به ما می‌گوید که لمک دو نفر را کشت و به این فخر می‌کرد که حتی از قائن نیز شرورتر است! لمک نیز همچون دیگر فرزندان قائن به اراده خدا توجهی نمی‌کرد. او خودخواه و عاشق پول بود. او مغرور و خودپسند بود. به جای اینکه خدا را دوست داشته باشد به دنبال لذت‌های دنیا بود. شیطان سرور او بود، اما او خود از این موضوع آگاهی نداشت لمک چنین شخصیتی داشت چرا که او راه قائن را برگزیده بود. نام لمک را به خاطر بسپارید، زیرا پیش از اینکه درس خود را پایان دهیم دوباره درباره او صحبت خواهیم کرد.

خدا را شکر، کتاب مقدس با داستان قائن و فرزندانش به پایان نمی‌رسد. کلام خدا درباره شجره‌نامه شیث نیز با ما سخن می‌گوید. کتاب مقدس می‌گوید خدا به آدم و حوا پسر دیگری «به عوض هابیل که قائن او را کشت» بخشید (پیدایش ۴: ۲۵) نام او شیث بود. شیث به معنای برگزیده است. خدا شیث را برگزید تا جایگزینی برای هابیل باشد. چرا باید شیث جایگزین هابیل می‌شد؟ پاسخ اینجاست. خدا در باغ عدن وعده داد شخصی به دنیا خواهد آمد که شیطان را شکست خواهد داد و با قدرت خود فرزندان آدم را نجات خواهد داد. آن نجات‌دهنده می‌توانست از نسل هابیل که به خدا ایمان داشت به این دنیا بیاید. اما شیطان قائن را وسوسه کرد تا هابیل را بکشد. شیطان قصد داشت مانع

اجرای نقشه خدا شود و نگذارد که او نجات دهنده را به این دنیا بفرستد. از این رو، خدا برای اینکه نقشه خود را اجرا کند، شیث را به آدم و حوا بخشید تا جایگزین هابیل شود، همان کسی که قائن او را کشت. بدین شکل **نقشه خدا** برای نجات دهنده پیش رفت.

شیث ایماندار حقیقی بود. او نیز همچون برادر بزرگ خود، راه نجاتی را که خدا بنا کرده بود برگزید. شیث نیز همچون تمام فرزندان و نوادگان آدم در گناه متولد شد. با اینحال، او به آنچه خدا درباره نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد ایمان داشت، و او با تقدیم کردن خون بره به خدا ایمان خود را ثابت نمود، خونی که قربانی‌ای بود برای پوشش گناهان. از این رو همانگونه که کتاب مقدس می‌گوید، «و برای شیث نیز پسری متولد شد، ... در آن وقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.» (پیدایش ۴:۲۶)

پس می‌بینیم که از آدم دو نسل بوجود آمد: نسل قائن و نسل شیث. آیا می‌دانید این دو نسل نماد چه هستند؟ این دو نسل **نمایانگر دو نوع انسان** هستند که از روزگار آدم تاکنون وجود دارند. در نظر خدا تنها دو نوع انسان بر روی زمین وجود دارد. او هیچ فرقی میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان نمی‌گذارد، و نه میان ترک و لر، مرد و زن، فقیر و غنی. خدا متعصب نیست، اما با اینحال او مردم دنیا را به دو گروه تقسیم می‌کند. این دو گروه انسانها کیستند؟ آنها کسانی هستند که به کلام خدا ایمان دارند، و کسانی که به کلام خدا ایمان ندارند، کسانی که خدا را می‌شناسند و کسانی که او را نمی‌شناسند؛ کسانی که در نور سلوک می‌کنند و کسانی که در تاریکی سلوک می‌کنند؛ کسانی که گناهشان **بخشیده** شده است و کسانی که **بخشیده نشده‌اند**. هر کسی که به خدا ایمان دارد و طریق عدالتی را که او مقرر کرده است انتخاب کند، نجات خواهد یافت (و به بهشت خواهد رفت)، همانگونه که شیث و خانواده‌اش نجات یافتند. هر کسی که طریق عدالت خدا را انتخاب نکند هلاک خواهد شد (به جهنم خواهد رفت)، همانگونه که قائن و خانواده‌اش هلاک شدند.

کتاب مقدس می‌گوید آدم ۹۳۰ سال زندگی کرد و سپس مرد. در روزگار قدیم انسانها عمر طولانی‌تری داشتند اما همانند همه انسانها می‌مردند. آدم و حوا مردند، همانگونه که خدا گفته بود. هنگامی که خدا اولین انسانها را خلق کرد، اراده او این نبود که آنها بمیرند، بلکه زندگی کنند. پس چرا آدم و حوا مردند؟ زیرا بر علیه خدا گناه کردند — و گناه موجب مرگ است.

در فرصت باقی‌مانده نگاهی خواهیم انداخت به داستان مرد خدا، کسی که از نسل شیث بود، و به خدا ایمان داشت. این مرد **خنوخ** است... نبی خدا، خنوخ. برخی او را با نام ادريس می‌شناسند. در پنج باب اول پیدایش، در مورد اجداد خنوخ می‌خوانیم. کتاب مقدس می‌گوید: آدم پدر شیث؛ شیث پدر انوش؛

انوش قینان را آورد، قینان مهلائیل را آورد، مهلائیل یارد را آورد، و یارد خونخ را آورد. پس خونخ نسل هفتم پس از آدم بود. خونخ نیز همچون تمام انسانها با گناه متولد شد. با اینحال او در ۶۵ سالگی از گناهان خود توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود ایمان آورد، نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد و به عنوان یک قربانی کامل گناهان جهان را بر می‌داشت. خونخ با تقدیم کردن خون یک حیوان به خدا به عنوان قربانی‌ای که گناه را می‌پوشاند ایمان خود را به او ابراز نمود. در نتیجه خدا ایمان خونخ را برای او عدالت محسوب کرد، گناهان او را بخشید، و دل او را پاک بساخت. به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید، «خونخ سیصد سال با خدا راه می‌رفت.» (پیدایش ۲۲:۵)

با اینحال، باید گفت که در روزگار خونخ راه رفتن با خدا چندان هم ساده نبود، چرا که شرارت و فساد بر دنیا حاکم بود، بسیار شبیه به این روزگار. بسیاری از کسانی که در روزگار خونخ زندگی می‌کردند تنها در پی لذات و شهوات ناپاک دنیا بودند. اما خونخ می‌دانست که خدا انسان را خلق نکرد که در ناپاکی زندگی کند. خونخ نیز همچون خدا دوستدار عدالت بود و از شرارت متنفر بود. مردم به خاطر زندگی عادلانه او بر او جفا می‌رساندند و به او اهانت می‌کردند، اما خونخ اجازه نمی‌داد این موضوع باعث رنجش او شود، زیرا او می‌دانست برای انسان هیچ چیز مهم‌تر از این نیست که با خدا صلح داشته باشد. خدا خونخ را برگزید تا در آن روزگار شریر خادم و نبی او باشد. مانند همه پیامبران، خونخ نیز بر نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد شهادت داد. همچنین اعلان نمود که نجات‌دهنده روزی باز خواهد گشت تا تمام کسانی را که توبه نکردند و به او ایمان نیاوردند مجازات کند. به بشارت خونخ گوش دهید:

«اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند»
(یهودا آیات ۱۴-۱۵)

موضوع جالب دیگری که باید در مورد خونخ بدانیم این است که او نمرد. بله او نمرد. کلام خدا به ما می‌گوید که خونخ نمرد! کتاب مقدس می‌گوید: «خونخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.» (پیدایش ۲۴:۵) خدا طبق نقشه و با قدرت خود خونخ را مستقیماً به آسمان برد، بدون اینکه او از دروازه مرگ عبور کند.

چرا خدا در آن زمان خنوخ را به این شکل به آسمان برد؟ خدا توسط زندگی خنوخ می‌خواهد نگرش خود را درباره کسانی که حقیقتاً به او ایمان دارند و می‌خواهند در همه چیز او را خشنود سازند به ما بیاموزد. کتاب مقدس می‌گوید:

به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد. لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد. (عبرانیان ۱۱: ۵-۷)

خنوخ به مدت سیصد سال خدا را خشنود ساخت، زیرا او به خدا ایمان داشت و در زمانی که مردم دنیا به هیچوجه به خواسته‌های خدا توجه نداشتند از او اطاعت نمود. بنابراین روزی خدا نام او را خواند؛ به ناگاه خنوخ دید که در بهشت است، در جلال خانه خدا تا به ابد! خدا می‌خواهد توسط این حقیقت موضوع بسیار مهمی را بر ما آشکار سازد. و این موضوع این است: اگر ایمانی همچون ایمان خنوخ نداشته باشیم هیچگاه خدا را خشنود نخواهیم ساخت! بهر حال اگر ایمانی همچون ایمان خنوخ داشته باشید، خدا شما را عادل محسوب می‌کند، دیگر نیازی نیست که از مرگ بترسید. بدانید که خدا به خاطر شما بر مرگ غلبه کرده است، زیرا اگر به کلام خدا گوش دهید و به آن ایمان داشته باشید، آنگاه که زندگی شما بر روی زمین پایان می‌یابد، تا به ابد در حضور خدا خواهید زیست، همچون خنوخ! پس باید آنچه را که خدا درباره طریق عدالتی که خود برای گناهکاران مهیا کرده است درک کرده و به آن ایمان بیاورید. برای اینکه بتوانیم خلاصه‌ای از بررسی خود را به شما ارایه دهیم، مقایسه‌ای میان فرزندان آدم انجام داده‌ایم: لمک و خنوخ.

هم لمک و هم خنوخ نسل هفتم پس از آدم بودند. لمک از نسل قائن بود و خنوخ از نسل شیت. لمک و خنوخ هر دو در یک دوره زندگی می‌کردند، اما علاقه و هدف آنها با یکدیگر تفاوت داشت. روش زندگی آنها همچون روز و شب با هم فرق می‌کرد.

لمک به خدا و کلام او ایمان نداشت، اما خنوخ به خدا و کلام او ایمان داشت.

لمک در ناپاکی با شیطان راه می‌رفت، درحالیکه خنوخ در تقدس با خدا راه می‌رفت.

لمک راه نجاتی را که خدا اعلان کرده بود نادیده انگاشت، درحالیکه **خنوخ** به آن احترام گذاشت و خون بره را به خدا تقدیم کرد تا گناهنش را بپوشاند. **لمک** در طلب ثروت، زن، غذا، پوشاک و لذات بود، درحالیکه **خنوخ** به دنبال زندگی‌ای بود که سرشار از مشارکت و دوستی با کسی که به او حیات بخشیده بود، باشد.

در پایان سؤال مهمی مطرح می‌شود: آیا شما به **لمک** شباهت دارید یا **خنوخ**؟ آیا شما به نسل قائن و لمک تعلق دارید یا به نسل شیث و خنوخ؟ آیا زندگی شما ایمان خنوخ را در آغوش می‌کشد یا اینکه همچون لمک راه خودتان را در پیش گرفته‌اید؟ کلام خدا می‌گوید: «**خود را امتحان کنید** که در ایمان هستید یا نه» ... زیرا «بدون ایمان (به خدا و کلامش) تحصیل رضامندی او **محال است!**» (دوم قرن‌تین ۵:۱۳؛ عبرانیان ۶:۱۱)

دوستان در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعدی یکی دیگر از انبیای خدا را بررسی خواهیم نمود، یعنی نوح. خدا به شما برکت دهد. با اشتیاق به این آیه از کلام مقدس خدا گوش دهید:

«**لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد براینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.**» (عبرانیان ۵:۱۱-۶)

درس ۱۳

نوح نبی:
صبر و خشم خدا



پیدایش ۶

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

تاکنون در بررسی‌ای که از کتاب مقدس داشتیم دیدیم که در ابتدا خدا دنیا را خلق کرد و همه چیز نیکو بود. با اینحال هنگامی که جد ما آدم از خدا ناطاعتی کرد، شرارت از طریق او وارد دنیا شد و تمام انسانها را در بر گرفت. مسلماً، «مرضی که مُسری باشد، جلویش را نمی‌توان گرفت!» در درس گذشته، درباره دو نسل آدم سخن گفتیم، فرزندان قائن و فرزندان شیث. فرزندان قائن به خدا ایمان نداشتند. با اینحال در میان فرزندان شیث، برخی به خدا ایمان داشتند، و به این خاطر خدا گناهان آنها را بخشید. یکی از فرزندان شیث خنوخ بود. گرچه بسیاری از کسانی که در روزگار خنوخ زندگی می‌کردند با زندگی ناپاک خود از شیطان پیروی می‌کردند، اما خنوخ در تقدس با خدا راه می‌رفت.

امروز می‌خواهیم زندگی شخص دیگری را بررسی کنیم، کسی که در روزگار فاسد و پر از شرارت با خدا راه می‌رفت. این شخص، نوح نبی، پسر ارشد خنوخ بود. تاکنون آموختیم که در روزگار اولیه خلقت مردم عمر طولانی‌تری نسبت به امروز داشتند. آیا می‌دانید مسن‌ترین مرد دنیا چه کسی بود؟ متوشالچ پدر لمک و لمک پدر نوح. این لمک با لمک، فرزند قائن که در جلسه گذشته درباره آن گفتیم، فرق دارد. نوح به نسل دهم پس از آدم تعلق داشت. هنگامی که نوح پانصد ساله بود، صاحب پسرانی با نامهای سام، حام، یافت شد.

آنچه که قصد داریم در مورد زندگی نوح بررسی کنیم بسیار حائز اهمیت است، زیرا روزگاری که نوح در آن می‌زیست شباهت بسیاری به روزگار ما دارد. در روزگار نوح، دنیا سرشار از گناه بود. کتاب مقدس می‌گوید «خداوند

دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و تصور خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.» (پیدایش ۶:۵) دل فرزندان آدم پر بود از افکار پلید، طمع، فریب، شهوت پرستی، حسادت، خودبینی، خصومت، جنگ، زنا، دزدی، قتل، و حماقت (بر طبق مرقس ۷:۲۱-۲۲). انسانها دنیایی را که خدا برای آنها خلق کرده بود ویران می کردند. بسیاری پیرو مذهب بودند، اما مذهب آنها فقط برای نمایش به دیگران بود. خدای آنها لذتهای جسم بود، و گناهان آنها روز به روز بیشتر می شد!

ببینید کتاب مقدس در تورات، کتاب پیدایش، باب شش چه می گوید:

و خداوند گفت: «روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.»

پس می بینیم که خدا تصمیم گرفت فرزندان آدم را به خاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. با اینحال می بینیم که خدا چقدر صبور است و بر حسب رحمت خود تصمیم می گیرد ۱۲۰ سال دیگر به آنها فرصت بدهد تا توبه کنند، مبادا هلاک شوند. اما هنگامی که این فرصت به پایان برسد خدا تمام کسانی را که توبه نکردند و طریق عدالت او نپذیرفتند را داوری خواهد کرد.

از این ۱۲۰ سال فرصت می توانیم شخصیت خدا را بیشتر بشناسیم. خدا بسیار صبور است، اما صبر او حدی دارد. او با انسان سخن خواهد گفت و از او دعوت می کند تا توبه کند، اما تا به ابد منتظر نمی ماند. به همین دلیل است که خدا در زمان نوح گفت، «روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» پس می بینیم که خدا برنامه‌ای دارد و مدتی به گناهکاران فرصت می دهد و سپس اگر نپذیرفتند بر آنها داوری خواهد کرد. می توانیم ببینیم که خدا دو ویژگی دارد: صبر و خشم. خدا نیکو است و می تواند بسیار صبور باشد؛ اما می تواند بسیار عادل باشد و حتی بسیار خشمگین شود!

برخی گمان می کنند خدا کسی است که با شلاقی وحشتناک روی سر انسانها ایستاده است، گویی که زود خشم می گیرد و از تنبیه و زدن مردم دنیا

لذت می برد. اما خدا چنین نیست. برخی دیگر گمان می کنند خدا هیچگاه خشمگین نمی شود و گناهان انسانها را بخشیده و فراموش می کند. تنها این را می دانند که «خدا نیکوست! خدا نیکوست!» اما خدا اینگونه نیز نیست.

کتاب مقدس درباره شخصیت خدا حقیقت را می گوید. نیکویی و رحمت او همه نشانی است از صبر او برای گناهکاران، اما عدالت و تقدس او نیز نشان از خشم او برای گناهان بشر دارد. انبیا درباره صبر و خشم خدا بسیار نوشته اند. بیایید به برخی از سخنان آنها گوش دهیم.

بشنوید کتاب مقدس چه می گوید:

«لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. خداوند در وعده خود تأخیر نمی نماید چنانکه بعضی تأخیر می پندارند بلکه بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند. لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد.» (۲ پطرس ۳: ۸-۱۰) «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود. افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.... زنهار از آنکه سخن می گوید رو مگردانید... زیرا خدای ما آتش فروبرنده است!» (عبرانیان ۱۰: ۳۰-۳۱؛ ۱۲: ۲۵، ۲۹)

در مزامیر داود چنین می خوانیم: «خدا داور عادل است و هر روزه خدا خشمناک می شود... (بر کسانی که) بازگشت نکنند.» (مزمور ۱۱۷: ۷-۱۲)

در انجیل نوشته شده است:

زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می شود بر هر بی دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می دارند... (خدا آنها را داوری خواهد کرد) حکم خدا... بر حق است. پس ای آدمی... آیا گمان می بری تو از حکم خدا خواهی رست؟ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا؟ که به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد.»

(رومیان ۱: ۱۸؛ ۲: ۲-۶)

خشم خدا همچون خشم انسان نیست. انسان خشمگین می شود، اما به تدریج از خشم او کاسته می شود تا اینکه خشم اولیه خود را به دست فراموشی می سپارد. خشم خدا چنین نیست! گذشت زمان باعث نمی شود که از خشم خدا کاسته شود! خشم او نسبت به کسانی که نمی خواهند توبه کنند فروکش

نمی‌کند؛ بلکه بیشتر می‌شود! این همان چیز است که در کتاب مقدس خواندیم: «و به سبب قساوت و دل ناتوبه‌کار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلۀ خدا؟»

مردمان روزگار نوح خشم خدا را برای خود ذخیره می‌کردند! با اینحال در آن زمان مردی بود که خدا را با تمام قلب خود دوست داشت، و به کلام خدا ایمان داشت. آن مرد نوح بود. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «اما نوح در نظر خداوند التفات یافت. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت.» (پیدایش ۶: ۹، ۸)

چرا خدا به نوح لطف کرد؟ آیا نوح شایستگی فیض خدا را داشت؟ خیر! فیضی که بر شایستگی استوار باشد دیگر فیض نیست. فیض به معنای «لطف بلاشرط است» است. چرا خدا فیض خود را بر نوح جاری ساخت و نه بر دیگران؟ کتاب مقدس در این مورد چه می‌گوید؟ کلام خدا به ما می‌گوید که نوح به خدا ایمان داشت، درحالی‌که دیگران به او ایمان نداشتند. نوح به کلام خدا ایمان داشت. او به آنچه که خدا درباره نجات‌دهنده‌ای که باید برای نجات گناهکاران به این دنیا می‌آمد ایمان داشت. نوح نیز همچون تمام فرزندان آدم در خود گناه داشت، اما خدا نوح را عادل محسوب کرد، زیرا او به خدا ایمان آورد و برای گناهان خود خون بره را قربانی کرد. پس، کتاب مقدس به ما می‌گوید «نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل.»

روزی خدا به نوح گفت:

«انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا. و آن را به این ترکیب بساز که طول کشتی ۳۰۰ ذراع باشد، و عرضش ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع. و روشنی برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. لکن عهد خود را با تو استوار می‌سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجات و ازواج پسرانت با تو. و از همه جمیع حیوانات، از هر ذی‌جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشد. از پرنده‌گان به اجناس آنها، و از بهایم و اجناس آنها، دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری. و

از آذوقه‌ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.» (پیدایش ۶: ۱۳-۲۱)

بنابراین خدا به نوح گفت که قصد دارد زمین را با آب غرق کند و بدینوسیله کسانی را که توبه نکرده‌اند هلاک کند. خدا به نوح گفت کشتی بزرگی بسازد تا از طوفان در امان بماند. طول کشتی ۱۵۰ متر بود؛ تقریباً یک و نیم برابر زمین فوتبال. این کشتی برای نوح و خانواده‌اش و بسیاری از حیوانات و هر کسی که به کلام خدا ایمان داشت پناهگاهی بود. خدا به نوح دستور داد تا **اطاقهای زیادی** در داخل کشتی بسازد، اما فقط **یک** در خارج کشتی نصب کرد. پس پیغام خدا برای مردم روزگار نوح این بود: **هر کس که می‌خواهد از داوری طوفان در امان بماند باید از یک در کشتی عبور کند.** هر کسی که از در عبور کند **نجات خواهد یافت.** کسانی که از این در عبور نکنند **هلاک خواهند شد!**

پس نوح کار ساخت کشتی را آغاز کرد. این کار پروژه بسیار عظیمی بود. نوح و پسرانش باید صدها درخت را قطع می‌کردند، آنها را به صورت الوار می‌بریدند و با میخ به هم وصل می‌کردند، و بیرون و درون آنها را قیر می‌مالیدند. همسر نوح و همسران پسران او در این کار دشوار به او کمک کردند. نوح و خانواده‌اش به مدت صد سال، روزهای متوالی، برای ساخت این کشتی زحمت کشیدند. اما نوح فعالیت خود را تنها به ساختن محدود نکرد. او همچنین به مردم روزگار خود بشارت می‌داد. شاید او به آنها چنین می‌گفت: «ای مردم گوش دهید! خدا به من گفت از خشم خود با شما سخن بگویم. خشم خدا به خاطر گناهان شما سر به طغیان نهاده است! او تصمیم گرفته است طوفانی بر زمین نازل کند تا تمام کسانی را که نمی‌خواهند توبه کنند هلاک کند. با اینحال من خیر خوش را به شما می‌دهم! خدا بر حسب رحمت خود به من فرمان داد کشتی‌ای بسازم تا پناهگاهی باشد برای تمام کسانی که از گناهان خود توبه می‌کنند و به کلام خدا ایمان می‌آورند!» پس نوح با این سخنان به مردم روزگار خود هشدار داد، و آنها را تشویق نمود تا از راه‌های پر از شرارت اجداد خود بازگشت کنند.

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا مردم روزگار نوح به کلامی که خدا توسط نبی خود اعلام نمود ایمان آوردند؟ نمی‌توانیم اکنون به شما پاسخ دهیم، زیرا وقت ما رو به پایان است. با اینحال، به یاری خدا در جلسه بعدی داستان حضرت نوح را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که خدا چگونه تمام کسانی را که به کلام ایمان داشتند حفظ کرد، و چگونه کسانی را که به کلام او ایمان نیاوردند داوری کرد، و اجازه داد در زیر آبهای طوفانی عظیم غرق شوند.

از اینکه این درس را مطالعه کردید سپاسگذاریم.... خدا به شما برکت دهد.
با آیه‌ای درس خود را به پایان می‌رسانیم:

«خداوند در وعده خود تأخیر نمی‌نماید چنانکه بعضی تأخیر می‌پندارند
بلکه بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه
همه به توبه گرایند. لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد.»
(۲ پطرس ۹:۳-۱۰)

درس ۱۴

نوح و طوفان عالمگیر



پیدایش ۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته درباره داستان اعجاب آور حضرت نوح سخن گفتیم، کسی که ده نسل پس از آدم به دنیا آمد. نوح در دنیایی فاسد و پر از شرارت با خدا راه می‌رفت. دیدیم که **خدا** به خاطر گناه فرزندان آدم در دل خود **محزون گشت**. کتاب مقدس می‌گوید، «شرارت انسان در زمین بسیار گشت و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.» (پیدایش ۵:۶) به همین دلیل خدا به خاطر خشم مقدس خود تصمیم گرفت گناهکاران را از روی زمین پاک سازد.

با اینحال، **فیض خدا** با نوح بود، زیرا نوح خدا را دوست داشت و به **کلام او ایمان داشت**. بنابراین، روزی خدا به نوح گفت: قصد دارم تمام انسانها را هلاک کنم زیرا زمین پر از شرارت است. طوفانی عظیم بر زمین نازل خواهد کرد، تا تمام موجودات زنده در زیر آسمان نابود شوند. پس تو باید کشتی بزرگی برای خود و خانواده‌ات بسازی و در آن پناه بگیری.

نوح و خانواده‌اش برای ساخت این کشتی عظیم صد سال زحمت کشیدند. اما نوح کار خود را تنها به ساخت کشتی محدود نکرد بلکه به مردم اطراف خود بشارت می‌داد، و به آنها می‌گفت: از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید! خدا، خدای عادل، بر دنیا داوری خواهد کرد!

آیا مردم زمان نوح از گناهان خود توبه کردند و به کلامی که خدا توسط نوح به آنها اعلام کرد ایمان آوردند؟ شما چه فکر می‌کنید؟ در میان هزاران هزار فرزند آدم که بر روی زمین زندگی می‌کردند، کدامیک از آنها توبه کردند و به خدا ایمان آوردند تا حداقل وارد کشتی شوند؟ کتاب مقدس پاسخ می‌دهد: «**جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند...**» (۱ پطرس ۳:۲۰)

چند نفر به خدا ایمان آوردند؟ تنها هشت نفر: نوح و همسرش، سه پسر و همسران آنها. هیچکدام از مردم اطراف آنها به کلام خدا ایمان نیاوردند. برخی بشارت نوح را نادیده انگاشتند، و دیگران او را استهزا کردند. آنها گمان می‌کردند او دیوانه شده است زیرا در جایی کشتی می‌ساخت که آبی نبود. شاید مردم نوح را چنین مسخره می‌کردند: «آهای مردم بیایید ببینید که نوح چه می‌کند، او دارد در بیابان کشتی می‌سازد! دیوانه شده است! سیل آن هم در این بیابان؟ محال است! گذشته از اینها خدا نیکو است، او انسانهایی که خود خلق کرده است هلاک نخواهد کرد! نوح، دیوانه شده‌ای!» با اینحال نوح توجهی به استهزاهای آنها نکرد. او به ساختن کشتی ادامه داد و به مردم می‌گفت، «توبه کنید! خدا می‌خواهد دنیا را به عدالت داوری کند! چرا نمی‌خواهید به کلام خدا ایمان آورید؟ چرا می‌خواهید هلاک شوید؟»

سرانجام روزی رسید که نوح و خانواده‌اش کار ساختن کشتی را به پایان رسانیدند. در آیه پایانی باب شش از کتاب پیدایش می‌خوانیم: «نوح... به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.» (پیدایش ۶: ۲۲) کشتی آماده شده بود. همه چیز به طور کامل انجام شده بود. تنها یک چیز مانده بود: نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شوند. باری دیگر می‌بینیم که نوح سعی می‌کند مردم را متقاعد کند: «به خدا گوش دهید! توبه کنید و به کلام او ایمان آورید! طوفان نزدیک است! تا زمانی که وقت هست وارد کشتی شوید! در باز است! هر کسی که از آن بگذرد نجات خواهد یافت. اما اگر نخواهید داخل شوید، چگونه می‌توانید از داوری خدا در امان بمانید؟» بدینسان نوح با سعی و تلاش فراوان به انسانها هشدار داد. **اما آنها به او گوش ندادند.**

در نتیجه کتاب مقدس در باب هشت چنین می‌گوید:

و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی درآید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدیم. و از همه بهایم پاک هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دو دو، نر و ماده، و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاهداری. زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می‌بارم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محو می‌سازم.»

چرا نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شدند؟ آیا به این خاطر که ابر بسیار سیاهی در آسمان دیدند؟ آیا به این خاطر که احساس کردند می‌خواهد باران بیاید؟ خیر! هنگامی که وارد کشتی می‌شدند آسمان صاف و بی‌ابر بود؟ پس چرا

وارد کشتی شدند؟ تنها یک دلیل وجود دارد. آنها وارد شدند زیرا به آنچه خدا گفته بود ایمان آوردند. شاید افراد بیرون با خود می‌گفتند: «من نیز به خدا ایمان دارم، اما نمی‌خواهم وارد کشتی شوم! من به خدا ایمان دارم اما نمی‌توانم بشارت نوح را بپذیرم!» به این افراد چه می‌توان گفت؟ می‌توانیم بگوییم که آنها واقعاً به خدا ایمان نداشتند، زیرا به آنچه که خدا توسط نبی‌اش شهادت داده بود ایمان نداشتند. آنها نخواستند که از گناهان خود توبه کنند و راه‌هایی‌ای که خدا توسط نوح برای آنها فراهم کرده بود بپذیرند. شاید آنها خدا را با زبان خود تکریم می‌کردند، اما دل آنها بسیار از خدا دور بود.

از این رو کتاب مقدس می‌گوید:

«و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی در آمدند. از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین، دو دونه و ماده، نزد نوح به کشتی در آمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود. و خداوند در را از عقب او بست.» (پیدایش ۷: ۱-۹، ۱۶)

آیا شنیدید پس از اینکه نوح و خانواده‌اش وارد کشتی شدند خدا چه کرد؟ کتاب مقدس می‌گوید، «در را از عقب او بست!» روز خشم خدا رسیده بود. خدا از مدت‌ها قبل برای مردم آن روزگار صبر کرده بود، اما دیگر کاسه صبر او لبریز شده بود! تنها خشم او باقی مانده بود. خدا در را بست، و هنگامی که خدا دری را می‌بندد کسی نمی‌تواند آن را باز کند.

سپس، خدا همانگونه که وعده داده بود سیل آب را بر زمین جاری ساخت. آسمان تیره‌تر گردید؛ و بادهای شروع به وزیدن کردند. سپس ابرهای غلیظ و رعد و برق زمین لرزه بود. اکنون فرزندان آدم از ترس به خود می‌لرزیدند. هنگامی که همه چیز آرام است و روال خود را طی می‌کند، بسیار سهل است که با اعمال و سخنان اهانت آمیز خدا را استهزا کنند. اما اکنون که داوری خدا بر سر آنها فرو می‌ریخت، دهان آنها دیگر بسته شده بود! ساعت آنها فرا رسیده بود تا با داوری عادلانه خدا روبرو شوند و جایی هم برای پنهان شدن آنها نبود!

بارانی سنگین شروع به باریدن کرد، از چشمه‌های عمیق زمین آب فوران کرد، اقیانوسها و رودخانه‌ها سر به طغیان نهادند، و طوفانی بسیار عظیم و مهیب پدید آمد. سیل آب بر تمام شهرها و روستاها هجوم آورد. کسانی که نوح را مسخره می‌کردند و کلام خدا را نپذیرفتند، پی‌بردند که آنچه خدا توسط نبی‌اش گفته بود حقیقت داشت. با اینحال دانستن این موضوع دیگر برای آنها منفعتی نداشت چرا که دیگر فرصتی برای توبه نبود؛ دوره نجات گذشته بود. شاید برخی نوح را صدا می‌زدند و می‌گفتند، «نوح! نوح! در را باز کن! خواهش

می‌کنیم به ما کمک کن! ما را نجات بده! ما به تو ایمان داریم نوح! حق با تو بود! ما ایمان داریم! ما ایمان داریم!» اما دیگر بسیار دیر شده بود. خدا در را بسته بود. روز نجات گذشته بود. و روز داوری فرا رسیده بود. دعا، گریه، کوبیدن به در، و حتی آگاهی از حقیقت - هیچ چیز نمی‌توانست عقیده خدا را تغییر دهد. هنگامی که خدا در نجات را می‌بندد دیگر کسی نمی‌تواند آن را بگشاید. بنابراین، کتاب مقدس به ما می‌گوید، چهل شبانه روز باران و سیل جاری شد تا اینکه سطح آب حتی به کوه‌ها نیز رسید. اما کشتی بر روی آبها شناور بود.

«هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان مردند... نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.» (پیدایش ۷: ۲۱، ۲۳)

آیا خدا آنچه را که وعده داده بود به انجام رسانید؟ مسلماً! آیا او گناهکارانی را که توبه نکردند مجازات نمود؟ مسلماً مجازات کرد! او تمام کسانی را که در کشتی نبودند مجازات کرد، همانگونه که گفته بود. خوانندگان عزیز، درس ما رو به پایان است. به یاری خداوند در درس بعدی خود این داستان را به پایان خواهیم رسانید و خواهیم دید که سرنوشت نوح و خانواده‌اش در کشتی چه شد. اما پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، خدا می‌خواهد توسط داوری طوفان درس مهمی به ما بیاموزد. و آن این است: **خدا باری دیگر مردم دنیا را داوری خواهد کرد.** و آن روز داوری بسیار وحشتناک‌تر از داوری روزگار نوح خواهد بود! بخوانید و ببینید که یکی از انبیای خدا در مورد داوری آینده چه می‌گوید. او می‌نویسد:

دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است... و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به **دریاچه آتش افکنده گردید.** (مکاشفه ۱۱: ۲۰-۱۲، ۱۵)

خوانندگان عزیز، آیا هنگامی که به روز هولناک داوری فکر می‌کنید اطمینان دارید؟ اطمینان از اینکه نام شما در دفتر حیات ثبت شده است؟ آیا از در نجاتی که خدا برای شما باز کرده است عبور کرده‌اید؟ کلام خدا می‌گوید: «اینک الحال زمان مقبول است، اینک الآن روز نجات است.» (۲ قرنتیان ۶:۲) دیدیم که چگونه خدا با صبر و شکیبایی از مردم زمان نوح خواست تا توبه کنند، ایمان بیاورند و نجات یابند، اما در آخر خود در نجات را بست. هر کسی که نپذیرد از در کشتی داخل شود با داوری سخت خدا روبرو خواهد شد.

کتاب مقدس در مورد روز داوری، روزی که خدا دنیا را به عدالت داوری خواهد کرد چنین می‌گوید: «روز خداوند چون دزد در شب می‌آید... هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهد شد!» (۱ تسالونیکیان ۵:۲، ۳) در آن روز کسی نخواهد گریخت، به جز کسانی که از در نجاتی که خدا برای فرزندان آدم باز گذاشته داخل شوند.

آیا دری که خدا به روی گناهکاران باز گذاشته است می‌شناسید؟ آیا راه فراری که خدا برای شما قرار داده می‌شناسید؟ چه کسانی از طوفان زمان نوح در امان ماندند؟ تنها کسانی که از در کشتی عبور کردند! کتاب مقدس به وضوح به ما نشان می‌دهد که در روز داوری نیز تنها یک در نجات برای فرزندان گناهکار آدم باز می‌گذارد. آیا در مورد در نجات چیزی می‌دانید؟ پس بیایید به سخنان شفیع مقدسی که خدا برای نجات دنیا فرستاد گوش دهیم. او گفت: «من [در] هستم! هر که از من داخل گردد نجات یابد!» (یوحنا ۹:۱۰) «به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید!» (یوحنا ۵:۲۴)

دوستان، در اینجا درس ما به پایان می‌رسد، اما در درس بعدی درباره نجات‌دهنده‌ای که خدا باید برای نجات دنیا می‌فرستاد سخن خواهیم گفت، همان کسی که گفت: «من [در] هستم! هر که از من داخل گردد نجات یابد!» از اینکه به این درس توجه کردید متشکریم، به یاری خدا داستان نوح نبی را به پایان خواهیم رساند...

دعا می‌کنیم هنگامی که به این سؤال سنگین که در کلام خدا نوشته شده است فکر می‌کنید خدا به شما برکت دهد:

«پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟»

(عبرانیان ۳:۲)

درس ۱۵

نوح و وفاداری خدا



پیدایش ۹۸

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

امروز قصد داریم **داستان نوح نبی را به پایان برسانیم**. ابتدا بیابید مروری داشته باشیم بر آنچه در دو درس گذشته درباره نوح و طوفان عالمگیر آموختیم. در باب ۶ کتاب پیدایش، دیدیم که شرارت در زمان نوح بسیار زیاد شده بود؛ و تمام تصورات دل انسان به شرارت گرایش داشت. به همین دلیل خدا تصمیم گرفت طوفانی بر زمین نازل کند و هر گناهکاری را که از گناه خود توبه نکند و به سوی خدای زنده بازنگردد، از روی زمین محو سازد.

در آن روزگار فاسد و پر از شرارت، تنها یک انسان خدا را خشنود ساخت. آن انسان نوح بود. نوح به خدا توکل کرد و او را دوست داشت. به همین دلیل است که روزی خدا با نوح سخن گفت، و به او فرمان داد تا کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی باشد برای او، خانواده‌اش، و حیوانات تا بتوانند از طوفان در امان باشند. نوح به مدت صد سال به همراه خانواده‌اش در حال ساختن کشتی بودند و انسانها را تشویق می‌کردند که توبه کنند و به کلام خدا ایمان آورند. با اینحال هیچکس به بشارت نوح توجهی نمی‌کرد. هیچکس واقعاً به آنچه که نوح درباره طوفان آینده می‌گفت ایمان نداشت.

به هر حال، کشتی آماده شد. زمان آن فرارسیده بود که خدا دنیای شریب را داوری کند. خدا برای مدتی طولانی نسبت به استهزاکنندگان خود صبور بود، اما دیگر کاسه صبر او لبریز شد. پس خدا به نوح گفت به همراه خانواده‌اش و هفت جفت از هر حیوان پاک، و یک جفت از هر حیوان ناپاک به کشتی داخل شود. همانگونه که خدا فرمان داده بود نوح و خانواده‌اش به همراه حیوانات وارد کشتی شدند. و کتاب مقدس می‌گوید: «*و خداوند در را از عقب او بست*». خدایی که در نجات را برای فرزندان آدم باز کرده بود، اکنون در را می‌بندد. روز رحمت خداوند سپری شده بود؛ و روز خشم مهیب او فرا رسیده بود!

سپس رعد و برق، و زمین لرزه سخت به وقوع پیوست. باران به شدت می‌بارید، و سیلی عظیم جاری شده بود. هر کسی در پی این بود که بر روی کوهی برود، اما هیچکس نمی‌توانست از خشم مقدس خدا در امان بماند! آنانیکه نوح را استهزا کردند و کلام خدا را نپذیرفتند، اکنون حقیقت را می‌دانستند. اما دیگر دیر شده بود! دوره نجات سپری شده بود. و خدا در را بسته بود.

به مدت چهل شبانه روز از آسمان باران بارید و از چشمه‌های زمین آب فوران می‌کرد به طوری که حتی کوه‌ها را نیز آب فرا گرفت. اما کشتی بر روی آبها شناور بود. کتاب مقدس می‌گوید:

«هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزننده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.» (پیدایش ۷: ۲۱، ۲۳)

بنابراین کتاب مقدس می‌گوید خدا همانگونه که وعده داده بود مجازات کرد. هرکسی که بیرون کشتی بود هلاک شد. خدا نسبت به کلام خود وفادار است.

اما بر سر کسانی که درون کشتی بودند چه آمد؟ آیا خدا نوح و خانواده‌اش را فراموش کرده بود؟ خدا، خدایی که پرندگان آسمان را خوراک می‌دهد، و حتی یکی از آنها بدون اراده وی به زمین نمی‌افتد، آنها را فراموش نکرده بود. بیاید ببینیم در باب هشتم کتاب پیدایش چه نوشته شده است. کتاب مقدس می‌گوید:

«و خدا نوح و همه حیوانات و همه بهایمی را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید... و در روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوه‌های آرارات قرار گرفت.» (پیدایش ۸: ۱، ۴)

پس می‌بینیم که خدا نوح و تمام کسانی را که در کشتی بودند نجات داد. او بادی بر زمین وزانید تا آبها ساکن گردند. خدا کشتی را طوری هدایت کرد تا بر کوهی به نام آرارات قرار بگیرد. پس از اینکه نوح و خانواده‌اش به مدت یک سال و یک هفته در کشتی بودند، قسمت اعظمی از آبهای که زمین را پوشانیده بودند خشک شدند. پس خدا به نوح گفت، «از کشتی بیرون شو، تو و زوجه‌ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو.» پس نوح و خانواده‌اش از کشتی خارج شدند،

و نیز تمام حیوانات. پس از اینکه نوح بیرون آمد، مذبحی بنا نمود، برخی از حیوانات و پرندگان پاک را برای خدا بر روی مذبح قربانی کرد. آیا تاکنون شنیده‌اید که نوح پس از ترک کشتی چه کار کرد؟ او برخی از حیوانات پاک را قربانی کرد، و آنها را بر مذبحی که ساخته بود سوزانید. خدا شریعتی را که خود گفته بود فسخ نکرده بود: «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲) گرچه این طوفان عظیم اکثر گناهکاران را از صحنه زمین محو ساخت ولی ریشه گناه را خراب نکرد گناه همچنان در دل فرزندان آدم ماند. همانگونه که دیدیم قربانی این حیوانات بنیادی بود برای راه نجاتی که خدا قرار داده بود. قربانی‌هایی که اجداد ما در آن روزگار انجام می‌دادند، نمادی بودند از نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد و خون خود را در راه کفاره گناهان فرزندان آدم می‌ریخت. به همین دلیل است که هنگامی که نوح کشتی را ترک کرد، اولین کاری که انجام داد ریختن خون حیوان بود، پس با این کار به فرزندان و نوه‌های خود نشان داد که قوانین خدا تغییر نکرده و همچنان «مزد گناه موت است» (رومیان ۶:۲۳) و «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲)

بنابراین کتاب مقدس می‌گوید:

و خداوند بوی خوش بویید... و خدا نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید... عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هر ذی‌جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند... اینست نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلاً بعد نسل تا به ابد: قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود. آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی‌جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی‌جسدی را هلاک کند.» (پیدایش ۱:۲۱؛ ۹:۱، ۹، ۱۱-۱۵)

در آیاتی که خواندیم، واژه‌ای است که خدا آن را چهار بار تکرار می‌کند. آیا متوجه این موضوع شدید؟ این واژه، «عهد» است. در کلام خدا، عهد قول یا وعده‌ای خاص است که خدا به انسان می‌دهد. خدا نگهدارنده عهد است. خدا وفادار است، و می‌خواهد وفاداری خود را به فرزندان آدم نشان دهد! بنا به همین دلیل است که او به خاطر نیکویی خود عهدی با نوح و نسل پس از او بست و گفت، «و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی‌جسدی را هلاک کند.»

این همان چیزی است که خدا وعده داده است. و او عهد خود را تنها به سخن محدود نکرد بلکه رنگین کمان در ابر قرار داد تا تأییدی باشد بر عهد او. آیا می‌دانستید رنگین کمان زیبایی که گاهی پس از باران در ابرها مشاهده می‌کنید نشانی است از وفاداری خدا؟ هر گاه که رنگین‌کمانی در ابر می‌بینیم، خدا می‌خواهد به ما بگوید که این وفاداری نسل اندر نسل ادامه خواهد داشت. خدا رنگین‌کمان را در ابرها قرار داد تا نشانی باشد بر این عهد که او دیگر دنیا و حیات در آن را با آب غرق نخواهد کرد. حقیقتاً که خدا عهد خود را نگاه می‌دارد! او امین است!

در مورد بقیه عمر نوح وقایع دیگری نیز است که می‌توانیم راجع به آنها نیز سخن بگوییم، اما متأسفانه سخن بسیار است اما وقت اندک. باینحال شما خود می‌توانید در باب نه از کتاب پیدایش تورات این وقایع را مطالعه بکنید. خواهید دید که نوح پس از طوفان ۳۵۰ سال دیگر نیز زندگی کرد، و در پیری به نزد خدا به آسمان برده شد.

می‌توانیم با یک یا دو سؤال آنچه را که درباره زندگی نبی خدا، نوح گفتیم خلاصه کنیم. تفاوت میان نوح و مردم زمان خود چه بود؟ نوح برای اینکه رضایت خدا را حاصل کند چه کرد؟ او فقط یک چیز انجام داد. او به کلام خدا ایمان آورد. و به همین خاطر است که نوح به همراه مردم روزگار خود هلاک نشد. به آنچه خدا درباره نوح شهادت داده است گوش دهید:

«به ایمان نوح چون درباره همه اموری که تا آن وقت دیده نشد، الهام یافته بود، خدا ترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید. لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است.» (عبرانیان ۱۱: ۶-۷)

پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، دو مفهوم است که باید آنها را به خاطر بسپاریم. مفهوم اول را برایتان شکافیم. چه چیز باعث شد نوح رضامندی خدا را به دست آورد؟ ایمان او. نوح به خدا ایمان آورد؛ او به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد. او به خداوند اطمینان داشت و درحالی‌که دیگران کلام خداوند را رد کردند، او از آن اطاعت کرد. این ایمان نوح بود که باعث شد خدا او را از نسل شروری که در اطراف او بودند رهایی بخشد. عزیزان، آیا به آنچه خدا گفته است ایمان دارید؟ اراده خدا برای هر یک از ما این است که به کلام او همچون نوح ایمان بیاوریم.

دومین مفهومی که ما باید از داستان نوح به خاطر بسپاریم حتی از ایمان نوح نیز مهم‌تر است. آیا می‌دانید چیست؟ این موضوع، وفاداری خدا است. چرا وفاداری خدا بسیار مهم‌تر از ایمان نوح است؟ زیرا اگر خدا در عهد خود با نوح وفادار نبود دیگر ایمان نوح منفعتی برایش نداشت. همه ما می‌دانیم هرگاه که به کسی که به قول خود وفا نمی‌کند اعتماد می‌کنیم چه فاجعه‌ای به بار می‌آید. فرض کنید دوستی دارید که به شما قول می‌دهد و می‌گوید: «فردا برایتان یک کیسه برنج می‌آورم.» شما به او اطمینان می‌کنید. اما اگر او کیسه برنج را نیاورد چه اتفاقی می‌افتد؟ شما ناامید خواهید شد (و شاید عصبانی!). اعتمادی که شما به دوست خود داشتید بی‌ارزش بود. چرا؟ چون دوست شما به قول خود وفا نکرد. و شما به کسی اعتماد کردید که امین نبود. اما خدا چنین نیست. کتاب مقدس می‌گوید:

«اگر بی‌ایمان شویم او امین می‌ماند، زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.» (۲ تیموتاؤس ۲: ۱۳) «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گیاه گیاه پژمرده شد و گلش ریخت، لکن کلمه خدا تاابدالاباد باقی است... و هر که به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد (ناامید نخواهد شد!)» (۱ پطرس ۱: ۲۴-۲۵؛ ۲: ۶) بله، «خدا امین است!» (۱ قرنتیان ۹: ۱)

او به آنچه وعده داده است عمل خواهد کرد! در داستان نوح می‌خوانیم که چگونه خدا به تمام چیزهایی که می‌گوید عمل می‌کند. می‌خوانیم که خدا همانگونه که وعده داده بود، تمام کسانی را که وارد کشتی شده بودند نجات داد و بر کسانی که بیرون کشتی بودند داوری کرد. همچنین دیدیم که خدا گناهان نوح را بخشید، زیرا همانگونه که به وی گفته بود او خون حیوان را قربانی کرد. و دیدیم که خدا چگونه رنگین کمان در ابرها قرار داد تا نوح و تمام انسانها فراموش نکنند که «خدا امین است!» خوانندگان عزیز، اگر تمام آنچه را که امروز به شما گفتیم فراموش کردید، اما این موضوع را به خاطر بسپارید: خدا امین است! او نمی‌تواند بر خلاف کلام خود عمل کند. او هر چه که وعده دهد انجام خواهد داد، حتی اگر به نظر برسد در انجام وعده‌هایش تأخیر کرده است. «خدا امین است... و هر که به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد.» (۱ قرنتیان ۹: ۱؛ ۱ پطرس ۲: ۶) پس بیایید به خدا ایمان آوریم و با فروتنی کلام او را بپذیریم. و از داستان نوح و طوفان عظیم درس عبرت بیاموزیم و نوح را که به کلام خدا ایمان آورد سرمشق قرار دهیم.

در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. به یاری خداوند، در درس بعدی، خواهیم دید که چه بر سر فرزندان نوح آمد و چگونه زبانهای دنیا بوجود آمدند...
خدا به شما برکت دهد. با این آیه از کلام خدا شما را به خداوند می‌سپاریم:

«خدا امین است.... و هر که به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد.»
(۱ قرنتیان ۹:۱؛ ۱ پطرس ۲:۶)

درس ۱۶

برج بابل



پیدایش ۱۱،۱۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته زندگی نبی خدا، نوح را مطالعه و بررسی کردیم. دیدیم که خدا تصمیم گرفت فرزندان آدم را به خاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. **خدا صد سال به گناهکاران فرصت داد تا توبه کنند** و در این اثنا نوح مشغول ساختن کشتی‌ای بود که در آینده پناهگاهی برای ایمانداران به کلام خدا می‌شد. با اینحال هیچکس از گناهان خود توبه نکرد و به پیغام خدا ایمان نیاورد، به جز نوح و خانواده‌اش. **بنابراین، خدا که عادل و امین است در آخر همانگونه که وعده داده بود عمل کرد.** او هر کسی را که از در کشتی عبور نکرد هلاک نمود و کسانی را که از آن در، عبور کردند نجات داد.

امروز به مطالعه خود از کتاب پیدایش ادامه می‌دهیم و می‌خواهیم بدانیم که **پس از نوح چه واقعه‌ای رخ داد.** درباره نوح گفتیم که او سه پسر داشت، سام، حام و یافث. کتاب مقدس به ما می‌گوید که **تمام قبایل و مردم دنیا از این سه شخص به دنیا آمدند.** سام پدر یهودیان و عربها بود. احتمالاً اکثر مردم آفریقا و چین از نسل حام هستند. و اروپاییها از نسل یافث هستند.

اگر مایل هستید در مورد منشأ امتهای دنیا بیشتر بدانید، می‌توانید بابهای یازده و دوازده کتاب اول تورات (پیدایش) را مطالعه کنید. اما در درس امروز خود تنها می‌توانیم یک موضوع درباره تاریخ نوح و پسرانش، سام، حام، یافث مطرح کنیم. و آن **سام** است، کسی که خدا او را برگزید تا در **شجره‌نامه نجات‌دهنده‌ای** که باید به این دنیا می‌آمد قرار گیرد. به همین دلیل است که کتاب مقدس به دقت داستان فرزندان سام را دنبال می‌کند. از نسل او بود که هم انبیا خدا و نیز نجات‌دهنده دنیا به دنیا آمدند.

پس تمام انسانهای دنیا از نسل سه پسر نوح هستند. من و شما و تمام مردم ایران، پاکستان، ترکیه، عراق و تمام مردم جهان و تمام کسانی که امروز زندگی می‌کنند همه از نسل نوح هستیم. پس می‌توانیم بگوییم ما وجود داریم زیرا نوح به خدا ایمان داشت و برای نجات خانواده‌اش کشتی‌ای بساخت؛ زیرا هنگامی که او خانواده‌اش را نجات می‌داد، در واقع ما را نیز از نجات می‌داد. خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به آنها گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.» (پیدایش ۹:۱) بنابراین صدها سال پس از طوفان، باری دیگر جمعیت بسیاری بر روی زمین زیست می‌کردند. و باری دیگر جهان پر شد از شرارت و گناه. دیدیم که نوح و پسرانش نیز گناهکار به این دنیا آمدند زیرا آنها از نسل آدم بودند. هنگامی که آنها وارد کشتی شدند ذات گناه‌آلود آنها که از آدم به ارث برده بودند، همراه آنها بود. و هنگامی که از کشتی خارج شدند، با همان ذات گناه که در قلبشان بود از آن خارج شدند. طوفان تغییری در وضعیت بشر ایجاد نکرد. همانگونه فردوسی شاعر بزرگ ایران می‌گوید:

«درختی که تلخ است وی را سرشت

گرش بر نشانی بر باغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر به بار آورد

همان میوه تلخ به بار آورد»

طبیعت آدمی هم به همین شکل است. تمام مردم دنیا گناهکار به دنیا آمدند، زیرا آنها همه از نسل نوح هستند، و نوح خود از نسل آدم. در کمال تأسف باید گفت صدها سال پس از طوفان اکثر فرزندان نسل نوح به خدا و اراده او اهمیتی ندادند. آنها همچون اجداد خود، شیث، خنوخ و نوح به کلام خدا ایمان نداشتند. آنها خدا را فراموش کرده بودند و او را به خاطر حیات و نعماتی که به آنها داده بود شکر نمی‌کردند. و حتی غالباً نمی‌دانستند رنگین کمانی که خدا به عنوان نشان وفاداری خود در ابرها قرار داده است به چه معنا است. ببینید کلام خدا در مورد آنها چه می‌گوید:

«زیرا هر چند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند. ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و

عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابد آباد متبارک است. آمین.» (رومیان ۱: ۲۱-۲۲، ۲۵)

در آن روزگار مردی به نام **نمرود** از نسل **حام**، پسر دوم **نوح** زندگی می‌کرد. **نمرود** شکارچی قهاری بود و پانصد سال پس از طوفان زندگی می‌کرد. نام او به معنای شورش است. **نمرود** بسیار باهوش بود اما خدا را نمی‌شناخت. او راه خدا را نادیده انگاشت و راه شیطان، راه قائن، و راه تمام مردم روزگار **نوح** را در پیش گرفت. **نمرود** شهرهای بزرگ بسیاری بنا نمود، و قصد داشت شهری بنا کند که تمام مردم دنیا در کنار یکدیگر زندگی کنند و با هم یک شوند.

بیاید اکنون باب یازده کتاب پیدایش را بخوانیم تا ببینیم کتاب مقدس درباره شهر بزرگی که **نمرود** و کسانی که قصد داشتند بنا کنند چه می‌گوید. کتاب مقدس می‌گوید:

«و تمام جهان را یک لغت و یک زبان بود. و واقع شد که از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند: "بیاید، خستها بسازیم و آنها را خوب بیزیم." و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. و گفتند: "بیاید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم."» (پیدایش ۱۱: ۱-۴)

پس می‌بینیم که چگونه فرزندان **آدم** قصد نمودند **برج بلندی** بنا کنند که سرش به آسمان برسد. چرا می‌خواستند چنین برجی بنا کنند؟ **نمرود** و تمام کسانی که همراه او بودند می‌خواستند برای خود آوازه‌ای در دنیا کسب کنند. آنها قصد داشتند مردم دنیا را در یکجا جمع کنند، تا همه قدرتمند شوند و بر روی زمین پراکنده نشوند. با اینحال، آنچه که می‌خواستند انجام دهند برای خدا خوشایند نبود. خدا به فرزندان **نوح** گفته بود در تمام زمین پراکنده شوند. خدایی که انسان را خلق کرده بود، می‌دانست چه چیزی برای مردم دنیا بهتر است. با اینحال اکثر فرزندان **نوح** به افکار خدا اهمیتی نمی‌دادند. آنها گمان می‌کردند از خدا بسیار باهوش‌تر هستند. مانند خود شیطان، تمام قلبشان پر از **غرور و سرکشی علیه خدا** بود. اما کلام می‌گوید: «هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.» (متی ۲۳: ۱۲) و «آنچه در نظر انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.» (لوقا ۱۶: ۱۵).

برافراشتن نام انسان و کسب شهرت و آوازه برای خود در نظر خدا گناه است، زیرا تنها یک نام شایسته پرستش و جلال است. و آن نام، نام خداوند خدا خالق زمین و آسمان است! همانگونه که کتاب مقدس می گوید: «اما هر که فخر نماید، به خداوند فخر بنماید! زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.» (۲ قرنثیان ۱۰:۱۷-۱۸)

با اینحال در زمان نمرود اکثر فرزندان آدم برای خداوند حرمتی قائل نبودند. آنها گمان می کردند به خدا و کلام او نیازی ندارند؛ نیازی نداشتند کسی به آنها چیزی بگوید. ویژگی آنها استقلال و طغیانگری بود. امروز نیز همین دیدگاه در دلهای فرزندان آدم دیده می شود. ما این صفت را در کودکان مشاهده می کنیم، هنگامی که دست روی دست می گذارند و با لجبازی می گویند: «نه!» و چقدر این روحیه عصیانگری در بزرگسالان دیده می شود! ریشه نزاع و جنگ طلبی ای که در خانه ها و اقوام دنیا دیده می شود چیست؟ آیا این روح استقلال طلبی و خودخواهی نیست که با خود می گوید: «من می توانم از خودم مراقبت کنم. سنتهای من بی نظیر هستند. مذهب خودم برای من بهتر است. فرقه ای که دارم حق است. قوم من برترین هستند. اقوام من باهوش ترین هستند. نام من از تمام نامها زیباتر است. اموال من! کارهای من! پول من! من! من! من!!!» انسان چقدر خودمحور شده است! هر کسی نفع خود را طالب است. به خاطر همین روحیه استقلال طلبی است که دنیا پر از نزاع و درگیری و جنگ است. اما خدا از چنین روحی متنفر است، زیرا تنها نام او شایسته پرستش و جلال است. به همین دلیل است که او در کلامش می گوید: «من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.» (اشعیا ۴۲:۱)

با اینحال کسانی که قصد کردند برجی بسازند تا به آسمانها برسند به فکر جلال دادن نام خدا نبودند. آنها می خواستند نام خود را برافرازند. آنها برای نام خالق خود کاری نکردند. مسلماً بسیاری از مردم آن زمان مذهبی بودند، اما کلام خدا را نادیده انگاشته بودند. آنها گمان می کردند به روش خود می توانند به آسمان برسند. به این موضوع فکر کنید! تنها پانصد سال پس از طوفان، مردم دنیا باری دیگر به دنبال راه خود رفتند و خداوندی را که به آنها حیات و زندگی بخشیده بود فراموش کردند. آنها همچون اسبی بودند که پس از اینکه صاحبش آنها را می شست، در گل و خاک غلط می زند! (نگاه کنید به ۲ پطرس ۲:۲۲) انسان چقدر نادان و شرور است که می خواهد مستقل از خدا و کلامش زندگی کند!

پس خدا چه کرد؟ آیا گذاشت تا انسانها مستقل از خالق خود زندگی کنند؟ آیا کسانی را که بر علیه او شورش نمودند پذیرفت؟ خیر، او چنین نکرد! به کلام خدا در این مورد توجه کنید:

«و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید و خداوند گفت: "همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند، و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل می‌شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند." پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت (زبان) تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر تمام زمین پراکنده نمود.»

پس می‌بینیم که خدا برنامه‌های نمرود و کسانی را که شهر بزرگی برای جلال نام خود بنا می‌کردند، نقش بر آب کرد. تا این زمان تمام مردم دنیا به یک زبان سخن می‌گفتند. اما از این روز، خدا زبان آنها را مشوش ساخت به طوری که دیگر حرف یکدیگر را نمی‌فهمیدند. به یاد دارید که خدا به فرزندان نوح فرمان داد «زمین را پر سازند»؛ و در تمام دنیا پراکنده شوند. اما نمرود و پیروان او می‌خواستند کارها را به روش خود انجام دهند و مردم دنیا را در یک جا جمع کنند. اما خدا زبانهای آنها را منقسم ساخت و بدینشکل نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد. خدا به این شکل آنها را بر روی زمین پراکنده ساخت. بنا به همین دلیل است که در دنیا صدها ملت و هزاران زبان داریم.

مسلماً خدا با منقسم ساختن زبانهای دنیا کار کاملی انجام داد. تنها لحظه‌ای فکر کنید که در ایران مردم به چند زبان حرف می‌زنند. خدای ما چقدر بزرگ است! چه کسی می‌تواند در مقابل خدای قادر و توانا بایستد. «بازی بازی با دم شیر هم بازی!» انسان سعی کرد با خدا در بیفتد و ناکام ماند. آیا می‌دانید نام شهری که انسان قصد داشت برای جنگیدن با خدا بسازد چیست؟ بله، نامش بابل است. بابل به معنای تشویش است. دنیای مستقل از خدا و پیغام او تشویش و اغتشاش است.

این بود داستان شهر بابل و انسانهایی که سعی کردند نام خود را برافرازند. آیا ما نیز همچون مردم بابل هستیم؟ آیا دائماً خود را جلال می‌دهیم؟ خدا به ما می‌گوید این کار گناه است. دوست عزیز، می‌خواهید نام چه کسی را برافرازید؟ نام خودتان؟... نام انسان، شاید نام رهبران مذهبی؟ یا تنها به دنبال این هستید که نام خداوند خدا را برافرازید؟ مایل به ستایش چه کسی هستیم؟ ستایش انسان؟ ستایش خدا؟ یک چیز مسلم است. ستایشی که از انسان است

پایدار نخواهد بود، اما ستایشی که از خداست تا به ابد پایدار است. کلام خدا می‌گوید: «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت؛ لکن کلمه خدا تا ابد آباد باقی است.» (۱ پطرس ۱: ۲۴)
به کلام خود خداوند گوش دهید:

«حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من یهوه (خداوند) هستم، که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بیجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید در این چیزها مسرور می‌باشم.» (ارمیا ۹: ۲۳-۲۴)

به یاری خدا، در درس بعدی آنچه که از ابتدا تاکنون خواندیم بررسی خواهیم کرد... خدا به شما برکت دهد. این آیه را به خاطر بسپارید:

«زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.» (۲ قرنتیان ۱۰: ۱۸)

درس ۱۷

مروری بر درسهای گذشته



پیدایش ۱-۱۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

امروز، به یاری خدا، قصد داریم آنچه را که تاکنون از کتاب تورات موسی بررسی کردیم به اختصار بیان کنیم. تورات اولین قسمت بررسی ما از انبیا است. این قسمت بسیار مهم است زیرا بنیادی است که خدا خود بنا نهاده است تا بتوانیم توسط آن هر آنچه را که می‌شنویم آزمایش کنیم، و در یابیم که آیا از سوی خدا است یا خیر. کتاب تورات دارای پنج قسمت یا پنج کتاب است. قسمت اول پیدایش است. کتاب پیدایش خود پنجاه باب یا فصل دارد. در بررسی الهیاتی خود تاکنون تا باب یازده را مطالعه کرده‌ایم.

آیا به خاطر دارید اولین آیه کلام خدا چه می‌گوید؟ بیایید دوباره آن را بخوانیم. این آیه می‌گوید: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» خدا، خداوند ابدیت است. در ابتدا، هنگامی که دنیا هنوز وجود نداشت. خدا روح ازلی است که آغاز ندارد. به همین خاطر است که اولین آیه کتاب مقدس می‌گوید: «در ابتدا خدا!»

سپس، دیدیم که خدا پیش از اینکه دنیا را خلق کند، هزاران هزار روح قدرتمند خلق کرد، و آنها را فرشته نامید. در میان این فرشتگان، فرشته‌ای بود که از دیگر فرشتگان زیرکتر و زیباتر بود. این فرشته، زهره (شیطان) نام داشت، و خدا او را رئیس فرشتگان قرار داده بود. با اینحال کلام خدا می‌گوید روزی فرارسید که زهره در دل خود، به خود مغرور شد و خدا را حقیر شمرد، و خواست جای خدا را بگیرد. بسیاری از فرشتگان دیگر تصمیم گرفتند از زهره پیروی نمایند. به همین دلیل است که خدا، خدایی که نمی‌تواند گناه را تحمل کند، زهره و فرشتگان عصیانگر را بیرون کرد و نام شیطان را بر زهره نهاد، که به معنای دشمن است. پس از اینکه خدا شیطان و فرشتگانش را بیرون کرد،

برای آنها آتش جهنم را خلق کرد، آتشی که هیچگاه خاموش نمی‌شود. کتاب مقدس می‌گوید که در روز داوری نهایی، خدا، خدای عادل، شیطان و تمام پیروانش را در آن آتش خواهد افکند.

سپس، خواندیم که چگونه **خداوند آسمانها و زمین** و هر آنچه را که در آنهاست در **شش روز** آفرید، تنها با کلام خود! خدا همه چیز را برای انسان خلق کرد (انسانی که او را برای خوشی و جلال خود خلق کرده بود). **انسان** (بشر) مهم‌ترین مخلوقی است که خدا خلق کرد، زیرا انسان به صورت خدا خلق شد. خدا می‌خواست با انسان رابطه‌ای عمیق و نزدیک داشته باشد. به همین دلیل است که خدا برای جان انسان **روحی** (ذهنی) باهوش خلق کرد تا بتواند خدا را بشناسد، خدا به او دلی داد تا بتواند او را محبت کند، و خدا به او **اراده‌ای آزاد** بخشید تا بتواند خدا را انتخاب و از او اطاعت کند و یا نکند.

در باب دوم تورات، می‌خوانیم که **خدا باغ بهشت** (عدن) را بر روی زمین به وجود آورد و انسانی که خلق کرده بود، یعنی **آدم** را در آن قرار داد. خدا، بر حسب رحمت و مهربانی خود همه چیز را در اختیار آدم قرار داد تا در صلح و سعادت زندگی کند.

همچنین در روزی که خدا آدم را آفرید، به او گفت: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷) پس دیدیم که چگونه **خدا آزمایشی ساده** در مقابل آدم قرار داد. خدا می‌خواست رابطه‌ای پرمعنا با انسانی که خلق کرده بود داشته باشد. بنابراین، خدا او را امتحان کرد و این اختیار را به او داد تا او را دوست داشته باشد و از او اطاعت کند و یا اینکه از او اطاعت نکند.

همچنین می‌خوانیم در روزی که خدا آدم را آفرید، هدیه‌ای بسیار زیبا به او داد: یک همسر! خدا زن را از دنده‌ای که از آدم گرفته بود آفرید و سپس او را به آدم هدیه کرد. او این هدیه را **حوّا** نامید. بدینسان خدا در شش روز کار خود را به پایان رساند. کتاب مقدس می‌گوید: «و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود.» (پیدایش ۱: ۳۱) در روز هفتم خدا استراحت کرد و برای تمام چیزهایی که خلق کرده بود شادی نمود.

در باب سوم دیدیم که چگونه **گناه** وارد جهان شد. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که چگونه این اتفاق روی داد، روزی هنگامی که آدم و حوا نزدیک درختی بودند که خدا خوردن از میوه آن را منع کرده بود، شیطان در جلد یک **مار حیل‌گر** نزد آنها آمد و گفت:

«آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.» مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» (پیدایش ۳: ۱-۵)

بنابراین، می‌بینیم که شیطان چگونه کلام خدا را تحریف کرد! خدا به آدم و حوا گفت که اگر از درخت ممنوعه بخورند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او گفت: «خواهید مرد!» اما شیطان چه گفت؟ او گفت: «نخواهید مرد!» آدم و حوا کلام کدامیک را پذیرفتند و از آن اطاعت کردند: کلام خدا؟ یا کلام شیطان؟ سرانجام می‌بینیم که آدم و حوا کلام شیطان را باور کردند و از درختی که خدا منع کرده بود خوردند! شیطان حوا را فریب داد تا از حکم خدا سرپیچی کند. **آدم عمداً ناطاعتی از فرمان خدا و پیروی از شیطان را برگزید.** بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت بر همه مردم طاری گشت.» (رومیان ۵: ۱۲)

بنابراین خدا آدم و حوا را از باغ بهشت بیرون راند، همانگونه که گفته بود. اما پیش از اینکه آنها را بیرون کند، خدا به آنها وعده داد نجات دهنده‌ای را به این دنیا خواهد فرستاد تا فرزندان آدم را از سلطه قدرت شیطان، گناه و مرگ برهانند! خدا برای تأیید این وعده چند حیوان قربانی کرد و از پوست آنها پوششی برای آدم و حوا درست کرد. خدا توسط قربانی کردن این حیوانات خواست به آدم و حوا بیاموزد که «مزد گناه موت است» (رومیان ۶: ۲۳) و «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹: ۲۲)

در باب چهارم، درباره اولین فرزندان آدم، یعنی **هابیل و قائن** خواندیم. دیدیم که چگونه **هابیل بره‌ای بیگناه به خدا تقدیم کرد**، و آن را به عنوان قربانی گناه قربانی کرد، همانگونه که خدا برای والدین هابیل کرده بود. اما **قائن سعی کرد با روش خودش به خدا نزدیک شود**، و محصول زراعت خود را که از زمینی که خدا لعنت کرده بود به دست آورده بود، نزد خدا آورد. بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «**خداوند هابیل هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت.**» (پیدایش ۴: ۴-۵) خدا قائن را فرا خواند تا حساب پس دهد و توبه کند و طریق عدالت خدا را برای خود برگزیند، اما قائن خشمگین شد و برادر کوچکتر خود، هابیل را کشت.

پس از آن خدا به آدم و حوا پسری دیگر به نام **شیث** داد. شیث نیز همچون هابیل به خدا ایمان داشت و با خون قربانی به خدا نزدیک می‌شد. بنابراین، دیدیم از آدم دو نسل بوجود آمد، یعنی نسل قائن و نسل شیث. فرزندان قائن به

خدا ایمان نداشتند. از نسل شیث، خنوخ به دنیا آمد. خنوخ در دوره‌ای پر از فساد و شرارت، با خدا راه می‌رفت. پسر ارشد خنوخ، نوح بود. خدا در روزگار نوح تصمیم گرفت با طوفانی عظیم بنی آدم را بخاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. در آن روزگار فاسد، تنها نوح به خدا ایمان داشت، و به همین خاطر خدا به او گفت کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی باشد برای خود و خانواده‌اش و نیز حیوانات، و تمام کسانی که از گناه خود بازگشت کنند و به کلام خدا ایمان آورند. خدا به مدت صد سال در حالیکه نوح کشتی را می‌ساخت با صبر تمام گناهکاران را تحمل کرد. با اینحال هیچکس آنقدر ایمان نیاورد که حداقل پیغام خدا را بپذیرد، غیر از نوح و خانواده‌اش. بنابراین در نهایت خدا به هرآنچه گفته بود عمل کرد. او بر تمام کسانی که به حقیقت ایمان نداشتند داوری نازل کرد. همه به جز نوح و خانواده‌اش در آن طوفان عظیم هلاک شدند.

نوح سه پسر داشت: سام، حام و یافث. تمام مردم دنیا از نسل این سه انسان هستند. با اینحال دیدیم که چگونه فرزندان آنها به سرعت خدا و کلامش را فراموش کردند. در درس گذشته دیدیم که چگونه نمرود و همقطاران او تصمیم گرفتند تمام مردم دنیا را در یک مکان جمع کنند و شهری بزرگ به همراه برجی مرتفع بنا کنند و بر علیه خدا شورش کنند. اما خدا زبانهای آنها را مشوش ساخت و همه را بر روی زمین پراکنده نمود. این شهر به نام بابل شناخته شد، که به معنای تشویش است. پس آنچه را که از پیدایش باب ۱ الی باب ۱۱ خواندیم به اختصار بیان کردیم.

چگونه می‌توان آنچه را که در این داستانها آموختیم به شکلی بسیار ساده و خلاصه بیان کرد؟ خدا می‌خواهد از وقایع پیدایش چه چیزی به ما بیاموزد؟ درسهای بسیاری می‌تواند از آنها آموخت، اما امروز تنها می‌توانیم دو نکته را بیان کنیم. درس اول اینکه انسان ناعادل (گناهکار) است. و درس دیگر اینکه خدا عادل (عاری از گناه) است!

در بررسی خود، بارها دیدیم که انسان گناهکار و خطاکار است. دیدیم که این داستان از باغ عدن آغاز شد، هنگامی که آدم از میوه درختی را که خدا منع کرده بود خورد. دوباره گناه را در پسر ارشد آدم، قائن دیدیم، کسی که روشی را که خدا برای گذردادن قربانی تعیین کرده بود، نپذیرفت. ما این ذات گناه‌آلود را در فرزندان قائن، در مردم روزگار نوح، و در کسانی که سعی کردند برج بابل را بنا کنند دیدیم. خلاصه آنکه، داستان بنی آدم به ما می‌گوید: همه انسانها گناهکار هستند! همانگونه که در کتاب مقدس نوشته شده است: «همه به گناه

گرفتارند... کسی عادل نیست یکی هم نی! ... همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند؛ نیکوکاری هم نیست یکی هم نی.» (رومیان ۳:۹-۱۰، ۱۲)

از سویی دیدیم که انسان گناهکار است، و از سوی دیگر دیدیم که خدا عادل است. کتاب مقدس به ما می‌گوید که «خدا نور است؛ و هیچ ظلمت هرگز در وی نیست!» (۱ یوحنا ۱:۵) ما عدالت خدا را هنگامی که شیطان را به خاطر غرور و سرکشی‌اش از حضور خود بیرون کرد دیدیم. و باری دیگر هنگامی که آدم را به خاطر ناطاعتی‌اش از باغ عدن بیرون کرد دیدیم. سپس، خدا وعده داد نجات‌دهنده‌ای قدوس به این دنیا خواهد فرستاد که کفاره گناه بنی‌آدم را خواهد پرداخت، و باری دیگر عدالت خود را ظاهر نمود. همچنین، ذات عادل خدا را در فرمانی که صادر کرد می‌بینیم: «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲) خدا عدالت خود را باری دیگر ظاهر ساخت، آنگاه که هابیل را به خاطر خون بره‌ای که قربانی کرد پذیرفت و قائن را نپذیرفت، چرا که به راه بخش خدا اهانت نمود. ما ذات عادل خدا را در زمان نوح نیز دیدیم، هنگامی که به انسان صد سال مهلت داد تا توبه کند، و سپس طوفانی فرستاد تا تمام کسانی که راه او را نپذیرفته بودند هلاک کند. و در درس آخر دیدیم که، خدا زبان مردم شهر بابل را، که می‌خواستند بر علیه او شورش کنند، مشوش ساخت و باری دیگر عدالت خود را ظاهر نمود.

بله، خدا عادل است و باید بر مردم بر طبق معیار عدالت خود داوری کند! گناهکاران نمی‌توانند بر حسب «اعمال نیک» اما ناقص خود به او نزدیک شوند. خدا باید هر آنچه را که توسط گناه لکه‌دار شده است داوری کند. کتاب مقدس می‌گوید، «خدا ای ما آتش فروبرنده است! .. خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود. افتادن به دستهای خدا زنده چیزی هولناک است!» (عبرانیان ۱۲:۲۹؛ ۱۰:۳۰-۳۱)

بنابراین خدا در یازده باب اول تورات، حقیقت مهمی را درباره عدالت مطلق خود بر ما آشکار کرد. آیا این بدین معنا است که انسان امیدی ندارد در درگاه خدا پذیرفته شود؟ خیر، خدا را شکر که برای گناهکاران امید هست! خدا، بر حسب فیض خود راهی را بر سر راه انسان قرار داده تا فرزندان گناهکار آدم در مقابل او عادل شمرده شوند! آیا راه نجاتی را که خدا برای گناهکاران تعیین کرده است می‌شناسید؟ اگر هنوز راه عدالت خدا را نمی‌شناسید، از شما دعوت می‌کنیم در برنامه‌های آتی به ما ملحق شوید، چرا که قصد داریم درباره ابرهیم که دوست خدا نامیده شده است بخوانیم. در داستان شگفت‌انگیز ابراهیم خواهیم دید که چگونه گناهکاران در مقابل خدا عادل (پارسا) شمرده می‌شوند.

از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگزاریم. باشد هنگامی که بر مطالبی که امروز برایتان بیان کردیم تفکر می‌کنید خداوند به شما برکت عطا کند. این آیه از کلام خدا را به یاد داشته باشید:

«زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.» (رومیان ۱۵: ۴)

درس ۱۸

چرا خدا ابراهیم را فراخواند



پیدایش ۱۲،۱۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در دروس گذشته درباره خدا و طریق عدالت او سخن گفتیم. درباره آدم و حوا، قائن و هابیل، شیث و خنوخ، نوح و مردم روزگارش، و نمرود و برج بابل خواندیم. تنها تعداد اندکی از اجداد ما *خدا و طریق عدالت* او را پیروی می‌کردند؛ اما غالب مردم از *شیطان و طریقه‌هایش پیروی می‌کردند*.

امروز می‌خواهیم داستان شخصی را بررسی کنیم که نام او در کلام خدا شناخته شده است، و جایگاه ویژه‌ای در نقشه خدا برای نجات بنی آدم داشت. کتاب مقدس از این مرد تحت عنوان «دوست خدا» و «پدر ایمانداران» یاد می‌کند. آیا می‌دانید او کیست؟ او نبی *خدا ابراهیم* است. کتاب مقدس درباره ابراهیم بسیار سخن گفته است. نام او در نوشته‌های انبیا بیش از سیصد بار تکرار شده است. بنابراین، به امید خدا در درس امروز و درسهای آینده، کتاب مقدس را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید کلام خدا درباره این مرد که دوست خدا نامیده شده است چه می‌گوید. امروز قصد داریم به آغاز داستان ابراهیم نگاهی بیندازیم، تا ببینیم *چگونه خدا او را فراخواند* تا از او پیروی نماید و اصولاً *چرا او را فراخواند*.

پیش از اینکه درس خود را آغاز کنیم باید بدانید که، نام ابراهیم در ابتدا ابراهیم نبود، بلکه *ابرام* بود. و دوم اینکه خواهیم دید که خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد. با اینحال برای درس امروز به خاطر داشته باشیم که ابراهیم ابتدا ابرام نامیده شد. در باب یازده کتاب پیدایش، دریافتیم که ابرام از *نسل سام* بود. آیا سام، حام و یافث را به یاد دارید؟ آنها سه پسر نوح بودند. میان سام و ابراهیم ده نسل وجود دارد، همانگونه که میان آدم و نوح ده نسل وجود داشت. نام پدر ابراهیم تارح بود. کتاب مقدس می‌گوید: «*تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد*» (پیدایش ۱۱:۲۷) لوط پسر برادر بزرگتر ابرام بود.

پدر لوط مرد. همسر ابرام سارای بود. «اما سارای نازاد مانده، ولدی نیورد.» (پیدایش ۱۱:۳۰) ابرام و سارای یک پدر داشتند، اما از یک مادر نبودند. ابرام در شهری به نام اور زندگی می‌کرد، که در کشور کلدانیان واقع بود و امروزه با نام عراق آن را می‌شناسیم. این شهر از جایی که نمرود قصد داشت شهر و برج بابل را بنا کند فاصله چندانی نداشت. مردم آن سرزمین بتها را پرستش می‌کردند. ابرام نیز همچون تمام فرزندان آدم در ظلمت گناه متولد شد. پدر ابرام خدای حقیقی را نمی‌شناخت و نه ابرام.

با اینحال کتاب مقدس به ما می‌گوید روزی خداوند خود را بر ابرام آشکار نمود و با او سخن گفت. باید بدانید که خدا در ابتدای خلقت گاهی مستقیماً با انسانها سخن می‌گفت، زیرا آنها هنوز نوشته‌های انبیا را نداشتند. امروز خدا توسط کتاب مقدس با انسانها سخن می‌گوید. به همین دلیل است که دیگر نیازی نداریم برای شناختن طریق عدالت از آسمان ندایی بشنویم، یا رؤیایی ببینیم، و یا فرشته‌ای را ملاقات کنیم. هنگامی که بر کتاب مقدس تفکر می‌کنیم، در واقع به صدای خدا گوش می‌دهیم.

بیاید اکنون ببینیم خدا به ابرام چه گفت. در باب دوازده آیه یک چنین می‌خوانیم: «و خداوند به ابرام گفت: "از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو."» (پیدایش ۱۲:۱) شنیدید که خدا به ابرام چه فرمانی داد؟ او به ابرام گفت خانه پدر خود را ترک کند، و با خویشان خود وداع کرده کشور خود را ترک کند و به کشوری که خدا او را هدایت می‌کند مهاجرت کند. در نظر انسان آنچه خدا به ابرام گفت بسیار دشوار می‌آید اما خدا قصد داشت به او برکت بسیار بدهد.

بیاید این آیه و دو آیه بعدی را باری دیگر بخوانیم، تا ببینیم چرا خدا به ابرام گفت خانه خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر برود.

«و خداوند به ابرام گفت: "از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو. و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت."» (پیدایش ۱۲:۱-۳)

چرا خدا به ابرام گفت به کشور دیگری برود؟ به این دلیل که خدا قصد داشت از ابرام امتی جدید بوجود آورد که از آن امت انبیای خدا و نجات دهنده جهان ظهور می‌کرد. به همین دلیل است که خدا به ابرام این وعده را داد

که «از تو امتی عظیم پیدا کنم... تو برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»

در اینجا حقیقت بزرگی نهفته است. آیا می‌توانید آن را درک کنید؟ خدا ابرام را برگزید تا پدر اجداد نجات‌دهنده‌ای باشد که باید به این دنیا می‌آمد. قرار بود این نجات‌دهنده، ناجی تمام مردم دنیا شود، تا هر که به او ایمان آورد از سلطه گناه و شیطان و آتش ابدی رهایی یابد. پس می‌بینیم که هنگامی که خدا ابرام را دعوت کرد، قصد داشت نقشه خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این دنیا پیش ببرد. ابرام خود نجات‌دهنده دنیا نبود، بلکه او باید پدر امتی می‌شد که از آن امت نجات‌دهنده ظهور می‌کرد.

این وعده‌ایست که خدا به ابرام داد به این شرط که کشور خود را ترک کند و به سرزمینی که خدا می‌گوید برود. آیا ابرام از خدا اطاعت نمود؟ شما چه فکر می‌کنید؟ کلام خدا به ما می‌گوید:

«پس ابرام چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد... ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.» (پیدایش ۱۲: ۴-۵)

چرا ابرام از خدا اطاعت کرد، و به پدر و مذهب خود پشت کرد؟ تنها یک دلیل وجود دارد. ابراهیم به خدا توکل داشت. ابرام نمی‌دانست که به کجا می‌رود، اما او به کلام خدا که به او گفته بود، «بیرون بیا! اگر بیرون بیایی تو را برکت خواهم داد!» ایمان داشت. ابرام به خدا اعتماد داشت و همانگونه که خداوند به او گفته بود سرزمین خود را ترک کرد. و خدا به وعده خود وفا کرد و ابرام را به سرزمین کنعان، که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود هدایت کرد.

سپس کلام خدا می‌گوید: «ابرام در زمین می‌گشت... و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند. خداوند به ابرام گفت، «به ذریت تو این زمین را می‌بخشم.» (پیدایش ۶: ۱۲-۷) بنابراین می‌بینیم خدایی که به ابرام وعده داد که او را پدر امتی جدید بسازد، به او وعده وطنی جدید را نیز می‌دهد. مقصود خدا از اینکه به ابرام ظاهر شد و به او وعده داد که «به ذریت تو این زمین را می‌بخشم» همین بود.

باری دیگر متوجه نکته‌ای می‌شویم که فراتر از عقل و حکمت بشری است. در سرزمین کنعان مردمانی زندگی می‌کردند. چگونه ابرام و نسل پس از او

می توانستند آن را به تملک خود درآورند؟ گذشته از اینها ابرام هفتاد سال سن داشت. همسر او شصت و پنج سال داشت و نازا بود. آیا دو انسان مسن می توانستند صاحب فرزندان و یا نوه‌هایی شوند که سرزمین کنعان را پر سازند؟ چگونه چنین امری ممکن بود؟

بیا بید آنچه را که خدا به ابرام وعده داده بود به تصویر بکشیم. او همچون مرد پیری است که از سرزمینی دور به ایران می‌آید. او به همراه همسر خود که هیچگاه قادر نبوده فرزندی بیاورد به ایران می‌آید. هنگامی که به ایران می‌رسند شخصی به آنها می‌گوید، «روزی شما و نسلهای پس از شما سرزمین ایران را تصاحب خواهید کرد!» پیرمرد می‌خندند و می‌گویند، «حتماً شوخی می‌کنی! فرزندان من صاحب این سرزمین می‌شوند؟ من حتی بچه‌ای ندارم! من مردی پیر هستم؛ و زخم دیگر قادر به بچه‌دار شدن نیست - حالا تو می‌گویی قرار است فرزندان من زاد و ولد کنند و سرزمین ایران را تصاحب کنند؟ حالت خوبه؟» شاید این تصویر کمی نامعقول به نظر برسد؛ اما این همان چیزی بود که خدا به ابرام وعده داده بود، مردی که پیر بود و فرزندی نداشت، و همسرش هم نازا بود. ببینید خدا در باب سیزده به ابراهیم چه وعده‌ای می‌دهد. او گفت،

«زیرا تمام این زمینی را که می‌بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه کسی اگر غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.» (پیدایش ۱۳: ۱۵-۱۷)

آیا خدا به آنچه وعده داد بود عمل کرد؟ آیا از ابرام امت بزرگی بوجود آورد؟ آیا او سرزمین فلسطین را به فرزندان ابرام بخشید؟ مسلماً او چنین کرد! در درس آینده خواهیم دید که ابرام پدر عبرانی‌ها شد و خدا سرزمینی را که امروز اسرائیل نامیده می‌شود به آنها بخشید.

سپس کلام خدا می‌گوید: «و (ابرام) در آنجا برای خداوند که بر وی ظاهر شد مذبحی بنا نمود. پس از آنجا به کوهی که به شرقی بیت‌ئیل است، کوچ کرده خیمه خود را بر پا نمود... و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود.» (پیدایش ۱۲: ۷-۸) اولین کاری که ابرام به محض رسیدن به سرزمین جدیدی که خدا به او وعده داده بود، انجام داد چه بود؟ او حیوانی کشت و آن را بر روی مذبحی که بنا کرده بود سوزانید. ابرام نیز به مانند هابیل، شیث، خنوخ و نوح حیوانی را قربانی کرد و به خدا تقدیم نمود. چرا ابرام چنین کرد؟ او این کار را انجام داد زیرا هنوز شریعتی را که خود وضع کرده بود منسوخ نکرده بود،

شریعتی که می‌گفت: «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲) ابرام نیز همچون دیگر فرزندان آدم گناهکار بود. خدا تنها به این دلیل می‌توانست گناهان ابرام را نادیده انگارد که ابرام به خدا ایمان داشت و خون قربانی را که تصویری بود از نجات‌دهنده مقدس که باید به این دنیا می‌آمد و به جای گناهکاران می‌مرد، به حضور او تقدیم کرد.

وقت ما رو به پایان است. آنچه امروز بررسی کردیم بسیار مهم است و نباید آن را فراموش کرد. آیا اکنون می‌دانید که چرا خدا به ابرام گفت خانواده خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر مهاجرت نماید؟ بله، خدا می‌خواست از ابرام امتی جدید بوجود آورد، که برای تمام امتهای زمین «در برکت» باشد. نقشه‌ای که خدا برای ابرام در نظر داشت قسمتی از آن نقشه عالی‌ای بود که در باغ بهشت، در روزی که آدم و حوا گناه کردند او اعلان نمود. آیا به یاد دارید که خدا وعده داد که نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد آمد تا بنی آدم را از قدرت شیطان رهایی بخشد؟ دوهزار سال بعد، و در زمان ابرام خدا هنوز وعده خود را فراموش نکرده بود.

امروز دیدیم که چگونه خدای امین ابرام را فراخواند تا پدر امتی شود که نجات‌دهنده موعود باید از بطن آن ظاهر می‌شد. به همین خاطر خدا به ابرام این وعده را داد که، «از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲:۲-۳)

آیا مطالب درس امروز را درک کردید؟ بگذارید با طرح چند سؤال آنچه را که امروز گفتیم خلاصه کنیم. ابتدا: چرا خدا ابرام را خواند تا خانه خود را ترک کند و به کشور دیگری برود؟ زیرا خدا می‌خواست از ابرام امت جدیدی بسازد. دوم: چرا خدا می‌خواست از ابرام امت جدید بسازد؟ زیرا می‌خواست از طریق این امت امتهای و کتاب مقدس و سرانجام خود نجات‌دهنده ظاهر شوند. پس به اختصار می‌توان چنین گفت که خدا ابرام را فراخواند تا نقشه خود را پیش ببرد و نجات‌دهنده گناهکاران را به این دنیا بیاورد.

دوستان من، درس ما در اینجا به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعدی، خواهیم آموخت که چرا ابرام «دوست خدا» (خلیل الله) نامیده شد... خدا به شما برکت دهد. راجع به وعده‌ای که به ابراهیم داده شد فکر کنید:

«از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»
(پیدایش ۱۲:۲-۳)

درس ۱۹

ابراهیم، دوست خدا



پیدایش ۱۳-۱۵

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، نگاهی انداختیم به آنچه کلام خدا درباره ابراهیم نبی گفته است. در ابتدا دیدیم که نام ابراهیم، ابراهیم نبود، بلکه **ایرام** بود. دیدیم که ایرام در سرزمین کلدانیان، جاییکه عراق امروزی قرار دارد متولد شد. مردم آن سرزمین بت پرست بودند. با اینحال کتاب مقدس می‌گوید که روزی خداوند خدا بر ایرام ظاهر شد و به او گفت خانه پدر خود را ترک کند و به سرزمینی که او هدایتش می‌کند برود.

آیا به یاد دارید که چرا خدا ایرام را خواند تا به کشور دیگری برود؟ زیرا خدا قصد داشت از ایرام **نسلی جدید** بوجود بیاورد تا از آن انبیای خدا و سرانجام نجات‌دهنده دنیا به ظهور برسند. پس دریافتیم هنگامی که خدا ایرام را خواند، در حقیقت **نقشه خود** را برای فرستادن نجات‌دهنده به این جهان پیش می‌برد. به همین خاطر است که خدا به ایرام گفت، «تو برکت خواهی بود... و **از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.**» (پیدایش ۱۲:۲-۳)

پس خواندیم که چگونه ایرام خدا را اطاعت کرد و شهر و دیار خود را ترک کرد، در حالیکه حتی نمی‌دانست خدا او را به کجا هدایت می‌کند. هنگامی که ابراهیم خانه پدر خود را ترک کرد، هفتاد و هفت سال سن داشت. او همسر خود، سارای، لوط، برادرزاده‌اش و تمام ثروت و خدمتکاران خود را همراه خود به سوی کنعان برد. کنعان سرزمینی است که ما امروز آن را با نام فلسطین یا اسرئیل می‌شناسیم.

هنگامی که ابراهیم به سرزمین کنعان رسید، خداوند باری دیگر به او ظاهر شد و گفت، «به ذریت تو این زمین را می‌بخشم.» (پیدایش ۱۲:۷) پس دیدیم که خدا وعده داد تا ایرام را پدر امتی جدید بسازد و همچنین وعده داد به او سرزمینی تازه ببخشد تا فرزندانش در آن ساکن شوند. باور کردنی نیست! ایرام و

همسرش پیر بودند و فرزندی هم نداشتند. پس چگونه می‌توانستند فرزندی داشته باشند که آن سرزمین را پر سازند؟ خواهیم دید که خدا به این سؤال پاسخ خواهد داد.

اکنون بیایید به داستان ابرام ادامه دهیم. اکنون باب سیزده کتاب پیدایش از تورات را مطالعه می‌کنیم. در این باب خواهیم دید که رابطه ابرام و لوط به کجا انجامید. کتاب مقدس می‌گوید:

ابرام از مواشی و نقره و طلا بسیار دولتمند بود..... به بیت‌ئیل آمد، بدان جایی که خیمه‌اش در ابتدا بود، در میان بیت‌ئیل و عای، به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، در آنجا ابرام نام بیهوه را خواند. و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه‌ها بود. و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یکجا سکونت کنند. و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند. پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم. مگر تمام پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من به سوی راست خواهم رفت و اگر به سمت راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه‌اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند صدوم و عموره را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط به طرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند. ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا صدوم نقل کرد. لکن مردمان صدوم بسیار شریر به خداوند خطاکار بودند. (پیدایش ۱۳: ۲-۱۳)

پس می‌بینیم که لوط زمینهای سرسبز را انتخاب کرد، و عموی خود را در زمین خشک رها کرد. با اینحال قسمتی که لوط انتخاب کرده بود در زمین صدوم بود، شهری که پر از شرارت بود!

لوط اراده خود را انتخاب کرد اما ابرام اراده خدا را. در مطالعه امروز خود به یاری خدا خواهیم دید که که برای لوط که خواسته‌های دل خود را برگزید چه اتفاقی افتاد. و در آخر، لوط همه چیز را از دست داد: ثروت، همسر،

خانواده، و خوشبختی خود را! و ابرام که همه چیز را به دستان خدا سپرده بود، برکت بسیاری از خدا گرفت.

از داستان لوط و ابرام چه می‌آموزیم؟ شاید با طرح سؤال ساده‌ای بتوان این سؤال را پاسخ داد. من بیشتر به کدامیک از این دو مرد شباهت دارم؟ لوط یا ابرام؟ آیا همچون لوط در پی امور دنیا هستم؟ یا همچون ابرام در پی امور ابدی؟ ما نیز همچون ابرام و لوط باید میان اراده خود و اراده خدا یکی را انتخاب کنیم. آنکه حکیم‌تر است اراده خدا را انتخاب خواهد کرد. کتاب مقدس می‌گوید: «شخص را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را بیازد؟» (مرقس ۸: ۳۶) «دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید... و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.» (۱ یوحنا ۲: ۱۵، ۱۷) شما بیشتر از هر چیزی طالب چه هستید؟ امور دنیا که روزی به پایان خواهد رسید یا امور خدا که تا به ابد پایدار خواهد بود؟

اکنون بیایید ادامه داستان ابرام را بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، به سوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر زیرا تمام این زمین را که می‌بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن، زیرا که آن را به تو خواهم داد.» و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد. (پیدایش ۱۴: ۱۴-۱۸)

بعد از این وقایع، کلام خداوند در رؤیا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌اولاد می‌روم، و مختار خانه‌ام، این العاذر دمشقی است؟» و ابرام گفت: «اینک مرا تسلی ندادی، و خانه‌زادم وارث من است.» در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو در آید، وارث تو خواهد بود.» و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون به سوی آسمان بنگر و ستارگان آسمان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «ذریت تو چنین خواهد بود.» او به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی عدالت محسوب کرد. (پیدایش ۱۵: ۱-۷)

باور کردنی نیست! ابرام و همسرش پیر بودند و فرزندی نداشتند. با اینحال خدا به وعده‌های خود در مورد اینکه قومی عظیم از ابرام بوجود خواهد آمد ادامه می‌داد. چگونه ممکن بود؟ چگونه ممکن بود ابرام پدر امتهای بسیار شود؟ تنها یک پاسخ وجود دارد: خداوند خدایی است که می‌تواند هر کاری انجام دهد! خدا عظیم است! برای او غیرممکنی وجود ندارد. خدا قادر است وعده‌های خود را به انجام برساند.

ابرام چطور؟ آیا او به خدایی که چیز غیرممکنی به او وعده داده بود ایمان داشت؟ ببینید کتاب مقدس چه می‌گوید: «**ابرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی عدالت محسوب کرد.**» چه حقیقت عجیبی! خدا به ابرام چیزی را وعده داده بود که از نظر انسانی غیرممکن بود. با اینحال پاسخ ابرام چه بود؟ او به آنچه که خدا به او وعده داده بود ایمان آورد! و خدا چه کرد؟ و **خدا به خاطر ایمان ابرام او را عادل محسوب کرد!**

این حقیقت ضربان قلب کسانی را که می‌خواهند در مقابل خدا عادل محسوب شوند تند می‌کند. چرا خدا ابرام را عادل محسوب کرد؟ آیا ابرام خود مرد عادل بود؟ خیر! در درس آینده خواهیم دید که ابرام نیز همچون هر فرزند آدم طبیعتی گناه‌آلود داشت. پس چرا خدا ابرام را عادل محسوب کرد؟ **خدا ابرام را عادل محسوب کرد زیرا ابرام به آنچه خدا گفته بود ایمان داشت!**

ایمان داشتن به خدا به چه معناست؟ همانگونه که برخی از شما می‌دانید نوشته‌های انبیا به زبان عبری نوشته شده‌اند. در زبان عبری واژه «**ایمان داشتن**» همان «**آمن**» است که ما از آن کلمه **آمین** را اقتباس کرده‌ایم. هنگامی که می‌گوییم «**آمین**» در حقیقت می‌گوییم، «**بله، درست است!**» یا «**بله موافقم!**» سخنان شما را باور دارم. ایمان داشتن به این معناست. هنگامی که خدا به ابرام وعده‌ای داد، پاسخ دل ابرام چنین بود: «**آمین! درست است!** سخنان را باور دارم!» **خدا بر حسب «آمین» گفتن ابرام به کلام خدا، او را عادل محسوب کرد.**

شما چطور؟ آیا می‌خواهید خدا شما را نیز عادل محسوب کند، همانگونه که ابرام را عادل محسوب کرد؟ پس شما نیز باید همانگونه که ابرام به خدا ایمان آورد به او ایمان بیاورید. **شما باید آنچه را خدا می‌گوید باور داشته باشید، حتی اگر این موضوع ساده نباشد.** شما باید کلام حقیقی خدا را بپذیرید، حتی اگر دوستان و خویشان شما آن را باور نداشته باشند. خدا می‌خواهد شما را در عدالت خود بپوشاند و به شما این حق را بدهد که تا به ابد در حضور او زندگی کنید، اما **باید به کلام او ایمان داشته باشید!** کتاب مقدس می‌گوید:

«... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است!» (عبرانیان ۶:۱۱) و اینکه «محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست، و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.» (افسیان ۲:۸-۹) «پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا. زیرا کتاب چه می‌گوید: "ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد."» (رومیان ۴:۱-۳)

ابرام به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد. به همین دلیل است که خدا عدالت کامل را برای او محسوب کرد. و عجیب‌ترین موضوع در تمام این سخنان این است که این عبارت، یعنی «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد» تنها مختص ابرام نیست. این عبارت شامل ما نیز می‌شود. خدا عدالت کامل خود را برای ما محسوب خواهد داشت - اگر به خبر خوش خدا درباره نجات‌دهنده‌ای که بعداً از نسل ابراهیم ظاهر خواهد شد ایمان بیاوریم.

شما چطور؟ آیا واقعاً به خدا ایمان دارید؟ البته منظور ما این نیست که آیا ایمان دارید که خدا وجود دارد، و یا اینکه معتقدید که خدا یکی است. کتاب مقدس در مورد اینگونه «ایمان» می‌گوید: «تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!» (یعقوب ۲:۱۹) شیطان خود نیز می‌داند که تنها یک خدا وجود دارد. ایمان داشتن به اینکه خدا یکی است، باعث نمی‌شود خدا گناهان شما را ببخشد و شما را انسان مذهبی برشمرد! آنچه خدا می‌خواهد این است که به کلام او ایمان آورید و آن را بپذیرید. خدا می‌خواهد توسط نوشته‌های انبیا با شما سخن بگوید. او می‌خواهد شما بدانید و ایمان داشته باشید به این خبر خوشی که چگونه می‌توان در برابر خدای قدوس عادل شمرده شوید!

دوست عزیز، آیا خدا شما را با عدالت خود پوشانده است؟ یا اینکه تنها لباس مذهب را بر تن خود کرده‌اید؟ آیا به کلام امین خدا ایمان دارید؟ یا به سخنان فانی انسان؟ آیا می‌دانید کتاب مقدس درباره راه درست نجاتی که خدا قرار داده است چه می‌گوید؟ آیا تاکنون به آن ایمان داشته‌اید؟

ابرام گرچه می‌دانست که ایمان آوردن به منزله وداع همیشگی با خویشان و مذهب پدر او است اما باز هم به کلام خدا ایمان داشت. و به همین خاطر به درستی دوست خدا نامیده شده است. این همان چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد.» (یعقوب ۲:۲۳) شما چطور؟ آیا دوست خدا هستید؟

درس امروز ما در اینجا به پایان می‌رسد. از اینکه به این درس توجه کردید
سپاسگذاریم و شما را دعوت می‌کنیم تا درس بعدی ما که درباره ابراهیم و
اسماعیل است را مطالعه کنید.
خدا به شما برکت دهد. به این آیه از کلام خدا فکر کنید:

و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او
به عدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد.» (یعقوب ۲: ۲۳)

درس ۲۰

ابراهیم و اسماعیل



پیدایش ۱۶، ۱۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود پایه‌گذاری کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

دو درس قبل، بررسی زندگی ابراهیم نبی را آغاز کردیم. در ابتدا نام ابراهیم، ابراهیم نبود، بلکه ابرام. اما امروز در درس خود می‌خواهیم ببینیم که چرا خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد.

قسمت اول درس امروز ما داستان ناخوشایندی است که نشان می‌دهد آنچه ابراهیم انجام داد برای خدا رضایتبخش نبود. برخی گمان می‌کنند انبیای خدا هیچگاه گناه نکرده‌اند. اما کلام خدا اعلام می‌کند: «زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» (رومیان ۳: ۲۲-۲۳) و «اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.» (۱ یوحنا ۱: ۱۰) دیدیم که چگونه گناه آدم در تمام مردم دنیا چه پیر و چه جوان، مرد و زن، بی‌دین و حتی پیامبران رخنه کرد. تنها یک نفر به گناه آدم آلوده نشد. و آن نجات‌دهنده قدوسی است که خدا برای نجات گناهکاران به زمین فرستاد. او به گناه‌آلوده نشد، زیرا او از آسمان و از حضور خدای قدوس آمد.

در دو درس گذشته دیدیم که خدا وعده داد ابراهیم را پدر امتهای بسیار کند، که از آن امت نجات‌دهنده ظهور کند. هم ابراهیم و هم همسرش پیر بودند و فرزندی نداشتند، با اینحال این موضوع باعث نشد که ابراهیم به وعده خدا شک کند. اما امروز خواهیم دید که ده سال پس از اینکه خدا وعده داد به ابرام اولاد می‌دهد، ابرام سعی کرد به خدا «کمک کند» تا وعده‌اش به انجام برسد. اما کاری که ابرام از روی عجله انجام داد مشکلات بسیاری خلق کرد.

پس بیاید به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه ابرام و سارای ترتیبی دادند تا پسری که خدا وعده داده بود به دنیا آورند. و باب شانزده کتاب پیدایش چنین می خوانیم، کلام خدا می فرماید:

و سارای زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیز مصری، هاجر نام بود. و سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته او به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. پس هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش به نظر وی حقیر شد. و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من تو داور می کند.» ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد، با وی بکن.» و سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نظر وی بگریخت.

پس می بینیم که چگونه گناه ابرام موجب تلخی و نزاع در میان خاندان او شد. سارای حسادت می کرد زیرا هاجر حامله بود؛ و هاجر نیز از اینکه سارای با او بدرفتاری می کرد به ستوه آمده بود. پس هاجر از نزد سارای گریخت. در ادامه کتاب مقدس می گوید:

و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه ای که بر راه شور است، یافت. و گفت: «ای هاجر، کنیز سارای از کجا آمده ای و به کجا می روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریختم.» فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.» و فرشته خداوند به وی گفت: «ذریه تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.» و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد اوست، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.»

پس هاجر نزد سارای، خاتون خود بازگشت، همانگونه که فرشته خدا گفته بود. «و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زاییده بود اسماعیل نام نهاد. و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام زایید.» (پیدایش ۱۶: ۱۵-۱۶) بدینسان، اسماعیل متولد شد، همانکه اکنون اعراب آن را پدر خود می‌دانند. همانگونه که می‌بینیم خدا از اسماعیل مراقبت کرد و نقشه‌ای برای او داشت، اما اسماعیل پسری نبود که خدا به ابرام وعده داده بود. نقشه عجیب خدا برای بوجود آوردن امتی جدید از نسل ابرام تغییر نکرده بود. خدا همچون ابرام عجله‌ای نداشت. خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند، اگرچه به نظر ما او آرام کار کند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که سیزده سال از تولد اسماعیل گذشته بود اما خدا هنوز ساکت بود، و به ابرام چیزی نگفت. اما روزی خدا دوباره با ابرام حرف زد.

بیایید باب هفده را بخوانیم و ببینیم خدا پس از سیزده سال سکوت به ابرام چه گفت. آنچه می‌خوانیم بسیار عجیب است. کتاب مقدس می‌فرماید:

و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو و من عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»

آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امتهای بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم. و تو را بسیار بارور نمایم و امتها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو بوجود آیند. و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریت بعد از تو، استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشد. و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.»

پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو تا نسلهای ایشان. اینست عهد من که نگاه خواهد داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، و گوشت غلغه خود مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما...

و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. و او را برکت خواهم داد و پسری نیز او وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتها از وی بوجود خواهند آمد، و مولوک

(مادر) امتها از وی پدید خواهند شد. آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نمود سالگی بزاید؟» و ابراهیم به خدا گفت: «کاشکه اسماعیل در حضور تو زیست کند.» خدا گفت: «به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زاید، او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهد داشت، تا با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم. لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید.»

در اینجا مطالعه کتاب مقدس به پایان می‌رسد. دیدیم که ابرام به مشورت‌های همسر خود گوش داد و با هاجر، کنیز سارای همبستر شد. آنچه ابرام انجام داد اشتباه بود. اسماعیل، پسری که از ابرام و هاجر به دنیا آمد، جزئی از نقشه خدا برای ایجاد امتی جدید نبود، امتی که باید برای تمام امت‌های زمین برکت به ارمغان می‌آورد. با اینحال، بی‌وفایی انسانها نمی‌تواند مانع از وفاداری خدا شود. پس همانگونه که خواندیم، هنگامی که ابرام نود و نه ساله بود، خدا دوباره بر وی ظاهر شد تا وعده‌ای را سالها پیش به او داده بود، تأیید کند. او گفت: «من هستم خدای قادر مطلق.... تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم.» خدا، در رستای نقشه کامل خود نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد، که بمعنای پدر امت‌های بسیار است. همچنین نام سارای را به ساره تغییر داد که به معنای شاهزاده است.

در اینجا نکته‌ای بسیار عجیب نهفته است. ما به زندگی زوجی نگاه می‌کنیم که هیچگاه فرزندی نداشتند؛ ابرام و سارای. حال، خدا به آنها نام‌های جدیدی می‌دهد تا اعلانی باشد بر آنچه که در آینده رخ خواهد داد. ابرام دیگر ابرام نیست، بلکه ابراهیم، پدر امت‌های بسیار، و سارای دیگر سارای نیست، بلکه ساره، یعنی شاهزاده. خدا می‌خواست به ابراهیم و ساره پسری ببخشد و از آن پسر امتی. از آن امت پادشاهان و انبیای بسیاری ظهور خواهند کرد، و سرانجام، نجات‌دهنده دنیا! حقیقتاً خداوند عظیم است و شایسته پرستش تا به ابد! او آنچه را که سالها قبل به ابراهیم وعده داده بود فراموش نکرده بود.

پس از اینکه خدا عهد خود را با ابراهیم مبنی بر اینکه در ایام کهنسالی به او فرزندی خواهد بخشید، تأیید کرد، واکنش ابراهیم چه بود؟ کتاب مقدس

می گوید: «آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟! ابراهیم خندید! اما خنده او از روی بی‌ایمانی نبود بلکه از روی شادی. از این رو کتاب مقدس می گوید:

او که در میان ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امتهای بسیار شود، برحسب آنچه که گفته شد «ذریه تو چنین خواهند بود. و در ایمان کم قوت شده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننموده، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود و یقین دانست به وفای وعده خود نیز قادر است.» (رومیان ۴: ۱۸-۲۱)

با اینحال ابراهیم می‌خواست بداند فرزند کنیز خود هاجر چه سرنوشتی دارد. خدا پاسخ داد،

«و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده... امتی عظیم از وی بوجود آورم. لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید... و عهد خود را با وی استوار خواهد داشت، تا با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد.» (پیدایش ۱۷: ۲۰-۲۱، ۱۹)

بنابراین خدا عهد خود را تأیید نمود تا توسط این عهد، انبیا و سرانجام نجات‌دهنده از نسل اسحاق ظهور کنند. در درس بعدی به یاری خدا، خواهیم دید که چگونه خداوند به ابراهیم و ساره پسر وعده، یعنی اسحاق را خواهد بخشید.

حقیقتاً که خدا امین است. خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند. هیچ چیز برای او مشکل نیست! به آیات زیبا از انجیل گوش دهید:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا!
چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی!
زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟
یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟
زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛
و او را تا ابدالاباد جلال باد، آمین.» (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶)

از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم... خدا به شما برکت دهد.
به مفهوم این آیه از کتاب مقدس توجه کنید:

«اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیرا که خود را انکار نمی‌تواند نمود.»
(۲ تیموتاؤس ۲: ۱۳)

درس ۲۱

ابراهیم:

ویرانی سدوم و تولد اسحاق



پیدایش ۱۸-۲۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در بررسی خود از کتاب تورات، دیدیم که خدا ابراهیم را پدر امتی تازه که انبیای خدا و نجات دهنده از آن به ظهور می‌رسید قرار داد. باینحال تا این قسمت از داستان ساره، همسر ابراهیم هنوز پسری نزاییده بود و هم ابراهیم و هم ساره بسیار پیر شده بودند.

امروز داستان عجیب دیگری در پیش داریم. در ابتدای داستان می‌بینیم که سه مرد به ملاقات ابراهیم می‌آیند. با اینحال این سه مرد فراتر از انسان بودند. دو نفر از آنها فرشته بودند و دیگری خود خداوند خدا! ممکن است بعضی‌ها بگویند محال است خدا در جسم یک انسان به ابراهیم ظاهر شده باشد، اما گویا آنها فراموش کرده‌اند که خدا بسیار عظیم است و برای او هیچ غیرممکنی وجود ندارد. خدا می‌تواند هر کاری بکند، مگر اینکه آن عمل با ذات پاک او منافات داشته باشد.

امروز چهار باب از کتاب تورات را مطالعه خواهیم کرد، در باب هیجده کتاب پیدایش چنین نوشته است:

«و خداوند در بلوطستان ممری، بر ابراهیم ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظر نظر تو شده‌ام، از نزد بنده خود مگذر. اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید، و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه

شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.»

پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد می‌ده به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرده‌ها بساز.» و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید. پس کره و شر و گوساله‌ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند. به وی گفتند: «زوجهات ساره کجاست؟» گفت: «اینک در خیمه است.» آنوقت خداوند گفت: «البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجهات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. پس ساره در دل خود بنخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود و آقا هم نیز پیر شده است؟» و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندید و گفت، آیا فی‌الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشتت و ساره را پسری خواهد شد.» آنگاه ساره انکار کرده گفت: «نخندیدم.» چونکه ترسید گفت: «نی بلکه خندیدی.» پس آن مردان از آنجا برخاسته متوجه صدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود و خداوند گفت: «آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امتهای جهان از او برکت خواهند یافت زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را بجا آورند تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است به وی برسانند.»

پس خداوند گفت: «چونکه فریاد صدوم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده‌اند والا خواهم دانست.» آنگاه آن مردان از آنجا به سوی صدوم متوجه شده برفتند و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.

و ابراهیم نزدیک آمده گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند آیا آن را هلاک خواهی کرد؟ و آن مکان را به خاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»

خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر صدوم بیابم هرآینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.» ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرأت کردم به خداوند سخن گویم، شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم آن را هلاک نکنم.» باری بدو عرض کرده گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.» گفت: «زنهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.» گفت: «اینک جرأت کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.» گفت: «خشم خداوند افروخته نشود، تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت، پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت. و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد. و همچنین (پیدایش ۱۹: ۱-۲۹؛ رومیان ۱: ۲۶-۲۷)

این آیات به ما می‌گویند که خدا چگونه با نزول گوگرد و آتش از آسمان بر شهرهای صدوم و عموره است داوری کرد. امروز ویرانه‌های شهر صدوم در زیر دریای مرده در فلسطین قرار دارد. ادامه دادن به گناه اصلاً انتخاب حکیمانه‌ای نیست. خدا در مورد داوری گناه جدی است! اکنون در وقت باقیمانده می‌خواهیم به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا به ابراهیم و ساره پسری بخشید و بدینسان به وعده‌ای که سالها پیش داده بود عمل کرد. کتاب مقدس در باب بیست و یک کتاب پیدایش چنین می‌گوید:

و خداوند بر حسب وعده خود از ساره تفقد نمود، و خداوند آنچه را به ساره گفته بود به‌جا آورد. و ساره حامله شده از ابراهیم در پیری‌اش، پسری زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود. و ابراهیم پسر مولود خود را که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد. و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود. و ابراهیم در هنگام ولادت پسرش اسحاق صد ساله بود. و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هر که بشنود با من خواهد خندید.» گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی در پیری‌اش زاییدم.» (پیدایش ۲۱: ۱-۷)

بدینسان خدا به وعده‌ای که سالها پیش به ابراهیم و ساره داده بود جامه عمل پوشانید. ساره که همه می‌گفتند «نازا» است اکنون همانگونه که خدا گفته بود. صاحب پسری شده او را اسحاق، بمعنی خنده نامیدند. اما همه از تولد اسحاق خوشحال نبودند.
کتاب مقدس می‌گوید:

و آن پسر نمود کرد تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم طیافتی عظیم کرد. آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود دید که می‌خندد. پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.» اما این امر بنظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد. خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد. و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که نسل توست.» بامدادان ابراهیم برخاسته، نان و مشکى از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. (پیدایش ۲۱: ۸-۱۴)

رفتن اسماعیل برای ابراهیم بسیار دردآورد بود، اما باید چنین می‌شد، زیرا خدا بر او آشکار کرده بود که امت جدید، و نجات‌دهنده دنیا از طریق اسحاق به دنیا خواهد آمد و نه اسماعیل. اسماعیل که اکنون ۱۵ سال داشت، اسحاق را مسخره می‌کرد و برای نقشه‌ای که خدا برای اسحاق در نظر گرفته بود احترامی قایل نبود، اینکه از نسل اسحاق امتی بوجود خواهد آمد که نجات‌دهنده از آن امت باید ظهور می‌کرد.

پس برای اسماعیل چه اتفاقی افتاد؟ آیات بعدی به ما نشان می‌دهند که چگونه او به همراه مادش رفت و در بیابانی نزدیک به مصر زندگی کرد و با یک زن مصری ازدواج کرد. اسماعیل پدر نژاد عرب شد، امتی که دمشن نسل اسحاق شدند، همانگونه که خدا برای ابراهیم پیشگویی کرد. (نگاه کنید به کتاب پیدایش ۱۶: ۱۲) همانگونه که می‌دانید تا به امروز هنوز هم میان اعراب و یهودیان جنگ نزاع است! خدا اعراب و یهودیان را و تمام مردم امتهایی که می‌خواهند به سوی او بازگردند دوست دارد.

دوستان من وقت ما به پایان رسیده است. ما اطمینان داریم که هر یک از شما دیدید که خدای حقیقی و زنده خدایی امین است و هیچگاه از کلام خود باز نمی‌گردد. به همین دلیل است که او صدوم و عموره را همانگونه که گفته

بود ویران کرد. به همین دلیل است که او به ابراهیم و ساره همانگونه که وعده داده بود پسری بخشید. و به همین دلیل است که او به ابراهیم گفت اسماعیل را از خانه خود براند - چرا که اهداف تغییرناپذیر او باید به اجرا در می‌آمد. از توجه شما سپاسگذاریم. خواهشمندیم درس بعدی ما را حتماً مطالعه کنید، زیرا به یاری خدا قصد داریم به مهمترین واقعه زندگی ابراهیم پردازیم، یعنی داستان قربانی پسر ابراهیم...
تا درس بعدی شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی!» (رومیان ۱۱: ۳۳)

درس ۲۲ قربانی ابراهیم



پیدایش ۲۲

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در بررسی خود از کتاب تورات، داستانهای عجیب و مهمی درباره زندگی نبی خدا، ابراهیم آموختیم. امروز به مهمترین درس از زندگی ابراهیم می‌رسیم: داستان واقعی قربانی ابراهیم و مفهوم آن.

در درس گذشته آموختیم که چگونه خدا به ابراهیم و ساره در سنین پیری پسری بخشید، و بدینسان به آنچه که قبلاً وعده داده بود جامه عمل پوشانید. پسر آنها اسحاق نام داشت. خدا به ابراهیم وعده داده بود که، از نسل اسحاق امتی جدید بوجود خواهد آورد، که توسط آن امت تمام امتهای دنیا برکت خواهند یافت. همچنین دیدیم که چگونه اسماعیل و مادرش، هاجر خانه ابراهیم را ترک کردند، و برای زندگی به سرزمینی جدید در مصر رفتند. بدینسان تنها اسحاق در خانه ماند، کسی که بر طبق وعده خدا متولد شد.

روزی خدا از ابراهیم خواست تا کاری بس دشوار و عجیب انجام دهد. در کتاب پیدایش از تورات، باب بیست، چنین نوشته شده است:

«و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیبک.» گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می‌داری یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریابرو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»»

چی؟! خدا از ابراهیم چه می‌خواست؟ او به ابراهیم فرمان داد پسر محبوب خود را بردارد و به کوهی بسیار دور برود، و او را به عنوان قربانی سوختنی در آنجا قربانی کند! چگونه ممکن است؟ ابراهیم به مدت بیست و پنج سال صبر

کرده بود تا صاحب پسری شود که خدا بدو وعده داده بود، و اکنون خدا به او می‌گوید که پسر خود را به عنوان قربانی بکشد! پاسخ ابراهیم به خدا چه بود؟ آیا او سعی کرد با کلام خدا به بحث و مجادله بپردازد، چرا که پذیرفتن این موضوع برایش دشوار بود؟ کتاب مقدس می‌گوید:

بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست، و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته، و همیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.

ابراهیم و پسرش و دو نفر از نوکرانش به مدت سه روز راه رفتند و راه رفتند و راه رفتند تا به کوهی که خدا گفته بود برسند. همچنانکه ابراهیم به مکان ترسناکی که باید در آنجا پسر محبوب خود را قربانی می‌کرد و می‌سوزاند نزدیک می‌شد، قلبش برای شکستن آماده می‌شد! مسلماً ما که امروز این داستان را می‌خوانیم، می‌دانیم که خدا قصد داشت ایمان ابراهیم را امتحان کند، اما ابراهیم این را نمی‌دانست! آنچه خدا از او خواسته بود تجربه‌ای دردناک و بسیار اسفناک بود!

کتاب مقدس در ادامه چنین می‌گوید:

و در روز سوم ابراهیم چشمان خود را بلند کرده آن مکان را از دور دید. آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم و عبادت کرده نزد شما باز آییم.» پس ابراهیم همیزم قربانی سوختنی را گرفته بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کار را به دست خود گرفت و هر دو با هم می‌رفتند. و اسحاق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: «ای پدر من.» گفت: «ای پسر من لیبیک؟» گفت: «اینک آتش و همیزم، لکن بره قربانی کجاست؟» ابراهیم گفت: «ای پسر من خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.

چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود و همیزم را بر هم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته بالای همیزم و بر مذبح گذاشت و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. درحال فرشته خداوند از آسمان وی ندا در داد و گفت: «ای ابراهیم، ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیبیک؟» گفت: «دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.» آنگاه ابراهیم چشمان خود را

بلند کرده دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه‌ای به شاخهایش گرفتار شده. پسر ابراهیم رفت و قوچ را گرفته آن در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذراند و ابراهیم آن موضع را بیهوه را نامید چنانکه تا امروز گفته می‌شود، در کوه بیهوه دیده خواهد شد. (پیدایش ۲۲: ۴-۱۴)

این داستان بسیار مهم است و نیاز به توضیح دارد. داستان قربانی ابراهیم سه جنبه دارد: یک جنبه تاریخی، یک جنبه نمادین، و یک جنبه نبوتی. به بیانی دیگر، برای درک قربانی ابراهیم، لازم است سه موضوع را درک کنیم: ۱) آنچه اتفاق افتاد ۲) قربانی نماد چه چیزی بود و ۳) نبوتی که ابراهیم درباره واقعه‌ای که رخ داد، به زبان آورد.

در مورد جنبه تاریخی آن دیدیم که خدا چگونه ایمان ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد و پسر او را توسط یک قوچ قربانی از خطر مرگ رهایی داد. این واقعه چهار هزار سال پیش در مکانی که اورشلیم امروزی واقع شده است، رخ داد. این جنبه تاریخی داستان قربانی ابراهیم بود.

در مورد جنبه نمادین این واقعه، کلام خدا به ما می‌گوید که همه ما شبیه پسر ابراهیم هستیم. خواندیم که خدا، به خاطر عدالت خود، پسر ابراهیم را به مرگ محکوم کرد. همه ما گناهکاریم و مستحق داوری خدا هستیم. اما همچنین خواندیم که چگونه خدا به خاطر فیض خود پسر ابراهیم را از مرگ رها کرد. به همین شکل هم خدا، به خاطر فیض خود راهی برای ما مهیا کرده است تا نجات بیابیم. این راه نجات چیست؟ داستان قربانی ابراهیم به ما می‌آموزد راه نجاتی که خدا تعیین کرده است راه قربانی کامل است.

در داستان امروز، خواندیم که خدا قوچی مهیا کرد تا به جای پسر ابراهیم بمیرد. تنها شاخ‌های قوچ در میان بوته‌ها گرفتار شده بود؛ و پوست آن گوسفند آسیبی ندیده بود. اگر آن گوسفند کوچکترین آسیبی می‌دید، دیگر نمی‌توانست جایگزین پسر ابراهیم بر روی مذبح شود. اما قربانی‌ای که خدا مهیا کرد یک گوسفند کامل بود، بدون هیچ عیبی. در حین مطالعه اولین بابهای تورات در مورد راه نجاتی که خدا تعیین کرد آموختیم. آیا به یاد دارید که این راه چه بود؟ پس از گناه آدم و حوا خدا چنین حکم کرد که از آنجایی که جزای گناه مرگ است، بدون ریختن خون آمرزش گناهان نیست. بنابراین تمام کسانی که می‌خواهند گناهانشان بخشیده شود باید حیوانی بی‌عیب گرفته آن را به عنوان قربانی سوختنی به خدا تقدیم کنند. حیوان بی‌گناه باید به جای انسان گناهکار کشته شود. این تنها راهی بود که خدا می‌توانست توسط آن گناهان بنی‌آدم را بدون اینکه با گناه سازش کند، بیاورد.

نکته دیگری که باید به خاطر بسپاریم این است: کتاب مقدس می‌گوید که حیوانات قربانی فقط جنبه «نمادین» (سمبولیک) داشتند. آنها نماد یا سمبل آن چیزی بودند که قرار بود بیاید؛ سایه‌ای از نعمات آینده - و نه خود واقعیت. زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند. (عبرانیان ۱۰: ۱، ۴) خون حیوانات قادر به جبران گناه انسان نیست زیرا انسان با حیوان دارای ارزشی برابر نیستند. بنابراین می‌بینیم گوسفندی که جایگزین پسر ابراهیم بر روی مذبح شد تصویری از یک قربانی بزرگتر و کامل‌تر بود. کلام خدا به ما می‌گوید که گوسفندی که به جای پسر ابراهیم قربانی شد نمادی از نجات‌دهنده قدوسی بود که باید به این جهان می‌آمد و به جای گناهکاران می‌مرد، تا خدا هر کسی را که به او ایمان بیاورد بیامرزد. خلاصه آنکه، گوسفندی که ابراهیم قربانی کرد نمادی بود از نجات‌دهنده موعود. او تصویری است از نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داده بود به این جهان می‌آید و گناهکاران را از داوری عدالت نجات می‌دهد.

در مورد جنبه نبوتی داستان، آیا به یاد دارید که ابراهیم به هنگام بالا رفتن از کوه به اسحاق چه گفت؟ او به اسحاق گفت: «خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و آیا به یاد دارید که ابراهیم پس از اینکه آن قوچ را قربانی کرد و آن را به جای پسر خود سوزاند چه گفت؟ او محل قربانی را «یهوه پرا» نامید. و موسی نبی، کسی که تورات را نوشت این را نیز می‌افزاید: «چنانکه تا امروز گفته می‌شود: «در کوه یهوه دیده خواهد شد!» علت آن چه بود؟ چرا ابراهیم نبی گفت «یهوه مهیا می‌کند؟» چرا نگفت: «خدا را شکر! خدا قربانی را مهیا کرده است!؟ دوستان، این سؤال بسیار حائز اهمیت است، زیرا پاسخ آن خبر خوش کلام خدا را به همراه دارد، خبر خوشی که هر یک از ما باید آن را درک کرده و بدان ایمان بیاوریم!

چرا ابراهیم این مکان را «یهوه پری» نامید؟ به این دلیل که ابراهیم واقعه‌ای را اعلان می‌کرد که روزی بر روی همان کوهی که گوسفند به جای پسر او قربانی شد، رخ خواهد داد. جان کلام اینکه، ابراهیم اعلام کرد، «خدا را شکر می‌کنم، زیرا گوسفندی مهیا کرد تا جایگزین پسر من بر روی مذبح شود. اما من به شما می‌گویم که روزی بر روی همین کوه، خدا قربانی دیگری مهیا خواهد کرد که بسیار بزرگتر از گوسفندی است که امروز پسر مرا از کارد و آتش نجات داد. بله، قربانی‌ای که خدا مهیا خواهد کرد قدرت خواهد داشت بنی‌آدم را از هلاکت ابدی در آتشی که هیچگاه خاموشی نمی‌پذیرد نجات بخشد! خدا نجات‌دهنده‌ای قدوس نازل خواهد کرد تا همچون یک قربانی، بی‌گناه به جای گناهکار قربانی شود، تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد!» این خبر خوشی

است که ابراهیم برای همه داشت، هنگامی که گفت: «خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت!»

پیش از اینکه داستان قربانی ابراهیم را امروز به پایان برسانیم، لازم است هر یک از ما بدانیم که تقریباً دو هزار سال پس از نبوت ابراهیم خدا قربانی‌ای برای گناهکاران مهیا کرد، خدا به نبوت ابراهیم جامه عمل پوشانید. نمی‌توانیم راجع به این موضوع زیاد صحبت کنیم، اما آندسته از شما که انجیل را می‌شناسید، از داستان نجات‌دهنده آگاهی دارید. می‌دانید که او از باکره‌ای متولد شد که از نسل اسحاق و ابراهیم بود، همانگونه که خدا وعده داده بود. نجات‌دهنده‌ای که باید به جای گناهکاران می‌مرد پدر زمینی نداشت. او از آسمان آمد، و از این رو ذات گناهکار آدم را به ارث نبرد. او گناهی نداشت؛ عیبی در وی نبود. به همین خاطر است که او این شایستگی را داشت که به عنوان یک **قربانی کامل** بمیرد؛ به عنوان جایگزینی برای فرزندان گناهکار آدم. وقتی به اناجیل برسیم، مادر مورد نجات‌دهنده می‌آموزیم که نامش **عیسی** است. نام عیسی بمعنی **خدا نجات می‌دهد**.

هنگامی که به اناجیل برسیم، خواهیم دید که خدا یحیی نبی را پیش از نجات‌دهنده می‌فرستد تا راه را برای ورود او آماده کند. روزی، یحیی عیسی را دید که نزد او می‌آید و گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد!» (یوحنا ۱: ۲۹) چرا یحیی نبی عیسی را «بره خدا» نامید؟ زیرا عیسی متولد شد تا خون خود را به عنوان قربانی‌ای که گناه جهان را برمی‌دارد بریزد. **نجات‌دهنده همچون گوسفندی که به جای پسر ابراهیم مرد، به جای تمام فرزندان آدم قربانی شد.** عیسی قربانی کامل و نهایی است که ابراهیم در مورد او چنین نبوت کرد: «**خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.**»

در انجیل می‌خوانیم که عیسی به اراده خود، خود را به دشمنان سپرد، و دشمنان او را به صلیب میخ کوبیدند. **عیسی نجات‌دهنده، کسی که خدا او را مهیا کرده بود، مفهوم نمادین و نبوتی گوسفند قربانی ابراهیم را تحقق بخشید.** به همین خاطر است که عیسی پیش از اینکه جان بسپارد فریاد زد، «**تمام شد!**» (یوحنا ۱۹: ۳۰) و سه روز بعد خدا قدرت و کاملیت قربانی نجات‌دهنده را تأیید کرد، چرا که او را از میان مردگان برخیزانید! **عیسی تنها کسی است که به مفهوم قربانی ابراهیم تحقق بخشید.** آیا می‌دانید که محلی که عیسی در آنجا به جای گناهکاران مرد همان کوهی بود که ابراهیم آن گوسفند را به جای پسرش قربانی کرد؟ آیا می‌دانید این دو قربانی در کجا صورت گرفت؟ بله، در اورشلیم.

دوستان عزیز، هر کسی که هستید، هر کجا که هستید، خدا به شما فرمان می‌دهد که از عقاید پوچ و اعمال باطل خود بازگشت کنید، تنها به قربانی کامل

و نهایی‌ای که او خود مهیا کرده است امید و توکل داشته باشید. زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم که به ضربهای او شفا یافته‌اید.» (۱ پطرس ۲: ۲۴) امروز دیدیم که پسر ابراهیم قربانی‌ای را که خدا مهیا کرده بود پذیرفت. شما چطور؟ آیا قربانی‌ای را که خدا برای شما مهیا کرده است پذیرفته‌اید؟

از اینکه این درس را مطالعه کردید متشکریم... خدا به شما برکت دهد. به آنچه که ابراهیم بر روی کوه مورییا گفت به دقت توجه نمایید،

«خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت... در کوه بیهوه دیده خواهد شد!» (پیدایش ۲۲: ۱۴، ۸)

درس ۲۳

عیسو و یعقوب:

فانی و ابدی



پیدایش ۲۵

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم بکنیم.

در درس گذشته خود داستان قربانی ابراهیم را بررسی کردیم. انجیل نیز این داستان را به شکلی زیبا به اختصار بیان می‌کند:

به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی می‌کرد، که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مثلی از اموات نیز باز یافت. (عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹)

پنج درس گذشته ما از داستانهایی از زندگی ابراهیم نبی گرفته شده بود. داستانهای دیگری نیز درباره ابراهیم در تورات نوشته شده است که ما آنها را بررسی نکردیم. متأسفانه وقت کافی برای مطالعه و بررسی آنها نداریم. با اینحال، پیش از اینکه ابراهیم را ترک کنیم و به داستان زندگی اولاد او بپردازیم، باید این را نیز بگوییم که خدا به ابراهیم چیز دیگری نیز گفت. روزی خدا به ابراهیم گفت که چه بر سر فرزندانش خواهد آمد.

«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهار صد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. اما بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من

داوری خواهیم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.»
(پیدایش ۱۳:۱۵-۱۴)

خدا با این سخنان اعلام نمود که فرزندان ابراهیم به سرزمین مصر به اسارت برده خواهند شد. همچنین خدا وعده داد که آنها پس از چهارصد سال از اسارت مصر رهایی خواهند یافت. به یاری خدا در چهار درس آینده خواهیم دید که چگونه این نبوتها همانگونه که خدا به ابراهیم گفته بود جامه عمل پوشیدند.

سپس کتاب مقدس در باب بیست و پنج کتاب پیدایش چنین می گوید:

و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. این است ایام سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت، پیر و سیر شده بمرد. و به قوم خود ملحق شد. و پسرانش اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفلیه در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند. آن صحرايي که ابراهیم از بنی حث خریده بود. و در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند.» (پیدایش ۷۵:۲۵-۱۰)

پس ابراهیم، دوست خدا، به حضور خدا شتافت، خدایی که می شناخت و او را دوست می داشت.

چگونه می توانیم بررسی خود را از نبی خدا، ابراهیم خلاصه کنیم؟ شاید با طرح دو سؤال و پاسخ به آنها. سؤال اول این است: چرا خدا از ابراهیم خواست به سرزمینی دیگر مهاجرت کند؟ پاسخ: زیرا خدا قصد داشت از نسل ابراهیم امتی بوجود آورد که نجات دهنده از بطن آن امت ظهور کند. سؤال دوم این است: چرا خدا ابراهیم را عادل محسوب کرد و او را در حضور قدوس خود پذیرفت؟ پاسخ: زیرا ابراهیم به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد، علیرغم اینکه پذیرش وعده خدا برایش دشوار بود. ابراهیم با ایمان به وعده های خدا نجات یافت و نه بر حسب اعمالش. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می کند: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید.» (یعقوب ۲:۲۳)

کلام خدا در باب بیست و پنج کتاب پیدایش، به داستان زندگی فرزندان ابراهیم می پردازد. حال بیایید به مطالعه تورات ادامه دهیم و داستان زندگی اسحاق و فرزند دوقلویش را بررسی کنیم. کتاب مقدس می گوید:

و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم اسحاق را آورد. و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت. و اسحاق برای زوجه خود، چونکه نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود و زوجه‌اش رفقه حامله شد. و دو طفل در رحم او منازعت می‌کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد. خداوند به وی گفت: «دو امت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.»

و چون وقت وضع حملش رسید، اینک پسرهای دوقلو در رحم او بودند. و نخستین سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند. و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان اسحاق شصت ساله بود. و آن دو پسر نمو کردند، و عیسو صیادی ماهر و مرد صحرائی بود. و اما یعقوب مرد ساده دل و چادر نشین. (پیدایش ۲۵: ۱۹-۲۷)

بنابراین می‌بینیم که اسحاق و رفقه دوقلو به دنیا آوردند، و آنها را عیسو و یعقوب نامیدند. آنها دو قلو بودند، اما این بدان معنا نیست که آنها یکی بودند! همچنانکه عیسو رشد می‌کرد بیشتر به امور دنیوی و فانی دلبستگی پیدا می‌کرد، اما یعقوب بیشتر به امور خدا که ابدی بودند توجه داشت. عیسی به وعده‌هایی که خدا در مورد ایجاد امتی جدید از نسل آنها، به جدش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود توجهی نداشت. اما یعقوب به وعده‌های خدا توجه داشت.

عیسو نخست‌زاده بود. بنابراین، از نظر انسان میراث نخست‌زادگی باید به او می‌رسید و او باید پدر امتی می‌شد که خدا به جد او، ابراهیم و پدرش اسحاق وعده آن را داده بود. با اینحال حتی پیش از اینکه دوقلوها متولد شوند، خدا به مادر آنها، رفقه گفت، «بزرگ، کوچک را بندگی خواهد کرد.» (پیدایش ۲۵: ۲۳) خدا که از قبل همه چیز را می‌دانست، اعلام نمود که میراث نخست‌زادگی و فرزندان امت جدید از نسل یعقوب بوجود خواهد آمد و نه عیسو. اما یعقوب نیز باید منتظر خدا می‌ماند و همه چیز را به دستهای کسی می‌سپرد که قادر بود میراث او را وقت معین به وی عطا کند. بهر حال یعقوب منتظر خدا نماند. حال بیاید ببینیم که یعقوب برای اینکه نخست‌زادگی را از عیسو، برادر بزرگتر خود بگیرد چه ترفندی اجرا کرد. کتاب مقدس می‌گوید:

«روزی یعقوب آتش می‌پخت و عیسو و مانده، از صحرا آمد. و عیسو به یعقوب گفت: "از این آتش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که وامانده‌ام." از این سبب او را ادوم نامیدند. یعقوب گفت: "امروز نخست‌زادگی خود را به من بفروش." عیسو گفت: "اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا نخست‌زادگی چه فایده؟" یعقوب گفت: "امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد و نخست‌زادگی را به یعقوب فروخت.»
(پیدایش ۲۵:۲۹-۳۴)

متوجه شدید عیسو چه کرد؟ او نخست‌زادگی خود را به یک کاسه آتش فروخت! تصور کنید مرد ثروتمندی دو پسر دارد. او املاک بسیاری دارد و مبالغ هنگفتی پول نیز در بانک پس‌انداز کرده است. پسر ارشد باید قسمت اعظم ثروت او را به ارث ببرد. با اینحال روزی، پسر بزرگتر پس از بازی فوتبال به خانه می‌آید و می‌بیند که برادر کوچکش در آشپزخانه مشغول پختن قورمه‌سبزی است. پسر بزرگتر به برادر کوچک خود می‌گوید، «دارم از گرسنگی می‌میرم، کمی از آن قورمه سبزی به من بده بخورم!» اما برادر کوچکتر پاسخ می‌دهد، «همینطوری نمی‌دهم، آن را به تو می‌فروشم!» پسر بزرگتر می‌پرسد، «چقدر باید بابت آن به تو بدهم؟» برادر کوچکتر جواب می‌دهد، «حق نخست‌زادگی‌ات را!» پسر بزرگتر پاسخ می‌دهد، «فروختم! دارم از گرسنگی می‌میرم. دیگر حق نخست‌زادگی چه به دردم می‌خورد؟» بدینسان برادر بزرگتر قسم می‌خورد که تمام حق ارث خود را به برادر کوچکتر خود ببخشد! سپس برادر بزرگتر می‌نشیند و قورمه‌سبزی را با پلو نوش جان می‌کند و پی کار خود می‌رود!
به این آدمی که املاک و خانه و ثروت و قدرت را به ازای یک وعده پلو با قورمه‌سبزی فروخته است چه می‌توان گفت؟ تنها می‌توان یک چیز گفت: «عجب آدم احمقی!» همانگونه که این پسر ارشد برکات و ثروت این دنیا را حقیر شمرد، عیسو نیز برکات خدا و ثروت ابدی را حقیر شمرد. چیزهایی که عیسو حقیر شمرد بسیار با ارزش‌تر از ثروتهای دنیا بود، زیرا آنچه که عیسو حقیر شمرد حق مشارکت در ایجاد امتی جدید بود، نجات دهنده دنیا می‌بایست از بطن آن ظاهر شود.

خدا می‌خواهد با داستان عیسو و یعقوب چه چیزی به ما بیاموزد؟ خدا می‌خواهد به ما هشدار دهد که مبادا همچون عیسو ثروت ابدی را با لذتهای فانی این دنیا عوض کنیم. گوش دهید و ببینید که کلام خداوند در این مورد چه می‌گوید:

«زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟» (متی ۲۶:۱۶) «و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود... مانند عیسو که برای طعامی نخست زادگی خود را بفروخت.» (عبرانیان ۱۲:۱۵-۱۶)

عیسو فیض خدا را از دست داد، زیرا امور خدا برایش مهم نبود. پس خدا به ما هشدار می‌دهد: دنباله رو عیسو نباشید! برکاتی را که می‌خواهم به شما بدهم حقیر نشمارید!

شما چگونه؟ آیا خواهان برکات خدا هستید؟ خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد به شما برکت دهد، اما باید او اولویت زندگی شما باشد. باید بیش از ثروت و خوراک به او بها بدهید. سپس خواهید فهمید که منظور کتاب مقدس از این آیه چیست: «چیزهایی که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوست‌داران خود مهیا کرده است.» (۱ قرنیتیان ۹:۲) خدا می‌خواهد به ما برکتی افزون بدهد. او می‌خواهد تمام گناهان ما را ببخشد، دلهای شریر ما را عوض کند، ما را طاهر سازد و از محبت، شادی، آرامش و اطمینان خود ما را پر سازد. و این برکات تنها قسمتی از میراثی است که خدا می‌خواهد به تمام فرزندان آدم ببخشد! با اینحال شما باید با تمام دل خود طالب امور ابدی باشید. کسی که مشتاقانه خواهان برکات ابدی خدا نباشد هیچگاه آنها را نخواهد یافت.

جامی می‌گوید:

«گل بی خار نچشیده است کسی گنج بی رنج ندیده است کسی.»

آیا برکات خدا را نمی‌خواهید؟ پس باید ببند خدا در کلام خود چه وعده‌ای داده است. آیا وعده‌های عالی او را می‌دانید، وعده‌هایی که بسیار عظیم و فوق از درک بشر هستند؟ آیا این وعده‌ها برایتان مهم است؟ و یا اینکه تنها در پی امور فانی دنیا هستید؟ کلام خدا به ما نشان می‌دهد که تنها دو نوع انسان در دنیا وجود دارد: کسانی که برای دنیا ارزش قائل هستند و در پی امور دنیوی هستند، و کسانی که برای ابدیت ارزش قائل هستند و در پی امور آسمانی هستند. شما چه نوع انسانی هستید؟
به آنچه در مزموور یکم نوشته شده است توجه نمایید:

خوشایحال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند. پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای

آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد و هرآنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود. شریران چنین نیستند، بلکه مثل پر کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند. لهذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان. زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

شما چگونه؟ رهسپار کدام راه هستید؟ آیا شما طریق کسانی را می‌پیمایید که برای وعده‌های خدا ارزش قائل هستند؟ و یا همچون عیسو وعده‌های خدا را با چیزهای فانی این دنیا عوض می‌کنید؟ کلام خدا به ما هشدار می‌دهد:

«زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟» (متی ۱۶:۲۶) «کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا به حیات جاودانی باقی است که پسرانسان آن را به شما عطا خواهد کرد. زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.» (یوحنا ۶:۲۷) «و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود... مانند عیسو که برای طعامی نخست‌زادگی خود را بفروخت.» (عبرانیان ۱۲:۱۵-۱۶)

خوانندگان عزیز، درس ما امروز به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعد داستان زندگی یعقوب را ادامه خواهیم داد...
خدا به شما برکت دهد. به این هشدار کلام خدا توجه فرمایید:

«و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود... مانند عیسو که برای طعامی نخست‌زادگی خود را بفروخت.» (عبرانیان ۱۲:۱۵-۱۶)

درس ۲۴

یعقوب اسراییل می‌شود



پیدایش ۲۸-۳۲

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته درباره دوقولوه‌های اسحاق سخن گفتیم، یعنی عیسو و یعقوب. عیسو وعده‌هایی را که خدا به جدش داده بود حقیر شمرد و میراث نخست‌زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت! اما یعقوب برای وعده‌های خدا ارزش قایل بود. اما با اینحال این بدان معنا نیست که یعقوب عاری از خطا بود! یعقوب به معنای فریب‌کار است. امروز قصد داریم به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که خدا چگونه یعقوب فریبکار را تبدیل به یعقوب، مرد خدا کرد.

یعقوب یک فریبکار واقعی بود. کتاب مقدس که حتی خطاهای انبیا را پنهان نمی‌کند، نشان می‌دهد که چگونه یعقوب دو بار برادر بزرگتر خود عیسو را دو بار فریب می‌دهد تا حق نخست‌زادگی را از او بگیرد. بنا به همین دلیل بود که عیسو، از دست او خشمگین شد و قصد کرد او را بکشد. از این رو رفقہ (ربکا) مادر آنها در خفا، یعقوب را دید و به او توصیه کرد به نزد عموی خود لابان در حران بگریزد و در آنجا بماند تا خشم برادرش فروکش کند.

حال بیایید به کتاب پیدایش باب بیست و هشت نگاهی بیندازیم و ببینیم پس از اینکه یعقوب خانه اسحاق را به قصد خانه دایی‌اش لابان ترک کرد چه اتفاقی برای او افتاد. کتاب مقدس می‌گوید:

و خوابی گران دید که ناگاه نردبانی بر زمین بر پا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان آسمان بر آن صعود و نزول می‌کنند. در حال خداوند بر سر آنها ایستاده، می‌گوید: «من هستم بیهوه خدا پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و ذریت تو می‌بخشم. و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و

شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی محافظت فرمایم، تا تو را بدین زمین باز آورم، زیرا تا آنچه را به تو گفته‌ام بجا نیاورم تو را رها نخواهم کرد.» پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» پس ترسان شده گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت. و آن موضع را بیت‌ئیل نامید، لیکن نام آن شهر اولاً لوز بود. (پیدایش ۲۸:۱۲-۱۹)

پس خواندیم که خدا در رؤیایی به یعقوب ظاهر شد و همان وعده‌ای را که به جدش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود، یعنی از نسل آنها امتی عظیم ظهور خواهد کرد، دوباره به یعقوب نیز داد. بنابراین می‌بینیم که خدا میراث نخست‌زادگی‌ای را که یعقوب از برادر بزرگش، عیسو دزدید، در پایان به او وعده می‌دهد. یعقوب این شایستگی را نداشت که پدر امت جدیدی که نجات‌دهنده دنیا از آن ظهور می‌کرد باشد. با اینحال خدا خدای رحمت و فیض است، کسی که چیزهای نیکو را به کسانی می‌دهد که شایستگی آن را ندارند.

یعقوب در رؤیای خود چه دید؟ کتاب مقدس می‌گوید او «نردبانی بر زمین بر پا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان آسمان بر آن صعود و نزول می‌کنند.» او در رؤیای خود نردبانی دید. نردبانی که یعقوب دید، نردبانی غیرعادی بود، نردبانی بسیار طویل، که یک سرش روی زمین بود و سر دیگرش به آسمان و به حضور خدا می‌رسید!

خدا می‌خواست از طریق رؤیای نردبان طویل به یعقوب نشان دهد که او می‌خواهد ارتباطی نزدیک و صمیمی با او داشته باشد. همچنین خدا می‌خواست که به یعقوب نشان دهد که نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا می‌آید همچون نردبانی است که فاصله میان زمین و آسمان را پر می‌کند. میانجی‌ای میان خدا و انسان.

تا به امروز بسیاری بر این باورند که هر شخصی می‌تواند بر حسب اعمال نیکویی که انجام می‌دهد وارد بهشت شود. با اینحال، کلام خدا می‌گوید که تنها یک نردبان میان خدا و انسان وجود دارد، و اینکه نردبان، از سوی خدا به سوی انسان می‌آید و نه از انسان به سوی خدا. ما فرزندان آدم، نمی‌توانیم به قوت خودمان خدای قدوس را خوشنود کنیم. اما خدا، خدایی که پر از رحمت است،

به خاطر محبت عظیمی که نسبت به مردم دنیا دارد، راه نجات را به سوی آدم و فرزنداناش گشوده است.

بنابراین، نردبانی که یعقوب در رؤیایش دید نمادی است از میانجی‌ای که خدا وعده داد تا به این دنیا بیاید و گناهکاران را نجات دهد. این میانجی همچون نردبانی است که یعقوب میان آسمان و زمین دید. این همان چیزی است که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، به آنچه کلام خدا می‌گوید گوش دهید: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد... تا هر که بدو ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیان جاودانی یابد.» (۱ تیموتاؤس ۲: ۵-۶؛ یوحنا ۳: ۱۶) کلام خدا در مورد این موضوع بسیار روشن است: هیچکس نمی‌تواند به سوی خدا بیاید، مگر از طریق میانجی‌ای که خدا از آسمان فرستاده است.

حال بیایید ببینیم پس از اینکه یعقوب به خانه عمویش رسید، چه اتفاقی افتاد. کلام خدا می‌گوید آنچه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد. (غلاطیان ۷: ۶) دیدیم که چگونه یعقوب برادر بزرگتر خود را فریب داد. اکنون می‌بینیم که چگونه عموی یعقوب وی را فریب می‌هد. عموی او لابان نام داشت، و مردی بسیار زیرک بود.

در باب بیست و نه کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم، کلام خدا می‌فرماید:

و نزد وی به مدت یک ماه توقف نمود. پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگت لیه و اسم کوچکتر راحیل بود. و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل خوب صورت و خو منظر بود. و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» لابان گفت: «او را به تو بدهم بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. و یعقوب به لابان گفت: «زوجه‌ام را به من بسپار که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» پس لابان همه مردمان آنجا را دعوت نموده ضیافتی بر پا نمود. و واقع شد که هنگام شام، دختر خود لیه را برداشته او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد. و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه به کنیزی داد. صبحگاهان دید، که این لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. هفته این را تمام کن او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی.» پس یعقوب نیز

چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود را حیل را به زنی به او داد... و به را حیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد. (پیدایش ۲۹:۱۴-۳۰)

بنابراین لابان خواهرزاده اش یعقوب را فریب داد. آنچه که رخ داد اتفاق خوبی نبود، اما می‌توانید مطمئن باشید که دست خدا بر تمام وقایع زندگی یعقوب حاکم بود و همه را به خیریت یعقوب پایان می‌داد. سرانجام، یعقوب پدر دوازده پسر شد. او به مدت بیست سال در خانه دایی خود زندگی مرد. در طوی آن بیست سال، خدا بر حسب محبت خود اجازه داد یعقوب تجربیات تلخ و دردآوری را پشت سر بگذارد تا او را آماده کرده و ایمانش را خالص‌تر کند، همانگونه که آتش طلا را خالص‌تر می‌کند.

با اینحال روزی رسید که خدا به یعقوب ظاهر شد و گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.» (پیدایش ۳:۳۱) از این رو یعقوب و خانواده اش اسباب و اثاثیه خود را جمع کرد و به راه افتاد. آنها به سوی سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا وعده داده بود به ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان او می‌دهد، به راه افتادند.

و یعقوب و خانواده اش به سوی کنعان روانه شدند، در بین راه خدا به شکل خاصی به یعقوب ظاهر شد و نام یعقوب را عوض کرد. به آنچه کتاب مقدس در باب بیست و دو گفته است توجه نمایید:

و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» و یعقوب از او سؤال کرده گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را «فثنیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.»

این داستان، داستانی اعجاب‌آور و سرشار از درسهای مهم است. می‌بینیم که خدا همچون یک انسان بر یعقوب ظاهر می‌شود و با او کشتی می‌گیرد. چرا او با یعقوب کشتی گرفت؟ زیرا خدا می‌خواست یعقوب بداند که در مقابل او ناتوان

است. خدا می‌خواست یعقوب بداند که قوت و حکمت تنها از خدا صادر می‌شود! خدا نقشه‌های عجیبی برای یعقوب داشت، اما برکات خدا تنها نصیب کسانی می‌شود که می‌دانند با قوت خود قادر نیستند رضایت خدا را به دست بیاورند. یعقوب پی‌برد که چقدر در برابر خدا ضعیف است. خدا به یعقوب نام تازه‌ای عطا کرد، و این نام اسرائیل است. یعقوب به معنای فریبکار است. اما اسرائیل به معنای کسی است که با خدا سلطنت می‌کند. اسرائیل نام امتی خواهد بود که خدا وعده داده بود فرزندان ابراهیم از بطن آن بوجود خواهند آمد. و توسط اسرائیل بود که نجات‌دهنده دنیا قدم به عرصه دنیا می‌گذاشت. شاید مردم بپرسند: چرا خدا شخص فریبکاری همچون یعقوب را انتخاب کرد تا پدر امتی باشد که نجات‌دهنده از نسل او ظهور می‌کرد؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد. و خسیسان دنسا و محقران دنیا را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.» (اقرنتیان ۱: ۲۷-۲۹)

یعقوب شخصی فریبکار بود. محال بود که او بتواند با قدرت خود خدا را راضی کند. هیچ چیز خوبی در او دیده نمی‌شد، مگر یک چیز: یعقوب به کلام خدا ایمان داشت. او برای وعده‌های خدا ارزش قائل بود. برای یعقوب دریافت برکات خدا از هر چیزی در این دنیا مهم‌تر بود. بنابراین خدا کاری کرد که یعقوب او را بشناسد و در نهایت او را برکت داد. خدا بر طبق نقشه ازلی خود دل یعقوب فریبکار را دگرگون ساخت و او را تبدیل به اسرائیل، مرد خدا کرد.

شما چطور؟ آیا شما نیز همچون یعقوب دریافته‌اید که قدر نیستید رضایت خدا را جلب کنید؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«خوشحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان خواهد بود.» (متی ۳: ۵) «خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد. پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرفراز نماید.» (۱ پطرس ۵: ۵-۶)

از اینکه این درس را مطالعه کردید بسیار متشکریم. به یاری خدا در درس بعدی خود به داستان عجیب یوسف، پسر یعقوب خواهیم پرداخت...

خدا به شما برکت دهد. تا درس بعد شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رأفت نماید و از این سبب بر می‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشایحال همگانی که منتظر وی باشند.» (اشعیا ۳۰:۱۸)

درس ۲۵

فروتنی یوسف



پیدایش ۳۷-۳۹

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. برنامه‌ای که در آن داستانهای انبیای خدا را، یک به یک بررسی می‌کنیم. به مطالعه قسمت اول از کلام خدا، که تورات نام دارد ادامه می‌دهیم.

در درس گذشته خود درباره نبی خدا، یعقوب که نوه بزرگ ابراهیم بود سخن گفتیم. دیدیم که خدا به یعقوب نامی جدید عطا کرد: اسرائیل یعقوب به معنای فریبکار است، اما اسرائیل به معنای کسی است که با خدا سلطنت می‌کند. اکنون یعقوب دو نام داشت: یعقوب و اسرائیل. اسرائیل به معنای امتی جدید نیز است، امتی که خدا وعده داده بود از فرزندان ابراهیم یعنی اسحاق و یعقوب بوجود آورد. یعقوب دوازده پسر داشت. از این دوازده پسر قوم اسرائیل، قومی که نجات‌دهنده وعده آن را داده بود ظهور می‌کرد.

آیا نامهای دوازده پسر یعقوب را می‌دانید؟ آنها رثوبین، شمعون، لاوی، یهودا، زبولون، یساکار، دان، جاد، عاشر، نفتالی، یوسف و بنیامین بودند. امروز قصد داریم داستان اسارت پسران یعقوب - مخصوصاً پسر یازدهم، یوسف را برایتان شرح دهیم. اکنون بیایید داستان عجیب یوسف را بخوانیم. از کتاب پیدایش باب بیست و هفتم برایتان قرائت می‌کنم. کلام خدا می‌فرماید:

این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد، و آن جوان با پسران بلحه و پسران زلفه، زنان پدرش، می‌بود. و یوسف از بد سلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت. و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر

از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او **کینه داشتند** و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.

و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینه او افزودند و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه‌های شما گرد آمده به بافه من سجده کردند.» برادرانش به وی گفتند: «آیا فی‌الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» و پدر و برادران خود را خبر داد و پدرش او توبیخ کرده، به وی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت حقیقتاً خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟» و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش آن امر را در خاطر نگهداشت.

و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی‌کنند؟ بیا، تا تو را نزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لیک،» او را گفت: «الآن برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. و شخصی به او برخورد، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می‌طلبی؟» گفت: «من برادران خود را می‌جویم، مرا خبر ده که کجا چوپانی می‌کنند.» آن مرد گفت: «از اینجا روانه شده‌اند، زیرا شنیدم که می‌گفتند: به دوتان می‌رویم.

پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. و او را از دور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، با هم توطئه دیدند که او را بکشند. و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می‌آید. اکنون بیاید او را بکشیم و به یکی از چاه‌ها بیندازیم و بگوییم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» لیکن رؤبین چون این را شنید، او از دست ایشان رهانیده گفت: «او را نکشیم.» پس رؤبین به ایشان گفت: «خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز مکنید.» او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نماید. و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در بر داشت، از او کنند. و او را گرفته در چاه انداختند. و اما چاه خالی و بی آب بود. پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده و دیدند و که ناگاه غافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد، و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و

می‌روند که آنها را به مصر ببرند. آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون را مخفی داشتند چه سود دارد؟ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ما است.» پس برادرانش به این رضا دادند. و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآوردند؛ و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند.

و رؤبین چون بر سر چاه برگشت و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «طفل نیست، و من کجا بروم؟» پس ردای یوسف را گرفتند و بز نری را کشته ردا را در خونش فرو بردند. و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافتیم، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه.» پس آن را شناخته گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است، و یقیناً یوسف دریده شده است.» و یعقوب رخت خود را پاره کرده پلاس در بر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. اما مدیانیان یوسف را در مصر به فوتیفار که خواجه فرعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

(باب ۳۹) اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری فوتیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. و خداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند، و آقايش دید که خداوند با وی می‌باشد و هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، و او را بر خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را به دست وی سپرد. و واقع شد بعد از آنکه او را برخانه و تمام مایملک خود گماشته بود، خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه درخانه و چه در صحرا بود. و آنچه داشت به دست یوسف وا گذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود. و بعد از این امور واقع شد که زن آقايش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «با من همخواب شو.» و اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقايم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است. بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می‌باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارات بزرگ شوم، و به

خدا خطا ورزم؟ و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می‌گفت، به وی گوش نمی‌گرفت که با او بخوابد و نزد وی بماند. و روزی واقع شد که به خانه در آمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت. و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، مردان خانه را صدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، و چون شنید که به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را نزد من واگذار، فرار کرد و بیرون رفت.»

پس جامه او را دست خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد. و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، و چون به آواز بلند فریاد بر آوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.» پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده گفت: «غلامت به من چنین کرده است،» خشم او افروخته شد و آقای یوسف او گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. اما خداوند با یوسف می‌بود و بر روی احسان می‌فرمود، و او در نظر داروغه زندان حرمت داد. و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا **خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.**

بدینسان داستان یوسف پسر یعقوب آغاز می‌شود. می‌توانی آنچه را که امروز گفتیم در این عبارت خلاصه بکنیم: **یوسف عدالت را دوست می‌داشت و از شرارت متنفر بود.** او حاضر بود به زندان برود اما لذتهای زودگذر و فانی این دنیا را تجربه نکند. به همین خاطر هنگامی که همسرش اربابش از او خواست که با او بخوابد و مرتکب زنا شود، یوسف نپذیرفت و به او چنین پاسخ داد، «چگونه می‌توانم چنین شرارتی مرتکب شوم و نسبت به خدای خود مرتکب گناه شوم؟»

یوسف می‌دانست که نمی‌توان هم خدا را خدمت کرد و هم گناه را! یوسف دل خود را به خدا سپرده بود. به همین خاطر است که او دوستدار عدالت بود و نه شرارت. یوسف نیز همچون جدش، ابراهیم به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده وعده داده بود ایمان داشت، این وعده که نجات‌دهنده از

نسل او ظهور خواهد کرد و برای گناه بنی آدم خواهد مرد. خدا یوسف را عادل شمرد زیرا که او به کلام خدا ایمان داشت. خدا، به خاطر ایمان یوسف، گناهان او را آمرزید و به او قدرت داد تا بر گناه غلبه کند و در دنیایی پر از شرارت به عدالت زیست کند.

خدا با یوسف "راه می‌رفت" چرا که یوسف نیز با خدا راه می‌رفت. یوسف نمی‌توانست از گناه لذت ببرد، زیرا دل او از آن خدا بود. کسی که به خدا ایمان دارد و او را می‌پرستد آنچه را که خدا دوست دارد، او نیز دوست دارد و از آنچه خدا متنفر است او نیز متنفر است. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلان می‌کند:

هیچکس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد» (متی ۶:۲۴)
«عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟» (۲قرنیتیان ۱۴:۶) «خدا نور است؛ و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. اگر گوییم با وی شراکت داریم درحالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و براستی عمل نمی‌کنیم.» (۱یوحنا ۱:۵-۶)

کسانی که حقیقتاً به خدا تعلق دارند به کلام خدا ایمان دارند و از آن اطاعت می‌کنند. اما کسانی که به از آن خدا نیستند گناه بر آنها حاکم است. ممکن است آنها در ظاهر شخصی مذهبی باشند اما هنوز گناه افکار، نیت دل آنها، سخنان و اعمال آنها را تحت کنترل خود دارد. ممکن است که وانمود کنند بر گناه غلبه کرده‌اند، اما قادر نیستند چنین کنند، زیرا گناه از ما قوی‌تر است. آنها قدرت روح خدا را در دلهای خود ندارند، قدرتی که به کسانی که به کلام او ایمان دارند و راه نجاتی را که او تعیین کرده است انتخاب می‌کنند، عطا می‌کند.

شما که امروز این درس را مطالعه می‌کنید، آیا خدا دل شما را با قدرت خود دگرگون کرده است؟ آیا این خبر خوش را پذیرفته‌اید، اینکه نجات‌دهنده قدرت دارد دل شما را از تمام گناهانتان پاک سازد؟ کتاب مقدس می‌گوید: «و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را ظاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان... در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرفراز فرماید.» (یعقوب ۴:۱۰)

دوستان من از اینکه این درس را مطالعه کردید از شما سپاسگذاریم. در درس بعدی، به یاری خدا، داستان یوسف را پی‌گیری خواهیم کرد و خواهیم دید که چگونه به مقام نخست‌وزیری در مصر نایل می‌شود....

خدا به شما برکت دهد. بر روی این آیه از کلام خدا تفکر کنید:

«خدا نور است؛ و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. اگر گوییم با وی شراکت داریم درحالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و براستی عمل نمی‌کنیم.» (ایوحنا ۱: ۵-۶)

درس ۲۶

سربلندی یوسف



پیدایش ۴۰-۴۲

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته در مورد یوسف پسر یازدهم از دوازده پسر یعقوب، خواندیم. خواندیم که یوسف در رؤیا دید که روزی برادرانش در مقابل او تعظیم خواهند کرد. برادران یوسف او را باور نداشتند. با اینحال امروز خواهیم دید که **خدا به رؤیای یوسف تحقق خواهد بخشید** و برادرانش در برابر او تعظیم می‌کنند.

همانگونه که دیدیم برادران بزرگتر یوسف از او متنفر بودند و به خاطر رؤیاهایی که می‌دید او را اذیت می‌کردند. آنها از روی حسادت و خشم او را به عنوان یک برده به تاجرانی از نسل اسماعیل فروختند. اسماعیلیان نیز یوسف را گرفته و آن را به یکی از مقامات رسمی، پادشاه مصر فروختند. اما یوسف خادمی وفادار بود و در کارهایش صداقت داشت، زیرا او با **خدا راه می‌رفت**. یوسف جوانی خوش سیما بود، و زن اربابش به او نظر داشت و می‌خواست که یوسف با او همخواب شود. اما یوسف این خواسته او را نپذیرفت و به او پاسخ داد، «چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» و زن ارباب هنگامی که دید یوسف نمی‌خواهد با او بخوابد در مورد یوسف به دیگران دروغ گفت و باعث شد یوسف به زندان افکنده شود. با اینحال، یوسف ترجیح داد به زندان برود تا اینکه هوسهای فانی این دنیا را تجربه کند. یوسف خدا را اولویت زندگی خود قرار داده بود. یوسف به مدت دو سال در سیاهچال بود اما خدا او را فراموش نکرده بود.

حال بیایید به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که خدا چگونه شرایط را برای یوسف تغییر داد. از کتاب پیدایش باب چهل و یکم برایتان قرائت می‌کنیم. کلام خدا می‌فرماید:

و واقع شد چون دو سال سپری شد، که فرعون (پادشاه مصر)، خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است. که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزار می‌چریدند. و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاو اول به کنار نهر ایستادند. و این گاو زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد. و باز بخشید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبله پاک و نیکو بر یک ساق می‌آید. و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پژمرده بعد از آنها می‌روید. و سنبله‌های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فرو بردند. و فرعون بیدار شده دید که اینک خوابی است. صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان باز گفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من به خاطر آمد. فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود. و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم. و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد. و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصبم باز آورد، و او را به دار کشید.»

آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد. فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» یوسف فرعون را پاسخ گفت: «من نمی‌توانم،» «اما خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»

فرعون خواب خود را به یوسف بازگو کرد. و سپس به یوسف چنین گفت،

«.... جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.» یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است. هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است. و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها

برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پژمرده، هفت سال قحط می‌باشد. سخی که به فرعون گفتم این است: آنچه خدا می‌کند به فرعون ظاهر ساخته است. همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می‌آید. و بعد از آن، هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط زمین را تباه خواهد ساخت. و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. پس اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین مصر بگمارد، و در هفت سال فراوانی خمس از زمین مصر بگیرد. و همه مأكولات این سالهای نیکو را که می‌آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند. تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.»

پس این سخن به نظر فرعون و به نظر همه بندگانش پسند آمد. و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» و فرعون به یوسف گفت: «چگونه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. تو بر خانه من باش، و به فرمان تو تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.» و فرعون به یوسف گفت: «بدان که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم.» و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را بر کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت. و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می‌کردند که «زانو زنید!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت. و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.» و فرعون یوسف را صفات فعنیح بمعنی «حافظ حیات» نامید، و آسِنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون را بدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت. و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد. پس تمامی مأكولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت. و یوسف غله بی‌کران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب باز ماند، زیرا که

از حساب زیاده بود. و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که آسیئات دختر فوطی فارغ، کاهن اون برایش بزاد. و یوسف نخست زاده خود را منسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.» و دومی را افرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مدلتم بارآور گردنید.»

و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد. و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.» پس قحط تمامی روی زمین را فرو گرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان می فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد. و همه زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می نگرید؟» و گفت: «اینک شنیده ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.» پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند. و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا زبانی بدو رسد. پس بنی اسرائیل در میان آنانی که می آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاد، او را سجده کردند. چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.» و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند. و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، بیاد آورد.

دیدید که چه اتفاقی افتاد؟ برادران بزرگتر یوسف در مقابل برادر کوچکشان یوسف تعظیم کردند، دقیقاً همانگونه که یوسف سالها پیش در خواب دیده بود! آنها در مقابل همان یوسفی که از او متنفر بودند، او را رد کردند و می خواستند او را بکشند، تعظیم کردند! یوسف بلافاصله برادران خود را شناخت، اما آنها او را نشناختند، زیرا بیش از بیست سال بود که او را ندیده بودند! در درس بعدی

به یاری خدا داستان یوسف را به پایان خواهیم رساند و خواهیم دید که چگونه یوسف خود را به برادران خود می‌شناساند.

اما درس امروز چه تعلیمی برای ما دارد؟ خدا می‌خواهد توسط داستان یوسف و برادرانش به ما چه بیاموزد؟ خدا می‌خواهد به ما بگوید آنچه میان یوسف و برادران رخ داد **تصویری** است از رویداد بزرگی که میان نجات‌دهنده دنیا و فرزندان آدم رخ می‌دهد. دوستان، اگر از درس امروز خود بخواهیم تنها یک چیز بیاموزیم، آن این است: **یوسف سایه‌ای بود (یک تصویر) از نجات‌دهنده‌ای** که خدا وعده داده بود به جهان می‌فرستد. داستان یوسف حداقل صد جزء دارد (واقعه و شباهت) که همه پرتویی (نمونه، تصویری) از داستان نجات‌دهنده هستند، نجات‌دهنده‌ای که باید هجده قرن بعد ظهور می‌کرد. مسلماً، فرصت نیست که در این درس تمام این شباهت‌ها را بررسی کنیم، اما می‌خواهیم سه شباهت، از این شباهت‌ها را برایتان بیان کنیم.

(۱) اول دیدیم که برادران یوسف هم او و هم خوابهایش را رد کردند. آنها از او متنفر بودند، به او توهین کردند و حتی او را فروختند. همین بلاها بر سر نجات‌دهنده‌ای که خدا به این جهان فرستاد آمد. مردم دنیا هم نجات‌دهنده و هم پیغام او را رد کردند - به او ناسزا گفتند، بر او جفا رساندند، و حتی او را بر صلیب می‌خکوب کردند.

(۲) تصویر دوم این است: مردم در ابتدا یوسف را تحقیر کردند و او را به زندان انداختند. اما با اینحال در زمانی که خدا تعیین کرده بود، پادشاه مصر او را بر مسند رهبری مصر **نشاند**، و به تمام کسانی که از گرسنگی در حال مرگ بودند اعلام نمود: «نزد یوسف بروید، او جان شما را نجات خواهد داد!» به همین شکل هم خداوند خدا در مورد نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا فرستاد می‌گوید: نیز نجات‌دهنده‌ای که من برایتان فرستاده‌ام بروید! او حافظ جانهای شماست؛ خدا منشأ حیات است! اگر خود را به او تسلیم کنید، دیگر هیچگاه در دل خود گرسنگی نخواهید کشید و جان شما تا به ابد زنده خواهد بود.

(۳) سومین شباهت میان نجات‌دهنده و یوسف بی‌نظیر است. در پایان برادران یوسف خود را به او **تسلیم کردند**. آنها چاره‌ای نداشتند جز اینکه در مقابل همان کسی که دست رد به سینه او زده بودند و او را حقیر کرده بودند، به خاک بیفتند! به همین شکل هم کلام خدا اعلام می‌کند که نجات‌دهنده، همان کسی که بسیاری او را بی‌حرمت ساختند و او را رد کردند، روزی برای داوری به این دنیا خواهد آمد. در آن روز تمام مردم دنیا در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد؛ همه پی خواهند برد و همانکسی است که خدا او را به عنوان نجات‌دهنده و داور تمام دنیا برگزیده است!

خوانندگان عزیز، شما چطور؟ آیا خود را به نجات‌دهنده، کسی که خدا او را برگزیده تا شما را از داوری ابدی برهاند، تسلیم کرده‌اید؟ یا اینکه دست روی دست می‌گذارید تا فرصت را از دست بدهید، و روز داوری فرا برسد و مجبور شوید در برابر او سر تعظیم فرود آورید.

درس ما در اینجا به پایان می‌رسد، اما این بدان معنا نیست که دیگر درس امروز را فراموش کنید!...

خدا به شما برکت دهد و چشمان شما را بر روی حقایق امروز بگشاید. کلام خدا می‌گوید:

«کلام انبیا را نیز محکم‌تر داریم که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشان در مکان.» (۲ پطرس ۱: ۱۹)

درس ۲۷

یوسف:
و ادامه داستان



پیدایش ۴۲-۵۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در دو درس گذشته در مورد یوسف بن یعقوب سخن گفتیم. امروز قصد داریم ادامه داستان یوسف را بررسی کنیم، و بدین سان به پایان قسمت اول کتاب تورات یعنی پیدایش برسیم. تاکنون دیدیم که یعقوب، نوه ابراهیم دوازده پسر داشت. یوسف پسر یازدهم بود. آنها همه در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند سرزمینی که و همانگونه که می‌دانید خدا به فرزندان ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داده بود. هنگامی که یوسف جوانی بیش نبود، در خواب دید که برادران بزرگش روزی در مقابل او تعظیم خواهند کرد. اما برادران بزرگ او، او و خوابهایش را تحقیر می‌کردند و سرانجام او را به عنوان یک برده فروختند و یوسف به سرزمین مصر منتقل شد. با اینحال خدا یوسف را از تمام مشقتهاش نجات داد و به او حکمت بخشید تا خواب فرعون، پادشاه مصر را تعبیر کند یوسف به یاری خدا پیشگویی کرد هفت سال قحطی شدید بر سرزمین مصر واقع خواهد شد. از این رو فرعون یوسف را به عنوان حاکم عالی بر تمام سرزمین مصر گماشت.

پس از اینکه هفت سال فراوانی، همانگونه که یوسف پیشگویی کرده بود به پایان رسید، در سرزمین مصر و کنعان خشکسالی عظیمی رخ داد. با اینحال سرزمین مصر سرشار بود از انبارهای غله که همه به خاطر فیض و حکمتی بود که خدا به یوسف بخشیده بود.

هنگامی که یعقوب شنید در مصر غلات بسیار است، ده برادر بزرگ یوسف را فرستاد تا مقداری غله بخرند. اما بنیامین، برادر کوچک یوسف را همراه آنها نفرستاد تا مبادا آسیبی ببیند. سپس، دیدیم که ده برادر بزرگتر یوسف به مصر

رسیدند و در مقابل برادر خود یوسف به خاک افتادند، و بدینسان به آنچه که یوسف سالها پیش به آنها گفته بود جامه عمل پوشانیدند. یوسف برادران بزرگ خود را شناخت، اما آنها او را نشناختند، زیرا بیش از بیست سال بود که او را ندیده بودند، و به گمانشان یوسف مرده بود.

امروز داستان خود را به پایان خواهیم رسانید و خواهیم دید که یوسف چگونه خود را به برادرانش می‌شناساند. یوسف بلافاصله هویت خود را بر برادرانش آشکار نکرد، زیرا می‌خواست آنها را امتحان کند و ببیند که آیا دل‌های شریک و ریاکار آنها تغییر کرده است یا خیر. کتاب مقدس می‌گوید: «چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درستی سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از کنعان تا خوراک بخریم.» (پیدایش ۴۲:۷)

یوسف سؤالات بسیاری از آنها پرسید و به آنها برچسب جاسوسی زد آنها را به زندان افکند. یوسف می‌خواست که آنها قدری به وضعیت زندگی و دل‌هایشان در حضور خدا فکر کنند. سه روز بعد یوسف به آنها اجازه داد که بروند اما یکی از آنها را در زندان نگاه داشت، و به آنها گفت بروند برادر کوچک خود، بنیامین، کوچکترین فرزند پدرشان را همراه خود بیاورند.

پس از ماههای بسیار، برادران بزرگتر همراه با بنیامین به مصر بازگشتند تا غله بیشتری بخرند. پس از اینکه به مصر رسیدند باری دیگر به ملاقات یوسف رفتند، حاکم سرزمین مصر - اما آنها هنوز او را نمی‌شناختند. یوسف آنها را به خانه خود برد، و باعث شد که آنها بسیار بترسند. سپس جشن بزرگی برای آنها برپا کرد و آنها را بر طبق سن، از بزرگ به کوچک پشت میز نشانید. به بنیامین پنج بار بیشتر از بقیه غذا دادند. شاید یوسف داشت برادران خود را امتحان می‌کرد تا ببیند که آیا همانگونه که نسبت به او حسادت می‌کردند، نسبت به برادر کوچکتر خود نیز حسادت می‌کنند یا خیر. به هر حال هیچیک از آنها نسبت به برادر کوچک خود از خود حسادتی نشان نداد.

پس از جشن، یوسف به نوکر خود دستور داد کیسه‌های آنها را از غله پر کنند و جام نقره‌ای را در کیسه بنیامین مخفی کنند. پس از اینکه برادران یوسف مصر را به قصد کنعان ترک کردند، یوسف مباشر خود را در پی آنها فرستاد تا آنها را به دزدی متهم کند. پس از اینکه مباشر آنها را دستگیر کرد، گفت: «... چرا بدی به عوض نیکویی کردیدی؟ آیا این نیست که آقايم در آن می‌نوشد و از آن تفأل می‌زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.» (پیدایش ۴۴:۵-۴)

مباشر تمام کیسه‌ها را گشت، و از کیسه برادر بزرگتر شروع کرده به برادر کوچک ختم کرد - و جام را در کیسه بنیامین یافت! در این هنگام برادران

بزرگتر یوسف جامه‌های خود را پاره کردند، و به شهر بازگشتند و به پاهای یوسف افتادند. سپس یوسف به آنها گفت، «چه کار کردید؟ فکر کردید می‌توانید مرا فریب دهید؟» یهودا، پسر چهارم یعقوب به او گفت: «چه بگوییم؟ چگونه ثابت کنیم که بی‌گناهییم؟ خدا گناه و خطیای ما را آشکار کرده است! ما غلام تو هستیم، ما به همراه کسی که جام را در کیسه‌اش یافتی!»

یوسف پاسخ داد: «تنها کسی که جام در کیسه‌اش پیدا شد غلام من است. بقیه شما به سلامت نزد پدر خود بروید.» سپس یهودا نزد یوسف آمد و دوباره به او درباره عذابی که پدرشان در نبود بنیامین می‌کشید گفت. سپس یهودا نزد یوسف التماس کرد که بر آنها رحم کند به بنیامین اجازه دهد نزد پدر خود بازگردد. و همچنین یهودا از یوسف خواست که او بجای بنیامین غلام او شود. هنگامی که یوسف دید بردانش به خاطر گناهان گذشته خود چه عذابی می‌کشند، و اینکه چقدر برای برادر و پدر خود خواهش و التماس می‌کنند، فهمید که برادران بزرگش واقعاً توبه کرده‌اند. او می‌دانست که دیگر زمان آن رسیده که خود را به برادرانش بشناساند!

کلام خدا می‌فرماید:

و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد: «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید. و با آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند. و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.

و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! و حال رنجیده مشوید و متغییر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاهدارد. زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین است و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود و نه درو. و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاهدارد، و شما به نجاتی عظیم احیا کند. و الآن شما مرا به اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر و فرعون و آقا و تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت. بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گویید: «پسر تو یوسف چنین می‌گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تأخیر منما. و در زمین جوشن ساکن شو تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله‌ات و رمه‌ات با هر چه که داری. تا تو را در آنجا پیروانم، زیرا پنج سال قحط باقی است، مبادا تو و اهل

خانعات و متعلقان بی‌نوا گردید. و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می‌بیند، زبان من است که با شما سخن می‌گوید. پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و آنچه دیده‌اید خبر دهید، و تعجیل نموده پدر مرا بدینجا آورید.» پس به گردن برادر خود بنیامین آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست. و همه برادران خود را بوسیده برایشان بگریست، و بعد از آن برادرانش با وی گفتگو کردند. (پیدایش ۱:۴۵-۱۵)

پس از این، برادران یوسف آماده شدند که به خانه پدر خود بروند. و همانگونه که فرعون دستور داده بود، یوسف به آنها ارابه‌هایی داد و برای سفر آنها تدارک دید.

و از مصر برآمده نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند. و او را خبر داده گفتند: «یوسف الآن زنده است! او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد زیرا که ایشان را باور نکرد. همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود به وی گفتند، و چون ارابه‌هایی که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید روح پدر ایشان، یعقوب زنده گردید. و اسرائیل گفت: «کافی است!» پسر من یوسف، هنوز زنده است؛ می‌روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.

پس از آن، کتاب مقدس به ما می‌گوید که چگونه یعقوب و خانواده‌اش از زمین کنعان خارج شدند و به سوی مصر حرکت کردند. یوسف در میان راه قربانی‌ای به خدا تقدیم کرد، و در آنجا خدا با او سخن گفت،

«ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «لبیک.» گفت: «من هستم خدا، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از تو بوجود خواهم آورد. من با تو به مصر خواهم آمد و من نیز تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.»
(پیدایش ۳:۴۶-۴)

یعقوب و خانواده‌اش پس از سفری طولانی به مصر رسیدند. یعقوب چقدر خوشحال بود از اینکه پس از سالها می‌توانست پسرش یوسف را ببیند! پس یعقوب که اسرائیل نامیده شده بود، و خانواده‌اش، در زمین جوشن مصر ساکن شدند. و در نسل آنها در آنجا روز به روز بیشتر شد و طایفه‌های بسیار بزرگی شکل گرفت. یعقوب به مدت هفده سال در مصر زندگی کرد. در مجموع او

۱۴۷ سال زندگی کرد. از این رو یعقوب پدر طوایف اسرائیل، در گذشت و نزد خدا به آسمان رفت. یوسف و برادرانش و تمام مردم مصر به مدت هفتاد روز برایش ماتم گرفتند. پسران یعقوب، او را در زمین کنعان و در قبر جدشان، ابراهیم دفن کردند.

کتاب مقدس در باب آخر کتاب پیدایش یعنی باب پنجاه چنین می‌گوید:

و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الآن از ما کینه دارد، هرآینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.»... یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. و الآن ترسان مباشید. من شما را و اطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل‌آویز بدیشان گفت. و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگی کرد... و یوسف برادران خود را گفت: «من می‌میرم، و یقیناً خدا از شما تقصد خواهد نمود، و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.» و یوسف به بنی‌اسرائیل سوگند داده، گفت: «هرآینه خدا از شما تقصد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.» و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب پیدایش با این عبارات به پایان می‌رسد. «و یوسف مرد... و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.» این کتاب که به پیدایش حیات آغاز می‌شود با داستان مرگ به پایان می‌رسد. به خاطر گناه آدم، مرگ گریبانگیر تمام انسانها شد. چه بخواهید یا نخواهید، «مزد گناه موت است!» (رومیان ۶: ۲۳) حتی مرد خوبی مثل یوسف، که نام *حافظ حیات* بر وی بود، باید می‌مرد، زیرا او نیز از نسل آدم بود و ریشه گناه هنوز در او مانده بود. یوسف، به یاری خدا توانست، نگذارد که مردم مصر و خانواده‌اش از گرسنگی *حفظ کند*، اما نتوانست آنها را از مرگ برهاند. اما ما می‌توانیم با دل‌هایی سرشار از شادی خدا را شکر کنیم، زیرا خدا در کتاب پیدایش وعده می‌دهد که نجات‌دهنده‌ای شایسته به این دنیا می‌فرستد که بر مرگ غلبه خواهد کرد. مرگ پیامد گناه است. ریشه گناه شرارت است و شرارت در دل انسان. مجازات گناه مرگ و جهنم است. ریشه گناه از شیطان است و شیطان قلب شیطانی انسان. مجازات گناه مرگ و جهنم است. نجات‌دهنده‌ای که خدا وعده داده است به این دنیا

می‌فرستند، بر مرگ و گناه و... غلبه کرده است و قادر است زندگی کسانی را که به او ایمان بیاورند دگرگون سازد.

خوانندگان عزیز، آیا می‌دانید این نجات‌دهنده کامل بر شیطان و گناه، مرگ و جهنم غلبه کرده است، و به تمام کسانی که به او ایمان آوردند حیات جاودانی عطا می‌کند؟ انجیل مقدس درباره نجات‌دهنده چنین می‌گوید: «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. و شاخ نجاتی برای ما برافراشت... چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای او می‌بودند!» (لوقا ۱: ۶۸-۷۰) آمین

در درس بعدی، به یاری خدا به دومین کتاب تورات که خروج نام دارد خواهیم پرداخت...

خدا به شما برکت دهد. به این آیه از کتاب مقدس که در واقع خلاصه‌ای است از کتاب پیدایش فکر کنید:

«لیکن جایی که گناه زیاد گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید!»
(رومیان ۵: ۲۰)

درس ۲۸

بازنگری کتاب اول تورات



پیدایش ۱ - خروج ۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. ما هنوز تورات را مطالعه می‌کنیم. همانگونه که می‌دانید، تورات اولین کتاب از نوشته‌های انبیا است و خود به پنج کتاب دیگر تقسیم می‌شود. اولین قسمت پیدایش نام دارد. در درس گذشته خود کتاب پیدایش را به پایان رساندیم. امروز دومین قسمت از تورات را آغاز می‌کنیم که **خروج** نام دارد. کتاب خروج شامل داستانهای عجیب و حیرت‌انگیزی است از رهایی بنی‌اسرائیل از اسارت در سرزمین مصر به دست خدا.

پیش از اینکه به کتاب خروج بپردازیم، بیایید **نگاهی** بیندازیم به آنچه که در کتاب اول کتاب مقدس خواندیم. مهم است که چشم‌اندازی کامل از کتاب پیدایش داشته باشیم، زیرا کتاب پیدایش بنیادی است که خدا قرار داده است تا ما بتوانیم آنچه را که در دیگر کتب انبیا نوشته شده است درک کرده و به آن ایمان بیاوریم.

آیا اولین آیه کتاب پیدایش را به یاد دارید؟ در آیه اول پیدایش می‌خوانیم: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» این بسیار مهم است. «در ابتدا خدا!» هنگامی که چیزی وجود نداشت، یک نفر وجود داشت. و آن خدا بود! سپس دیدیم که چگونه خدا میلیونها فرشته مقدس آفرید، تنها با قدرت کلام ازلی و روح قدوس خود. خدا فرشتگان آفرید تا او را خدمت کنند و تا به ابد او را بپرستند. در میان فرشتگان، فرشته‌ای بود که از همه زیباتر و حکیم‌تر بود. و آن فرشته زهره بود. اما کتاب مقدس به ما می‌گوید زمانی فرا رسید که مغرور شد و خدا را در دل خود حقیر شمرد. زهره و دیگر فرشتگان توطئه چیدند که بر علیه خدا بشورند. با اینحال، هیچکس نمی‌تواند بر خدا غلبه کند. خدا نمی‌تواند کسانی را که بر علیه او می‌شورند تحمل کند. از این رو خدا شیطان و فرشتگان شریر را از حضور خود راند و نام **شیطان** را، که به معنای دشمن است، بر زهره

نهاد. و پس از اینکه خدا شیطان و فرشتگانش را بیرون کرد، آتش جهنم را برای آنها خلق کرد. کتاب مقدس می‌گوید که خدای عادل در روز داوری، شیطان و تمامی همراهانش را به آتش خواهد افکند.

سپس خواندیم که خدا برای انسانهایی که قصد داشت آنها را خلق کند، **دنیایی** خلق نمود. انسان مهمترین مخلوقی است که خدا خلق کرده است، زیرا انسان به صورت خدا آفریده شد! خدا می‌خواست رابطه‌ای عمیق و عالی با انسان داشته باشد. به همین خاطر است که او **ذهنی** در انسان قرار داد تا بتواند خدا را بشناسد، **قلبی** به او داد که بتواند خدا را دوست داشته باشد، و **اراده‌ای** به او بخشید که بتواند از خدا اطاعت نماید.

سپس، دیدیم که خدا انسانهایی را که آفرید در **آزمایش** قرار داد. خدا به آدم هشدار داد: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور؛ اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» یعنی: تا به ابد از من جدا خواهی شد!

با اینحال دیدیم که اجداد ما، آدم و حوا اطاعت از شیطان و خوردن از درختی را که خدا آن را منع کرده بود انتخاب کردند. از این رو کلام خدا می‌فرماید: «همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت.» (رومیان ۵:۱۲) درست به مانند اینکه بیماری مسری‌ای در میان انسانها شایع شده باشد. به خاطر گناه آدم همه ما گناهکاریم. به خاطر گناه آدم همه لیاقت همه مرگ و رویارویی با داوری خدا است.

سپس دیدیم که خدا آدم و حوا را به خاطر گناهشان از باغ بهشت بیرون کرد. با اینحال، خدا پیش از اینکه آنها را بیرون کند، اعلام کرد که قصد دارد **نجات‌دهنده‌ای** را برای نجات آدم و حوا از سلطه شیطان و عقوبت گناه به زمین بفرستد. خدا بر طبق تدبیر عالی خود برای نجات گناهکاران نقشه‌ای داشت. نقشه او این بود که انسانی کامل را که به گناه آدم آلوده نباشد، به این دنیا بفرستد. این انسان عادل با میل و اراده خود، حاضر شد خون خود را برای گناه بنی آدم بریزد. خدا بدین طریق، می‌توانست گناه انسانها را بیخشد، بدون اینکه عدالت خود را نادیده انگارد. حقیقتاً آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده وعده داده بود، وعده‌ای بسیار عجیب بود!

سپس دیدیم که چگونه خدا آن وعده عالی را با قربانی چند حیوان و تهیه لباس از پوست آنها برای آدم و حوا تأیید کرد. خدا به آدم و حوا تعلیم می‌داد که «مزد گناه موت است» و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.»

پس از آن در مورد اولین فرزندان آدم خواندیم. دیدیم که هابیل بره‌ای بی‌عیب به حضور خدا قربانی کرد، که در واقع خود نمادی بود از **نجات‌دهنده‌ای** که به این دنیا می‌آمد و برای گناهکاران جان خود را می‌داد. و دیدیم که قائن، سعی کرد با سعی و تلاش انسانی خود به خدا نزدیک شود، و آنچه را که بر زمین کشت کرده بود به خدا تقدیم کرد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت.» چرا خدا قربانی قائن را نپذیرفت؟ زیرا شریعت خدا نمی‌گوید: «مزد گناه اعمال نیکو است!» بلکه، می‌گوید: «مزد گناه موت است!» و «بدون ریختن خون آمرزش نیست!» خدا از قائن خواست تا توبه کند و راه عدالتی که خود مقرر کرده بود بپذیرد، اما قائن خشمگین شد، و برادر کوچکتر خود هابیل را کشت.

اکثر فرزندان آدم پیرو قائن بودند، تا حدی که کلام خدا می‌گوید در زمان نوح خدا «دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.» خدا بنخاطر دل پر از شرارت انسان، خواست دنیا در زیر آب غرق کند تا گناهکاران عصبانگر را از روی زمین پاک کند. در آن زمان پر از شرارت تنها نوح بود که به خدا ایمان داشت، خدایی که به او گفته بود کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی باشد برای تمام کسانی که می‌خواهند وارد آن شوند. در حالیکه نوح مشغول ساختن کشتی بود خدا در این به انتظار گناهکاران بود. با اینحال هیچکس توبه نکرد و وارد کشتی نشد. جز نوح و خانواده‌اش.

نوح سه پسر داشت، سام، حام و یافث. ابراهیم نبی از نسل سام بود. دیدیم که خدا به ابراهیم گفت خانه پدری خود را ترک کند و به سرزمین کنعان برود. خدا قصد داشت از ابراهیم امتی جدید بوجود آورد که از آن امت نبی خدا و **نجات‌دهنده دنیا** ظهور کند. به همین دلیل خدا به ابراهیم گفت، «تو برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبایل دنیا برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲:۲-۳) سپس، ابراهیم در سن پیری همانگونه که خدا وعده داده بود صاحب پسری به نام اسحاق شد. سپس اسحاق، یعقوب را آورد و یعقوب که نام اسرائیل را بر روی نهاده بود دوازده پسر آورد. و از دوازده پسر یعقوب امتی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، یعنی امت اسرائیل بوجود آمد.

در سه درس گذشته، داستان اسارت پسران یعقوب را، مخصوصاً پسر یازدهم، یوسف را بررسی کردیم. برادران بزرگ یوسف از او متنفر بودند، اما خدا او را برکت داد و او را حاکم مصر کرد. پس از آن خشکسالی‌ای در سرزمین مصر و کنعان به وقوع پیوست، و فلاکت و بدبختی به همراه آورد. در نتیجه یعقوب و پسرانش چیزی برای خوردن نداشتند. و هنگامی که یعقوب

شنید که در مصر غله بسیار است، پسران خود را به آنجا فرستاد. سپس دیدیم که چگونه یوسف هویت خود را بر برادران خود فاش ساخت، آنها را بخشید، و خانواده و تمام برادرانش را به مصر آورد. این رو می‌بینیم که در پایان کتاب پیدایش مکاشفه دیگر بنی اسرائیل در سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، نیستند، بلکه در مصر. با اینحال این واقعه خود تحقق آنچیزی بود که خدا سالها پیش به ابراهیم گفته بود:

«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۵:۱۳، ۱۴)

خدا در تمام وقایعی که بر بنی اسرائیل رخ داد دست داشت چرا خدا اجازه داد نوادگان ابراهیم، اسرائیلیان در مصر ساکن شوند، درحالیکه سرزمین کنعان را به آنها وعده داده بود؟ زیرا خدا می‌خواست جلال و قدرت خود را توسط وقایعی که در سرزمین مصر رخ می‌داد آشکار سازد. خدا قصد داشت با قدرت عظیم و خارق‌العاده خود بنی اسرائیل را نجات بخشد، تا همه بدانند که او شاه شاهان؛ رب‌الارباب، خدای قادر است.

حال، خوانندگان عزیز، در پایان درس امروز، به باب اول کتاب خروج توجه کنید. کتاب مقدس می‌گوید:

و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پرگشت. اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت، و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌مسیس را بنا کردند. لیکن چندان که بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیاده‌تر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند.

و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل‌کاری و خشت‌سازی و هرگونه عمل صحرایی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود.

و پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید. اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.» لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند. پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟» قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.»

و خدا با قابله‌ها احسان نمود و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. و فرعون قوم خود را امر کرده گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

در اینجا فصل اول کتاب خروج به پایان می‌رسد. به یاری خدا، در درس بعدی، این داستان خارق‌العاده را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید که مردی را برمی‌گزیند تا بنی‌اسرائیل را از دستان فرعون، پادشاه شریر مصر برهاند. آیا نام این مرد را می‌دانید؟ بله، او موسی، نبی خدا است. از اینکه به درس ما توجه کردید بسیار متشکریم.... خدا به شما برکت دهد. اما به یاد داشته باشید:

«زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.» (رومیان ۱۵: ۴)

درس ۲۹

موسی نبی



خروج ۲،۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. همانگونه که می‌دانید، در توراتی که نبی خدا، موسی نوشت، پنج کتاب وجود دارد. در درس آخر خود کتاب پیدایش را به پایان رساندیم، و به کتاب دوم یعنی کتاب خروج رسیدیم. دعای ما این است که او افکار و دل ما را روشن سازد تا آنچه را که در این کتاب غنی که سرشار است از تعالیم ارزشمند درک نماییم.

دیدیم که با پایان یافتن کتاب اول تورات، کتاب دوم آن آغاز می‌شود. پس می‌دانیم که چگونه فرزندان ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یعنی بنی اسرائیل به دور از کنعان، زمینی که خدا وعده داده بود به آنها می‌بخشد، در مصر ساکن شدند. در باب اول کتاب خروج چنین می‌خوانیم:

و این است نامه‌های پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: رؤبین و شمعون و لاوی و یهودا، یساکار و زبولون و بنیامین، و دان و نفتالی، و جاد و اشیر. و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود. و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت.

اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت، و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.» پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌مسیس را بنا کردند.

لیکن چندان که بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می نمودند. و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هرگونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می بود.

بیایید به ادامه داستان پردازیم. بعد از مرگ یوسف پیش از سیصد سال گذشته بود. فرعون دیگری عنان حکومت مصر را به دست گرفت، و آنچه که یوسف برای مردم مصر انجام داد فراموش کرد. این فرعون بر اسرائیلیان بسیار ظلم می کرد، و آنها را برده و غلام خود ساخت. و آنها را بر کارهای بسیار دشوار گماشت! شاید اسرائیلیان گمان می کردند خدا وعده هایی را که به جدشان ابراهیم داده است فراموش کرده است، این وعده که از آنها امتی قدرتمند خواهد ساخت. با اینحال خدا یک چیز را فراموش نکرده بود! در واقع خدا آرام آرام به وعده هایی که سالها قبل داده بود، جامه عمل می پوشانید.

حقیقتاً خدا امین است! او به وعده های خود عمل می کند! خدا به آنچه که وعده می دهد عمل می کند، حتی اگر انسان فکر کند او تأخیر کرده است! خدا خود تصمیم گرفت امتی خلق کند که انبیا و نجات دهند از آن امت ظهور کنند، و هیچ چیز مانع از تحقق نقشه او نمی شود!

مسلماً به یاد دارید که خدا در ابتدا نقشه خود را آشکار کرد، اینکه قصد دارد امتی جدید خلق کند، و کار خود را با زوجی مسن به نامهای ابراهیم و ساره آغاز کرد. ابراهیم در سن صد سالگی صاحب فرزندی به نام اسحاق شد؛ اسحاق یعقوب را آورد، و یعقوب دوازده پسر آورد که در واقع آنها اقوام اسرائیل را بوجود آوردند. هنگامی که آنان به سرزمین اسرائیل نقل مکان کردند، هفتاد نفر بودند. اما اکنون، پس از سیصد سال، آنها تبدیل شده بودند به جماعتی بسیار عظیم، بیش از یک میلیون نفر! آیا خدا به آنچه که مدتها پیش وعده داده بود عمل کرد؟ خدا امین است، و هیچگاه از کلام خود منصرف نمی شود. او تا به ابد شایسته جلال است!

در درس امروز، خواهیم دید که فرعون بر طوائف اسرائیل جفا می رساند، و از آنها برده ساخته بود. با اینحال می بینیم هر گاه که فرعون تلاش می کند تا بر طوائف اسرائیل غلبه کند و یا آنها را محدود کند، خدا به آنها برکت می دهد و بر تعداد آنها می افزاید. از این رو، کتاب مقدس به ما می گوید که فرعون بسیار خشمگین شد و به اسرائیلیان فرمان داد: «هر پسری را که زاییده شود به نهر اندازید.» (خروج ۱: ۲۲) نظر شما در این باره چیست؟ چه کسی فرعون را در

این نقشه خبیث هدایت می‌کرد؟ شیطان، چرا شیطان می‌خواست بر قوم اسرائیل ستم کند و در نهایت آنها را نابود کند؟ زیرا شیطان می‌دانست که خدا وعده داده بود نجات‌دهنده‌ای به این دنیا خواهد فرستاد که بنی‌آدم را از اسارت گناه و جهنم آزاد خواهد کرد. و شیطان می‌دانست که این نجات‌دهنده موعود از نسل اسرائیل بر خواهد خاست! به همین علت است که شیطان فرعون را برمی‌انگیخت تا بر مردم اسرائیل جفا رساند و حتی تلاش می‌کرد تا پسران آنها را در رود نیل اندازد و بدینسان آنها را از روی زمین محو سازد.

اما خدا، که از شیطان قوی‌تر است، در نظر داشت مردی از قوم اسرائیل برانگیزاند تا قوم او را از چنگال شیطان برهاند. آیا نام این قهرمان را می‌دانید؟ بله، او پیامبر معروف خدا، موسی است. اما والدین موسی، عمرام و یوکابد، نیز قهرمان بودند زیرا «از حکم پادشاه بیم نداشتند.» (عبرانیان ۱۱:۲۳؛ خروج ۶:۲۰) در باب دوم کتاب خروج، درباره سالهای اول زندگی موسی می‌خوانیم. کتاب مقدس می‌فرماید:

و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهان داشت. و چون نتوانست دیگر او را پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود.

و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نهر دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر روی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.»

و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟» دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته بدو شیر می‌داد. و چون طفل نمود کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.» (خروج ۲:۱-۱۰)

این داستان تولد موسی است. به آن فکر کنید! درحالی‌که دیگر نوزادان پسر کشته می‌شدند، موسی کوچک از مادر خود تغذیه می‌شد و در توسط خود فرعون، این پادشاه خبیث حفاظت می‌شد. خدا در تمام چیزهایی که در زندگی

موسی رخ داد دست داشت. خدا قصد داشت توسط موسی بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد. چقدر حکمت خدا عمیق است، فراتر از حکمت شیطان و انسان. آیا می‌دانید پس از اینکه موسی از شیر گرفته شد در کجا بزرگ شد؟ او در خانه فرعون بزرگ شد، همان کسی که بر قوم اسرائیل جفا می‌رساند! اما خدا می‌خواست که توسط موسی قوم اسرائیل را از دست فرعون برهاند. همچنین خدا می‌دانست که چیزهای بسیار بود که موسی باید می‌آموخت تا برای رهبری قوم اسرائیل کاملاً آماده می‌شد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «موسی در تمامی تربیت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.» (اعمال ۷: ۲۲) اما موسی هنوز باید چیزهای بسیاری می‌آموخت.

کتاب مقدس می‌فرماید:

و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقیناً این امر شیوع یافته است.» و چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. (خروج ۲: ۱۱-۱۵)

از این رو می‌بینیم که موسی در ابتدا سعی کرد با قدرت خود بنی اسرائیل را برهاند. اما خدا نمی‌خواست این کار به این شکل انجام شود. خدا می‌خواست موسی وسیله‌ای در دستهای او باشد برای رهایی قوم اسرائیل. رهایی اسرائیل نباید به دست موسی حاصل می‌شد، بلکه به دستان خدا. موسی خود تنها یک انسان بود، و قدرتی برای آزادی قومش از چنگال فرعون نداشت مگر اینکه خدا به او قدرت می‌بخشید.

پس کتاب مقدس به ما می‌گوید موسی به مدت چهل سال در بیابان، در زمین مدیان زندگی کرد. خدا در آن بیابان سوزان و لم‌یزرع درسهایی بسیاری برای موسی داشت. در کلام خدا آیه‌ای هست که می‌گوید: «آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.» (لوقا ۱۶: ۱۰) پیش از اینکه خدا بار سنگین شبانی تمام قوم اسرائیل را به

موسی بسیار، موسی باید نشان می‌داد که در این امور کوچک امین است. از این رو کتاب مقدس به ما می‌گوید که موسی در صحرایی دور از مصر، به کار شبانی پرداخت و در آنجا ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. موسی به مدت چهل سال شبان امینی بود. موسی در آن صحرا گوسفندان پدر زنش را شبانی می‌کرد - خدا موسی را برای روزی آماده می‌کرد که او شبانی قوم اسرائیل را به عهده می‌گرفت!

سپس کتاب مقدس می‌فرماید:

و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست. (خروج ۲: ۲۳-۲۵)

بنی اسرائیل برای مدتی طولانی همچنان برده بودند. چقدر این ظلم و ستم عظیم بود! اما خدا آنها را فراموش نکرده بود. خدا در نظر داشت قوم اسرائیل را از این بردگی نجات دهد. شاید از خود بپرسیم: چرا خدا قصد داشت بنی اسرائیل را از سرزمین فرعون برهاند؟ آیا آنها از دیگران بهتر بودند؟ خیر! اسرائیلیان نیز همچون مردم مصر گناهکار بودند، همچون مردم تمام دنیا. پس چرا خدا برای بنی اسرائیل چنین نقشه خاصی در نظر داشت؟ تنها به خاطر وفاداری و رحمتش. بیایید آخرین آیه را دوباره بخوانیم. «خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.» (خروج ۲: ۲۴-۲۵)

بله، خدا بر حسب امانت و رحمت خود، عهد خود را با ابراهیم به یاد آورد، همان عهدی که به ابراهیم گفت:

«و از تو امتی عظیم پیدا کنم، و تو را برکت دهم... و تو برکت خواهی بود.... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۲-۳)
«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را بندگان خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۳: ۱۵-۱۴)

در درس بعدی به یاری خداوند، خواهیم دید که چگونه خدا به شکلی غیر معمول بر موسی ظاهر می‌شود و او را می‌خواند تا به سرزمین مصر برود و اسرائیلیان را از بردگی برهاند، همانگونه که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود. از اینکه به درس ما توجه کردید سپاسگذاریم...
خدا به شما برکت دهد. با کلامی از زبور حضرت داود با شما خداحافظی می‌کنیم:

«یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قومها اعلام نمایند... عهد خود را یاد می‌دارد تا ابدالآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است. آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.» (مزمور ۱۰۵: ۱-۸، ۹)

درس ۳۰

ملاقات موسی با خدا!



خروج ۴،۳

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته دیدیم که فرعون، پادشاه مصر، بر فرزندان ابراهیم، اسرائیلیان ظلم می‌کرد، و آنها را برده خود ساخته بود و از آنها بیگاری می‌کشید. با اینحال در کتاب خروج می‌خوانیم: «لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیاده‌تر متزاید و منتشر می‌شدند.» (۱۲:۱) سرانجام فرعون فرمانی صادر کرد که طبق آن هر نوزاد پسری که به دنیا می‌آمد باید به دریا انداخته می‌شد.

با اینحال خدا که بسیار قوی‌تر از شیطان است، برای خنثی کردن اعمال فرعون نقشه‌ای داشت. پس می‌خوانیم که دختر فرعون نوزاد اسرائیلی را که در سبدی بر روی رودخانه شناور بود بر می‌گیرد. دل دختر فرعون برای او بسوخت و او را به فرزندی قبول کرده و نام موسی را بر وی گذاشت. از این رو، موسی در خانه فرعون بزرگ شد، همان کسی که می‌خواست قوم اسرائیل را نابود کند! خدا، بر طبق حکمت خود، خواست تا از موسی برای رهایی قوم اسرائیل از چنگال پادشاه شریر استفاده کند. هنگامی که موسی چهل ساله بود، او از دست فرعون که می‌خواست او را بکشد فرار کرد. موسی به مدت چهل سال در بیابان زندگی کرد، و در آنجا ازدواج کرد و گله‌پدرزن خود را شبانی می‌کرد.

حال، بیایید ادامه داستان موسی را بخوانیم و ببینیم که چگونه خدا خود را بر موسی آشکار کرد تا او را به نزد فرعون بفرستد و او قوم اسرائیل را از مصر بیرون بیاورد. از تورات، کتاب خروج باب سه برایتان قرائت می‌کنیم:

و اما موسی گله پدر زن خود يترون، کاهن مدیانی را شبانی می‌کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل‌الله باشد آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد، و چون نگریست، اینک آن

بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی‌شود.» چون خداوند دید که برای دیدن بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لیبک.» گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق و خدا یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می‌دانم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حیوان و یبوسیان. و الآن اینک استغاثه بنی‌اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون برستم، و قوم من، بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم.»

موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم، و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی‌اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو، بیهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالآباد.» (خروج ۳: ۱-۱۵)

از آنچه خدا در بوته آتش بر کوه سینا به موسی گفت حداقل چهار چیز در مورد شخصیت خدا می‌توان استنباط کرد:

۱) اول آنکه می‌آموزیم خدا قدوس است! هنگامی که موسی شعله‌های مشتعلی را که از بوته ساطع می‌شد دید، بسیار شگفت‌زده شد، و نزدیک آن شد تا علت را جويا شود، و صدای خدا را شنید که او را صدا می‌کرد. موسی از ترس به خود لرزید، و جرأت نکرد که به آنجا نگاه کند. چرا موسی می‌ترسید؟ زیرا او در حضور خدا ایستاده بود، خدا قدوس! خدا با این عبارت قدوسیت

خود را اعلام کرد: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»
حقیقتاً خدایی که در بوته آتش بر موسی ظاهر شد، خدای قدوس است. خدا می‌خواهد هر کسی به قدوسیت او پی ببرد. کتاب مقدس در مورد فرشتگانی که در حضور خدا می‌ایستند چنین می‌گوید: «شبانه روز باز نمی‌ایستند از گفتن «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۸:۴) فرشتگان به قدوسیت خدا پی برده‌اند. خوانندگان عزیز، آیا به قدوسیت خدا پی برده‌اید؟

بیاید قدری به این موضوع فکر کنیم که مقصود از قدوسیت چیست. همانگونه که در دروس گذشته دیدیم، قدوسیت خدا باعث شد که آدم و حوا پس از اینکه مرتکب گناه شدند از باغ بهشت اخراج شوند. قدوسیت خدا باعث شد که قربانی قائل پذیرفته نشود. و همچنین قدوسیت خدا بود که باعث شد مردم زمان نوح را با طوفانی عظیم از روی زمین محو سازد. و چندی بعد، خدا تمام زبانهای دنیا را مشوش ساخت، مردم بابل را بر روی تمام زمین پراکنده نمود، همان کسانی که بر علیه خدا شوریده بودند. و در زمان ابراهیم، این قدوسیت خدا بود که باعث شد از بر مردم شهر سدوم از آسمان آتش ببارد، بر سر همان کسانی که از شرارت لذت می‌بردند.

در کمال تأسف مردم روزگار ما، برای قدوسیت خدا احترامی قایل نیستند. آنها نمی‌توانند درک کنند که خدا کیست. آنها به پاکی مطلق او پی نبرده‌اند. و ما این موضوع را می‌توانیم در شیوه زندگی مردم و لذتجویی‌های آنها ببینیم. و همچنین می‌بینیم که مردم دنیا به قدوسیت خدا اهمیت نمی‌دهند و مذهب را همچون ردایی بر تن کرده‌اند، اما برای شناخت حقیقت خدا کتاب مقدس را نمی‌خوانند. بسیاری بر حسب عادت نام خدا را بازیچه سخنان خود قرار داده‌اند. آنها نام خدا را به باطل یاد می‌کنند، وقتی می‌گویند: بسمه‌الله و یا انشاءالله (اگر خدا بخواهد) در حالیکه خواست خدا فراتر از ذهن هر بشر است. می‌توان تصور انسانها را در فهم قدوسیت خدا مشاهده کرد، هنگامی که سعی می‌کنند خود را در مقابل خدا عادل و بی‌گناه جلوه دهند و راه عدالتی را که او تعیین کرده است نمی‌پذیرند. برخی گمان می‌برند که می‌توانند با روزه‌های طولانی، دعا‌های توبه، و یا رسم و رسوماتی همچون طهارت و غسل و.... خود را در مقابل خدا پاک سازند. اما همانگونه که در نوشته‌های انبیا به وضوح خواندیم، چنین اعمال ظاهری نمی‌تواند خدای قدوس را راضی کند، خدایی که می‌خواهد انسان از درون پاک شود. دوستان من خدا قدوس است! به همین علت است که او گفت: «نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»

۲) دوم اینکه بر اساس آنچه خدا در بوته آتش به موسی گفت، می‌فهمیم که خدا نه تنها قدوس، بلکه او خدای امین نیز است! آیا شنیدید که خدا در ابتدا به موسی چه گفت؟ او گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق و خدا یعقوب.» (خروج ۶:۳) این عبارت برای دل تمام کسانی که می‌خواهند به خدا نزدیک شوند و از رابطه با او لذت ببرند باعث شادی و خوشحال است. خدا، خدای قدوس کسی است که عهدی با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بست. خدا خدای امین است؛ او هیچگاه دوستان خود را ترک نخواهد کرد! حتی پس از صدها سال، او آنچه را که به ابراهیم، اسحاق، و یعقوب و فرزندان آنها وعده داده بود فراموش نکرده بود.

شما چگونه؟ آیا قدر وفاداری خدا را می‌دانید؟ آیا با خدایی که با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب سخن گفت رابطه‌ای نزدیک دارید؟ این برای تمام کسانی که می‌خواهند در این زندگی و زندگی پس از مرگ به خوشبختی حقیقی برسند سؤال بسیار مهمی است. ما از شما نمی‌پرسیم: آیا مذهب دارید؟ زیرا پیروی از قوانین و اصول مذهب هیچکس را در حضور خدا عادل نمی‌گرداند. آنچه ما می‌خواهیم پرسیم این است: آیا با خدا رابطه درستی دارید؟ آیا به پیغام راه نجاتی که خدا تعیین کرده است ایمان دارید؟ آیا تا به حال با خود فکر کرده‌اید که داشتن ارتباط با خدا و پیروی از مذهب با یکدیگر فرق دارند؟

امروزه در دنیا هزاران هزار مذهب وجود دارد. به عنوان مثال، صاحب‌نظران می‌گویند تنها در کشور برزیل بیش از چهار هزار مذهب و فرقه گوناگون وجود دارد! چهار هزار مذهب؟! بسیار عجیب است! آیا در آنجا چهار هزار خدا وجود دارد؟ یا چهار هزار راهی که به خدا ختم می‌شود؟ خیر! کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.» (۱ تیموتاؤس ۲:۵) پس چرا امروزه در دنیا بیش از هزاران هزار مذهب و فرقه گوناگون وجود دارد؟ زیرا بسیاری از فرزندان آدم بنیاد راستی‌ای که خدا با ابراهیم، اسحاق و یعقوب پایه‌گذاری کرد نادیده انگاشته‌اند. آنها درباره وعده‌هایی را که خدا در مورد ظهور این میانجی، کسی که به این دنیا خواهد آمد و آدم را از اسارت گناه خواهد رها کند، به ابراهیم و فرزندان او داده بود، نادیده انگاشته‌اند. آنها نمی‌دانند کلام خدا هیچگاه تغییر نمی‌کند. آنها خدای امین را نمی‌شناسند!

۳) هنگامی که خدا در بوته مشتعل بر موسی ظاهر شد، صفت دیگری را نیز بر آشکار کرد. این صفت، رحمت او است. خدا نه تنها قدوس و امین، بلکه رحیم نیز است. به همین خاطر در مورد قوم اسرائیل به موسی گفت،

«هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا در مورد غمهای ایشان نگران هستم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم.» (خروج ۳: ۷-۸)

چرا خدا قصد داشت قوم اسرائیل را برهاند و به سوی یک سرزمین خوب هدایت کند؟ آیا قوم اسرائیل شایسته چنین رحمتی بودند؟ آیا آنها از دیگر امتهای بهتر بودند؟ نه، آنها شایسته نبودند! پس چرا خدا میخواست آنها را برهاند و به آنها برکت دهد؟ تنها به خاطر وفاداری و رحمت خود. همانگونه که کتاب مقدس میگوید: «و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.» (خروج ۲: ۲۴-۲۵) بله، خدا، خدای رحیم است.

۴) سرانجام اینکه می توان به یکی دیگر از صفات خدا در داستان بوتّه مشتعل پی برد. شنیدیم که موسی از خدا پرسید نام او چیست؟ آیا می شود ذات خدای ازلی را تنها در یک نام بیان کرد؟ این خدا، آنقدر بزرگ، قدوس، امین، و رحیم است که انسان حتی قادر نیست او را با چشم های خود ببیند؛ خدایی که همه چیز را خلق کرده است، همه چیز را می داند و می تواند هر کاری انجام دهد. نام او چیست؟ برخی گمان می برند که نام خدا تنها «خدا» است. مسلماً خدا، خدا است. اما با این حال نام او خدا نیست. من یک انسان هستم اما نام من انسان نیست. هر یک از ما نامی داریم که همه ما را با آن نام می شناسند. نام خدا چیست؟ خدا به موسی چه پاسخی داد؟ بیاید دوباره آن را بخوانیم. خدا به موسی گفت:

«هستم آنکه هستم. و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: من هستم مرا نزد شما فرستاده.» و همچنین به موسی گفت، «ای بنی اسرائیل، خداوند خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابد الابد.» (خروج ۳: ۱۴-۱۵) - در زبان عبری YHWH و در زبان فارسی خداوند.

نام خدا که توصیف کننده ذات خداست چیست؟ آیا آن را می شنوید؟ نام او: خداوند است! {ازلی}! در کتاب مقدس انبیا نامهای بسیاری را به خدا نسبت داده اند، اما خداوند بیش از هر نام دیگری به کار رفته است - شش هزار و پانصد بار. خدا، خداوند است، ذات ازلی، «هستم آنکه بودم، هستم، و تا به ابد خواهم بود! او ابدی است! او سرآغازی ندارد. او هیچ محدودیتی ندارد. کسی

با او برابر نیست. او کسی است که با قدرت خود وجود دارد! آنچه دیروز بود، امروز نیز است، و تا به ابد همانگونه است. او هیچگاه تغییر نمی‌کند. نام او خداوند (ازلی) است!

خوانندگان عزیز، آیا خداوند را می‌شناسید؟ آیا می‌دانید که او قدوس است؟ آیا از اینکه او وفادار است خوشحال نیستید؟ آیا رحمت او شامل حال شما نیز شده است؟ آیا به کلام او اعتقاد دارید؟ آیا با خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب ارتباط نزدیکی دارید؟ آیا خدایی را که در بوته آتش با موسی سخن گفت می‌شناسید؟

از اینکه به درس ما توجه کردید متشکریم. به یاری خدا در درس بعدی داستان موسی را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که خدا چگونه موسی را نزد فرعون، این پادشاه شریر می‌فرستد...

خدا به شما برکت دهد. به سخنانی که خدا به موسی گفت تفکر کنید:

«من هستم آنکه هستم!... یهوه خدای پدران شما!...، این است نام من تا ابد الابد.» (خروج ۳: ۱۴-۱۵؛ ۶: ۲)

درس ۳۱

فرعون: خداوند کیست؟



خروج ۴-۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز به مطالعه کتاب دوم تورات ادامه خواهیم داد، کتابی که درباره زندگی پیامبر خدا، موسی و قوم اسرائیل در مصر سخن می‌گوید. در دروس گذشته، دیدیم که فرعون، پادشاه مصر بر قوم اسرائیل ستم می‌کرد و آنها را برده خود کرده بود. با اینحال، خدا برای مقابله با اعمال فرعون نقشه‌ای داشت. خدا قصد داشت، از موسی، مردی از تبار اسرائیل، برای رهایی بنی اسرائیل از دست فرعون استفاده کند.

دیدیم که موسی تمام حکمت مصر را فرا گرفت. هنگامی که موسی چهل سال سن داشت، تلاش کرد با روشهای انسانی قوم خود را برهاند. اما تلاش موسی تنها مشکل ایجاد کرد، و او را مجبور کرد از فرعون بگریزد و در بیابان مخفی شود. موسی باید می‌آموخت که او تنها یک انسان است و قدرتی برای رهایی اسرائیل ندارد جز آن قدرتی که خدا به او داده بود. از این رو موسی به مدت چهل سال در صحرا زندگی کرد و از گله پدر زن خود شبانی کرد.

روزی، هنگامی که موسی هشتاد سال سن داشت، خدا بر کوهی به نام سینا در بوته‌های مشتعل بر موسی ظاهر شد. بوته در میان شعله‌های آتش بود اما نمی‌سوخت. هنگامی که موسی آن را دید شگفت‌زده شد. و در حالیکه نزدیک می‌شد تا علت را جويا شود، صدای خدا را شنید که می‌گفت، «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» موسی از ترس به خود می‌لرزید اما به خود جرأت نداد که به آن نگاه کند. سپس خدا به او گفت: «نعلمین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و الآن اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون به مصر بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

حال، بیایید به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا به گفتگوی خود با موسی پایان می‌دهد و او را به نزد پادشاه مصر می‌فرستد. در باب سه دیدیم که به موسی وعده داد که با او خواهد بود، و در مقابل فرعون و بنی‌اسرائیل به او حکمت و اقتدار خواهد بخشید. با اینحال در باب چهار می‌بینیم که موسی از رفتن می‌ترسید.

کتاب مقدس در باب چهار کتاب خروج چنین می‌فرماید:

و موسی در جواب گفت: «همانا مرا تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.» گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون موسی آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را بگیرت، که در دستش عصا شد. «تا آنکه باور کنند که خدای یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»

پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطنی الکلام و کند زبان.» خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد؟ و گنگ و کر و بینا و نابینا را آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ پس الآن برو و من با زبانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» گفت: «استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می‌فرستی.» آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت هارون لاوی را نمی‌دانم که او فصیح‌الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می‌آید، و چون تو را بیند، در دل خود شاد خواهد گردید. و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت..... و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود يترون برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تاکنون زنده‌اند.» يترون به موسی گفت: «به سلامت برو.» و خداوند در مدیان به موسی گفت: «به سلامتی برو.» و خداوند در مدیان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده‌اند.» پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت

نمود، و موسی عصای خدا را به دست راست خود گرفت. و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپرده‌ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند. و به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: «اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است، و به تو می‌گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید.»

و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل‌الله ملاقات کرده، او را بوسید. و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی‌اسرائیل را جمع کردند. و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی امر فرموده بود، باز گفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی‌اسرائیل تفقد نموده است، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده سجده کردند.

(خروج ۵) و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.» فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج ۱:۴-۲۷؛ ۱:۵-۲)

می‌بینیم که چگونه خدا توسط دهان موسی و هارون با فرعون سخن گفت. آیا فرعون به کلام خدا ایمان داشت؟ خیر، او ایمان نداشت! آیا پاسخ او را به موسی و هارون شنیدید؟ او گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» فرعون خداوند را نمی‌شناخت. فرعون تمام مردم مصر برای خود مذهبی داشتند، اما خدا را نمی‌شناختند. آنها تنها به مذهب اجداد خود توجه می‌کردند و به هیچ وجه به خدای زنده و حق - خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب توجه نمی‌کردند. توکل فرعون و مصریان بر رسوم، بتها، طلسم‌ها، و رهبران مذهبی خود بود، اما به خداوند و کلام ابدی او اطمینان نداشتند. از این رو در باب شش چنین می‌خوانیم:

خداوند به موسی گفت: «الآن خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زور آور ایشان را از زمین خود خواهد راند.» و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه

هستم. و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه نزد ایشان معروف نگشتم. و عهد خود را با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غربت بودند. و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را زیر مشقت‌های مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری‌های عظیم نجات دهم. و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقت‌های مصریان بیرون آوردم. و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.» (خروج ۶: ۱-۸)

و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریه‌های عظیم بیرون آورم. و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» و موسی و هارون چنانکه خدا بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند. (خروج ۷: ۴-۷)

پس می‌بینیم که خدا قصد داشت با داوری‌های عظیم بر فرعون و مردم مصر داوری کند. خدا بر حسب عدالت خود، خواست تا جزای صدها سال رنج و زحمتی که بر بنی اسرائیل عارض شده بود، بدهد. همچنین، خداوند می‌خواست توسط معجزاتی که از دستان موسی ظاهر می‌ساخت قدرت و جلال خود را آشکار نماید. پس او به مردم مصر و مردم تمام دنیا نشان می‌داد که خداوند خدایی که با ابراهیم، اسحاق، و موسی سخن گفته است، خدای زنده و حق است.

همانگونه که دیدیم، خدا، خدای رحیم است و نمی‌خواهد کسی هلاک شود، اما می‌خواهد که همه توبه کنند و حقیقت را بپذیرند و بشناسند. به همین دلیل او می‌خواست معجزاتی ظاهر سازد که مهر تأییدی باشد بر آنچه او توسط موسی می‌گفت. خداوند می‌خواست هر کسی عاری از هر شک و تردید بداند که خدایی که توسط موسی سخن می‌گفت خدای واحد حقیقی است!

لازم است به خاطر بسپاریم که در مصر صدها نوع بت وجود داشت که مصریان آنها را خدای خود می‌دانستند. با اینحال، خدا می‌خواست که آنها بدانند تنها یک خدای حقیقی وجود دارد. خدا می‌خواست آنها بدانند که **خدای واحد حقیقی همان خدایی است که عهد خود را با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب استوار کرد** - و به آنها وعده داد از آنها امتی بسازد تا آن امت مجرایی باشند برای ورود انبیا، کتب مقدس و نجات‌دهنده به این دنیا.

با اینحال، برای فرعون شناخت خدا اهمیتی نداشت. به همین خاطر است هنگامی که خدا خواست تا توسط انبیای خود، موسی و هارون، با فرعون سخن بگوید، فرعون در جواب گفت: «**یهوه کیست** که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج ۲:۵)

هنگامی که فرعون گفت یهوه (خداوند) را نمی‌شناسد در واقع حقیقت را گفت! او خدایی را که عهد جاودانی با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بست نمی‌شناخت. فرعون **مذهب خود را داشت**، اما با خدا **ارتباطی** نداشت! دل فرعون به حقیقتی که از خدای حقیقی سرچشمه می‌گرفت نزدیک بود. اما او پیغامی را که خدا توسط موسی و هارون به او اعلام کرد، نادیده انگاشت.

اکثر مردم این روزگار نیز پیرو راه فرعون هستند. آنها درباره خدا حرف می‌زنند، اما به کلام او اهمیتی نمی‌دهند. از این رو، **آنها خدا را نمی‌شناسند**. آنها چیزی درباره خدا می‌دانند، اما **خود خدا را نمی‌شناسند**. آنها مذهبی دارند که از اجدادشان به آنها رسیده است، اما با خدای زنده‌ای که خود را به موسی ظاهر کرد، **ارتباط درستی ندارند**.

شما چطور؟ آیا یهوه را می‌شناسید؟ آیا واقعاً می‌دانید او توسط انبیای خود چه گفته است؟ آیا تاکنون با صداقت کامل نوشته‌های انبیا را خوانده‌اید؟ آیا واقعاً خداوند خدا را می‌شناسید؟ آیا او را با تمام وجود دوست دارید؟ آیا می‌خواهید از او اطاعت کنید؟ یا اینکه همچون فرعون پیرو دین اجدادی خود هستید؟

دوستان عزیز، مبدا ما هم همچون فرعون به کلام جاودانی خدا گوش ندهیم و آن را نپذیریم! به این هشدار کلام خدا توجه نمایید: «**ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدا حق مرتد شوید!**» (عبرانیان ۱۲:۳) اگر امروز صدای او را می‌شنوید دل خود را همچون فرعون سخت نسازید و نگویید، «یهوه کیست که قول او را بشنوم.»

از اینکه به درس ما توجه کردید سپاسگذاریم. به یاری خدا در درس بعدی این داستان جذاب را پی‌گیری خواهیم کرد و خواهیم دید چگونه خدا بر سر فرعون و مصریان بلایایی نازل می‌کند تا بلکه آنها خدا را بشناسند!...

خدا به شما برکت دهد. به این هشدار از کلام خدا توجه فرمایید:

«امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید!» (عبرانیان ۱۵:۳)

درس ۳۲

بلا یای مصر



خروج ۷-۱۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

«**تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!**» این ضرب‌المثل خلاصه‌ایست از مطلبی که امروز می‌خواهیم با شما در میان بگذاریم. وقتی تخم مرغی به یک سنگ بخورد چه اتفاقی می‌افتد؟ بله، تخم مرغ می‌شکند؛ اما سنگ هیچ تغییری نمی‌کند. امروز خواهیم دید هنگامی که فرعون پادشاه مصر، سعی کرد با خداوند خدا در بیفتد، بر سر او چه آمد، همان خدایی که موسی نبی درباره او می‌نویسد: «*او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریق‌های او انصاف است.*» (تثنیه ۳۲:۴).

در درس گذشته دیدیم که چگونه خدا موسی را نزد فرعون فرستاد تا بنی‌اسرائیل را از اسارت در مصر نجات دهد. آنها به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا پرستش کنند!» با اینحال فرعون به آنها گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟!» (خروج ۵:۲) خلاصه آنکه خدا تصمیم داشت بنی‌اسرائیل را برهاند در حالیکه فرعون مصمم بود آنها را همچون برده نزد خود نگاه دارد. اما، «تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!»

بیباید اکنون به قسمت دوم تورات، کتاب پیدایش، باب هفت نگاهی بیندازیم، تا ببینیم فرعون چگونه با خدا درافتاد. کتاب مقدس می‌گوید:

آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش ملازمانش انداخت، و اژدها شد. و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند، هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصای ایشان را بلعید. (خروج ۷:۱۰-۱۲)

به آغاز کشتی فرعون و خدا توجه کنید. در یک سو، فرعون و حکیمان و جادوگرانش. در سوی دیگر، موسی و هارون. پس از اینکه عصای هارون به طرز معجزه‌آسایی تبدیل به مار شد، جادوگران فرعون نیز با افسون‌های خود آن را جعل کردند. «هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصای ایشان را بلعید.»

درباره این واقعه چه می‌توان گفت؟ می‌دانیم آیاتی که موسی و هارون ظاهر می‌ساختند از خدا بود. با اینحال، جادوگران فرعون نیز آیتی ظاهر ساختند. از کجا این قدرت را می‌یافتند؟ آیا قدرت آنها نیز از خدا بود؟ خیر! خدا هیچگاه با خودش نمی‌جنگد. پس قدرت آنها از کجا بود؟ ساحران فرعون به هنر فریب و قدرت شیطانی اقتدا داشتند.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که شیطان موجودی زیرک است و دوست دارد انسانها را فریب دهد. پس عصای هارون، عصای ساحران فرعون را بلعید. اما با اینحال تمام این وقایع باعث نشد فرعون توبه کند و به کلام خدا گوش دهد.

به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید:

و خداوند به موسی گفت: «دل فرعون سخت شده و از رها کردن قوم ابا کرده است. بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می‌آید؛ و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده‌ای؛ پس خداوند چنین می‌گوید؛ از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.» و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه‌های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.» و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد. و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود. و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت

شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. و فرعون برگشته به خانه خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه ساخت. و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.

و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود. هفت روز سپری شد. و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند. و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می‌کنی، همانا من تمامی حدود تو را به وزغها مبتلا سازم. و نهر وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه‌ات و خوابگاهت و بسترت و خانه‌های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت در خواهند آمد، و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها بر خواهند آمد.»

و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.» پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند. و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند. آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.» موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه‌ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.» گفت: «فردا»، موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدا ما دیگری نیست، و وزغها از تو و خانه‌ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.» و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود. و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه‌ها و از دهات و از صحراها مردند، و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد. اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.» پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد، و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید، و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد. و جادوگران به فرعون

گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

دیدید که بر سر ساحران و افسونگران فرعون چه آمد؟ دیدیم که آنها قدرت محدودی داشتند، و آن را از شیطان یافته بودند. به همین دلیل است که آنها توسط طرفندهای اسرارآمیز خود سعی کردند از قدرت خدا تقلید کنند. اما قدرت آنها محدود بود. ساحران فرعون قدر نبودند بلایایی را که خدای قادر بر سرزمین مصر نازل می‌کرد از میان بردارند. پس از اینکه هارون بر زمین زد و غبار زمین برخاست، جادوگران نیز طرفندهای خود را به کار بستند، و سعی کردند غبار را تبدیل به پشه کنند، اما نتوانستند. پس به فرعون گفتند، «این انگشت خداست.»

واضح است که قدرت جادوگران محدود بود. مسلماً شیطان قدرت دارد و می‌تواند مقداری از قدرت خود را به انسان بدهد، اما قدرت او هیچگاه از حدودی که خدا تعیین کرده است فراتر نمی‌رود. تنها خدا، قادر مطلق است. تنها او می‌تواند هر کاری انجام دهد! تنها او است که محدودیتی ندارد! ساحران و جادوگران فرعون دریافتند که قدرت خدا عظیم است، اما فرعون نخواست تسلیم خدا شود. فرعون دل خود را سخت می‌ساخت و گمان می‌کرد می‌تواند با خدای اسرائیل بجنگد و پیروز شود!

از این رو، کتاب مقدس می‌گوید خدا به دست موسی و هارون بر فرعون و سرزمین مصر هفت بلای دیگر نازل کرد. متأسفانه وقت نداریم که تمام بلایا را بخوانیم. از این رو تنها آنها را نام می‌بریم.

بلای چهارم، بلای مگسها بود. مگسها تمام زمین مصر را پوشانیدند، حتی خانه‌های مردم را، و خرابی به بار آوردند. در **بلای پنجم، مرض هولناکی بر مواشی مصریان نازل شد**، و بسیاری از مواشی آنها مردند. با اینحال، هیچیک از مواشی بنی‌اسرائیل تلف نشد. اما فرعون باز هم دل خود را سخت ساخت و نگذاشت بنی‌اسرائیل بروند. پس از آن، **دملهای وحشتناکی بر پوست انسانها و حیوانات بیرون آمد**. و کتاب مقدس می‌گوید: «و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.» (خروج ۹:۱۱) در **بلای هفتم تگرگ‌های بسیار درشت** که تاکنون نظیر آن در مصر نباریده بود، بر تمامی زمین مصر بارید. و پس از آن، زمین از **ملخها** پر شد، و هر آنچه را که پس از بارش تگرک باقی مانده بود خوردند. و این بلای هشتم بود.

به هنگام **بلای نهم** خدا به موسی گفت، «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا **تاریکی ای** بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد.» (خروج ۱۰:۲۱) پس هیچکس نمی‌توانست چیزی ببیند. با اینحال، در منطقه‌ای که بنی‌اسرائیل زندگی می‌کردند، نور بود. هیچیک از بلایا بر آنها نازل نشد. اما تمام این بلایا باعث نشد فرعون توبه کند و اسرائیل را رها کند. کتاب مقدس می‌گوید: «پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا بینی خواهی مرد.» (خروج ۱۰:۲۸) خدا **یک بلای دیگر** نیز بر فرعون و مصر نازل کرد، اما تا درس بعدی صبر خواهیم کرد، زیرا وقت ما رو به پایان است.

درس امروز را چگونه می‌توان خلاصه کرد؟ شاید چنین: فرعون سعی کرد با خداوند خدا بجنگد. آیا فرعون و جادوگرانش بر خدای قادر مطلق پیروز شدند؟ آیا قدر به چنین کاری بودند؟ خیر، هرگز! کسی نمی‌تواند با خدا بجنگد و پیروز شود! تخم‌مرغ نمی‌تواند با سنگ بجنگد و پیروز شود! خدا از آنچه امروز خواندیم چه درسی برای ما دارد؟ کتاب مقدس می‌گوید: «و این همه بطور **مثال** بدیشان واقع شد و **هشدار**ی برای ما مکتوب گردید.» (اقرنتیان ۱۰:۱۱) خدا می‌خواهد به ما هشدار دهد. خدا می‌خواهد ما نگاهی به خود بیندازیم و به هشدارهای او گوش دهیم.

خوانندگان عزیز، **آیا به کلام خدا توجه دارید؟** آیا از آن اطاعت می‌کنید؟ یا اینکه همچون فرعون با آن می‌جنگید؟ بگذارید دلتان به این سؤال پاسخ دهد. آیا تسلیم کلام خدا هستید؟ البته این بدان معنا نیست که شما تسلیم رسوم و سنن و مذهب اجداد خود هستید - اما آیا با فروتنی کلام خدا را پذیرفته‌اید؟ یا اینکه می‌خواهید با خدا بجنگید؟

«تخم‌مرغ نباید با سنگ بجنگد!» انسان همچون **تخم‌مرغ شکننده** است و **کلام خدا** همچون **سنگ محکم** و استوار. کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا که هر **پشیری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت؛ لکن کلمه خدا تا ابد الابد باقی است!**» (۱ پطرس ۱:۲۴-۲۵) کلام خدای ازلی همچون **صخره محکمی** است که هر کس زندگی خود را بر آن بنا کند در واقع زندگی خود را بر بنیادی محکم و استوار بنا کرده است. اما اگر نخواهید زندگی خود را بر این **صخره بنا کنید**، روزی **صخره کلام خدا** بر شما خواهد افتاد و در زیر آن خرد خواهید شد. تخم‌مرغ هیچگاه نمی‌تواند با سنگ بجنگد و آن را بشکند. و نه انسان می‌تواند با کلام جاودانی خدا بجنگد و از عقوبت آن بگریزد.

در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. از اینکه به این درس توجه کردید
سپاسگزاریم. به یاری خدا، در درس بعدی خواهیم دید که چه چیز باعث شد
فرعون بنی اسرائیل را رها کند...
خدا به شما برکت دهد. به آنچه موسی نبی در تورات نوشته است توجه
نمایید:

«او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریق‌های او انصاف
است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.» (تثنیه ۴:۳۲)

درس ۳۳

بره فصیح



خروج ۱۲،۱۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته خود، دیدیم که فرعون سعی کرد با خدا مقاومت کند. خداوند قصد داشت قوم اسرائیل را از اسارت در مصر رهایی بخشد، اما پادشاه مصر مصمم بود که آنها را همچنان برده خود نگاهدارد. اما تخم‌مرغ نباید با سنگ بجنگد! از این رو می‌بینیم که چگونه خدا توسط موسی و هارون **نه بلای هولناک** بر سرزمین مصر نازل کرد. اما با اینحال تمام این بلایا باعث نشد فرعون خود را تسلیم کلام خدا کند و اسرائیلیان را رها کند.

امروز ادامه داستان را خواهیم خواند و خواهیم دید که خدا چگونه **آخرین بلا**، یعنی دهمین بلا را بر فرعون نازل می‌کند، تا بالاخره فرعون قوم اسرائیل را رها کند. در درس گذشته خود، خواندیم که فرعون پس از بلای نهم به موسی و هارون گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر، نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.» (خروج ۲۸:۱۰) حال بیایید باب یازده را با هم بخوانیم و ببینیم که چگونه خدا خود از دهان موسی به فرعون پاسخ داد.

و موسی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهیم آمد. و هر نخست زاده‌ای پسر را که در زمین مصر باشد، از نخست‌زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست‌زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست‌زادگان بهایم خواهند مرد. و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد. اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی نگذاشته است. و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو

و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهیم رفت.»
پس از حضور فرعون در شدت غضب بیرون آمد. (خروج ۱: ۱-۸)

از این رو، می‌بینیم که خدا قصد نمود بلایی بر مصر نازل کند که از تمام بلایای قبلی بدتر و وخیم‌تر بود. خدا مرگ قریب‌الوقوع تمام نخست‌زادگان در مصر را اعلام کرد. چه بلای وحشتناکی! اما بر سر نخست‌زادگان اسرائیلی چه می‌آمد؟ آیا آنها نیز همراه با نخست‌زادگان مصری می‌مردند؟ مسلماً آنها سزاوار گریختن از این داوری نبودند، زیرا آنها نیز گناهکار بودند، همانگونه که تمام مردم مصر بودند. اما خدا رحیم و وفادار است، و **نقشه‌ای** کشید تا قوم اسرائیل از این بلا در امان بمانند.

بیاید ادامه داستان را در باب دوازده بخوانیم و ببینیم خدا برای نجات نخست‌زادگان اسرائیلی چه نقشه‌ای داشت. کتاب مقدس می‌فرماید:

و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت: «... تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان **بره‌ای** به حسب خانه پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره... بره شما **بی‌عیب**، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرند. و آن را تا چهاردهم این ماه نگاهدارید، و تمامی انجمن جماعت بنی‌اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند، و از آن **خون** بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، سر در خانه که در آن، آن را می‌خورند، بپاشند. و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزی‌های تلخ آن را بخورند. و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله‌اش، پاچه‌هایش و اندرونش را...^۶ در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید.»

^{۱۱} و آن را بدین‌طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پاهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه **فصح** خداوند است.^{۱۲} و در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد، و همه نخست‌زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهیم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. **من یهوه هستم.**^{۱۳} و آن خون برای شما علامتی خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید. و چون خون را ببینم، از شما خواهیم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.»

پس از اینکه سخن خدا با موسی و هارون به اتمام رسید، آنها تمام مشایخ اسرائیل را جمع کردند، و هر آنچه را که خدا درباره قربانی بره به آنها گفته بود به آنها بازگو کردند. هنگامی که مشایخ اسرائیل شنیدند خدا برای نجات آنها از بلای مرگ چه نقشه‌ای دارد، به خاک افتادند و خداوند را شکر کردند. پس از آن، مشایخ و تمام بنی اسرائیل دقیقاً آنچه را که خدا به موسی گفته بود انجام دادند.

کتاب مقدس می‌گوید:

و واقع شد که در نصف شب خداوند، همه نخست‌زادگان زمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت نشسته بود، تا نخست‌زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست‌زاده‌های بهایم را زد. و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر بر پا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میتی نباشد. (خروج ۱۲: ۲۹-۳۰)

آیا شنیدید که در آن شب هولناک چه اتفاقی رخ داد؟ آیا خدا زمین مصر را آنگونه که گفته بود داوری نکرد؟ بله، درست همانگونه که گفته بود. در نیمه شب، فرشته مرگ از زمین مصر گذشت، و تمام نخست‌زادگان را زد، از نخست‌زاده پادشاه گرفته تا نخست‌زاده‌هایی که در زندان بودند. در آن شب ناله و شیون عظیمی در مصر طنین‌انداز شد، زیرا خانه مصری نبود که مرده‌ای نداشته باشد!

اما در خانه اسرائیلیان چه اتفاقی افتاد؟ آیا خدا نخست‌زادگان آنها را از بلای مرگ رها کنید؟ شما چه فکر می‌کنید؟ خدا به آنها وعده داده بود، «و چون خون را بینم، از شما خواهم گذشت.» قوم اسرائیل به سر در خانه خود خون بره پاشیده بودند، همانگونه که خدا به آنها فرمان داده بود بکنند. بنابراین از نخست‌زاده‌های آنها کسی نمرد. اما در خانه مصریان، تمام نخست‌زادگان مردند، زیرا در راه رهایی خدا، یعنی راه خون بره شرکت نکردند. پس کتاب مقدس می‌گوید:

فرعون... موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید... و مرا نیز برکت دهید.» و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ما هم مرده‌ایم. (خروج ۱۲: ۳۱-۳۳)

سرانجام، فرعون هیچ راهی نداشت جزا اینکه به اسرائیلیان اجازه دهد بروند. دیدیم که فرعون در ابتدا به موسی و هارون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» اما در پایان فرعون و تمام مصریان مجبور شدند تصدیق کنند که خدای ابراهیم، اسحاق، و اسرائیل خدا قادر مطلق است، پر قدرت‌تر از هر بت، طلسم و جادو. تخم‌مرغ نباید با صخره بجنگد! هیچکس نمی‌تواند با خدا بجنگد و پیروز شود!

در آن شب، اسرائیلیان از مصر همراه با ثروت مصریان از مصر خارج شدند. کتاب مقدس می‌گوید:

و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند... و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. (خروج ۱۲: ۳۵-۳۶، ۴۰)

تمام این وقایع در تحقق وعده‌هایی که خدا صدها سال پیش به ابراهیم داده بود انجام شد، هنگامی که گفت،

«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهد کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داورمی خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۴)

داستانی که امروز خواندیم، و به فصیح معروف است، همچون اقیانوسی عریض و ژرف سرشار از گنجینه‌های مخفی است. هزاران مقاله می‌توان درباره داستان فصیح نوشت. مسلماً فرصتی برای توضیح تمام حقایقی که در این داستان نهفته است نداریم. اما یک حقیقت مهم در این داستان هست که باید آن را بیان کنیم. و آن وعده خدا به اسرائیل است: «و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت.»

چرا نخست‌زادگان اسرائیل همراه با نخست‌زادگان مصری نمردند؟ آنها نمردند زیرا، خدا توسط خون بره راهی برای نجات آنها گشود. خدا اعلام نمود سر در هر خانه‌ای که به خون بره آغشته باشد، نخست‌زاده آن خانه از

مرگ رهایی خواهد یافت. اما هر نخست‌زاده‌ای در خانه که به خون آغشته شده باشد، نخواهد مرد!

اگر جوانی از میان نخست‌زادگان اسرائیل از پدر خود بپرسد، «پدر، چرا بره بی‌گناه ما باید بمیرد؟» پدر پاسخ خواهد داد، «پسرم، همانطور که می‌دانی، خدا تمام نخست‌زادگان این سرزمین را به مرگ محکوم کرده است. به خاطر گناهانمان همه ما سزاوار مرگ هستیم. با اینحال، خدا به سبب رحمت خود به ما گفته است اگر بره‌ای بی‌عیب قربانی کنیم و خون آن را بر سر در خانه خود پاشیم، آن بلا از ما خواهد گذشت. این بره نباید بمیرد، زیرا مزد گناه موت است. خدا عادل است و نمی‌تواند گناهان ما را نادیده انگارد. این بره جایگزین تو می‌شود. ما این بره را به جای تو قربانی می‌کنیم، همانطور که جد ما ابراهیم به جای پسر خود بره‌ای قربانی کرد. خدای ما عادل است و گناه را سبک نمی‌شمرد! کلام او برای ما روشن است. اگر خون بره بر سر در خانه ما باشد او از خانه ما خواهد گذشت!»

دوستان عزیز، آنچه که باید امروز بدانیم این است، تمام فرزندان آدم همچون نخست‌زادگان مصر و اسرائیل هستند. شریعت مقدس خدا همه ما را محکوم به مرگ و رویارویی با داوری عادلانه خدا می‌کند. این همان چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» (رومیان ۲:۲۲-۲۳) مزد گناه محکومیت ابدی است، «ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او.» (۲ تسالونیکی ۱:۹)

پس برای نجات یافتن چه باید کرد؟ چگونه خدا می‌تواند گناهکاران را از عقوبت گناه آزاد کند و از سویی دیگر عدالت خود را نادیده نگیرد؟ آنچه باید بدانیم این است: بره‌هایی که اسرائیلیان برای رهایی از بلا مرگ قربانی کردند نمادی است از نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد و خون خود را برای کفاره گناهان بنی‌آدم می‌ریخت. کتاب مقدس درباره نجات‌دهنده می‌گوید: «مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ناعادلان، تا ما را نزد خدا بیاورد...» (فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است)» (۱ پطرس ۳:۱۸؛ اقرنتیان ۵:۷). پس بره‌ای که اسرائیلیان بر سر درهای خانه خود پاشیدند تا نخست‌زادگان خود را نجات دهند، یک نماد یا سمبل بود. این عمل تصویری بود از نجات‌دهنده دنیا که بر خون خود را بر صلیب می‌ریخت، تا هر که بدو ایمان آورد از مجازات ابدی خدا در امان بماند.

شما چطور؟ آیا درباره آنچه انبیای خدا درباره خون نجات‌دهنده نوشته‌اند چیزی می‌دانید؟ نجات‌دهنده خون خود را ریخت تا خدا بدون اینکه عدالت و قدوسیت خود را نادیده انگارد گناهان شما را ببخشد. آیا به آنچه درباره خونی

که قدرت دارد تا شما را از مجازات جهنم رهایی بخشد و مکانی را در حضور خدا بری شما تضمین کند ایمان دارید؟ یا داوری همانگونه که بر مصریان نازل شد بر شما هم نازل می‌شود؟

دوستان من، وقت ما رو به پایان است. از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگزاریم. به یاری خدا در درس بعدی به داستان بنی‌اسرائیل ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه خدا آنها را از میان دریا عبور می‌دهد...
خدا به شما برکت دهد. بر روی این آیه، که روزی خدا آن را به قوم اسرائیل گفته بود تفکر کنید:

«و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت.» (خروج ۱۲:۱۳)

درس ۳۴

راهی از میان دریا



خروج ۱۳-۱۵

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته دیدیم که خدا نخست‌زادگان مصری را هلاک کرد و بدینوسیله قوم اسرائیل را از اسارت بردگی آزادی کرد. اما نخست‌زادگان اسرائیل را تنها به خاطر خون بره‌ای که بر سر در خانه آنها پاشیده شده بود از مرگ رهانید. زیرا خدا، خود گفته بود، «و آن خون علامتی برای شما خواهد بود، و بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید و چون خون را بینم، از شما خواهم گذشت.» (خروج ۱۲:۱۳)

از این رو در آن شب تمام طوایف اسرائیل از مصر بیرون آمدند. شب خروج از مصر برای آنها پر از شادی بود. به این موضوع فکر کنید! صدها سال بود که مردم مصر بر آنها ظلم و ستم می‌کردند و آنها را بر کارهای بس دشوار گماشته بودند تا جایی که آنها دیگر امیدی به زندگی نداشتند. اما اکنون... اکنون آنها آزاد بودند! در آن شب خروج خداوند خدا آنها را رهایی بخشید! زنجیرهای اسارت آنها فرو ریخته بود! و اکنون خدا به آنها وعده می‌دهد که از طریق بیابان آنها را به سرزمین کنعان برساند، سرزمینی که همانگونه که می‌دانید، خدا سالها قبل سوگند یاد کرده بود که آن را به فرزندان ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بدهد. کنعان همان سرزمینی بود که یعقوب و فرزندانش پیش از اینکه به مصر، نزد یوسف بروند در آنجا زندگی می‌کردند. امروز این سرزمین فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود!

امروز می‌خواهیم درباره داستان شگفت‌انگیز رهایی اسرائیل از چنگال لشکریان فرعون به دست خدا سخن بگوییم. اکثر آیاتی که امروز می‌خوانیم از باب چهارده کتاب خروج هستند. به داستانی که حضرت موسی در تورات ثبت نموده است گوش دهید:

و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاده، سواى زنان و اطفال. و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها و مواشى بسیار سنگین. (خروج ۱۲: ۳۷-۳۸) و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.»... و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت و در شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنائی بخشید، و روز و شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت. (خروج ۱۳: ۱۹-۲۲)

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: «به بنی اسرائیل بگو که برگردیده، برابر قَم الحیروت در میان مَجَلل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صَفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید. و فرعون درباره بنی اسرائیل خواهد گفت: «در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است. و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من بیهوه هستم.» پس چنین کردند. و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟» پس ازابه خود را بیاراست، و قوم خود را با خود برداشت، و ششصد ازابه برگزیده برداشت، و همه ازابه‌های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها. و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد. و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

و مصریان با تمامی اسبان و ازابه‌های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد قَم الحیروت برابر بعل صفون فرود آمده بودند. و چون فرعون نزدیکش شد، بنی اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند، و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست که ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!» (خروج ۱۴: ۱-۱۲)

قوم اسرائیل چه می‌گفتند؟ چرا به خدا اعتماد نداشتند؟ آیا خدایی که آنها را از بند اسارت آزاد کرده بود نمی‌توانست از دست لشکریان فرعون نجات دهد؟ مسلماً می‌توانست! اما اسرائیل دیگر اینها را به یاد نمی‌آورد زیرا بسیار ترسیده

بودند. دریا در مقابل آنها بود. کوه‌ها در چپ و راست آنها بود. در پشت سر آنها، لشکریان فرعون آرام آرام به آنها نزدیک می‌شدند تا آنها را اسیر سازند و یا حتی بکشند! باید چه می‌کردند؟ چه می‌توانستند بکنند؟ چگونه می‌شد نجات یابند؟ بیایید ببینیم موسی چه گفت و خدا چه کرد.

و موسی به قوم گفت: «**مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.**» و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می‌کنی؟ بنی‌اسرائیل را بگو که کوچ کنند. و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی‌اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند. و اما من اینک، دل مصریان را سخت می‌سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمام لشکر او و ارابه‌ها و سوارانش جلال خواهم یافت. و **مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون، و ارابه‌هایش و سوارانش جلال یافته باشم.**» و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامیده، ستوان ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد. و در میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می‌بود، و اینها را در شب روشنایی می‌داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.

پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید. و بنی‌اسرائیل در میان دریا بر خشکی زمین می‌رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود. و مصریان با تمامی اسبان و ارابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا آمدند. و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد. و چرخهای ارابه‌های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی‌اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می‌کند.» و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آبها بر مصریان برگردد، و بر ارابه‌ها و سواران ایشان.» پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابله گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. و آبها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. اما بنی‌اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آبها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ. و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست

مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و بنده او موسی ایمان آوردند. (خروج ۱۳:۱-۳۱)

موسی و اسرائیل این سرود را برای خداوند خواندند: «یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است... خداوند قوت و تسبیح من است. او نجات من گردیده است» (خروج ۱:۱۵-۲). پس آنها برای خداوند سرود می خواندند و او را به خاطر نجات عظیمی که برای آنها به ارمغان آورده بود شکر می کردند. مریم، خواهر هارون و موسی، سرودی برای خداوند خواند: «خداوند را بسرائید زیرا که با جلال مظفر شده است؛ اسب و سوارانش را به دریا انداخت!» (خروج ۱۵:۲۱)

دوستان، این داستان واقعیت دارد، خدا برای قوم خود از میان دریا راهی گشود. از درس امروز چه می آموزیم؟ شاید بتوان با یک سؤال ساده به نتیجه رسید. و آن سؤال این است: چه کسی می توانست قوم اسرائیل را از دست لشکریان فرعون برهاند؟ آیا آنها قادر بودند خود را نجات دهند؟ دیدیم که چگونه دریا در مقابل آنها باز شد. در طرفین آنها کوهها قرار داشت. و از پشت سر لشکر فرعون به سوی آنها می تاخت. آیا قروم اسرائیل قادر بودند خود را نجات دهند؟ نه، نمی توانستند! پس چه کسی قادر بود آنها را نجات دهد؟ تنها خدا! تنها خداوند، خدا می توانست آنها را نجات دهد. به همین علت موسی نوشت، «مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد!» تنها خدا می توانست آنها را نجات دهد. به همین خاطر است پس از اینکه به آنسوی دریا رسیدند، می خواندند: «خداوند قوت و تسبیح من است. او نجات من گردیده است.»

خدا خودش نجات آنها گردیده بود. برای اسرائیل هیچ راهی وجود نداشت که خود را از دست لشکر فرعون برهاند - هیچ راهی، مگر اینکه راهی را که خدا در مقابل آنها از میان دریا می گشود دنبال می کردند، و سپس او را به خاطر نجات جانهایشان شکر می کردند!

دوستان عزیز، خدا می خواهد که همه بدانند که بنی آدم همه مثل بنی اسرائیل هستند. ما هم همچون آنها، امیدی برای رهایی نداریم و دیری نخواهد پایید که مصیبت گریبانگیر ما می شود! شاید دریا مقابل ما نباشد، اما مرگ و جهنم به انتظار ما است. شاید کوهها در اطراف ما نباشند، اما قدوسیت خدا ما را محصور

ساخته و ما را محکوم می‌کند. فرعون و لشکریانش پشت سر ما نیستند، اما **شیطان و گناهان ما** به دنبال ما هستند و ما را تهدید به مرگ ابدی می‌کنند! چه کسی می‌تواند بنی‌آدم را از داوری عادلانه خدا برهاند؟ چه کسی می‌تواند گناهکار را از آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد رهایی دهد؟ چه کسی می‌تواند انسان را از قدرت شیطان رهایی بخشد؟ چه کسی می‌تواند ما را از تمام اینها برهاند؟ چه کسی می‌تواند ما را از دریای گناه عبور داده و به مکان مقدس که بهشت نامیده می‌شود ببرد؟ تنها خدا! تنها خدا می‌تواند ما را نجات دهد! انسان قادر نیست خود و دیگران را برهاند. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می‌کند: «**زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید**، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست، و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.» (افسیسیان ۲: ۸-۹)

خدا، خدایی که رحمتش عظیم است، در نجات را به روی تمام فرزندان آدم گشوده است، تا ما را از قدرت شیطان و گناه و جهنم دهایی دهد. خدا می‌خواهد ما را از داوری آتش سوزانی که به خاطر گناهان ما در انتظار ما است، رهایی بخشد، اما ما باید از راه نجاتی که او در مقابل ما گشوده است عبور کنیم! آیا راه نجات را می‌شناسید، راه نجاتی که خدا برای شما باز کرده است تا از قدرت شیطان، عواقب هولناک گناه و جهنم راهی یابید؟ آیا در طریق عدالتی که خدا تعیین کرده است تا در حضور قدوس او تا به ابد برکت یابید، قرار گرفته‌اید؟

راه نجاتی که خدا به روی بنی‌آدم گشوده است بر مبنای اعمال خوبی که انسان می‌تواند انجام دهد نیست، و نه بر مبنای پیروی از قوانین مذهب است. خدا می‌گوید: «نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.» راه نجاتی که خدا برای ما تعیین کرده است، چیست؟ آن راه نجات‌دهنده است، نجات‌دهنده‌ای که از آسمان آمد تا برای گناهان ما بمیرد و دوباره قیام کند - تا تمام کسانی را که به او ایمان می‌آورند رهایی دهد - آن دسته از ما که به خاطر قدرت گناه و ترس از مرگ برده بودیم. کتاب مقدس درباره نجات‌دهنده قادر چنین می‌گوید: «در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که نه اسم دیگری زیر آسمان به مردم عطا شده که بدان باید ما نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲)

بله، خدا برای شما «در دریای گناه» راهی گشوده است تا از مجازات گناه رهایی یابید و به آنسوی دریا برسید - در حضور امن و مقدس خدا. اما باید از راهی که خدا در مقابل شما گشوده است عبور کنید. نجات‌دهنده در مورد این راه نجات گفته است:

«من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی‌آید...
آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان
آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات
منتقل گشته است.» (یوحنا ۶:۱۴؛ ۲۴:۵)

دوستان عزیز، آیا «از موت به حیات داخل گشته‌اید»؟
از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم، در درس بعدی به یاری
خداوند خواهیم دید که چگونه خدا در بیابان به بنی‌اسرائیل خوراک می‌دهد... به
کلامی که موسی به بنی‌اسرائیل گفت فکر کنید.

«مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما
خواهد کرد.» (خروج ۱۳:۱۴)

درس ۳۵

غذا در بیابان



خروج ۱۶، ۱۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که **خدا** قوم اسرائیل را از دست فرعون و لشکریانش **نجات داد**. هنگامی که بنی‌اسرائیل به ساحل دریای سرخ رسیدند، هیچ راه گریزی برای گریختن از لشکر فرعون نداشتند. اما دیدیم که خدا آب را شکافت و راهی برای آنها باز کرد تا از میان دریای سرخ، بر روی زمین خشک عبور کنند. اما هنگامی که لشکریان مصر سعی کردند از دریا عبور کنند، آنها بر سرشان واژگون شد و غرق شدند. پس در آن روز خداوند خدا، اسرائیل را از دست مصریان رهانید. و هنگامی که قدرت عظیم خداوند را دیدند، از او ترسیدند و برای او خواندند، «*بیهوه را سرود می‌خوانم، زیرا او نجات من گردیده است. خداوند عظیم است!*»

در حال حاضر کتاب خروج را بررسی می‌کنیم، وقایعی که بین راه **مصر** و **کنعان** در بیابان بر بنی‌اسرائیل رخ داد. کنعان سرزمینی است که خدا وعده داده بود به اجداد آنها ابراهیم بدهد، تا آن سرزمین از آن نشل او باشد. امروز قصد داریم ببینیم که چگونه **خدا در بیابان به بنی‌اسرائیل خوراک داد**. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که خدا در روز در ستونی از ابر و در شب در ستونی از آتش مقابل آنها «راه می‌رفت». یک چیز مسلم است، اگر خدا آنها را هدایت نمی‌کرد، آنها در بیابان تلف می‌شدند.

بیاید لحظاتی شرایطی را که بنی‌اسرائیل در آن بودند تصور کنیم. جمعیتی عظیم بیش از مردم شهر مشهد در کنار هم از بیابانی بی آب و علف در حال گذر بودند! قدری فکر کنید! این جماعت عظیم از این بیابان خشک که تنها پوشیده از بوته‌های خاردار بود می‌گذشتند! چگونه می‌توانستند زنده بمانند؟ چه کسی می‌توانست آنها را از خطر گرسنگی و تشنگی نجات دهد؟ چگونه این جماعت عظیم و گله‌های آنها می‌توانستند بدون آب و غذا در این بیابان تاب

بیاورند؟ آیا می‌توانستند خود را خوراک دهند؟ خیر! پس چه کسی می‌توانست به آنها غذا دهد؟ تنها یک پاسخ می‌توان یافت. تنها خدا می‌توانست به آنها غذا دهد و آنها را حفظ کند!

آیا اسرائیلیان به خدا توکل داشتند؟ یا اینکه نگران بودند چه باید بخورند و چه باید بنوشند؟ مسلماً قوم اسرائیل باید به خداوند خدا اعتماد می‌کردند. خدا اعمال بسیار بزرگی برای آنها انجام داده بود. او به واسطه نزول بلا بر مصریان، آنها را از بند اسارت آزاد کرده بود. او نخست‌زادگان آنها را به واسطه خون بره از مرگ رها کرده بود. او راهی خشک و هموار از میان دریا برای آنها گشوده بود. و اکنون در ستونی از ابر در مقابل آنها می‌رفت تا همانگونه که سالها پیش به جد آنها، ابراهیم وعده داده بود، آنها را به آن سرزمین بازگرداند. شما چه فکر می‌کنید؟ آیا قوم اسرائیل به خدایشان اطمینان داشتند؟ آیا ایمان داشتند که خدا می‌تواند به آنچه که وعده داده است عمل کند؟ بیایید به کتاب مقدس مراجعه کنیم و پاسخ را در آن بیابیم.

از باب شانزده از کتاب خروج تورات موسی برایتان قرائت می‌کنیم. کتاب مقدس می‌فرماید:

پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

خوب، آیا قوم اسرائیل به خدا اطمینان داشتند؟ نه، نداشتند! آنها نزد او و نبی او موسی شکایت می‌کردند. به پاسخ خدا به آنها گوش دهید:

^{۱۱-۱۲} و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: «شکایتهای بنی‌اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامدادان از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من بیهوه خدا شما هستم.»^۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه.»

۱۳-۱۵ و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست. و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که "این چیست است؟" زیرا که ندانستند که چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می‌دهد تا بخورید.»^{۳۱} و خاندان اسرائیل آن را مَن نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرص‌های عسلی.

و خدا اینگونه طوایف بنی اسرائیل را در مصر خوراک داد، تا اینکه به زمین کنعان رسیدند. شنیدید که غذا از کجا می‌آمد؟ از آسمان. از سوی خدا. آیا بنی اسرائیل شایسته خوراکی که بر آنها نازل می‌شد بودند؟ خیر! آنها شایسته هیچ چیز نبودند مگر مجازات خدا برای بی‌ایمانی و قدر نشناسی آنها. تنها به خاطر رحمت خدا بود که آنها از گرسنگی نمردند. حال بیایید ببینیم هنگامی که آب بنی اسرائیل تمام شد چه اتفاقی افتاد. از باب هفدهم برایتان قرائت می‌کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

و تمامی جمعات بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، و از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود. و قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهیم تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟» و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردارد، و عصای خود را بدان نهر زدی بدست خود گرفته، برو. همانا من پیش روی تو بدان صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.

بدینسان آب از آن صخره فوران کرد و در بیابان جاری شد، و تمام بنی قوم از آن نوشیدند، آنها و گله‌هایشان.

بیایید از مطالعه ادامه داستان بازایستیم و قدری به داستان امروز فکر کنیم. پس از تمام کارهایی که خدا برای قوم بنی اسرائیل انجام داد، آیا به او ایمان داشتند؟ آیا به خاطر کارهایی که خداوند در حق آنها انجام داد، دل‌هایشان سرشار

از شکرگزاری بود؟ خیر! آنها به خدا توکل نداشتند. بلکه از خدا گله و شکایت کردند، خدایی که آنها را از خطرات بسیار وخیم رهانیده بود. خدا چه کرد؟ خداوند خدا، به خاطر صبر و نیکویی خود در بیابان به آنها آب و خوراک داد. آیا قوم اسرائیل شایستگی نیکویی خدا را داشتند؟ خیر! آنها تنها سزاوار داوری خدا بودند. پس چرا خدا به آنها مهربانی می‌کرد؟ زیرا خدا **امین** و **رحیم** است. او به خاطر **رحمت خود** به بنی اسرائیل آب و خوراک می‌داد، حتی هنگامی که آنها گناهکارانی قدرشناس بودند! اگر نجات از گرسنگی و تشنگی بسته به خوبی و شایستگی قوم داشت، مسلماً خدا می‌گذاشت در بیابان بمیرند.

همچنین باید بدانیم که خدا تنها بخاطر رحمت خود آنها را حفظ نکرد، بلکه بخاطر وفای به **عهد خود**. خدا امین است و به تمام وعده‌هایی که داده عمل می‌کند - و او وعده بسیار مهمی درباره قوم اسرائیل داده بود. همانگونه که دیدیم، **خدا وعده داده بود از قوم اسرائیل به تمام امتهای دنیا برکت رساند**، زیرا توسط این قوم بود که باید نجات‌دهنده به این دنیا می‌آمد. بله، خدا امین و سرشار از رحمت است! او **خدا راستی و خدای محبت** است. مسلماً طوایف بنی اسرائیل لیاقت محبت خدا را نداشتند. اما حتی هنگامی که از خدا ناطاعتی کردند و بر علیه او سخن گفتند، خدا امانت و محبت خود را با نازل کردن غذا از آسمان به آنها ثابت کرد.

شاید از خود پرسید: «داستان زندگی بنی اسرائیل برای ما چه ارزشی دارد؟» کلام خدا می‌گوید: «و این همه بطور مثال بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.» (اقرنتیان ۱۰:۱۱) همانگونه که خدا بنی اسرائیل را از قدرت بیابان رهایی داد، امروز نیز می‌خواهد تمام فرزندان آدم را از قدرت **گناه آزاد سازد**.

از شما می‌پرسیم: بنی اسرائیل برای اینکه در بیابان تلف نشود چه باید می‌کرد؟ آنها تنها باید **خوراکی** را که خدا از آسمان بر آنها نازل می‌کرد **جمع می‌کردند و می‌خوردند**. رهایی آنها از کجا می‌آمد؟ آیا از سعی و تلاش خود آنها؟ خیر، رهایی آنها از سوی خدا بود. آنها قدرتی نداشتند که خود را از گرسنگی و مرگ نجات دهند. آنها نمی‌توانستند کاری انجام دهند جزا اینکه **خوراکی را که خدا بر آنها نازل کرده بود جمع کنند و بخورند**.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که ما نیز همچون بنی اسرائیل گناهکاریم و **هیچ راه نجاتی نداریم** - نه از قدرت گناه و نه از داوری خدا. شاید همچون بنی اسرائیل از بیابان خشک و لم‌یزرع عبور نمی‌کنیم، اما سایه مرگ هنوز پشت سر ما است همانگونه که پشت سر بنی اسرائیل بود. کلام خدا روشن است: هر

کسی که نمی‌خواهد راه نجاتی را که خدا مهیا کرده است بپذیرد در گناه خود خواهد مرد و در آتش ابدی جهنم افکنده خواهد شد. این موضوع اصلاً خوشایند نیست. مردن در گناه! رفتن زیر تیغ داوری! افتادن در جهنم. اینها همه فجایعی هولناک هستند! با اینحال خبر خوش این است که دیگر لازم نیست کسی در گناه خود بمیرد. همانگونه که خدا به اسرائیل خوراک داد تا از گرسنگی در بیابان نمیرند، به همین شکل خدا به ما «غذا» داده است تا در این دنیا برکت یابیم و در زندگی آینده تا به ابد زندگی کنیم!

«غذایی» که حیات ابدی می‌بخشد چیست؟ آیا می‌توانیم به رستوران برویم و غذایی بخریم که ما را تا به ابد در حضور خدا زنده نگاه دارد؟ خیر! چنین غذایی در بازار وجود ندارد! پس غذایی که به ما حیات ابدی می‌دهد چیست؟ دوستان، باید بدانید که هزار و پانصد سال پس از اینکه بنی‌اسرائیل من (نان) را در بیابان خوردند، خدا نجات‌دهنده را به این دنیا فرستاد. او خوراکی است که خدا برای مردم دنیا مهیا کرده است تا آنها را از قدرت گناه، مرگ، داوری و جهنم نجات بخشد. بیایید به دقت به آنچه نجات‌دهنده خود هنگامی که بر روی زمین بود گفته است، گوش دهیم، او گفت:

«آمین امین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد. من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد... کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد!» (یوحنا ۶: ۴۷-۳۵، ۵۱)

دوستان من، درس ما در اینجا به پایان می‌رسد. در درس بعدی، به یاری خدا، خواهیم دید که خدا چگونه ده فرمان را به بنی‌اسرائیل اعطا خواهد کرد... خدا به شما برکت دهد. به آنچه نجات‌دهنده گفته است فکر کنید:

«من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» (یوحنا ۶: ۳۵)

درس ۳۶

کوه آتشین سینا!



خروج ۱۹، ۲۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که چگونه خدا طوایف اسرائیل را در بیابان حفظ کرد، از آسمان برای آنها غذا نازل کرد تا از گرسنگی نمیرند. همچنین دیدیم بنی‌اسرائیل از روی بی‌ایمانی گاه و بیگاه خشم خدا را بر می‌افروختند. امروز می‌خواهیم ببینیم که چگونه خدا در بیابان بر قوم اسرائیل ظاهر شد و *شریعت مقدس خود* را به آنها اعطا کرد. امروز باب نوزده، از کتاب خروج از تورات را بررسی خواهیم کرد. این باب چنین آغاز می‌شود: «و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از زمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند.» (خروج ۱۹:۱) موسی و قوم اسرائیل به کجای بیابان رسیده بودند؟ آنها به کوه سینا آمده بودند. آیا به یاد دارید کجا خدا موسی را خواند و در بوته مشتعل با او سخن گفت؟ بله، در همین کوه سینا. آیا آن داستان را به یاد دارید؟ خواندیم که خدا بر کوه سینا بر موسی ظاهر شد به او گفت:

هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم... و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم... پس اکنون، بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری... البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهی کرد.» (خروج ۳:۷-۱۰، ۱۲)

آیا خدا به آنچه وعده داده بود عمل کرد؟ آیا واقعاً عمل کرد! در قرائتی که امروز از تورات خواهیم داشت، موسی چه جایگاهی دارد؟ موسی و جماعت بنی‌اسرائیل را در پای کوه سینا خواهیم دید، همانگونه که خدا چهل سال قبل

به موسی وعده داده بود، هنگامی که در بوته مشتعل به او گفت، « چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهی کرد!»
حال بیابید به مطالعه خود ادامه دهیم و ببینیم چگونه خدا بر کوه سینا بر موسی ظاهر شد و با تمام قوم سخن گفت. کتاب مقدس می‌فرماید:

و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه او را ندا در داد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر بده. شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید، و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام. و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت.» پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد. و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

آیا پاسخ بنی اسرائیل به خدا را شنیدید؟ آنها گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد!» آیا آنچه گفتند درست بود؟ آیا آنها می‌توانستند تمام احکام خدا را بجا آورند؟ خدا به خوبی می‌دانست که بنی اسرائیل قادر نبودند هر چه که او حکم می‌کند انجام دهند. آنچه خدا واقعاً می‌خواست این بود که آنها بدانند قادر نیستند خدا را خشنود سازند، و به وضعیت گناه‌آلود خود پی‌ببرند، و به خبر خوش ظهور نجات‌دهنده ایمان آورند، نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد تا گناهکاران را نجات دهد. خدا گناهان نسلهای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بر حسب ایمانشان در عهد خدا بخشید. خدا می‌خواست تنها توسط ایمان بنی اسرائیل را ببخشد. راه نجات خدا تنها با ایمان میسر بوده است - ایمان به خدا و نقشه نجات او برای بشر. کتاب مقدس می‌گوید: «واضح است که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» (غلاطیان ۳: ۱۱)

با این حال، تا بدین لحظه، قوم اسرائیل امیدوار بود که قادر است توسط اعمال صالح خود نزد خدا عادل (پارسا) محسوب گردد. چقدر نادان بودند! آنها فراموش کرده بودند که بارها و بارها خدا را رنجانیده بودند! هنوز نمی‌دانستند که چقدر گناهانشان در نظر خدا بزرگ است! در نظر آنها گناه یک موضوع جدی نبود، اما در نظر خدا که باید آنها را داوری کند، گناه موضوعی

پس وخیم بود! خدا قدوس و کامل است، او نمی‌تواند کاری را که کامل نیست انجام دهد! اما بنی‌اسرائیل تا بدین لحظه به این موضوع پی نبرده بودند. به همین خاطر است که گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد!» اما خدا نقشه‌ای داشت که توسط آن نقشه به آنها ثابت می‌کرد که نمی‌توانند «آنچه خداوند امر فرموده است» انجام دهند! حال بیایید به قرائت کتاب مقدس ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا بر کوه سینا فرود آمد و جلال و قدوسیت خود را ظاهر ساخت و ده فرمان را به بنی‌اسرائیل اعطا کرد. کتاب مقدس می‌فرماید:

خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو... (و به آنها بگو) در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود... و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده، و بگو: **باحذر** باشید از اینکه به فراز کوه برآید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هر آینه کشته شود. دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند...» و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که **رعدها** و **یرقه** و **ابر غلیظ** بر کوه پدید آمد، و **آواز کرنای بسیار سخت**، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند بلرزیدند. و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند. و تمامی کوه سینا را دود گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. و چون آواز کرنا زیاده و زیاده سخت نواخته شد... و خداوند بر کوه سینا بر قله نازل شد...

و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: «من هستم یهوه خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. (خروج ۲:۱-۲۰)»

(۱) تو را **خدایان دیگر** غیر از من نباشد. (آیه ۳)

(۲) **صورتی تراشیده و هیچ تمثالی** از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز... زیرا من یهوه خدای تو می‌باشم. (آیه ۵، ۴)

(۳) نام یهوه خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. (آیه ۷)

(۴) روز سبت را یاد کن و آن را تقدیس نمایی. (آیه ۸)

(۵) پدر و مادر خود را احترام نما. (آیه ۱۲)

(۶) قتل مکن. (آیه ۱۳)

(۷) زنا مکن. (آیه ۱۴)

(۸) دزدی مکن. (آیه ۱۵)

(۹) بر همسایه خود شهادت دروغ مده، (آیه ۱۶)

(۱۰) به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن.» (آیه ۱۷)

و جمیع قوم رعدها و زبانه‌های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند. و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.» موسی به قوم خود گفت: «مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس خدا پیش روی شما باشد و گناه نکنید.» پس قوم از دور ایستادند...

در اینجا از قرائت کلام باز می‌ایستیم. به یاری خدا در درس بعدی هر یک از ده فرمانی را که خدا در کوه سینا به قوم اسرائیل اعطا کرد به طور مجزا بررسی خواهیم کرد. اما پیش از اینکه از شما خداحافظی کنیم، موضوعی است که خدا می‌خواهد به ما بیاموزد. آنچه که ما باید بیاموزیم این است: خدا قدوس است و هیچکس نمی‌تواند بر مبنای تلاشهای خود به او نزدیک شود. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که «هر بشری مانند گیاه است» (۱ پطرس ۱: ۲۴) و «خدا آتشی فروبرنده است!» (عبرانیان ۱۲: ۲۹) همه ما می‌دانیم اگر گیاهی در مقابل آتش قرار بگیرد چه بر سرش می‌آید!

امروز در آغاز درس خود، خواندیم که اسرائیلیان به موسی چه گفتند، «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» آنها این را گفتند، زیرا از قدوسیت خدا چیزی نمی‌دانستند. گمان می‌کردند که با تلاش خود می‌توانند خدا را راضی کنند. اما هنگامی که خدا بر کوه سینا بر آنها ظاهر شد، تغییر چشمگیری در دیدگاه آنها ایجاد شد! هنگامی که بنی‌اسرائیل رعد و برق و دودی را که از کوه ساع می‌شد مشاهده کردند و صدای خداوند را که با ده فرمان طنین انداز شده بود شنیدند، از ترس به خود «لرزیدند، و از دور بایستادند. و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم!»

از این رو، قوم اسرائیل قدوسیت کامل خدا را درک کردند و دریافتند که به هیچ وجه نمی‌توانند به او نزدیک شوند. آنها در پای کوه سینا از این حقیقت کتاب مقدس آگاهی یافتند: «هر بشری مانند گیاه است» و «خدا آتش فرو برنده است!» (۱ پطرس ۱: ۲۴؛ عبرانیان ۱۲: ۲۹) آیا اسرائیلیان در حضور خدای قدوس می‌توانستند بگویند، «مشکلی نیست! هر چه که خدا گفته است انجام خواهیم داد!»؟ خیر، به هیچوجه! اکنون قوم اسرائیل می‌دانستند که مشکلی دارند؛ مشکلی بسیار جدی! آنها قدوسیت خدا و سختی شریعت را حس کردند؛ آنها

به ناپاکی و ناتوانی خود در برابر شریعت خدا پی بردند. آنها احساس کردند **گیاهی خشک در میان آتشی سوزان هستند!**

شما چطور؟ آیا قدوسیت خدا را درک کرده‌اید؟ آیا می‌دانید که خدا و شریعت او کامل و عادل هستند؟ آیا می‌دانید که دل و اعمال شما در مقابل خدا ناقص و ناپاک هستند؟ یا اینکه همچون بنی اسرائیل گمان می‌کنید که، «مشکلی نیست، آنچه را که خدا می‌خواهد انجام خواهیم داد! با اعمال خوب خودم به خدا نزدیک می‌شوم!» مسلماً چنین تفکری با افکار خدا جور در نمی‌آید. آیا کسانی که ناپاک هستند و به گناه آلوده شده‌اند می‌توانند به حضور کسی که پاک و قدوس است بروند؟ خیر، نمی‌توانند! آیا خدا می‌تواند آنچه را که تا حدی خوب و تا حدی بد است بپذیرد؟ نه او نمی‌تواند و نمی‌خواهد! خدا قدوس است و نمی‌تواند آنچه را که قدوس نیست بپذیرد! او کامل را می‌خواهد! **آیا این را می‌دانید؟ یا آیا به این امید نشسته‌اید که در روز داوری اعمال خوب شما اعمال بد شما را پاک کند؟ اگر چنین بود دیگر خدا داوری عادل نبود!** برای روشن شدن این موضوع از شما می‌پرسم اگر یک قاضی به قاتلی که مرتکب قتل شده است بگوید، «شما مرتکب قتل شده‌اید، اما به خاطر اعمال خوبی که در گذشته انجام داده‌اید، شما را محکوم نمی‌کنم، و شما آزادید.» با خود چه فکر می‌کنید؟ در مورد قاضی که چنین حکمی صادر کرده است چه می‌توان گفت؟ مسلماً می‌گوییم او قاضی بی‌انصافی است.

دوستان، **خدا یک داور عادل است!** او نمی‌تواند گناه را نادیده انگارد! خداوند خدایی که باید دنیا را داوری کند تنها می‌تواند به عدالت داوری کند! **عدالت خدا مستلزم مجازات گناه است.** و آن مجازات مرگ و جدایی کامل از خدا است! اعمال نیکویی که ما انجام می‌دهیم نمی‌تواند دین ما را نسبت به گناه تخفیف دهد. کتاب مقدس در مورد اعمال نیکوی ما می‌گوید: «جمع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث می‌باشد.» (اشعیا ۶:۶۴) **خدا همچون آتش فروبرنده است و اعمال نیکوی بنی‌آدم همچون گیاه خشک.** ما با عدالت خود نمی‌توانیم در مقابل آتش قدوسیت خدا تاب بیاوریم!

آیا بنی اسرائیل به خود جرأت دادند تا به آتش خدا که از کوه سینا نازل می‌شد نزدیک شوند؟ آیا سعی کردند از کوه بالا بروند تا به آنجایی که خدا بود برسند؟ آیا آنقدر جسارت داشتند که به کوهی که با رعد و برق می‌لرزید نزدیک شوند؛ کوهی که از آن دود ساطع می‌شد، همچون دودی که از تنور بیرون می‌آید؟ خیر! آنها به کوه نزدیک نشدند! **آنها دور ایستادند و از ترس به خود می‌لرزیدند!** هیچ‌کس از آنها به خود جرأت نداد که به کوه نزدیک شود، به خاطر ترسی که از قدوسیت خداوند خدا و قدرت مهیب او داشتند. اما آن ترس

برای آنها بسیار خوب بود، زیرا کلام خدا می‌گوید: «ترس یهوه (خداوند) آغاز علم است!» (امثال ۱: ۷)

دوستان من درس امروز ما به پایان رسیده است. اما شما را تشویق می‌کنیم آنچه را که امروز خواندیم و شنیدیم به خاطر بسپاریم: خدا قدوس است و باید انسانها را بر طبق معیار قدوسیت خود داوری کند. خدا قدوس است و نمی‌تواند گناه را نادیده انگارد. خدا قدوس است و ما نمی‌توانیم بر حسب شایستگی‌های خود به او نزدیک شویم!

در درس بعدی، به یاری خدا ده فرمانی را که خدا بر کوه سینا به بنی‌اسرائیل اعطا کرد بررسی و تفسیر خواهیم کرد. از اینکه به این درس توجه نمودید، سپاسگذاریم...

خدا به شما برکت دهد. به این حقیقت بنیادین کلام خدا فکر کنید:

«ترس یهوه (خداوند) آغاز علم است!» (امثال ۱: ۷)

درس ۳۷

ده فرمان مقدس



خروج ۲۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته، دیدیم که **دود تمام فضای کوه سینا را در بر گرفته بود**، زیرا خداوند خدا در آتش و رعد و برق بر آن نزول کرده بود، تا ده فرمان را به بنی‌اسرائیل اعطا کند. خدا به قوم هشدار داد که کوه سینا را لمس نکنند، مبادا بمیرند. خدا می‌خواست تنها به آنها بیاموزد که **قدوس** است! امروز قصد داریم نگاه دقیق‌تری به احکام ده فرمان بیندازیم، و آنها را با زندگی خود مقایسه کنیم تا ببینیم در برابر خدا از چه وضعیتی برخوردار هستیم. از تورات، کتاب خروج، باب بیست برایتان قرائت خواهیم کرد. پس از اینکه خدا در میان آتش و دود، بر کوه سینا نازل شد، این سخنان را به قوم گفت: «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» (خروج ۲۰: ۱-۲)

۱) «**تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.**» (خروج ۲۰: ۳۰) این فرمان اول است. خداوند خدا فرمود، «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.» **تنها** او باید خدای ما باشد. او جلال خود را با دیگران شریک نمی‌شود. خدای خالق تنها کسی است که باید پرستیده شود. با اینحال، آنچه ما در این کشور و دیگر کشورهای جهان می‌بینیم کاملاً چیز دیگری است. مردم جلالی که تنها شایسته خدا است به انسانهای دیگر می‌دهند. تنها نام او قدوس و مهیب است. تنها او شایستگی اعتماد و سرسپردگی ما را دارد. با اینحال هنگامی که مردم با مشکل یا مانعی مواجه می‌شوند، اولین فکری که به ذهن آنها خطور می‌کند این نیست که به حضور خدا بروند و نزد او دعا کنند، او که همه چیز را خلق کرده و قادر است هر کاری انجام دهد. بلکه، به انسانهای دیگر توکل می‌کنند، انسانهایی که همچون خود آنها هستند، و جایگاهی را برای آنها قایل می‌شوند که تنها از آن

خداست. کسانی که چنین می‌کنند خدایی دیگر دارند. و خدایی دیگر داشتن گناه است!

۲) فرمان دومی که خدا گفت این است: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی... مساز. نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما؛ زیرا که من بپوه خدای تو می‌باشم!» (خروج ۲۰:۴-۵) در این فرمان خدا به ما می‌گوید که خود را از بتها دور نگاه داریم. بت تنها به آن مجسمه‌هایی که در مکانهای خاص و یا بر روی طاقچه خانه‌ها پرستیده می‌شوند اطلاق نمی‌شود. هر چیزی که میان خدا و ما قرار گیرد بت است. برای برخی از مردم، فوتبال بت شده است، چرا که فوتبال برای آنها مهم‌تر از خدا است. برای بعضی‌ها هم تلویزیون بت شده است. بعضی‌ها هم هستند که طلسم به خود آویزان می‌کنند، گویی که خدا برای آنها کافی نیست. بعضی‌ها هم به ثروت خود دل بسته‌اند و ثروت برای آنها جای خدا را گرفته است. خدا اولویت اول زندگی آنها نیست؛ بلکه پول. آنها آنقدر درگیر این مسأله می‌شوند که حاضرند برای به دست آوردن پول هر کاری که در نظر خدا خوشایند نیست انجام دهند. خدای اینگونه افراد پول است. هر چیزی که جای خدا را بگیرد، بت است!

۳) خدا در فرمان سوم گفت: «نام بپوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد.» (خروج ۲۰:۷) مسلماً خدا نمی‌خواهد ما نام او را بیپوده ذکر کنیم. اما تقریباً هر روز در هر گوشه از شهر یا روستایمان می‌شنویم که فلانی به فلانی وعده‌ای می‌دهد و به او می‌گوید، «انشاءالله» فلان کار را انجام خواهم داد، یا به اینجا و آنجا خواهم رفت، درحالیکه در دل خود قصد انجام چنین کاری ندارد. اراده و خواست خدا فراتر از فکر و ذهن او است. او تنها نام خدا را به زبان می‌آورد تا همسایه و یا دوستش دروغهای او را باور کند. این گناه است. دیگران می‌گویند: «به والله» من فلان کار را نکردم! در حالیکه خود می‌دانند آن کار را انجام داده‌اند. دیگری می‌گوید: «خدا شاهد این کار را نخواهم کرد.» اما دروغ می‌گوید. اینها همه سوءاستفاده از نام خدا است. کلام خدا می‌گوید: «سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.» (متی ۵:۳۷)

۴) خدا در فرمان چهارم به بنی‌اسرائیل گفت: «روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور... زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود.» (خروج ۲۰:۸-۱۰) در این فرمان می‌بینیم که خدا از بنی‌اسرائیل می‌خواهد که در روز هفتم استراحت کنند و او را تکریم نمایند.

۵) خدا در فرمان پنجم گفت: «پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود.» (خروج ۲۰:۱۲) در اینجا می‌بینیم که والدین ما ارزش خاصی دارند و شایسته احترام هستند، و باید احترامی که شایسته آنها است برای آنها قائل شویم. اما با اینحال در نسل امروز چنین احترامی را نمی‌بینیم. ما فرزندان را می‌بینیم که در حالیکه به والدین پشت کرده‌اند با آنها حرف می‌زنند و یا بدون اینکه به آنها توجهی کنند کار خود را می‌کنند. آنها برای والدین خود هیچ احترامی قائل نیستند. تنها آنها را خشمگین می‌کنند. با اینحال ده فرمان چنین روشی را به ما نمی‌آموزد. اراده و خواست خدا برای فرزندان این است که والدین خود را احترام کنند، و در هر امری که موجب خشنودی خدا می‌شود و با اراده او منافاتی ندارد از آنها اطاعت کنند.

۶) خدا در فرمان ششم گفته است: «قتل مکن.» (خروج ۲۰:۱۳) در اینجا خدا در واقع می‌گوید اگر کسی انسانی را بکشد، نسبت به خدا مرتکب گناه می‌شود، زیرا خدا کسی است که جان و حیات را با انسانها بخشیده است. کشتن انسان به منزله نفرت از خداست، زیرا خدا انسان را به صورت خود آفریده است. همچنین کلام خدا به ما نشان می‌دهد که قتل تنها به کشتن انسان اطلاق نمی‌شود، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است.» (۱ یوحنا ۳:۱۵) آنچه که بسیاری از انسانها نادیده می‌انگارند این است که خدا شخص را بر حسب اعمال او داوری نمی‌کند، بلکه بر حسب آنچه که او می‌خواهد انجام دهد، یعنی، بر طبق نیت او! زیرا خدا به دل نگاه می‌کند، نفرت و قتل در نظر خدا با هم هیچ تفاوتی ندارند.

خدا در فرمان هفتم گفته است: «زنا مکن.» (خروج ۲۰:۱۴) ازدواج عطیه‌ای گرانبها از سوی خداوند است. خدا می‌داند چه چیز برای انسان بهترین است، برای همین است که او به مرد همسری می‌بخشد تا با او ازدواج کند، او می‌خواهد او خود را تنها به همسر خود محدود کند و دیگر هوس نکند با زنان دیگر رابطه داشته باشد. کلام خدا می‌گوید: «باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند.» (افسیان ۵:۲۸) و اینکه «هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگر را نکاح کند، زانی است.» (متی ۱۹:۹) هنگامی که انسانها از شریعت خدا ناطاعتی می‌کنند، معمولاً عواقب گناه خود را در بدن خود خواهند دید. برای همین است که بسیاری که خارج از چارچوب ازدواج رابطه جنسی دارند از بیماریهای مهلکی رنج می‌برند. باید موضوعی دیگر را نیز بدانید. زنا تنها به آنچه که ما با بدن خود انجام می‌دهیم محدود نمی‌شود، بلکه ذهن ما را نیز شامل می‌شود. کتاب مقدس در این مورد می‌گوید: «هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (متی ۵:۲۸)

۸) خدا در فرمان هشتم گفته است: «دزدی مکن.» (خروج ۱۵:۲۰) این فرمان بسیار روشن است. با اینحال باید این را نیز بدانیم که در برابر چشمان خدا، که باید ما را داوری کند، دزدی تنها به غصب کردن پول و اموال دیگران نیست. حتی اگر تنها بخواهید اموال دیگران مال شما باشد، اما آنها را نگیرید، شما در دل خود دزد هستید! خدا به دل انسان نگاه می‌کند. دزدی جنبه‌های گوناگونی دارد. به عنوان مثال، اگر کارفرمای شما کاری به شما محول کند، و در ازای آن به شما پولی بپردازد، به این امید که شما این کار را انجام می‌دهید، اما شما تنها وقت تلف کنید، در واقع شما دزد هستید! بله، زیرا شما از سود کارفرمای خود دزدیده‌اید. مجازات دزدی و هر گناه دیگر چیست؟ مسلماً مردن در آتشی که هیچگاه خاموشی نمی‌پذیرد!

۹) فرمان نهم می‌گوید: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده.» (خروج ۱۶:۲۰) این فرمان نیز بسیار روشن است. خداوند خدا، خدای حقیقت و راستی است و با دروغ سر و کار ندارد! انسان گمان می‌برد بهتر است کمی دروغ بگوید تا از مشکلات جلوگیری کند، و آرامش را حفظ کند. اما خدای راستی «دروغ کوچک و بزرگ» ندارد! خدا می‌گوید: هر کسی که دروغ می‌گوید شخصیت شیطان را به خود می‌گیرد، «زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.» (یوحنا ۸:۴۴) شیطان به اجداد ما، آدم و حوا، دروغ گفت و اکنون نیز به دروغهای خود ادامه می‌دهد تا انسانها را فریب دهد! هر کس که دروغ می‌گوید همچون شیطان است.

۱۰) خدا در فرمان دهم می‌گوید: «به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن و همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.» (خروج ۱۷:۲۰) این فرمان به وضوح نشان می‌دهد که خدا می‌داند دل انسان چقدر ناراست و شریر است. طمع و حرص در دل‌های فرزندان آدم دیده شده است. دل‌های شریر ما باعث می‌شود چشمان به دنبال زن دیگران باشد و یا به دنبال چیزهایی که خود نداریم. این گناه است، زیرا کلام خدا می‌گوید: «زیرا که در این دنیا هیچ نیآورده‌ایم، و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.» (تیموتاؤس ۶:۷-۸)

اینها ده فرمانی است که خدا به موسی اعطا کرد تا به بنی اسرائیل بدهد. امروز از درس خود چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ شاید یک سؤال! و این سؤالی است که هر یک از ما باید از خود بپرسد. «آیا از تمام این ده فرمان اطاعت کرده‌ام؟» شاید بدانید هنگامی که نجات‌دهنده به این دنیا آمد، ده فرمان را در دو عبارت خلاصه کرد. او گفت:

۱) «خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما! و
۲) همسایه خود را مثل خود محبت نما. بدون دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است.» (متی ۲۲:۳۷، ۳۹-۴۰)
اکنون، اگر می‌خواهید خود را امتحان کنید و ببینید که آیا ده فرمانی را که خدا به موسی داد نگاه داشته‌اید، می‌توانید این سؤالات را از خود بپرسید:
اول: رابطه من با خدا چگونه است؟ آیا خدا را به تمامی دل محبت می‌کنم؟
دوم: رابطه من با انسانها چگونه است؟ آیا همسایه خود را همچون خود محبت می‌کنم؟

رابطه شما با خدا چگونه است؟ بیا بید با صداقت پاسخ دهیم. آیا خدا را با تمام وجود محبت می‌کنید؟ آیا او را با تمام دل خود محبت می‌کنید؟ آیا خدا و کلام او اولویت اول زندگی شما هستند؟

رابطه شما با مردم چگونه است؟ آیا همسایه خود را همچون خود محبت می‌کنید؟ آیا در هر چیز دیگران را پیش از خودتان قرار می‌دهید؟ آیا برای دیگران همچون خودتان ارزش قائل هستید؟ آیا هر آنچه را که برای خود می‌کنید برای دیگران نیز می‌کنید؟

اگر نمی‌توانید به تمام این سؤالات جواب مثبت بدهید، بدانید که در نظر خدا شما یک **خاطی** هستید. شما با تلاش خود، تنها می‌توانید انتظار لعنت داوری را داشته باشید! کتاب مقدس می‌گوید: «لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.» (مکاشفه ۸:۲۱)

خدا قدوس است و نمی‌تواند گناه را تحمل کند. خدا کامل است و نمی‌تواند ناکامل را تحمل کند. به همین علت کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم هم می‌باشد!» (یعقوب ۲:۱۰) نگاه داشتن ده فرمان باعث نخواهد شد «در حضور او (خدا) عادل شمرده شود! زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند!» (رومیان ۳:۲۰، ۲۳). بله دوستان عزیز کلام خدا روشن و صریح است: «همه گناه کرده‌اند!» و «همه آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند.» (غلاطیان ۳:۱۰)

شاید از شما بپرسد، «خوب اگر نمی‌توانیم این ده فرمان را بجا آوریم پس چرا خدا آنها را به ما داده است؟» این سؤال مهمی است، به یاری خداوند در درس بعدی خود خواهیم دید پاسخ خدا به آن چیست...

خدا به شما برکت دهد و حقایق مهمی که در این عبارت از کلام خدا نهفته
است برای شما بشکافد:

«زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم هم
می‌باشد!» (یعقوب ۲: ۱۰)

درس ۳۸

هدف از ده فرمان



خروج ۲۰

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

در دو درس گذشته خود دیدیم که خدا در آتش و رعد و برق، بر کوه سینا نزول کرد تا ده فرمان مقدس خود را به طوایف بنی‌اسرائیل عطا کند. خدا در فرمان اول به آنها گفت: تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. در فرمان دوم: صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه در بالا در آسمان است، و آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. فرمان سوم: نام یهوه خدای خود را به باطل مبر. فرمان چهارم: روز سبت را یاد کن. فرمان پنجم: پدر و مادر خود را احترام نما. فرمان ششم: قتل مکن. فرمان هفتم: زنا مکن. فرمان هشتم: دزدی مکن. فرمان نهم: بر همسایه خود شهادت دروغ مده. فرمان دهم: به خانه همسایه خود طمع مورز.

خدا برای موسی و قوم اسرائیل ده فرمان نازل کرد. خدا بار گرانی بر آنها نهاد و به گفت: هر کس که بتواند کاملاً ده فرمانی را که من صادر کردم به انجام رساند، شایسته زندگی با من در ابدیت است. با اینحال، هر کسی که شریعت را کامل نگاه دارد اما تنها یک نکته از آن را نتواند انجام دهد مقصر است که همه آن را شکسته، و تا به ابد از من جدا خواهد بود!

بدینسان قدوسیت خدا در کوه سینا بر قوم اسرائیل آشکار گردید. خدا به آنها فرمان داد که در هر چیز از او اطاعت کنند! آیا گناهکاران می‌توانند تمام فرامین خدا را بجا آورند؟ خیر، نمی‌توانند! با اینحال این دقیقاً همان چیزی است که خدای قدوس می‌خواهد! پس سؤال بزرگی که امروز برای ما مطرح می‌شود این است: چرا خدا در حالیکه می‌دانست هیچکس قادر نیست این فرامین را بطور کامل اجرا کند، اما آنها را به بنی‌اسرائیل عطا کرد؟ چرا خدا چنین بار سنگینی را بر دوش فرزندان آدم قرار داد؟

دیدیم که بنی اسرائیل گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» با اینحال، خدا می‌دانست که آنها قادر نبودند تمام فرامین را بجا آورند. بنی اسرائیل نمی‌دانست که آنقدر قوی نیست که بتواند اراده خدا را به طور کامل اجرا کند. آنها قادر به درک این موضوع نبودند که چقدر از جلال و شکوه خدا دور هستند. به همین دلیل است که خدا ده فرمان کامل به آنها داد و به آنها گفت: اگر می‌توانید تمام این فرامین را به جا آورید! اما هر کس حتی تنها یک حکم را نتواند بجا آورد تا به ابد از من جدا خواهد شد!

خدا قصد داشت توسط آن احکام سنگین، به بنی اسرائیل نشان دهد که قادر نیستند او را خشنود سازند. خدا می‌دانست که بنی اسرائیل قادر نبودند تمام احکام او را بجا آورند، اما آنها خود هنوز این موضوع را تشخیص نداده بودند. بنی اسرائیل همچون مردم روزگار ما بودند، کسانی که گمان می‌کنند خدا تنها از ما می‌خواهد کارهای خوب انجام دهدیم و در روز داوری، اگر «اعمال خوب» ما از «اعمال بد» ما بیشتر باشد، خدا به ما خواهد گفت، «بیا و تا به ابد در حضور من زندگی کن!» بنابراین، کسانی که چنین تفکری دارند، اشتباه می‌کنند و از کتاب مقدس یا قدوسیت خدا آگاهی ندارند. خدا کامل است، و نمی‌تواند حتی یک گناه را نادیده انگارد!

بیاید این موضوع را کمی بشکافیم، اجداد ما، آدم و حوا چند گناه مرتکب شدند که باعث شد خدا آنها را از باغ بهشت بیرون کند؟ ده گناه؟ صد گناه؟ شاید هزار گناه؟ خیر! تنها یک گناه باعث شد آنها از باغ بهشت بیرون افکنده شوند.

یک گناه باعث شد آدم دیگر در حضور خدا کامل نباشد!

یک گناه باعث شد دیگر او به خدا نزدیک نشود!

یک گناه باعث شد او بمیرد!

او با یک گناه جایی در آتش ابدی برای خود خرید!

آری، خدا قدوس است و گناه را نادیده نمی‌انگارد! به همین خاطر است که به بنی اسرائیل گفت: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است» (یعقوب ۲: ۱۰- ترجمه هزاره نو) بنابراین، اگر قدوسیت خدا چنین است، پس باید بدانیم: چرا خدا ده فرمان را به بنی اسرائیل اعطا کرد، در حالیکه می‌دانست هیچکس نمی‌تواند آن احکام را بطور کامل بجا آورد؟ به پاسخ خدا گوش دهید: «به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد [هدف شریعت آشکار کردن گناه است!]» (رومیان ۳: ۲۰) پس هدف از ده فرمان چیست؟ برداشتن گناه؟ خدا

می‌گوید: «خیر، هدف از شریعت آشکار کردن گناه است!» (یا در ترجمه هزاره: تنها گناه را به ما می‌شناساند.)

آیا متوجه این موضوع شدید؟ چرا خدا ده فرمان مقدس را به موسی و بنی‌اسرائیل اعطا کرد؟ آیا این فرامین را تنها به این خاطر به آنها اعطا کرد که مجوز ورود به بهشت را دریافت کنند؟ خیر! پاسخ این نیست، زیرا خدا می‌گوید: «اگر نتوانید تمام این احکام را بجا آورید محکوم خواهید شد!» آیا بنی‌اسرائیل می‌توانند بطور کامل خدا در تمام فرامینی که امر فرموده است اطاعت کنند؟ آیا کسی می‌تواند از ظرف آب آلوده، آب زلال و پاک بیرون بکشد؟ محال است!

هدف از ده فرمان چیست؟ کتاب مقدس می‌فرماید: «تنها گناه را به ما می‌شناساند.» خدا این احکام را به ما نداده که ما را از داوری برهاند. خدا آنها را به ما داد تا به ما نشان دهد که ما گناهکارانی محکوم هستیم و به یک نجات‌دهنده نیاز داریم! آیا موضوع برایتان باز شد؟

ده فرمان تا حدی همچون دستگاه سیتی‌اسکن در بیمارستان است. اگر بیمار باشم و ندانم دردم چیست، شاید دکتر چند آزمایش سیتی‌اسکن برایم تجویز کند. هدف از عکس سیتی‌اسکن چیست؟ تنها یک هدف دارد: تا مشخص شود که مشکل درون بدن من از چیست. به همین شکل هم، ده فرمانی که خدا به موسی عطا کرد همچون دستگاه سیتی‌اسکن است. هدف آنها این است که مشخص کند مشکل از کجاست - گناهی که در دل و جان من رخنه کرده است. چگونه ده فرمان قادر است گناهی را که در من است آشکار کند؟ این ده فرمان گناهم را بدین شکل آشکار می‌کنند: اگر رفتار خود را با شریعت مقدس خدا مقایسه کنم، خواهم دید که چقدر از خدا دور هستم - در افکارم، سخنانم و اعمالم. هنگامی که به شریعت خدا نگاه می‌کنم و سپس به خودم، می‌دانم که به انسان گناه کرده‌ام و نمی‌توانم به حضور پاک خدای قدوس بروم!

همانگونه که دستگاه سیتی‌اسکن تنها برای روشن ساختن مشکل در بدن شخص کاربرد دارد، به همین شکل هم ده فرمان تنها مشکل دل انسان را بر او آشکار می‌کنند. و همانگونه که سیتی‌اسکن نمی‌تواند بیمار را معالجه کند، ده فرمان نیز قادر نیست دل مرا که پر از گناه است درمان کند. برای اینکه معالجه شوم باید به طیب بزرگ، خدا مراجعه کنم. تنها خدا نقشه‌ای دارد که می‌تواند مرا از مرگ و محکومیتی که به خاطر گناهانم، در انتظارم است نجات دهد.

شاید مردم با خود بگویند: «دوست من، لحظه‌ای صبر کن! من آدم خوبی هستم! من مثل دیگران دزدی می‌کنم، نه تقلب می‌کنم، و نه زنا می‌کنم!» اگر دیدگاه شما چنین است، پس واضح است که هنوز قدوسیت خدا را درک نکرده‌اید! آنچه که باید بدانید این است، در روز داوری، خدا شما را با همسایه

گناهکاران مقایسه نخواهد کرد. او شما را با شریعت مقدس و کاملی که می‌گوید: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد مجرم به شکستن تمام شریعت است»، مقایسه خواهد کرد! بنابراین، اما اگر شما مرتکب عمل زنا نشده باشید اما تنها یک دروغ گفته باشد باز هم تمام شریعت را زیر پا گذاشته‌اید (نگاه کنید به یعقوب ۲: ۱۱) و نمی‌توانید به حضور خدا در بهشت داخل شوید، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «چیزی ناپاک و یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد!» (مکاشفه ۲۱: ۲۷) آنچه مسلم است این است که ما هرگز نمی‌توانیم با تلاشهای خودمان خدا را خوشنود سازیم! این همان چیزی است که کلام خدا اعلام می‌کند:

«زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لثه ملوث می‌باشد.» (اشعیا ۶۴: ۶) «کسی عادل نیست، یکی هم نی. همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند!» (رومیان ۳: ۱۰، ۱۲، ۲۲-۲۳)

پس اکنون، اگر قرار است در برابر کسی که می‌خواهد بر ما داوری کند چنین باشیم، چگونه می‌توانیم از مجازات او بگریزیم؟ برای نجات یافتن چه باید کرد؟ یا دیگر امیدی نیست؟ ما بر مبنای تلاشهای خودمان امیدی نداریم. اما خدا را شکر، او نقشه‌ای دارد تا بنی آدم را از عقوبت گناه برهاند!

بیا به مطالعه تورات، کتاب خروج، باب بیست ادامه دهیم، و ببینیم خدا برای رهایی بنی اسرائیل از لعنتی که شریعت مقدس برای آنها به همراه آورد چه راهی مهیا کرد. پس از اینکه خدا ده فرمان را به بنی اسرائیل عطا کرد، کتاب مقدس می‌نویسد:

و جمیع قوم رعدها و زبانه‌های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند... و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد. و خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم... (پس) مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی‌های سوختنی خود و هدایای سلامتی را از گله و رمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نیز تو خواهی آمد و تو را برکت خواهم داد.» (خروج ۲۰: ۱۸-۲۴)

از این رو، موسی هرآنچه خدا بدو امر فرموده بود در کتابی نوشت. موسی سحرگاهان برخاست و همانگونه که خدا به او فرمان داده بود مذبحی برای او بنا کرد. وقتی موسی ساختن آن را به پایان رسانید، او فرمان داد تا برخی از جوانان گوساله‌هایی قربانی کنند، و خون آنها را در ظرفهایی جمع کنند، و بر روی مذبح بسوزانند. سپس موسی کمی از خون گوساله‌ها را برداشت و بر مذبح، بر کتابی که ده فرمان را در آن نوشته بود، و بر تمام جماعت ریخت و گفت: «اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.» (خروج ۲۴: ۷-۷)

بنابراین می‌بینیم که موسی، به فرمان خدا مذبحی بنا کرد، حیواناتی قربانی کرد و خون آنها را بر تمام جماعت اسرائیل پاشید. علت این کارها چه بود؟ خدا می‌خواست آنچه را که به اجداد آنها آدم، هابیل، نوح، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب آموخته بود به آنها یادآوری کند، اینکه «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹: ۲۲) هر کسی که می‌خواست به خدا نزدیک شود باید همچون یک قربانی بی‌عیب و کامل نزدیک می‌شد.

چرا خدا فرمان داد این حیوانات قربانی شوند؟ خدا این فرمان را صادر کرد زیرا او عادل است، و شریعت مقدس او می‌گوید که مجازات «کوچکترین» گناه مرگ و محکومیت ابدی است، به دور از خدا و جلال عظیم او. و از آنجایی که بنی اسرائیل نتوانستند تمام فرامین مقدس او را بجا آورند، باید قربانی‌ای بی‌عیب نزد خدا می‌آوردند، تا آن قربانی بی‌عیب جایگزین آن شخص گناهکار شود. با اینحال، همانگونه که گفتیم، قربانی حیوانات نمی‌توانست گناه انسان را بردارد، تنها می‌توانست گناه انسان را بپوشاند، تا اینکه خدا نجات‌دهنده قدوس خود را به این دنیا فرستاد. نجات‌دهنده مشتاقانه خود را به عنوان قربانی گناه تقدیم کرد. امروز ما چقدر خوشحالیم که می‌دانیم نجات‌دهنده یکبار برای همیشه کفاره گناهان ما را پرداخت کرده است. آیا نام او را می‌دانید؟ او ذات گناه را که در تمام فرزندان آدم بود به ارث نبرد. عیسی بطور کامل ده فرمان را به جا آورد و تمام خواسته‌های مقدس خدا را برآورده ساخت. زیرا در او گناهی نبود، و می‌توانست زندگی خود را همچون قربانی تقدیم خدا کند تا هر که به او ایمان آورد گناهنش برداشته شود. خدا بر مبنای قربانی کامل نجات‌دهنده، می‌تواند ما را عادل محسوب کند، زیرا آنکه در او گناهی نبود مجازات گناه من و شما را متحمل شد.

دوستان عزیز، بیایید بر مبنای آنچه امروز خواندیم، دو موضوع مهم را هیچگاه فراموش نکنیم.

۱. ابتدا، مطمئن باشید که هیچکس نمی‌تواند بدون اینکه ده فرمان را بجا آورد خود را نجات دهد! بیایید باری دیگر به آنچه کتاب مقدس در این باره می‌گوید گوش دهیم: «جمع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هر که ثابت نماند و در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را بجا آورد.» (غلاطیان ۳: ۱۰) «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است» (یعقوب ۲: ۱۰- ترجمه هزاره نو) هیچکس نمی‌تواند با تلاش در جهت بجا آوردن ده فرمان نجات یابد! هدف ده فرمان آشکار ساختن گناه است.

۲. دومین موضوعی که باید به خاطر بسپاریم این است که تنها خدا برای نجات گناهکاران نقشه‌ای دارد! به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید: «زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که عیسی مسیح است، او که با دادن جان خود بهای رهایی جمله آدمیان را پرداخت!» (تیموتاؤس ۲: ۵-۶) مسلماً خدا تنها یک نقشه برای نجات گناهکاران دارد.

خوانندگان عزیز شما را با این مفاهیم تنها می‌گذاریم: هیچکس نمی‌تواند با تلاش در جهت بجا آوردن ده فرمان نجات یابد! و: و خدا تنها یک نقشه برای نجات گناهکاران دارد!

از اینکه به این درس توجه کردید متشکریم...
خداوند به شما برکت دهد و چشمان شما را بر روی حقایقی که امروز برایتان بیان کردیم، بگشاید:

«زیرا هیچ بشری با بجا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت تنها گناه را به ما می‌شناساند!» (رومیان ۳: ۲۰)

درس ۳۹

شکستن ده فرمان



خروج ۳۲

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته، دیدم که خدا بر کوه سینا از میان آتش و رعد و برق با قوم بنی‌اسرائیل سخن گفت و ده فرمان *مقدس* را به آنها عطا کرد. همچنین دیدیم که به قوم اسرائیل فرمان داد تا در آنجا *مذبحی* بنا کنند و برخی از حیوانات بی‌عیب را در آنجا قربانی کنند و به او تقدیم کنند.

آیا خدا دستور داد آن حیوانات را قربانی کنند؟ بله خدا به آنها گفت چنین کنند زیرا او قدوس است، و شریعت مقدس او اعلام می‌کند: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است» (یعقوب ۲: ۱۰) هر کس که شریعت خدا را زیر پا بگذارد گناه کرده است... و مجازات گناه موت است! (ایوحنا ۳: ۴، رومیان ۶: ۲۳) از آنجایی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند تمام احکام خدا را نگاه دارند، باید قربانی‌های بی‌عیب به خدا تقدیم می‌کردند، تا حیوان بیگناه به عنوان *جایگزینی* برای شخص گناهکار می‌مرد. آن حیوان کفاره گناهان شخص می‌شد تا آن شخص نمیرد. خدا به این شکل ثابت کرد که او عادل است و او نمی‌تواند بر مبنای تلاش‌های انسان گناه را نادیده انگارد. خدا تنها می‌تواند گناه را بر مبنای خود یک قربانی کامل ببخشد.

عنوان درس امروز ما «*فرامینی که زیر پا گذاشته شدند*» است. در این قسمت از داستان حضرت موسی و طوایف بنی‌اسرائیل هنوز در پای کوه سینا و در بیابان اردو زده بودند. بیاید اکنون به تورات بازگردیم و ببینیم پس از اینکه خدا ده فرمان را به آنها عطا کرد چه اتفاقی رخ داد. از باب بیست و چهار کتاب خروج برایتان قرائت می‌کنیم.
کتاب مقدس می‌گوید:

و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.» پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد. و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم؛ همانا هارون و حور با شما می‌باشند. پس هر که امری دارد نزد ایشان برود.» و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت. و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی‌اسرائیل بر قله کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

در اینجا از بحث درباره‌ی موضوع دست نگه می‌داریم. به یاری خدا در درس بعدی خواهیم گفت که خدا در این چهل روز به موسی چه گفت. اما امروز قصد داریم ببینیم که در این مدتی که قوم در پای کوه منتظر بازگشت موسی بودند چه بر سر بنی‌اسرائیل آمد. همه ما می‌دانیم که برای بنی‌آدم به انتظار خدا نشستن کار ساده‌ای نیست. برای ما ساده‌تر آن است که دلسرد شویم؛ کلام خدا را فراموش کنیم و راه خود را در پیش گیریم. از این رو، آنچه که اکنون می‌خواهیم درباره بنی‌اسرائیل بخوانیم بسیار بسیار مهم است. خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان دهنده به ما هشدار دهد.

در باب سی و دو چنین می‌خوانیم:

و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.»

هارون بدیشان گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران شماست، بیرون کرده نزد من بیاورید.» پس تمامی قوم گوشواره‌های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. و آنها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوشاله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.»

آیا می‌دانید بنی‌اسرائیل چه می‌کردند؟ هنوز چند روزی بیش نگذشته بود که گفته بودند: «آنچه خداوند امر فرموده است خواهیم کرد!» می‌بینیم که آنها فرمان اول و دوم ده فرمانی که خدا در کوه سینا به آنها داده بود زیر پا گذاشتند: فرمان اول: «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد!» فرمان دوم: «صورتی تراشیده و یا هیچ تمثالی... برای خود مسازد!» اما بنی‌اسرائیل چه کردند؟ آنها به خدا پشت کردند و برای خود بتی به شکل گوساله همچون بت‌های مصری ساختند.

چرا بنی‌اسرائیل به این سرعت به خدا و کلام او پشت کردند؟ زیرا آنها **خدایی می‌خواستند که بتوانند آن را ببینند و لمس کنند**. آنها همچون مردم این روزگار هستند که کلام خدا را نادیده می‌انگارند و از انسانها و سنت‌های آنها پیروی می‌کنند. پیروی از **انسانی** که قابل رؤیت است بسیار آسان‌تر از پیروی از **خدایی** است که نمی‌توان به چشم او را دید. به همین دلیل است که اکثر فرزندان آدم **تفکرات انسانی** را که هیچ مبنای محکمی ندارد جایگزین **کلام حقیقی خدا می‌کنند**.

بیا بید ببینیم پس از اینکه بنی‌اسرائیل برای خود گوساله‌ای ساختند چه بر سر آنها آمد. کتاب مقدس می‌گوید:

و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد.» و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند. (خروج ۳۲: ۵-۶)

آیا شنیدید هارون چه کرد؟ کتاب مقدس می‌گوید که «مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد!» آیا حقیقت این بود؟ آیا بنی‌اسرائیل می‌توانستند خداوند را اینگونه خدمت کنند؟ مسلماً خیر! ما می‌دانیم که **خدا در جشن عبادتهایی که آنها ترتیب می‌دادند هیچ نقشی نداشت**. آنها نه تنها فرمان اول و فرمان دوم را زیر پا گذاشتند، بلکه حتی فرمان سوم را نیز: «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.»^۱ خداوند خدا! خدا، خدا، خدا! ورد زبان آنها بود، اما دل‌هایشان بسیار از او دور بود. پرستش آنها بیهوده بود. سخنان آنها در مورد خدا ارزشی نداشت. دعاهای آنها تنها مجموعه‌ای از سخنان تعارفی بی‌ارزش بود که تنها خدا را خشمگین می‌ساخت!

اکنون بیا بید پایان داستان را بخوانیم:

^۱ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده‌ای، فاسد شده‌اند. ^۲ او به زودی از آن طریقی که بدیشان

امر فرموده‌ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می‌گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده‌اند.»^۴ و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند.»^۵ و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»

پس موسی نزد یهوه خدا خود تضرع کرده گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما. بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیاد آور که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتمی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که درباره آن سخن گفته‌ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابدالآباد.» پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود. آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به دو طرف مرقوم بود. و لوحها صنعت خدا بود، و نوشته نوشته خدا بود، منقوش بر لوحها. و چون یوشع آواز قوم خود را که می‌خروشدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.» گفت: «صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می‌شنوم.»

و واقع شد چون نزدیک به اردو رسید، گوساله و رقص‌کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست. و گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد و نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» هارون گفت: «خشم آقایم افرخته نشود، تو این قوم را می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند. و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بنخرانند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی‌دانیم او را چه شده. بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.» و چون موسی قوم را دید که بی‌لگام شده‌اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی‌لگام ساخته بود، آنگاه موسی به دروازه اردو

ایستاد، گفت: «هر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی‌لاوی نزد وی جمع شدند. او بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خویش را بکشد.» و بنی‌لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم کشته افتادند. و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند. (خروج ۳۲: ۱-۲۸؛ ۳۵: ۳۲)

پس از این خداوند به موسی گفت دو لوح سنگی دیگر بترشد تا جایگزین لوح‌هایی باشد که او شکست. و خداوند بر این الواح فرامینی که بنی‌اسرائیل زیر پا گذاشته بودند دوباره نوشت. چه گناه بزرگی اسرائیل مرتکب شد! آنها شریعت مقدس خدا را زیر پا گذاشتند. باری دیگر دل شریر انسان خود را نشان داد. علیرغم تمام آنچه خداوند برای قوم اسرائیل انجام داده بود، هنوز هم می‌بینیم که آنها چقدر زود راه عدالتی را که خدا مهیا ساخته بود ترک کردند. آنها راه دیگری را انتخاب کردند، آنها خواستند مذهب دلخواه خودشان را بسازند. آنها راه اعمال دست خویش را انتخاب کردند. آنها به راهی که خدا مهیا کرده بود پشت کردند و برای مذهبی که خود انتخاب کرده بودند شادی می‌کردند. نام خدا بر لبان آنها بود، اما دل‌های آنان بسیار از او دور بود! به همین دلیل است که آنها تا جایی پیش رفتند که گوساله‌ای تراشیدند، و به حاصل دست خود دل بستند، و به خدای زنده و حقیقی پشت کردند.

خدا می‌خواهد توسط این داستان تکان دهنده چه درسی به ما بدهد؟ خدا می‌خواهد ما به این موضوع فکر کنیم که چه رابطه‌ای با خدا داریم. شاید برخی با خود چنین بگویند: «من همچون مثل بنی‌اسرائیل نیستم. من هیچگاه به خدا پشت نکرده‌ام و بتی نپرستیده‌ام.» شما که چنین فکر می‌کنید، آیا واقعاً مطمئن هستید که تا بحال بتی نپرستیده‌اید؟ شاید تاکنون بتی برای خود نساخته‌اید. با اینحال یک بت تنها به مجسمه‌هایی که به دست انسان ساخته می‌شود اطلاق نمی‌شود. بت هر چیزی است که میان ما و خدا قرار می‌گیرد. یک بت می‌تواند پول باشد، لباس، رابطه جنسی، فوتبال، تلویزیون، خود، شخصی دیگر همچون خود شما، و یا سنت‌های اجداد شما. بعضی‌ها به بت‌های طلسم و دعانویسی متوسل می‌شوند. برای دیگران وظایف مذهبی بت است، آنها به نماز و روزه بیش از شنیدن به کلام خدا توجه دارند! هر چیزی که جایگزین خدا و حقیقت او شود بت است.

خدای شما کیست؟ شما چه کسی را عبادت می‌کنید؟ آیا نام خدا تنها بر لبهای شماست یا اینکه بر دلهای شما حک شده است؟ یک چیز است که کسانی را که حقیقتاً خدا را می‌پرستند از کسانی که بت می‌پرستند متمایز می‌سازد. و آن **کلام خدا** است. دیدگاه شما درباره کلام خدا چیست؟ آیا کلام خدا را می‌دانید؟ آیا به آن ایمان دارید؟ آیا با تمام وجود خود آن را دوست دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل هستید که خدا به آنها گفت، «این قوم به زبانهای خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند!» (متی ۱۵: ۸-۹)

شما چگونه؟ چه کسی را پرستش می‌کنید، خداوند خدایی که شریعت مقدس خود را به موسی عطا کرد؟ آیا به کلام او ایمان دارید؟ یا همچون بنی‌اسرائیل تنها به اعمال مذهب خود دل بسته‌اید؟ هرگونه که هستید، کتاب مقدس می‌گوید:

«و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید... لهادا ای عزیزان من از بت پرستی بگریزید. به خردمندان سخن می‌گویم.» (اقرنتیان ۱۰: ۱۱، ۱۴-۱۵) «لاکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان... جادوگران و بت پرستان... نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود.» (مکاشفه ۸: ۲۱) «اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است... اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم... ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید!» (۱ یوحنا ۹: ۵، ۲۰-۲۱)

از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم... به یاری خدا در درس بعدی، نگاهی خواهیم انداخت به نقشه عجیبی که خدا کشید تا در عین اینکه عدالت و پاکی خود را نادیده نگیرد در میان بنی‌اسرائیل گناهکار ساکن شود. خدا به شما برکت دهد. این هشدار کلام خدا را هیچگاه فراموش نکنید:

«خود را از بتها نگاه دارید!» (۱ یوحنا ۵: ۲۱)

درس ۴۰

خیمه اجتماع



خروج ۲۴-۴۰، لاویان ۱۶

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته خود، دیدیم که آنها از خداوندی که آنها را از بردگی در مصر رها کرده بود رویگردان شدند. در حالیکه موسی بر کوه سینا کلام خدا را از خداوند دریافت می‌کرد، بنی‌اسرائیل گوساله‌ای طلایی تراشیدند و آن را پرستش کردند. اما امروز، قصد داریم داستان خوشایندی را برایتان بیان کنیم. اما باید به دقت به آن گوش دهیم زیرا بسیار عمیق است. امروز قصد داریم در مورد خیمه‌ای صحبت کنیم که خدا دستور ساخت آن را به موسی و اسرائیل داد تا بدینوسیله به آنها بیاموزد که چگونه به او نزدیک شوند و او را پرستش کنند. درس امروز ما «*خیمه اجتماع*» نام دارد. از تورات، کتاب خروج، باب بیست و چهار برایتان قرائت می‌کنیم، کتاب مقدس می‌گوید:

و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی‌اسرائیل بر قله کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه برآمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

(خروج ۲۴:۱۶-۱۸)

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «به بنی‌اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرد. و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج، و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز، و پوست قوچ سرخ شده و پوست خنز و چوب شطیم، و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر، و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند. و مقامی و مقدسی

برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. موافق هر آنچه به تو نشان
دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید. (خروج
۱:۲۵-۹)

آیا آنچه را که خدا به موسی گفت شنیدید؟ او چیزی بسیار عجیب و
خارق‌العاده به او گفت! خدا قصد داشت در میان اسرائیل ساکن شود، در میان
کسانی که بارها و بارها نسبت به او مرتکب گناه شده بودند! چرا خدایی که
اینقدر عظیم و قدوس است، می‌خواست در میان چنین گناهکارانی زندگی کند؟
چرا خدا، که روح است و به چیزی نیاز ندارد به خود زحمت می‌داد تا با
فرزندان آدم که از او دور شده بودند سخن بگوید؟ همانگونه که قبلاً هم
خواندیم، خدا انسان را به صورت خود آفرید تا با او ارتباط و مشارکت داشته
باشد. گناه انسان آن مشارکت را از بین برد، اما خدا راهی مقدس قرار داد تا
انسان بتواند به او نزدیک شود. خداوند خدا به خاطر اهداف ابدی خود و
دلسوزی او نسبت به گناهکاران تصمیم گرفت حضور پر جلال خود را به میان
بنی اسرائیل ببرد. خدا قصد داشت توسط یک خیمه مخصوص و شریعتی بسیار
خاص، روشن سازد که بنی‌آدم چگونه می‌توانستند به خدا نزدیک شوند.
همانگونه که گفتیم، خدا قدوس است، و گناهکاران به هیچ وجه نمی‌توانستند با
او مشارکت داشته باشند. بنا به همین دلیل خدا به بنی‌اسرائیل فرمان داد خیمه‌ای
خاص برای او بسازند تا به شکلی که شایسته قدوسیت و جلال او باشد در میان
آنها ساکن شود. همچنین خدا توسط خیمه مخصوص خود قصد داشت
درسهای بسیار مهمی درباره خود و نجات‌دهنده‌ای که او قصد داشت به این دنیا
بفرستد به نسلهای آینده بیاموزد.

پیش از اینکه به بررسی فرمان خدا به موسی برای ساخت خیمه‌ای که قوم
باید برای می‌ساختند بپردازیم، باید پیش از هر چیز بدانیم که مقصود خدا این
نبود که به آنها بگوید خیمه‌ای برای او بسازند زیرا او به جایی برای ماندن نیاز
دارد! خدای متعال، که دنیا و هر آنچه که در آن است آفرید، در خانه‌هایی که به
دست انسان ساخته می‌شود زندگی نمی‌کند! خداوند خود در نوشته‌های انبیا
اعلام می‌کند: «آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که
برای من بنا می‌کنید کجاست؟ و مکان آرام من کجاست؟ خداوند می‌گوید:
دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد.» (اشعیا
۶۶:۱، ۲؛ اعمال ۷:۴۸، ۴۹)

پس چرا خدا به بنی‌اسرائیل فرمان داد تا خیمه‌ای بسازند که روح و جلال
او در آن ساکن شود؟ همانگونه که گفتیم، خدا می‌خواست به بنی‌اسرائیل و تمام

بنی آدم بیاموزد که چقدر دوست دارد با آنها مشارکت داشته باشد. همچنین خدا می‌خواست **تصویری** از راه آموزش گناهان انسانها و حیات ابدی در آسمان و در کنار خدا در مقابل آنها قرار دهد!

از این رو، خدا به موسی و اسرئیل فرمان داد برای او خیمه‌ای بسازند تا بتواند در میان آنها ساکن شود. اما این خیمه اجتماع نباید همچون خیمه‌های معمولی باشد. در حقیقت، کتاب مقدس پنجاه باب را به روش ساخت خیمه اجتماع اختصاص می‌دهد! این بابها بسیار عمیق هستند و فرصت آن را نداریم که درباره این مفاهیم سخن بگوییم. تنها تلاش می‌کنیم مهمترین موضوعات را به شکلی خلاصه بیان کنیم.

اولین چیزی که باید درباره این خیمه اجتماع بدانید این است که خدا به موسی گفت باید **دو اتاق** داشته باشد. خیمه اجتماع یک خیمه بود، اما **پرده‌ای** بسیار سنگین و زیبا این خیمه را به دو اتاق تقسیم کرده بود.

اتاق اول **صحن مقدس** نامیده شده است. هیچکس نمی‌توانست به آن اتاق داخل شود جز کاهنان (روحانیون). کاهنان کسانی بودند که خدا آنها را از میان فرزندان هارون انتخاب کرده بود تا حیوانات را به عنوان قربانی که گناهان را می‌پوشاند بکشند. در آن اتاق سه چیز بود. یک میز طلایی که بر روی آن بخور سوزانیده می‌شد، یک چراغدان، و میزی که بر روی آن نانی که باید به خدا تقدیم می‌شد قرار می‌گرفت.

دومین اتاق **خیمه قدس الاقداس** نامیده شده است. از این جهت این اتاق قدس الاقداس نامیده شد که خدا قصد داشت پس از پایان کار خیمه، نزول کند و با تمام جلال و شکوه خود در آنجا ساکن شود. قدس الاقداس تصویری از آسمان (بهشت) بود. پس این اتاق تنها به خدا تعلق داشت! به همین دلیل است که خدا به موسی گفت هر کس که به قدس الاقداس داخل شود خواهد مرد! هیچکس نمی‌توانست به قدس الاقداس داخل شود مگر رئیس کهنه و آن هم سالی یکبار. گذشته از اینها طبق فرمان خدا، او باید با خون قربانی که برای گناهان خود و قومش ریخته می‌شد به آنجا داخل می‌شد.

خدا به موسی فرمان داده بود در قدس الاقداس صندوقچه‌ای از چوب اقاویا و پوشیده از طلای خالص قرار دهد. آن صندوقچه **تابوت عهد** نام داشت. و داخل این تابوت عهد، دو لوح سنگی‌ای که ده فرمان بر آنها حک شده بود قرار می‌گرفت. و بالای تابوت (صندوقچه) درپوشی از طلا قرار دادند که رئیس کهنه باید خون قربانی را سالی یکبار بر آن می‌ریخت تا خدا گناه بنی‌اسرائیل را می‌آمرزید. به همین دلیل است که خدا این **پوشش** را تخت رحمت (پوشش کفاره) نامید.

پس از آن، خدا به موسی نشان داد که چگونه پرده‌ای بزرگ بسازد به طوریکه خیمه اجتماع را احاطه کند. این دیوار، یا دیوار صحن باید از پرده سفید ساخته می‌شد. در پرده‌ای که خیمه را احاطه کرده بود باید یک در می‌ساختند. از این رو کسی نمی‌توانست بدون گذشتن از در به صحن خیمه داخل شود. خدا به موسی فرمان داد که درون صحن، و در مقابل در صحن مذبحی از جنس برنز قرار دهند. هر کسی که از در صحن داخل می‌شد باید ابتدا از مقابل مذبح می‌گذشت. خدا می‌خواست به بنی‌اسرائیل و تمام فرزندان آدم بیاموزد که چگونه باید به خدا نزدیک شوند. بنی‌اسرائیل چگونه باید به خدا نزدیک می‌شدند؟ با خون قربانی.

هر کسی که می‌خواست به صحن «حضور خدا» وارد شود باید حیوانی را به عنوان کفاره گناهان خود قربانی می‌کرد. خدا در واقع به بنی‌اسرائیل می‌آموخت که هیچکس نمی‌تواند به او نزدیک شود مگر به واسطه خون قربانی. به همین خاطر است که خدا به موسی گفت: «جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند.» (لاویان ۱۷:۱۱)

بنابراین، اگر کسی می‌خواست خدا را پرستش کند، باید پیش از هر چیز یک حیوان را برای بخشش گناهان خود قربانی می‌کرد. پرستنده باید گوساله، گوسفند، و یا پرنده‌ای را به صحن خیمه اجتماع می‌آورد. او باید در مقابل مذبح دستهای خود را بر روی سر قربانی‌ای که آورده بود، می‌گذاشت و در حضور خدا اعتراف می‌کرد که گناهکار است و باید به خاطر گناهان خود بمیرد. سپس او حیوان را قربانی می‌کرد. پس از آن کاهن باید خون قربانی را می‌گرفت و بر مذبح می‌پاشید، و قربانی را بر مذبح می‌سوزانید. به این شکل خدا می‌توانست گناهان شخص را بیامرزد (بپوشاند)، زیرا حیوان بی‌گناه به جای او جان داده بود.

بنی‌اسرائیل باید هر ساله این قربانی‌ها را تکرار می‌کردند. قربانی حیوان نمی‌توانست تا به ابد خواسته‌های خدا قدوس را برآوردن سازد. آنها تنها تصویری گذرا از نجات‌دهنده‌ای بودند که باید به این دنیا می‌آمد و به جای گناهکاران قربانی می‌شد - تا خدا بدینوسیله بتواند برای همیشه گناهان فرزندان آدم را ببخشد، بدون اینکه قدوسیت خود را نادیده انگارد.

خدا برای اینکه آنچه را که نجات‌دهنده برای گناهکاران انجام می‌داد به تصویر بکشد، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشت هر ساله یک روز رئیس کهنه به اتاق دوم، قدس‌الاقداس، خیمه اجتماع داخل شود. آن روز، روز کفاره نامیده شد. در آن روز رئیس کهنه حق داشت به قدس‌الاقداس داخل شود، و خون قربانی را بر

پوشش (تخت رحمت) تابوت عهد بپاشد. او هیچگاه نمی‌توانست بدون همراه داشتن خون حیوان بی‌عیب، که برای گناهان خود و قوم تقدیس کرده بود، به قدس‌الاقداص داخل شود. بدین شکل خدا آشکار می‌ساخت که نجات‌دهنده چگونه به این دنیا می‌آمد و خون خود را می‌ریخت تا خدا گناهکاران را ببخشد و آنها را تا به ابد به حضور خود بپذیرد.

آه، خوانندگان عزیز، درس امروز ما بسیار عمیق و عجیب است. و بسیار بیشتر از اینها می‌توان سخن گفت، اما وقت ما امروز رو به پایان است. با اینحال پیش از اینکه با شما وداع کنیم، موضوعی دیگر نیز دربارهٔ خیمه اجتماع است که باید بدانیم. در بابهای پایانی کتاب خروج چنین نوشته شده است:

«موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود همچنین تمام کار را ساختند. و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد... آنگاه خیمه اجتماع را ابر پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. و موسی نتوانست بر خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.» (خروج ۴۲:۳۹-۴۳؛ ۴۰:۳۵-۳۶)

دیدید چه اتفاقی افتاد؟ پس از اینکه خیمه اجتماع آماده شد، جلال خدا بر خیمه نازل شد و قدس اقداس را پر کرد، و نور جلال خدا درخشان شد، حتی بیشتر از نور خورشید! آنچه که باید به خاطر بسپاریم این است که خدا با تمام این کارها در واقع برکتی بسیار عظیم‌تر را که به هنگام ظهور نجات‌دهندهٔ دنیا از آسمان نازل و در میان بنی‌آدم ساکن می‌شد به تصویر می‌کشید. نجات‌دهنده خود «خیمه اجتماع» حقیقی است که خدا بخشید تا ما بتوانیم تا به ابد با او رابطه‌ای نزدیک و دوستانه با او داشته باشیم! همانگونه که در انجیل مقدس نوشته شده است:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد! و جلال او را دیدیم! ... (او است) بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!» (یوحنا ۱:۱، ۱۴، ۲۹)

بله، نجات‌دهنده کسی است که خود تحقق خیمه اجتماع و قربانی‌هایی که در آن گذرانیده می‌شد بود، بلکه او به این دنیا نیامد تا تنها در میان انسانها زندگی کند، بلکه تا خون خود را به عنوان یک قربانی کامل برای گناهکاران بریزد، تا هر که به او ایمان آورد تا به ابد با خدا رابطه‌ای نزدیک داشته باشد!

آیا درک مسایلی که امروز مطرح شد دشوار است؟ پس به خاطر بسپاریم که درک برخی چیزها در کلام خدا بسیار دشوار است، ولی این باعث نمی‌شود که رنگ حقیقت را در آنها کمرنگ‌تر سازد! هیچگاه فراموش نکنیم که خود خداوند گفت: «افکار من افکار شما نیست، و طریق‌های شما طریق‌های من نی!... چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد!» (اشعیا ۵۵: ۸-۹)

درس ما در اینجا به پایان می‌رسد...

خدا به شما برکت دهد. با این آیه از کتاب مقدس شما را به خدا می‌سپاریم:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی! زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟... زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.» (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶).

درس ۴۱

بی‌ایمانی بنی‌اسرائیل



اعداد ۱۳، ۱۴

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. به بررسی خود از تورات ادامه می‌دهیم. همانگونه که می‌دانید تورات اولین قسمت از نوشته‌های انبیا است و خود شامل پنج کتاب یا قسمت می‌باشد. در کتاب اول که **پیدایش** نام دارد، دیدیم که چگونه گناه وارد جهان شد، و با خود رنج و مرگ و محکومیت را به این دنیا آورد. اما دیدیم که خدا نقشه‌ای کشید تا آدم و فرزندان او را از عقوبت گناه، آتش ابدی جهنم نجات دهد. دیدیم که خدا وعده داد تا نجات‌دهنده‌ای بفرستد تا به جای گناهکاران بمیرد و بدینسان خدا بدون اینکه ذات قدوس خود را نادیده انگارد گناهان آنها را ببخشد. همچنین کتاب پیدایش به ما آموخت که خدا ابراهیم را برگزید و به او وعده داد تا امتی عظیم از او بوجود آورد، امتی که از آن انبیا و نجات‌دهنده دنیا ظهور خواهند کرد.

در کتاب دوم تورات که **خروج** نامیده شده است می‌بینیم که خدا فرزندان ابراهیم، بنی‌اسرائیل را به دستان نبی خود، موسی از بردگی و اسارت در سرزمین مصر نجات داد. خدا طوایف بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به کوه سینا در بیابان آورد، جاییکه فرامین خود را به آنها اعطا کرد و راه خون قربانی‌ای را که توسط آن گناهان آنها آمرزیده می‌شد به آنها آموخت.

در درس گذشته دیدیم که خدا به موسی و بنی‌اسرائیل فرمان داد **خیمه** زیبایی **اجتماع** را بسازند تا او در میان آنها ساکن شود. به محض اینکه همه چیز آماده شد «ابر خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.» (خروج ۳۴:۴۰) خدا در واقع بر بنی‌اسرائیل آشکار ساخت که او می‌خواهد رابطه‌ای نزدیک با آنها داشته باشد، اما هیچکس نمی‌توانست به او نزدیک شود مگر به واسطه خون قربانی که بر مذبح خیمه اجتماع به او تقدیم می‌شد. خیمه اجتماع به همراه حیوانات قربانی تنها سایه و **تصویری از نجات‌دهنده‌ای** بودند

که از آسمان می‌آمد و در زمین ساکن می‌شد و خون خود را به عنوان قربانی می‌ریخت.

در قسمت سوم تورات، که لاویان (قوانین مربوط به سبط لاوی) نام دارد، خدا به موسی الهام بخشید تا قوانین مربوط به تقدیم قربانی‌هایی که پوششی برای گناهان بود به تفصیل و با جزئیات کامل بنویسد. این کتاب بسیار عمیق است، و وقت کافی نداریم که تمام مطالب آن را بررسی کنیم. پیغام کل کتاب در این دو واژه خلاصه می‌شود. دو واژه بارز در این کتاب «قدوس» و «خون» هستند. چرا این کلمات به کرات در این کتاب تکرار می‌شوند؟ زیرا یکی از مهمترین پیغام‌هایی که انسان می‌تواند درک کند این است که **خدا قدوس است**، و «بدون ریختن خون آمرزش (گناهان) نیست!» (عبرانیان ۹:۲۲) ارزش کتاب سوم تورات در این است که خدا در این کتاب می‌خواهد به بنی‌اسرائیل بیاموزد که چگونه یک گناهکاری که به گناه‌آلوده است می‌تواند به خدایی که قدوس است نزدیک شود. خدا به وضوح نشان داد که هیچکس نمی‌تواند به او نزدیک شود، مگر توسط خون قربانی، قربانی‌ای که سایه‌ای بود از نجات‌دهنده قدوس که به این دنیا می‌آمد و جان خود را به جهت گناهکاران می‌داد تا کفار گناهان آنها را بپردازد.

بیاید باقیمانده وقت امروز را به **بخش چهارم** تورات موسی، یعنی کتاب **اعداد** اختصاص دهیم. در این کتاب، خواهیم دید که بنی‌اسرائیل به مدت یک سال در پای کوه سینا زندگی کردند. در طول این یک سال خدا چیزهای بسیاری به آنها آموخت، و به موسی الهام بخشید تا قسمت اعظم کتاب تورات را که امروز از آن می‌خوانیم بنویسد.

با اینحال خدا نمی‌خواست بنی‌اسرائیل تا به ابد در بیابان زندگی کند. به همین خاطر است که روزی خدا آنها را به حرکت وا داشت تا به سوی سرزمینی که به آنها وعده داده بود رهسپار شوند، یعنی سرزمین کنعان. کتاب مقدس به ما می‌گوید، در روزی که آنها سینا را ترک کردند، ابر جلال خدا که خیمه اجتماع را پوشانیده بود بالا رفت و در جلوی آنها حرکت کرد. **خداوند خود در روز در ابر و در شب در ستون آتش** آنها را هدایت می‌کرد و راه را به آنها نشان می‌داد.

از این رو، بنی‌اسرائیل در روز در پشت ابر و در شب در پشت ستون آتش حرکت می‌کرد تا اینکه به مرزهای کنعان رسیدند، سرزمینی که خدا سالها قبل آن را به ابراهیم و فرزندان او وعده داده بود. خدا هیچگاه وعده‌های خود را فراموش نمی‌کند. **بنی‌اسرائیل بخاطر وفاداری و قدرت خدا، به مرزهای کنعان**، که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می‌شود رسیدند.

با اینحال، کنعان ساکنان بسیاری داشت. مردم کنعان هم تعدادشان زیاد بود و هم قدرت زیادی داشتند. پس چگونه بنی اسرائیل می توانستند آن سرزمین را تصاحب کنند؟ تنها یک راه وجود داشت: **خدا آن سرزمین را به آنها می داد.** برای خدا هیچ کار مشکلی وجود ندارد! خدا به ابراهیم وعده داده بود که سرزمین کنعان را به فرزندان او خواهد بخشید. خدا قصد داشت مردم کنعان را نابود کند و این سرزمین را به فرزندان ابراهیم، اسرائیل بخشید. بسیار مهم است که بدانیم مردمان کنعان بسیار گناهکار و شرور بودند. فساد آنها بسیار آشکار بود به حدی که حتی فرزندان خود را برای خدایان دروغین خود قربانی می کردند. خدا نسبت به مردم کنعان بسیار صبور بود، اما آنها به خواسته های شرم آور و گناه آلود خود ادامه دادند. بنابراین خدا قصد داشت سرزمین آنها را به قوم اسرائیل بدهد.

پس بیاید قسمت چهارم تورات را بخوانیم و ببینیم هنگامی که بنی اسرائیل به مرزهای کنعان رسیدند چه اتفاقی افتاد. در باب سیزده کتاب اعداد نوشته شده است:

(اعداد ۱۳) و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند، یک نفر را از هر سبط آبی ایشان که هر کدام در میان ایشان سرو باشد، بفرستید.» پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد... پس رفته زمین را... جاسوسی کردند.

و بعد از چهل روز از جاسوسی زمین برگشتند. و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. و برای او حکایت کرده گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاری است، و میوه اش این است. لیکن مردمانی که در سرزمین ساکنند زور آورده اند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم. و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کناه اردن ساکنند.»

و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می توانیم بر آن غالب شویم.» اما آن کسانی که با وی رفته بودند گفتند: «نمی توانیم با این قوم مقابله نماییم، زیرا که ایشان از ما قوی ترند.» و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می خورد، و تمامی قوم را که در آن دیدیم، مردان

بلند قد بودند. و در آنجا جباران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می‌نمودیم.»
 (اعداد ۱۴) و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند. و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون مهممه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم! و چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان ما اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟» و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.» پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی‌اسرائیل به راه افتادند. و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند. و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم زمین بسیار بسیر خوبی است اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاریست. زنهار از خداوند متمرد نشوید و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، ولی خداوند با ما است از ایشان مترسید.»
لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال در خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی‌اسرائیل ظاهر شد. و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نموده‌ام، به من ایمان نیاورند؟»

بیایید قدری در اینجا فکر کنیم. آیا شنیدید که بنی‌اسرائیل چگونه از خدا تخطی کردند؟ آیا بی‌ایمانی ایشان را می‌بینید؟ آیا متوجه شدید که به خدا تهمت زدند که از کلام خود برگشته است؟ بله، بنی‌اسرائیل در آن روز گناه بزرگی مرتکب شدند زیرا به وعده خدا ایمان نداشتند، وعده‌ای که طبق آن خدا سرزمین کنعان را به آنها می‌داد. آنها به آنچه خدا به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و موسی وعده داده بود ایمان نداشتند. آنها مانند بسیاری از مردم روزگار ما هستند که می‌گویند، «ما به خدا و انبیای آنها ایمان داریم» اما با اینحال به خدا و انبیای او ایمان نداشتند! چرا؟ زیرا به آنچه خدا توسط انبیا و کلامش گفته است ایمان ندارند! بی‌ایمانی در نظر خدا گناه وحشتناکی است.
 به اندازه کافی گفتیم. بیایید ادامه متن را بخوانیم:

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت: «تا به کی این جماعت شریر را که بر من مهممه می‌کنند متحمل بشوم؟ همه بنی‌اسرائیل را که بر من مهممه می‌کنند شنیدم. به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. **لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد**، و جمیع شمرده‌شدگان شما بر حسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من مهممه کرده‌اید. شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر **کالیب بن یفنه و یوشع بن نون**. **اما اطفال شما** که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد... من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به **ضد من جمع شده‌اند** خواهم کرد و در این صحرا تلف شده در اینجا خواهند مرد.»

و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی به زمین فرستاده بود و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آوردند تمامی جماعت را از او گله‌مند ساختند. آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند به حضور خداوند از وبا مردند. **اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه** از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند زنده ماندند. (زیرا به کلام خدا ایمان داشتند.)

بنابراین می‌بینیم که بنی‌اسرائیل با وجود اینکه خداوند آنها را از چنگال فرعون رهانیده بود و تا مرز کنعان هدایت کرده بود، از ایمان آوردن به او سر باز زدند. خدا با آنانی که به او ایمان نیاوردند چه کرد؟ آنها را به مرگ در بیابان محکوم کرد! چرا این نسل از اسرائیل به سرزمین کنعان وارد نشدند؟ **زیرا به کلام خدا ایمان نداشتند!**

دوستان عزیز، ایمان نیاوردن به کلام خدا فاجعه‌ای بس عظیم است. خدا باید هر کسی را که به او ایمان نمی‌آورد محکوم کند! هر کس که نسبت به آنچه خدا در کلام مقدسش گفته است بی‌تفاوت باشد دروغگو است و هیچ سهمی در پادشاهی ابدی ندارد! البته اراده خدا این نیست که همه در بی‌ایمانی هلاک گردند. خدا می‌خواهد همه به خبر خوش او درباره راه نجاتی که مهیا کرده است **ایمان بیاورند**. اما هر کسی باید برای خود تصمیم بگیرد. تمام کسانی که از ایمان آوردن به کلام خدا سر باز می‌زنند هلاک خواهند شد. به هشداری که کلام خدا توسط روح قدوس خود در انبیا اعلام کرده است توجه کنید:

«امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در بیابان،... ای برادران با حذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدای حیّ مرتد شوید!»
(عبرانیان ۷:۳-۱۲؛ مزمو ۷:۹۵-۱۱)

خوانندگان عزیز، از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. به یاری خدا در درس آینده خواهیم دید تمام کسانی که به کلام خدا ایمان نیاوردند در بیابان هلاک شدند، درست همانگونه که خدا حکم کرده بود... خدا به شما برکت دهد. به این هشدار از کتاب مقدس توجه نمایید:

«ای برادران با حذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدای حیّ مرتد شوید!» (عبرانیان ۱۲:۳)

درس ۴۲

مار برنجی



اعداد ۲۰، ۲۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. درس گذشته، در قسمت چهارم تورات، یعنی کتاب اعداد، دیدیم که چگونه بنی‌اسرائیل به مرزهای کنعان، سرزمینی که خدا به ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان آنها وعده داده بود رسیدند. خدا قصد داشت انسانهای شرور و غول‌پیکری را که در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند بیرون کند و همه چیز را بنی‌اسرائیل بدهد. با اینحال اکثر قوم اسرائیل از انسانهای غول‌پیکر آن ناحیه می‌ترسیدند و به وعده خدا مبنی بر اینکه سرزمین کنعان را به آنها خواهد داد ایمان نیاوردند.

پس می‌خوانیم که چگونه خدا بنی‌اسرائیل را به سبب بی‌ایمانی آنها مجازات کرد. خدا به آنها گفت:

شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون (برای اینکه آنها روح دیگری داشتند و با تمام قلب از من پیروی می‌کردند). اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهند افتاد. (اعداد ۱۴: ۳۰-۳۲)

مسأله مهم این است که خدا می‌خواست بنی‌اسرائیل را برکت بسیاری دهد، اما نمی‌توانست چنین کند زیرا ایمان نداشتند. از آنجایی که آنها به وعده خدا ایمان نیاوردند، خدا آنها را محکوم کرد تا به مدت چهل سال در بیابان سرگردان باشند، تا تمام کسانی که بالای سی سال سن داشتند و به ایمان نیاورده بودند بمیرند.

بیاید اکنون به مطالعه کتاب اعداد ادامه دهیم و ببینیم در پایان این چهل سالی که اسرائیل به خاطر بی‌ایمانی خود در بیابان سرگردان بود چه اتفاقی افتاد. در باب بیست می‌خوانیم:

و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.
و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» (اعداد ۲: ۱-۵)

شنیدید که بنی‌اسرائیل چه گفتند؟ آیا پس از تمام کارهایی که خدا برای آنها و پدرانشان در مصر و در بیابان انجام داده بود، نباید دل‌هایشان سرشار از شکرگزاری و اعتماد بود؟ خیر! آنها نیز به مانند پدرانشان عمل می‌کردند. آنها شکایت می‌کردند! مسلم است که از بیابان خسته شده بودند، اما هنوز هم نباید فراموش می‌کردند که به خاطر بی‌ایمانیشان بود که هنوز به سرزمین کنعان داخل نشده بودند. درست است، بنی‌اسرائیل آب نداشتند. اما چرا به حضور خدا دعا نکردند؟ آیا کسی که به مدت چهل سال در آن بیابان خشک از آنها مراقبت کرده بود، نمی‌توانست به آنها آب برای نوشیدن بدهد؟ مسلماً می‌توانست! خدا می‌خواست تمام نیازهای آنها را برآورده سازد! اما با اینحال، بنی‌اسرائیل هنوز به طور کامل به خدا اعتماد نداشتند.
بیاید ادامه داستان را بخوانیم. کتاب مقدس می‌فرماید:

و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند، و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. خداوند موسی را خطاب کرده گفت: «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»
پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او امر فرموده بود، گرفت. و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» و موسی

دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق نمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام، داخل نخواهید ساخت.»

متوجه اتفاقی که افتاد شدید؟ خدا به موسی و هارون گفت چه بکنند تا جماعت اسرائیل به آب برسند؟ او گفت: «به این صخره بگویید!» آیا موسی از خدا اطاعت کرد و به صخره گفت؟ خیر! موسی از روی خشم دو بار به آن زد. اما این موضوع باعث نشد خدای نیکو و مهربان نگذارد از صخره آب جاری نشود، اما آنچه موسی کرد در نظر خدا ناخوشایند بود. به همین خاطر خدا او را تنبیه کرد و به او گفت: «چونکه مرا تصدیق نمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام، داخل نخواهید ساخت.»

شاید گمان کنید، تنبیهی که برای موسی در نظر گرفته شد کمی شدید بود. اما باید به خاطر داشته باشیم که تنها ایمان به کلام خدا و اطاعت از کلام اوست که او را خشنود می‌سازد. خدا نمی‌تواند آنچه را که بر خلاف کلام اوست نپذیرد - حتی اگر این عمل از حضرت موسی سر بزنند!

خدا تعیض قابل نمی‌شود. موسی پیامبر بزرگی بود، اما او نیز همچون همه ما انسان بود. از این او نیز همانند تمام بنی آدم گناهکار بود. حتی پیامبر خدا موسی، نمی‌توانست با اعمال خوب خود را نجات دهد. او نیز همچون تمام فرزندان آدم خطاهایی داشت و نمی‌توانست بطور کامل به پارسایی جامعه عمل بپوشاند. موسی نبی همچون تمام بنی اسرائیل باید از راه نجاتی که خدا تعیین کرده بود یعنی خون قربانی به حضور او می‌رفت. خدا می‌خواهد توسط گناه موسی به ما یادآوری نماید که همه گناه کرده‌اند و نمی‌توانند به جلال خدا برسند. همه در برابر خدا گناهکارند. همه گناه کرده‌اند. کسی عادل و پاک نیست! هیچکس نیست که از راه خدا خارج نشده باشد - مگر نجات دهنده کاملاً عادل که برای نجات گناهکاران از آسمان نزول کرد!

در ادامه داستان بنی اسرائیل در پایان باب بیست می‌خوانیم که هارون، برادر بزرگ موسی، در کوه هور در گذشت، و بنی اسرائیل به مدت سی روز برایش ماتم گرفتند.

پس از آن در باب بیست و یک کتاب مقدس می‌گوید:

و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم بسبب راه تنگ شد (بی صبر). و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده گفتند:

«که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»
پس خداوند، **مارهای آتشی** در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند. و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود. و خداوند به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نيزه‌ای بردار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.» پس موسی مار برنجینی ساخته، بر سر نيزه‌ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد **نگاه کردن** بر آن مار برنجین **زنده می‌شد.** (اعداد ۲۱: ۴-۹)

بیاید به این داستان عجیب قدری فکر کنیم. چرا خدا مارهای سمی به میان بنی اسرائیل فرستاد؟ او مارهای سمی را به خاطر **گناهانشان** فرستاد. شنیدیم که درباره خدا و موسی چه می‌گفتند، و خوراکی را که خدا برای آنها نازل می‌کرد حقیر شمردند. به همین خاطر خدا مارها سمی در میان آنها فرستاد، بسیاری مردند.

بنی اسرائیل برای گریختن از مرگ چه باید می‌کردند؟ آیا می‌توانستند خود را از بلای مارها برهانند؟ آیا می‌توانستند خود را از زهر کشنده مارها شفا دهند؟ غیر ممکن بود! پس باید چه کار می‌کردند؟ می‌توانستند نیز خدا فریاد برآورند! و این همان کاریست که آنها انجام دادند. دیدیم که بنی اسرائیل توبه کردند و نزد موسی رفتند و گفتند، «گناه کرده‌ایم!» بر تو و خدا خطا کردیم! نزد خدا برای ما دعا کن تا بر ما رحم کند و مارها را از ما دور کند!

آیا خدا مارها را از آنها دور کرد؟ او کاری بهتر کرد! خدا به موسی گفت ماری برنجی بسازد و آن را بر سر نيزه‌ای بگذارد تا «هر گزیده شده‌ای که بر آن **نگاه کند زنده ماند.**» این **درمان خدا** بود. اگر مار کسی را می‌گزید تنها کاری که شخص مارگزیده باید انجام می‌داد این بود که مار برنجینی که بر سر آن نيزه آویزان شده بود نگاه کند تا شفا یابد! این راه نجاتی بود که خدا ترتیب داد: **نگاه کنید و زنده بمانید!**

خدا وعده داد تا هر کسی را که به مار برنجینی که موسی بر سر آن نيزه آویزان کرده بود **نگاه کند** شفا دهد. اما بر سر آنانی که **نگاه نمی‌کردند** چه می‌آمد؟ به طرز زجرآوری می‌مردند. اما هر کس که به خدا ایمان داشت و به مار برنجین نگاه می‌کرد از مرگ رهایی می‌یافت، زیرا خدا به آنها وعده داده بود، «هر گزیده شده‌ای که بر آن **نگاه کند زنده ماند.**»

حقیقتاً که داستان اسرارآمیزی است، البته بسیار بیشتر از اسرارآمیز. این داستان نوشته شد تا ما از آن بیاموزیم. خدا می‌خواهد به ما نشان دهد که همه ما همانند بنی‌اسرائیل هستیم. ما نیز همه گناهکاریم، و به همین دلیل است که هر از چند گاهی از خدا و انسان گله و شکایت می‌کنیم، و در افکارمان، سخنانمان و اعمالمان خدا را رنجیده خاطر می‌سازیم. شیطان همچون مارهای سمی‌ای است که بنی‌اسرائیل را می‌گزیدند. و گناه همچون زهری است که آنها را می‌کشت. شیطان تمام بنی‌آدم را گزیده است و زهر گناه باعث می‌شود تا به ابد هلاک شویم، مگر اینکه تنها خدا برای ما درمانی مهیا کند! مجازات گناه هلاکت در آتش ابدی است، و ما در خود هیچ راه گریزی نداریم! اما خدا را شکر می‌کنیم، زیرا او همانگونه که برای نجات بنی‌اسرائیل از زهر مارها چاره‌ای اندیشید، همچنین برای نجات ما از زهر گناه تدبیری اندیشیده است!

خوانندگان عزیز، آیا می‌دانید خدا برای نجات شما از لعنتی که گناه به همراه آورده چه کاری انجام داده است؟ گوش دهید و ببینید که نجات‌دهنده قدوس هزار و پانصد سال بعد از اینکه موسی مار برنجی را در بیابان بر سر چوبی قرار داد چه گفت. او گفت: «همچنان که موسی ما را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود... تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد!» (یوحنا ۳: ۱۴، ۱۶)

از این آیه در انجیل مقدس، می‌آموزیم که مار برنجینی که موسی در بیابان بلند کرد، تصویری (نماد، سایه) بود از نجات‌دهنده‌ای که باید می‌آمد و بر روی صلیب جان خود را می‌داد تا شیطان را که قدرت مرگ در دستان اوست، شکست دهد. (عبرانیان ۲: ۱۴) چقدر این پیغام زیبا است! در دروس بعدی خواهیم دید خدا که توسط مرگ و قیام نجات‌دهنده، در نجات، صلح و شادی ابدی را به روی بنی‌آدم گشوده است! تنها چیزی که خدا از شما می‌خواهد این است که باور داشته باشید نمی‌توانید خود را از قدرت گناه نجات دهید، و به تمامی دل به آنچه خدا درباره نجات‌دهنده‌ای که برای کفاره گناهان شما بر روی صلیب مرد، ایمان داشته باشید. خدا می‌گوید: به نجات‌دهنده نگاه کنید و زیست خواهید کرد! به او ایمان داشته باشید و خدا شما را شفا خواهد داد، خود را از زهر گناه نجات دهید و برای خود در حضور خداوند در آسمان جایگاهی ابدی ذخیره کنید!

پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و ثروتمند، خدا به همه شما می‌گوید: نگاه کنید و زنده بمانید! به نجات‌دهنده قادر که خدا برای شما فرستاده است نگاه کنید و زنده بمانید! اما همچنین می‌گوید: اگر نگاه نکنید، اگر به نجات‌دهنده‌ای که خدا توسط او تنها مرهم گناه را مهیا کرده است نگاه نکنید، «در گناهان خود خواهید مرد!» (یوحنا ۸: ۲۴) شریعت مقدس خدا اعلام می‌کند هر کس درمانی

را که خدا مهیا کرده است نپذیرد **خواهد مرد**. خدا برای درمان فرزندان آدم از زهر گناه مرهم دیگری ندارد. آیا به نجات‌دهنده‌ای که درباره او تمام انبیا نوشته‌اند نگاه کرده‌اید؟ او شما را پاک خواهد کرد و به شما حیات جاودانی خواهد بخشید، اگر تنها به او اعتماد داشته باشید. باری دیگر به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید: «همچنان که موسی ما را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان (نجات‌دهنده دنیا) نیز باید بلند کرده شود... **تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد!**» (یوحنا ۳: ۱۴، ۱۶)

خوانندگان عزیز زمان ما به پایان رسیده است. از اینکه به این درس توجه کردید متشکریم. به یاری خدا در درس بعدی آخرین سخنان حضرت موسی را بررسی خواهیم کرد و بدینسان به بررسی تورات پایان می‌دهیم... خدا به شما برکت دهد. در مورد وعده‌ای که او داده است، فکر کنید:

«به من توجه نمایید و نجات یابید!» (اشعیا ۴۵: ۲۲)

درس ۴۳ پیغام آخر موسی



تثنيه

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. در چهل و دو درس گذشته، کتاب اول کتب مقدس، یعنی کتاب تورات را بررسی کردیم. همانگونه که می‌دانید، خدا بود که سخنان خود را در ذهن حضرت موسی قرار داد و به الهام بخشید تا تورات را بنویسد. تقریباً سه هزار و پانصد سال از زمانی که موسی تورات را نوشت گذشته است، اما با وجود گذشت این همه سال هنوز این کتاب بسیار ارزشمند است. تورات بنیادی است که خدا خود قرار داد، تا هر آنچه را که می‌شنویم محک بزنیم و ببینیم که آیا از سوی خدا است یا خیر. تعلیم تورات حقایق مسلم درباره خدا است. هر تعلیمی که با آن در تضاد باشد دروغ است. تمام حقایق خدا با آنچه در تورات ثبت شده است هماهنگی کامل دارد. یک چیز است که خدای قادر نمی‌تواند انجام دهد. آیا می‌دانید آن چیست؟ بله درست است، خدا نمی‌تواند خود را نقض کند! موسی در تورات این سخنان را رشته تحریر درآورد، «خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟» (اعداد ۱۹:۲۳)

خدا توسط مطالعه تورات موسی اسرار بسیار عمیقی را بر ما مکشوف کرد. امروز قصد داریم به سفر خود در تورات مقدس پایان دهیم. پیش از اینکه به بابهای پایانی نگاه بیندازیم، بیایید دوباره به آنچه که از آغاز تاکنون مطالعه کرده‌ایم نگاهی بیندازیم.

در باب اول تورات، دیدیم خدا انسان اول را به صورت خوا آفرید. خدا می‌خواست رابطه‌ای عمیق و نزدیک با انسانی که خلق کرده بود داشته باشد. به همین خاطر است که او در جان انسان ذهن (روح) را قرار داد تا خدا را بشناسد

و به او قلبی داد تا خدا را دوست داشته باشد و اراده‌ای به او بخشید تا خود انتخاب کند که از خدا اطاعت کند یا نکند.

در باب سوم، دیدیم که انسان اول، آدم، اطاعت از شیطان را برگزید و از درختی که خدا منع کرده بود خورد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنچه که همه گناه کرده‌اند.» (رومیان ۵: ۱۲) مجازات گناه مرگ و جدایی ابدی از خدا است.

دیدیم که خدا آدم و حوا را به خاطر گناهمان از باغ عدن بیرون کرد. اما پیش از اینکه آنها را بیرون کند اعلام کرد که قصد دارد روزی نجات‌دهنده را به این دنیا بفرستد، تا در نجات را به روی فرزندان آدم بگشاید؛ تا آنها را از تسلط شیطان و عقوبت گناه برهاند.

سپس دیدیم که خدا ابراهیم را فراخواند، و به او وعده داد تا امتی خاص از او تولید کند تا از آن امت انبیا و نجات‌دهنده ظهور کنند. بنابراین ابراهیم اسحاق را آورد؛ و اسحاق یعقوب را آورد؛ و یعقوب دوازده پسر آورد. سپس خدا نام اسرائیل را بر یعقوب نهاد. دوازده پسر اسرائیل امت جدیدی که خدا به ابراهیم وعده داده بود شکل دادند. دوازده برادر بزرگتر یوسف او را به عنوان یک برده به تاجران فروختند که تاجران او را به مصر بردند. اما «آنچه آدمی بکارده همان را درو خواهد کرد.» (غلاطیان ۶: ۷) در نتیجه دیدیم که بنی اسرائیل در مصر به بردگی کشیده شدند. اما با اینحال خدا وعده‌ای را که به ابراهیم و فرزندانش داده بود فراموش نکرد. در کتاب خروج دیدیم که خدا به وعده خود به ابراهیم جامه عمل پوشانید و موسی را خواند تا اسرائیل را از اسارت بردگی آزاد کند.

در بررسی داستان موسی، واقعه عجیب و خارق‌العاده‌ی رهایی بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون و مردم مصر را خواندیم. همچنین خواندیم که چگونه خدا آنها را در بیابان حفظ کرد و آنها را تا به مرز کنعان آورد، سرزمینی که سالها پیش آن را به جد آنها ابراهیم وعده داده بود. اما با اینحال، اکثر مردم اسرائیل از انسانهای غول‌پیکر کنعان می‌ترسیدند و به خدا توکل نکردند تا او آنچه را که به آنها وعده داده بود انجام دهد. به همین خاطر است که آنها به سرزمین پر از برکت کنعان داخل نشدند.

بنی اسرائیل به خاطر بی‌ایمانی خود به مدت چهل سال در بیابان آواره شدند، تا تمام کسانی که به وعده خدا در مورد کنعان توکل نکرده بودند مردند. این تنبیهی بود که خدا به خاطر بی‌ایمانی آنها بر آنها آورد. مسلماً «خداوند... خدای امین و از ظلم مبرا است و عادل و راست است او.» (تثنیه ۳۲: ۴)

اکنون، بیایید به سفر خود در تورات پایان دهیم. به یاد داشته باشید که بنی اسرائیل در بیابان بودند زیرا خدا آنها را به خاطر بی‌ایمانیشان تنبیه کرده بود. تمام کسانی که بیش از بیست سال داشتند و به آنچه خدا در مورد سرزمین کنعان وعده داده بود ایمان نیاوردند درگذشتند. حتی یک نفر هم زنده نماند. اما اکنون فرزندان آنها به مرز کنعان رسیده بودند. بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان، اکنون از اینکه می‌خواستند در سرزمینی که پدرانشان نتوانستند به آن وارد شوند ساکن شوند بسیار نگران بودند.

امروز قسمت پنجم تورات یعنی کتاب تثیبه را بررسی خواهیم کرد. در این قسمت پایانی موسی شریعت مقدس خدا را بازنگری می‌کند و آن را به طوایف بنی اسرائیل می‌آموزد. این کتاب بسیار عمیق شامل پیغام پایانی موسی به قوم است، پیغامی که قوم را برای ورود به سرزمینی که خدا به آنها وعده داده بود آماده می‌ساخت. وقت ما کفاف نمی‌دهد تمام موعظه موسی را بخوانیم، اما می‌توانیم کل سخنان موسی را در یک عبارت خلاصه کنیم: «فراموش نکنید!»

بطور خلاصه موسی چنین چیزی به بنی اسرائیل گفت: مبادا فراموش کنید که زمانی در مصر برده بودید! هیچگاه آنچه را که خدا در طول راه، میان مصر برای شما انجام داد فراموش نکنید! هیچگاه گناہانی را که نسبت به خدا مرتکب شدید فراموش نکنید! فراموش نکنید چگونه خداوند اجداد شما را به خاطر بی‌ایمانی آنها مجازات کرد، به همین خاطر اجساد آنها در بیابان ماند. هیچگاه فراموش نکنید که خدا به اجداد شما نیکی کرد، اما در مقابل آنها سرسختی کردند و به او ایمان نیاوردند. فراموش نکنید!

امروز اگر صدای خدا را می‌شنوید، دل خود را سخت نکنید، آنگونه که اجداد شما در بیابان کردند. آیا شما نیز همچون اجدادتان خواهید بود که به کلام خدا ایمان نیاوردند، یا اینکه به خداوند خدایتان ایمان دارید؟ اگر همچون اجداد خود به کلام خدا ایمان نیاورید، خدا همانگونه که آنها را مجازات کرد شما را نیز مجازات خواهد کرد. این را فراموش نکنید!

خداوند خدا شما را سرزمینی خواهد برد که در آن شیر و شهد جاریست، سرزمینی که به اجداد شما وعده داده بود. خدایی را که این سرزمین را به شما بخشیده است فراموش نکنید، زیرا انسان تنها محض نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر می‌شود! این را فراموش نکنید!

پس از پایان موعظه خداوند به موسی گفت:

به این کوه عباریم یعنی جبل نبو که در زمین موآب در مقابل اریحاست برآی، و زمین کنعان را که من آن را بنی اسرائیل به ملکیت می‌دهم، ملاحظه کن. و تو در کوهی که به آن بر می‌آیی وفات کرده... زیرا که شما در میان بنی اسرائیل

نزد آب مریبا قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چونکه مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید. پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل می‌دهد، داخل نخواهی شد.»

(تثنیه ۳۲:۴۹-۵۲)

و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، بر قله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را از جلعاد تا دان به او نشان داد... تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی... و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.» پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب بر حسب قول خداوند مرد. و او را در سرزمین موآب... دفن کرد، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود. و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت. و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود. و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.

و نبی‌ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد، در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید، و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود. (تثنیه ۳۴:۱-۱۲)

خوانندگان عزیز اینچنین تورات به پایان می‌رسد. هر آنچه در تورات نوشته شده برای معرفت ما نوشته شده است، معرفتی که ما را به سوی ایمان به راه نجات خدا هدایت می‌کند. مسلماً موسی نبی بزرگی بود. او خدا را رو در رو دیده بود می‌شناخت. او معجزات بزرگی از سوی خدا ظاهر کرد. خدا توسط موسی بنی اسرائیل را از ظلم و تعدی موسی رهانید. همچنین خدا به دستان موسی تورات را که کتاب اول کتاب مقدس است عطا کرد. هر کس باید آنچه را که حضرت موسی نوشته است بداند. هر کسی که تورات موسی را نمی‌داند، در اشتباه است و خطر هلاکت در طریق بی‌عدالتی او را تهدید می‌کند. به یاد داشته باشید، تورات بنیادی است که خدا خود بنا نهاد، بنیادی توسط دیگر انبیا ادامه کتاب مقدس خود را بر آن بنا کرد.

حقیقتاً حضرت موسی کلامی عمیق و بسیار زیبا و عجیب نوشت. اما در میان تمام چیزهایی که موسی انجام داد و نوشت هیچ چیز مهم‌تر از آنچه او در قسمت پنجم تورات، در باب هجده نوشت نیست. او در این باب به بنی اسرائیل گفت که خدا قصد دارد نبی‌ای حتی بزرگتر از او به ظهور خواهد برساند که مستقیماً از سوی او سخن خواهد گفت. به آنچه موسی به بنی اسرائیل گفت گوش دهید:

یهوه خدایت، نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید. موافق هرآنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسألت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم.» و خداوند به من گفت: «آنچه گفتند نیکو گفتند. نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. و هر کسی که سخنان مرا که به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.» (تثنیه ۱۸:۱۵-۱۹)

خدا توسط این اعلان از دهان موسی، خبر از ظهور نبی دیگری از نسل عبرانیان می‌داد (آیات ۱۸، ۱۵) انسانی که کلام خدا را به پاکی و کمال بیان می‌کرد (آیات ۱۸، ۱۹)، نبی‌ای که میانجی میان خدا و انسان می‌شد (آیات ۱۶، ۱۷). آیا می‌دانید آن نبی که بود؟ آیا می‌دانید سخنان کدام نبی حتی مقتدرتر از موسی بود؟ آیا می‌دانید کدام نبی بود که اعمالی بزرگتر از موسی به ظهور رسانید؟ بله، نبی‌ای که موسی از آن سخن می‌گفت نجات‌دهنده عادل است، کسی که از یک باکره یهودی به این دنیا آمد. موسی درباره او هشدار به امت اسرائیل اعلام کرد: «او را بشنوید!... هر کسی که سخنان مرا که به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.»

دوستان عزیز، در اینجا بررسی ما از کتاب تورات به پایان می‌رسد. چگونه می‌توانیم سفر خود را از این کتاب وسیع و عالی به پایان برسانیم؟ بیایید با آنچه که خود موسی در روز وفات خود به بنی اسرائیل اعلام کرد به بررسی تورات پایان دهیم. موسی در باب سی و دو گفت:

ای آسمان گوش بگیر تا بگویم... زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایید. او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریق‌های او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او. (تثنیه ۳۲: ۱، ۳-۴)

با این کلام خدا که از دهان موسی صادر شد با شما خداحافظی می‌کنیم. از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. به یاری خدا در درس بعدی به بررسی کتاب بعدی خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چگونه خدا بر طبق وعده‌اش بنی‌اسرائیل را به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری بود آورد...
خدایی که شایسته جلال و اکرام است تا ابدالآباد شما را برکت دهد!
حضرت موسی به درستی گفت:

«زیرا همهٔ طریق‌های او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عدال و راست است او.» (تثنیه ۳۲:۴) آمین!

درس ۴۴

یوشع و سرزمین کنعان



یوشع

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته بررسی تورات موسی را که اولین کتاب در نوشته‌های انبیا است به پایان رساندیم. در تورات مقدس خواندیم که چگونه دنیا وارد این دنیا شد و با خود لعنت به همراه آورد. با اینحال همچنان دیدیم که خداوند خدا، بر طبق نقشه عالی خود وعده داد نجات‌دهنده‌ای به این خواهد فرستاد که بنی‌آدم را از لعنت گناه خواهد رها کند. خدا برای اینکه نقشه خود را پیش ببرد، ابراهیم را فراخواند تا خانه پدری و وطن خود را ترک کند و به سرزمین کنعان مهاجرت کند. خدا قصد داشت از ابراهیم نسلی جدید بوجود آورد که از آن نسل نجات‌دهنده ظهور کند. پس از اینکه ابراهیم به سرزمین کنعان رسید، خدا باری دیگر به او ظاهر شد و به او چنین وعده داد، سرزمین کنعان که اکنون در آن غریبی، آن را روزی به نسل تو خواهم بخشید تا ملک آنها باشد تا به ابد! امروز خواهیم دید که چگونه خدا عهدی را که سالها پیش با ابراهیم بسته بود بجا آورد، و سرزمین کنعان را به فرزندان ابراهیم، اسرائیل تسلیم کرد. کنعان سرزمینی است که امروزه اسرائیل نامیده می‌شود.

در درس گذشته، در باب آخر تورات شنیدیم که چگونه موسی در حالیکه به کنعان می‌نگریست درگذشت. پس از وفات موسی، یوشع که دستیار او بود، رهبر جدید اسرائیل شد. خدا یوشع را تعیین کرد تا جایگزین موسی شود. تاکنون چند بار به یوشع برخوردیم. ویژگی خاص یوشع این بود که او به تمام وعده‌های خدا ایمان داشت، حتی زمانی که اکثر قوم اسرائیل به ایمان نداشتند. یوشع یکی از دو جاسوسی بود که پس از رسیدن اسرائیل به مرزهای کنعان به خدا ایمان داشت. بنی‌اسرائیل آماده بودند او را سنگسار کنند، تنها به این خاطر که آنها را تشویق کرد به خدا ایمان آورند و زمین کنعان را از آن خود کنند.

امروز خواهیم دید که همان یوشعی که اسرائیل چهل سال پیش رد کرد کسی بود که خدا وی را برگزید تا رهبر آنها باشد و آنها را به سرزمین کنعان ببرد! کتاب یوشع که امروز از آن برای شما قرائت خواهیم کرد، در کتاب مقدس میان تورات و مزامیر قرار دارد. کتاب یوشع به ما نشان می‌دهد که چگونه خدا وعده‌ای را که سالها پیش به ابراهیم داده بود جامه عمل می‌پوشاند، هنگامی که به او گفت: «زمین غربت تو، یعنی زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم!» (پیدایش ۱۷:۸)

در این زمان اسرائیل هنوز برای خود سرزمینی نداشت. آنها هنوز در بیابان آواره بودند. علاوه بر این سرزمین کنعان که قرار بود آنها آن را تصاحب کنند پر بود از انسانهای غول‌پیکر و رزم‌آور. با اینحال، خدای قادر قصد داشت ساکنان کنعان را به خاطر گناهان شرم‌آورشان نابود کند و آن سرزمین را به بنی اسرائیل بدهد.

اکنون بیایید ببینیم چگونه یوشع و بنی اسرائیل به آن سرزمین داخل شدند و بر ساکنان غلبه کرده و آن را تصاحب کردند. کتاب مقدس در باب اول یوشع می‌گوید:

«و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: «موسی بنده من وفات یافته است. پس الآن برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حتیان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود.»

قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم خواهی ساخت. آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش؛ مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی بپوه خدای تو با توسل. پس یوشع رؤسای قوم را امر فرموده، گفت: «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که بپوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.» (یوشع ۱:۶-۱۲)

پس از این کتاب مقدس می‌گوید که چگونه یوشع دو جاسوس به سرزمین کنعان فرستاد و آنها را مأمور ساخت تا آن سرزمین را به دقت نگاه کنند، بطور خاص شهر اریحا. این دو جاسوس رفتند و شهر اریحا و دیوارهای مستحکم و بلندی را که به دور آن بنا شده بود به دقت بررسی کردند. این دو جاسوس تمام شب را در اریحا پنهان شده بودند، و در خانه فاحشه‌ای به نام راحاب ماندند. با اینحال، برخی از مردم اریحا جاسوسان اسرائیلی را دیدند که به خانه راحاب وارد شدند. بلافاصله پادشاه را خبر دادند که «برخی از بنی اسرائیل برای جاسوسی به شهر آمده‌اند.» پادشاه سربازانی را به خانه راحاب فرستاد تا آنها را دستگیر کند، اما راحاب آنها در پشت بام مخفی کرد.

پس از اینکه سربازان خانه راحاب را ترک کردند، راحاب جاسوسان را صدا زد و به آنها گفت: «می‌دانم که خداوند خدای شما خدای حقیقی است. همچنین می‌دانم که خدای شما شهر ما و تمام سرزمین کنعان را به دستان شما تسلیم خواهد کرد. تمام مردم این سرزمین به شدت از شما می‌ترسند، زیرا شنیده‌اند که چگونه خدا دریای سرخ را مقابل شما گشود و چگونه تمام دشمنان شما را هلاک کرده است. ایمان دارم که خداوند خدای شما، خدای حقیقی است! بنابراین، از شما تمنا می‌کنم که سوگند یاد کنید هرگاه بر این شهر غلبه کردید، من و خانواده‌ام را حفظ کنید، و ما را از مرگ برهانید!» دو جاسوس پاسخ دادند، «هنگامی که خدا شهر شما را به دستان ما تسلیم می‌کند، از تو و تمام کسانی که در خانه تو هستند حفاظت خواهیم کرد.»

در باب سوم کتاب مقدس شرح می‌دهد که بنی اسرائیل برای وارد شدن به سرزمین کنعان باید از رود اردن عبور کنند، اما رود اردن عمیق و عریض بود. چگونه جمعیت دو یا سه میلیون نفری می‌توانستند از آن عبور کنند؟ پاسخ بسیار ساده است، زیرا خداوند خدای قادری که از میان دریای سرخ راهی برای آنها گشوده بود تغییر نکرده بود! خدا باری دیگر راهی برای بنی اسرائیل گشود، این بار از میان رود اردن. از این رو از میان آنها بر روی زمین خشک رفتند. تمام بنی اسرائیل از رودخانه گذشتند، و مقابل شهر بزرگ اریحا رسیدند. مردم اریحا دروازه‌های شهر را بسته بودند. نه کسی می‌توانست داخل شود و نه کسی می‌توانست خارج شود.

در باب پنجم، کتاب مقدس به ما می‌گوید که هنگامی که یوشع نزدیک اریحا بود، سر خود را برافراشت و مردی را شمشیر به دست دید که مقابل او ایستاده است. یوشع از او پرسید، «آیا دوست ما هستی یا دشمن؟» او پاسخ داد، «من سردار لشکر خداوند هستم!» یوشع مقابل او به زمین افتاد. سپس سردار لشکر خدا به یوشع گفت، «نعلین خود را از پایت بیرون کن، زیرا جایی که ایستاده‌ای مقدس است.» و یوشع نعلین خود را بیرون کرد.

دوستان عزیز، آیا می‌دانید چه کسی با یوشع حرف می‌زد؟ او خود خداوند بود که تا حدی خود را ظاهر ساخته بود! قبلاً هم دیدیم که خدا خود را همچون انسان بر ابراهیم ظاهر ساخت و با او سخن گفت، و در بوتۀ مشتعل بر موسی ظاهر شد. و اکنون می‌بینیم که چگونه خدا همچون سرداری قدرتمند در حالیکه شمشیری به دستش بود به یوشع ظاهر شد!

پس خداوند خدا به یوشع گفت:

ببین اریحا و مَلِکَش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم. پس شما یعنی همه مردان جنگی، شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن. و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنا یوییل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها بنوازند. و چون بوق یوییل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید.» (یوشع ۲:۶-۵)

سپس خداوند سخنان خود با اشعیا را به پایان رسانید.

بلافاصله یوشع نزد بنی‌اسرائیل رفت و هرآنچه را که خداوند به او فرمان داده بود گفت. سپس یوشع به آنها فرمان داد تابوت عهد را بردارند و یکبار شهر را طواف کنند. اما به آنها گفت، «تا زمانی که به شما فرمان نادم کلمه‌ای حرف نزنید تا زمانی که بگویم فریاد بزنید. سپس می‌توانید فریاد بزنید.» پس از اینکه یکبار شهر را طواف کردند، به اردوگاه بازگشتند و شب را در آنجا سپری کردند. در روز دوم، شهر را طواف کردند و به اردوگاه بازگشتند. خداوند به آنها گفت در شش روز اول چنین کنند.

اما در روز هفتم، به هنگام ظهر برخاستند و برای بار هفتم شهر را طواف کردند. پس از اینکه برای هفتمین بار به دور شهر گشتند، کاهنان بر کرناها دمیدند. سپس یوشع به تمام جمعات فرمان داد، «صدا زنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است!» (یوشع ۶:۱۶)

هنگامی که بنی‌اسرائیل صدای کرناها را شنیدند، به صدای بلند فریاد زدند، و دیوارهای دور شهر فرو ریخت! سپس مردان اسرائیلی وارد شهر شدند. و می‌بینیم که بدینسان یوشع و بنی‌اسرائیل بر اولین شهر در سرزمین کنعان غلبه کردند. در آن روز تمام مردم اریحا مردند، جز راحاب و خانواده‌اش، همانگونه که آن دو جاسوس به او قول داده بودند. خانۀ راحاب فرو نریخت، زیرا او از بت پرستی توبه کرده بود و به خدای اسرائیل ایمان آورده بود.

چرا یوشع و بنی اسرائیل توانستند بر این شهر حصاردار و مستحکم غلبه کنند و به سرزمینی که خدا به آنها وعده داده بود داخل شوند؟ آنها بر آن غلبه کردند زیرا به کلام خدا ایمان داشتند. خدا با آنانی است که به کلام او ایمان دارند. چرا راحاب همراه با مردم شهر اریحا نمرد؟ او زنده ماند زیرا او نایستاد و تنها قدرت خدا را مشاهده نکرد، بلکه به او ایمان آورد تا جاییکه به قوم خدا همکاری کرد. این همان چیزی است که کتاب مقدس به ما می گوید:

«به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد. به ایمان راحاب فاحشه با عصیان هلاک نشد، زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود... بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می دهد.» (عبرانیان ۱۱: ۳۰-۳۱، ۶)

ای کاش می توانستیم داستانهای بیشتری از کتاب یوشع را برای شما شرح دهیم، اما افسوس که وقت با ما یار نیست. جان کلام اینکه، باید بدانید که این کتاب شرح می دهد که چگونه خدا در کنار یوشع و اسرائیل بود، و چگونه سرزمین کنعان را همانگونه که به آنها وعده داده بود، شهر به شهر به آنها تسلیم کرد. از این رو در باب بیست و یک کتاب یوشع، کتاب مقدس می گوید: «خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد!... خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد!... خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرد!» (یوشع ۲۱: ۴۳-۴۴)

دوستان عزیز، آیا خدا آنچه را که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود به انجام رسانید؟ آیا خدا همانگونه که گفته بود سرزمین کنعان را به اسرائیل بخشید؟ بله! خدا امین است! هر وعده ای که بدهد انجام خواهد داد، حتی اگر انسان گمان کند او تأخیر کرده است. خداوند خدا دوست داشت نسبت به بنی اسرائیل مهربان باشد و سرزمین پر از برکت کنعان را به آنها ببخشد، اما از سویی دیگر منتظر بود آنها به او توکل کنند. همانگونه که دیدیم، بنی اسرائیل پیش از اینکه به آنچه خدا به آنها وعده داده بود ایمان آورند سالهای بسیاری را بیهوده سپری کردند. پدران آنها برکات سرزمین کنعان را به ارث نبردند، زیرا به وعده های خدا ایمان نداشتند.

شما چطور؟ آیا به خدا ایمان دارید؟ مقصود ما این نیست که آیا به وجود خدا ایمان دارید یا اینکه آیا خدا واحد است. شیطان نیز می داند که خدا وجود دارد و یکی است! سؤالی که باید بدان پاسخ دهید این است: آیا به خود خدا ایمان دارید؟ آیا او را دوست دارید؟ آیا با تمام وجود خود به کلام خدا توکل

می‌کنید؟ آیا می‌دانید خدا برای کسانی که به او ایمان می‌آورند چه چیزی در نظر دارد؟ آیا شما زندگی ابدی و روح‌القدس را که خدا به هنگام ایمان آوردن شخص به خیر خوش او به وی عطا می‌کند دارید؟ اکثر انسانها ایمان دارند که خدا وجود دارد. اما، در کمال تأسف کسانی که وعده‌های پرارزش خدا را می‌دانند و به آنها ایمان دارند بسیار اندک هستند. خوانندگان عزیز، خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد فراتر از تصور شما به شما برکت دهد، اما باید کلام او را بدانید، به آن ایمان بیاورید و آن را بپذیرید! کتاب مقدس در این باره می‌گوید:

«چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» (اقرنتیان ۹:۲) «کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.» (عبرانیان ۱۲:۶)

از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم... خدا به شما برکت دهد. به این کلام دلگرم‌کننده از کتاب مقدس توجه نمایید:

«کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.» (عبرانیان ۱۲:۶)

درس ۴۵

داوران و روت



داوران و روت

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز قصد داریم در نیمه دوم درس خود نگاهی بیندازیم به یک «داستان عاشقانه» دل‌انگیز که در کتاب مقدس ثبت شده است. پس ما را ترک نکنید! در درس گذشته خود دیدیم که یوشع، دستیار موسی بنی‌اسرائیل را به سوی کنعان هدایت کرد. دیدیم که خدا پیش روی یوشع و اسرائیل رفت و دشمنان آنها را بیرون کرد و آنها را به سرزمین پر از نعمت کنعان آورد، همانگونه که سالها پیش به جد آنها ابراهیم وعده داده بود. امروز قصد داریم به کتابهایی که پس از کتاب یوشع قرار دارند نگاهی بیندازیم. این کتابها **داوران و روت** نام دارند. این کتابها به ما نشان می‌دهند که در **فاصله** زمان میان **یوشع نبی و داود نبی** چه وقایعی رخ داد.

پیش از اینکه به کتاب داوران بپردازیم، باید پیغام یوشع به بنی‌اسرائیل پیش از مرگ خود بخوانیم. در باب آخر کتاب یوشع، یوشع با تمام رهبران اسرائیل دیدار کرد تا به آنها هشدار دهد و آنها را تشویق نماید که خداوند خدای خود را که آنها را از مصر بیرون کرده بود و سرزمین زیبایی به آنها بخشیده بود دوست بدارند. یوشع در آخرین سخنرانی خود به آنها گفت:

«اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود... پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ما است.»
(یوشع ۲۴:۱۵، ۱۸)

اکنون بیایید ببینیم چه اتفاقی افتد. در کتاب داوران، باب دوم، کتاب مقدس می‌فرماید:

در تمام ایام یوشع و تمام ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم خداوند را عبادت نمودند. و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود مرد. و او را در حدود ملکش در تمّنه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند. و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلاها را عبادت نمودند. و یهوه خدا پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند. (داوران ۱۳-۷:۲)

بدینسان بنی اسرائیل خداوند خدای خود را فراموش کردند و به او پشت کرده و به مذاهب ملل همسایه خود گرایش پیدا کردند. با اینحال، آن امتهای خدای حقیقی را نمی‌شناختند و کلام او را نداشتند. آنها بعل را پرستش کردند. بعل بتی بود که مردم کنعان ادعا می‌کردند خدا است. آنها برای خود مجسمه‌هایی از بعل می‌ساختند و آنها را پرستش می‌کردند. امتهایی که بعل را پرستش می‌کردند به گمان خود دارند خدا را پرستش می‌کنند. اما در واقعیت آنها خواسته‌های جسم خود و شیطان را پرستش عبادت می‌کردند؛ اما با اینحال این موضوع را نمی‌دانستند زیرا شیطان آنها را فریب داده بود. همچنین شیطان بسیاری از بنی اسرائیل را فریب داد، و به همین علت از خداوند خدای خود رویگردان شدند و همچون ملل اطراف خود به پرستش بعل روی آوردند. از این رو می‌بینیم که اکثر بنی اسرائیل به راهی که خدا برای آنها مهیا کرده بود پشت کردند، همان راه شریعت موسی و قربانی حیوان بر روی مذبح برای پوشش گناهان. آنها به جای پیروی از طریق عدالت خدا، در پی راه دروغ رفتند، یعنی مذهب بعل. اولین فرمان از ده فرمانی که خدا بر کوه سینا به موسی عطا کرد می‌گوید:

«تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد... زیرا من که بیهوه خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم. و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم.» (خروج ۳:۲۰، ۵-۶)

اما اکثر بنی اسرائیل برای خداوند خدا حرمت قائل نبودند، و به همین دلیلی خدا آنها را تنبیه کرد.

در ادامه باب دوم کتاب داوران چنین می‌خوانیم:

و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلها را عبادت نمودند... پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. و به هر جا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند. (داوران ۲: ۱۱، ۱۴-۱۵)

پس کتاب داوران نیز به ما نشان می‌دهد که چگونه باری دیگر قوم اسرائیل دل‌های خود را سخت کردند و از خداوند رویگردان شدند. به همین دلیل است که خدا بارها و بارها آنها را به دست دشمنان تسلیم کرد، تا آنها را تنبیه کند، تا بدینوسیله از گناه خود توبه کنند و از نابودی رهایی یابند. هر بار که قوم خدا واقعاً توبه می‌کرد، خدا برای آنها رهبرانی تعیین می‌کرد تا آنها را از دست دشمنانشان برهاند. دوست داریم برای شما از قهرمانانی همچون جدعون صحبت کنیم، کسی که تنها با سیصد نفر یک لشکر عظیم و قدرتمند را شکست داد، یا شمشون (سامسون) که به تنهایی بر هزار سرباز غلبه کرد، اما افسوس که وقت با ما یار نیست. شاید شما خود مایل باشید داستانهای زیبا و جذاب کتاب داوران را خود مطالعه کنید.

جان کلام آنکه، کتاب داوران به ما نشان می‌دهد هر بار که بنی اسرائیل از خدا و کلام او دور می‌شدند، خداوند آنها را تنبیه می‌کرد تا آنها از گناه خود توبه کنند و به سوی او بازگردند. هنگامی که آنها توبه می‌کردند، خدا رهبرانی برای آنها تعیین می‌کرد تا بر دشمنانشان غلبه کنند. این است خلاصه کتاب داوران.

بله، بنی اسرائیل باری دیگر از خدا تخطی کرد. اما آیا خیانت آنها می‌توانست مانع از امانت و وفاداری خدا شود؟ هرگز! مسلماً خدا هرکس را که

مرتکب گناه می‌شد تنبیه می‌کرد، اما او در کل امت اسرائیل را حفظ کرد، زیرا خدا نمی‌توانست آنچه را که سالها پیش به ابراهیم وعده داده بود فراموش کند، هنگامی که گفت: از تو تمامی اقوام دنیا برکت خواهند یافت.» خدا قصد داشت از نسل ابراهیم امتی بوجود آورد که از آن امت نجات‌دهنده دنیا به روی زمین بیاید. هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع از اجرای نقشه‌ی عالی خدا شود: نه گناه بنی‌اسرائیل، نه فرعون، نه مردم مصر نه مردم کنعان، و نه مذهبی دروغین همچون بعل، و نه حتی خود شیطان. هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع از نقشه‌ای که خدا برای فرستادن نجات‌دهنده توسط قوم بنی‌اسرائیل به دنیا کشیده بود شود.

اکنون باید کتاب کوتاهی که پس از داوران قرار دارد نگاهی بیندازیم: کتاب روت. داستان این کتاب بسیار عجیب و زیبا است. گویی که گل بسیار زیبا و دوست‌داشتنی‌ای در زباله‌دان بسیار بد بو رشد کند، زیرا این داستان از زنی صحبت می‌کند که در میان نسلی فاسد و مرتد خدا را دوست می‌داشت.

نمی‌توانیم تمام کتاب روت را بخوانیم، اما می‌توانیم آن را برایتان به اختصار بیان کنیم. پیش از هر چیز باید بدانید که روت بیوه‌زنی بود که به قوم اسرائیل تعلق نداشت. او از مردم موآب بود و در موآب که در شمال سرزمین اسرائیل واقع شده بود قرار داشت. همچنین باید بدانید که مردم موآب بت‌پرست بودند و هم اسرائیل و هم خدای اسرائیل را تحقیر می‌کردند.

روت به امت موآب تعلق داشت، اما این باعث نشد که او خدای اسرائیل را حقیر شمرد. در حقیقت، روت با تمام وجود خود به خدای اسرائیل ایمان داشت. روت شنیده بود که خداوند خدا با معجزات بسیار حیرت‌آور اسرائیل را از چنگ مصریان رهانیده بود. همچنین، روت شنیده بود حضرت موسی در تورات درباره‌ی طریق نجاتی که خدا مهیا کرده بود چه چیزهایی نوشته بود. روت با تمام قلب خود به خداوند ایمان داشت، و پیغمبری را که او به بنی‌اسرائیل داده بود پذیرفته بود.

پس، آنچه که درباره روت مهم است، این است که او در موآب و در میان بت‌پرستان زندگی می‌کرد. والدین روت بت‌پرست بودند. روت با مذهب آنها بزرگ شده بود. اما اکنون دیگر روت به مذهب اجداد خود ایمان نداشت. روت تنها به خدای اسرائیل ایمان داشت. از این رو می‌بینیم برای روت انتخاب از میان این دو را کار آسانی نبود! آیا روت باید در خانه پدر خود می‌ماند، و مذهب آنان را می‌پذیرفت و با مردی که خدای اسرائیل را نمی‌شناخت ازدواج می‌کرد؟ و یا اینکه باید به خانه پدر خود و مذهب او پشت می‌کرد و به اسرائیل می‌رفت؟ این انتخاب بسیار دشواری بود که روت انجام داد!

پیش از اینکه ببینیم روت کدام راه را برگزید، همچنین باید بدانید که روت خواهر ناتنی‌ای به نام **عرفه** داشت. عرفه نیز همچون روت درباره‌ی خدای اسرائیل می‌دانست. پس خواهر روت هم باید میان مذهب پدران و خداوند خدای ابراهیم، اسحاق، و یعقوب یکی را **انتخاب می‌کرد**.

عرفه و روت کدام راه را انتخاب کردند؟ عرفه راه **آسانتر** را انتخاب کرد، یعنی ماندن در خانه‌ی پدری و ازدواج با مردی از قوم خود. اما روت راه **دشوار** را انتخاب کرد، یعنی ترک خانه‌ی پدری خود و رفتن به اسرائیل. روت می‌دانست که هیچکس نمی‌تواند دو خدا را عبادت کند. کسی نمی‌توانست در یک آن هم خدای اسرائیل را بپرستد. هم بتهای موآب. به همین دلیل است که روت به مذهب پدران خود پشت کرد. روت تصمیم گرفت، **خدا را اطاعت کند تا انسان**. روت حاضر بود از سوی خانواده و دوستانش طرد شود اما از خدای حقیقی و زنده پیروی نماید. همانگونه که در تمثیلی گفته شده است:

چه خوش گفت آن مرد دارو فروش شفا بایدت داروی تلخ نوش

روت خانه‌ی پدر خود را ترک کرد، و به سرزمین اسرائیل، به شهر کوچکی به نام **بیت‌الحم** رفت.

در بیت‌الحم مردی به نام **بوعز** زندگی می‌کرد. بوعز پسر **راحاب** بود، زنی که از نابودی شهر اریحا در امان ماند. بوعز مردی عادل و درستکار بود، و حرمت کلام خدا را نگاه می‌داشت. بوعز مردی ثروتمند بود و زمینها و غلات بسیاری داشت، اما هنوز ازدواج نکرده بود.

کتاب مقدس می‌نویسد روت در شهر بیت‌الحم زندگی می‌کرد، و عادت داشت هر روز صبح به مزارع برود و خوشه‌هایی را که دروکنندگان انداخته بودند جمع‌آوری می‌کرد. روت دهقانی فقیر بود و بر طبق شریعتی که خدا به موسی داده بود، فقیران اجازه داشتند به این شکل خوشه‌چینی کنند، تا مبادا از گرسنگی بمیرند. از این رو کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا روت را هدایت کرد تا در مزارع بوعز، پسر راحاب خوشه‌چینی کند.

بوعز متوجه شد که روت در مزارع‌اش مشغول خوشه‌چینی است و با او صحبت کرد. بوعز بلافاصله به زیبایی شخصیت روت پی برد. بوعز مردی درستکار و عادل بود و دید که روت زنی پاکدامن است. آیا بقیه ماجرا را می‌دانید؟ راحت می‌توان حدس زد! **بوعز و روت عاشق همدیگر شدند** و سرانجام با هم ازدواج کردند. روت خدا و کلام او را اولویت زندگی خود قرار داد و خدا نیز او را برکت داد. پس کتاب مقدس می‌گوید: بوعز و روت صاحب پسری به نام **عوید** شدند. عوید **یسی** را آورد و **یسی** نیز **داود** را آورد. و داود

پادشاه اسرائیل شد، و نبی‌ای که مزامیر را نوشت. و از نسل داود نجات‌دهنده ظهور کرد، همان نجات‌دهنده دنیا که انبیا در مورد او پیشگویی کرده بودند. پس امروز دیدیم که چگونه خدا در زندگی روت، زنی که از امت اسرائیل نبود عمل کرد. در حالیکه بنی‌اسرائیل به خداوند خدایشان پشت کرده بودند و جذب مذاهب دروغین ملل همسایه شده بودند، روت به مذهب اجداد خود پشت کرد در پی خدای اسرائیل حرکت کرد! از این رو، روت را به بیت‌الحم هدایت کرد تا با بوعز ازدواج کند، و مادربزرگ داود، پادشاه اسرائیل شود. در تمام این ماجراها می‌بینیم که خدا نقشه خود را پیش می‌برد تا نجات‌دهنده را به این دنیا بفرستد، زیرا از نسل داود و در شهر اورشلیم بود که نجات‌دهنده دنیا متولد شد.

در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعدی به مطالعه کتاب دیگری خواهیم پرداخت، کتابی که از داستان زندگی داود، کسی که در بیت‌الحم و از نسل روت و بوعز به دنیا آمد، سخن می‌گوید. امروز با سؤالی از شما خداحافظی خواهیم کرد: کدامیک را بیشتر دوست دارید؟ آیا عرفه، خواهر روت را که راه آسان را انتخاب کرد؟ یا روت پر دل و جرأت را، که به مذهب اجداد خود پشت کرد تا از خدای حقیقی پیروی کند؟ از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم... خدا به شما برکت دهد... هیچگاه آنچه را که یوشع نبی پیش از مرگ خود به بنی‌اسرائیل گفت فراموش نکنید:

«پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود... اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود!» (یوشع ۲۴:۱۵)

راه عدالت

بر حسب

کتاب مزامیر

و

کتابهای انبیاء



در مورد بعضی از افرادی که در این بخش مطالعه شده

یونس	سموئیل
اشعیاء	شائول
ارمیا	داود
دانیال	جلیات
زکریا	بتشبع
ملکی	سلیمان
	ایلیا

آیا به انبیاء ایمان آورده‌ای؟

اعمال رسولان ۲۶:۲۷

درس ۴۶

سموئیل، شائول و داود



اسموئیل ۱-۱۶، مزمور ۸، ۲۳

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

در درس گذشته خود دیدم که دورهٔ پس از یوشع **دوره‌ای تاریک و فاسد** در تاریخ قوم اسرائیل بود. اما حتی در آن دورهٔ تاریک نیز پرتوهایی از ایمان به خدا مشاهده کردیم. خداوند وعده خود را به ابراهیم و نسل او فراموش نکرده بود، این وعده که نجات‌دهنده باید از قوم اسرائیل ظهور کند.

از این رو دیدیم که چگونه خدا در زندگی زنی به نام **روت** کار کرد. روت از قوم اسرائیل نبود، بلکه تنها با تمام دل خود به خدا اسرائیل ایمان داشت. و در حالیکه بسیاری از خداوند خدای خود دور شده بودند، روت به سوی سرزمین اسرائیل حرکت کرد و در شهر بیت‌الحم ساکن شد و در آنجا با مردی اسرائیلی به نام بوعز ازدواج کرد. بوعز و روت صاحب فرزندی به نام عوبید شدند؛ و عوبید یسی را آورد، پدر **داود** نبی. پس می‌بینیم که نقشه خدا برای رهایی بنی‌آدم آرام آرام پیش می‌رفت، زیرا **نجات‌دهندهٔ دنیا** باید از **نسل داود ظهور می‌کرد**. در زادگاه داود، یعنی اورشلیم بود که نجات‌دهنده باید متولد می‌شد. در درسهای آینده، خواهیم شنید که انبیای خدا تمام وقایع را پیشگویی کردند و چگونه نجات‌دهنده صدها سال بعد به آنها جامه عمل پوشانید. تنها خدا می‌توانست چنین بکند!

داود نبی در کتاب مقدس چهره‌ای بسیار بارز است. نام او بیش از هزار بار تکرار شده است. دربارهٔ داود نبی چه می‌دانید؟ شاید می‌دانید که او جوانی بود که تنها با یک فلاخن با جلیاتِ غول‌پیکر جنگید. همچنین شاید بدانید که داود پادشاه اسرائیل و نبی‌ای که قسمت اعظم مزامیر (زبور) را نوشته بود. اگر این چیزها را می‌دانید، خیلی خوب است، اما نباید تنها به اینها رضایت دهید. اگر بدانید که داود پادشاه بزرگی بوده است، اما اگر ندانید **چه چیز باعث شد تا او**

اینقدر معروف شود - چه فایده‌ای دارد؟ یا اگر بدانیم که داود قسمتی از کتاب مزامیر را نوشته است، اما ندانیم چه نوشته، چه فایده‌ای دارد؟
دوستان من، اگر می‌خواهید در مورد داود نبی بیشتر بدانید و کلام عالی و مقتدری را که او در مزامیر نوشته است بشنوید، از شما دعوت می‌کنیم به این درس و پنج درس بعدی با ما همراه باشید.

آیا نام نبی‌ای که پیش از داود ظهور کرد را می‌دانید؟ سموئیل نبی بود. خدا سموئیل را برگزید تا قوم اسرائیل را به سوی خداوند بازگرداند، زیرا دل‌های آنان بسیار از خدا دور بود. امروز از کتاب سموئیل بریتان قرائت خواهیم کرد. کتاب او در میان کتب انبیا بسیار مهم است، زیرا شامل داستانهای ارزشمندی از زندگی سموئیل و سه پادشاه اول اسرائیل است: یعنی شائول، داود، و سلیمان.

همانگونه که دیدیم، خدا رهبرانی همچون موسی، یوشع و سموئیل به قوم اسرائیل بخشید تا آنها را هدایت و داوری کنند. با اینحال، خداوند خدا، که آنها را از بندهای اسارت در مصر رها کرد، پادشاه حقیقی آنها بود. خدا به آنها فرمان داد خیمه‌ای خاص برای او بسازند تا جلال خود را در میان آنها ساکن کند، و می‌خواست خود حاکم آنها باشد. آنها تنها باید از او اطاعت و پیروی می‌کردند. با اینحال، اکثر مردم اسرائیل راضی نبودند که خداوند پادشاه آنها باشد. آنها می‌خواستند همچون تمام امتهای دنیا باشند و یکی از فرزندان آدم به عنوان پادشاه بر آنها حکمرانی کند!

کتاب مقدس بر باب هشت کتاب اول سموئیل می‌گوید:

پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند. و او را گفتند: «اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند. پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امت‌ها برای ما حکومت نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم. بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند، پس با تو همچون رفتار می‌نمایند. پس الآن آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تأکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.» (اول سموئیل ۸: ۴-۹)

پس خدا به سموئیل گفت به قوم اجازه دهد آنچه می‌خواهند بکنند و برای خود پادشاهی منصوب کنند. خدا نمی‌خواست بنی اسرائیل پادشاهی غیر از او

داشته باشند، بلکه از آنجایی که آنها سلطنت خدا را رد کرده بودند، خدا نمی‌خواست به اجبار بر آنها سلطنت کند. در باب بعدی می‌بینیم که سموئیل برای قوم اسرائیل مردی به نام **شائول** را به پادشاهی انتخاب می‌کند. کتاب مقدس می‌گوید: «پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی (شائول) ریخت.» (اسموئیل ۱:۱۰) قوم اسرائیل هرگاه که کسی را انتخاب می‌کردند او را با روغن مسح می‌کردند. آنها بر سر نبی، کاهن یا پادشاه روغن می‌ریختند تا به این شکل او را جدا سازند. سموئیل پس از اینکه بر سر شائول روغن ریخت، به تمام قوم گفت، «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است، ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زنده گفتند: «پادشاه زنده بماند!» (اسموئیل ۱۰:۲۴)

در ابتدا، قوم اسرائیل به خاطر پادشاه خود بسیار شاد شدند. او قوی، شجاع و جوان و خوش‌قیافه بود، و از همه مردم اسرائیل قدبلندتر بود. شاید شائول از نظر ظاهری پادشاه بی‌نظیری بود. اما خدا به ظاهر انسان نگاه نمی‌کند. **انسان به ظاهر نگاه می‌کند**، اما خدا **دل انسان را می‌بیند**. شائول بسیار خوب شروع کرد، اما پس از مدتی مغرور و متکبر شد. شائول با زبان خود خدا را تکریم می‌کرد اما دل او از خدا بسیار دور بود. شائول از کلام خدا اطاعت نمی‌کرد. او آنچه را که خود می‌خواست می‌کرد و به خواسته‌های خدا توجهی نداشت. کتاب مقدس به ما می‌گوید با گذشت مدتی از پادشاهی شائول:

کلام خدا بر سموئیل نازل شده، گفت: «پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بیجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. و بامدادان برخاست تا شائول را ملاقات نماید... و چون سموئیل نزد شائول رسید، شائول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بیجا آوردم.»... سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی‌های سوختنی و ذبایح خشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی‌ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است. زیرا که تمرد مثل گناه جادوگری است و گردنکشی مثل بت‌پرستی و ترافیم است. چونکه خداوند را ترک کردی، او نیز تو را از سلطنت رد نمود.» (اول سموئیل ۸:۱۵، ۱۰-۱۳، ۲۲-۲۳)

پس سموئیل به او گفت پادشاهی از او گرفته خواهد شد و به کسی دیگر داده خواهد شد. کتاب مقدس در باب بعدی چنین می‌گوید:

و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شائول ماتم می‌گیری چونکه من او را سلطنت نمودن برای اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیا تو را نزد یسای بیت‌لحمی بفرستم، زیرا که یکی از پسرانش را به پادشاهی برای خود تعیین نموده‌ام.» سموئیل گفت: چگونه بروم؟ اگر شائول بشنود مرا خواهد کشت. خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببر و بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده‌ام. و یسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.» و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت‌الحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می‌آیی؟» گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده‌ام. پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید.» و او یسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود. و واقع شد که چون آمدند، بر الیاب نظر انداخته، گفت: «یقیناً مسیح خداوند به حضور وی است.» اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام. چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.»

و یسا ایناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برگزیده است.» و یسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برگزیده است.» و سموئیل به یسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند.» و سموئیل به یسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست.» پس فرستاده، او را آورد، او سرخ رو و نیک چشم و خوش‌منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته همین را مسح کن زیرا که همین است.» پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود. و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد. و سموئیل برخاسته به رامه رفت. (اول سموئیل ۱:۱۶-۱۳)

از این رو می‌بینیم که خدا داود را برگزید تا به جای شائول پادشاه اسرائیل شود. اما باید بدانید که داود در آن روز پادشاه اسرائیل نشد. داود هنوز جوان بود و زمانی که خدا برای پادشاهی او مقرر کرده بود هنوز فرا نرسیده بود. در حقیقت، داود باید ده سال صبر می‌کرد تا بر تخت سلطنت اسرائیل بنشیند.

پس داود به زمینهای اطراف اورشلیم آمد و گله پدرش را شبانی می‌کرد. داود چوپانی وفادار و خوب بود. او از چیزی نمی‌ترسید زیرا به **خداوند توکل داشت**. به عنوان مثال، روزی، هنگامی که داود از گله پدر خود شبانی می‌کرد، شیری یکی از گوسفندان را به دهان گرفت و فرار کرد. داود به دنبال شیر رفت، و آن را با تیر زد و گوسفند را از دهان آن نجات داد. هنگامی که شیر به سمت او یورش برد او یالهای او را گرفت و با ضربات چاقو از پای درآورد. (اسموئیل ۱۷:۳۵)

داود تنها یک چوپان خارق‌العاده نبود؛ او چنگ می‌نواخت و سرود می‌خواند. روح خدا داود را الهام بخشید تا سرودهای بسیاری بنویسد که در کتاب **مزامیر گردآوری شده** است. اوه، چقدر داود خداوند خدا و کلام او را دوست داشت!

آیا مایل هستید درس امروز را با گلچینی از مزامیر داود به پایان برسانیم؟ تصور کنید داود در میان چمنزارها و در کنار گوسفندانش در حالیکه چنگ می‌نوازد این سرودهای شکرگرای را که از روح خدا الهام گرفته، می‌خواند. گوش دهید:

«ای یهوه خداوند ما چه مجید است نام تو در تمامی زمین!... چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی‌آدم که از او تفقد نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی... ای یهوه خداوند ما چه مجید است نام تو در تمامی زمین!»

(مزمور ۱:۸، ۳-۹، ۵)

کلام تو برای پایهای من چراغ و برای راههای من نور است. کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم. (مزمور ۱۱۹:۱۰۵، ۱۱) «شریعت خداوند کامل است و جان را بر می‌گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند. فرایض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند. از طلا مرغوب‌تر و از زر خاص بسیار. از شهد شیرینتر و از قطرات شانه عسل. بنده تو نیز از آن متنبه می‌شود، و در آنها ثواب عظیمی است. (مزمور ۷:۱۹-۸، ۱۰-۱۱)

«خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سبز مرا می‌خواندند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. جان مرا برمی‌گرداند و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می‌نماید. چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی؛ عصا و

چوب‌دستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم
می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. هر
آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه
خداوند ساکن خواهیم بود تا ابد‌الآباد.» آمین! (مزمور ۲۳)

دوستان، از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. در درس بعدی،
قصد داریم ادامه داستان داود را برایتان شرح دهیم و خواهیم دید که هنگامی که
داود با جلیات غول‌پیکر می‌جنگد خدا با او است...
خدا به شما برکت دهد. به آنچه خدا به سموئیل گفت گوش دهید:

«چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و
خداوند به دل می‌نگرد.» (اسموئیل ۶:۱۷)

درس ۴۷

داود و جلیات



اسموئیل ۱۷؛ مزمور ۲۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته بررسی زندگی داود نبی را آغاز کردیم. ببینید خدا در مورد داود چه شهادت داده است: «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» (اعمال ۱۳:۲۲) دیدیم که خدا داود را به عنوان پادشاه دوم اسرائیل برگزید، زیرا پادشاه اول شائول، از کلام خدا اطاعت نکرد. با اینحال، داود در روزی که خدا او را به عنوان پادشاه اسرائیل برگزید بر تخت پادشاهی نشست. او هنوز جوان بود و زمانی که خدا برای او مقرر کرده بود هنوز نرسیده بود. پس از اینکه داود به روغن مسیح و تدهین شد، به مزارع و چمنزارهای اطراف اورشلیم بازگشت تا گله پدر خود را شبانی کند. امروز داستان عجیبی خواهیم خواند، داستانی که به ما می‌گوید چگونه خدا با داود بود، زیرا داود با خدا راه می‌رفت. درس امروز ما «داود و جلیات» نام دارد. بیایید ادامه داستان از کتاب اول سموئیل باب هفده را مطالعه کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده... و شائول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف‌آرایی کردند. و فلسطینیان بر کوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه بر طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود. و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود. و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زره‌اش پنج هزار مثقال برنج بود. و بر ساقهایش ساقبندهای برنجین و در میان کتفهایش مزرّاق برنجین بود. و چوب

نیزه‌اش مثل نورد جولاهگان و سر نیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت.

جلیات ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده صف‌آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شائول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید. اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهید نمود.» و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می‌آورم. شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نماییم.» و چون شائول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند، هراسان شده، بسیار پترسیدند. (اول سموئیل ۱۷: ۱-۱۱)

در حالیکه جلیات به لشکر اسرائیل طعنه می‌زد، داود با آرامش کامل مشغول شبانی گله پدرش بود، به دور از جنگ به کلام خدا تفکر می‌کرد و چنگ می‌نواخت و برای خداوند سرود می‌خواند. با اینحال، داود سه برادر بزرگتر داشت که در لشکر اسرائیل سرباز بودند. روزی پدر داود نزد او آمد و به او گفت، «نزد برادرانت در میدان نبرد برو و بین وضعیت چطور است.» پس داود گوسفندان خود را به شبانی دیگر سپرد، صبح زود برخاست و به سوی میدان نبرد رفت.

در حالیکه داود با برادران بزرگتر خود احوالپرسی می‌کرد، جلیات، قهرمان فلسطینیها از صف سربازان بیرون آمد و رو به سربازان اسرائیلی کرد و همچون چهل روز گذشته دوباره آنها را تهدید کرد. سربازان اسرائیلی با دیدن او از ترس پا به فرار گذاشتند. سپس شخصی به داود گفت: «آیا آن را می‌بینی؟» او ما را به مبارزه می‌طلبد. هر کس که او را بکشد شائول پادشاه ثروت عظیمی به او خواهد بخشید و دختر او را به او خواهد و خانواده او از پرداخت مالیات معاف می‌شوند.

سپس داود گفت، «این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟» وقتی این را گفت برادر بزرگتر داود از دست او عصبانی شد و به او گفت، «برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ می‌دانیم برای چه اینجا آمده‌ای. آمده‌ای که جنگ را تماشا کنی!» اما یکی از سربازان اسرائیلی سخنان جسورانه داود را شنید و آنان را نزد شائول پادشاه بازگو کرد. سپس شائول فرستاد تا داود را نزد او بیاورند. از این رو کلام خدا می‌گوید:

داود به شائول گفت: «دل کسی به سبب او نیفتد. بندهات می‌رود و با این فلسطینی جنگ می‌کند.» شائول به داود گفت: «تو نمی‌توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانی‌اش مرد جنگی بوده است.» داود به شائول گفت: «بندهات گله پدر خود را می‌چرانید که شیر و خرسی آمده، بره‌ای از گله ربودند. و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهنانیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته او را زدم و کشتم. بندهات هم شیر و هم خرس را کشت؛ و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدا حی را به ننگ آورده است.» و داود گفت: «خداوند مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهنانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهنانید.» و شائول به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.» و شائول لباس خود را بر داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌ای به او پوشانید. و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می‌خواست که برود زیرا که آنها را نیازموده بود. و داود به شائول گفت: «با اینها نمی‌توانم رفت چونکه نیازموده‌ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد.

و چوب‌دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد. و آن فلسطینی همی‌آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی‌داشت پیش رویش می‌آمد. و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود. و فلسطینی به داود گفت: «آیا من سگ هستم که با چوبدستی نزد من می‌آیی؟» و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»

داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه نزد من می‌آیی، اما من به اسم یهوه صباپوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده‌ای نزد تو می‌آیم. و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروزه به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست. و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی‌دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»

و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. و داود دست خود را به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی

زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد. پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود. و داود دویده بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد. و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند گریختند. و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زدند، فلسطینیان را تا جت و دروازه‌های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان را به راه شَعْریم تا به جت و عقرون افتادند. (اول سموئیل ۱۷: ۳۲-۵۲)

پس می‌بینیم که چگونه داود جوان با یک فلاخن و یک سنگ، و یک ایمان راسخ به خدای زنده ملت خود را از دشمنان رهایی داد. مسلماً، داستان داود و جلیات داستان بسیار زیبا با نکات بسیار مهم است. دیدیم که چگونه شائول و سربازان اسرائیل از جلیات بسیار می‌ترسیدند. هیچیک از آنها جسارت نکرد با او بجنگد، اما داود از آن سرباز غول‌پیکر نمی‌ترسید؛ او جلیات را نقش بر زمین کرد و او را کشت! چرا شائول و سربازانش می‌ترسیدند، اما داود نمی‌ترسید؟ تفاوت میان داود و سربازان اسرائیل در چه چیز بود؟ ما می‌توانیم این تفاوتها را به این شکل بیان کنیم: داود از جلیات نمی‌ترسید زیرا به خداوند خدا توکل داشت. شائول و سربازانش به خدا توکل نداشتند. از این رو از جلیات غول‌پیکر می‌ترسیدند.

شائول و سربازانش جلیات غول‌پیکر را دیدند. اما داود خدای قادر را دید! شائول و سربازان اسرائیلی یک نوع مذهب داشتند، اما این باعث نمی‌شد که یک ارتباط حقیقی با خدا داشته باشند. تعلق داشتن به یک مذهب باعث نمی‌شود که به خدا تعلق داشته باشید. شائول و سربازانش به خوبی می‌دانستند که خدا وجود دارد، خدا یکی است و او عظیم و قدرتمند است. اما دانستن این مطالب نمی‌توانست آنها را از دست جلیات برهاند. اما، داود ارتباط صادقانه‌ای با خدای زنده و قادر داشت! داود خدا را می‌شناخت و با او راه می‌رفت. داود به وعده‌های خدا ایمان داشت. به همین خاطر است که داود از جلیات نمی‌ترسید. خوانندگان عزیز، شما به کدامیک شباهت دارید؟ داود؟ یا شائول و سربازانش؟ آیا خدا را شخصاً می‌شناسید؟ یا تنها چیزهایی درباره او شنیده‌اید؟ آیا کلام خدا را آنقدر خوب می‌شناسید که دل شما را از شادی پر سازد؟ یا اینکه تنها می‌خواهید وظایف مذهبی خود را اجرا کنید؟ آیا با خدای زنده ارتباطی راسخ و صمیمانه دارید؟ یا اینکه تنها یک مذهب خشک دارید؟

به آنچه داود بنی در کتاب مزامیر درباره رابطه خود با خدا نوشته است توجه کنید. او گفت:

«خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخوام ترسید زیرا تو با من هستی... هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.» (مزمور ۲۳: ۱، ۴، ۶)

شما چطور؟ آیا رابطه نزدیکی با خدا دارید؟ آیا او را همچون شبان خود می‌دانید؟ آیا مطمئن هستید که تا به ابد در خانه او ساکن خواهید بود؟ داود این اعتماد را داشت، زیرا او وعده‌های عالی و پر ارزش خداوند خدا را می‌دانست. و او تنها این چیزها را در ذهن خود نمی‌دانست، بلکه در دل خود نیز به آنها ایمان داشت.

داود ایمانی اصیل داشت. ایمان او بر سخنان سست و بی‌اساس انسانها استوار نبود. ایمان او بر مبنای کلام قابل اطمینان خداوند خدایی بود که هیچگاه قوم خود را رها نمی‌کند! به آنچه داود در مزامیر نوشته است توجه کنید:

«خداوند نور و نجات من است، از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است؛ از که هراسان شوم؟ اگر لشکری بر من فرود آید، دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت. یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیكل او تفکر نمایم... ای خداوند چون به آواز خود می‌خوانم، مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. دل من به تو می‌گوید (که گفته‌ای): «روی مرا بطلبید.» (مزمور ۲۷: ۱، ۳، ۴، ۷، ۸)

«ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می‌نمایم. خداوند صخره من است و ملجا و نجات‌دهنده من... به مدد تو بر فوجها حمله می‌برم و به خدای خود از حصارها بر می‌جهم. و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپر است!» (مزمور ۱۸: ۱-۲۹، ۳۰)

از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. به یاری خدا در درس بعدی داستان داود نبی را ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه پادشاه خود را بر اسرائیل آغاز می‌کند... خدا به شما برکت دهد. با این کلام داود از کتاب مزامیر شما را به خدا می‌سپاریم:

«بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشایحال شخصی که بدو توکل می‌دارد.» (مزمور ۳۴:۱)

درس ۴۸

داود پادشاه و وعده خداوند



اسموئیل ۱۸-۲ سموئیل ۷

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز به داستان **داود نبی** ادامه می‌دهیم. در درسهای گذشته دیدم که چگونه خدا داود را برگزید تا دومین پادشاه بنی اسرائیل باشد، اگر چه او از همان آغاز بر تخت سلطنت ننشست. خدا شاول، پادشاه اول، را رد کرد، زیرا او به اراده خدا اهمیتی نمی‌داد. اما خدا درباره داود چنین شهادت داد، «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» (اعمال ۱۳:۲۲) در درس گذشته دیدیم که داود جلیات غول‌پیکر را با یک فلاخن و سنگ و **یک ایمان راسخ به خدای زنده** از پای درآورد. حال بیایید به داستان داود ادامه دهیم و ببینیم چگونه داود جایگزین شاول پادشاه اسرائیل شد.

کتاب اول سموئیل را ادامه می‌دهیم، کلام خدا می‌گوید:

و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی بر می‌گشت، چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. و زنان لهو و لعب کرده، یکدیگر را می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.» و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند. پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.» و از آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد (حسادت) می‌نگریست. (اول سموئیل ۱۸:۶-۹)

پس، می‌بینیم که مردم اسرائیل چقدر داود را دوست داشتند. اما هر چه بیشتر داود را دوست داشتند، تنفر شاول نسبت به داود بیشتر می‌شد. **حسادت**

دل شاول را پر ساخت و بر او مسلط شد به طوریکه او به این فکر افتاد که چه کند تا او را سر راه بردارد و. در نتیجه داود، فرار کرد و در بیابان، همراه با چهار صد مرد اسرائیلی که او را همراهی می‌کردند مخفی شد. شاول و سربازانش در بیابان به دنبال داود رفتند. شاول هر چه در توان داشت رو کرد تا داود را بگیرد و بکشد. اما، نتوانست به خواسته‌اش برسد زیرا خداوند با داود بود. اما شاول موجب اضطراب داود شد. داود و همراهانش به مدت هشت سال از دست پادشاه خشمناک در حال فرار بودند.

با اینحال، حسادت و خشمی که شاول نسبت به داود از خود نشان می‌داد باعث نشد داود از او متنفر شود. چرا داود از شاول متنفر نبود؟ داود نمی‌توانست شاول را بکشد، زیرا داود با خدایی راه می‌رفت که آفتابش بر عادلان و بدان به یک سان می‌تابید. همانگونه که کتاب مقدس می‌گوید:

«هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد، و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است. اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟» (۱ یوحنا ۴: ۷، ۸، ۱۹، ۲۰)

وقت اندک ما به ما اجازه نمی‌دهد تمام وقایعی که میان داود و پادشاه رخ داده بخوانیم، اما می‌خواهیم به یکی از این داستانها نگاهی بیندازیم و محبت و فروتنی داود را ببینیم. از کتاب اول سموئیل، باب بیست و چهار برایتان قرائت می‌کنیم:

و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.» و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره‌های بزه‌های کوهی رفت. و به سر راه به آغل‌های گوسفندان که در آنجا مغاره‌ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشستند.

و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهیم نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته دامن ردای شاول را آهسته برید. و بعد از آن دل داود مضطرب شد از اینجهت که دامن شاول را بریده بود. و به

کسان خود گفت: «حاشا بر من که از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم، چونکه او مسیح خداوند است.» پس داود کسان خود را به این سخنان توییح نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

و بعد از آن داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده گفت: «ای آقای پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریست، داود را به زمین خم شده تعظیم کرد. و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می‌شنوی که می‌گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد. اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. و ای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من ببین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نشکتم، بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده‌ام. اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی. خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد. اما دست من بر تو نخواهد شد. چنانکه مثل قدیمیان می‌گوید که شرارت از شیران صادر می‌شود، اما دست من بر تو نخواهد شد. و در عقب کیست که او را تعاقب می‌نمایی، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک گیک! پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده، دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.»

و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و شاول آواز خود را بلند کرده گریست. و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بدی به تو رسانیدم. و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی. و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی. و حال اینک می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. (اسموئیل ۲۴: ۱-۲۰)

پس از اینکه شاول، به خانه بازگشت، هنوز مدتی نگذشته بود که حسادت دوباره به دل شاول رخنه کرد و او را وا داشت تا به صحرا باز گردد و تعقیب داود را از سر گیرد. شاول به مدت هشت سال چنین کرد، همه به خاطر

حسادت! اما، هر بار، داود را از دست شاول می‌رهانید. در پایان، شاول شرارتی را که خود کاشته بود درو کرد. ببینید در باب سی و یک چه نوشته است:

و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکشوع پسران شاول را کشتند. و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دل‌تنگ گردید. و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، و آن را بر من فرود بر، مبادا نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار در ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد. (اول سموئیل ۳۱:۱-۳)

در آن روز، شاول و سه پسرش مردند. از این رو، فرزندان شاول کاملاً نابود شدند، همانگونه که خدا گفته بود. در بابهای بعدی، کتاب مقدس شرح می‌دهد که چگونه خدا سلطنت را به داود منتقل می‌کند. داود پادشاهی عادل بود که دوستدار عدالت بود و از گناه متنفر. داود خداوند خدا را با تمام دل و وجود خود دوست داشت. در افکار داود همیشه کلام خدا و جلال خدا بر همه چیز مقدم بودند. پس از اینکه داود سلطنت خود را آغاز کرد اولین کاری که خواست بکند این بود که خیمه اجتماع و تابوت عهد را به اورشلیم بیاورد. اورشلیم پایتخت اسرائیل شده بود، و به همین خاطر داود می‌خواست خیمه عبادت و مذبح قربانی را در آنجا برپا کند.

کتاب مقدس به ما می‌گوید پس از اینکه داود خیمه اجتماع را به اورشلیم منتقل کرد، در نظر داشت معبدی زیبا بسازد تا نام خداوند را جلال دهد. داود می‌خواست معبدی بسازد که تابوت عهد در آن قرار بگیرد و گناهکاران برای پوشش گناهان خود قربانی بگذرانند. اما، خداوند به داود گفت او آن کسی نیست که باید برای او خانه‌ای بسازد، بلکه خدا برای او خانه‌ای خواهد ساخت، یعنی سعادت که تا به ابد پایدار خواهد بود! به عهده‌ی که خدا با داود بست گوش دهید. او به داود گفت:

«زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابیدی و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. و او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود و کرسی

سلطنت او را تا ابد پایدار خواهیم ساخت.» من او را پدر خواهیم بود و او مرا پسر خواهد بود. و خانه سلطنت تو، به حضورت تا ابدالآباد پایدار خواهد شد.» (۲ سموئیل ۷: ۱۲-۱۶)

آیا عهدی را که خدا در آن روز با داود بست می‌دانید؟ عهدی که خدا با داود بست بسیار عجیب و فوق از درک و تصور بشر بود! خدا به داود وعده داد، «و خانه سلطنت تو، به حضورت تا ابدالآباد پایدار خواهد شد.» چگونه پادشاهی داود تا به ابد پایدار می‌ماند؟ چگونه ممکن است؟ چگونه داود که تنها یک انسان است، مملکتی داشته باشد که تا ابدالآباد دوام بیاورد؟ پاسخ اینجاست: خدا به داود وعده داد که از نسل او شخصی برخواهد خواست که پادشاهی ای جاودانی برقرار خواهد کرد. از نسل داود انسانی به دنیا خواهد آمد که تا به ابد قدرت را در آسمان و بر زمین در دستان خود خواهد گرفت. او شاه شاهان، رب‌الارباب، شاهزاده سلامتی نامیده خواهد شد. صدها سال پس از داود، یعنی هفتصد سال پیش از اینکه شاه شاهان به دنیا بیاید، اشعیا نبی درباره او چنین نوشته بود:

برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابدالآباد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.

آیا می‌دانید در میان فرزندان داود، به چه کسی این قدرت داده شد تا یک پادشاهی ابدی برقرار کند؟ آیا می‌دانید چه کسی در روز داوری بر بنی آدم داوری خواهد کرد و تا به ابد سلطنت خواهد کرد؟ بله، او نجات‌دهنده، پادشاه آسمان است، کسی که از یک باکره متولد شد، باکره‌ای که از نسل داود بود. کتاب مقدس درباره این پادشاه چنین می‌نویسد: «خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید!» (فیلیپان ۲: ۹) هنگامی که داود نقشه خدا را برای فرستادن نجات‌دهنده از نسل او فهمید، به روی زانوهای خود افتاد و و خداوند را پرستش کرد،

«ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ و این در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره آینده خانه بندهات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. آیا این ای خداوند

یهوه عادت بنی آدم است؟ بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیده‌ام مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست. و الآن ای خداوند یهوه، تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی را به بنده خود وعده داده‌ای. و الآن احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یهوه گفته‌ای و خاندان بنده‌ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.» (۲سموئیل ۱۸:۷-۱۹، ۲۲، ۲۸-۲۹)

بدینوسیله داود از خداوند به خاطر وعده‌اش تشکر کرد، این وعده که از نسل او پادشاهی ظهور خواهد کرد. آندسته از شما که کتاب مقدس را خوانده‌اید می‌دانید که خدا قسمتی از وعده خود را عملی ساخته است. زیرا که در انجیل می‌خوانیم هزار سال بعد از داود، خدا فرشته‌ای نزد شبانانی که در تپه‌های بیت لحم مشغول پاسبانی از گله‌ها بودند فرستاد، همانجایی که داود شبانی می‌کرد. فرشته خداوند به شبانان گفت: «اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.» (لوقا ۲:۱۰-۱۱) بله، پادشاهی که خدا وعده ظهور وی را داده بود از نسل داود متولد شد. در حال حاضر این پادشاه به آسمان بازگشته است، و به انتظار روز عظیم و مهیبی است که تا بازگردد و دنیا را به عدالت داوری کند. در آن روز همه خواهند دانست وعده‌ای که خدا در مورد پادشاهی ابدی به او داده بود حقیقت دارد. در آن روز گفته خواهد شد، «سلطنت جهان از آن خداوند ما مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۱:۱۵)

در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم. در درس بعدی به یاری خدا، داستانی درباره داود پادشاه برایتان خواهیم گفت که گوشه‌ایتان به لرزه در خواهد آمد. خدا به شما برکت دهد. با این آیه از کلام خدا با شما خداحافظی می‌کنیم:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا!... زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین!» (رومیان ۱۱:۳۳، ۳۶)

درس ۴۹

داود و بت‌شعب



۲ سموئیل ۱۲، ۱۱؛ مزمو ۳۲، ۵۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در درس گذشته خود دیدیم که داود پادشاه اسرائیل شد. داود پادشاهی دلسوز بود که صادقانه به کلام خدا احترام می‌گذاشت. اما امروز قصد داریم چیزی در مورد داود بخوانیم که به هیچوجه خوشایند نیست. داود کاری کرد که در نظر خدا ناپسند بود؛ او به زن همسایه خود طمع کرد، با او زنا کرد و هر گناهی مرتکب شد تا آن را بپوشاند. ممکن است برخی بپرسند، «چرا چنین داستان بدی در کتاب مقدس ثبت شده است؟» کتاب مقدس به سؤال پاسخ می‌دهد: «زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای **تعلیم** ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم!» (رومیان ۴: ۱۵) «و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه (هشدار) ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است. پس آنکه گمام برد که قایم است، با خبر باشد که نیفتد!» (اقرنتیان ۱۰: ۱۱-۱۲) در کتاب مقدس خدا گناه انبیا را مخفی نمی‌کند زیرا می‌خواهد درسهای با ارزشی به ما بیاموزد. پس بیایید به کتاب دوم سموئیل بازگردیم و ببینیم که چگونه داود به گناه افتاد. در باب یازده، کتاب مقدس چنین می‌گوید:

«و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که داود یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی‌عمون را خراب کرده، رَیبه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند. و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند؛ و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا بتشعب دختر آلیعام، زن اوریای حتی نیست؟» و داود قاصدان فرستاده، او را

گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و... به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که «من حامله هستم.» (دوم سموئیل ۱:۱-۴)

سپس، کتاب مقدس شرح می‌دهد که داود سعی کرد گناه خود را بپوشاند. هنگامی که داود شنید بتشیع حامله شده است، پیغامی نزد یوآب، سردار لشکر، فرستاد و به او دستور داد اوریا، شوهر بتشیع را نزد او بفرستند. اوریا در لشکر اسرائیل جنگاوری قدرتمند بود. و بدینسان یوآب اوریا را نزد داود فرستاد.

و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید. و داود با اوریا گفت: «به خانه‌ات برو و پایهای خود را بشو.» پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد. اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت. و داود را خبر داده، گفتند: «اوریا به خانه خود نرفته است.» پس داود به اوریا گفت: «آیا تو از سفر نیامده‌ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟» اوریا به داود عرض کرد که «تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقایم، یوآب، و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشینند. و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.» و داود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا تو را راوانه می‌کنم.» پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت.

و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد.» و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد، اوریا را در مکانی که می‌دانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند، گذاشت. و مردان شهر، بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اوریا حتی نیز بمرد. پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع خبر داد... «اوریا حتی نیز مرده است.»

و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او

زن وی شد، و برایش پسری زایید. اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد. (دوم سموئیل ۱۱:۷-۲۷)

و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. و دولتمند را گوسفند و گاو بی‌نهایت بسیار بود. و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد؛ از خوراک وی می‌خورد و از کاسه وی می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر می‌بود. و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوآن خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد؛ و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.»

آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده بره را چهار چندان باید رد کند.» ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و بیهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی دادم. و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقایت تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان بر تو مزید می‌کردم. پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظر وی عمل بد بجا آوردی و اوریای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی‌عمون به قتل رسانیدی؟ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریای حتی را گرفتی تا زن تو باشد. خداوند چنین می‌گوید: اینک من از خانه خود بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایهات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب با زنان تو خواهد خوابید. زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.» و داود با ناتان گفت: «به خداوند گناه کرده‌ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.» پس ناتان به خانه خود رفت. (دوم سموئیل ۱۲:۱-۱۵)

کتاب مقدس در بابهای بعدی نشان می‌دهد که چگونه گناه داود در دسرها و فجایع بسیاری در خاندان او پدید آورد. اما کلام خدا همچنان می‌گوید: «جایی

که گناه زیاده گشت، فیض بی نهایت افزون گردید.» (رومیان ۵: ۲۰) از این رو امروز در وقت باقیمانده خواهیم دید که چگونه خدا فیض خود را به داود نشان داد و تمام گناهان او را بخشید.

چرا خدا گناهان داود را بخشید؟ آیا شنیدید که داود پس از اینکه ناتان به او گفت «آن مرد تو هستی!» چه پاسخی داد؟ نبی خدا، ناتان آنقدر شجاعت داشت که این را به پادشاه اسرائیل بگوید. پاسخ داود به ناتان چه بود؟ آیا او همچون دیگر پادشاهان ناتان را به زندان انداخت و یا او را اعدام کرد؟ آیا داود سعی کرد گناهان خود را توجیه کند و بگوید، «خدا می خواست چنین شود!» یا «خدا نیکوست، شاید به کارهای خوب من نگاه کند و مرا ببخشد!»؟ آیا داود به ناتان چنین پاسخی داد؟ خیر، داود چنین پاسخی نداد! پس پاسخ داود چه بود؟ داود گفت، «من گناه کرده‌ام!»، «به خداوند گناه کرده‌ام!»

برای درک بهتر اعتراف داود به گناهش، آنچه را که خود داود پس از اینکه ناتان نبی او را به خاطر گناهش با بتشبع توییح کرد، در مزامیر نوشت بخوانیم. داود در مزمور پنجاه و یکم گفته است:

ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت رأفت خویش گناهم را محو ساز. مرا از عصیانم به کلی شست و شوده و از گناهم مرا ظاهر کن. زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، تا در کلام خود مصلحت گردی و در داوری خویش مزگی شوی. اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آستن گردید. اینک به راستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز. مرا با زوفا پاک کن تا ظاهر شوم. مرا شستشو کن تا از برف سفیدتر گردم. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد!

داود اینگونه توبه کرد. او به خاطر گناهش بسیار گریه کرد. او در مقابل خدا دلی شکسته و خوار داشت. داود همچون کسانی نبود که مذهب دارند، اما باز هم به گناه خود ادامه می‌دهند. مسلماً داود در دام گناه گرفتار شده بود، اما نمی‌توانست در آن زندگی کند، و می‌دانست که «خدا نور است؛ و هیچ ظلمت هرگز در وی نیست.» (ایوحنا ۱: ۵)

خدا پس از توبه داود از دهان ناتان نبی به او چه گفت؟ آیا خدا به او گفت: «برو کمی کار خوب انجام بده تا گناهانت را ببخشم!»؟ خیر، خدا چنین نگفت! ناتان تنها به او گفت، «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد!» پس از آن داود در مورد سعادت مردی که خدا گناهش را نه بر حسب اعمالش بخشیده، در مزامیر چنین نوشت: «خوشایحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناهش مستور گردید. خوشایحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد و در روح او حيله‌ای نمی‌باشد!» (مزمور ۲۱:۳۲؛ رومیان ۷:۴-۸) بله، خدا داود را بخشید و او را عادل محسوب کرد! البته این بدان معنا نیست که خدا فجایی را که گناه داود به وجود آورد از پیش روی او برداشت. مقصود این است که در روز داوری خدا گناهان داود را به یاد نخواهد آورد. او تمام گناهان او را از دفترش پاک کرد!

چگونه خدا می‌تواند چنین بکند؟ چگونه خدا می‌توانست تمام گناهان داود را ببخشد اما همچنان داوری عادل بماند؟ آیا خدا می‌توانست به همین سادگی تمام گناهان داود را ببخشد؟ خیر! خدا یک داور عادل است، و نمی‌تواند چشمان خود را به روی گناهان بنی‌آدم ببندد. پس چگونه خدا می‌توانست داود را ببخشد، و در عین حال عدالت خود را نیز نادیده نگیرد؟

آیا به یاد دارید که داود پس از اینکه در حضور خدا به گناهش اعتراف کرد چه کرد؟ او چنین دعا کرد، «**مرا از عصیانم به کلی شست و شوده و از گناهم مرا طاهر کن... مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شستشو کن تا از برف سفیدتر گردم!**» (مزمور ۵۱:۷) خدا به بنی‌اسرائیل فرمان داده بود که شاخه‌ای از گیاه زوفا بردارند و خون قربانی‌ها را با آن بپاشند. خون پاشیده شده تصویری بود از قربانی نجات‌دهنده موعود که به خواست و اراده خود می‌مرد و خون خود را به عنوان کفاره گناهان پرداخت می‌کرد.

خدا می‌توانست داود را ببخشد زیرا داود توبه کرده بود و ایمان داشت که قدرت خدا در عمل نجات‌دهنده موعود قادر می‌تواند او را پاک سازد. احتمالاً داود در حضور خدا چنین دعا کرد: «ای خدای من، برای گناهانم غم و اندوهی در دل من است و خواهش می‌کنم مرا ببخش! می‌دانم که می‌توانی گناهانم را ببخشی، زیرا روزی نجات‌دهنده را، که گناهی در او نیست، خواهی فرستاد و او خود مجازات گناه مرا تا به ابد متحمل خواهد شد. پس خداوند، بر من رحم کن، من گناهکارم! مرا در خون نجات‌دهنده قدوس بشوی، و من کاملاً پاک خواهم شد!»

آیا خدا بر حسب رحمت خود تمام گناهان داود را بخشید؟ آیا خدا دل داود را پاک ساخت و او را عادل بر شمرد؟ بله. خدا او را پاک کرد و عادل بر شمرد! بر چه مبنایی خدا این کار را کرد؟ خدا داود را بخشید زیرا او به وضعیت

گناه‌آلود خود در برابر خود اعتراف کرد، و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود ایمان آورد، همان کسی که می‌آمد و مجازات گناه انسان را متحمل می‌شد. ایمانی که داود به وعده‌های خدا داشت باعث شد بتواند شادی کند و در مزامیر چنین بنویسد: «خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گنااهش مستور گردید. خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد و در روح او حيله‌ای نمی‌باشد!» (مزمور ۳۲: ۱-۲)

دوستان عزیز، از اینکه به این درس توجه کردید سپاسگذاریم، به یاری خدا در درس بعدی نگاهی خواهیم انداخت به کتاب زیبای مزامیر و خواهیم دید که داود نبی در مورد نجات‌دهنده موعود، کسی که مجازات ما را متحمل شد، تا خدا تا به ابد گناهان ما را ببخشد، چه سخنانی گفته است...
خدا به شما برکت دهد. به آیه‌ای که داود در مورد یکی از بزرگترین برکات خدا نوشته است فکر کنید:

«خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گنااهش مستور گردید.
خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد و در روح او
حيله‌ای نمی‌باشد!» (مزمور ۳۲: ۱)

درس ۵۰

داود نبی و مسیح



مزامیر ۲،۱

سلام بر شما خوانندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید درس خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر درس *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم. در چهار درس گذشته داستان **داود نبی** را بررسی می‌کردیم. دیدیم که داود یک شبان، نوازنده چنگ، مزمورنویس، سراینده سرود، دانشجوی کلام خدا، قهرمان جنگها، پادشاه اسرائیل و نبی خدا بود. در درس گذاشته دیدیم که داود نیز یک **گناهکار** بود؛ چرا که کاری انجام داد که در نظر خدا بسیار ناپسند بود. اما، دیدیم که خدا گناهان داود را بخشید، زیرا داود با قلبی توبه‌کار از گناه خود بازگشت و به آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده گفته بود ایمان آورد، همان نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد تا مجازات گناهان مردم دنیا را متحمل شود.

امروز، قصد داریم بر روی کتابی بسیار زیبا که در وسط کتاب مقدس قرار دارد تفکر کنیم. آیا نام این کتاب را می‌دانید؟ بله، این کتاب **مزامیر** است. خدا در یک دوره زمانی چند صد ساله انبیای گوناگونی همچون موسی، سلیمان، آصاف و بنی قورح را به کار گرفت تا مزامیر را بنویسند. اما سهم داود در نگارش مزامیر بیشتر از دیگران است. امروز قصد داریم در دو مزمور اول تفکر و تعمق کنیم.

اولین سرود در مورد دو گروه از مردم سخن می‌گوید: کسانی که در **طریق عدالت** راه می‌روند، و کسانی که در **طریق بی‌عدالتی** سیر می‌کنند. در مزمور اول نوشته شده است:

خوشایحال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند. پس مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود، که میوه خود را موسمش می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد

و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود. شریران چنین نیستند! بلکه مثل پر کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند. زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد. (مزمور ۱: ۴-۵)

لهمذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان. زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد. (مزمور ۱: ۶، ۵)

در اینجا طریق کسانی را که مبارک هستند و کسانی که روزی هلاک خواهند شد می‌بینیم. هر کسی می‌خواهد که برکت بگیرد. هیچکس نمی‌خواهد هلاک شود. خدا می‌خواهد همه برکت یابند. اما شما باید از طریق راهی که خدا مقرر کرده است نزد او روید. این راه برکت چیست؟ اولین سرود مزامیر آن را به دو شکل بیان می‌کند و اول: راه کسانی را که کلام خدا را استهزا می‌کنند در پیش نگیرید. دوم: بر کلام خدا تفکر کنید با این هدف که آن را درک کنید، به آن ایمان بیاورید و راه نجاتی را که خدا مقرر کرده است بپذیرید.

اگر به طریق عدالت خدا ایمان آورید و از آن پیروی کنید، کتاب مقدس می‌گوید شما «مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهید بود که میوه خود را در موسم می‌دهد»؛ زندگی شما در خدا برقرار می‌شود و در موسم خود میوه خواهد داد، میوه‌هایی همچون محبت، شادی و سلامتی. اما اگر طریق عدالت خدا را در پیش نگیرید مثل کاه خواهید بود که باد آن را پراکنده خواهد کرد.

اکنون بیایید به سرود دوم در مزامیر پردازیم. در این باب خدا به داود الهام بخشید تا در مورد نجات‌دهنده‌ای بنویسد که باید به این دنیا می‌آمد. پس بیایید به دقت به پیامی که خدا توسط قلم نبی خدا داود به ما داده است گوش دهیم. کتاب مقدس می‌گوید:

چرا امته‌ها شورش نموده‌اند و طوائف دنیا در باطل تفکر می‌کنند؟ پادشاهان زمین بر می‌خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛ که بنده‌های ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم. او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزا می‌کند. آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت. «و من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدس خود صهیون.» فرمان را اعلام می‌کنم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم. از من درخواست کن و امته‌ها را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید. ایشان را به

عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خرد خواهی نمود.»
و الآن ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنه گردید! خداوند را با
ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را بیوسید مبادا غضبناک شود
و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود.
خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند. (مزمور ۱:۲-۱۲)

آیا می‌دانید خدا در باب دوم کتاب مزامیر چه اعلانی کرده است؟ این اعلان
بسیار مهم است. خدا در این سرود، سه اسم از اسامی نجات‌دهنده را نام
می‌برد، نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد تا بنی‌آدم را نجات دهد. آیا این
اسامی را شنیدید؟ این اسامی عبارتند از: مسیح، پادشاه، و پسر. بیایید به این سه
اسمی که خدا برای اشاره به نجات‌دهنده دنیا به کار می‌برد کمی فکر کنیم.
۱. می‌بینیم که خدا نجات‌دهنده را «مسیح» می‌نامد. مسیح یک واژه عبری و
به معنای برگزیده خدا (یا مسیح شده خدا) است. خدا با این نام می‌خواهد به
فرزندان آدم اعلان نماید که هر کسی باید به نجات‌دهنده ایمان بیاورد و او را
پذیرد، زیرا او تنها کسی است که خدا برگزید تا نجات‌دهنده و داور دنیا باشد.
اما، خدا در سه آیه اول این سرود، پیشگویی می‌کند که بنی‌آدم مسیحی را که
قرار بود به دنیا بفرستد رد می‌کنند. بیایید این آیات را دوباره بخوانیم.

«چرا امتها شورش نموده‌اند و طوائف دنیا در باطل تفکر می‌کنند؟ پادشاهان
زمین بر می‌خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند، به ضد خداوند و به
ضد مسیح او؛ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود
بیندازیم.» (مزمور ۱:۲-۳)

چرا مردم دنیا نمی‌خواهند مسیحی را که خدا فرستاد بپذیرند؟ آنها مسیح را
رد می‌کنند زیرا او قدوس است، به گناه آلوده نشده است، کتاب مقدس به ما
می‌گوید «زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روی
روشنی نمی‌آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.» (یوحنا ۳:۲۰) پس خدا در این
آیات پیشگویی می‌کند که چگونه یهودیان و امت‌های دنیا با یکدیگر دسیسه
خواهند کرد تا انسان قدوسی که خدا برگزیده بود نجات‌دهنده و داور دنیا باشد
از میان بردارند. اما خدا می‌دانست که این انسانهای شریر قصد انجام چه کاری
دارند. خدا نقشه‌های خبیث انسان‌ها را به کار گرفت تا نقشه پاک و عالی خود
را برای نجات گناهکاران به انجام برساند. به همین دلیل است که می‌خوانیم: «او
که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزا می‌کند.» (مزمور
۲:۴) از این رو اولین نامی که خدا در این باب به نجات‌دهنده نسبت می‌دهد

مسیح است. شاید جالب باشد که بدانید نام عبری مسیح همان واژه یونانی Christ است. که آن هم به معنای «برگزیده خدا» است.

۲. نام دوم پادشاه است. مسیح پادشاه نیز است. خدا توسط این نام می‌خواهد همه بدانند که مسیح در پایان داود و حاکم دنیا خواهد بود، علی‌رغم اینکه اکثر مردم دنیا او را رد می‌کنند. در روز بزرگ داوری، هر کسی در مقابل او زانو خواهد شد، زیرا او تنها کسی است که خدا انتخاب کرد تا شاه شاهان، رب‌الآرباب باشد. در نتیجه مسیح هم نجات‌دهنده و هم داور شما خواهد بود، زیرا چه بخواهید چه نخواهید، او پادشاهی است که خدا برگزید تا تا ابدالابد سلطنت کند!

۳. سوم، همانگونه که خواندیم خدا در این باب نام دیگری نیز به مسیح نسبت می‌دهد. این نامی است که ما باید به دقت آن را بررسی کنیم. این نام «پسر» است. پیش از اینکه شرح دهیم این واژه به چه معنایی است، شاید به خاطر داشته باشیم هرآنچه داود در مزامیر نوشت، با حکمتی که خدا به او عطا کرده بود نوشت. همچنین باید به خاطر بسپاریم که در نوشته‌های انبیا فهم برخی مطالب دشوار است، اما این موضوع نمی‌تواند حقیقت آنها را زیر سؤال ببرد! خدا در کلام خود به ما هشدار داده است: «در آنها (کتاب مقدس) بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند تا به هلاکت خود برسند!» (۲ پطرس ۳: ۱۶) نادانی یک فاجعه است، مخصوصاً اگر در مورد مسیحی باشد که خدا برگزید تا فرزندان آدم را از هلاکت ابدی برهاند! ضرب‌المثلی می‌گوید: «پیش از آنکه پی بیری، جهل تو را خواهد کشت!» بیایید در حالیکه این مفهوم را به ذهن خود می‌سپاریم درباره نامی که خدا به مسیح نسبت داده است فکر کنیم.

حال بیایید به مزمور دوم بازگردیم. در آیه هفت می‌خوانیم که مسیح می‌گوید: «خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم. (پدر تو هستم)» (۷:۲) آیا شنیدید که خداوند به مسیح چه گفت؟ او گفت، «تو پسر من هستی... امروز تو را تولید کردم. (پدر تو هستم)» آیا می‌دانید چرا خدا مسیح را پسر خود نامید؟ آیا می‌دانید این نام به چه معنا است؟ امیدواریم که شما برداشت اشتباهی از این نام نداشته باشید. مقصود این نیست که خدا همسری برای خود اختیار کرده و از او صاحب فرزندی شده است! حاشا! چنین فکری کفر است! خدا روح است و مانند انسان بچه‌دار نمی‌شود.

پس، چرا خدا به مسیح گفت، «تو پسر من هستی!»؟ خدا را شکر می‌کنیم، زیرا خدا خود علت را گفته است. آنقدر وقت نداریم که بتوانیم ساعتها درباره

این موضوع صحبت کنیم، اما دوست داریم از نوشته‌های انبیا سه دلیل بیاوریم که چرا خدا مسیح را پسر خود نامیده است.

دلیل اول، آنکه باید بدانید خدا به این دلیل مسیح را پسر خود نامید که مسیح از بالا آمد، یعنی از آسمان. هر کسی که به نوشته‌های انبیا ایمان دارد، می‌داند که مسیح از انسان متولد نشد، بلکه از حضور خدا آمد. همانگونه که می‌دانید، مسیح پدر زمینی نداشت. اما در مورد وجود جسمی مسیح باید بگوییم که او از نسل داود بود، زیرا مسیح از مریم باکره متولد شد و مریم از نسل داود پادشاه بود. اما در مورد پدر مسیح باید گفت که او به طرز منحصر به فردی از روح خدا مولود شد. به همین دلیل است که خدا می‌تواند درباره او بگوید، «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم!

دلیل دوم، این است که خدا مسیح را پسر خود نامید زیرا کتاب مقدس می‌گوید خدا و مسیح یک ویژگی مقدس دارند. همچون پدر و پسر. نجات‌دهنده موعود باید پاک و قدوس باشد، همانگونه که خدا پاک و قدوس است. ما نمی‌توانیم در مورد این موضوع توضیح بسیار دهیم اما اگر به وقایع انجیل نگاهی بیندازیم خواهیم دید که مسیح پسر آدم نبود که به گناه آلوده شود! همانگونه که دیدیم، حتی بزرگترین پیامبران هم گناه کردند. اما مسیح، هرگز گناه نکرد. او همیشه اراده خدا را انجام داد. لازم بود که مسیح بدون گناه باشد زیرا او به دنیا آمد تا گناهکاران را از گناه نجات بخشد! مگر می‌شود کسانی که خود بدهکارند، بدهکاری دیگران را بدهند؟ نه هرگز! کتاب مقدس او را «قدوس، بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر» می‌نامد. (عبرانیان ۷:۲۶) بله، نجات‌دهنده قدوس بود، همانگونه که خدا او را قدوس فرستاده بود! به همین خاطر است که خدا ابا نداشت از اینکه او را پسر خود بنامد.

دلیل سوم، باید بدانیم خدا از اینجهت مسیح را پسر خود نامید تا او را از تمام انبیا متمایز سازد. دیدیم که ابراهیم «دوست خدا» نامیده شد. موسی «مرد خدا» نام داشت. خدا در مورد داود گفت، «مردی موافق دل خود یافتم!» اما خدا درباره کدام نبی گفت «تو پسر من هستی امروز تو را تولید نمودم (پدر تو هستم)!»؟ این نام تنها به مسیح نسبت داده شد زیرا مسیح تنها کسی بود که از آسمان آمد، از باکره متولد شد، و به گناه آلوده نبود و نشد.

خوانندگان عزیز، آیا مسیح، پادشاهی را که خدا او را پسر خود نامید می‌شناسید؟ خدا می‌خواهد همه او را بشناسند، به او گوش دهید، به او ایمان داشته باشید و او را بپذیرید. به همین خاطر است که داود این باب را با این سخنان به پایان می‌رساند:

«و الآن ای پادشاهان تعقل نمایند (عاقل باشید)! ای داوران جهان متنبه گردید (هشدار داده می‌شود)! خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند.» (مزمور ۱۰:۲-۱۲)

در اینجا درس ما به پایان می‌رسد. به یاری خدا در درس بعدی به بررسی سرود دیگری که داود نبی در کتاب مزامیر سروده است خواهیم پرداخت...
خدا به شما برکت دهد. بر آنچه داود در کتاب مزامیر نوشته است تفکر و تعمق کنید:

«و الآن ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنبه گردید! خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند.» (مزمور ۱۰:۲-۱۲)

درس ۵۱

درس‌های دیگری از مزامیر



مزمور ۲۲

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

دفعه قبل، فصل‌های اول کتاب *مزامیر* را با هم بررسی کردیم، چقدر خوب می‌بود اگر وقت می‌داشتیم تا در درس خودمان تمام قسمت‌های این کتاب ارزشمند را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادیم، اما چون این کتاب دارای یک صد و پنجاه فصل است؛ پس این کار عملاً امکان ندارد.

اما قبل از آنکه این کتاب را تمام کنیم، می‌خواهیم با هم یکی دیگر از سروده‌هایی را که خدا در دل داود نبی گذاشته است، بررسی کنیم. **فصل بیست و دوم کتاب مزامیر**، بسیار مهم است؛ زیرا درباره **پیشگویی چگونگی مرگ مسیح موعود با دردی جانکاه برای پرداختن کفاره گناهان** تمام فرزندان آدم؛ سخن می‌گوید. در این فصل، حضرت داود که تقریباً هزارسال پیش از آمدن مسیحای موعود می‌زیسته است؛ حدود سی رخ داد تا که می‌بایست در روز مرگ مسیح موعود اتفاق افتد، پیشگویی می‌کند. هنگامی که ما انجیل را که داستان مسیحای موعود است مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که **تمام آنچه که پیامبر خدا پیشگویی کرده بود، دقیقاً اتفاق افتاده‌اند**. بعلاوه، می‌توانیم مطمئن باشیم که این سروده از فکر یک انسان تراوش نکرده است، بلکه **خدا** از فکر خدا بیرون آمده است. تنها خدا می‌تواند آینده را با چنین دقتی پیشگویی فرماید.

حال اجازه دهید تا به آنچه که داود نبی در مزمور بیست و دو نوشته است، گوش دهیم. در این فصل، حضرت داود؛ افکاری را که در ذهن مسیحا در روزی که او خویش را برای کفاره گناهان انسان ریخت، شرح می‌دهد. او چنین می‌گوید:

ای خدای من، ای خدای من؛ چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و از سخنان فریادم دور هستی؟ و اما تو قدّوس هستی، ای که بر تسیباحت اسرائیل نشسته‌ای. و اما من کِرم هستم و انسان نی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده‌ام قوم. مثل آب ریخته شده‌ام و همه استخوان‌هایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده و در میان احشایم گداخته شده است. قوت من مثل سفال خشک شده و زبانم به کامم چسبیده. و مرا به خاک موت نهاده‌ای. سگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سُفته‌اند! (مزمور ۱۶:۱-۲۲)

دوستان عزیز، آیا توجّه کردید که داود نبی، درباره مسیحا چه نوشته است؟ هزارسال پیش از آمدن مسیحا به جهان، داود می‌نویسد که: "جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سُفته‌اند!". داود پیامبر با این کلمات پیشگویی می‌کند که چگونه فرزندان آدم با میخکوب کردن مسیحا بر صلیب، دستها و پایهای او را سوراخ می‌کنند. چرا حضرت داود در این زبور می‌نویسد که شریران، دستها و پایهای مسیحا را سوراخ می‌کنند؟ چرا می‌بایست مسیحا با آن وضع دردناک بمیرد؟ چرا خدا باید به انسانها اجازه می‌داد تا احیاء کننده پاکي را که او فرستاده بود؛ به قتل برسانند؟

کلام خدا به ما پاسخ این سؤال را می‌دهد. لازم بود که نجات‌دهنده با چنان درد و وحشتناکی بمیرد تا بتواند جای ما را بگیرد و شریک دردها و غمهای ما شود و مجازات ما را بر خودش حمل نماید. از آنجا که مزد گناه، مرگ و هلاکت ابدی در جهنم است، لازم بود که مسیحای موعود، سختی و عقوبت جهنم را چشیده و تجربه نماید تا مجازات گناهی را که ما مستحق آن بودیم؛ از ما بردارد. خدا در فیض و رحمانیت خود، تصمیم گرفت تا نجات‌دهنده‌ای را به جهان بفرستد که به گناه‌آلوده نبود و با اراده آزاد خود قصد فرمود تا مرگ بشر را بچشد و بیازماید. (رساله به عبرانیان ۹:۲). اینطور خدا می‌توانست بدون آنکه عدالتش خدشه‌دار گردد، راه و مسیر حیات جاودان و آمرزش گناه را برای فرزندان آدم بگشاید! مسیحای موعود جریمه و تاوان گناهان ما را پرداخت. مرگ مسیحای عادل، دلیل آن است که خدای عادل می‌تواند هرکس را که به او ایمان دارد؛ عادلانه داوری فرماید.

آنچه که حضرت داود درباره مرگ مسیح می‌نویسد، به‌راستی شگفت‌انگیز است! هزارسال پیش از آنکه مسیح بدنیا بیاید، داود جزئیات درد و رنج و مرگ مسیح بر صلیب را نوشته است. لازم است که ما بدانیم که رومیها نخستین ملتی بودند که مرگ دردناک صلیب را ابداع کردند و جالب آنکه زمانی که حضرت

داود درباره مرگ مسیح پیشگویی می نمود، هنوز روم و رومیها وجود نداشتند و کسی نمی دانست که سوراخ شدن دست و پا و مرگ دردناک بر صلیب به چه معنا است. اما خدا پیام مرگ مسیحا را در ذهن داود گذاشت و به او الهام فرمود که در زبور خود برای اطمینان ما بنویسد که مرگ مسیح، نقشه و برنامه خدا برای نجات ما از تاوان و جریمه گناه بوده است.

پیام این فصل از کلام خدا بسیار روشن است، اما هر کسی این پیام خدا را نمی پذیرد. تا به امروز، بسیاری هستند که بر نوشته های حضرت داود درباره مرگ مسیح، ایراد می گیرند و آنرا قبول نمی کنند. این افراد ادعا می کنند که خدا نمی تواند اجازه داده باشد که مسیح موعودش با چنان مرگ دردناک و شرم آوری هلاک شود! اما واقعیت این است که این اشخاص، نسبت به پیام کلام خدا و انبیای او و برنامه خدا برای رستگاری بشر، نادانی می ورزند و از آن غافل و البته متضرر می شوند! مواظب باشید که از راه نجات خدا غافل نشوید! در رساله به عبرانیان ۳:۲، چنین نوشته شده است: "پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟! " همچنین در رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۱:۱۸، می خوانیم: "زیرا ذکر صلیب برای هالکان، حماقت است؛ لکن نزد ما که ناجیان هستیم، قوت خدا است."

ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟... هر که مرا بیند به من استهزا می کند. لبهای خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند (و می گویند): «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چونکه به وی رغبت می دارد.»... مثل آب ریخته شده ام و همه استخوانهایم از هم گسیخته؛ دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است. قوت من مثل سفال خشک شده و زیانم به کامم چسبیده؛ و مرا به خاک موت نهاده ای. زیرا سگان دور مرا گرفته اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفته اند. همه استخوانهای خود را می شمارم. مردم به من چشم دوخته، می نگرند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.
(مزمور ۷۷:۱، ۷۸:۱۴-۱۸)

حالا بیایید به آنچه که در این مزمور درباره وقایع روز مصلوب شدن مسیحا نوشته شده است، نگاهی دقیقتر بیندازیم. اگر این زبور را بدقت بخوانیم، متوجه خواهیم شد که تمام کلماتی که حضرت داود به کار می برد، درست پیش بینی همان وقایعی است که برای مسیح و در روز مصلوب شدنش اتفاق افتاد. این وقایع در انجیل هم ذکر شده است. کلام خدا می گوید:

"پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.» و در آنجا به نگاهبانی او نشستند و تقصیرنامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!»؛ آنگاه دو دزد، یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند. و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفرگویان می گفتند: «ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آنرا می سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!». (متی ۲۷:۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰)

انجیل نیز وقایعی را که اتفاق افتاده بود و همان تحقق پیشگویی پیامبر خدا بود، بدقت ثبت می کند.

همچنین می دانیم که مسیحا به شدت تشنه بود و درد و رنجی عظیم را در جسم و روحش احساس می کرد که حضرت داود آنرا نیز تحت الهام خدا نوشته است. شاید این سؤال برای شما عزیزان پیش آمده باشد که چرا مسیح روی صلیب فریاد می زند: "ای خدای من، ای خدای من؛ چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و از سخنان فریادم دور هستی؟" باز هم کتاب مقدس پاسخ ما را می دهد. زیرا خدا آنقدر «پاک و مقدس» است (مزمور ۳:۲۲)، که نمی تواند گناه را تحمل فرماید. این را نیز حضرت داود نوشته است: "و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسیحات اسرائیل نشسته ای." خدا باید از مسیح روی برمی گرداند، زیرا او روی صلیب میخکوب شده بود چون **خدا تاوان و کفاره گناهان تمام انسانها را بر خودش گرفته بود**. ببینیم که در رساله دوم پولس به قرنطیان ۲۱:۵، چه نوشته شده است: "زیرا او را که گناه شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم."

جلال بر خدا! حضرت داود در نوشته های خودش، خبری بسیار خوش را نیز برای ما پیشگویی کرده است! او در مزمور ۱۰:۱۶-۱۱، چنین نبوت نموده است: "زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند. طریق حیات را به من خواهی آموخت. بحضور تو کمال خوشی است و بدست راست تو لذتها تا ابدالابد." در این نوشته ها، داود نبی، پیش بینی کرده است که چگونه خدا تصمیم گرفته و برنامه ای را طرح فرموده تا مسیح موعود را از قبر و دنیای مردگان برخیزاند و این امکان را فراهم نماید تا هرکس که بر او ایمان آورد، همیشه با او در حضور قدوس خدا زندگی نماید! در رساله اول پولس رسول به قرنطیان ۳:۱۵-۴، چنین نوشته

شده است: "... مسیح برحسب کتب در راه گناه ما مرد و اینکه مدفون شد و در روز سوّم برحسب کتب برخاست."

داود نبی همچنین پیشگویی کرده بود که پس از برخاستن مسیح، خدا او را به آسمان خواهد برد و به او خواهد فرمود که به دست راست او بنشیند تا روزی که دوباره مسیح باز آید و تمام جهان را برحسب عدالتش، داوری فرماید. (مزمور ۱۱۰:۱).

در آیات پایانی مزمور بیست و دو، داود چنین می گوید:

"جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود و همه قباایل امتها بحضور تو سجده خواهند کرد... ذرّیتی او را عبادت خواهند کرد و درباره خداوند، طبقه بعد را اخبار خواهند نمود... ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومی را که متوکل خواهند شد که او این کار را کرده است." (مزمور ۲۲:۲۷، ۳۰، ۳۱)

این مزمور با خبری از کاری که مسیح موعود انجام داده است، پایان می‌رسد. «او این کار را کرده است!» حال ممکن است سؤال پیش آید که او چه کاری کرده است؟ بلی دوستان عزیز، کلام خدا می‌فرماید که او بجای ما گناهکاران مجازات شده است تا ما نجات بیابیم! او تحقق وعده خدا به آدم و حوا بود که احیاء را برای نسل بشر به ارمغان آورد تا آنان از تاوان و جریمه گناهانشان خلاصی یافته و در پیشگاه خدا پارسا و پاک محسوب گردند. مسیح موعود، فدا شد تا قربانی نهایی برای گناه تمام بشر باشد. مرگ مسیح، نقطه پایان و کمال بر قربانیهای حیوانات به جهت کفاره گناهان بشر بود. همچنان که قوچی بجای اسحاق قربانی شد، مسیح هم برای ما و بجای ما مجازات مرگ را بر خود پذیرفت! این پیام خوش خدا برای تمام انسانها است: مسیح بجای ما مرد! به او ایمان آورید تا از داوری و مجازات عادلانه خدا رهایی یابید! راه رستگاری برای همه انسانها باندازه کافی فراخ و گسترده است. کافی است که به او ایمان آورید. بهمین دلیل است که مسیح درست پیش از مرگش بر صلیب؛ فریاد زد: "تمام شد!". (انجیل یوحنا ۱۹:۳۰) «او این کار را کرده است!» و خدا با برخیزانیدن مسیح در روز سوّم قربانی کامل او را پذیرفت و عدالت وی را بحساب ما منظور فرمود. و ما می‌توانیم با مطالعه انجیل که مژده شیرین خدا برای ما است، از تمام این جزئیات آگاه شویم.

بهر حال می‌توانیم بخاطر آوریم که هزار سال پیش از تولد عیسی مسیح، داود پیامبر پیش‌بینی کرده بود که گناهکاران دستها و پاهاى مسیح را سوراخ می‌کنند! و لازم است که فراموش نکنیم که مسیح موعود برای آمرزش گناهان

من و شما و همهٔ انسانها آن مرگ دردناک را متحمل شد تا هرکس که به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی ابدی داشته باشد. مسیح موعود اجازه داد تا انسانهای شریک دستها و پاهای او را سوراخ کنند تا ارادهٔ خدا را انجام دهد و محبت خود را به ما آشکار فرماید. ببینیم که عیسی خداوند در کتاب انجیل چه می‌فرماید:

"و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آنرا بازگیرم. کسی آنرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آنرا می‌نهم. قدرت دارم که آنرا بنهم و قدرت دارم که آنرا بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم." (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸)

دوستان خوب، آیا شما به خدا می‌اندیشید و او را برای فرستادن مسیح برای نجات دادن شما از گناهانتان، شکر و تجلیل می‌کنید؟ کتاب مقدس می‌گوید «... چونکه مسیح برای تو (ما) عذاب کشید! و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید... که خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته‌اید... که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد... زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد، هلاک نگردهد؛ بلکه حیات جاودان یابد.» (اول پطرس ۲:۲۱، ۲۴؛ رومیان ۴:۲۵؛ یوحنا ۳:۱۶)

امیدواریم که خدا آنچه را که در این درس مطالعه کردیم برای شما آشکار فرماید. از شما برای همراهیتان ممنونیم و اگر خدا بخواهد در درس آینده، مطالعهٔ نوشته‌های انبیا را دنبال خواهیم کرد و به زندگی پسر حضرت داود، یعنی حضرت سلیمان خواهیم پرداخت....
خدا شما را برکت دهد تا درک نمایید که چرا حضرت داود با الهام خدا نوشته است:

"دستها و پایهای مرا سفته‌اند." (مزمور ۱۶:۲۲)

درس ۵۲

سلیمان نبی



کتاب اول پادشاهان ۲-۱۰ و مزمور ۷۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

اگر خدا به شما ظاهر شود و بگوید: "آنچه می‌خواهی بطلب و من آنرا به تو خواهم داد"، شما چه چیزی را انتخاب می‌کردید؟ عمر طولانی؟ ثروت هنگفت؟ شهرت؟ یا چیزی دیگر؟ روزی خدا به سلیمان، پسر داود نبی در رویا ظاهر شد و همین سؤال را از او پرسید. فکر می‌کنید سلیمان چه چیزی را برگزید؟ درس ما در همین مورد است.

در شش درس گذشته، ما به داستان زندگی یکی از پیامبران خدا؛ یعنی حضرت داود پرداختیم و چند سروده او را که به زبور معروف هستند، بررسی کردیم. در درس گذشته دیدیم او پیشگویی کرد که فرزندان شریر آدم، دستان و پاهای مسیح موعود را سوراخ خواهند کرد و او را خواهند کشت. او همچنین نبوت نموده بود که خدا مسیح را از مردگان و قبر خواهد برخیزانید. اینبار داستان پسر حضرت داود، یعنی حضرت سلیمان را مطالعه خواهیم کرد. ببینیم که کلام خدا در این مورد چه می‌فرماید.

ابتدا از فصلهای دوم تا دهم کتاب اول پادشاهان، و سپس از مزمور هفتاد و دوم؛ آیاتی را با هم مطالعه خواهیم کرد. این کلام خدا است با احترام به آن توجه کنید:

"و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش وصایای یهوه، خدای خود را نگاهداشته، به طریقهای وی سلوک نما، و فرائض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی،

برخوردار باشی...» پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد. و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت می‌نمود، چهل سال بود. هفت سال در حیرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود. و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید. (اول پادشاهان ۲: ۱-۳، ۱۰-۱۲)

و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرائض پدر خود داود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید. و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند، زیرا که مکان بلند عظیم؛ آن بود و سلیمان بر آن مذبح، هزار قربانی سوختنی گذرانید. و خداوند به سلیمان در جبعون ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» سلیمان گفت: «تو با بندهات، پدرم داود هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود، احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. و الآن ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را بجای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول نمی‌دانم و بندهات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند، بحدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. پس به بنده خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم را داوری تواند نمود؟». و این امر به‌نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. پس خدا وی را گفت: «چون که این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سؤال نمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه بجهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم بطوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست. و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم، بحدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود. و اگر در راههای من سلوک نموده، فرائض و اوامر مرا نگاهداری، بطوری که پدر تو داود سلوک نمود؛ آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.» پس سلیمان بیدار شد و اینک در خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد؛ و قربانی‌های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگان ضیافت نمود.

آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند. و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.

و روز سوّم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم. و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود. و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. و بامدادان چون برخاستم تا پسر خود را شیر دهم، اینک مرده بود؛ اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست. «زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می‌کردند.

پس پادشاه گفت: «این می‌گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می‌گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. و پادشاه گفت: «پسر زنده را به دو حصّه تقسیم نمایید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.»

و زنی که پسر زنده از آن او بود، چونکه دلش بر پسرش می‌سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او دهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.» و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند؛ زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست. (اول پادشاهان ۳: ۳-۲۸)

و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کنارۀ دریا عطا فرمود. و حکمت سلیمان زیادتر از حکمت تمامی بنی‌مشرق و از حکمت جمیع مصریان بود. و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و درّذع حکیم‌تر بود و آسم او در میان تمامی امت‌هایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت. و سه هزار مّثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود. و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لُبّان تا زوفائی که بر دیوارها می‌روید و درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند. (اول پادشاهان ۴: ۲۹-۳۴)

سپس کلام خدا می‌نویسد که در آن زمان، **ملکه‌ای در سرزمین سبا** که سرزمین فعلی یمن است، زندگی می‌کرد که آوازهٔ حکمت و شوکت سلیمان را شنیده بود. او تصمیم گرفت که به اورشلیم آمده و ببیند که آنچه که شنیده است، **حقیقت دارد یا دروغ** است. فاصلهٔ کشور او با او اورشلیم، تقریباً دو هزار کیلومتر بود، اما این مانع آن نشد که ملکهٔ سبا به دیدن سلیمان نیاید. در ادامهٔ کلام خدا در فصل دهم از کتاب اول پادشاهان، چنین می‌خوانیم:

"و چون ملکهٔ سبا آوازهٔ سلیمان را دربارهٔ اسم خداوند شنید، آمد تا او را به **مسائل امتحان کند**. پس با موبک بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود، به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد. و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. و چون ملکهٔ سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود، و طعام سفرهٔ او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینه‌ای را که به آن به خانهٔ خداوند برمی‌آمد، روح در او دیگر نماند.

او به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که دربارهٔ کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک **نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است**. خوشبحال مردان تو و خوشبحال این بندگانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. متبارک باد یهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشانید. از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» (اول پادشاهان ۱۰:۱-۹)

ما ناچاریم در همین جا توقف کنیم، اما آنچه که کلام خدا دربارهٔ ملکهٔ سبا می‌فرماید؛ در اینجا پایان نمی‌باید. کمتر از هزار سال پس از این زمان مسیح موعود دربارهٔ ملکهٔ سبا و سلیمان پادشاه چیزهایی می‌فرماید. در انجیل متی ۲۲:۱۲ چنین نوشته شده است: "ملکهٔ جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود؛ و اینک **شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است**." آیا شنیدید مسیح چه گفت؟ خداوند عیسی می‌فرماید که **جستجوی ملکهٔ سبا برای جلال و شکوه سلیمان، تمام آن کسانی را که از جستجوی جلال**

مسیح، سرپیچی می‌کنند؛ محکوم می‌نماید. ملکه سبا هرچه در توان داشت، برای دیدن شکوه سلیمان و شنیدن سخنان خردمندانه او انجام داد. او چهارهزار کیلومتر سفر کرد تا ببیند آنچه که شنیده است درست است یا عاری از حقیقت است! این یک درس مهم برای همه ما است. مسیح موعود از آسمان به زمین آمد که جلال، حکمت و قدرتش بسیار بیش از سلیمان بود و با اینحال هنوز بسیاری از فرزندان آدم، نمی‌خواهند جلال او را بشناسند و حتی در این مورد تحقیق کنند تا حقیقت را درک نمایند! به همین دلیل بود که عیسی خداوند، انسانها را برای کج فهمی و بی‌اعتنایی آنان به حقیقت، محکوم فرمود.

دوستان عزیز! که این درس را مطالعه می‌کنید، آیا شما جلال مسیح آسمانی را درک می‌کنید یا او را هم‌ردیف دیگر پیامبران قرار می‌دهید؟ آیا می‌دانید که مسیح به چه معنا است؟ بلی، مسیح بمعنای برگزیده خدا است. خدا مسیح را برگزیده تا دنیا را نجات بخشد و بر آن داوری فرماید. اما متأسفانه، بسیاری محبت و نجات خدا را ندیده می‌گیرند.

وقت درس ما تقریباً رو به پایان است اما می‌خواهم به شما عزیزان عرض کنم که سلیمان پادشاه، سه کتاب را تحت الهام خدا نوشته است که همه آنها جزو کتب با ارزش کلام خدا هستند. این کتابها عبارتند از: کتاب امثال، کتاب جامعه و کتاب غزل‌غزلها. حضرت سلیمان هم همانند پدرش حضرت داود، سرودهایی برای جلال خدا سراییده است که در کتاب مزامیر موجود هستند. اجازه دهید تا مزمور هفتاد و دوّم را برایتان در آخر درس قرائت کنم که سروده‌ای از سلیمان پادشاه است. او در این سرود، پیش‌بینی کرده است که روزی مسیح موعود به زمین باز خواهد گشت تا انسانها را به عدالت داوری فرماید. اجازه دهید تا با روح فروتنی و دعا به این سروده زیبا گوش دهیم:

"و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف... و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان... به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. پادشاهان ترشیش و جزایر، هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبا ارمغانها خواهند رسانید. جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امتها او را بندگی خواهند نمود... و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند... نام او تا ابدالابد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امتهای زمین او را خوشحال خواهند خواند. متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است. که او

فقط کارهای عجیب می‌کند. و متبارک باد نام مجید او تا ابدالآباد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین!" (مزمور ۷۲:۸-۱۱، ۱۵، ۱۷-۱۹)

سلیمان پادشاه پیش‌بینی کرده بود که روزی تمام مردم جهان در حضور مسیح که شاه شاهان و داور عادل است، سر تعظیم فرو خواهند آورد. اما خدا از ما می‌خواهد تا همین الآن به حضور او آییم و او را بپذیریم! آیا شما حقیقتاً به خدا سرسپرده هستید؟ آیا جلال و اقتدار مسیح موعود را در زندگی خود شناخته‌اید و آنرا پذیرفته‌اید؟ اینک زمان مقبول است که خدا را در زندگی خودتان قبول نمایید. اگر در نوشته‌های پیامبران الهی تفکر نمایید، پی خواهید برد که مسیحا، یکتا نجات‌دهنده انسان است. اینرا کلام مقدس و عاری از خطای خدا می‌فرماید. در کلام خدا چنین نوشته شده است: "و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت." (اعمال رسولان ۱۰:۴۳؛ ۲۶:۲۷)

دوستان عزیز، سپاسگذاریم که به درس خودتان توجه کردید. به فیض خدا در درس بعدی در مورد یکی دیگر از پیامبران خدا یعنی حضرت الیاس که آتش خدا را از آسمان فرو فرستاد، کلام خدا را بررسی خواهیم نمود. خدا شما را برکت مخصوص عطا فرماید تا درک نمایید که چرا در کلام خدا نوشته شده است:

"ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود؛ و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در این جا است!" (متی ۱۲:۴۲)

درس ۵۳

ایلیای نبی



کتاب اوّل پادشاهان ۶-۱۸

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

اگر بخاطر داشته باشید، در درس قبلی، دربارهٔ سلیمان که پسر حضرت داود است، با هم صحبت کردیم. و از کلام خدا دانستیم که چگونه **خدا به سلیمان، حکمت و شکوهی بی‌نظیر داد**. در روزگار سلیمان نبی، اورشلیم؛ زیباترین شهر در تمام دنیا بود. اما زیباترین چیزی که حضرت سلیمان بنا نمود، **معبدی** بود که در شهر اورشلیم برای پرستش **خدا** ساخت. این معبد جایگزین چادری شد که موسی و بنی‌اسرائیل در بیابان برای عبادت خدا و به دستور او بنیاد نهاده بودند. حضرت سلیمان دویست هزار کارگر را برای هفت سال به‌کار گماشت تا آن معبد باشکوه و زیبا را بنا نمایند. امروزه هم می‌توان سنگهای بزرگی که سلیمان نبی برای بنای آن معبد به‌کار برده بود، مشاهده نمود.

وقتی که کار ساخت معبد پایان رسید، کاهنان بعنوان **مظهر آن نجات‌دهنده‌ای** که باید بیاید و انسان را با خود گران‌بهایش نجات بخشد، **هزاران گوسفند و گاو را قربانی کردند** و آن معبد را به خدا تقدیم نمودند. پس انجام آن قربانیه‌ها، کاهنان صندوقچهٔ عهد را آوردند و آنرا در مقدّس‌ترین مکان معبد گذاشتند. و درست پس از آنکه ایشان آن مکان را ترک کردند، جلال خدا تمام آنجا را پر کرد، درست همانطوری که جلال خدا خیمهٔ اجتماعی را که موسی و بنی‌اسرائیل ساخته بودند، مملوّ ساخته بود.

اما با توجه به بقیهٔ داستان حضرت سلیمان، روشن می‌شود که عاقبت او مانند ابتدای او نبود. جالب اینجا است که کلام خدا گناهان پیامبران الهی را مخفی نمی‌فرماید. ببینیم که در کتاب اوّل پادشاهان ۱۱:۱-۴، چه نوشته شده است: "و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عَمّونیان و ادومیان و صیدونیان و حَتّیان دوست می‌داشت... و در وقت پیری

سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود." (اول پادشاهان ۱:۱-۴)

سلیمان در اواخر عمرش جاهای بلندی را در تپه‌های شرقی اورشلیم برای زنان کافر خود ساخت تا آنان برای خدایان و بت‌هایشان قربانی بگذرانند و آنان را بپرستند! و خدا از این که سلیمان به کلام حقیقی و زنده خدا پشت کرده بود، خشمگین شد. پس خداوند به سلیمان گفت،

«چونکه این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آنرا به بندهات خواهم داد. لیکن در ایام تو این را بخاطر پدرت، داود نخواهم کرد، اما از دست پست آنرا پاره خواهم کرد. ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و بخاطر اورشلیم که برگزیده‌ام به پسر تو خواهم داد.» (اول پادشاهان ۱۱:۱-۱۳)

کلام خدا به ما می‌فرماید که پس از مرگ سلیمان، بین اقوام و اسباط اسرائیل، جنگ و کشمکش درگرفت. دوازده سبط اسرائیل که فرزندان یعقوب بودند، به دو دسته تقسیم شدند، درست همانطور که خدا به سلیمان فرموده بود. آنان دیگر یک ملت واحد نبودند، بلکه تبدیل به دو ملت، یعنی اسرائیل و یهودا شده بودند. ده قبیله اسرائیل در سرزمینهای شمالی تشکیل قوم اسرائیل را دادند و قبیله یهودا و قبیله کوچک بنیامین سلطنت جنوبی یهودا را شکل دادند. یهودا قبیله داود و مسیری بود که خدا وعده فرموده بود تا مسیح موعود از آن به جهان آید.

کلام خدا می‌فرماید که این دو سلطنت، چندین پادشاه داشتند. بیش تر این پادشاهان، رهبران شریری بودند که به خدا و شریعت او پشت نمودند. و در بین این پادشاهان شریر، یکی از آنان از بقیه شرورتر و پلیدتر بود که نام او آخاب پادشاه بود و هشتمین پادشاه پس از سلیمان محسوب می‌شد.

کلام خدا در کتاب اول پادشاهان ۱۶:۳۰، درباره آخاب چنین می‌فرماید: "و آخاب بن عمّری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد." او با زنی به نام ایزابیل ازدواج نمود که زنی بسیار شریر بود که از کلام خدا رو برگردانیده بود. آخاب همچنین در اسرائیل معبدی به نام بعل ساخت که مردم اسرائیل را بیشتر گمراه نماید. او همچنین با رهبری قوم اسرائیل به سوی مذهبی دروغین و پوچ و پیامبران دروغین، خدا را بیش از پیش غضبناک نمود.

اما در همان زمان در اسرائیل مردی بود که با خدا راه می‌رفت که نامش ایلیا بود. و خدا او را به نزد آخاب فرستاد تا پیامش را به او بگوید. در کتاب اوّل پادشاهان ۱۷:۱، چنین می‌خوانیم: "و ایلّیای تَشْبی که از ساکنان جلعاد بود، به آخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قَسَم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»"

و سه سال و نیم در آن سرزمین باران نبارید. قحطی در آن سرزمین شدید شده بود. اجازه دهید تا از فصل هجدهم کتاب اوّل پادشاهان، چند آیه را برایتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید:

"و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوّم، به ایلّیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به آخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» پس ایلّیا روانه شد تا خود را به آخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود... و چون آخاب ایلّیا را دید، آخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟» گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت؛ چون که اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی. پس الآن بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کَرْمَل جمع کن. و انبیای بعل را نیز چهارصدوپنجاه نفر، و انبیای آشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می‌خورند.»

پس آخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمَل جمع کرد. و ایلّیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!». اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.

پس ایلّیا به قوم گفت: «من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصدوپنجاه نفرند. پس به ما دو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند؛ و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم. و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند؛ و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.»

و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» پس ایلّیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اوّل آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل، ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست‌وخیز می‌نمودند. و به وقت ظهر،

ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می‌باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!». و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود، خویشتن را به تیغ‌ها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند، به‌حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد. و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری، ایشان نبوت می‌کردند؛ لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. و ایلیا موافق شماره اسباط بنی‌یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. و به آن سنگ‌ها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش و پیمانۀ بزر داشت، ساخت. و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.»

پس گفت: «بار دیگر بکنید؛» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. مرا اجابت فرما ای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»

آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگ‌ها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید. و تمامی قوم چون این را دیدند، به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!»

و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت. و ایلیا به آخاب گفت: «برآمده، آکل و شرب نما زیرا که صدای باران بسیار می‌آید.» پس آخاب برآمده، آکل و شرب نمود. و ایلیا بر قلۀ کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت. و به خادم خود گفت: «بالا رفته، بسوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگرست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک بقدر کف دست آدمی از دریا برمی‌آید.» او گفت: «برو و به آخاب بگو که اربابۀ خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.» و

واقع شد که در اندک زمانی، آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه‌فام شد، و باران سخت بارید و آحاب سوار شده، به یَزْرَعِيل آمد. " (اول پادشاهان ۱:۱۸-۴۵)

این داستان شگفت‌انگیز، مملو از جلال و قدرت خدا است و در واقع احتیاج به تفسیر ما ندارد. پیش از این که این درس را به پایان برسانیم، لازم است که به آنچه که حضرت ایلای نبی به مردم اسرائیل گفته است، توجه کنیم. قبل از این که او آن چهار صد و پنجاه انبیای بَعْل را به چالش بکشد، به مردم اسرائیل گفت: "تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یَهُوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بَعْل است، وی را پیروی نمایید!"

در ابتدا قوم، هیچ پاسخی ندادند؛ اما وقتی جلال و جبروت خدا را در پاسخ دعاهای ایلای دیدند، همگی با ترس به زمین افتاده و خدا را تمجید نمودند و اعتراف کردند که: "یَهُوه، او خداست! یَهُوه او خداست!". و در همان روز، ایلای پیامبر، تمام انبیای بَعْل را به سزای اعمال ننگین ایشان رسانید و دل قوم اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان بازگردانید!

چرا خدا پاسخ دعای ایلای را داد؟ چون ایلای خداوند خدا را دوست می‌داشت و به کلام او ایمان و باور داشت. و چرا خدا به درخواست‌های انبیای بعل بی‌اعتنا بود؟ زیرا آنان به خدای حقیقی که خود را به ابراهیم، اسحاق و قوم اسرائیل آشکار فرموده بود؛ دعا نمی‌کردند. آنان کلام خدا را ندیده می‌گرفتند و اعمال مذهبی باطل خود را دنبال می‌کردند. آنان برای فرائض مذهبی خود غیرت داشتند، اما برای خدای حقیقی هیچ اهمیتی قائل نبودند. بنابراین، غیرت و اشتیاق دینی آنان کاملاً باطل و پوچ بود. آنان پر از مذهب بودند، اما هیچ اثری از خدا در زندگی و باورهای ایشان وجود نداشت.

بنابراین، ایلای نبی، قوم اسرائیل را به تفکر واداشت:

تا بین خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب با مذهب دروغین بَعْل، یکی را انتخاب کنند؟

یا حقیقت یا دروغ؟

یا راه پارسایی و عدالت یا راه بی‌عدالتی؟

یا تکیه بر کلام خدا باشد یا تکیه بر مذهب انسان.

پاسخ شما به این سؤال حضرت ایلای نبی چیست؟ «تا کی می‌خواهید بین کلام زنده خدای حقیقی و سخنان باطل انسان‌ها، سرگردان باشید؟» کلام خدا می‌فرماید: "هیچکس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد. زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. "محال است که خدا و مأمون را خدمت کنید!". ما هرگز نمی‌توانیم خدمت خدا را با خدمت مذاهب توخالی و دروغین درهم آمیزیم.

دوستان، خیلی از شما ممنونیم که به این درس توجه کردید. در درس آینده ما به داستان زندگی پیامبری نگاه خواهیم کرد که سه روز را در شکم یک ماهی بسیار بزرگ گذرانید. شاید بخواهید درباره اسم این نبی و داستان شگفت‌انگیز او چیزهای بیش‌تری بدانید. پس شما را دعوت می‌کنیم که در به درس بعدی با ما همراه باشید تا کلام شیرین خدا را بیاموزیم.
خدا به شما برکت دهد تا تعمق نمایند که منظور ایلای نبی چیست که با الهام خدا می‌گوید:

"تا به‌کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یَهُوه خداست، او را پیروی نمایند!" (اول پادشاهان ۲۱:۱۸)

درس ما در اینجا به پایان رسید تا درس بعدی شما را به خدای امین و زنده می‌سپاریم. او حافظ و یاور شما باشد. آمین.

درس ۵۴

یونس نبی



کتاب یونس

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره به درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، به داستان زندگی یکی از پیامبران الهی، به نام ایلیا، نگاهی داشتیم. او یکی از انبیای بزرگ بود، زیرا قدرت روح خدا در زندگی او دیده می‌شد. او دعا کرد تا در اسرائیل باران نبارد و سه سال و نیم بارانی از آسمان نبارید و باز به درگاه خدا برای باز شدن آسمان دعا نمود و باران رحمت الهی بارید. ایلای نبی، با انبیای بعل مقابله کرد و آنان را از پا درآورد و مذهب دروغین ایشان را برای قوم اسرائیل آشکار نمود. خدا از ایلیا استفاده فرمود تا دل‌های بسیاری از قوم اسرائیل بسوی خدا بازگردند.

در این درس می‌خواهیم به زندگی یکی دیگر از انبیای الهی که پس از ایلیا آمد، یعنی حضرت یونس، نگاهی اجمالی داشته باشیم و از آن برای زندگی امروز خود، درسی ارزشمند بگیریم. می‌خواهیم ببینیم که چگونه خدا از یک شخص اسرائیلی استفاده کرد به او گفت برو و پیام مرا به بیگانگان کسانی که دشمنان اسرائیل هستند برساند و آنان را از داوری و مجازات قریب‌الوقوع خدا آگاه سازد.

اینرا می‌توانیم در فصل اول کتاب حضرت یونس پیدا کنیم. ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: "و کلام خداوند بر یونس بن اَمْتای نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من آمده است.»" (یونس ۱:۱) شرارت اهالی شهر نینوا آنقدر زیاد شده بود که خدا از آنان به خشم آمده و تصمیم گرفته بود تا همه ایشان را هلاک سازد، با اینحال به یونس دستور می‌دهد تا به آن شهر رفته و پیام توبه را به آنان اعلام نماید تا شاید خدا از غضب خود بازگشته و ایشان را هلاک نفرماید!

حال شاید این سؤال برایتان مطرح شود که چرا خدا می‌خواست یونس را بسوی مردمی بفرستد که دشمنان اسرائیل بودند و می‌خواستند آنها را از بین ببرند؟ آیا دل خدا برای دشمنان اسرائیل هم می‌سوخت؟ بلی دوستان عزیز، خدا آماده بود تا مردم نینوا را مجازات کند چونکه گناهشان به آسمان رسیده بود. خدا آنقدر مهربان است که می‌خواهد همه نجات بیابند و از هلاکت رهایی پیدا کنند! **خدا از نابودی گناهکاران، لذت نمی‌برد** و می‌خواهد تا همه ایشان توبه و بازگشت کنند. **بهمین دلیل بود که خدا به یونس فرمان داد که برود تا پیام توبه را به گوش آشوری‌های گناهکار در شهر نینوا برساند تا ایشان هم فرصت نجات را داشته باشند!** اما **یونس نمی‌خواست** که بسوی دشمنان قوم خود رفته و آنان را نسبت به هلاکت قریب‌الوقوعی که در انتظار آنان بود؛ آگاه سازد. خدا می‌خواست بر آنان رحمت فرماید، اما یونس از خدا می‌خواست تا آنها را تنبیه و هلاک سازد! به‌همین دلیل او از رفتن به نینوا سرپیچی کرد و تلاش کرد تا از فرمان خدا بگریزد. اما واقعاً او از حضور خدا به کجا می‌توانست بگریزد؟

اجازه دهید تا کلام خدا در این زمینه دنبال کنیم:

اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. و **خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید** که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنان‌که نزدیک بود که کشتی شکسته شود. و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود. و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای، تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان؛ شاید که خدا ما را به‌خاطر آورد تا هلاک نشویم.» و به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد.

پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» و ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. و او را گفتند:

«با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است. اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند، اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم می نمود.

پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آه ای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بیگناه را بر ما مگذار، زیرا تو ای خداوند هرچه می خواهی می کنی.» پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذرانیدند و نذرها نمودند. و **اما خداوند ماهی بزرگی فراهم کرد** که یونس را فرو بُرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند. (یونس ۱:۱-۱۷)

اجازه دهید تا در همین جا کمی درنگ کرده و به این قسمت از کلام خدا بیندیشیم. می بینیم که خدا می خواهد از یونس برای کار بزرگ خود استفاده فرماید چون او را دوست دارد و می خواهد تا او اراده خدا را بجا آورد، اما یونس تصمیم به فرار می گیرد، اما از حضور خدا به کجا می توان فرار کرد؟ به همین دلیل خدا آن ماهی بزرگ را می فرستد تا یونس را ببلعد تا هلاک نشود.

بیچاره یونس! حالا او در شکم آن ماهی عظیم الجثه بود! او چه کاری می توانست برای نجات خودش بکند؟ هیچ چیز! تنها می توانست به درگاه خدا دعا و استغاثه کند. چون فقط خدا می توانست او را نجات دهد. در فصل دوم کتاب یونس می بینیم که چگونه یونس به درگاه خدا دعا و ناله می کند و به گناه سرپیچی خود اعتراف می نماید. خدا برای مدت سه روز یونس را در دریا از خطرات محافظت می کند و یونس درسهای بزرگ و ارزشمندی را در آن مدت می آموزد! و در روز سوّم، یونس از شکم ماهی بسوی خدا فریاد می کند که: **"نجات از آن خداوند است!"** و هنگامی که این اعتراف از زبان و قلب یونس بیرون آمد، **"پس خدا ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد."** به فصل سوّم آیات یکم تا دهم توجه کنید:

پس کلام خداوند بار دوّم بر یونس نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.» آنگاه یونس اطاعت کرده و برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت. و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. و یونس به مسافت یکروز داخل

شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.»

و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برگند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا به شدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟». پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

بلی دوستان عزیزم، خدا بر مردم شهر نینوا رحمت فرمود، زیرا آنان به کلام حقیقی و پیام راستین او ایمان آوردند. اهالی شهر نینوا با دلی شکسته و فروتن، به درگاه خدا توبه و بازگشت نمودند. اما یونس خوشحال نبود که خدا به مردم نینوا رحمت نشان داده. اجازه دهید تا پایان داستان را در فصل چهارم این کتاب بررسی نماییم.
خدا چه می‌فرماید:

"اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود، حینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی؟ پس حال، ای خداوند، جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟». و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه‌بانی برای خود ساخته زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از خزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی‌نهایت شادمان شد.

اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. و چون آفتاب برآمد، خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بی تاب شده، برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است». خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم». خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمو ندادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. و آیا دل من بجهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟». کتاب یونس، اینگونه و ناگهانی به پایان می رسد. (یونس ۴: ۱-۱۱)

اما یاران عزیز خواننده، درسهای بسیاری هست که ما می توانیم از این کتاب بیاموزیم. **دل خدا با دل یونس بسیار متفاوت بود.** یونس یک جانبه گرا بود، اما خدا هرگز از کسی طرفداری بی جا نمی کند و همه را یکسان دوست می دارد. **قلب یونس مملو از طرفداری از قوم خودش بود، اما قلب خدا پر از رحم و شفقت نسبت به تمام انسانها می باشد.** یونس از دشمنانش متنفر بود، اما خدا مردم اسرائیل و مردم نینوا را نیز دوست داشت و می خواست تا آنان هم نجات یابند. یونس خیلی میل داشت تا مردم نینوا نابود شوند، اما خدا می خواست تا ایشان هم از گناهانشان توبه کنند و رستگار گردند. دوست عزیزم، فرقی نمی کند که شما چه کسی هستید، **خدا شما را دوست دارد.** و مشتاق آن است که شما هم کلام زنده و حقیقی او را در دل خود بپذیرید تا از برکات آن برخوردار گردید. خدا از گناهان شما بیزار است، اما خود شما را دوست دارد. **خدا هر فرد و ملیتی را دوست دارد** و می خواهد هر فردی در حضور او توبه کند، حقیقت را بشنود، و آنرا بفهمد، و ایمان بیاورد و نجات یابد.

برخی فکر می کنند که خدا به بسیاری از انسانهای روی زمین اهمیتی نمی دهد و آنان برای او مهم نیستند، اما این هرگز درست نیست. خدا به تک تک انسانهای روز زمین فکر می کند و آنان را بسیار دوست دارد. او می خواهد تا همه نجات یابند. درست است که بسیاری از انسانها در گناهان خود می میرند و از دنیا می روند، اما اراده خدا این است که **همه انسانها با نجات یابند و به حقیقت آن را دریابند.** در رساله اول پولس به تیموتاؤس ۲: ۴، چنین می خوانیم: **"... نجات دهنده ما خدا می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند."** همچنین در رساله دوم پطرس ۳: ۹، چنین نوشته شده است: **"... خدا نمی خواهد که کسی هلاک گردد، بلکه همه به توبه گرایند."** اما کسانی که عمداً

و آگاهانه محبت عظیم و نجات بخش خدا را رد می کنند، براساس عدالت خدا داوری و مجازات خواهند شد! زیرا در (رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان ۲: ۱۰، ۱۲) چنین می خوانیم که: "هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند... و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند، بلکه به ناراستی شاد شدند." خدا نیکو و رحیم است. او راه رستگاری انسان را در عیسی مسیح فراهم نموده است. اما خدا قدوس و عادل است. و همه کسانی را که فیض او را نمی پذیرند، داوری و مجازات می فرماید.

دوستان خوب، نگذارید که کسی شما را فریب دهد. خدا هرگز از کسی طرفداری نمی کند. اما او از هلاکت گناهکاران هم خشنود نمی شود. خدا می خواهد هر انسان روی زمین حقیقت را بشناسد و به آن ایمان آورده و نجات و حیات بیابد! برای همین بوده است که او در زمان های قدیم، به انبیاش الهام فرموده است تا کلام راست او را بنویسند که ما بتوانیم حقیقت کلام وی را بفهمیم و تصمیم بگیریم و به قوت خدا راه پارسایی و عدالت او را برگزینیم تا نجات یابیم. هرکس که این راه را انتخاب می کند، مطمئناً به بهشت خواهد رفت! و هرکس که آن را رد نماید، مطمئناً به جهنم خواهد رفت! (اول تیموتاؤس ۲: ۴؛ لوقا ۱۳: ۳)

در درس بعدی درباره پیامبر بزرگی صحبت خواهیم کرد که پیشگویی های بسیاری را درباره نجات دهنده موعود با الهام خدا نوشته است. این پیامبر بزرگ، اشعیاء نبی نام دارد که حدود هفتصد سال پیش از مسیح می زیسته است. خدا شما را برکت دهد. سپاسگذاریم که در این درس با ما همراه بودید. در پایان یکبار دیگر دو درسی را که از کتاب یونس نبی آموختیم، با شما در میان می گذاریم و امیدواریم که درک نمایید که منظور کلام خدا چه بوده است.

اول: "نجات از آن خداوند است." (یونس ۲: ۱۰) دوم: "خدا را نظر به ظاهر نیست." (اعمال رسولان ۱۰: ۳۴)

درس ۵۵

اشعیاء نبی



کتاب اشعیاء

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، به داستان زندگی یکی از پیامبران الهی، به نام یونس نگاهی داشتیم که تلاش کرد تا از خداوند فرار کند. اما می‌دانیم که فرار کردن از خدا همانند گریختن از سایه خودمان است که غیرممکن است! و خدا حتی در شکم ماهی نیز همراه یونس بود و او را اجابت فرمود.

در این درس تصمیم داریم که درباره یکی دیگر از پیامبرانی که پس از دوران یونس نبی آمد و اسم او در کتاب مقدس بسیار مشهور است، مطالعه کنیم. اسم این پیامبر بزرگ، اشعیاء نبی است و حدود هفتصد سال پیش از آمدن مسیح موعود، زندگی می‌کرده است. اشعیاء کاهنی بود که در پرستشگاهی که سلیمان نبی در شهر اورشلیم بنا کرده بود، خدا را خدمت و عبادت می‌نمود. او و دیگر کاهنان می‌بایستی هر روزه برای خدا حیواناتی را در قربانگاه، تقدیم و قربانی کنند. این هدایای قربانی، نمادی از خون مسیح بود که بایستی برای کفاره گناهان بشر ریخته می‌شد.

اجازه دهید تا واقعه‌ای را که یکروز برای اشعیاء نبی اتفاق افتاد و خود او شرح داده است، برایتان از کلام مقدس خدا بازگو کنم. چند آیه را از فصل ششم کتاب اشعیاء نبی قرائت می‌کنم. این کلام خدا است، با احترام به آن گوش فرا دهید:

"در سالی که عزیزاً پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامن‌های وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو، پای‌های خود را می‌پوشانید و با دو، پرواز می‌نمود. و یکی دیگری را

صدا زده، می‌گفت: «قدّوس، قدّوس، قدّوس؛ یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد. پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که من مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبايوت پادشاه را دیده است.» آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با آنبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لب‌هایت را لمس کرده است و عُصیانَت رفع شده و گناهِت کفّاره گشته است.» آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم، «لَبَّیک، مرا بفرست!» (اشعیا ۶: ۱-۸)

به همین جهت، خداوند خدا جلال و قدّوسیّت خود را بر اشعیاء ظاهر می‌فرماید و او را دعوت می‌نماید تا کلام خدا را به قوم اسرائیل بازگو کند. کتاب اشعیاء، طولانی و پر از درسهای آموزنده است. اما ناچاریم که پیام کتاب اشعیاء را به دو بخش عمده خلاصه کنیم.

نخست، اشعیاء نبی به قوم یهود، خبر بد درباره گناهان آنان و تنبیه خدا را می‌دهد.

دوم، او خبر خوش آمدن مسیح موعود برای کفّاره گناهان انسان را می‌دهد. بنابراین، بصورت مختصر، پیام اشعیاء نبی این است:

(۱) خبر بد درباره گناه و مجازات است؛ و

(۲) خبر خوش درباره یک نجات دهنده کسی که حاضر است هزینه مجازات گناه را برای گناهکاران بپردازد.

اجازه دهید تا ابتدا درباره آیاتی که؛ خبر بد را که خدا به اشعیاء توضیح می‌دهد، او می‌بایست آنرا به یهودیان و افراد دیگری که گوش شنوا دارند برساند. در فصل اول، اشعیاء نبی نوشته:

رؤیای اشعیاء ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزّیا و یوتام و آنحاز و حزقیاء، پادشاهان یهودا دید. ای آسمان بشنو! و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می‌گوید. پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. گاو مالک خویش را و الاغ، آخور صاحب خود را می‌شناسد، اما اسرائیل نمی‌شناسند و قوم من فهم ندارند. وای بر امت خطاکار و قومی که زیر بار گناه می‌باشند و بر ذرّیت شریران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قَدّوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند.... هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غرّه ماه

و سبب و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل
نمایم. غره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار
سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام. هنگامی که دست‌های
خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون
دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود؛ زیرا که دست‌های شما پر از
خون است! (اشعیا ۱: ۲-۴، ۱۳-۱۵)

اشعیا نبی اینگونه یهودیان را برای ریاکاری ایشان توبیخ و شماتت نمود. او
گناهان قوم را در چنین خلاصه می‌کند: "و خداوند می‌گوید: «چون که این قوم
از دهان خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید
می‌نمایند، اما دل خود را از من دور کرده‌اند و ترس ایشان از من وصیتی است
که از انسان آموخته‌اند؛ بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و
غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان
مستور خواهد شد!» (متی ۸: ۱۵؛ اشعیا ۱۳: ۲۹)

پس از اینکه اشعیا نبی قوم اسرائیل را به جهت گناهان و ریاکاری ایشان،
توبیخ می‌نماید، شروع به بیان خبر خوب به ایشان و هر کس دیگر که کلام او را
می‌شنود، می‌کند. این خبر خوش می‌گوید که خدا قلب هر کس را که به او
ایمان آورد، پاک خواهد فرمود. حال اجازه دهید تا در این وقت باقی‌مانده، به
توضیح این خبر خوش پردازیم.

«بیاید تا با همدیگر محاجه نمایم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد،
مانند برف، سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز، سرخ باشد، مانند پشم
خواهد شد.» (اشعیا ۱: ۱۸)

"تسلّی دهید! قوم مرا تسلّی دهید! خدای شما می‌گوید:... صدای ندا
کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در
صحرا راست نمایید... هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد؛
و کچی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید. و جلال خداوند
مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این
را گفته است... ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند برآی! و ای
اورشلیم که بشارت می‌دهی، آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و
مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» اینک خداوند
یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکم‌رانی می‌نماید. اینک اجرت او
با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید.» (اشعیا ۴۰: ۱-۳، ۹، ۵-۱۰)

"خود خداوند خودش به تو علامتی خواهد داد: اینک باکره آبستن شده،
پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این
است: **خدا با ما!**" (اشعیا ۷:۱۴؛ متی ۱:۲۳)

خدا یک معمای عظیم را از طریق اشعیا نبی آشکار فرموده است! خدا
قصد فرمود که روح خود را به رجم یک دختر باکره بفرستد که تا بحال هرگز
با مردی رابطه نداشته است! این روشی بود که خدا میخواست از طریق آن
مسیح موعود به جهان بیاید. همانطور که می‌دانید، عیسی مسیح، پدر جسمانی
نداشت و پیش از آنکه به دنیا آید، در ملکوت و آسمان بود؛ زیرا عیسی کلمه
خدا و آغاز همه چیز است. بنا به پیشگویی اشعیا نبی، مسیح خدا است که در
جسم ظاهر شده است. چه حقیقت پرشکوهی! خدایی که روح است، تصمیم
می‌گیرد تا در جسم انسان و از طریق یک دختر باکره و همچون طفلی کوچک
به جهان آید! این درست همان تفسیر نبوت اشعیا نبی است که می‌گوید: "اینک
باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که
تفسیرش این است، **خدا با ما!**"

در فصلهای بعدی کتاب اشعیا، جزئیات بیشتری درباره مسیح موعود نوشته
شده است. اشعیا نبی در فصل نهم از کتاب خود، چنین می‌نویسد:

"قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان
زمین سایه موت؛ نور ساطع خواهد شد... زیرا که برای ما ولدی زاییده و
پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب
مُشیر، خدای قدیر، پدر سرمدی، سرور سلامتی!" خواننده خواهد شد.
(اشعیا ۶۰:۲-۹) همچنین در فصل سی و پنجم همین کتاب هم می‌خوانیم:
"آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای گران مفتوح خواهد گردید.
آنگاه لنگان مثل غزال جست‌وخیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید.
زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید." (اشعیا ۳۵:۵-۶)

در این آیات، اشعیا نبی، پیشگویی می‌کند که مسیح، قدوسیت و رحمت خدا را
به زمین خواهد آورد. او همچنین می‌گوید که مسیح کارهایی را انجام خواهد
داد که تا بحال از هیچکس دیده نشده است! پس همه خواهند دانست که او از
حضور خدا آمده است! برای همین است که اشعیا نبی می‌نویسد که اسم مسیح:
"عجیب و مُشیر! خدای قدیر! پدر سرمدی! سرور سلامتی!" خواننده خواهد
شد. وجه تمایز اشعیا با مردم امروزی این است که او هرگز مسیح را همدیف

با سایر پیامبران قرار نمی‌داد! او می‌دانست که مسیح خدای مجسم است و از حضور خدای پدر آمده است!

پیش از آنکه این درس را به پایان ببریم، اجازه می‌خواهم که یک فصل دیگر از کتاب اشعیاء نبی را هم مطالعه نمایم. فصل پنجاه و سوم این کتاب، شگفت‌انگیزترین قسمتی است که این پیامبر بزرگ خدا نوشته است. این فصل شرح می‌دهد که چگونه مسیح باید خودش را همچون یک بره برای آمرزش گناهان انسان بریزد تا تاوان گناه او را بپردازد. به این کلام الهام شده خدا نیز به دقت گوش فرا دهید:

"کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او مُنکشف شده باشد؟ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم و منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج‌دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آن‌که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد.

او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را ننگشود. از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ و قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هرچند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود. اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریه خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد نمود. بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این‌که جان خود را به مرگ

ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و
برای خطاکاران شفاعت نمود." (اشعیاء ۵۳)

این است آنچه که اشعیاء نبی در مورد رنج مسیح برای آمرزش گناهان انسان، می‌نویسد. بلی دوستان گرامی، لازم بود تا مسیح خون پاکش را برای تمام گناهکاران بریزد تا خدا بتواند بدون آنکه عدالتش خدشه‌دار گردد؛ گناهان ما را بپامزد. به‌همین دلیل است که اشعیاء نبی، هفتصد سال پیش از مسیح، نبوت می‌کند که: "به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم." (اشعیاء ۶۵:۵۳) این آیات، خلاصه‌ی خبر بد و خیر خوب برای انسان‌ها است.

(۱) اول، خبر بد آن است که "همه‌ی ما انسان‌ها در پیشگاه خدا همچون گوسفندان گمشده و گمراه، گناهکار و مستوجب مجازات هستیم!"
(۲) دوم، و خبر خوب آن است که خدا برنامه‌ای طرح فرموده است تا بخاطر مرگ و رستخیز مسیح به این علت اشعیاء نوشته: "و حال آن‌که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید... و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد."

دوستان، آیا می‌دانید که گناهان شما در پیشگاه خدای مقدس؛ چقدر عظیم و گران است؟ آیا ایمان دارید که مسیح که از رجم یک دختر باکره به جهان آمد تا خون پاکش را برای فدیة گناهان همه‌ی انسان‌ها بریزد؟ می‌دانید چرا مسیح می‌بایست خورش را مانند یک بره قربانی بریزد؟
به این موضوعات، عمیقاً بیندیشید. خدا می‌خواهد به شما کمک کند تا هر آنچه را که اشعیاء نبی گفته است، درک کرده و درباره‌ی آن تصمیم درستی بگیرید. از این‌که در این درس هم با ما همراه بودید، از شما ممنونیم و امیدواریم که خدا شما را برکت خاصّ عطا فرماید تا موضوع پیام اشعیاء نبی را درک کنید که می‌گوید:

"خداوند می‌گوید: «بیاید تا با همدیگر محاجّه‌ی نماییم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد، مانند برف، سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد!» (اشعیاء ۱:۱۸)

درس ۵۶

ارمیا نبی



کتاب ارمیا

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، به پیام یکی از پیامبران الهی، به نام **اشعیا** پرداختیم که دربارهٔ مسیح موعود که می‌بایست بیاید، با الهام خدا نبوت کرده بود. حدود هفتصد سال پیش از به دنیا آمدن مسیح، اشعیا نبی پیشگویی کرده بود که چگونه منجی گناهکاران از یک دختر باکره به جهان می‌آید، پاک زندگی می‌کند و معجزاتی می‌کند که هرگز کسی انجام نداده است. اما این پیشگویی، همچنان شامل وعده‌های تلخی است که مرگ دردآلود آن منجی را هم در خود دارد. اشعیا می‌گوید که مسیح باید درد بکشد و خون را بریزد تا کفارهٔ گناهان و راه آمرزش انسان گناهکار باشد. مسیح با این کار، بر مرگ پیروز می‌شود و زندگی جاودان را برای تمام کسانی که به او ایمان آورند، هدیه می‌دهد. در این درس به زندگی و پیام یکی دیگر از انبیای خدا، یعنی **ارمیا نبی** می‌پردازیم.

ارمیا در حدود یکصد سال پس از اشعیا می‌زیست. همانطور که قبلاً دانستیم، قوم اسرائیل دیگر یک ملت یکپارچه نبود، بلکه به دو قوم اسرائیل که در شمال ساکن بودند و یهودا که در جنوب ساکن بودند؛ تقسیم گشته بود. در دوران ارمیا، پادشاهی اسرائیل نابود شده بود، زیرا خدا آنان را به دست دشمنانشان تسلیم کرده بود، چون ایشان به پیام انبیای خدا توجهی نکرده بودند و نخواستند که از گناهانشان توبه کنند. بنابراین از آن قوم یهود، تنها **یهودا باقی مانده بود**. پایتخت این پادشاهی، شهر اورشلیم بود که در آن پرستشگاهی وجود داشت که حضرت سلیمان آنرا برای ستایش و پرستش خدا بنا نموده بود. همانطور که قبلاً آموختیم، خدا وعده داده بود که مسیح موعود از بین قوم یهودا به جهان خواهد آمد.

ارمیاء یک یهودی بود و در شهر کوچکی در پنج کیلومتری اورشلیم به دنیا آمده بود. پدر وی بعنوان یک کاهن در معبد، خدا را خدمت می نمود. در آن دوران بیشتر یهودیان، هنوز بسیار مذهبی بودند، اما از کلام خداوند خدا پیروی نمی کردند. اما ارمیاء مردی بود که قلباً به پیروی از فرمایشات خدا مایل بود. او منتظر روزی بود که خدا مسیح موعود را به دنیا بفرستد. حال بیابید با هم از فصل اوّل کتاب ارمیاء، چند آیه را مطالعه کنیم. ارمیاء نوشته:

"پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت قرار دادم.» پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه، اینک من تکلم کردن را نمی دانم چون که طفل هستم.» اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و به هر چه تو را امر فرمایم، تکلم خواهی نمود. از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» آن گاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. بدان که تو را امروز بر امت ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.» (ارمیاء ۱: ۴-۱۰)

خدا ارمیاء را پیامبر خود خواند. خدا به او فرمان داد تا به سوی برادران یهودی خود رفته و به آنان بگوید اگر از گناهان خود توبه نکنند و به سوی خداوند بازنگردند، خدا ایشان را داوری و مجازات خواهد فرمود. وظیفه سنگینی به دوش ارمیاء گذاشته شده بود، زیرا یهودیان نمی خواستند که کسی به آنان بگوید که اعمال مذهبی آنان خدا را خشنود نمی سازد. اما ارمیاء نبی کسی نبود که درصدد خشنودی انسان باشد. به همین دلیل، او بمدّت بیست و چهار سال در اورشلیم و سراسر سرزمین یهودا به توبه موعظه می نمود و می گفت که خدا از من خواسته تا به شما هشدار دهم که اگر از گناهانتان توبه نکنید و از کلام خداوند پیروی ننمایید، خدا به ارتش بابلی ها اجازه خواهد داد تا به اورشلیم و معبد، حمله کرده و آنرا تسخیر و به آتش نابود سازند! و شما را اسیر خواهند نمود و از سرزمینتان آواره خواهید شد!

حال اجازه دهید تا آیات دیگری را در همین مورد از فصل هفتم کتاب ارمیاء نبی بخوانیم. به کلام خدا گوش دهید:

"کلامی که از جانب خداوند به ارمیاء نازل شده، گفت: «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو:

ای تمامی یهودا که به این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید، کلام خداوند را بشنوید. یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. به سخنان دروغ، توکل منماید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. زیرا اگر به تحقیق، طریقها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر به عمل آورید، و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید و خون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده‌ام ساکن خواهم گردانید. اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می‌نمایید.

آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی‌شوید و به دروغ، قسم نمی‌خورید و برای بعل بخور نمی‌سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی‌شناسید پیروی نمی‌نمایید؟ و داخل شده، به حضور من در این خانه‌ای که به اسم من مسما است می‌ایستید و می‌گویید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده‌ایم؟" (ارمیاء ۷:۱-۹)

به‌همین علت، ارمیاء تحت هدایت خدا، آنان را برای این اعمال ناپسند آنان، توبیخ می‌نماید. آنان وانمود می‌کردند که خدا را می‌شناسند، اما اعمالشان این‌را نشان نمی‌داد! در فصل هفدهم همین کتاب، این‌طور نوشته شده است:

"و خداوند چنین می‌گوید: «ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد... دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟ من یهوه تفتیش‌کننده دل و آزماینده گرده‌ها هستم تا به هرکس برحسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم.»" (ارمیاء ۱۷:۹، ۱۰)

ارمیاء با این کلمات، به قوم یهودا، هشدار داد که اگر توبه نکنند، خدا آنان را به‌دست دشمنان ایشان؛ یعنی بابلی‌ها خوار و ذلیل خواهد نمود!

فکر می‌کنید که آنان به این کلام و هشدار، اعتنا و توجه کردند و تسلیم کلام خدا شدند؟ باید عرض کنم که بیشتر ایشان اصلاً به کلام خدا توجهی نشان ندادند! حتی کاهنان هم التفاتی به این پیام هشدارآمیز نشان ندادند! بلکه آنان ارمیاء را دستگیر و زندانی کردند و پاهای او را در زنجیر گذاشتند. آنان

نمی‌توانستند باور کنند که خدا ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم و ذلیل خواهد نمود! آنان تصوّر می‌کردند که اینکار، غیرممکن است! آنان از ارمیاء عصبانی بودند که پیشگویی کرده بود که اورشلیم ویران خواهد شد!

نه تنها کاهنان و مردم عادی از پذیرش کلام خدا سرپیچی کردند، بلکه حتی پادشاه یهودا هم او را نپذیرفت. او زمانی که کتاب ارمیاء را خواند، کتاب را با عصبانیت و تحقیر؛ با چاقویی از میان پاره کرد و به داخل آتش پرتاب کرد و آنرا سوزانید! او هم از گناهش توبه نکرد و کلام خدا را نپذیرفت و کتاب ارمیاء را به آتش سوزانید. **اما این کار او نمی‌توانست اراده و خواست خدا را تغییر دهد.** خدا به ارمیاء فرمان داد تا دوباره کتابش را بنویسد.

اگر کلام خدا را بخوانید، متوجّه می‌شوید که چگونه مردم و کاهنان و پادشاه یهودا، ارمیاء را آزار داده و غالباً در زندان می‌افکندند. حتی یکبار او را به سیاه‌چالی که پر از گل و لجن بود، انداختند!

چیزی که مهم است این است که اینطور نبود که فقط یهودیان زیادی به سخنان ارمیاء نبی گوش نمی‌دادند، این به این معنی نیست که به هیچکس گوش نمی‌دادند! آنها به سخنان افرادی که خود را به دروغ؛ پیامبر معرفی می‌نمودند، گوش می‌دادند! کلام خدا به ما می‌فرماید که بسیاری خودشان را بجای انبیای خدا جا زدند و قوم را با فریب و ریاکاری خودشان، از خدا دور کردند. زیرا کلام آنان از جانب خدا نبود. هر زمانی که ارمیاء درباره ویرانی و اسارت اورشلیم سخن می‌گفت، آن پیامبران دروغین، فریاد برمی‌آوردند که: "نه، نه! هرگز اینطور نیست! بابلی‌ها نمی‌توانند بر ما غلبه کنند. هیچکس نمی‌تواند پرستشگاه و هیکل خدا را ویران سازد! ما تنها آرامش را خواهیم دید و از مصیبت و فاجعه خبری نخواهد بود!"
اما ارمیاء به همه یهودیان گفت،

"یهوه صباوت چنین می‌گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می‌دهند و رؤیای دل خود را بیان می‌کنند و نه از دهان خداوند... من این انبیا را نفرستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم، اما ایشان نبوت نمودند. اما اگر در مشورت من قایم می‌ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی‌گردانیدند.» (ارمیاء ۲۳: ۱۶، ۲۱، ۲۲)

به همین خاطر ارمیاء، به قوم درباره سخنان دروغ و فریب‌کارانه انبیای کذب، هشدار می‌دهد؛ اما متأسفانه بسیاری از مردمان یهودا، به حرف او توجهی

نمی‌کنند و به‌جای آن سخنان باطل و دروغ انبیای دروغین را باور می‌کنند. اما در زمانی که خیلی دیر شده بود، پادشاه، کاهنان و مردم می‌فهمند که این ارمیاء بوده است که کلام حقیقی خدای زنده را بیان نموده بود! همیشه کلام خدا راست و درست است.

به کلام خدا توجه کنید که چه می‌گوید:

و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند. و شهر تا سال یازدهم صدقیًا پادشاه در محاصره بود. و در روز نهم ماه چهارم، قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه غربه رفتند. و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان آریحا به صدقیًا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حَمات آوردند و او بر وی فتوا داد. و پادشاه بابل، پسران صدقیًا را پیش رویش به‌قتل رسانید و جمیع سروران یهودا را نیز در ربله کُشت. و چشمان صدقیًا را کور کرده، او را به دو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت. و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جَلّادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاد به اورشلیم آمد. و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جَلّادان بودند، تمامی حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. و نبوزردان رئیس جَلّادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجیان را که به‌طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. اما نبوزردان رئیس جَلّادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی واگذاشت... پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند! (ارمیاء ۴:۵۲-۶، ۹-۱۱، ۱۳-۲۷، ۱۶)

پس می‌بینیم که خدا هرآنچه را که به‌زبان پیامبر خود، یعنی ارمیاء فرموده بود؛ به‌انجام رسانید. حال دیگر همه یهودیان می‌دانستند که سخنان ارمیاء راست است، اما چه سود که آنان در دستان بابلی‌ها اسیر و مورد تحقیر بودند!

امروزه ما چه درسی از این داستان می‌توانیم بیاموزیم؟ شاید حداقل بفهمیم که در روز داوری، تمام فرزندان آدم بالآخره خواهند فهمید که چه چیز درست، و چه چیز اشتباه بوده است! اما خدا می‌خواهد تا شما اکنون بفهمید که چه چیزی درست و حقیقت است تا در روز داوری، شرمنده و پشیمان نباشید! در روز داوری، توبه کردن بسیار دیر است و پشیمانی سودی ندارد! به‌همین دلیل است که کلام خدا در رسالهٔ دوم پاولس رسول به قرنتیان ۲:۶، چنین فرموده است: "... اینک الحال زمان مقبول است! اینک الآن روز نجات است." (دوم قرنتیان ۲:۶)

"ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید، بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته‌اند." (اول یوحنا ۴:۱)

در درس بعدی خواهیم دید که عاقبت یهودیانی که از وطن خود به بابل به اسیری رفتند، چه می‌شود.

خدا شما را برکت دهد تا دریافت کنید که وعدهٔ خدا که توسط ارمیاء نبی گفته شد، به چه معنا است و برای شما چه پیامی دارد. کلام خدا می‌فرماید.

"و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جست‌وجو نمایید، مرا خواهید یافت." (ارمیاء ۱۳:۲۹)

درس ۵۷

دانیال نبی



کتاب دانیال ۶،۱

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، به داستان زندگی یکی از انبیای خدا، به نام *ارمیا*؛ نگاهی داشتیم. این پیامبر بزرگ خدا در حدود ششصد سال پیش از آمدن مسیح موعود، زندگی می‌کرد. دیدیم که او چگونه به قوم خود درباره عاقبت توبه نکردن ایشان، هشدار داد و متأسفانه بیشتر مردم اسرائیل به حرفهای او گوش ندادند و سخنان دروغ *انبیای کاذب* را شنیدند و خدا آنان را بدست بابلی‌ها تسلیم نمود و شهر اورشلیم و پرستشگاه ایشان سوزانیده و ویران گردید و ایشان به اسیری رفتند. همه چیز درست همانطوری که خدا به پیامبرش ارمیا فرموده بود، اتفاق افتاد.

اما این اتفاقات تلخ به این معنا نیست که خدا قوم یهود را که برگزیده او بودند، برای همیشه ترک فرمود. خدا نمی‌توانست *وعده‌ای* را که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود که از طریق ایشان تمام اقوام و ملل جهان برکت خواهند یافت، فراموش نماید. خدا نمی‌توانست *برنامه‌اش* را برای فرستادن نجات‌دهنده از بین قوم یهود که از نسل ابراهیم و اسحاق بودند، را به فراموشی بسپارد. به‌علاوه کلام خدا می‌فرماید که خدا چگونه از قومش در هنگامی که در بابل اسیر بودند، برای مدت *هفتاد سال* محافظت فرمود تا این‌که آنان را دوباره به اورشلیم بازگردانید. برای این‌که داستان را بشنوید، لازم است تا درس بعدی هم صبر کنید.

در این درس قصد داریم تا درباره یک مرد جوان که در زمره اسیران یهودی ساکن در بابل بود کلام خدا را مطالعه کنیم. اسم این فرد، *دانیال* است. کلمه دانیال به معنای *خدا داور من است*، می‌باشد. دانیال از هیچکس بجز خدا نمی‌ترسید. او به چیزهایی که دیگران درباره او فکر می‌کردند و می‌گفتند،

اهمیتی نمی‌داد. فقط افکار خدا برای او مهم بودند. دانیال کاملاً به گفته حضرت سلیمان ایمان داشت که در کتاب امثال ۲۹:۲۵، می‌گوید: "ترس از انسان، دام می‌گستراند، اما هر که بر خداوند توکل نماید، سرافراز خواهد شد."

خدا به دانیال الهام فرمود تا کتابی بسیار مهم بنویسد. کتاب دانیال، شامل مطالب بسیاری است که ذهن انسان هرگز نمی‌تواند آنها را اختراع کرده باشد. تنها خدا می‌داند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. با این حال دانیال درباره تاریخ و سرگذشت بسیاری از اقوام جهان، پیش از آن که آنان پا به عرصه ظهور بگذارند، نوشته بود. مثلاً او درباره پادشاهی پارس، روم و یونان، خیلی قبل از آنکه این پادشاهی‌ها بوجود آیند، چیزهای مهمی نوشته است. او همانند بسیاری از پیامبران الهی دیگر، درباره آمدن و بازگشت مسیح موعود، مطالب با ارزشی نوشته است. در کتاب دانیال ۲۶:۹، چنین می‌خوانیم: "و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید، شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا جنگ، خرابی‌ها معین است." در گفته‌های اسرارآمیز دانیال نبی، مشخص است که نخستین آمدن مسیح برای مردن به جهت کفاره گناهان انسان‌ها است و بازگشت او برای داوری عادلانه دنیا است. بیایید با هم به رویای دانیال گوش دهیم. چند آیه را از فصل هفتم کتاب دانیال نبی، با هم قرائت کنیم:

"و نظر می‌کردم، تا کرسی‌ها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخ‌های آن آتش ملتهب بود. نه‌ری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید!
و در رؤیای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتهای و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد." (دانیال ۹:۷، ۱۰، ۱۳، ۱۴)

دوستان عزیز، چون وقت ما کافی نیست تا درباره عمیق‌ترین قسمت‌های افکار خدا که در کتاب دانیال گفته شده است، تفکر کنیم، پس تنها به داستان خود دانیال نبی می‌پردازیم.

در فصل اول کتاب می‌بینیم که چگونه پادشاه بابلی‌ها که نبوکدنصر نام داشت، برخی از جوانان زیبا و باهوش و مستعد یهودی را برگزید تا تعلیم یافته و در دربار او خدمت نمایند و **دانیال** یکی از این جوانان بود.

بنابراین، دانیال شروع به تحصیل در مدرسه بابلی‌ها نمود. اما در همان روز اول او با یک **ترس و مشکل بزرگ** روبرو گردید. پادشاه بابل امر فرموده بود تا آن جوانان، از بهترین شراب و بهترین خوراک موجود بنوشند و بخورند، اما این نوشیدنی‌ها و خوراک‌ها؛ در واقع قربانی‌ها بودند و از نظر یهودیان یکتاپرست، ناپاک و نجس محسوب می‌شدند. آیا دانیال می‌توانست از آنها بخورد و بنوشد؟ هرگز! اما چرا نمی‌توانست؟! چون **دانیال** از خدا می‌ترسید. دانیال ترجیح می‌داد بمیرد، اما کاری نکند که خداوند خدا را ناراحت سازد. بنابراین در کتاب دانیال ۸:۱ می‌خوانیم: **"اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید، نجس نسازد. پس از رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد."**

و کلام خدا در ادامه می‌فرماید که چگونه خدا دانیال را از ترسش رهایی داد، او را برکت و **خردمندی و دانشی بزرگ** عطا فرمود. در آیه بیستم همین فصل نوشته شده است: "و در هر مسأله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند، ده مرتبه بهتر یافت." به همین علت، دانیال تقریباً هفتاد سال برای چهار پادشاه کار کرد و خدا همیشه با او بود.

در وقت باقی‌مانده این درس، می‌خواهیم نگاهی به **داستان زندگی دانیال** بیندازیم. داستانی که نشان می‌دهد دانیال از هیچکس بجز خدا نمی‌ترسید. در این درس خواهیم دید که چگونه دانیال از تمام افراد دیگری که برای پادشاه کار می‌کردند، بهتر و متفاوت‌تر بود. آنان افرادی بودند که به رشوه گرفتن و تقلب و ناراستی عادت کرده بودند زیرا ترس خدا از دل‌های ایشان دور شده بود. اما دانیال از پذیرش هر ناعدالتی و نادرستی؛ سرباز می‌زد، چون که ترس خدا دل او را پر ساخته بود. او ترجیح می‌داد تا در چاه شیران انداخته شود تا این که خدا از او ناخشنود گردد!

داستان ما از جایی شروع می‌شود که دانیال اکنون پیر شده است و همچنان به خدمت به چهارمین پادشاه وفادار است. امپراتوری بابل، دیگر بابل نامیده نمی‌شود؛ بلکه نام آن پارس است، زیرا مادها و پارسیان این سرزمین را تسخیر کرده بودند و آن‌را به دو بخش، تقسیم نموده بودند، درست همانطور که دانیال نبی، پیشگویی کرده بود. بیایید با احترام به فصل ششم از کتاب حضرت دانیال گوش فرا دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت. و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.

پس وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند، اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چون‌که او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد. پس آن اشخاص گفتند که: «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره شریعت خدایش در او بیابیم.»

آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش. جمیع وزرای مملکت و رؤسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود. پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و پارسیان که منسوخ نمی‌شود، تبدیل نگردد.» بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود. اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمده و پنجره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنان‌که قبل از آن عادت می‌داشت، نزد خدای خویش دعا می‌کرد و تسبیح می‌خواند. پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسألت و تضرع می‌نماید. آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که: «ای پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید، در چاه شیران افکنده شود؟». پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و پارسیان که منسوخ نمی‌شود، صحیح است.» پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می‌باشد به تو ای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای، اعتنا نمی‌نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسألت خود را می‌نماید.»

آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی می‌نمود. آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به

پادشاه عرض کردند که: «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و پارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه استوار نماید تبدیل نشود.» پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند؛ و پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نمایی تو را رهایی خواهد داد.» و سنگی آورد و آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود. آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه به سر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او برفت.

پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت. و چون نزد چاه شیران رسید به آواز حزین، دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال، بنده خدای حیی، آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می‌نمایی به رهایی از شیران قادر بوده است؟» آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! خدای من فرشته خود را فرستاد، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چون که به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.» آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد. و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند، حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوان‌های ایشان را خرد کردند.

بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای و زبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که: «سلامتی شما افزون باد! از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حیی و تا ابدالآباد قیوم است. و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیرمتناهی است. او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش پارسی فیروز می‌بود. " (دانیال ۶: ۱-۲۷)

نکته جالب توجه این است که داریوش بزرگ، پس از این که دید خدا برای دانیال چه معجزه بزرگی فرموده است، فرمانی برای تمام کشور پهناورش صادر نمود تا همه از خدای دانیال بترسند، زیرا او خدای زنده و جاودانی است.

دوستان عزیز می‌ترسید؟ شاید پرسید که به این درس توجه کردید، آیا شما هم از پیهوه خدای دانیال می‌ترسید؟ شاید پرسید که: "خدای دانیال کیست؟" خدای دانیال، تنها خدای زنده و خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. او خدای موسی و داود است. خدای دانیال، همان خدایی است که کتاب مقدس را به ما عطا کرد. او خدایی است که وعده فرمود تا نجات‌دهنده‌ای را برای نجات انسان‌ها به زمین بفرستد، کسی که گناهکاران را با قدرت خودش نجات می‌دهد توانی او از قدرت شیطان بیشتر است، از قدرت شیطان، گناه، و جهنم! خدای دانیال خدا است - یک خدای حقیقی!

آیا شما از خدا می‌ترسید؟ ما از شما نمی‌پرسیم که آیا از دوستان و افکار آنان، از پیشینیان و رسوم ایشان می‌ترسید، بلکه سؤال این است که آیا شما از خدا می‌ترسید؟ آیا می‌خواهید خدا را خشنود سازید و از کلام زنده او پیروی نمایید؟ دانیال از خدا می‌ترسید، به همین علت از انسان ترسی نداشت. او ترجیح داد تا در چاه شیطان درنده افکنده شد تا این که خدا از او ناراحت باشد. شما چگونه رفتار می‌کنید؟ آیا شما هم مثل دانیال از خدا می‌ترسید؟ آیا شما هم از ناراستی ناخشنود می‌شوید؟ آیا همانند دانیال از کلام خدا لذت می‌برید؟ یا مثل بیشتر فرزندان آدم که از حقیقت روگردان هستند، از پول خوششان می‌آید و کلام خدا را ندیده می‌گیرند؛ می‌باشید؟ **آیا شما از خدا می‌ترسید؟**

دوستان گرامی، از اینکه با این درس ما را همراهی کردید، از شما بسیار سپاسگزاریم. در درس آینده، می‌خواهیم به برخی از پیشگویی‌هایی حضرت زکریا نبی که پس از دانیال نبی ظهور نمود، نگاهی گذرا داشته باشیم و شما را دعوت می‌کنیم تا درس بعدی را مطالعه کنید.

خدا به شما برکت دهد تا درک نمایید این حقیقت مهم درباره چیست:

"ترس از انسان، دام می‌گستراند، اما هر که بر خداوند توکل نماید، سرافراز خواهد شد." (امثال ۲۹:۲۵)

درس ۵۸

کتاب زکریاء نبی



زکریاء

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در دو درس قبلی، دربارهٔ ارمیاء نبی، مطالبی از کلام خدا آموختیم. دانستیم که او دربارهٔ قوم یهود که از کلام خدا پیروی نمی‌کردند و از گناهانشان توبه نمی‌نمودند، هشدار داد که خدا ایشان را به دست بابلیان تسلیم خواهد نمود و شهر و دیار ایشان به آتش سوخته و نابود خواهد گردید و خود آنان هم به اسارت خواهند رفت! اما بیش‌تر آنان به کلام خدا اهمیتی ندادند و در نتیجه، خدا اجازه داد تا لشکر بابلی‌ها از مشرق بر آنان هجوم آورده و اورشلیم را نابود کردند و معبد سلیمان را سوزانیدند و آنان را به اسیری بردند. این همان چیزی بود که حضرت ارمیاء پیشگویی نموده بود. یهودیان مورد آزار قرار گرفتند، زیرا از احترام و اطاعت پیشگویی پیامبر خدا سرپیچی کردند.

اما آیا این نافرمانی و بی‌وفایی قوم، وفاداری و علاقهٔ خدا نسبت به آنان را از بین می‌برد؟ هرگز! بشنوید که کلام خدا در کتاب ارمیاء به قوم یهود چه می‌فرماید، آنها بخاطر گناهشان به بابل به اسارت برده شده بودند. او به آنها گفت:

«یهوه صبايوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می‌گوید: ... و خداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان، باز خواهم آورد... زیرا خداوند می‌گوید: فکری را که برای شما دارم می‌دانم که فکرای سلامتی می‌باشد و نه بدی؛ تا شما را در آخرت امید بخشم.» (ارمیاء ۴:۲۹، ۱۰، ۱۱)

با این پیام، ارمیاء به قوم، این مژده را داد که اگرچه آنان خدا را از یاد برده‌اند، اما خدا، آنان را فراموش نکرده است! پس از هفتاد سال، خدا قصد فرمود تا ایشان را به سرزمین پدرانشان بازگرداند. بلی دوستان خوب، خدا وفادار است {او عهدش را نگه‌می‌دارد}. خدا از یاد نبرده بود که وعده فرمود بود که از بین قوم یهود، نجات‌دهنده باید به جهان آید. خدا فراموش نکرده بود که از طریق این قوم، کلام او باید در سراسر دنیا گسترش یابد. دیدیم که خدا پیامبرانش را از میان قوم اسرائیل برگزید تا پیام او را اعلام نمایند. ما می‌دانیم که خدا تورات را در دل موسی و مزامیر را در قلب داود گذاشت. دیدیم که خدا فرمایشاتش را به ذهن یوشع، سموئیل، سلیمان، اشعیاء، ارمیاء و دانیال الهام فرمود و آنان به مدد روح خدا با قوت و امانت، برنامه خدا و کلام زنده او را نوشتند.

در این درس، می‌خواهیم ببینیم که خدا چطور قوم اسرائیل را به سرزمین پدری ایشان بازآورد. می‌خواهیم بفهمیم که خدا چگونه اسرائیلیان را پس از هفتاد سال اسارت در دست بابلی‌ها، به سرزمین اصلی ایشان بازگردانید، درست همانطور که ارمیاء نبی پیش‌بینی نموده بود. برای مطالعه امروز، لازم است که به یاد آوریم که بابل دیگر به این نام خوانده نمی‌شد، زیرا پارسیان آنرا تسخیر و به سرزمین خود پیوسته بودند. اجازه دهید تا بخشی از فصل اول کتاب عزرا در این مورد، خدمتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

و در سال اول کورش پادشاه پارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیاء کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه پارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: «کورش پادشاه پارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوذا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهوذا است، برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید. و هر که باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکان‌هایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن مکان، او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.» پس رؤسای آبای یهوذا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند. و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه

هدایای تبرُّعی اعانت کردند. و کورش پادشاه، ظروف خانهٔ خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانهٔ خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. (عزرا ۱: ۱-۳، ۵-۷)

پس می‌بینیم که خدا آنچه را که به انبیای خود فرموده بود، انجام داد. در کلام خدا نوشته شده است که خدا اجازه داد تا پادشاه بابل شهر اورشلیم را **ویران کرده**، و پرستشگاه خداوند را خراب می‌کند- همانطوری که ارمیاء نبوت کرده بود. حالا ما می‌بینیم که کورش کبیر، پادشاه پارس به امر خدا دستور می‌دهد که از یهودیان اسیر، هرکس دوست دارد؛ می‌تواند به کشور و شهر خود بازگردد و **آنها دوباره بنا نمایند**. پس می‌بینیم که خداوند، شاه شاهان است! او کسی است که بر زمان و تمام جهان، احاطه دارد. هرآنچه او فرموده است، در زمان معین انجام خواهد شد! سلیمان نبی در کتاب امثال ۱: ۲۱، چنین می‌نویسد: "دل پادشاه مثل نه‌های آب در دست خداوند است، آنها به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند."

سپس در کلام خدا مشاهده می‌کنیم که گروهی از یهودیان تصمیم می‌گیرند تا سرزمین پارس را ترک کرده و به سوی سرزمین یهودا و شهر اورشلیم بروند. یک یهودی به نام زروبابل، رهبر آنان بود. وقتی آنان به اورشلیم رسیدند، با مشکلات بسیاری روبرو شدند، زیرا تمام شهر ویران شده بود و معبدی که حضرت سلیمان بنا کرده بود، تبدیل به ویرانه‌ای شده بود. از آن شهر باشکوه و پرستشگاه آن، تنها سنگهای شکسته و خاکستر باقی مانده بود.

کلام خدا به ما می‌فرماید که آنان نخست در همان مکان سابق معبد، گرد هم آمدند. آنان در آنجا قربانگاهی ساختند و حیواناتی را قربانی کرده و به خدا تقدیم نمودند. همهٔ آنان باهم خدا را برای اینکه ایشان را در بابل و پارس برای هفتاد سال، محافظت فرموده و اجازه داده بود تا به سرزمین پدری خود بازگردند؛ شکر و پرستش کردند. خدا با آنان در تمام این مدت همراه بود. به همین سبب- **آنان می‌توانستند دوباره پرستشگاه خداوند و شهر اورشلیم و دیوارهای آنرا بسازند.**

شاید برخی از شما عزیزان پرسید که داستان بازگشت یهودیان به سرزمین خودشان، چه ربطی به شما دارد؟ باید عرض کنم که این داستان، بسیار مهم است؛ زیرا آنها می‌بایست به سرزمین **یهودا** که بخش جنوبی فلسطین بود بازگشت نمایند، تا آنکه **مسیح** موعود به دنیا آید. بسیار مهم بود که یهودیان به سرزمین یهود بازگشت نمایند تا نجات‌دهندهٔ جهان- نجات‌دهندهٔ شما- در آنجا به دنیا بیاید!

در زمان بازگشت یهودیان به سرزمین خودشان، خدا برای آنان پیامبری را به نام زکریاء فرستاد. باید عرض کنم که این زکریاء با آن زکریاء که پدر یحیی تعمیددهنده بود؛ تفاوت دارد. خدا زکریاء را فرستاد تا ایمان یهودیان را تقویت کرده و پیمان خدا را ایشان یادآوری نماید. پیام زکریاء هم بسیار مهم بود. او می گفت که زمان آمدن مسیح موعود؛ نزدیک تر شده است! تنها پانصد سال دیگر باقی بود تا وعده خدا به انجام برسد و مسیح ظهور فرماید.

اجازه دهید تا کلامی را که خدا به فکر زکریاء الهام فرموده بود، مطالعه کنیم. از فصل اول کتاب زکریاء، چند آیه را خدمتان قرائت می کنم. به کلام خدا گوش فرا دهید:

"در ماه هشتم از سال دوّم داریوش، کلام خداوند بر زکریاء ابن برکیّا ابن عدووی نبی نازل شده، گفت: «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. پس به ایشان بگو: یهوه صبايوت چنین می گوید به سوی من بازگشت کنید. قول یهوه صبايوت این است. و یهوه صبايوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود. شما مثل پدران خود مباحثید که انبیا سلف ایشان را ندا کرده، گفتند یهوه صبايوت چنین می گوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. پدران شما کجا هستند و آیا انبیا همیشه زنده می مانند؟ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا امر فرموده بودم، آیا پدران شما را درنگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنان که یهوه صبايوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید، همچنان به ما عمل نموده است.»" (زکریاء ۱: ۱-۶)

آیا پیام هشدارآمیز زکریاء به یهود را شنیدید؟ او به آنها گفت، «خداوند بسیار از پدران شما عصبانی بود! شما مثل پدران خود مباحثید! چرا خدا از پدران یهود آنقدر عصبانی بود؟ زیرا ایشان به کلام انبیای خدا اعتنا نکردند. به همین دلیل بود که خدا آنان را به دست بابلی ها تسلیم نمود. پدران آنان مذهبی بودند، اما خدا از ایشان خشنود نبود، زیرا آنان کلام خدا را نمی شنیدند. امروزه هم بسیاری از مردم می گویند که به پیامبران، اعتقاد دارند؛ اما به حرف ایشان اعتنا نمی کنند! مردم مذهب خود را دارند اما خدا را خشنود نمی سازند و با او ارتباطی زنده ندارند. مردم آن زمان هم فقط با لبهای خودشان خدا را تمجید می کردند، اما دلشان از خدا بسیار دور بود! به همین علت، خدا نبی خود یعنی زکریاء را فرستاد تا دوباره پیام و هشدار خدا را به آنان گوشزد نماید.

پس از این که زکریاء درباره هشار خدا با قوم سخن گفت، شروع به صحبت درباره نجات دهنده نمود. ما در این درس فرصت نداریم تا به تمام کتاب زکریاء بپردازیم و تنها به ذکر چند نکته بسنده می کنیم.

در فصل نهم کتاب زکریاء، می خوانیم که او چنین پیشگویی می کند که نجات دهنده سوار بر الاغی به شهر اورشلیم وارد می گردد. زکریاء چنین می گوید: "ای دختر صهیون، بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر گره بچه الاغ سوار است." (زکریاء ۹:۹)

در فصل یازدهم زکریاء، او یک نبوت بسیار برجسته درباره مرگ مسیح می نماید که تنها آیات آنرا خدمتتان قرائت می کنم. نوشته های زکریاء نبی در مورد بود که مسیح می بایست به سی پاره نقره فروخته می شد. و همچنین زکریاء نبی نوشت: "و به ایشان گفتم: «اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و آلا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند.» و خداوند مرا گفت: «آن را نزد کوزه گر بپرداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختم...»" (زکریا ۱۱:۱۲، ۱۳)

و در فصل دوازدهم، و سیزدهم زکریاء می گوید که یهودیان نه تنها مسیح را می فروشند، بلکه او را به قتل می رسانند! ببینیم که کلام خدا در اینباره چه می فرماید:

"و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند، خواهند نگریست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت... و او را خواهند گفت: «این جراحات که در دست های تو می باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنهايي است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده ام.»" (زکریاء ۱۰:۱۲؛ ۱۳:۶)

با این سخنان، زکریاء نبی پیشگویی می کند که در دستان مسیح موعود، جراحتهایی وجود خواهد داشت. بلی دوستان عزیز، یهودیان، رومیان را ترغیب کردند تا مسیح را بر صلیب میخکوب کنند! و بر پهلوی او هم نیزه ای فرو می کنند! همه چیز همانطور که زکریاء نبوت کرده بود، در مورد مسیح انجام گردید. هر آنچه که زکریاء می نویسد، در هماهنگی کامل با آن چیزهایی است که صدها سال قبل هم حضرت داود درباره مرگ مسیح پیشگویی نموده بود!

حضرت داود در مزمو ۱۶:۲۲، چنین نوشته است: "زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سُفته‌اند."
دوستان، خدا می‌خواهد تا ما بدانیم که مرگ مسیح بر صلیب، مهمترین قسمت از برنامه‌ای بود که خدا برای نجات فرزندان آدم از گناهانشان طرح فرموده بود. مسیح عادل باید می‌مرد تا انسانهای پلید رستگاری بیابند! این پیام از همه انبیاء خدا است. آیا این پیام برای شما روشن است؟ آیا آنچه را که زکریاء نبی، تقریباً پانصد سال پیش از مسیح پیشگویی کرده است، درک می‌کنید؟ آیا واقعاً به پیام انبیاء درباره مرگ مسیح، ایمان دارید؟ آیا به انبیاء اعتقاد دارید؟ (کتاب اعمال رسولان ۱۸:۲۶-۲۷)، یا همانند یهودیان که خدا را فقط با لبهای خودشان احترام می‌نمودند، اما دلشان از خدا دور بود، رفتار می‌کنید؟

بر حسب پیام انبیاء، کلام خدا می‌فرماید:

"نبوت‌ها را خوار بشمارید." (اول تسالونیکیان ۵:۲۰) "و کلام انبیاء را نیز محک‌تر بدانیم که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند." (دوم پطرس ۱:۱۹) " آیا به انبیاء اعتقاد دارید؟" (اعمال رسولان ۲۷:۲۶)

دوستان عزیز، از شما برای همراهی‌تان با این درس، سپاسگزاریم. اگر خدا اجازه فرماید، در درس بعدی، از آخرین پیامبری که در عهدعتیق می‌زیسته است، سخن خواهیم گفت.
خدا شما را برکت مخصوص عنایت فرماید تا پاسخی شایسته برا این پیام خدا داشته باشید:

"آیا به انبیاء اعتقاد دارید؟" (اعمال رسولان ۲۷:۲۶)

درس ۵۹

خلاصه پیام انبیاء



ملاکی

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درسهای قبلی، تماماً به نخستین بخش از کلام مقدّس خدا، یعنی عهدعتیق پرداخته‌ایم. این بخش به **وعدّه نخستین** معروف است. عهدعتیق شامل تورات، مزامیر و کتب پیامبران مختلف است. همانطور که دیده‌ایم، خدا از قریب به سی نفر از انبیاء در طول تقریباً هزار و پانصد سال استفاده کرده تا کلام وعدّه نخستین خود را بنویسد.

در این درس، ما سفر خود را در این بخش کامل خواهیم کرد. اما پیش از آنکه به آخرین فصل این کتاب پردازیم، لازم است که کمی درباره آنچه از ابتدای این کتاب مقدّس تاکنون آموخته‌ایم، صحبت کنیم. **قصد داریم تا کل پیام انبیاء را در سه دسته عمده، تقسیم‌بندی کنیم:**

اوّل: خدا قدوّس است و هر گناهی را داوری خواهد فرمود.
دوّم: همه فرزندان آدم در **گناه** متولّد می‌شوند و باید با داوری عدل الهی مواجه شوند.

سوّم: خدا تصمیم داشته تا **نجات‌دهنده‌ای** را به جهان بفرستد تا گناه فرزندان آدم را چاره فرماید.

این سه پیامی است که تمام انبیای الهی درباره آن سخن گفته‌اند. حال اجازه دهید تا این سه موضوع را از جنبه دیگری هم مورد بررسی کوتاه قرار دهیم.

اوّل: خدا مقدّس است و نمی‌تواند به گناه بنگرد.

دوّم: انسان ناپاک و پر از گناه است و راهی برای نجات خودش از جریمه و مجازات گناه ندارد.
سوّم: خدا برنامه‌ای برای پاک ساختن گناهکاران و نجات ایشان از داوری دارد.

آیا به این سه نکته مهم توجه کردید؟ آیا این سه حقیقت برای شما مفهومی دارند؟ آیا می‌فهمید که قدّوسیت خدا به چه معنا است؟ آیا می‌دانید که گناهان شما چقدر بزرگ است و شخصی عادل شما را داوری خواهد نمود؟ و آیا می‌دانید که خدا برنامه‌ای برای رستگاری و آمرزش شما دارد؟

به راستی که خدا قدّوس و انسان ناپاک است. این دو حقیقت را بارها می‌توان در کلام خدا مشاهده نمود. به همین دلیل است که خدا آتشی خاموشی ناپذیر را برای شیطان و هرکس که او را متابعت می‌کند، فراهم آورده است. قدّوسیت خدا ایجاب می‌کرد که آدم و حوّا را که گناهکار بودند از باغ عدن اخراج فرماید، زیرا ایشان از میوه‌ای خوردند که خدا آنان را منع فرموده بود. پاکی خدا بود که امر فرمود تا پسران آدم برای کفّاره گناهان خودشان، حیواناتی را قربانی کرده و بعنوان هدیه سوختنی به خدا تقدیم نمایند. و قداست خدا بود که هدیه قائن را نپذیرفت. خدای قدّوس گناهکاران را در زمان حضرت نوح با سیلابی عظیم از بین برد و در زمان ابراهیم، آتش از آسمان فرستاد تا عصیانگران را از میان بردارد. و پاکی خدا دلیلی است برای اینکه او روزی را برای داوری انسان‌ها مهیا فرموده است.

حال بیایید تا به چند قسمت از کلام مقدّس خدا درباره پاکی خدا و ناپاکی انسان گوش فرا دهیم. در کتاب حَبَقُوق ۱:۱۲، ۱۳، چنین می‌خوانیم: "ای یهوه خدای من! ای قدّوس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند، ایشان را برای داوری معین کرده‌ای و ای صخره، ایشان را برای تأدیب تأسیس نموده‌ای." در کتاب حضرت اشعیاء ۶۴:۶، چنین می‌یابیم: "زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلّه ما مانند لثّه ملوّث می‌باشد و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده؛ گناهان ما مثل باد، ما را می‌رباید." وای بر ما! اگر خدا چنین قدّوس و انسان چنین گناهکار و ناپاک است، پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ ما چگونه می‌توانیم از مجازات و جهنّم رهایی یابیم؟ فرزندان آدم چطور می‌توانند، ابدیت را در پیشگاه پاک خدا به سر ببرند؟

پاسخ در قسمت سوّم پیام انبیاء یافت می‌شود. پس از این که پیامبران درباره قدّوسیت خدا و ناپاکی انسان هشدار دادند، در مورد برنامه خدا برای نجات انسان از گناه؛ سخن می‌گویند.

مهم‌ترین پیام کتاب اوّل وعده خدا (عهده‌عتیق)، این است که خدا وعده داده است تا نجات‌دهنده‌ای عادل را برای مردن بجای فرزندان ناپاک آدم به جهان بفرستد تا هرکه به او ایمان آورد، هلاک نگردد. تنها از طریق ریخته شدن خون آن منجی عادل است که خدا می‌تواند گناه انسان‌ها را ببخشد، بدون این‌که عدالتش خدشه‌دار گردد.

برای این امر، خدا ابراهیم را فرا خواند تا قومی جدید را شکل دهد تا از بین آن قوم، نجات‌دهنده به دنیا بیاید. خدا به ابراهیم فرمود که او را برکت می‌دهد و او برای تمام اقوام جهان، مایه برکت خواهد بود. و به همین سبب، ابراهیم؛ اسحاق را همچون قربانی به خدا تقدیم کرد و پس از آن یعقوب و او نیز دوازده پسرش را به خدا هدیه داد که آنان دوازده سبط یا قبیله اسرائیل را تشکیل دادند.

سپس دیدیم که اسرائیلیان از سرزمین کنعان به مصر رفتند و پس از مدّتی تبدیل به برده و اسیر مصریان شدند. اما خدا نسل ابراهیم، اسرائیلیان را فراموش نکرد. خدا موسی را فراخواند تا اسرائیلیان را از مصر آزاد کند و آنها را به سرزمینی که خدا به پدرانشان ابراهیم عهد بسته بود هدایت کند. خدا همچنین از موسی نبی استفاده کرد تا کتابی را که تورات نامیده شد به ما بدهد، که پایه همه چیز است که خدا خدا برای ما معرفی کرده.

سپس دیدیم که اسرائیلیان از سرزمین کنعان به مصر رفتند و پس از مدّتی تبدیل به برده و اسیر مصریان شدند. اما شرارت و بی‌وفایی قوم اسرائیل سبب نشد که خدا از وعده‌اش برگردد و مسیح را به جهان نفرستد! او داود را برگزید تا پادشاه اسرائیل شود و سروده‌های بسیار زیبایی را در ستایش خدا بسراید. این سروده‌ها به مزامیر معروفند. او در مزامیر درباره مسیح موعود نوشته است که چگونه به دست فرزندان آدم مضروب و تحقیر و کشته می‌شود. اما او همچنین می‌نویسد که مسیح عاقبت بر مرگ غلبه می‌فرماید!

در مطالعات خودمان در کتاب مقدّس دیدیم که تنها موسی و داود درباره مسیح نوشته‌اند. تمام انبیای الهی درباره آمدن مسیح موعود، چیزهای مهمّی نوشته‌اند. مثلاً اشعیاء نبی نوشته است که به دنیا آمدن مسیح کاملاً منحصر به فرد است. در (اشعیاء ۷: ۱۴، متی ۱: ۲۳) چنین می‌خوانیم: "بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند." اینرا اشعیاء، هفتصد سال پیش از آمدن مسیح می‌نویسد.

یکی دیگر از پیامبران خدا به نام میکاه، می‌نویسد که مسیح در شهری کوچک به جهان می‌آید. در کتاب میکاه نبی ۲: ۵، چنین می‌خوانیم: "و تو ای بیت‌الحّم آفراته، اگرچه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی

بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. "میکاه پیشگویی می‌کند که مسیح در شهر داود نبی به جهان خواهد آمد! در سه درس آینده، بررسی خواهیم نمود که خدا چگونه وعده‌اش را محقق می‌فرماید.

البته خدا آمدن مسیح موعود را بسیار با دقت و احتیاط انجام می‌دهد. کلام پاک خدا دربردارنده صدها اشاره انبیاء به آمدن مسیح است. شاید شما عزیزان بپرسید که چرا خدا این اشارات را در ذهن‌های پیامبرانش گذاشت تا پیش از آمدن مسیح، آمدن او را پیشگویی نمایند؟ دلیل بسیار مهمی برای این امر وجود دارد. خدا می‌خواست تا تمام تردیدهای ما انسان‌ها را درباره آمدن مسیح موعود از بین ببرد تا ما اطمینان حاصل کنیم که او از جانب خدا و برای انجام وعده‌های او از آسمان آمده است. خدا نمی‌خواهد تا کسی ما را فریب بدهد! خدا می‌خواهد ما بدانیم که عیسی مسیح کیست و تا به او ایمان آورده و نجات بیابیم. به این دلیل است که خدا چنین وعده‌های شیرینی را توسط انبیای خودش در کلام وعده نخستین خویش برای ما نوشته است تا ما بین حقیقت و دروغ را تشخیص دهیم.

حال برای پایان این سفر نیکو در کلام وعده نخستین خدا، لازم است که به کتاب ملاکی نبی هم نگاهی گذرا داشته باشیم. این کتاب هم بسیار مهم است، زیرا اینها آخرین کلامی هستند که خدا پیش از فرستادن مسیح به آدمیان می‌فرماید و پس از آن برای مدت چهارصد سال، خدا دیگر کلامی نمی‌فرماید تا این که مسیح طبق وعده به جهان آید. بیایید چند آیه از جاهای مختلف کتاب ملاکی را باهم بخوانیم. با احترام به کلام نیکوی خدا گوش دهید:

"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است... زیرا من که یهوه می‌باشم، تبدیل نمی‌پذیرم و از این سبب شما ای پسران یعقوب هلاک نمی‌شوید... اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پرواری جست‌وخیز خواهید کرد." (ملاکی ۳:۱، ۶:۴؛ ۲:۴)

به همین دلیل، ملاکی نبی پیشگویی کرده است که خدا رسول خود را پیش از مسیح می‌فرستد تا راه او را هموار و مهیا سازد. آیا می‌دانید که این رسول

چه کسی است؟ در درس آینده، درباره آن ندا دهنده سخن خواهیم گفت که نام او **یحیای** تعمیددهنده است.

همچنین، ملاکی در فصل سوم کتاب خود می نویسد: **"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. هان او می آید! قول یهوه صباوت این است... زیرا من که یهوه می باشم، تبدیل نمی پذیرم و از این سبب شما ای پسران یعقوب هلاک نمی شوید."** (ملاکی ۱:۳) ارمیاء نبی در حدود دویست سال پیش از او چنین نوشته است:

"اینک خداوند می گوید: «ایامی می آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان و بذر حیوان خواهم کاشت. و واقع شد چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می گوید بر ایشان برای بنا نمودن و غرس کردن، مراقب خواهم شد. و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید. بلکه هرکس به گناه خود خواهد مرد و هرکه انگور ترش خورد، دندان وی کند خواهد شد.» خداوند می گوید: **"اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست."** (ارمیاء ۳۱:۳۱-۳۴)

با این کلمات، خدا می خواهد بگوید که مسیح را برای پیمانی جدید به جهان می فرستد تا وعده های عهدعتیق و وعده نخستین را به انجام رساند. این پیمان جدید به انسان بستگی ندارد که خدا را احترام نکرده و به وعده های او اهمیتی نداده است، بلکه به خدا تکیه دارد که سراسر رحمانیت و وفاداری است. برای مدت هزاران سال خدا فریضه قربانی کردن حیوانات و ریختن خون آنان را برای پاک ساختن گناه انسان؛ قرار داد تا بستر فکری مناسبی را برای آمدن مسیح که باید کفاره و فدیة گناهان انسانها شود، آماده فرماید. **قربانی حیوانات، بخش مهمی از نخستین وعده بود که خدا آنرا از طریق انبیاء به انسان حکم فرموده بود. اما مسیح، عهد جدیدی را با خون خودش استوار فرمود تا وعده خدا را در عهدعتیق به انجام رساند.**

مسیح نیامد تا کلام انبیاء را **باطل سازد**، بلکه تا آنرا به انجام و **کمال رساند**. به همین دلیل است که ملاکی نبی مسیح را **آفتاب عدالت** می خواند. چرا ملاکی این عبارت را برای مسیح به کار می برد؟ پاسخ این است که انبیاء همانند شمع یا ماه هستند که بتدریج در تاریکی این جهان ناپدید و خاموش

می‌شوند، لیکن مسیح هم‌چون آفتاب فروزنده و تابان، برای روشنی بخشیدن به ذهن تاریک انسان طلوع می‌فرماید تا راه پارسایی و عدالت را به آدمی نشان دهد! در درس بعدی، دربارهٔ زکریاء که پدر یحیای تعمیددهنده است، مطالبی را از کلام مقدس خدا بررسی خواهیم کرد. در انجیل لوقا ۱: ۷۸، ۷۹ دربارهٔ آفتاب عدالت، چنین آمده است: "به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلا از ما تفقد نمود، تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید."»

دوستان عزیز، با این درس به پایان سفر با ارزش خود در عهدعتیق رسیدیم. در درس بعد، به فیض خدا بخش باشکوه و شگفت‌انگیز بعدی یعنی عهدجدید را آغاز خواهیم کرد. در انجیل است که می‌بینیم که مسیح وعده‌های خدا را که به‌زبان انبیاء گفته شده بود، تمام و کمال به‌انجام می‌رساند. خدا شما را برکت دهد تا درک نمایید که چرا در کتاب‌مقدس نوشته شده است:

"و کلام انبیاء را نیز محکم‌تر داریم که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستارهٔ صبح در دل‌های شما طلوع کند." (دوم پطرس ۱: ۱۹)

راه عدالت

بر حسب

کتاب اناجیل

درباره عیسی مسیح



عیسی از شاگردان سؤال کرد،

«مردم مرا که می دانند؟»

گفتند: «بعضی می گویند... یکی از پیغمبران...»

بدیشان گفت: «شما مرا که می دانید؟»

انجیل لوقا ۹:۱۸-۲۰

"در مورد مسیح چه فکر می کنید؟"

انجیل متی ۲۲:۴۲

درس ۶۰

یحیای نبی (تعمیددهنده)



انجیل لوقا ۱

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، ما سفر خود را در عهد نخستین به پایان رسانیدیم. بخشی که شامل تورات، مزامیر، و کتب دیگر انبیای خدا است. در این درس، می‌خواهیم مطالعه بخش دوم کلام خدا را آغاز کنیم. این بخش به عهد جدید معروف است. شاید این سؤال برایتان پیش آید که چرا خدا کلامش را به دو بخش تقسیم کرده است، عهد نخستین (عهد قدیم) و عهد جدید (انجیل) تقسیم فرموده است؟ دلایل زیادی برای این کار وجود دارد. شاید اولین چیزی که لازم است ما درک کنیم این باشد که تمام کلام عهد نخستین، پیش از آمدن مسیح موعود، نوشته شده‌اند. و کلام عهد جدید، پس از به دنیا آمدن مسیح نگارش شده است. به همین دلیل، پیام انبیای خدا در عهد نخستین این بود: "خدا مسیح را خواهد فرستاد!" ولی پیغام عهد جدید، این است: "خدا مسیح را فرستاده است!" درست همانطور که از طریق پیامبران عهد عتیق وعده فرموده بود.

آیا این تفاوت مهم بین این دو عهد را درک می‌کنید؟ برخی کلام مقدس خدا را متهم می‌کنند که به دو بخش قدیم و جدید تقسیم شده است! شاید این اشخاص تصور می‌کنند که شخصی تلاش داشته تا چیزی جدید را جایگزین مطالب قبلی نماید. اما حقیقت مطلب این است که این مطلب تازه‌ای نیست، بلکه تأیید همان چیزهایی است که پیش از آن انبیاء نوشته‌اند!

بلی، ما باید از خدا تشکر کنیم که کلام او به دو بخش تقسیم شده است، زیرا در بخش اول می‌بینیم که خدا آنچه را مدت‌های پیش وعده فرمود- به انجام رساند! خدا برای ما یک نجات دهنده فرستاد، همانطور که او به پدران ما در تورات، در مزامیر، و سایر کتابهای انبیاء وعده فرموده بود. نخستین عهد در عهد جدید به رشد خود رسید.

همانطور که ممکن است بدانید، **عهدجدید** اسم دیگری هم دارد که به **انجیل** معروف است. این واژه از یک کلمه یونانی گرفته شده است که به معنای **مژده** یا **خبر خوش** می‌باشد. **واقعاً** محتوای پیام عهدجدید، **یک خبر خوش عالی** برای انسان است!

چون این کتاب به ما می‌گوید که مسیح، تحقق وعده‌های امین خدا است. باید بدانید که خود عیسی مسیح انجیل را ننوشته است. درست همانطور که خدا در عهدعتیق افراد زیادی را برگزید و به آنها کلامش را الهام فرمود، در عهدجدید هم خدا انسان‌های دیگری را انتخاب فرمود تا فرمایشات مصون از خطا و جاودانی او بنویسند. **چهار نفر** انجیل را که سرگذشت زندگی زمینی عیسی است، نوشته‌اند. این چهارنفر عبارتند از: **متی، مرقس، لوقا و یوحنا**. حال شاید بپرسید که **چرا چهارنفر زندگی مسیح را نوشتند؟** خدا می‌خواست تا ضریب اطمینان ما انسان‌ها درباره قطعیت و صحت سرگذشت زندگی او بالا رود. شاید بتوانیم بگوییم که همچون میزی که چهار پایه دارد، انجیل هم بایستی چهار اساس و پایه داشته باشد. بنابراین چهار شاهد، زندگی عیسی را از چهار دیدگاه و فرهنگ متفاوت به‌رشته تحریر درآوردند. همانطور که خدا کلامش را به دل و ذهن انبیاء الهام فرمود، همانگونه نیز چهار شاهد امین را برگزید تا برخی از جنبه‌های زندگی او را برای انسان‌های دیگر بنویسند. البته باید توجه داشته باشید که خدا چهارنفر دیگر را هم انتخاب فرموده بود تا تعالیم اساسی ایمان مسیحی را هم بنویسند. این افراد عبارتند از: پولس یعقوب یهودا و پطرس. و جالب آن است که تمام این چیزها که در عهدجدید نوشته شده است، به‌صورت شگفت‌انگیزی با یکدیگر در هماهنگی و تطابق هستند!

انجیل به زبان یونانی نوشته شده است که زبان علمی و ادبی دنیای آن دوران بوده است. اما انجیل به بیش از دوهزار زبان در دنیا ترجمه شده تا هرکس بتواند به زبان مادری خود از موهبت آن برخوردار گردد.

بله، خیلی‌ها به کلام مقدس خدا ایراد می‌گیرند و می‌گویند که: "انجیل کتاب قابل اعتمادی نیست، این کتاب پر از تناقضات است، و تحریف شده است!" دوستان گرامی، بدانید که کسی که با کلام خدا می‌جنگد، در واقع دارد با خود خدای زنده ستیزه می‌کند! یک مثال در یکی از زبان‌های بومی آفریقایی می‌گوید که: "یک تخم‌مرغ نمی‌تواند با یک صخره بجنگد!" کلام پاک خدا ارزش دارد که مطلقاً به آن اعتماد نمود. تمام بخش‌های کلام خدا درست و مصون از اشتباه هستند. کلام خدا نمی‌تواند تحریف شود. خدا آنقدر بزرگ و توانا است که بتواند کلامش را از دستبرد موجود ضعیفی همچون انسان، محافظت فرماید! به‌همین علت است که عیسی مسیح در انجیل متی ۲۴:۳۵،

چنین می‌فرماید: "آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زایل نخواهد شد."

حال لحظه آن رسیده است که سفر خود را در عهد جدید آغاز کنیم. در درس قبلی، درباره ملاکی نبی چیزهایی را از کلام خدا دانستیم. در خلال آن چهارصد سال، خدا هیچ نبی دیگری را به نزد یهودیان نفرستاد تا کلام او را به آنان بگوید. اما چرا خدا پیامبر دیگری را نفرستاد؟ پاسخ این است که هرآنچه لازم بود گفته شود خدا توسط انبیاء خود گفت. حال خدا منتظر رسیدن زمان موعود بود تا مسیح را به جهان بفرستد تا عهدی جدید را بنیاد نهد.

در درس‌های قبلی دانستیم که خدا به انبیایی همچون اشعیا و ملاکی الهام فرمود تا پیشگویی کنند که برنامه خدا برای آمدن مسیح به جهان چگونه است. آنان همچنین نبوت کرده بودند که پیش از آمدن مسیح، یک نداکننده و پیام‌آور به نام یحیی‌ای تعمیددهنده ظهور خواهد کرد تا مسیر آمدن منجی را هموار سازد. او پسر زکریا بود که کاهن بود و خدا را در معبد خدمت می‌نمود. تولد یحیی نیز یک معجزه بود.

حال اجازه می‌خواهم تا داستان شیرین این وقایع را از زبان حضرت لوقا که در انجیل خود نوشته است، با احترام بشنویم. ببینیم که در فصل یکم این انجیل چه نوشته شده است. به کلام خدا گوش فرا دهید:

در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت. و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند. و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابت نازاد بود و هر دو دیرینه‌سال بودند.

و واقع شد که چون نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می‌کرد، حسب عادت کهانت نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند. و در وقت بخور، تمام جماعت قوم، بیرون عبادت می‌کردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت. چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد. فرشته بدو گفت: «ای زکریا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود. و بسیاری از بنی اسرائیل را، به‌سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان

را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» زکریاء به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آن که من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه‌سال است؟». فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم. من در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم. و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»

و جماعت منتظر زکریا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجب شدند. اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به‌سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت. و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج‌ماه خود را پنهان نمود و گفت: «به این‌طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.» (لوقا ۱: ۵-۸، ۱۰-۲۵)

در این داستان شگفت‌انگیز می‌بینیم که چطور فرشته خدا بر زکریاء ظاهر می‌گردد و مژده فرزندی را به او می‌دهد. به‌علاوه در پایان همین فصل، می‌بینیم که خدا درباره ظهور باشکوه مسیح بشارت می‌دهد. باز هم به کلام خدا گوش فرا دهید:

اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند. اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی، بلکه یحیی نامیده می‌شود.» به وی گفتند: «از قبیلۀ تو هیچکس این اسم را ندارد.» به پدرش اشاره کردند که «او را چه نامی خواهی نهاد؟». او تخته‌ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. در ساعت، دهان و زبان او بازگشته، به حمد خدا متکلم شد. پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می‌بود.

و پدرش زکریاء از روح القدس پر شده، نبوت نموده، گفت: «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار

داد. و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. چنانچه به زبان مقدّسین گفت که از بدو عالم انبیای او می‌بودند، رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکّر فرماید. سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی‌خوف عبادت کنیم، در حضور او به قدّوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.

و تو ای طفل، نبی حضرت اعلا خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی، تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان. به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلا از ما تفقّد نمود، تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» (لوقا ۱: ۵۷-۷۹)

به‌همین دلیل، زکریاء شروع به سپاسگذاری خدا نمود، چون می‌دانست که وقت ظهور مسیح موعود رسیده است! او می‌دانست که پسرش آن مسیح موعود نیست، بلکه کسی است که آمدن او را بشارت می‌دهد و راه او را هموار می‌نماید.

دوستان گرامی خواننده، خیلی ممنونیم که در این درس هم با ما یار و هم‌دل بودید. از شما تقاضا می‌کنیم تا در درس بعدی هم همراه ما باشید تا ببینیم که چگونه خدا فرشته خود را به‌نزد دختر باکره‌ای به‌نام مریم می‌فرستد تا پیام بسیار مهمی را به او بگوید. درس بعدی نیز دربردارنده حقیقتی ارزشمند است.

خدا شما را برکت دهد تا در کلمات زکریاء بیندیشید و از آن درسی نیکو برای زندگی خودتان بیاموزید. زکریاء چنین گفت:

"خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقّد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. چنانچه به زبان مقدّسین گفت که از بدو عالم انبیای او می‌بودند." (لوقا ۱: ۶۸-۷۰)

درس ۶۱

اعلان خبر



انجیل لوقا ۱؛ انجیل متی ۱

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در طول شصت درس قبلی، ما از رحمت خدا توانستیم عهدعتیق و نخستین را که شامل تورات و زبور و کتب دیگر انبیاء است، مطالعه نماییم. در درس قبلی هم مطالعه اجمالی *عهدجدید* را آغاز کردیم که به *انجیل* یا *خبر خوش*، معروف است. *انجیل* می‌فرماید که *خدا براساس وعده‌اش، نجات‌دهنده قادرمطلق را برای رستگاری بشر به جهان فرستاده است.*

پیش از اینکه بررسی خودمان را در *عهدجدید* آغاز نماییم، به‌جا خواهد بود که به‌یاد آوریم که *خدا* به *آدم* وعده فرمود که *چرا* از نسل او *کسی* را برای *نجات* فرزندان گناهکار *آدم* به *جهان خواهد فرستاد*. آیا بخاطر می‌آورید که در روزی که *آدم* و *حوّا* به *خدا* ناطاعتی کردند، چه اتفاقی افتاد؟ در تورات می‌خوانیم که چگونه *گناه* و نافرمانی *آدم* سبب شد تا اثر لعنت *گناه* به تمام *جهان* سرایت کرده و *جهان* تبدیل به قلمرو شیطان گردد. به‌همین دلیل است که تمام فرزندان *آدم* با *گناه* و زیر لعنت آن به دنیا می‌آیند. *گناهکاران*، *گناهکاران* دیگری را تولید می‌کنند! *گناهان* ما، ما را محکوم می‌کنند و ما هیچ راهی نداریم تا خودمان را با توانایی‌های خود از زیر لعنت *گناه* نجات بخشیم.

بهرحال، *خدا* را شکر که کلام او با داستان طغیان و نافرمانی *آدم*، پایان نمی‌پذیرد! همانطور که قبلاً دیدیم، در همان روزی که *آدم* و *حوّا* مرتکب *گناه* شدند، *خدا* شروع به بیان برنامه قدرتمند خود برای *نجات* انسان از اسارت *گناهش* فرمود. *خدا* وعده فرمود که *نجات‌دهنده‌ای* را به *جهان* می‌فرستد تا *گناه بشر* را چاره فرماید. در آن روز تاریک که *گناه* وارد *جهان* شد، *خدا* *خبر* داد که این *نجات‌دهنده* مقدّس به‌نحو منحصربه‌فردی از یک زن به *جهان* خواهد آمد. (کتاب پیدایش ۱۵:۳، غلاطیان ۴:۴). *مسیح* موعود که می‌بایست خون

پاکش را برای آمرزش گناهکاران بریزد، نمی‌توانست از ذریت پدری زمینی به‌جهان بیاید، زیرا تمام انسان‌ها گناهکار هستند. او می‌بایست کامل و مقدس باشد. به‌همین سبب است که اشعیا نبی پیشگویی می‌کند که **دختری باکره و بدون ازدواج با مردی، پسری به‌دنیا می‌آورد**، و عمانوئیل خوانده خواهد شد - یعنی بمعنی "خدا با ما است!" (کتاب اشعیا ۷: ۱۴؛ متی ۱: ۲۳)

اجازه دهید تا به کتاب انجیل مقدس بازگردیم و ببینیم که چگونه خدا آنچه را که توسط انبیاء وعده فرموده بود، در وجود عیسی مسیح، به انجام رسانید. در درس گذشته خودمان دیدیم که فرشته خدا به مردی یهودی به‌نام زکریا ظاهر می‌شود و به او وعده داشتن پسری را می‌دهد که نامش یحیی خواهد بود و او پیام‌آور مسیح موعود به جهان می‌باشد. حال بیایید تا باهم از فصل اول انجیل مقدس لوقا، چند آیه را مطالعه کنیم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید:

و در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. نزد **باکره‌ای** نامزد مردی مسماً به یوسف از **خاندان داود** و نام آن باکره **مریم** بود. پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.» چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش، زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را **عیسی** خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به **پسر حضرت اعلا**، مسماً شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.» مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آن‌که مردی را نشناخته‌ام؟». فرشته در جواب وی گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلا بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند. زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت. (لوقا ۱: ۲۶-۳۸)

اجازه دهید تا همینجا کمی درنگ کرده و به آنچه که در واقعه ظهور فرشته بر مریم رخ داده است، بیندیشیم. مریم دختر جوانی بود که عاشق کلام خدا بود.

او نامزد مردی به نام یوسف بود که می‌خواستند با هم ازدواج کنند. مریم و یوسف، هر دو از نسل داود نبی بودند. می‌دانیم که در کلام خدا پیشگویی شده بود که مسیح نه تنها از یک دختر باکره به دنیا می‌آید، بلکه از نسل و خاندان داود پادشاه هم هست.

اما لازم است که چیزی را بدانید و آن این که مریم هم از نسل آدم و او هم مثل سایر انسانها گناهکار بود. ضروری است که اینرا همیشه به یاد داشته باشیم، زیرا برخی مریم را به مرتبه‌ی خدایی می‌رسانند و او را شایسته‌ی پرستش می‌دانند! این کار بت پرستی است! اگرچه مریم سزاوار احترامی ویژه است، زیرا زنی است که روح خدا بر او نازل شده و مسیح از رحم او به دنیا آمده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که او را همچون خود خدا پرستش نماییم! کلام خدا می‌گوید: آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» (متی ۴: ۱۰)

در آیاتی که خدمتتان قرائت کردم، دیدیم که چگونه جبرائیل بر مریم نازل می‌شود و او را از به دنیا آمدن مسیح از طریق او اطلاع می‌دهد. جبرائیل همچنین از اسم کودک، مریم را آگاه می‌سازد. اسم او عیسی خواهد بود که معنایش این است: "خداوند نجات می‌دهد." در زبان عربی به عیسی، یسوع می‌گویند که بسیار نزدیکتر به تلفظ صحیح اسم مسیح است. البته او اسم دیگری هم دارد که اشاره به برگزیدگی عیسی می‌کند و آن، "پسر حضرت اعلا" و مسیح می‌باشد. این چیزی است که فرشته به مریم اعلان نمود. این موضوع در کتاب مزامیر هم آمده است که عیسی به پسر خدا مسما خواهد بود.

دوستان خوبم، می‌دانم که شاید این موضوع که عیسی پسر خدا است، برای شما عجیب باشد و بگویید که غیرممکن است که عیسی پسر خدا باشد! اما باید خدمت شما عرض کنم که لازم است پیش از این که آنرا غیرممکن و یا کفر بخوانید، به دلائل و مفاهیم این امر توجه کرده و از خدا بخواهید تا مفهوم این موضوع بسیار مهم را به شما بیاموزد. در کلام مقدس خدا واژه مسیح، بیش از صدوبیست بار برای پسر خدا به کار رفته است. بعلاوه ما اطمینان داریم انبیاپی که کلام خدا را با الهام روح او نوشته‌اند، هرگز جرأت نداشته‌اند که فرمایشات خدا را عوض نمایند و آنچه را که دلشان می‌خواهد؛ بنویسند. خدا هرگز اجازه چنین جسارتی را به بشر نمی‌دهد! آنچه ما می‌خواهیم بدانیم این است که چرا خدا مسیح را به پسر خدا مسما فرموده است.

نخست باید بدانیم که پسر خدا به چه واژه‌ای نیست. منظور کلام خدا هرگز این نیست که خدا دارای همسری بوده و از او بچه‌دار شده است! خدا آنقدر بلندمرتبه است که این چیزها شایسته او نیست. در این درس آنقدر فرصت نداریم که به طرح و بررسی این موضوع عمیق بپردازیم. اما چیزی که لازم است

بدانید، این است که این اسم هرگز به معنای عیال‌وار بودن خدا نیست! در تمام فرهنگ‌ها و مذاهب هم، چنین عناوینی وجود و کاربرد دارند. اگر مشتاق دانستن حقیقت باشید، حتماً بدون تعصب و غرض‌ورزی می‌توانید آن‌را بفهمید.

به‌همین علت است که خدا مسیح را پسر خود می‌خواند، زیرا عیسی از آسمان و مستقیماً از جانب خدا و از خود خدا صادر گشته و فرستاده شده است. مسیح همچنین به کلمه خدا نیز خوانده می‌شود، زیرا از ازل وجود داشته است و همه چیز بخاطر او و بوسیله او آفریده شده است. اجازه دهید تا آیاتی بسیار مهم و قدرتمند را از فصل اول انجیل یوحنا خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر." (یوحنا ۱:۱-۱۴،۳)

بله، عیسی کلمه خدا و پسر خدا است. همه می‌دانند که عیسی پدر جسمانی نداشت. پس اگر چنین است، او از کجا آمده است؟! او پسر کیست؟! اجازه دهید تا باز از فصل اول انجیل لوقا برایتان بخوانم. کلام خدا چنین می‌فرماید: "روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلا بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد." شاید بگویید که تولّد عیسی از مریم باکره، زیاد اهمیتی ندارد، خدا می‌خواسته قدرت‌نمایی کند. خدا آدم را هم بدون داشتن پدری زمینی آفرید. دوستان عزیزم، درست است که خدا قادر مطلق است و هیچ چیز نزد او غیرممکن نیست، لیکن در رابطه با ولادت عیسی از مریم باکره باید بدانید که این امر بسیار مهم‌تر از نمایش قدرت خدا بوده است! مگذارید که کسی شما را فریب دهد! دلیل بسیار مهمی وجود داشته است که عیسی هزاران سال پس از آفرینش آدم به جهان آمده است. آیا این دلیل را می‌دانید؟ کلام خدا به ما می‌فرماید که مسیح به جهان آمد تا انسان گناهکار را نجات بخشد. در رساله اول پولس به تیموتاؤس ۱:۱۵، چنین می‌خوانیم: "این سخن امین است و لایق قبول تامّ که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم." بنا به وعده خدا، مسیح بایستی خورش را می‌ریخت تا راه

نجات گناهکاران هموار گردد. او همچون برّه‌ای بی‌عیب در حضور خدا قربانی گناهان ما گردید.

به این موضوع بیندیشید! آیا کسی با قرضی سنگین، می‌تواند بدهی دیگران را بپردازد؟ خیر، تنها کسی می‌تواند این کار را بکند که کاملاً آزاد و بدون بدهی باشد. آری دوستان خوب، عیسی هرگز هیچ گناهی نداشت؛ به‌همین‌علت توانست گناهان ما را کفاره نماید و خدا هم این قربانی و تاوان را پذیرفت! خدا می‌خواهد ما بدانیم که مسیح و دیگر فرزندان آدم، بسیار با هم متفاوت هستند. ما پسران آدم هستیم و مسیح پسر یگانه خدا است. ما، مانند فرزندان آدم، مانند زمین کثیف هستیم بخاطر گناهان ما. به‌رحال، عیسی مانند بارانی است که از آسمان می‌آید. او پاک و مقدس، همچون خدا که پاک و مقدس است. برای همین است که خدا خجالت نمی‌کشد که او را پسر خود بخواند! امیدواریم که حال که این درس رو به پایان است، خدا ذهنها و دلهای شما را پاک و روشن فرماید تا بفهمید که چرا عیسی مسیح از مریم باکره به‌جهان آمد و مفهوم "پسر خدا" بودن چیست و مفهوم آنچه نیست.

در این قسمت، درس خود را با قرائت بخش‌هایی از فصل اوّل انجیل متی درباره تولد مسیح و ملاقات فرشته خدا با شوهر مریم، یعنی یوسف؛ به‌پایان می‌بریم. به کلام زنده خدا گوش فرا دهید:

اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله یافتند. و اما شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکّر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است، و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او اُمّت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند.» و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد: «که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، به‌عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را زایید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

دوستان عزیز، درس ما در این‌جا پایان می‌یابد و به قوت خدا در درس آینده داستان شگفت‌انگیز تولد مسیح را از انجیل مقدّس بررسی خواهیم نمود.

خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که فرشته خدا در رابطه با عیسی به یوسف گفت بفهمید. کلام خدا چنین می فرماید:

"نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید." (متی ۱: ۲۱)

درس ۶۲

مسیح متولد شده است



انجیل لوقا ۲؛ انجیل متی ۲

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که فرشته خدا به نام جبرائیل به سرزمین فلسطین و شهر ناصره و به نزد دختری باکره به نام مریم فرستاده شد. او به مریم گفت که از روح القدس حامله شده و پسری خواهد زایید که باید نام او را عیسی بگذارد. و **عیسی به معنای نجات‌دهنده است**. قوم خدا مدت‌ها بود که منتظر این لحظه بودند! آن **نجات‌دهنده‌ای** که خدا به آدم و حوای گناهکار وعده فرموده بود، **حال در رحم یک دختر باکره بود** و داشت به دنیا می‌آمد!

درس این ساعت ما، "**مسیح متولد شده است!**" نام دارد. پیش از این که ببینیم که انجیل مقدس در این باره چه می‌فرماید، لازم است زمانی را که مسیح متولد شد، شرح دهیم. پادشاه روم که به آگوستوس قیصر شهرت داشت، بر سرزمین‌های بسیاری از جمله سرزمین یهودیان، حکم‌فرمایی داشت. اما سلطه رومی‌ها بر آن سرزمین، بر خواست و اراده خدا برای فرستادن منجی، تأثیری نداشت. در واقع این خواست خدا بود تا از رومی‌ها استفاده فرماید تا کلامی را که به زبان انبیایش فرموده بود، محقق سازد. به یاد می‌آورید که میکاه نبی درباره سرزمین **بیت‌لحم** که زادگاه عیسی مسیح است، چه نبوت نموده بود؟ او پیشگویی کرده بود که مسیح در شهر داود به جهان خواهد آمد. اما مریم مقدس که مادر عیسی باشد، در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ بلکه ساکن شهری به نام **ناصره** بود که حدود صد و پنجاه کیلومتری شمال بیت‌لحم است. پس چگونه مسیح در بیت‌لحم که شهر داود نبی است، می‌توانست متولد شود؟

دوستان خوبم، هیچ چیز برای خداوند خدا غیرممکن یا حتی سخت نیست! او همه چیز را که می‌بایست اتفاق افتد، می‌داند. در این درس خواهیم دید که پادشاه روم دستوری را صادر کرد که برطبق آن هر مرد و زنی باید به شهر

خاندان خود بازگردد تا سرشماری جمعیت، انجام گیرد تا به مالیات‌ها سروسامان داده شود! این بدان معنا بود که هم یوسف و هم مریم مجبور بودند تا به بیت‌لحم بروند، شهری که از آن داود بود و آنان به خاندان او تعلق داشتند. حال بیابید تا به انجیل مقدس لوقا بازگردیم و از فصل دوم آن، چند آیه مرتبط با این موضوع را بررسی نماییم. با احترام به کلام مقدس خدا گوش فرا دهید:

و در آن ایام حکمی از اوغُسْتُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم‌نویسی کنند. و این اسم‌نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود. پس همه مردم هریک به شهر خود برای اسم‌نویسی می‌رفتند. و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت‌لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. و وقتی که ایشان در آن‌جا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنذاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود. (لوقا ۲:۱-۷)

لازم است تا در همین‌جا کمی درنگ کرده و به وقایع تولد مسیح، اندکی بیندیشیم. از کلام خدا چنین معلوم است که عیسی همچون یک رعیت بدون منزلت و مقام به دنیا آمد. او در یک طویله که محل نگهداری حیوانات بود، پا به جهان گذاشت، کسی که نجات‌دهنده و داور عادل جهان است، در یک آخور به دنیا آمد! چون تمام مسافرخانه‌های شهر بیت‌لحم، پر از جمعیت بودند. شاید برخی سؤال کنند که چرا مسیح موعود که پادشاه جهان و نجات‌دهنده آن است، در یک مکان باشکوه و شاهانه، در مقام یک پادشاه جلال به دنیا نیامد؟

دوستان عزیز، باید بدانیم که افکار خدا با فکرهای انسان‌ها تفاوت اساسی دارد. جلال او با شکوه انسان‌ها هم متفاوت است. مطمئناً میلاد خداوند با شکوه و عظمت همراه بود، اما بیشتر فرزندان آدم آنرا درک نکردند! زیرا جلال خدا با جلال دنیا تفاوت دارد.

شاید شما دیده باشید که انسان‌های زیادی هستند که در خانه‌های بزرگ و زیبا زندگی می‌کنند و پوشاک گران‌بها می‌پوشند و زندگی پر از تجملی دارند و خدمت‌کاران فراوان آنان، تمام نیازهای ایشان را برآورده می‌کنند. این جلال این جهان است. اما جلال خدا با جلال جهان، بسیار متفاوت است! به‌همین دلیل است که مسیح که از حضور خدا می‌آمده در چنان شکوه دنیوی پا به جهان نگذاشت. او همچون بیشتر ثروتمندان نبود که از فقر و بیچارگی نیازمندان خبر نداشته باشد. کسی را که خدا برای نجات فرزندان آدم از اسارت شیطان فرستاده

بود، در یک مکان محقر و شرابیطی ناگوار به دنیا آمد. برای همین است که کسی نمی‌تواند بگوید که عیسی فقط برای ثروتمندان آمده است. خدا می‌خواهد انسان‌ها بدانند که او برای نجات یکسان همگان به دنیا آمده است. کلام خدا در رساله دوم پولس رسول به قرن‌تین ۹:۸، چنین می‌گوید: "زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هر چند دولت‌مند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولت‌مند شوید." عیسی مسیح، تنها شخصی بود که خودش تصمیم گرفت تا متولد شود! و انتخاب او این بود تا در فقر به دنیا بیاید! شاید یکی از دلایلی که او در آخور به دنیا آمده این بود که به یاد ما بیاورد که او بره بی‌عیب خدا است که قربانی گناهان ما می‌گردد. در درس شصت و چهارم، درباره بره خدا بیشتر خواهیم دانست.

حال اجازه دهید تا داستان تولد مسیح را ادامه داده و شکوهمندترین قسمت‌های آن را بخوانیم. در شبی که عیسی در آخور به دنیا آمد، خدا فرشته‌اش را به نزد چوپانانی که گوسفندان خود را در دشتهای اطراف بیت‌لحم می‌چرانیدند، فرستاد. ببینیم که خدا چگونه خبر خوش آمدن مسیح را به آنان می‌فرماید. انجیل مقدس چنین می‌فرماید:

و در آن نواحی، شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در شب، پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند. ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و به‌غایت ترسان گشتند. فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاقه پیچیده در آخور خوابیده خواهید یافت.»

در همان حال، فوجی از لشگر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: «خدا را در اعلی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد!»

و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الآن به بیت‌لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است، ببینیم.» پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. و هر که می‌شنید از آن‌چه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود. اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت. و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه آن

اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود. آمین (لوقا ۲: ۱۸-۲۰)

خدا پیام خوش را نخستین بار به چه کسانی اعلام فرمود؟ آیا به پادشاه روم یا ثروتمندان، یا رهبران مذهبی، اول مژده آمدن منجی را اعلان فرمود؟ خیر، بلکه چوپانانی که از طبقه پست و مطرود اجتماع بودند و کسی آنان را احترام نمی کرد، نخستین کسانی بودند که فرشته خدا را دیدند و خبر خوش آمدن و ظهور منجی را شنیدند! چه تمایز و افتخار بزرگی نصیب ایشان گردید! آنان درباره کسی شنیدند که پیامبران خدا درباره اش سخن گفته بودند، کلمه جاودانی خدا، مسیح و منجی جهان، چون کودکی به جهان آمده بود!

در ادامه انجیل، بیاید تا با هم ببینیم که در سال بعد از تولد عیسی مسیح؛ چه اتفاقاتی رخ دادند. می خواهیم ببینیم که خدا چگونه خبر ظهور منجی را به ستاره شناسان خردمندی از مشرق زمین و به ویژه ایران، اعلان فرمود. اجازه دهید تا چند آیه را از فصل دوم انجیل مقدس متی برایتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش دهید:

و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم.» اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» بدو گفتند: «در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک تر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.» آنگاه هیرودیس، مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل به تدقیق تفحص کنید و چون یافتید، مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.»

چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. و چون ستاره را دیدند، بی نهایت شاد و خوش حال گشتند و به خانه درآمد، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنْدُر و مُرُّ به وی گذراندند. و چون

در خواب، وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند. (متی ۱۲:۱-۲)

این خلاصه‌ای از داستان تولد عیسی مسیح است. این داستان شگفت‌انگیز، چه پیامی برای امروزه ما دارد؟ یک چیز را می‌توانیم با اطمینان بگوییم و آن این است که تولد مسیح موعود، در تاریخ دنیا و بشر، بی‌نظیر بوده است. هیچکس دیگر در بین آدمیان، همانند عیسی مسیح؛ به دنیا نیامده است.

• در این درس دیدیم که مسیح از مریم باکره و درست همانطور که خدا توسط انبیایش فرموده بود، به جهان آمد.

• عیسی همانطور که میکاه نبی چند صد سال پیش از ظهور منجی پیشگویی کرده بود، در شهر داود، یعنی بیت‌لحم پا به جهان گذاشت.

• همچنان دیدیم که خدا فرشته‌ای را به سوی چوپانان فرستاد تا مژده آمدن نجات‌دهنده را اعلان نماید.

• مشاهده کردیم که چگونه گروه زیادی از فرشتگان، خدا را تسبیح می‌خواندند.

• و دریافتیم که خدا چطور ستاره‌ای را در آسمان قرار داد تا دانشمندان فرهیخته ایرانی بفهمند که مسیح کجا و در چه وقت متولد شده تا مژده آمدن او را به دیگران بگویند.

دوستان، ما تنها می‌توانیم بگوییم که هیچ انسانی مانند عیسی نبوده است. تولد او منحصر به فرد بوده است. نمی‌توان او را با هیچ فرد دیگری مقایسه نمود! عیسی کسی بود که تمام پیامبران از او سخن گفته بودند. او مسیح آسمانی بود!

عزیزان، اگر عیسی هم پیامبری در بین دیگر پیامبران بود، چرا تمام انبیای پیش از او تولدش را قبل از آمدنش مژده داده‌اند؟ چرا فرشتگان به زمین آمدند تا ولادت او را جشن بگیرند؟ چرا خدا ستاره‌ای درخشان را برای راهنمایی دانشمندان مشتاق ظهور منجی در آسمان قرار داد؟ به چه دلیلی او از یک دختر باکره به جهان آمد؟ امیدواریم که شما درباره این سؤالات مهم و بنیادی، عمیقاً بیندیشید.

خیلی ممنونیم که به این درس توجه کردید. اگر خدا بخواهد، در درس بعدی چگونگی شروع خدمت و مأموریت عیسی را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

خدا شما را برکت عطا فرماید تا به پیام فرشتگان به چوپانان که امروز برای شما عزیزان هم هست، واکنشی مناسب؛ نشان دهید. کلام خدا چنین است:

"فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد، متولد شد.» (لوقا ۲: ۱۰، ۱۱)

درس ۶۳

مولود مقدّس



انجیل لوقا ۲؛ انجیل متی ۳، ۴

دوستان عزیز خواننده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، داستان شگفت‌انگیز تولّد مسیح را شنیدیم. **هرگز کسی همانند مسیح متولّد نشده است!** او از یک دختر باکره و به‌وسیله قدرت روح خدا در شهر داود، درست همانطور که پیشگویی شده بود، به‌جهان آمد. در شب تولّد عیسی مسیح، خدا دسته انبوهی از فرشتگان درخشان را به‌نزد چوپانانی گمنام فرستاد تا مژده ظهور منجی را به همه اعلان نمایند. یکی از فرشتگان به چوپانان گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای **جمع قوم** خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، **نجات‌دهنده‌ای** که مسیح خداوند باشد متولد شد.» (لوقا ۲: ۱۰، ۱۱)

در این درس، می‌خواهیم **کودکی عیسی و چگونگی بزرگ شدن** او را از کلام خدا مطالعه کنیم. کلام خدا به‌ما می‌گوید که عیسی چهار برادر و چند خواهر داشته است. به‌نظر می‌رسد که او کودکی خود را در خانواده‌ای پرجمعیت و در شمال فلسطین در شهر ناصره گذرانیده است. همانطور که می‌دانیم، یوسف، پدر جسمانی و واقعی عیسی نبود، بلکه از دید مردم، او پدر عیسی محسوب می‌شد. یوسف نجار بود و عیسی هم شغل پدر جسمانی‌اش را فراگرفت و پیشه کرد. اما جالب این است که عیسی از همه نظر؛ شخص بسیار خوبی بود. کلام خدا در انجیل لوقا ۲: ۵۲، چنین می‌فرماید: "و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی، نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد."

مثل هر بچه دیگر، عیسی هم غذا می‌خورد، می‌خوابید، بازی می‌کرد و مطالعه می‌نمود. اما تمایز منحصر به‌فرد او در این بود که او **هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد**. هیچ سخن بدی از دهان او بیرون نیامد. او هرگز به کسی نگفت که او را ببخشد، چون اصلاً کار اشتباهی را درباره آن شخص انجام نداده بود که

نیاز به عذرخواهی باشد. او نمی‌توانست کار اشتباهی انجام دهد، زیرا ریشه گناه در او وجود نداشت! او طبیعتی پاک و مقدّس داشت. شرارت در وجود او راهی نداشت. او تنها کاری را انجام می‌داد که خدا را خشنود می‌ساخت. او بدنی شبیه ما داشت، لیکن طبیعت گناه‌آلودی چون ما نداشت! اجازه دهید تا در این باره، رساله به عبرانیان ۴: ۱۴، ۱۵، را خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید: "پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمان‌ها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم. زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند هم‌درد ضعف‌های ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه."

هنگامی که عیسی سی‌سال داشت، وقت آن رسیده بود که خدمتش را آغاز نماید. و خدمت و مأموریت او این بود که جهان را از گناه، نجات دهد. روزی او خانواده و شهرش را ترک کرد و به سوی رودخانه اردن به نزد یحیای تعمیددهنده رفت تا به آب، غسل تعمید یابد.

حتماً یحیای تعمیددهنده را به یاد دارید که به توبه و آمرزش گناهان، موعظه می‌نمود و مردمان را به آب تعمید می‌داد. او در واقع داشت راه را برای ظهور منجی فراهم می‌نمود. اجازه می‌خواهم تا در همین زمینه، بخشی از فصل سوم انجیل متی را خدمتتان قرائت کنم. بااحترام به کلام زنده خدا گوش فرا دهید:

و در آن ایام، یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» زیرا همین است آنکه اشعیا نبی از او خبر داده، می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طُرُق او را راست نمایید.» و این یحیا لباس از پشم شتر می‌داشت و کمربند چرمی بر کمر، خوراک او از ملخ و عسل بری می‌بود. در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اُرژُن نزد او بیرون می‌آمدند، و به گناهان خود اعتراف کرده، در اُرژُن از وی تعمید می‌یافتند. (متی ۳: ۱-۶)

اجازه دهید تا همین‌جا کمی درنگ کرده و به آن‌چه شنیدیم، بیندیشیم. آیا به پیام یحیا توجه کردید؟ خلاصه پیام یحیا این بود که: "از گناهانتان توبه کنید. از تمایلات شریانه خود، دست بردارید و مهیای ملاقات با مسیح زنده شوید که از آسمان برای نجات شما آمده است!" آنان که به گناهان خودشان اعتراف می‌کردند، از یحیا در رودخانه اردن، غسل تعمید می‌یافتند. البته باید خدمت شما دوستان خوب خواننده عرض کنم که تعمید به آب، به‌خودی خود، گناهان را

پاک نمی‌کند. این تنها یک نشانه از اعتراف و توبه واقعی و پذیرفتن مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده است.

برخی از کسانی که به پیام و دعوت یحیا، پاسخ مثبت می‌دادند و تعمید می‌یافتند، به یکی از دو طبقه معروف از یهودیان تعلق داشتند: آنان یا صدوقی بودند و یا از فریسیان به‌شمار می‌رفتند. **صدوقیان**، ثروتمندترین اشخاص یهودی بودند و بر حکومت رومی، تأثیر و نفوذ داشتند. اما در دل‌هایشان هیچ اهمیتی به گفته‌های انبیاء نمی‌دادند. فریسیان هم از طبقه مذهبی و غیرتمند یهودیان بودند که بسیار دیندار و متدین بودند و تلاش می‌کردند تا تمام فرائض مذهبی و شریعت را بجا آورند تا شاید راه برای آمدن منجی فراهم گردد. اما تلاش‌های آنان بیهوده بود، زیرا ایشان کوشش داشتند تا با اعمال و تلاش خودشان، در حضور خدا عادل و پارسا محسوب شوند. آنان همچنین سنت‌های خودشان را نیز با کلام حقیقی خدا درهم آمیخته بودند. در نتیجه، تلاش آنان چیزی جز نمایش مذهبی و فخر فروختن به دیگران که از طبقه آنها نبودند، نمی‌بود! خلاصه عرض کنم که صدوقیان و فریسیان، با **لب‌های** خودشان خدا را تمجید می‌کردند، اما **دلشان** از خدا بسیار دور بود.

حال بیایید ببینیم که چگونه یحیا آنان را به‌جهت ریاکاری ایشان، توبیخ می‌نماید. ادامه کلام خدا را از فصل سوم انجیل متی، خدمتتان قرائت می‌کنم:

پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به‌جهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید، و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. **لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.** او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد؛ خواهد سوزانید!»

آنگاه عیسی از جلیل به اُرژن نزد یحیا آمد تا از او تعمید یابد. اما یحیا او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟». عیسی در جواب وی گفت: «الآن بگذار، زیرا که ما را همچنین که مناسب است تا **تمام عدالت** را به کمال رسانیم.» پس او را وا گذاشت. (متی ۳: ۷-۱۵)

سپس یحیا، عیسی را در رودخانه اردن به آب، تعمید داد. شاید پرسید که چرا عیسی که بدون گناه بود، از یحیا خواست تا او را تعمید دهد؟ درست است که عیسی بیگناه بود و نیاز به توبه نداشت، اما دلیل این است که عیسی نه تنها دلیل و مثالی برای ما گذاشت تا همانند آن رفتار کنیم، بلکه همچنین می‌خواست تا بگوید که آمده تا همچون ما زندگی کند و برای ما بمیرد.

در آخر فصل سوم انجیل متی به نکته بسیار جالب و قابل توجهی برخورد می‌کنیم. اجازه دهید تا این قسمت از کلام خدا را نیز برایتان قرائت کنم:

اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت؛ آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که: «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.» (متی ۱۶:۳-۱۷)

دوستان عزیز، این صدای خداوند خدا بود که از آسمان عیسی را مورد خطاب خود قرار داد. خدای پدر، خطاب به عیسی فرمود: "این است پسر حبیب من که از او خوشنودم." قبلاً در کلام خدا و گفته‌های انبیاء دیدیم که آنان چگونه و به چه دلیل، مسیح را پسر خدا خطاب می‌کنند. اکنون می‌بینیم که خود خدا هم عیسی را پسر خودش معرفی می‌فرماید. این به این خاطر بود که عیسی مستقیماً از آسمان و از جانب خدا آمده است. عیسی پدر جسمانی و زمینی نداشت و خدا کلام جاودانی و روح پاک خود را در رحم مریم گذاشت تا او بدون گناه ارثی به جهان آید. البته دلیل دیگری هم وجود دارد و آن اینکه خدا می‌خواست تا پسر یگانه خود را از دیگران جدا و متمایز فرماید.

چگونه عیسی از فرزندان آدم متفاوت است؟ تمام فرزندان آدم، دارای طبیعتی گناه‌آلود هستند، لیکن طبیعت عیسی؛ الهی و میرا از هر گناهی است. او هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد، زیرا از آسمان و روح الهی آمده بود. مسیح آسمانی، بدنی همچون ما بر خود گرفت، اما طبیعت گناه‌آلود ما را نداشت. به همین دلیل است که مسیحا پسر خدا است! و به همین دلیل است که خدا از او خوشنود بود! گفته می‌شود که پسر؛ سایه‌ای از پدرش است. هرکس پسری را می‌بیند، می‌تواند تا حدودی حدس بزند که پدر آن پسر چگونه شخصی است. به همین ترتیب، کسی که عیسی را می‌شناسد، می‌تواند بفهمد که خدا چگونه شخصیتی است. هیچکس هرگز خدا را ندیده است، اما مسیح او را بر انسان، آشکار فرموده است. عیسی تنها انسانی بود که طبیعتی الهی و پاک داشت و

به‌همین‌علت صدا از آسمان گفت، «این است پسر حیب من که از او
خشنودم!»

در وقت باقی‌مانده از درس امروز، می‌خواهیم ببینیم که پس از تعمید
عیسی، چه اتفاقی رخ داد. اجازه دهید تا فصل چهارم از انجیل متی را خدمتتان
قرائت کنم:

آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید. و
چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. پس تجربه‌کننده نزد
او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگ‌ها نان شود.» در
جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به‌هر
کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و
بر کنگرهٔ هیکل برپا داشته، به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر
انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو فرمان دهد تا تو را به
دست‌های خود بگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.» عیسی وی را گفت: «و
نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.» پس ابلیس او را به
کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، به
وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» آنگاه
عیسی وی را گفت: «دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند
خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» در ساعت ابلیس او را رها
کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند. (متی ۴: ۱-۱۱)

شیطان سه‌مرتبه تلاش نمود تا عیسی را فریب داده و او را وادار به گناه
سازد. و در تمام این حالات، عیسی با نقل قول از کلام مقدس و قدرتمند خدا
جواب شیطان را داد. شیطان آدم و حوا را هم در باغ عدن وسوسه کرد و فریب
داد، اما عیسی گناه نکرد.

حال پرسش این است که چرا شیطان عیسی را وسوسه می‌کرد؟ چون او
می‌دانست که عیسی همان نجات‌دهنده‌ای است که برای نجات بشر از آسمان
آمده است. او همچنان می‌دانست که اگر عیسی مرتکب فقط یک گناه گردد،
دیگر نمی‌تواند فرزندان آدم را از تسلط شیطان؛ رستگاری بخشد. بنابراین او
عیسی را با تمام قدرت و فکر خود؛ مورد وسوسه قرار می‌داد. اما عیسی چون
طبیعتی الهی داشت و کلام خدا را نیز به‌خوبی می‌دانست، به دام شیطان گرفتار
نشد.

بله، شیطان بر انسان‌ها غلبه کرده و آنان را فاسد و تباه ساخته است، اما
نمی‌تواند بر پسر قدوس خدا غلبه نماید! عیسی نمی‌توانست گناه کند، زیرا

خدا نمی‌تواند مرتکب گناه گردد! عیسی کلمه قدرتمند خدا در لباس جسم انسانی بود! خدا به این جهان آمد تا انسان را از نیروی اهریمن و تاوان گناه، خلاصی دهد! فقط خداوند عیسی مسیح می‌تواند ما را از گناه و شیطان، آزاد فرماید؛ زیرا او هرگز گناه نکرده است. به همین سبب است که کلام خدا می‌فرماید:

"زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدّوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده، که هر روز محتاج نباشد به مثال آن رؤسای کهنه که اوّل برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یکبار فقط بجا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید." (عبرانیان ۷:۲۶، ۲۷)

دوستان عزیز، بسیار سپاسگذاریم که در این درس هم همراه ما بودید. از شما دعوت می‌کنیم تا در درس بعدی ما هم حضور به هم رسانید تا باهم از کلام خدا ببینیم که چرا شاگردان یحیا او را ترک می‌کنند تا پیروان عیسی شوند. خدا شما را بصیرت بخشد تا درباره آنچه که در این درس خواندید، بیندیشید. شما را به کلام خداوند می‌سپاریم که می‌فرماید:

"و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست." (اول یوحنا ۳:۵)

درس ۶۴

برّه خدا



انجیل یوحنا ۳،۱

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در دو درس قبلی، تولد و ذات عیسی مسیح، بی‌همتا بود.

● **تولد او**، او از دختری باکره و بدون داشتن پدری زمینی و جسمانی، به دنیا آمد. او ذاتی کاملاً الهی و پاک داشت.

● **ذات او**، اگرچه او همانند ما کاملاً انسان بود، لیکن چون دارای طبیعت الهی نیز بود، هرگز گناه‌آلود نبود و مرتکب گناهی هم نشد. او نجات‌دهنده‌ای بود که از جانب خدا برای برداشتن جریمه گناهان فرزندان آدم به این جهان آمد.

در این درس، قصد داریم تا مطالعه خودمان را از انجیل ادامه داده و ببینیم که **یحیای تعمیددهنده چه شهادتی درباره عیسی می‌دهد**. یحیا آخرین پیامبر خدا بود. اجازه می‌خواهم تا چند آیه را از فصل نخست انجیل یوحنا، خدمتتان قرائت کنم. بیاید با احترام به کلام شیرین خدا گوش فرا دهیم:

و این است **شهادت یحیا** در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی، که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. آنگاه از او سؤال کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» گفت: «نیستم.» «آیا تو آن نبی هستی؟» جواب داد که نی. آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ درباره خود چه می‌گویی؟» گفت: «من صدای نداکننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنان‌که اشعیا نبی گفت.» و فرستادگان از فریسیان بودند. پس از او سؤال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» یحیا در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در

میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلیش را باز کنم.» و این در بیت عبّره که آن طرف اُردُن است، در جایی که یحیا تعمید می‌داد واقع گشت. و در فردای آن روز یحیا عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد! این است آن‌که من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است، زیرا که بر من مقدّم بود.» (یوحنا ۱: ۱۹-۳۰)

اجازه دهید تا کمی درباره این آیات مهم، ببندیشیم. خیلی جالب است که یحیا با الهام روح خدا، عیسی را برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد، می‌خواند. اگر به خاطر داشته باشید، بارها دیدیم که پیامبران گذشته، عیسی را با عناوین مختلفی مورد خطاب قرار داده بودند. عناوینی همچون؛ نجات‌دهنده، پادشاه، خداوند، کلمه خدا و پسر خدا. اما اکنون یحیا او را برّه خدا می‌خواند! این لقب، بسیار مهم است، زیرا حقایق جدیدی را برای ما درباره عیسی روشن می‌سازد. حال سؤال این است که چرا یحیا عیسی را برّه خدا می‌خواند؟ آیا عیسی واقعاً یک برّه بود؟! خیر، عیسی از نظر جسمانی یک برّه نبود، بلکه از منظر روحانی و نمادین، عیسی را به برّه تشبیه کرده‌اند. حالا عرض می‌کنم که مقصود از این گفته چیست.

برای فهم این موضوع مهم باید بدانیم که پس از این‌که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا فرمانی را صادر فرمود. خدا فرمود که مزد گناه مرگ است و برای تاوان گناه، باید خون بره‌ای بی‌عیب ریخته شود تا جریمه آن گناه با فدا شدن جان حیوان بدون نقصی پرداخته شود. در کتاب پیدایش می‌بینیم که پسر دوّم آنان یعنی هابیل، بره‌ای را برای تشکر قربانی و به خدا تقدیم نمود. وقتی خدا خون آن حیوان را دید، گناه هابیل را آمرزید و او را پارسا و عادل محسوب فرمود. زیرا آن حیوان بیگناه به جای او جان داد. اما باید به یاد داشته باشیم که خون یک حیوان نمی‌تواند برای همیشه تاوانی کافی برای گناهان انسان باشد. زیرا ارزش حیوان با انسان هرگز برابر نیست. برّه قربانی، در واقع سایه‌ای است از اینکه لازم بود که برّه بی‌عیب خدا خونسش را بریزد تا آمرزش گناهان مهلک انسان، فراهم گردد.

هفتصد سال پیش از آمدن مسیح، اشعیا نبی پیشگویی نموده بود که مسیح بایستی مانند یک برّه قربانی شود. به همین دلیل، از زمان هابیل تا زمان مسیح، همه کسانی که به خدا ایمان داشتند، این فریضه را رعایت می‌کردند. تمام انبیای

الهی، این کار را به احترام خدا انجام می‌دادند. آنان با این کار، در واقع منتظر روز آمدن مسیح موعود بودند.

دوستان عزیز، به‌همین علت است که هنگامی که یحیای تعمیددهنده هنگامی که عیسی را می‌بیند، خطاب به او و جمعیت می‌گوید و اعلام می‌دارد "نگاه کنید، بره خدا، عیسی همان کسی که گناه جهان را برمی‌دارد!" عیسی آن قربانی مقدس بود که از آسمان به جهان آمد تا گناه فرزندان آدم را بر خود بگیرد تا خدا بتواند گناهان ما را برای همیشه بپامزد!

سپس کلام خدا در فصل نخست انجیل مقدس یوحنا، چنین ادامه می‌دهد:

و در روز بعد نیز یحیا با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود، و گفت: «نگاه کنید، اینک بره خدا.» و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی ای معلم) در کجا منزل می‌آیند؟» بدیشان گفت: «بیایید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود. و یکی از آن دو که سخن یحیا را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را یافتیم» (ترجمه آن گرسس است). و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است).» بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «از عقب من بیا.» و فیلیپس از بیت‌صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود. فیلیپس، نتنائیل را یافته بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی، پسر یوسف ناصری است.» نتنائیل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و ببین.»

در اینجا می‌بینیم که چگونه شاگردان یحیا، عیسی را پیروی می‌کنند. سؤال این است که چرا آنان معلم خود را ترک کردند و به دنبال عیسی روانه شدند؟ زیرا آنان فهمیدند که آنچه که یحیا درباره عیسی می‌گوید، درست همان چیزی است که انبیا در مورد عیسی پیشگویی کرده‌اند و تمام آنها راست و درست است. به‌همین سبب وقتی اندریاس که یکی از شاگردان یحیا بود، حرف یحیا را شنید و عیسی را دید، برادر خود را پیدا کرد و به او گفت که مسیح موعود را یافته‌اند! و هنگامی که فیلیپس، مسیح را شناخت، از شادی لبریز شد و به

دوستش نتنائیل گفت که عیسی ناصری را دیده‌اند، همان کس که انبیاء درباره‌اش سخن گفته‌اند؛ ظهور نموده است!

بلی، هنگامی که اندریاس و پطرس، فیلیپ و نتنائیل مسیح را دیدند، پر از شادی و خوشی شدند و فهمیدند که آنکس که پیامبران الهی هزاران سال درباره‌ او سخن گفته و مژده داده بودند، آمده است! خدا را شکر! نجات‌دهنده قادر مطلق که تمام پیامبران خدا آمدن او را نوید داده بودند، اکنون در میان آنان بود! و به‌همین علت بود که این چهارنفر شاگرد عیسی شدند. اجازه دهید تا کلام شیرین خدا را از فصل چهارم انجیل متی برایتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمّا به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند، زیرا صیّاد بودند. بدیشان گفت: «از عقب من آید تا شما را صیّاد مردم گردانم.» در ساعت دام‌ها را کنار گذارده، از عقب او روانه شدند. و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدي، دام‌های خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود. درحال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند. و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد. و اسم او در تمام سوریّه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید. و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اُردُن در عقب او روانه شدند."

به فیض خدا در درس بعدی درمورد چگونگی این‌که خداوند عیسی، خلق را تعلیم می‌داد و برای ایشان معجزات گوناگون می‌کرد، صحبت خواهیم کرد. بررسی خواهیم کرد که چگونه کلام عیسی خداوند و اعمال او آشکار و اثبات می‌کرد که او کیست. اما در ادامه درس، می‌خواهیم ببینیم که برای یحیای نبی چه اتفاقی افتاد. همانطور که از کلام خدا خواندیم، شاگردان یحیا، یکی یکی او را ترک کردند و به عیسی پیوستند. آیا آن برای یحیا خوش‌آیند بود؟ آیا برای یحیا نبی خوش‌آیند بود که شاگردانش او را ترک کنند و به دنبال عیسی بروند؟ شما چه فکر می‌کنید؟

اجازه دهید تا کلام خدا را در فصل سوم انجیل مقدّس یوحنا ادامه دهیم. به کلام خدا گوش فرا دهید:

آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیا و یهودیان مباحثه شد. پس به نزد یحیا آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آن طرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمد می‌دهد و همه نزد او می‌آیند». یحیا در جواب گفت: «هیچکس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آن که از آسمان بدو داده شود. شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم، بلکه پیش روی او فرستاده شدم. کسی که عروس دارد، داماد است؛ اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می‌شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید. می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم!» (یوحنا ۳: ۲۶-۳۰)

جالب است که یحیا از این که شاگردانش او را ترک می‌کنند و به عیسی می‌پیوندند، بسیار خوشحال می‌شود! او از اینکه مأموریتش را با امانت به انجام می‌رساند، شادمان است و خوشی خود را کامل می‌داند! او راه را برای آمدن مسیح هموار نموده بود! همانند یک پیامبر حقیقی خدا، او هم از این که مردم را به سوی عیسی مسیح؛ راهنمایی کند، بسیار خوشحال بود! یحیا چقدر با بعضی از رهبران مذهبی امروزه تفاوت داشت! یک رهبر روحانی حقیقی، همیشه به عیسی مسیح، اشاره می‌نماید، چرا که عیسی تنها فردی است که انسان را به حضور پاک خدای حقیقی می‌برد. یحیا می‌دانست که پیامبران بسیاری وجود دارند، اما تنها یک منجی وجود دارد! در انجیل یوحنا ۳: ۳۶، چنین می‌یابیم: "آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند." در ارتباط با پایان زندگی یحیای تعمیددهنده، کلام خدا در انجیل لوقا ۳: ۱۸، ۱۹، چنین می‌فرماید:

"و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد. اما هیرودیس تترارک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بدی‌هایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، این را نیز بر همه افزود که یحیا را در زندان حبس نمود."

هیرودیس، یحیا را زندانی کرد و بعدها هم به خاطر خشنودی زن نامشروعش، سر یحیا را از بدن او جدا نمود. اما سرانجام یحیا، یافتن جلال و حضور خدا در آسمان بود.

کلام خدا به ما می‌فرماید که یحیا یک پیامبر بزرگ بود، حتی بزرگتر از سایر پیامبرانی که پیش از او آمده بودند. اما چه چیزی او را از دیگران متمایز می‌کرد؟ پاسخ این است که تمام انبیاء اعلان می‌داشتند که مسیح می‌آید! اما یحیا

می‌گفت که مسیح آمده و اینجا است! او می‌گفت که عیسی همان برّه بی‌عیب خدا است که گناه جهان را بر خود حمل می‌کند و رستگاری انسان را با خودش فراهم می‌آورد! او راه را برای آمدن عیسی فراهم نمود. او را پیروی کنید! دوستان عزیز، بسیار ممنونیم که تا این لحظه و در این درس با ما همراه بودید. در درس بعدی، به‌خواست خدا خواهیم فهمید که چرا عیسی به طیب اعظم نامیده شده است. امیدواریم که خدا به شما بصیرت بخشد تا پیام این درس را درک نمایید. هیچ‌چیز مهم‌تر از درک درست گفته یحیا درباره عیسی نیست، وقتی که اعلام داشت:

"اینک برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!" (انجیل یوحنا ۱: ۲۹)

درس ۶۵

طیب اعظم



انجیل مرقس ۱، ۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درسهای قبلی، همانطور که بیشتر شما عزیزان می‌دانید؛ در سفر روحانی مطالعه کلام خدا، درحال بررسی انجیل مقدس هستیم. این کتاب مربوط به خبر خوش خدا درباره ظهور منجی برای نجات فرزندان آدم است. در آخرین درس، دیدیم که عیسی خداوند، شروع به سفر در شهرهای مختلف و **تعلیم** کلام خدا و **معجزات** برای مردم نمود. او هر بیماری و دردی را شفا می‌بخشید و اسم او در آن دوران و در آن سرزمین، بسیار مشهور گردید.

در این درس، می‌خواهیم ببینیم که چگونه **تعلیم و اعمال عیسی مسیح**؛ از دیگران بسیار متفاوت بود. عیسی همسر، خانه و ثروت دنیوی نداشت. او فرد بی‌نظیری بود. تنها یک‌چیز برای او مهم بود و آن، انجام اراده کسی بود که او را فرستاده بود. اجازه دهید تا از فصل اول انجیل مقدس مرقس، برایتان آیاتی را بخوانم. کلام خدا در این قسمت، چنین می‌فرماید:

"و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تأمل در روز سبت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد، به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه **تعلیم می‌داد**، نه مانند کاتبان. و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده، گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!». عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او در آی!». در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدا زده، از او **بیرون آمد**. و همه متعجب شدند، به‌حدی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند: «این

چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟». و اسم او فوراً در تمامی مرزوبوم جلیل شهرت یافت."

تعالیم عیسی با بقیه بسیار متفاوت بود. همه کسانی که در کنیسه بودند و سخنان او را می‌شنیدند، حیرت می‌کردند؛ زیرا او با اقتداری تعلیم می‌داد که معلمین مذهبی یهودی فاقد آن بودند.

حتماً شما دوستان عزیز در مورد معلمین مذهبی یهود، چیزهایی می‌دانید. وظیفه آنان توضیح و تفسیر تورات و مزامیر و کتب سایر پیامبران بود. اما بیشتر ایشان بدرستی این کار را انجام نمی‌دادند، زیرا خودشان از کلام خدا بی‌اطلاع بودند! آنها درباره وظایف مذهبی و سنت‌های نیاکانشان می‌دانستند، اما کلام خداوند را نمی‌شناختند! این خبرگان مذهبی، خدا را با لب‌هایشان احترام می‌کردند؛ اما دل‌هایشان از خدا بسیار دور بود. به همین سبب خداوند عیسی که اتفاقاً هرگز در مدارس دینی ایشان آموزش ندیده بود، به کنیسه‌های آنان وارد می‌شد و با اقتدار و آگاهی، شروع به تعلیم متون مقدس کلام خدا می‌فرمود؛ ایشان شدیداً خجلت‌زده می‌شدند. مردم هم از گفتار شیوا و کردار مقتدرانه خداوند عیسی، شگفت‌زده می‌شدند و یکدیگر می‌پرسیدند که عیسی کیست؟ او از کجا چنین تعالیمی را آورده است؟ او حتی با قدرت به ارواح پلید و شریر، فرمان می‌داد و آنها هم از او اطاعت می‌کردند! کسی هرگز چنین گفتار و کرداری را ندیده بود! هیچ انسانی تاکنون مثل این مرد سخن نگفته بود و کارهایی مانند او انجام نداده بود!

در واقع از زمانی که آدم مرتکب گناه شد، تا هنگام ظهور عیسی؛ کسی چنین اعمال عجیبی را انجام نداده بود و حرفهایی اینچنین قدرتمند نگفته بود! آیا به خاطر دارید که آن مرد دیوزده، درباره عیسی چه شهادتی داد؟ او گفت من می‌دانم که عیسی مسیح، پسر خدای متعال است. دیوها دقیقاً می‌دانستند که عیسی کیست. اما جای تأسف است که بسیاری از مردم نمی‌دانند که عیسی مسیح کیست. شیطان و فرشتگان شریر او عیسی را می‌شناختند و از او می‌ترسیدند، چون می‌دانستند که عیسی کلمه خدا است. شیطان و دیوها می‌دانستند که عیسی آن قدوسی است که قدرت دارد که آنان را به آتش مجازات ابدی بیندازد!

حال اجازه دهید تا دوباره از فصل اول انجیل مقدس مرقس، چند آیه را در ادامه درس؛ خدمتتان قرائت کنم. خواهش می‌کنم به کلام خدا گوش فرا دهید:

"و از کنیسه بیرون آمده، فوراً با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند. پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت‌گذاری ایشان مشغول گشت. شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارَد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند. بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. و شمعون و رفقاییش در پی او شتافتند. چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو را می‌طلبند.» بدیشان گفت: «به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که به جهت این کار بیرون آمدم.» پس در تمام جلیل در کنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد. و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» عیسی ترخم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!» و چون سخن گفت، فی‌الفور برص از او زایل شده، پاک گشت."

بلی دوستان خوبم، عیسی مردم را از هر درد و بیماری شفا می‌داد و بر فرزندان آدم، ترخم و شفقت می‌فرمود. اما دلیل دیگری هم برای انجام معجزات عیسی وجود داشت و آن این که عیسی شفای الهی را ظاهر می‌فرمود و دیوزده‌ها را آزاد می‌نمود تا به فرزندان آدم اثبات فرماید که او همان مسیح موعود است که پیامبران وعده آمدن او را داده بودند. برای مثال در کتاب اشعیاء ۵:۳۵-۶، چنین نوشته شده است: "آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست‌وخیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سُرّایید. زیرا که آب‌ها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید." اشعیاء با این کلمات، گفته است که مسیح کسی است که معجزات فراوان می‌نماید. قبلاً از کلام خدا دیدیم که پیامبران بزرگ خدا همچون موسی و الیاس هم به قوت خدا معجزه می‌کردند. اما از نظر مقایسه‌ای، معجزات آنان بسیار کوچکتر از معجزاتی بود که عیسی خداوند انجام داد. بعلاوه موسی و الیاس از خودشان قدرتی نداشتند که معجزه کنند. اما عیسی مسیح، قوت خدا را جاری می‌ساخت؛ زیرا او کلمه و ذات خدا است!

در ادامه انجیل مرقس و در فصل دوم آن، چنین می‌خوانیم:

"و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است، بیدرتنگ جمعی ازدحام نمودند به قسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد. که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهارنفر برداشته، آوردند. و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند. عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.» لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند که «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟». در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت: «از بهر چه این خیالات را به خود راه می‌دهید؟ کدام سهل‌تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: «تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.» او برخاست و بی تأمل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

در این روایت، می‌بینیم که قدرت عیسی در شفا بخشیدن بیماران خلاصه نمی‌شد، بلکه او قدرت این را نیز داشت که قلب گناه‌آلود انسان را هم شفا بخشد! عیسی که طیب اعظم بود، می‌دانست که بزرگترین و حادثترین مشکل انسان‌ها، نه ضعف و نقص بدنی آنان، بلکه قلب ناپاک و شریر ایشان است! و به همین خاطر گناهان انسان‌ها را هم می‌آمرزد و جسم ایشان را شفا نیز می‌داد. اما آنچه که معلمین یهودی درباره عیسی می‌گفتند این بود که او کفر می‌گوید! هیچکس به جز خدا نمی‌تواند گناهان را بیامرزد. افکار و تعالیم آنان، بخشی درست و بخشی هم اشتباه بودند. آنها درست می‌گفتند که کسی غیر از خدا نمی‌تواند گناه را بیامرزد و اما آنچه در کار آنان اشتباه بود این بود که آنان نمی‌توانستند درک کنند که عیسی همان واسطه بین انسان و خدا است که از جانب خدا فرستاده شده تا انسان‌ها را در حضور خدا عادل و پارسا گرداند. عیسی کلمه خدا بود. به همین دلیل وقتی عیسی گناهان کسی را می‌آمرزد، این در واقع خدا بود که آمرزش گناهان را جاری می‌فرمود. عیسی مسیح، صدای خدا بر روی زمین بود! و نه تنها این، بلکه او کسی بود که به دنیا آمد تا جانس را در راه آمرزش گناهان انسان بدهد او قربانی کامل بود. همانطوری که یک پدر،

اختیارانش را به پسرش تفویض می‌کند، خدای پدر هم تمام قدرت آسمان و زمین را به پسر یگانه‌اش داده بود تا گناهان انسان را ببخشد. آمرزش گناهان تنها در خداوند عیسی یافت می‌شود. اما معلمین یهود، اینرا باور نداشتند. دوستان گرامی، در این وقت اندک باقی‌مانده، اجازه دهید تا از فصل دوم انجیل مرقس، چند آیه دیگر را هم خدمتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت چنین می‌فرماید:

"عیسی به متی گفت **بدنیال من بیا**، و متی بلند شد و بدنبال او رفت." (متی ۹:۹) و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند، زیرا بسیار بودند و پیروی او می‌کردند. و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و گناهکاران آکل و شرب می‌نمایید؟». عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «**تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.**» (مرقس ۲:۱۵-۱۷)

خداوند با این کلمات می‌خواست بگوید که معلمین یهود، به دلیل **گناهانشان** در حضور خدا بیمار و ناپاک هستند. اما آنان نمی‌توانستند اینرا قبول کنند. درواقع آنان عیسی را متهم می‌کردند که با اشخاص ناپاک و پست اجتماع، نشست و برخاست می‌کند. اما معاشرت با گناهکاران و شفا و نجات ایشان، تنها دلیلی بود که باعث شده بود که عیسی خداوند به این جهان آید. دوستان عزیز، شما چطور فکر می‌کنید؟ آیا شما هم قبول دارید که با **گناهان** و بیماری‌هایی سخت به‌جهان آمده‌اید؟ گناه انسان است که باعث می‌شود او بمیرد و برای داوری بدرگاه خدا حاضر شود. اما خدا را شکر که کسی آمده است که می‌تواند گناه و مرض دل ما انسان‌ها را چاره فرماید! او **عیسی مسیح** بیگناه است که جلال آسمان را برای آمرزش ما انسان‌ها ترک فرمود. اما پیش از آنکه عیسی بتواند قلب شما را از گناه پاک سازد، لازم است که بپذیرید که گناهکار هستید. تنها بیماران هستند که به‌نزد پزشک می‌روند. و تنها گناهکاران هستند که نیازمند منجی هستند و آنان که این نیاز را قبول ندارند، در گناهان خود می‌مانند و در نهایت خدا ایشان را داوری و مجازات خواهد فرمود. عیسی برای نجات کسانی که خود را عادل می‌پندارند، نیامد؛ بلکه آمد تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.

برادران و خواهران عزیز، باید در اینجا درس خود را به پایان رسانیم. در درس بعدی با فیض خدا، از انجیل مقدّس؛ سخنان شگفت‌انگیز دیگری را که از دهان مبارک عیسی خداوند بیرون آمد، مورد بررسی خواهیم داد. خدا شما را برکت دهد تا این کلمات عیسی خداوند را درک نمایید:

"تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم." (مرقس ۲: ۱۷)

از شما سپاسگذاریم که در این درس با ما همراه بودید. شما را تا درس بعدی به پروردگار مهربان می‌سپاریم او شما را محافظت فرماید. آمین.

درس ۶۶

معلم اعظم



انجیل متی ۵-۷

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، از کلام خدا دیدیم که چگونه عیسی خداوند در شهرها و روستاهای فلسطین می‌گشت و تعلیم می‌داد، بیماران را تندرستی می‌بخشید و دیوها را از دیوزده‌ها بیرون می‌فرمود و آنان را آزادی می‌بخشید. مردم از این اعمال عجیب و سخنان عمیق او در شگفت بودند و از خود می‌پرسیدند که عیسی کیست؟ او با قدرت و اقتدار تعلیم می‌داد و دیوها را اخراج می‌فرمود! (انجیل مرقس ۱: ۲۷)

در این درس، قصد داریم تا به مطالعه انجیل ادامه دهیم و کلمات شیرینی را که از دهان مبارک عیسی خداوند بیرون آمده است، بیاموزیم. او در آغاز خدمت خود، یکروز بر فراز کوهی به‌همراه شاگردانش؛ گروه بسیاری از جمعیتی را در کنار خود داشتند و خداوند، آنان را تعلیم می‌داد. اگرچه به‌دلیل محدودیت وقت، نمی‌توانیم تمام آیات نوشته شده در انجیل را در اینبار مطالعه کنیم، لیکن بخش‌هایی از فصلهای پنجم تا هفتم انجیل مقدس متی را به قوت روح خدا مطالعه می‌کنیم. بااحترام به کلام زنده خدا گوش دهید:

"و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند. آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت: «خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشابحال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشابحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشابحال

صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشبحال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همین‌طور بر انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند. «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر یکی از این احکام کوچکترین را بشکنند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به‌عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

«شنیده‌اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند، سزاوار حکم شود. لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن. لیکن من به شما می‌گویم، هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، همان‌دم در دل خود با او زنا کرده است. «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که قسم دروغ منخور، بلکه قسم‌های خود را به خداوند وفا کن. لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم نخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، و نه به زمین، زیرا که پای انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. بلکه سخن شما بلی‌بلی و نی‌نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.

«شنیده‌اید که گفته شده است. چشمی به چشمی و دندانانی به دندانانی. لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به‌سوی او بگردان، و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. هرکس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.» «شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن. اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش

دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایند که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است؛ کامل است."

و در فصل ششم نیز در ادامه چنین نوشته شده است:

"زَنهار عدالت خود را پیش مردم به جا می‌آورید تا شما را ببینند و آلا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندراید.

پس چون صدقه دهی، پیش خود گرتا منواز، چنانکه ریاکاران در کنار کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرآم یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند. بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند مطلع نشود، تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

«و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوجه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. و چون عبادت کنی، مانند امت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن، مستجاب می‌شوند. پس مثل ایشان مباشید. زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سؤال کنید.

«پس شما به اینطور دعا کنید:

ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز به ما بده. و قرض‌های ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرض‌داران خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین.

اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباشید، زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند. لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم روزه‌دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.

«گنج‌ها برای خود بر زمین نیندووزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نَقَب می‌زنند و دزدی می‌نمایند. بلکه گنج‌ها به‌جهت خود در آسمان بیندووزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.»

«چراغ بدن، چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بُود؛ اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است! «هیچکس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مَمُونَا را خدمت کنید.»

«بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک، بهتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها به‌مراتب بهتر نیستید؟ و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟»

و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسن‌های چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند! لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از طریق اولاد؟ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت ها می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید. لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلیبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.»

اجازه دهید تا این تعالیم شیرین خداوند را که در فصل هفتم انجیل مقدّس متی ادامه یافته است، خدمتتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش فرا دهید:

"حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمان‌های که پیمایید برای شما خواهند پیمود. و چون است که خَس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که چشم

خودداری نمی‌یابی؟ یا چگونه به برادر خود می‌گویی «اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم.» و اینک چوب در چشم تو است؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی! «آنچه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

«سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛ **بطلید که خواهید یافت**؛ بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ یا اگر ماهی خواهد و ماری بدو بخشد؟ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید! **لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید**، زیرا این است تورات و صُحُف انبیا.

«**از در تنگ داخل شوید**. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مؤدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند، بسیارند. زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کمند.

«**اما از انبیای کذبّه احتراز کنید**، که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند. ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد. نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. **لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.**

نه هر که مرا «**خداوند، خداوند**» گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت: «**خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟**» آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که «**هرگز شما را نساختم! ای بدکاران از من دور شوید!**»

«**پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آرد**، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. و باران باریده، سیلاب‌ها روان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زورآور شد و خراب نگردید؛ زیرا که بر

سنگ بنا شده بود. و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان."

برادران و خواهران، مجبوریم که در همین جا این درس را به پایان برسانیم. امیدواریم که در درس بعدی هم با ما همراه باشید. به فیض خدا در آن درس، درباره آنچه که در این ساعت شنیدیم، سخن خواهیم گفت. امیدواریم که خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که در این درس شنیدید و خواندید، به درستی درک کنید. امیدواریم که به یاد داشته باشید که کلام خدا در انجیل متی ۶:۳۳، چنین می فرماید:

"لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد."

درس ۶۷

شما باید از سر نو مولود گردید!



انجیل یوحنا ۳

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های پیشین و سلسله مطالعات خود درباره انجیل، دیدیم که عیسی مسیح، در تولد، در شخصیت و سیرت، در کردار و در تعالیم خود؛ منحصر به فرد بود. در تاریخ، هرگز شخصی همانند او وجود نداشته است. کسانی که تعالیم او را می‌شنیدند، حیران می‌شدند، زیرا ندیده و نشنیده بودند که کسی چنین بااقتدار سخن بگوید! چند کلمه کوتاه از زبان عیسی از انبوه تعالیم کاتبان و معلمین یهودی؛ بسیار بارزتر و مقتدرانه‌تر بود. به همین دلیل هم بیشتر این افراد از عیسی خداوند، دل خوشی نداشتند! تعالیم عیسی نه تنها با حرف‌های آنان در تعارض بود، بلکه همچنین او ریاکاری فریسیان و معلمین یهود را پیش همه آشکار می‌ساخت!

در درس قبلی، موعظه سر کوه عیسی مسیح را مطالعه کردیم و دیدیم که او چگونه ریاکاری را محکوم و تقبیح می‌فرماید. می‌توان گفت که موعظه او در سه کلمه خلاصه می‌شود: "مثل ریاکاران نباشید!" عیسی مسیح در انجیل متی ۲۳:۲۷، درباره ریاکاران؛ چنین فرموده است: "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفیدشده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نمایند؛ لیکن درون آنها از استخوان‌های مردگان و سایر نجاسات پر است!"

هیچکس نمی‌تواند خدا را فریب دهد. در رساله به عبرانیان ۱۳:۴، چنین گفته شده است: "و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و مُنکشف می‌باشد." عیسی خداوند که از دل همه انسان‌ها آگاه است، می‌دانست که در دل معلمین مذهبی یهود و کاتبان و افراد به‌ظاهر دیندار یهودی، چقدر ریاکاری موج می‌زند! در ظاهر آنان تمام اعمال مذهبی را بجا می‌آوردند، ولی در باطن، پر از ناراستی و خباثت

بودند و چیزی از کلام راستین خدا نمی‌دانستند. بنابراین عیسی خداوند به شاگردانش **تعلیم داد** تا مانند مذهبیین، ریاکار نباشند. اجازه دهید تا چند آیه مرتبط را از فصل ششم انجیل متی برایتان بخوانم. به کلام خدا گوش فرا دهید:

"پس چون **صدقه دهی**، پیش خود **گرتا منواز**، چنانکه **ریاکاران** در کنار کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم **اکرام** یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند... «و چون **عبادت کنی**، مانند **ریاکاران** باش، زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند... اما چون **روژه** دارید، مانند **ریاکاران** ترش‌رو باشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم **روژه‌دار** نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند."

همچنین در فصل پنجم متی نوشته شده است:

"مانند **ریاکاران** **نباشید**، زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد... پس شما **کامل** باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است." و در فصل هفتم همچنین می‌خوانیم: "از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مؤذی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند **بسیارند**. زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤذی به حیات است و یابندگان آن **کمند**."

خداوند مسیح، مردم را تشویق می‌فرمود تا راه تنگ را برگزینند، چرا که تنها این راه است که منتهی به حیات جاودانی می‌گردد. این موضوع بسیار مهم است. بطور خلاصه عیسی می‌فرمود که **ما باید قلبی کامل و خالص داشته باشیم!** اما سؤال این است که چگونه فرزندان آدم که اسیر گناه هستند، می‌توانند دلی پاک و نیکو داشته باشند؟ آیا انسان می‌تواند کاری انجام دهد تا دل ناپاک او تبدیل به قلبی نیکو و پاک گردد؟ خیر، انسان با توانایی شخصی خود هرگز **نمی‌تواند کاری کند** که دلش **آنطور پاک شود** که خدا را راضی و خشنود گرداند. ما **گناهکاران** اصلاً نمی‌توانیم کاری بکنیم که در پیشگاه خدا **خالص** به حساب آییم! **آنچه برای انسان غیرممکن است برای خدا ممکن است!** حال اجازه می‌خواهم تا با هم دوباره به کلام خدا بازگردیم و داستان گفت‌وگوی یکی از رؤسای مذهبی شهر اورشلیم زمان عیسی را که **نیقودیموس** نام داشت، از کلام خدا بخوانیم. عیسی در گفت‌وگو با وی نشان می‌دهد که

چگونه یک انسان گناهکار می‌تواند قلب پاک و زندگی جاودان را از جانب خدا بیابد. قسمتی از فصل سوم انجیل یوحنا را خدمتتان قرائت می‌کنم. با احترام به آن گوش دهید:

"و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از رؤسای يهود بود. او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچکس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین، به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.»

نيقوديموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» عیسی در جواب گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. باد هر جا که می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟ آمین آمین، به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم، چگونه تصدیق خواهید نمود؟ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پایین آمد؛ یعنی پسر انسان که در آسمان است. و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان فرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا بوسیله او جهان نجات یابد."

لازم است که کمی در این باره بیندیشیم. عیسی به نيقوديموس فرمود که حقیقت این است که اگر کسی از سر نو متولد نشود، هرگز نمی‌تواند وارد پادشاهی و ملکوت خدا گردد! اما آیا نيقوديموس معنای این فرمایش عیسی را

درک می‌کرد؟ خیر، و عیسی او را با لحن ملایمی مورد شماتت قرار می‌دهد؛ زیرا او یک معلم یهود بود و این موضوع را درک نمی‌کرد!

بطور خلاصه، عیسی اینرا به نیکودیموس می‌گفت که هرکس می‌خواهد از حضور خدا و حیات جاودانی او برخوردار گردد، باید تولّد تازه بیابد. البته واضح است که این امر، معنای فیزیکی و جسمانی ندارد، بلکه روحانی و معنوی می‌باشد. تولّد تازه به این معنا است که روح پاک خدا ما را دوباره احیاء می‌فرماید و از ما یک موجود کاملاً تازه می‌سازد. (رساله پولس رسول به تیتس ۵:۳). همه ما باید از قدرتی که از آسمان می‌آید و کاملاً با آنچه که از دل مذهب بیرون می‌آید، تولّد تازه را تجربه کنیم. ما باید از درون قلب دگرگون شویم. همه فرزندان آدم به گناه آلوده هستند و نمی‌توانند جایی در ملکوت خدا داشته باشند. فرزندان آدم، قدرت ندارند تا خود را از اسارت گناه و مرگ، رهایی بخشند. گذران وقت در مذهب، نمی‌تواند ما را پاک سازد تا منظور نظر خدا شویم. تنها باید خدا به داد ما برسد و ما را نجات دهد! ما که فانی هستیم، نمی‌توانیم غیرفانی را به میراث ببریم. «باید تولّد تازه بیابیم.»

این همان چیزی بود که خداوند عیسی به نیکودیموس فرمود. اما او برداشتی متفاوت از این گفته داشت. و به‌همین علت درباره آن دوباره از عیسی سؤالاتی پرسید. عیسی هم به او چنین پاسخ داد:

"همچنانکه موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد." (یوحنا ۳:۱۴-۱۶)

عیسی برای آنکه به نیکودیموس یادآوری کند که پیشینیان او برای رهایی از داوری و مجازات الهی، در بیابان چه کاری انجام دادند؛ مثال ماری را که موسی در بیابان درست کرد، برای او بازگو فرمود. زمانی که قوم اسرائیل، علیه موسی و خدا شکایت و غرغر آغاز کردند، خدا مارهای سمی را فرستاد تا قوم را تنبیه نماید و بسیاری از ایشان در اثر نیش مارها از بین رفتند. اما پس از آنکه قوم به‌صور خدا توبه کردند، خدا به موسی فرمان داد تا یک مار برنجین را ساخته و آنرا بر یک پایه برپا دارد تا هرکس که بر آن می‌نگرد، از مرگ در اثر نیش مارها رهایی یابد.

به‌همین سبب عیسی خداوند به نیکودیموس می‌گفت که قوم اسرائیل بایستی برای نجات، به آن مار نگاه می‌کردند و تمام فرزندان آدم هم برای نجات

از مجازات گناه، بایستی به آن یگانه منجی که خدا فرستاده است، ایمان بیاورند. تمام ما همانند قوم اسرائیل هستیم که توسط مار، گزیده شده و زندگی ما در خطر نابودی ابدی است. شیطان مانند مار سمی است، و گناه همانند سم است که ما را فنا می‌سازد. همه ما گناهکار هستیم که اگر به منجی ایمان نیاوریم، در دوزخ ابدی خواهیم سوخت! هیچ راهی برای نجات خودمان از داوری عدل الهی نداریم. اما خدا را شکر که او راه نجاتی را برای ما انسان‌ها مهیا فرموده است تا به آن نجات و حیات بیاییم.

آیا شما عزیزان، این راه نجات را می‌شناسید؟ خداوند عیسی در مورد آن چه فرموده است؟ او فرمود که منجی پاک بایستی بلند کرده شود (که منظورش همان مصلوب شدن خودش بود)، تا راه رهایی و رستگاری انسان‌ها فراهم گردد!

در اثر ایمان به عیسی مسیح است که هر انسان که به او بنگرد و او را بپذیرد، می‌تواند نجات و زندگی ابدی را دریافت نماید. آیا شما به او ایمان دارید؟ آیا باور دارید که خدا نمی‌خواهد تا کسی هلاک گردد؟ آیا می‌دانید که او راهی برای رهایی ما از چنگال شیطان و مرگ فراهم فرموده است؟ کلام خدا در رساله دوم پولس به قرنتیان ۵: ۲۱، چنین فرموده است: "زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم."

دوستان خوبم، خدا تغییر نکرده است. آنچه که عیسی به نیکودیموس فرمود، امروز همان را به شما می‌فرماید. شما باید تولد تازه بیابید! خدا می‌خواهد تا با قدرت بی‌انتهای خود، دل شما را پاک و احیاء فرماید. اما شما باید به این خبر خوش، ایمان داشته باشید. شما باید به مسیح موعود، ایمان آورید. باید بپذیرید که عیسی که هرگز گناه نکرد، جریمه و تاوان گناهان بنده و شما را کاملاً پرداخت تا عدالت او به حساب ما منظور شده و خدا ما را در خون عیسی بیامرزد. اگر کسی تولد تازه نیابد، هرگز نمی‌تواند وارد ملکوت خدا گردد! آمین.

دوستان خوب، بسیار ممنونیم که در این درس هم با ما همراه بودید. در درس آینده گفت‌وگوی عیسی خداوند را با زنی که پنج شوهر داشت، بررسی خواهیم نمود.

خدا شما را برکت دهد تا بفهمید که عیسی فرمود:

"عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید." (یوحنا ۳: ۷)
"خوشبحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید." (متی ۵: ۸)

درس ۶۸ نجات‌دهنده جهان



انجیل یوحنا ۴ و انجیل لوقا ۴

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شونند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی از انجیل مقدّس، مشاهده کردیم که تولّد، شخصیت، کردار و تعالیم خداوند عیسی؛ منحصر به فرد بود.

• در مورد تولّدش هیچکس تولّدش مانند عیسی نبود، او از یک دختر باکره و توسط روح خدا به جهان آمد و هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد.

• همچنین در شخصیتش منحصر به فرد بود. برای اینکه هیچکس مانند او با طبیعت مقدّس نیافریده شد.

• اعمالی که او انجام داد، هیچ انسانی نتوانسته است بگوید و انجام دهد.

• همچنین در تعلیمش منحصر به فرد بود. در درس قبلی دیدیم که عیسی مطلب بسیار مهمی را به یکی از علمای مذهب یهود، به نام نیکودیموس فرمود. خداوند ما عیسی مسیح، به او گفت که تنها راه نجات و رستگاری این است که تولّد تازه بیابد. این پیام عیسی، همیشه کاربرد دارد و هیچ تغییری نمی‌کند.

در این درس، می‌خواهیم به گفتگوی عیسی با فردی پیردازیم که با نیکودیموس بسیار تفاوت داشت. نیکودیموس یک یهودی بود، اما فرد مورد نظر ما در این درس، یهودی نیست. نیکودیموس یک مرد بود، اما شخص مورد نظر ما یک زن است. نیکودیموس بسیار مذهبی بود، اما آن زن به مذهب اهمّیتی نمی‌داد و گناهکار بزرگی بود، زیرا پنج شوهر داشت. از دیدگاه مذهبی، نیکودیموس، بسیار باارزش‌تر از آن زن گناهکار غیریهودی بود. اما نظر خدا این نیست. از دید خدا، تمام فرزندان آدم، مثل هم هستند و زیر سلطه گناه زندگی می‌کنند. به همین دلیل است که انسان‌ها بایستی تولّد تازه بیابند تا بتوانند حضور خدا را احساس کنند.

اجازه می‌خواهم که از کلام زنده خدا به گفتگوی خداوند عیسی با آن زن گناهکار اهل سامره گوش دهیم. سامره سرزمینی بین یهودیه و جلیل بود و در

سرزمین یهودیان قرار داشت. بسیاری از سامریان، خارجی بودند و یهودیان آنان را نجس می‌دانستند و با ایشان روابطی نداشتند. اما عیسی مسیح، مانند آنان نبود و بین انسان‌ها تفاوت قائل نمی‌شد. عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را که در جستجوی قلبی پاک هستند، نجات بخشد. به همین علت بود که عیسی از صحبت کردن با آن زن سامری که پنج شوهر داشت، شرمسار نبود. اجازه دهید تا از فصل چهارم انجیل یوحنا، این داستان را بخوانیم. با احترام به کلام خدا توجه کنید:

"و لازم بود که از سامره عبور کند. پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود که زنی سامری که به جهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یک یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آن که زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.» زن بدو گفت: «ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟» عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه‌آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.» زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به این‌جا بجهت آب کشیدن نیایم.» عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در این‌جا بیا.» زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری! زیرا که پنج شوهر داشتی و آن که الآن داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتم!» زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو یک نبی هستی! پدران ما در این کوه، پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید، اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است. لیکن ساعتی

می‌آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی، پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. **خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.** زن بدو گفت: «می‌دانم که مسیح یعنی کَرَسْتُس می‌آید. پس هنگامی که او آید از هرچیز به ما خبر خواهد داد.» عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.»

و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید و لکن هیچکس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی. آنگاه زن بسوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: «بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» پس از شهر بیرون شده، نزد او می‌آمدند...

پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که «هر آنچه کرده بودم به من باز گفت» بدو ایمان آوردند. و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. و بسیاری دیگر به واسطه کلام او ایمان آوردند. و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت، مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

در اینجا داستان آن زن سامری به پایان می‌رسد. این یک داستان بسیار مهم در کلام خدا است، زیرا نشان می‌دهد که چطور یک زن ناپاک فهمید که عیسی همان کسی است که خدا برای نجات انسان به جهان فرستاده است. و این درک و فهم، زندگی آن زن را متبدل نمود. در ابتدای گفتگو، آن زن نمی‌دانست که با چه کسی حرف می‌زند. او عیسی را هم یکی مانند سایر یهودیان می‌دانست. اما در خلال صحبت، عیسی چیزی را به آن زن فرمود که هر انسانی نمی‌توانست بگوید و بهمین دلیل؛ آن زن به این استنتاج رسید که عیسی باید یک نبی باشد. اما کمی بعد آن زن فهمید که عیسی شخصی بالاتر از یک پیامبر است! او درک کرد که عیسی همان مسیح موعود است که پیامبران درباره او پیشگویی کرده‌اند!

وقتی آن زن فهمید که عیسی همان مسیح و منجی جهان است، کوزه آب خود را رها کرد و بسوی شهر دوید و به مردم اعلان کرد: «بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» پس از آن، مردم شهر سوخار پیش عیسی آمدند و از او خواستند تا کمی پیش آنان بماند. عیسی هم خواهش ایشان را اجابت فرمود و دو روز پیش آنها

ماند و آنان را تعلیم داد که چگونه می‌توانند قلبی پاک و خالص داشته باشند و خدا را بپرستند. به همین سبب کلام خدا در انجیل یوحنا ۴: ۴۱، چنین می‌فرماید:

"و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند. و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت، مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»"

حال بیایید تا دوباره به کلام خدا در انجیل مقدس مراجعه کنیم و ببینیم که چند روز بعد از این واقعه، چه رخ داد. بخشی از آیات فصل چهارم انجیل لوقا را خدمتتان قرائت می‌کنم. بااحترام به فرمایشات خدا توجه فرمایید:

"و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت. و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند. و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و به حسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست. آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی یافت که مکتوب است: «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تا کوییدگان را آزاد سازم، و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که: «امروز این نوشته در گوش‌های شما تمام شد.»"

عیسی با گفتن این کلمات، در واقع علناً اعلان فرمود که همان مسیح موعود است که اشعیا نبی درباره‌اش نبوت کرده است. اما یهودیانی که در ناصره بودند، نمی‌توانستند اینرا باور کنند که همین عیسی که بین آنان و در شهر ایشان بزرگ شده است و پسر یوسف نجار است، همان مسیح موعودی باشد که آنان منتظرش بوده‌اند!

و عیسی در ادامه فرمایشاتش، به ایشان هشدار می‌دهد که مسیح خدا را رد نکنند، اما این موضوع؛ آنان را خشمگین‌تر کرد! کلام خدا در فصل چهارم انجیل لوقا چنین می‌فرماید:

"پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند. و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند. ولی از میان ایشان گذشته، برفت."

به این دلیل بود که اهالی ناصره خواستند که عیسی را بکشند! اما چرا آنان قصد قتل او را کردند؟ چون عیسی خود را مسیح موعود می دانست. بلی دوستان عزیز، حقیقت، تلخ است! آنان خواستند تا عیسی مسیح را از کوه به پایین پرتاب کنند، اما نتوانستند، زیرا هنوز وقت مردن عیسی فرا نرسیده بود. آنان چقدر نادان بودند که می خواستند آن کسی را که خدا از آسمان فرستاده بود، از کوه به پایین پرت کنند! البته بعدها همین مردم، او را بر روی صلیب کشتند! اما خدا او را از مردگان برخیزانید. در درس های بعدی، در این باره بیشتر خواهیم دانست.

در این درس، دو نقل قول درباره دو گروه از مردم شنیدیم. هر دو گروه شنیدند که عیسی خود را مسیح موعود معرفی نمود، اما واکنش آن دو گروه با هم بسیار متفاوت بود.

۱. اول شنیدیم که زنی گناهکار با عیسی ملاقات می کند و زندگیش عوض می شود و این خبر خوش را به هم شهری هایش می دهد و آنان با خوشی از پیام عیسی استقبال می کنند و می پذیرند که عیسی همان مسیح موعود خدا است.

۲. دوم دیدیم که اهالی به ظاهر مذهبی و متدین هم شهری عیسی چگونه از کلام حقیقی خداوند عیسی، خشمگین می شوند و قصد جان او را می کنند و نمی پذیرند که عیسی خداوند و نجات دهنده است!

گناهکاران شهر سوخار و سامره، می پذیرند که گناهکار هستند و ایمان می آورند که عیسی در حقیقت همان مسیحایی است که جهان را نجات می دهد. اما مذهبیون ناصری، او را رد می کنند و بر او خشم می گیرند!

دوستان عزیز، واکنش شما به پیام عیسی و ادعای او چیست؟ شما جزو کدام دسته قرار می گیرید؟ آیا همانند اهالی سامره، با خوشی می پذیرید که عیسی تنها منجی جهان است؟ یا مثل اهالی ناصره، او را با خشم و تعصب و نفرت رد می کنید؟ آیا قبول می کنید که تنها عیسی است که می تواند انسان را رستگاری بخشد؟ ببینید در انجیل یوحنا ۱: ۵، ۱۰-۱۳، چه نوشته شده است:

"و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را درنیافت... او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. به نزد خاصان خود آمد و خاصان او را نپذیرفتند؛ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت

داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا توگد یافتند."

دوستان خوب، می‌خواهم بپرسم که آیا شما از خدا توگد یافته‌اید؟ آیا واقعاً به عیسی ایمان دارید؟ آیا او را بعنوان خداوند و منجی خود پذیرفته‌اید؟ درس ما در اینجا پایان می‌یابد، شما را دعوت می‌کنیم که در درس بعدی ما هم حضور داشته باشید تا آیات و معجزاتی را که عیسی به‌انجام رسانید، از کلام خدا بررسی کنیم.

خدا شما را برکت دهد تا به یاد داشته باشید که اهالی سامره درباره عیسی چه شهادتی دادند. کلام خدا در انجیل یوحنا ۴: ۲۴، چنین فرموده است:

"خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت، مسیح و نجات‌دهنده عالم است."

ممنونیم که تا این لحظه با ما همراه بودید. شما را تا درس بعدی به پروردگار یکتا می‌سپاریم و آرزو داریم که او همواره نگهدار شما باشد. آمین.

درس ۶۹

اقتدار عیسی



انجیل متی ۱۲؛ انجیل یوحنا ۵

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

همانطور که می‌دانید، در درس‌های گذشته، به گشت‌وگذاری در کتاب انجیل مقدس پرداخته‌ایم و فهمیدیم که انجیل به‌معنای خبر خوش است. دریافتیم که مژده خدا برای بشر، فرستادن مسیح موعود است که فرزندان آدم را از اسارت گناه و شیطان آزاد فرماید.

در چند درس قبل، دیدیم که عیسی خداوند در سرزمین‌های یهودیان می‌گشت و به بسیاری تعلیم می‌داد و بیماری‌های ایشان را شفا می‌بخشید. به‌همین سبب عدّه بسیاری به‌دنبال او روانه شده بودند. اما بسیاری از رهبران مذهبی یهود، به او حسادت می‌ورزیدند، چون نه می‌توانستند تعالیم خردمندانه او را انکار کنند و نه می‌توانستند منکر معجزات عجیب او شوند.

در این درس، باز هم به مطالعه انجیل مقدس ادامه می‌دهیم و این بار به بررسی اینکه خداوند عیسی از جانب رهبران مذهبی یهودی به‌دلیل اعمال او در روز استراحت یا همان روز سبت، مورد اعتراض قرار گرفته بود؛ می‌پردازیم. برای اطلاع شما عزیزان باید عرض کنم که روز سبت، هفتمین روز هفته بود که همان روز شنبه است. این روز از جانب خداوند برای یهودیان برای استراحت ایشان مقرر گشته بود. خدا فرموده بود که آنان بایستی شش‌روز کار کنند و در روز هفتم، از انجام هر کاری خودداری نمایند. و به‌همین علت، فریسیان و مذهب‌یون دوران عیسی خداوند، او را به بی‌توجهی به این روز می‌کردند و دلیلشان هم این بود که عیسی در این روز؛ اعمال نیکویی انجام می‌دهد! آنان از این سلاح، برای بدنام کردن عیسی استفاده می‌کردند؛ زیرا نمی‌توانستند هیچ بدی در عیسی ببینند!

حال اجازه دهید تا بخشی از دوازدهمین فصل انجیل متی را خدمتتان ارائه بدهیم. با احترام به کلام زیبای خدا توجه فرمایید:

"در آن زمان، عیسی در روز سَبَّت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند. اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سَبَّت جایز نیست.» ایشان را گفت: «مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ چطور به خانه خدا درآمده، نان‌های تقدیمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سَبَّت، کهنه در هیکل سَبَّت را حرمت نمی‌دارند و بیگناه هستند؟ لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است! و اگر این معنی را درک می‌کردید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمت نمی‌نمودید. زیرا که پسر انسان مالک روز سَبَّت نیز است.»

در کلام خدا، عیسی دارای صدها اسم است. یکی از این القاب که عیسی غالباً خود را به آن نام می‌خواند، "پسر انسان" است. این لقب، به ما یادآوری می‌کند که مسیح خود را آنقدر فروتن ساخت که در لباس جسم انسان به زمین آمد. این لقب، همچنین یادآور این حقیقت است که عیسی خداوند؛ دارای تمام اختیار و اقتدار الهی نیز هست، زیرا تمام جلال و شکوه آسمان را برای نجات فرزندان آدم ترک فرمود، اما آنها را از دست نداد. لحظه‌ای به این موضوع بیندیشید! کلمه و روح و قدرت و جلال خدا انسان شد تا انسان‌ها را از گناهانشان نجات بخشد! بلی دوستان عزیز، عیسی مسیح، پسر انسان است، او خداوند و مالک روز سَبَّت نیز هست. اما فریسیان نمی‌خواستند که این حقیقت را درک کرده و بپذیرند. حال ببینیم که پس از این چه اتفاقی افتاد. ادامه فصل دوازدهم انجیل متی را برایتان می‌خوانم. انجیل می‌فرماید:

"و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان در آمد، که ناگاه شخص دست‌خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است یا نه؟»، تا ادعایی بر او وارد آورند. وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سَبَّت به حفره‌ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟ پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سَبَّت‌ها نیکویی کردن روا است.» آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز

کن! پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید. اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند. عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید."

در اینجا می‌بینیم که فریسیان، عیسی را با خشم متهم می‌کنند؛ زیرا او به سنت‌های آنان توجهی نشان نمی‌داد. چقدر آن فریسیان ریاکار بودند! آنان هیچ شفقتی نسبت به گرسنگان یا بیماران احساس نمی‌کردند و تنها می‌خواستند که مردم طبق عادات و سنت‌های ایشان رفتار کنند. اما خداوند عیسی که از دل آنان آگاه بود، کلام خدا را به ایشان یادآوری فرمود و خدا از آنان رحمت می‌خواهد و قربانی را لازم ندارد و اگر آنان از کلام خدا آگاه بودند و دل رحیمی داشتند، هرگز بیگناه را محکوم نمی‌کردند و پسر انسان مالک روز سبّت نیز هست! باز هم به فصل دوازدهم انجیل مقدّس حضرت مّتی رجوع کنیم و ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید:

"آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد. و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟». لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص، دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بَعْلَزَبُول، رئیس دیوها!». عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند. لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه به‌خلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ و اگر من به وساطت بَعْلَزَبُول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است."

هم‌چنین در فصل پنجم انجیل حضرت یوحنا هم چنین می‌خوانیم:
"و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد. و در اورشلیم نزد باب‌الضّان حوضی است که آن را به عبرانی بیت‌حسدا می‌گویند که پنج رواق دارد. و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.

و در آنجا مردی بود که سی‌وهشت‌سال به مرضی مبتلا بود. چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا

می‌خواهی شفا یابی؟». مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.» عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید.

و آن روز سَبَّت بود. پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سَبَّت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.» پس از او پرسیدند: «کیست آن که به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟» لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.

و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آن که مرا شفا داد، عیسی است.» و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سَبَّت کرده بود. عیسی در جواب ایشان گفت که: «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سَبَّت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت. آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به‌عمل آرد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند.»

اجازه دهید تا کمی در این باره تفکر کنیم. سؤال اینجا است که چرا رهبران مذهبی یهود، می‌خواستند تا عیسی را به قتل برسانند؟! آیا به این خاطر بود که او فرد بیماری را در روز سَبَّت، تندرستی بخشیده بود؟ باید عرض کنم که این دلیل واقعی نبود. آنان به این دلیل قصد جان عیسی را داشتند که او گفته بود که خدا پدر او است و این در ادبیات و گفتمان یهود، به‌معنای این بود که عیسی که این حرف را زده بود، در واقع خود را با خدا برابر دانسته بود. آنان نمی‌توانستند بپذیرند که عیسی همان مسیح است که از حضور خدا آمده است. به‌همین دلیل، آنها عیسی را متهم به کفرگویی کردند و خواستند که او را بکشند. اما بیابید تا بقیه آیات فصل پنجم انجیل مقدس یوحنا را بخوانیم تا ببینیم که چه پیش می‌آید. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"زیرا که پدر، پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید. زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هرکه را می‌خواهد زنده می‌کند. زیرا که پدر بر هیچکس داوری نمی‌کند، بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.

آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هرکه کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.

اگر من شهادتی در مورد خودم بدهم، شهادتم اعتباری ندارد. دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است. شما نزد یحیا فرستادید و او به راستی شهادت داد. اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم و لیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید. او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید. و اما من شهادت بزرگتر از یحیا دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است. و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید، و کلام او را در خود ثابت ندارید، زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید. کلام را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. جلال را از مردم نمی‌پذیرم. ولیکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آن‌که جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟

گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چون که او درباره من نوشته است. اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخن‌های مرا قبول خواهید کرد؟"

آیا شنیدید آنچه را که عیسی خداوند به فریسیان فرمود؟ او فرمود هرکس که مسیح را نپذیرد، در واقع خدا را که مسیح را فرستاده است؛ نپذیرفته است! چنین فردی کلام و اعمال خدا و شهادت یحیای تعمیددهنده را نیز قبول ندارد! کسی که پسر را حرمت ندارد، در حقیقت خدا را محترم نمی‌شمارد. نپذیرفتند کلام و اقتدار عیسی خداوند، دراصل ردّ کردن کلام و قوّت خدا است. چون عیسی همان کلمه و قوّت خدا است.

هرکس که به خدا و پیامبران او ایمان داشته باشد، حتماً می‌باید مسیح را نیز بپذیرد و به او به‌عنوان یگانه منجی بشر نگاه کند. عیسی همان کسی بود که از مریم باکره به دنیا آمد و برگزیده شده بود تا گناه جهان را بر خود حمل نماید. عیسی در فصل پنجم انجیل یوحنا چنین می‌فرماید:

"کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و کلام است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. جلال را از مردم نمی‌پذیرم. ولکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدّعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چون که او درباره من نوشته است. اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخن‌های مرا قبول خواهید کرد؟"

هریک از ما باید به این سخنان، دقت کنیم، زیرا خدا از ما می‌خواهد تا معنای فرمایشات خدا را درک کنیم. خدا می‌خواهد تا حقیقت در دل‌های ما وارد شود. اگر ما می‌گوییم که به خدا و انبیای او ایمان داریم، باید به کسی که آنها بر او شهادت داده‌اند نیز ایمان داشته باشیم و او همان مسیح موعود خدا است! "آیا به پیامبران ایمان دارید؟" (اعمال رسولان ۲۶:۲۷)

دوستان عزیز، در پایان این درس، از شما می‌خواهیم که به این سؤال و پاسخ آن، به دقت بیندیشید و دعوتتان می‌کنیم که در درس بعدی ما هم حضور داشته باشید تا داستان شگفت‌انیز عیسی مسیح را باهم بررسی کنیم.

خدای زنده شما را برکت دهد تا درک نمایید که عیسی مسیح در انجیل یوحنا ۴۷:۵، به فریسیان می‌فرماید:

"اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخن‌های مرا قبول خواهید کرد؟"

درس ۷۰

قدرت عیسی



انجیل مرقس ۴-۶؛ انجیل متی ۹، ۱۰

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، از کلام خدا دریافتیم که رهبران مذهبی یهود، به دلیل آنکه عیسی خود را با خدا برابر می‌دانست و خدا را پدر خود می‌خواند، تصمیم گرفتند که او را بکشند. گروه بسیاری از مردم به دنبال عیسی روانه شده بودند. در میان این افراد، عده‌ای بودند که به کلام عیسی ایمان داشتند و برخی هم آنها را باور نمی‌کردند. خداوند عیسی از بین آنان دوازده شاگرد و حواری را برگزید تا همواره همراه او باشند و او ایشان را تعلیم دهد تا آنان نیز مزده نجات را به دیگران اعلام کنند.

اجازه دهید تا اسامی این دوازده شاگرد و رسول عیسی را خدمتان عرض کنم. شمعون که پطرس نامیده شد، آندریاس که برادر شمعون بود، یعقوب پسر زبدي و برادر کوچکترش که یوحنا نام داشت و آنان ماهیگیر بودند. فیلیپس، برتولما، توما، متی که باجگیر بود، یعقوب که پسر حلفی بود و تدی، شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که بعدها به عیسی خیانت کرد. (انجیل متی ۱۰:۲-۴). این دوازده نفر همیشه با عیسی بودند و او را پیروی و خدمت می‌کردند. زنان زیادی هم بودند که همراه عیسی بودند و پیوسته او را خدمت می‌نمودند. برخی از این زنان عبارتند از: مریم مجدلیه که عیسی هفت دیو و روح پلید را اخراج فرموده بود، یونا، همسر خوزا که ناظر خانه هیرودیس بود، سوسن و چند زن دیگر از شاگردان و متابعان عیسی بودند. (انجیل لوقا ۸:۲-۳).

همانطور که پیشتر دیدیم، مردم از تعالیم عیسی در حیرت بودند، زیرا تعالیم و سخنان عیسی همواره با اقتداری همراه بود که کاتبان و معلمین مذهبی یهود، از آن بی‌بهره بودند. اما اقتدار عیسی صرفاً در سخن و گفتار خلاصه نمی‌شد، بلکه بوسیله اعمال عجیب او هم اثبات می‌شد. زیرا کلام خدا در رساله اول

پولس رسول به قرن‌تیان ۲۰:۴، چنین می‌فرماید: "زیرا ملکوت خدا به زبان نیست، بلکه در قوت است." در این درس، می‌خواهیم ببینیم که چگونه **خداوند عیسی** بر هر مخلوق و نیروی روی زمین؛ **صاحب قدرت و اقتدار** بود. اجازه دهید تا از فصل چهارم انجیل مقدس حضرت مرقس، چند آیه را در این باره خدمتتان قرائت کنم. به کلام خدا گوش دهید:

"آن روز چون غروب فرا رسید، عیسی به شاگردان خود گفت: "به آن سوی دریا برویم." آنها جمعیت را ترک گفتند و عیسی را در همان قایقی که بود، با خود بردند. چند قایق دیگر نیز او را همراهی می‌کرد. ناگاه **تندبادی شدید برخاست**. امواج چنان به قایق برمی‌خورد که نزدیک بود از آب پر شود. اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان، او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟». عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «**ساکت شو! آرام باش!**» آنگاه باد فرونشست و **آرامش کامل** حکم فرما شد. سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟». آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند؟!»

همچنین در ادامه و در فصل پنجم همین انجیل، کلام خدا اینچنین نوشته است: "پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند. و چون از کشتی بیرون آمد، فی‌الغور **شخصی که روحی پلید داشت** از قبور بیرون شده، بدو برخورد که در قبور ساکن می‌بود و هیچکس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید، زیرا که بارها او را به کنده‌ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده‌ها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید، و پیوسته شب‌وروز در کوه‌ها و قبرها فریاد می‌زد و خود را به سنگ‌ها مجروح می‌ساخت. چون عیسی را از دور دید، دوان‌دوان آمده او را سجده کرد، و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذب نسازی.» زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» به وی گفت: «نام من لَجُونُ است زیرا که بسیاریم.» پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکنند. و در حوالی آن کوه‌ها، گله‌گراز بسیاری می‌چرید. و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.» عیسی فوراً ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا

جست و قریب به دوهزار بودند که در آب خفه شدند. و خوک‌بانان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم به‌جهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لَجْئُون داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.» پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیاری بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود. که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایرُس نام؛ آمد و چون او را بدید بر پاهایش افتاده، بدو التماس بسیار نموده، گفت: «نَفَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.» پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می‌نمودند. **آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا می‌بود، و زحمت بسیار از اطبای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده‌ای نیافت، بلکه بدتر می‌شد، چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود، زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.» در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است. فی‌الغور عیسی از خود دانست که قوتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» شاگردانش بدو گفتند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌نمایند! و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟!» پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار را کرده، ببیند. آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی بازگفت. و او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.»**

او هنوز سخن می‌گفت که بعضی از خانۀ رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟» عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و بس!» و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچکس را اجازت نداد که از عقب او بیایند. پس چون به خانۀ رئیس کنیسه رسیدند،

جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند. پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی سُخریه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طَلِیتَا قَوْمِ.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می گویم برخیز.» در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی نهایت متعجب شدند. پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

دوستان عزیز، اجازه دهید تا نمونه‌ای دیگر را هم از آیات کلام خدا در فصل نهم انجیل حضرت متی، خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می فرماید: "و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: «پسر داودا، بر ما ترخّم کن!» و چون به خانه درآمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟» گفتندش: «بلی خداوندا.» در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید فرمود که «زنهار کسی اطلاع نیابد.» اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانه‌ای گنگ را نزد او آوردند. و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.» لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می کند.»

و هم چنین در فصل ششم از انجیل حضرت مرقس، چنین نوشته شده است: "پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده؟ و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می گردد! مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او این جا نزد ما نمی باشند؟»، و از او لغزش خوردند. عیسی ایشان را گفت: «نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز این که

دست‌های خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده.

در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد. پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت‌جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، و ایشان را قدغن فرمود که «جز عصا فقط، هیچ برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمر بند خود، بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا دربر نکنید.» و نیز در فصل دهم از انجیل متی، کلام شیرین خدا چنین می‌گوید: "هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید. اما از مردم بر حذر باشید، زیرا که شما را به مجلس‌ها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود، شما را تازیانه خواهند زد،... و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم... گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود. و هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. و هرکه صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. هر که جان خود را دریابد، آنرا هلاک سازد و هر که جان خود را به‌خاطر من هلاک کرد، آنرا خواهد دریافت."

به‌این دلایل و دلایل بسیار دیگر از کلام خدا، می‌بینیم که عیسی از قوت خدا پر بود و این قوت در کلام و در کردار او دیده می‌شد. جمعیتی که او را همراهی می‌کردند از سخنان و کردار او متعجب می‌شدند و می‌گفتند: "از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد!"

شاید این برای شما هم سؤال باشد که عیسی این قدرت و اقتدار را از کجا به‌دست آورده بود؟ باید عرض کنم که او این قدرت و اقتدار را از کسی نگرفته بود، زیرا خود او منبع و سرچشمه قدرت و اقتدار است. او قدرت الهی را نشان داد تا به مردم نشان دهد که از کجا آمده و کیست. او بر تمام مخلوقات و بر قدرت دیگری، اقتدار داشت. زیرا او روح خدا و کلمه خدا بود. به‌همین سبب بود که عیسی می‌توانست توفان را آرام نماید و یک وحشی را آرامی عطا فرماید و انواع بیماری‌ها را شفا بخشد. بلی دوستان عزیز، او تجلی خدا بود. تمام قدرت آسمان و زمین در دست عیسی بود. برای همین بود که او توانست زنی

را که سال‌ها بیمار بود و تمام دارایی خود را خرج درمان کرده بود ولی نتیجه‌ای نگرفته بود، کاملاً شفا بخشید. همچنین او با گفتن کلامی، بینایی دو کور را به آنان بازگردانید. اقتدار عیسی تنها مربوط به زندگان نبود. او با فرمودن کلامی مردگان را زندگانی بخشید و در انجیل نمونه‌های فراوانی از اقتدار او بر مردگان هم نوشته شده است. قدرت عیسی از پیامبران بسیار بالاتر بود، زیرا **عیسی کلمه خدا در جسم انسانی بود.**

آری دوستان خوب، کلام خدا به ما می‌فرماید که تمام قدرت و همه اقتدار به عیسی مسیح سپرده شده است. به همین خاطر اگر شما به او اعتماد کنید و او را بعنوان منجی خود بپذیرید، دیگر از مرگ، زندگی، نیروهای شریر، گذشته، حال و آینده و هیچ چیز دیگر نخواهید ترسید. دیگر لازم نخواهد بود تا کسی را استخدام کنید تا از شما مراقبت نماید، زیرا عیسی مسیح در همه جا و هر حالتی مراقب شما خواهد بود. در رساله پولس رسول به کولسیان ۲:۹-۱۰، چنین می‌خوانیم: "که در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است. و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است."

دوستان عزیز، آیا شما به کسی که سر تمام اقتدار و قوت است، اعتماد دارید؟ یا هنوز می‌خواهید به قدرت‌های انسانی که بسیار کمتر از قوت عیسی هستند، توکل داشته باشید؟

از شما بسیار ممنونیم که با ما همراه بودید. در درس بعدی، خواهیم دید که عیسی خداوند چگونه با مثل‌ها، به مردم تعلیم می‌دهد. خدا شما را برکت و تعلیم دهد تا معنای عمیق این آیه را درک نمایید که می‌فرماید:

"که در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است. و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است."
(کولسیان ۲:۹-۱۰)

درس ما در اینجا به پایان می‌رسد و از شما دعوت می‌کنیم تا در درسهای بعدی ما حضور داشته باشید. خدا شما را برکت دهد و نگهدارتان باشد. آمین.

درس ۷۱

دو مثل مهم



انجیل لوقا ۸ و انجیل متی ۱۳

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، فهمیدیم که قدرت و اقتدار عیسی از یک پیامبر صرف، بیشتر بود. عیسی پر از قدرت خدا بود. مسیح همان قوت خدا در جسم انسانی بود! برای همین بود که او می‌توانست توفان را آرام کند، بیماران را شفا بخشد، دیوها را بیرون فرماید و مردگان را زنده نماید.

در این درس هم به مطالعه خود در انجیل مقلّس ادامه می‌دهیم و خواهیم دید که چگونه عیسی با استفاده از **مثل‌های** گوناگون، مردم را تعلیم می‌دهد. عیسی خداوند غالباً با استفاده از مثل، حقیقتی را بیان می‌فرمود. زیرا بسیاری از کسانی که او را پیروی می‌کردند، نمی‌خواستند که کلام خدا را بدانند. چیزی که آنان طالب بودند، این بود که عیسی **بیماری‌های** آنان را شفا بخشد؛ اما واقعاً نمی‌خواستند که روحشان از **گناه** شفا یابد! بسیاری از رهبران مذهبی هم دنبال عیسی راه می‌افتادند تا شاید عیبی در او بیابند و او را متهم و بدنام سازند! و وقتی که عده‌ای دور عیسی جمع می‌شدند، او با استفاده از مثل، آنان را تعلیم می‌داد و سپس صبر می‌کرد تا دورش خلوت شود تا بتواند معنای واقعی آن مثل را برای شاگردانش توضیح دهد.

خدا می‌خواهد تا همگان حقیقت را بدانند و نجات بیابند. اما اگر قلب انسان سخت باشد، چون خدای مسیحیت، خدای زور و تهدید نیست؛ نمی‌تواند با زور وارد شده و عمل نماید. خدا می‌خواهد تا ما مشتاقانه به دنبال حقیقت باشیم، مثل بسیاری که به دنبال ثروت هستند! حضرت سلیمان در کتاب امثال ۲: ۴-۵، چنین می‌نویسد: "**اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلند می‌نمودی، اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خراشه‌های**

مخفی جستجو می کردی، آنگاه ترس خداوند را می فهمیدی،... و معرفت خدا را حاصل می نمودی."

شما دوست عزیز چگونه فکر می کنید و قلبتان چگونه است؟ آیا بیش از ثروت و مقام، به دنبال حقیقت کلام خدا هستید؟ آیا کلام زنده خدا بالاترین مقام را در ذهن و دل شما دارد؟ شاید از واقعیت دل خود در نزد خدا آگاه نباشید، پس شما را دعوت می کنیم تا به مثل مهم برزگر که عیسی آن را آموخت، توجه نمایید.

از فصل هشتم انجیل مقدس حضرت لوقا، چند آیه را خدمتتان ارائه می کنم، بااحترام به آن توجه فرمایید:

"و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند مثلی آورده، گفت که: «برزگری به جهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند. و پاره ای بر سنگلاخ افتاده چون روئید از آن جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید. و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روئید و صدچندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا در داد: «هر که گوش شنوا دارد بشنود.» پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟». گفت: «شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. اما مثل این است که تخم، کلام خدا است. و آنانی که در کناره راه هستند کسانی می باشند که چون می شنوند، فوراً ابلیس آمده کلام را از دل های ایشان می رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند. و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می باشند که چون کلام را می شنوند آن را به شادی می پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان می دارند و در وقت آزمایش، مرتد می شوند. اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می باشند که چون شنوند می روند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن، ایشان را خفه می کند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند. اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آورند."

آیا به معنای این مثل توجه کردید؟ عناصر اصلی این مثل، بذر و خاک هستند. اما بذر نمایانگر چیست؟ و خاک چه چیزی را به ما می نمایاند؟ عیسی مسیح فرمود که بذر همان کلام خدا است. و خاک نیز قلب انسان است.

بلی دوستان عزیز، کلام خدا همانند یک بذر نیکو است، زیرا کلام خدا زنده و دارای قدرت است که می‌تواند حیات جاودانی و برکت واقعی را در قلب و زندگی شما بیافریند. اما دل آدمی مثل خاکی است که می‌تواند بسیار سخت و خشک هم باشد. بیایید کمی درباره این موضوع فکر کنیم. در این مثل، چهار نوع خاک معرفی می‌شوند و می‌بینیم که بذر در تمام این نوع خاک‌ها ریخته می‌شود.

۱. مقداری از تخم‌ها در کناره راه ریخته می‌شوند.

۲. برخی از بذرها در زمینی سنگلاخی می‌افتند.

۳. بعضی از تخم‌ها در بین خارها ریخته می‌شوند.

۴. مقداری هم در خاک و زمین مستعد و نیکو می‌افتند.

اول، عیسی فرمود که بسیاری از مردم دنیا، دلی همچون کناره راه دارند. دل این افراد، همچون سنگ است. اگر بذری در کناره راهی بیفتد، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا می‌توان انتظار داشت که این بذر، ثمری به بار بیاورد؟ هرگز! این بذر حتی نمی‌تواند ریشه داشته باشد. انسان‌ها آنرا پایمال می‌کنند و پرندگان می‌آیند و آنرا می‌خورند. افرادی با قلبی این‌چنینی، به پیام کلام خدا توجهی نشان نمی‌دهند و نمی‌پذیرند که عیسی همان یکتا منجی جهان است. این افراد فقط بفکر سنت‌ها و اعتقادات خود هستند و به همین سبب، کلام خدا نمی‌تواند در دل‌های آنان ریشه بدواند و ثمری به بار آورد.

دومین خاکی که عیسی از آن صحبت می‌کند، زمینی سنگلاخی با خاکی کم‌عمق است. این نوع خاک و زمین، نشانگر دل بسیاری از انسان‌ها است که وقتی پیام انجیل را می‌شنوند، آنرا فوراً با خوشی می‌پذیرند، اما در آنها دوامی ندارد، زیرا کلام خدا در دل‌های آنان ریشه‌ای ندارد و دلیل هم این است که دل آنها و پذیرش ایشان، بسیار سطحی و گذرا است. فرد که ایمانی این‌چنینی دارد، به زبان می‌گوید که ایمان دارد، اما هنگامی که سختی و جفایی به سبب اعتقاد جدیدش بر او وارد می‌شود؛ بسرعت ایمان خود را فراموش می‌کند و آنرا به‌کناری می‌نهد. خیلی‌ها اینطوری هستند. کلام خدا در قلب‌های آنان ریشه عمیقی ندارد، چون آنها ترجیح می‌دهند که دنبال تمایلات خود بروند. در نتیجه کلام خدا برایشان بی‌ارزش است، درست همانطور که بذر در زمین سنگلاخی ارزشی ندارد.

سومین نوع زمینی است که از خار و خس پوشیده شده است. اگر تخمی در این نوع خاک بیفتد، چه رخ می‌دهد؟ آیا می‌توان انتظار ثمره‌ای را داشت؟ البته که خیر، زیرا خارها پیش از آنکه آن بذر ثمره‌ای بیاورد، آنرا خفه و خشک می‌کنند. زمین خارزار، نمایانگر دل اشخاصی است که به کلام خدا گوش می‌دهند، اما جذابیتهای دنیوی و تمایلات زندگی، آنان را از توجه به کلام

خدا و پیروی از آن، بازمی‌دارد. بسیاری از فرزندان آدم، چنین قلبی دارند. آنان فکر می‌کنند که بالأخره روزی می‌رسد که به گفته‌های انبیاء گوش دهند و تصمیم نهایی را بگیرند، اما شاید آن روز هرگز برای آنان نرسد! هر روز مشکلات و خواسته‌های جدید، زندگی آنان را پر می‌سازد و فرصتی برای تفکر به کلام خدا برایشان باقی نمی‌ماند. آیا شما هم این تجربه را دارید؟ آیا زندگی شما هم سراسر مملو از این نوع اسارت‌ها است؟ ولی دوستان عزیزم، باید بدانید که روزی مرگ ناگهان به سراغتان می‌آید و شما را به ابدیت و جایی که باید همیشه را در آنجا سپری کنید، می‌برد! و آنجا است که تازه می‌فهمید که شیطان به شما دروغ گفته است و زندگی شما در اثر بی‌توجهی تباه شده است و باید مورد داوری خدا قرار گرفته و مجازات شوید!

چهارم خاک و زمین نیکو و مستعد است. بذری که برزگر در آن می‌پاشد، حتماً ثمر به بار می‌آورد و آن برزگر محصولی صدها برابر بیشتر از آنچه را که کاشته بود برداشت می‌کند. این نوع زمین و خاک نمایشگر **دل افرادی است که کلام خدا را با فروتنی و ایمان می‌پذیرند و کلام زنده خدا در دل ایشان، پارسایی و زندگی جاودانی را ایجاد می‌کند.**

بطور خلاصه باید عرض کنم که کلام خدا همان **بذر نیکو** و دل ما انسان‌ها همانند **خاک سخت** است. باید پیش از آنکه بذر پاشیده شود، این زمین و خاک سخت، شخم بخورد و زیرو رو شود. دل افتاده و شکسته است که خدا را خشنود می‌سازد. دلی خدا را خشنود می‌سازد که کلام خدا را با فروتنی و افتادگی و ایمان بپذیرد. اجازه دهید تا آیه‌ای را در همین زمینه از کلام مقدس خدا برایتان ذکر کنم. کلام خدا در رساله حضرت یعقوب ۱۹:۱-۲۱، چنین می‌فرماید: "بنابراین، ای برادران عزیز من، هرکس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد... پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با **فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جان‌های شما را نجات بخشد.**"

وضعیت دل شما چگونه است؟ آیا شما دلی فروتن دارید که کلام خدا را می‌پذیرید؟ آیا کلام خدا در دل‌های شما رشد می‌کند؟ یا این‌که دلتان سخت و ناهموار است؟ کلام خدا بذر نیکو است. اما این بذر نیکو تنها در زمینی رشد می‌کند و ثمر می‌آورد که فروتن و مستعد باشد.

حال بیایید تا به مثل مهم دیگری از فرمایشات عیسی که در فصل سیزدهم انجیل حضرت متی مکتوب است، گوش دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"و مثلی دیگر به جهت ایشان آورده، گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت، و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت. و وقتی که گندم روئید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد. پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند: «ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس به هم رسانیدی؟». ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» عرض کردند: «آیا می‌خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟». فرمود: «نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را به آنها برکنید. بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهیم گفت که اول کرکاس‌ها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.»

آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را به جهت ما شرح فرما.» در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاس‌ها، پسران شریرند. و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. پس همچنان که کرکاس‌ها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش‌دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بُود. آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

در مثل کرکاس یا همان علف‌های هرز، عیسی خداوند دنیا را به مزرعه گندم تشبیه می‌فرماید که برزگر آن خود عیسی مسیح است و گندم‌ها فرزندان خدا هستند، زیرا به کلام خدا ایمان آورده‌اند. دشمن همان شیطان است که علف‌های هرز را میان گندم‌ها می‌افشاند. و علف‌های هرز، همان فرزندان شریر هستند که به خدا تعلق ندارند، زیرا کلام حقیقت خدا را نپذیرفته‌اند. روز جمع‌آوری محصول هم همان روز داوری است. گندم در انبار ذخیره می‌شود، اما علف‌های هرز برای سوختن، جمع‌آوری می‌شوند. فرزندان خدا به حضور جاودان خدا می‌روند، لیکن فرزندان شریر در آتش ابدی خواهند سوخت!

دوستان عزیز، شما چه وضعیتی دارید؟ آیا شما همانند گندم‌ها هستید؟ یا مثل کرکاس‌ها می‌باشید؟! قلب خودتان را جست‌وجو کنید. روز داوری به‌زودی می‌آید! آیا برای حاضر شدن در آن روز، آمادگی و اطمینان خاطر دارید؟ اگر در دل خودتان به مژده انجیل ایمان و باور عملی داشته باشید، لازم نیست که

بترسید. در انجیل حضرت یوحنا ۲۳:۵، خداوند عیسی چنین فرموده است: "آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." آمین!

از شما که با درس خودتان همراه بودید، بسیار ممنونیم. در درس بعدی، به بررسی انجیل مقدس ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی با معجزه‌ای بی‌نظیر، با تنها پنج قرص نان و دو ماهی بیش از پنج‌هزار نفر را خوراک می‌دهد. خدا شما را برکت دهد تا بصیرت داشته باشید و به یاد آورید که خداوند عیسی فرمود:

"هر که گوش شنوا دارد بشنود." (متی ۱۳:۴۳)

تا درس بعدی شما را به دستان خدای زنده می‌سپاریم. خدا نگهدار و یاورتان باد. آمین.

درس ۷۲

نان حیات



انجیل مرقس ۶؛ انجیل یوحنا ۶

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که خداوند عیسی برای مردم سخن می‌گوید. او سخنانش را با مثل‌هایی همراه می‌سازد تا حقیقت ابدی را برای مردم توضیح دهد. اما پیش‌تر مردم، معنای آن‌چه را که عیسی می‌گفت درک نمی‌کردند، زیرا دل‌هایشان سخت بود. آنان برای آن‌چه که از آسمان بود، احترامی قائل نبودند و تنها به امور دنیوی اهمیت می‌دادند. خیلی‌ها او را بخاطر اینکه منجی گناهکاران بود، پیروی نمی‌کردند؛ بلکه تنها می‌خواستند که چیزی مادی را از او بیابند.

در درس این ساعت، کلمات بیشتری را از عیسی خداوند خواهیم شنید. همچنین می‌بینیم که او چگونه فرمایشاتش را با انجام معجزه‌ای بی‌همتا، به اثبات رسانید. موضوع این درس، "نان حیات"، نام دارد. حال بیایید تا با احترام به کلام خداوند توجه کنیم. در فصل ششم انجیل حضرت مرقس، خداوند چنین می‌فرماید:

"و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند. بدیشان گفت: شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمدورفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند. پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان‌سو شتافتند و از ایشان سبقت جستند، نزد وی جمع شدند. عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترخم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی‌شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.

و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده. اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان به جهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.» در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دوست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!» بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته‌دسته بر سبزه بنشانید.» پس صف‌صف، صدصد و پنجاه پنجاه نشستند.

و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. پس جمیعاً خورده، سیر شدند. و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. و خوردگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند. فی‌الغور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت‌صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. و چون ایشان را مرخص نمود، به جهت عبادت به فراز کوهی برآمد. و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می‌وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیر و متعجب شدند، زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود. پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند. و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند، و در همه آن نواحی به شتاب می‌گشتند و بیماران را بر تخت‌ها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند. و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راه‌ها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت."

و در فصل ششم از انجیل مقدس حضرت یوحنا هم چنین می‌خوانیم:
"بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آنکه شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. لیکن زورق‌های دیگر

از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آن که خداوند شکر گفته بود. پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتی‌ها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند. و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار بکنید نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مَهر زده است.»

اجازه دهید تا کمی دربارهٔ این آیات بیندیشیم. شاید بپرسید که چرا عیسی به مردم فرمود: "کار بکنید نه برای خوراک فانی"؟ آیا منظور عیسی این بود که لازم نیست کار کنیم تا چیزی برای خوردن به دست آوریم؟! خیر، زیرا کلام خدا می‌فرماید: "هرکس کار نکند، نان نخورد." (رسالهٔ دوّم پولس رسول به تسالونیکیان ۳: ۱۰). پس چرا مسیح این حرف را زد؟ منظور عیسی این بود که اگر انسان فقط برای خوردن و به اصطلاح برای شکمش کار کند، در نهایت همه‌چیز را از دست خواهد داد. چون بدن ما فانی است و هرچیز که صرفاً مرتبط با این جسم فانی باشد، در نهایت نابود خواهد شد و به خاک خواهد برگشت. اما در جسم ما چیزی وجود دارد که هرگز فنا نمی‌شود و آن روح ما است. روح انسان همیشه باقی خواهد ماند، چه در بهشت و چه در جهنّم؛ اما به هر حال هرگز فانی نمی‌گردد. به همین علت است که عیسی می‌فرماید: "کار بکنید نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است." خداوند با این کلمات به مردم هشدار داد که تنها به دنبال خواسته‌های این دنیا نباشند، بلکه چیزی را بجویند که جاودانی و باقی است. عیسی فرمود: "انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد." اما متأسفانه بسیاری از آن کسانی که دور و بر عیسی بودند، نه به کلام خدا اهمیتی نمی‌دادند و نه به کسی ایمان داشتند که خدا از آسمان برای رستگاری آنها فرستاده بود. پر کردن شکم برای آنان مهمتر از پری قلبشان از این حقیقت که خدا می‌خواهد آنان را از داوری برهاند، بود. برای همین بود که عیسی به آنان فرمود: "کار بکنید نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مَهر زده است. بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.» ولی بسیاری از اشخاصی که در اطراف عیسی خداوند

بودند، باور نمی‌کردند که او همان نجات‌دهنده‌ای است که خدا برای نجات فرزندان آدم فرستاده است.

در ادامه فصل ششم انجیل یوحنا می‌خوانیم:

"بدو گفتند: «چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار می‌کنی؟ پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» عیسی بدیشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند، این نان را پیوسته به ما بده.» عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد!»

خداوند عیسی با این سخنان فرمود که همانطور که خدا به مدت چهار سال برای قوم اسرائیل در بیابان نان را از آسمان می‌فرستاد، همچنین برای تمام فرزندان آدم غذایی را از آسمان فرستاده است که حیات جاودانی می‌بخشد که هرگز از بین نمی‌رود.

این غذا و خوراک کجا است؟ آیا این خوراک در زمین است که اگر آن را بیابیم و بخوریم، به‌درگاه خدا می‌رویم؟ خیر، اینطور نیست. پس منظور عیسی مسیح چه بوده است؟ مسیح فرمود:

"عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد. لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. هر آنچه پدر به من عطا کند، به‌جانب من آید و هرکه به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود... و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم. و اراده فرستنده من این است که هرکه پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

پس یهودیان درباره او همه‌گرددند، زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.» و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر همهمه مکنید... در انبیاء مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هرکه از پدر شنید و تعلیم یافت، نزد من می‌آید. نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است. آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هرکه به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. **من نان حیات هستم.** پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. **این نانی است که از آسمان نازل شد تا هرکه از آن بخورد، نمیرد...**

آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواند آن را بشنود؟» چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همهمه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟ پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اوّل بود صعود می‌کند چه؟ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی را من به شما می‌گویم روح و حیات است. ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آن‌که پدر من، آن را بدو عطا کند.»

در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند. آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟». شمعون پطرس به او جواب داد: «**خداوندا نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.**»

به این علت بود که بسیاری از متابعان عیسی برگشتند و دیگر او را همراهی نکردند، زیرا تعالیم او دشوار بود. اما برخی هم با او ماندند، زیرا ایمان داشتند که کلام عیسی حق و حیات است و او همان مسیح موعود پدر آسمانی است. **عیسی نان حیات - "غذای حقیقی" که حیات جاودانی می‌دهد!**

دوستان عزیز، اگر واقعاً بدانید که عیسی کیست و چگونه است و چه کاری برای شما انجام داده است، هرگز راضی نخواهید بود که پی خدای دیگری بروید! عیسی تنها سرچشمه حیات جاودانی است. فقط او می‌تواند دل گرسنه و تشنه حقیقت را ارضاء و سیر فرماید.

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا شما تشنه و گرسنه حیات جاودانی هستید؟ آیا مشتاق داشتن اطمینان در حضور خدا در زمین و در زندگی که در پی می‌آید هستید؟ اگر اینطور است، پس به کلام خداوند عیسی ببیندیشید که فرمود: **"من**

نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد." (متی ۲۸:۱۱؛ یوحنا ۶:۳۵) آمین!

دوستان عزیز، برای همراهی شما با این درس سپاسگذاریم. در درس بعدی، به خواست خدا از کلام پر مهر او خواهیم دید که چگونه جماعت در اثر کلام عیسی به دو گروه، تقسیم می‌شوند.

خدا شما را برکت دهد تا کلام عیسی را به خاطر داشته باشید که فرمود:

"من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد." (یوحنا ۶:۳۵)

تا درس بعدی خدای همه فیض‌ها، یاور و نگهدارتمان باد. آمین.

درس ۷۳

عیسی باعث جدایی می شود



انجیل متی ۱۶،۱۵؛ انجیل یوحنا ۷

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می فرستیم. خوشحالیم که می توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که چگونه خداوند عیسی با معجزه‌ای بی‌همتا، پنج نان و دو ماهی را برکت داد، آنقدر که خوراک بیش از پنج هزار نفر شد و باقیمانده‌های آنها را نیز جمع‌آوری کردند! در همان روزها جمعیت بسیاری عیسی مسیح را احاطه کردند، ولی چون عیسی از دل آنان آگاه بود، به آنان فرمود:

"عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار بکنید نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مَهر زده است.»... عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.» (یوحنا ۶: ۲۶-۲۷، ۳۵)

اما متأسفانه بسیاری از آن افراد برگشتند و دیگر با عیسی همراهی نکردند. زیرا آنان برای خوراک، بیشتر از کلام حقیقت عیسی ارزش قائل بودند. ولی به‌رحال عده‌ای هم پیش او ماندند، زیرا ایمان داشتند که کلام حق نزد عیسی است و هم اوست که زندگی ابدی را عطا می‌فرماید.

در این درس، می‌خواهیم به مطالعه انجیل ادامه دهیم و ببینیم که عیسی چگونه با رهبران مذهبی یهود، روبرو می‌شود و چگونه بخاطر گفتار عیسی، بین آنان دودستگی ایجاد می‌گردد. پیش از آغاز، لازم است که بدانیم که این رهبران مذهبی، فریسیان نامیده می‌شدند و بیشتر مردم از آنها و سنت‌های نیاکانشان پیروی می‌کردند. مثلاً وقتی که از جایی بازمی‌گشتند، قبل از اینکه

دستها و پای‌هایشان را بطرز مخصوصی نمی‌شستند، غذا نمی‌خوردند. و بسیاری دیگر از آداب و رسومی که از پدرانشان به آنان به ارث رسیده بود و آنان تقلید می‌کردند. حال ببینیم در انجیل مقدس چه نوشته شده است.

"آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند: «چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟» او در جواب ایشان گفت: «شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟ زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد. لیکن شما می‌گویید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد، هدیه‌ای است، و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید. ای ریاکاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: این قوم به زبان‌های خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را به منزله فرایض، تعلیم می‌دهند.» (متی ۱۵: ۹-۱۰)

آیا توجه کردید که عیسی خداوند چگونه ریاکاری آن معلمین مذهبی را پیش همگان آشکار فرمود؟ آنان سعی می‌کردند تا در پیش مردم، خود را مذهبی نشان دهند، اما خداوند عیسی می‌دانست که در قلب‌های ایشان چه می‌گذرد. دست‌ها، پاها و صورت‌های آنان ممکن بود که تمیز باشد، اما قلب‌هایشان آلوده به گناه بود. دل پاک مهم‌تر از دستان پاک است. وضو گرفتن و شستن دست و صورت نمی‌تواند دل شما را پاک گرداند. آیا ظرفی را که درونش آلوده است، می‌توان با شستن بیرون آن پاک کرد؟! البته که خیر. به همین ترتیب شستن ظاهر نمی‌تواند باطن را پاکیزه گرداند. به همین سبب بود که عیسی خداوند در مورد این افراد چنین می‌فرمود:

"ای ریاکاران، اشعیاء درباره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: این قوم به زبان‌های خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را به منزله فرایض، تعلیم می‌دهند.

و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید؛ نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید

انسان را نجس می‌گرداند.» آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» او در جواب گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» عیسی گفت: «آیا شما نیز تابه‌حال بی‌ادراک هستید؟ یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مَبْرَزِ افکنده می‌شود؟ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد. زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتل‌ها و زناها و فسق‌ها و دزدی‌ها و شهادت دروغ و کفرها. اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دست‌های ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.»

عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریاى جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست. و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شَلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پای‌های عیسی افکندند و ایشان را شفا داد، به‌قسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شَلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.^{۱۱}

^{۱۱} «آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ و صبحگاهان می‌گویید هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علاماتِ زمان‌ها را نمی‌توانید! فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.^{۱۲: ۱-۴}

^{۱۲} «زیرا همچنان‌که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.»^{۱۲: ۴۰-۴۱}

به‌همین سبب، عیسی خداوند پیشگویی فرمود که همانطور که یونس نبی سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، او هم سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد ماند. و این دلیلی بر این بود که او همان مسیح موعود است که آمده تا گناه انسان را کفاره کرده و بر مرگ شیطان پیروز گردد.

در وقت باقی مانده، اجازه دهید تا به مطالعه کلام مقدّس خدا ادامه دهیم و چگونه فرمایشات خداوند عیسی، اعتقادات رهبران به اصطلاح مذهبی یهود را به چالش کشید. در فصل هفتم از انجیل مقدّس یوحنا، خداوند چنین می فرماید:

"و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیّه راه رود چون که یهودیان قصد قتل او می داشتند. و عید یهود که عید خیمه ها باشد نزدیک بود. پس برادرانش بدو گفتند: «از این جا روانه شده، به یهودیّه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می کنی ببینند، زیرا هر که می خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی، خود را به جهان بنما.» زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.

آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است. جهان نمی تواند شما را دشمن دارد، ولیکن مرا دشمن می دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است. شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.» چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقّف نمود. لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار، بلکه در خفا. اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او کجا است. و در میان مردم درباره او مهمه بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی، بلکه گمراه کننده قوم است. ولیکن به سبب ترس از یهود، هیچکس درباره او ظاهراً حرف نمی زد.

و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می داد. و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آن که من از خود سخن می رانم. هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود، و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟»

آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. موسی ختنه را به شما داد، نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت، مردم را ختنه می کنید. پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا

شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید؛ از آن سبب که در روز سبت، شخصی را شفای کامل دادم؟ به حسب ظاهر داوری مکنید، بلکه به راستی داوری نمایید... آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود. آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟». چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می‌کنند، فریسیان و رؤسای کهنه، خادمان فرستادند تا او را بگیرند.

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هرکه تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» اما این را گفت درباره روح که هرکه به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چون که عیسی تا به حال جلال نیافته بود. آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.» و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود مسیح ظاهر خواهد شد؟» پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند ولیکن هیچکس بر او دست نینداخت.

پس خادمان نزد رؤسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟». خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است.» آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ولیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.» نيقوديموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت: «آیا شریعت ما بر کسی فتوا می‌دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هریک به خانه خود رفتند."

در این جا می‌خواهیم خواندن کلام خدا را در این درس تمام کنیم. در کلام خدا دیدیم که چگونه فریسیان و کاهنان و معلمین یهود، بر عیسی تعذبی می‌کنند و می‌خواهند که او را دستگیر سازند و به قتل برسانند. اما نمی‌توانستند در آن زمان این کار را انجام دهند، زیرا وقت مرگ عیسی هنوز نرسیده بود.

متأسفانه بیشتر آن افراد مذهبی یهودی، قلبی سخت داشتند. آنان تهدید سخت کرده بودند که هرکس که اقرار کند که عیسی همان مسیح موعود است، او را از کنیسه به بیرون خواهند افکند. به همین سبب در بین آنان دودستگی ایجاد شد. مردم آزادانه درباره او حرفی نمی زدند چون از مذهب یون یهود می ترسیدند. برخی می گفتند که عیسی مرد خوبی است و بعضی هم می گفتند که عیسی قوم را فریب می دهد. عده ای هم می گفتند که مگر وقتی که مسیح بیاید، آیا بیش از این عیسی می تواند معجزه انجام دهد؟!

دوستان خوب، شما در مورد عیسی چه فکر می کنید؟ شما درباره عیسی چه اعتقادی دارید؟ آیا باور دارید که او همان مسیح موعود و یگانه منجی بشر است؟ یا فکر می کنید که او هم فقط یک پیامبر است؟ اجازه ندهید تا کسی شما را به اشتباه راهنمایی کند. سرنوشت شما به پاسخ به این سؤال بستگی دارد: **"فکر می کنید عیسی واقعاً کیست؟"** عیسی خداوند در انجیل یوحنا ۶:۱۴، درباره خود می فرماید:

"من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی آید."
(یوحنا ۶:۱۴؛ ۳۷:۱۸)

برادران و خواهران گرامی، شما طرفدار چه کسی هستید؟ آیا می خواهید طرف حقیقت باشید، حتی اگر خانواده شما؛ شما را به خاطر این موضوع طرد نمایند؟! عیسی خداوند در انجیل متی ۱۰:۳۴-۳۷، چنین می فرماید:

"گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود. و هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد."

از شما که در این درس همراه ما بودید، بسیار سپاسگزاریم و دعوتتان می کنیم تا در درس بعدی هم با ما باشید تا به فیض خدا مطالعه انجیل مقدس را ادامه داده و ببینیم که چگونه عیسی خداوند یک کور مادرزاد را شفا می بخشد. خدا شما را برکت دهد تا بفهمید که عیسی فرمود:

"از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هرکه از راستی است سخن مرا می شنود!" (انجیل یوحنا ۳۷:۱۸)

درس ۷۴

نور جهان



انجیل یوحنا ۸، ۹

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، مشاهده کردیم که چگونه کاهنان و رهبران مذهبی یهود، به عیسی آزار می‌رسانیدند و قصد داشتند تا او را دستگیر کرده تا وی را بکشند. اما هیچکس جرأت نمی‌کرد که او را بگیرد، چون اراده خدا این نبود که عیسی در آن موقع کشته شود. در این درس این ساعت، می‌خواهیم به مطالعه خود در کتاب مقدس انجیل ادامه دهیم و ببینیم که عیسی خداوند چگونه مخالفان خود را نکوهش می‌فرماید و چطور مردی را که برای تمام عمرش نابینا بوده است، شفا می‌بخشد. موضوع درس این بار ما "نور جهان"، نام دارد.

قسمتی از کلام خدا را خدمتتان قرائت می‌کنم. در فصل هشتم انجیل حضرت یوحنا، چنین می‌خوانیم:

"اما عیسی به کوه زیتون رفت. و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد... پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می‌دهی، پس شهادت تو راست نیست.» عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من بر خود شهادت می‌دهم، شهادت من راست است، زیرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی‌دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم...» ایشان را گفت: «شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت:

«همانم که از اوّل نیز به شما گفتم...» عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آنوقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم... و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.»

بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچکس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند غلام گناه است. و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند. پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید، زیرا کلام من در شما جای ندارد. من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.» در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را به جا می‌آوردید. ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد. شما اعمال پدر خود را به جا می‌آورید.

بدو گفتند که: «ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.» عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است. برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید. شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در وی راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گویید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید. کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.» پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟» عیسی جواب داد که: «من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند. آمین، آمین؛ به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.» پس یهودیان بدو گفتند: «الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیاء مُردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید. آیا تو از پدر ما

ابراهیم که مُرد و انبیایی که مُردند، بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟». عیسی جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است. و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم. پدر شما ابراهیم شادی کرد بر این که روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟» عیسی بدیشان گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم!» آنگاه سنگ‌ها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.»

در فصل نهم انجیل یوحنا نیز خدا چنین فرموده است:

"و وقتی که می‌رفت کوری مادرزاد دید. و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند: «ای استاد، گناه که کردی؟ این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟» عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود. مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچکس نمی‌تواند کاری کند. مادامی که در جهان هستم، نور جهان هستم.»

این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب، گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید، و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی مُرسَل است)، بشوی. پس رفته شست و بینا شده، برگشت. پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شبهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.» بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟» او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.» به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی‌دانم.»

پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سبّت بود. آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که: «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشم‌های من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبّت را نگاه نمی‌دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد؟» و در میان ایشان اختلاف افتاد. باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»

لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آن که پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند. و از ایشان سؤال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟» پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سؤال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آن رو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند. و از این جهت والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش بپرسید.»

پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.» او جواب داد: «اگر گناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الآن بینا شده‌ام!» باز بدو گفتند: «با تو چه کرد و چگونه چشم‌های تو را باز کرد؟» ایشان را جواب داد که «الآن به شما گفتم. نشنیدید. و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می‌باشیم. ما می‌دانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.»

آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آن که چشم‌های مرا باز کرد. و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به جا آرد، او را می‌شنود. از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.» در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.

عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستگه گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آن که با تو تکلم می‌کند همان است.» گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود. آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان به جهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»

بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟» عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید و لکن الآن می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.»

به‌همین سبب، عیسی خداوند آن کور مادرزاد را شفا بخشید و فریسیانی را که مدعی مذهب و دینداری بودند، توییح و شماتت فرمود. نابینایی این افراد بدتر از کوری معمولی بود. آنها می‌توانستند ببینند، اما نمی‌خواستند ببینند، برای همین بود که سنگ‌ها برداشتند تا عیسی را سنگسار نمایند. این اشخاص، ذهن‌های خود را بر روی فهم و شناخت عیسی بسته بودند. آنها نمی‌خواستند باور کنند که عیسی همان مسیح موعود است که برای نجات بشر از آسمان آمده است. آنان نمی‌خواستند بپذیرند که عیسی پیش از ابراهیم بوده است. عیسی کلمه خدا بود که از ازل وجود داشت. و فریسیان نمی‌خواستند تا حقیقت را ببینند.

در داستان این درس، دو دسته از نابینایان را دیدیم. یکی دسته‌ای هستند که چشمانشان نابینا است و دیگر کسانی که فکر و ذهنشان نابینا می‌باشد. تاریکی نابینایی ذهن، بسیار بدتر از نداشتن چشم است. اگر کسی چشم نداشته باشد، نمی‌تواند چیزهای مادی این دنیا را ببیند، اما شخصی که ذهنش نابینا و تاریک است، نمی‌تواند حقایق ابدی را مشاهده و درک کند.

کلام خدا به ما تعلیم می‌فرماید که تمام فرزندان آدم از همان ابتدای تولد نابینا هستند، از نظر ذهنی و قلبی. به دلیل گناه آدم، تمام ما در تاریکی گناه به‌جهان می‌آییم. طبیعتاً ما هیچ شناختی از خدا نداریم و بدتر آن‌که تمایلی هم به چنین شناختی در ما وجود ندارد. ما دوست داریم که در جهالت و تاریکی زندگی کنیم تا اعمال بد ما آشکار نگردد. و بدبختانه بیشتر فرزندان آدم در همین جهالت و تاریکی از دنیا می‌روند! در کتاب (هوشع نبی ۴: ۱، ۶)، چنین نوشته شده است: "ای بنی‌اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است؛ چون که نه راستی و نه رأفت و نه معرفت خدا در زمین می‌باشد... قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چون که تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی؛ و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود."

خبر خوش این است که خدا نمی‌خواهد هیچیک از ما در نادانی و تاریکی گناه فنا شویم. برای همین بود که خدا در پسرش عیسی مسیح، به جهان خاکی ما آمد. زکریا نبی گفت که عیسی مسیح مانند خورشید درخشنده ما می‌شد تا تاریکی‌ها را از بین ببرد. «تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای

ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» (لوقا ۱: ۷۹) پیامبران همچون ستارگانی هستند که در آسمان می‌درخشند، اما عیسی خداوند، خورشید فروزنده‌ای است که نور و گرما و زندگی می‌بخشد. همانطور که خدا برای دنیای ما تنها یک خورشید خلق فرموده است، به همین ترتیب هم خدا فقط یک منجی را به جهان فرستاده است که نام او عیسی مسیح است. اما بسیاری از فرزندان آدم این را نمی‌فهمند، و درست به همین خاطر است که آنان در گناهان خودشان سرگردان هستند. در انجیل حضرت یوحنا ۱: ۵، ۱۰، درباره عیسی مسیح، چنین نوشته شده است: "و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت... او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت."

دوستان خوب خواننده، آیا عیسی مسیح، چشمان دل شما را باز فرموده است تا حقیقت را ببینید؟ یا هنوز در تاریکی گناه، سرگردان هستید؟ ممنونیم که در این درس با ما همراه بودید و این درس را گوش دادید. در درس بعدی، به فیض خدا به بررسی انجیل ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه جلال خدا بر عیسی مسیح؛ همچون خورشید می‌درخشد. خدا شما را برکت دهد تا در این گفته عیسی خداوند به دقت بیندیشید که فرمود:

"من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد." (یوحنا ۸: ۱۲)

تا درس بعدی شما عزیزان را به دستان پر عطوفت خداوند عیسی مسیح می‌سپاریم. او نگهدارتان باشد. آمین.

درس ۷۵

خداوند جلال



انجیل متی ۱۶،۱۷

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، و در مطالعه انجیل مقدس؛ شنیدیم که چگونه عیسی خداوند چشمان یک کور مادرزاد را شفا بخشید. هیچ‌چیز برای عیسی غیرممکن نبود، زیرا او کلمه خدا است که لباس جسم بشری بر زمین ظاهر شد. به همین دلیل است که او بر هر قدرت و هر مخلوقی اقتدار و قدرت دارد. عیسی هر جا که می‌رفت، مردم بر او ازدحام می‌کردند، اما عده کمی بودند که او را می‌شناختند و می‌دانستند که او واقعاً کیست. آنان او را یک پیامبر می‌دانستند، اما گروه اندکی بودند که قبول داشتند که او مسیح موعود است که پُری خدا در او ساکن است. آنان نمی‌دانستند که عیسی خداوند جلال است که از آسمان آمده است. در این درس، اگر خدا بنخواهد؛ خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی پر از جلال و نور خدا است و چگونه او این جلال و نور را برای لحظه‌ای در روزی که او به همراه شاگردانش بر قلّه کوهی بودند، بر ایشان ظاهر فرمود. این موضوع در انجیل ذکر شده است.

اجازه دهید تا به انجیل خداوند مراجعه کرده و ببینیم که کلام خدا در فصل نهم انجیل حضرت لوقا چه می‌فرماید:

"و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟» در جواب گفتند: «یحیای تعمیر دهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»" و در فصل شانزدهم انجیل حضرت متی در ادامه این مطلب، چنین نوشته شده است: "ایشان را گفت: «شما مرا که می‌دانید؟». شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!». عیسی در جواب وی گفت:

«خوشابحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.»

اجازه دهید تا کمی درباره سؤال مطرح شده در این آیات مهم بیندیشیم. عیسی درباره هویت خودش از دید مردم از شاگردانش پرسید. و آنان گفتند که مردم نظرات متفاوتی درباره او دارند، ولی همه معتقد هستند که عیسی یک پیامبر است. و خداوند عیسی از شاگردانش می پرسد که آنان درباره او چه نظری دارند و پطرس می گوید که آنان ایمان دارند که او «عیسی مسیح، پسر خدای زنده است.»

حقیقتاً، آنچه که عیسی از شاگردانش پرسید، برای همه ما بسیار مهم است و باید به آن پاسخ دهیم! شما عزیزانی که در این ساعت به این درس توجه کردید، آیا توجه کرده اید که عیسی کیست؟ آیا تصور می کنید که او هم فقط یک پیامبر است؟ و یا همانند پطرس معتقد هستید که عیسی همان مسیح موعود و یکتا منجی تمام جهانیان است؟ آیا قبول دارید که خدا عیسی را از آسمان برای نجات فرزندان گناهکار آدم به دنیا فرستاد؟ آیا باور دارید که عیسی پسر خدای زنده است؟

همانطور که می دانید، بسیاری از مردم الوهیت عیسی را انکار می کنند، چون فکر می کنند که این اسم بدان معنا است که خدا همسری اختیار کرده و از او دارای فرزندی شده است! اما پسر خدا هرگز به این معنا نیست. جلال خدا بسیار بزرگتر از این چیزها است! خدا روح است و همانند انسان مادی فرزند تولید نمی کند. اما این موضوع مانع از آن نمی شود که خدا عیسی را پسر خود بخواند. برای مثال اگر شما خودتان را بچه فلان شهر معرفی کنید، این بدان معنا نیست که آن شهر زنی داشته و از آن زن فرزندی به دنیا آورده که شما هستید!

در مورد عیسی هم وضع به همین منوال است. قبل از این که او پا به جهان گذارد در ملکوت بود. او کلمه و روح خدا است. لقب پسر خدا تنها براننده عیسی است، زیرا تنها اوست که از ازل نزد خدا و با خدا برابر بوده است. این یک سر عظیم الهی است، اما بیش از آن این یک حقیقت بزرگ و متعالی می باشد! خدا پسرش را به این جهان فرستاد تا نه تنها ما را نجات بخشد، بلکه به ما نشان دهد که خدا شبیه چیست. عیسی سیرت و شخصی خدا را در زمین به نمایش گذاشت. هرکس پسر را دیده است، در واقع خدا را دیده است. هرکس که به عیسی ایمان داشته باشد، خدا را می شناسد و به خدای واحد حقیقی اعتقاد درست دارد. عیسی از پیش پدر آمد، بنابراین مانند خدا است، بنابراین پسر

خدا خوانده می‌شود. عیسی کلمه و روح خدا است. دوستان عزیز، ما چه این حقیقت را بپذیریم و چه آنرا انکار نماییم، این حقیقت مطلق به قوت خود باقی می‌ماند، تنها چیزی که رخ می‌دهد این است که در اثر انکار این واقعیت، ما برکات عظیم و بی‌همتای آنرا از دست می‌دهیم!

حال اجازه دهید تا به مطالعه انجیل مقدس ادامه دهیم و ببینیم پس از آنکه پطرس به الوهیت عیسی اقرار کرد، چه اتفاقی افتاد. کلام خدا در فصل شانزدهم انجیل متی می‌فرماید:

"و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خیر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم، برخاستن به زندگی ضروری است. و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!». اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من ای شیطان، زیرا که باعث لغزش من می‌باشی؛ زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی.»"

آیا توجه کردید که عیسی چه پاسخی به حواریون خود می‌دهد؟ او می‌گوید که باید به اورشلیم برود و در آنجا توسط رؤسای قوم و مذهبیون یهود، زجر بسیاری بکشد و در نهایت کشته شود.

اما پطرس به غیرت می‌آید و عیسی را از این کار منع می‌کند، ولی عیسی که می‌دانست که این درس خدا برای نجات بشر است؛ و نیز می‌دانست که فکر پطرس یک فکر پلید و شیطانی است، پس او را توبیخ می‌فرماید و به او می‌گوید که تفکرش الهی نیست، بلکه به مسائل مادی و دنیوی توجه دارد!

عیسی می‌دانست که چرا به این جهان آمده است. او آمد تا جانش را بدهد و خون پاکش را بریزد تا گناهکاران راهی برای نجات بیابند. این پیشگویی تمام پیامبران پیش از عیسی بود. او همانند یک بره بی‌عیب برای کفاره گناهان انسان، قربانی شد. یاران عزیز، اگر فقط یک چیز را از این درس بخاطر می‌سپارید، بگذارید این موضوع باشد که: **عیسی مسیحا به این جهان آمد تا بعنوان کفاره گناهان من و شما جانش را فدا سازد!** به امید خدا در چند درس آینده، خواهیم دید که چگونه عیسی خداوند مرگ خود را پیشگویی می‌فرماید و این اتفاق، درست همانگونه که او پیش‌بینی نموده بود، رخ می‌دهد. برادران و خواهران عزیز، اگرچه ممکن است برخی چیزهایی بگویند که با پیغام انجیل و پیشگویی انبیاء پیش از عیسی؛ متضاد باشد و آنرا نفی کند، اما قدرمسلم این است که پیام انجیل تغییرناپذیر است. **خدا کسی است که مرگ مسیحا بر**

صلیب را اعلان فرموده است. و هرگز کسی نمی‌تواند فرمایش خدا را تغییر دهد! عیسی خود مرگ بر صلیب را برگزید. او این کار را برای نجات من و شما انجام داد تا ما هلاک نشویم.
حال اجازه دهید تا مطالعه کلام خدا را در ادامه از فصل هفدهم انجیل متی ادامه دهیم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"و بعد از شش‌روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. و در نظر ایشان هیأت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید. که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند. اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در این جا بسازیم، یکی برای تو و یکی به جهت موسی و دیگری برای الیاس.» و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!» و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بی‌نهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!» و چشمان خود را گشوده، هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند. و چون ایشان از کوه به‌زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنه‌ار این رؤیا را به کسی بازنگوئید.»"

توجه کردید که چه اتفاق پرشکوهی برای عیسی در آن کوه رخ داد؟ می‌بینیم که چهره و ظاهر عیسی تغییر می‌نماید و روی او همچون خورشید می‌درخشد. این همانند نوری بود که چادر اجتماع را در عهدعتیق پر می‌ساخت و همان نوری است که بر تخت پادشاهی خدا در آسمان بر گرد عیسی می‌درخشد! هیچکس نمی‌تواند به این نور بنگرد، اما سه‌نفر از شاگردان عیسی برای چند لحظه کوتاه جلال آسمانی عیسی را دیدند و بی‌نهایت ترسان شدند. و در همان لحظات، خدا دو نفر از پیامبران عهدعتیق، یعنی موسی و الیاس را به زمین فرستاد تا با عیسی درباره مرگ و رستاخیز او در اورشلیم صحبت کنند. در این آیات می‌بینیم که ابری درخشنده بر آنان سایه می‌افکند و صدای باشکوه خدای پدر از آسمان می‌رسد که می‌فرماید: "این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!"

شاید پرسید که چرا خدا تمام این چیزهای شگفت‌انگیز را در حضور پطرس، یعقوب و یوحنا انجام داد؟ چون خدا می‌خواست تا سه شاهد این حقیقت را ببینند و بشنوند که عیسی پسر ازلی و ابدی خدای آسمان‌ها است و همه باید به سخن او گوش فرا دهند! به‌همین سبب است که کلام خدا در رسالهٔ به عبرانیان ۱:۱-۳، چنین می‌فرماید:

"خدا که در زمان سکف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به‌وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیلهٔ او عالم‌ها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوّت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلا علیین بنشست."

دوستان عزیز! که صدای بنده را می‌شنوید، شما دربارهٔ عیسی چه فکر می‌کنید؟ او را چه کسی می‌دانید؟ آیا باور دارید که او خداوند جلال است که از آسمان آمده است؟ یا او را هم پیغمبری مثل سایر پیامبران می‌دانید؟ قبل از اینکه درس را به پایان برسانیم، اجازه می‌خواهم تا چند آیهٔ دیگر را از جاهای مختلف کلام خدا در این زمینه برایتان ذکر کنم. در رسالهٔ دوّم حضرت پطرس ۱:۱۶-۱۸، چنین می‌خوانیم:

"زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که: «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم.» و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدّس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد."

در رسالهٔ اوّل حضرت یوحنا ۱:۱-۲، چنین نوشته شده است:

"آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دست‌های ما لمس کرد، دربارهٔ کلمهٔ حیات. و حیات ظاهر شد و آنرا دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد."

در انجیل اول یوحنا ۲۰:۳۱، ۳۰، چنین آمده است:

"و عیسی معجزاتِ دیگر بسیار، نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید."

گمان نمی‌کنم که درک این موضوعات، آنقدر سخت باشد. خدا می‌خواهد به شما بصیرت بخشد تا این حقایق باشکوه را درک نمایید. در رسالهٔ دوّم حضرت پولس به قرن‌تیان ۲:۱۴، کلام خدا چنین می‌فرماید:

"لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائماً در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هر جا به وسیلهٔ ما ظاهر می‌کند."

امیدواریم که خدا آنچه را که در این درس مطالعه کردیم، برایتان آشکار و روشن فرماید.

خواهش می‌کنیم که تا درس بعدی به آنچه که خدای قادر مطلق در بالای کوه دربارۀ عیسی آشکار فرمود، بیندیشید. خدا دربارۀ عیسی فرمود:

"این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید!" (متی ۱۷:۵)

از شما ممنونیم که در این درس با ما یار و همراه بودید. تا درس بعدی شما را به خدای بزرگ و محبّت می‌سپاریم. خدا نگهدارتان باشد. آمین.

درس ۷۶

شبان نیکو



انجیل یوحنا ۱۰

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که خداوند عیسی به شاگردانش فرمود که **بایستی در اورشلیم زحمت دیده و کشته شود و در روز سوّم از مردگان برخیزد**. عیسی از ابتدا می‌دانست که به این جهان آمده تا خون پاکش را فدای آمرزش گناهان فرزندان آدم فرماید. دفعه قبل همچنین دیدیم که خداوند عیسی، جلالش را هنگامی که با سه تن از شاگردانش روی کوهی بودند، به آنان نشان داد تا آنها شاهد جلال و هویت واقعی او باشند و آنرا شهادت دهند. چهره عیسی همچون خورشید، درخشنده و نورانی شد و جلال عظیم خدا در عیسی مسیح؛ آشکار گردید.

در این درس هم قصد داریم تا ببینیم که کلام خدا می‌فرماید که عیسی کسانی را که او را پیروی می‌کنند، به **گوسفندان خاص** خودش تعبیر می‌فرماید. اگر به خاطر داشته باشید، قبلاً از کلام خدا فهمیدیم که پیامبران غالباً فرزندان آدم را به **گوسفندان گم شده** تشبیه می‌کنند. اما واقعیت این است که خدا نمی‌خواهد تا فرزندان آدم همانند **گوسفندان بی‌شبان**، هلاک شوند. این دلیل آن است که خدا پسرش را به این جهان فرستاد تا همچون شبانی نیکو و فداکار، جانش را برای نجات این گوسفندان گم‌گشته، فدا نماید. **آیا شما شبان نیکو را می‌شناسید؟** اگر اینطور نیست، شما را دعوت می‌کنیم که به این درس ما توجه فرمایید. روزی عیسی به مردمی که در اطرافش جمع شده بودند، تعلیم می‌داد.

کلام خدا در فصل دهم انجیل یوحنا چنین می‌فرماید:

"آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هرکه از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. و اما آنکه از در داخل شود، شبان

گوسفندان است...» و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. من در هستم، هر که از من داخل گردد؛ نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آنرا زیادت‌تر حاصل کنند. «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون ببند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد. مزدور می‌گریزد چون که مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند. چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. و از این سبب پدر، مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازگیرم. کسی آنرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آنرا می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»

باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. بسیاری از ایشان گفتند که: «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟» دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟» پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید.

پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.» عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت. پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد. من و پدر یک هستیم.» آنگاه یهودیان، باز سنگ‌ها برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی

بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟»
یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.» عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ اگر اعمال پدر خود را به جا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید. ولکن چنانچه به جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به معجزات من ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.» پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دست‌های ایشان بیرون رفت.

آیا توجه کردید که عیسی به یهودیان چه فرمود؟ از آنجا که وقت اجازه نمی‌دهد تا تمام فرمایشات عیسی را در یک درس مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، پس تلاش می‌کنیم تا محور گفتگو را بر دو اسمی که عیسی خود را با آنها می‌نامید؛ بگذاریم. یکی از این اسامی، در گوسفندان و دیگری شبان نیکو است.

نخست این که عیسی فرزندان آدم را به گوسفندان تشبیه می‌کند. او به جمعیت می‌فرماید که: "من در گوسفندان هستم... هر که از من داخل گردد؛ نجات یابد." سؤال این است که چرا عیسی خود را در گوسفندان می‌نامد؟ در آن روزها یک چوپان برای گوسفندانش از سنگ یا بوته‌ها آغلی درست می‌کرد و در آن تنها یک در تعبیه می‌کرد که گوسفندان فقط از آن داخل و خارج شوند. در غروب و زمانی که گوسفندان از چرا بازمی‌گشتند، چوپان آنان را داخل آن آغل می‌کرد و خودش در جلوی آن در می‌خوابید تا از گله‌اش محافظت نماید. به همین سبب هر حیوان وحشی که می‌خواست داخل آغل شده و گوسفندان را بدرد، باید از همان در رد می‌شد که البته چوپان در آنجا خوابیده و مواظب گوسفندانش می‌بود. بنابراین معلوم می‌شود که در واقعی آغل آن گوسفندان، خود چوپان آنان است.

خداوند عیسی خودش را در گوسفندان می‌خواند. این بدان معنا است که عیسی مواظب تمام کسانی است که از آن او هستند. معنای دیگر موضوع این است که اگر کسی می‌خواهد وارد گله خدا شده و از آن او باشد، باید از طریق عیسی وارد شود و راه دیگری وجود ندارد. هر که می‌خواهد از شیطان و مجازات گناه رهایی بیابد و از قدرت مرگ آزاد گردد، از طریق عیسی این کار را

بکند. عیسی تنها دری است که به گناهکاران اجازه می‌دهد تا وارد حیات جاودان گردند. به‌همین علت است که کلام خدا در کتاب اعمال رسولان ۴: ۱۲، می‌فرماید: "و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر در زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم."

آیا به‌خاطر دارید که در چند درس قبل درباره حضرت نوح و آن سیلاب بزرگ، صحبت کردیم؟ خدا فرمان داد که تنها یک درب در کشتی ساخته شود تا کسانی که می‌خواهند از داوری و مجازات خدا در امان بمانند، از آن درب داخل کشتی شوند. هر که از این درب داخل می‌شد، نجات می‌یافت و هر که از این درب داخل نمی‌شد، هلاک می‌گشت. به‌همین ترتیب کلام خدا می‌فرماید که تنها یک در است که فرزندان آدم می‌توانند وارد ملکوت خدا شوند و آن در، عیسی مسیح است. (یوحنا ۱۰: ۹)

دومین نامی که عیسی به خودش اطلاق می‌فرماید، شبان نیکو است. عیسی شبان نیکو است، زیرا تنها او است که گوسفندان را دوست دارد و جانش را برای آنان فدا کرده است. یکی از زیباترین بخش‌های کلام خدا، مزموور بیست‌وسه است. اجازه دهید تا این زبور شیرین را خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا درباره عیسی چنین می‌فرماید:

"خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سبز مرا می‌خواباند. نزد آب‌های راحت مرا رهبری می‌کند. جان مرا برمی‌گرداند و به‌خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایت می‌نماید. چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی؛ عصا و چوب‌دستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفره‌ای برای من به‌حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. هرآینه نیکویی و رحمت، تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد."

آنچه لازم است به‌یاد داشته باشیم این است که مسیح همان شبان نیکویی است که حضرت داود درباره‌اش این سروده زیبا را گفته است. و عیسی خداوند می‌فرماید: "من شبان نیکو هستم! من و پدر یک هستیم." (یوحنا ۱۰: ۳۰، ۱۱) اما زمانی که عیسی اعلان فرمود او با خدا یک است، یهودیان او را به کفرگویی متهم کردند و قصد کردند تا او را بکشند. آنان نمی‌توانستند این ادعا را بپذیرند که خدا لباس جسم پوشیده و به‌میان آنان آمده است! تا به امروز هم بیشتر فرزندان گناهکار آدم از این سخن عیسی لغزش می‌خورند و آنرا

نمی‌پذیرند. برخی هم به اشتباه فکر می‌کنند که گفتن این که عیسی با خدا برابر و یکی است، به معنای وجود دو خدا است. اما هرگز اینطور نیست. اما کلام خدا بارها با تأکید می‌فرماید که: "خداوند خدای ما یکی است." (کتاب تثبیه ۶:۴). اما این آموزه قطعی و مسلم نمی‌تواند مانع از این شود که خدا خود را در لباس انسان در زمین ظاهر کند. عیسی به جهان آمد تا خدای نادیده را به انسان نشان دهد. عیسی با خدا برابر و یکی است.

در بخش‌های مختلف کلام خدا این موضوع آمده است و ما به دلیل کمبود وقت، به ذکر یک نمونه از آن بسنده می‌کنیم. ولی آیات دیگر هم است (عبرانیان ۲۹:۱۲، یوحنا ۱:۱۸، عبرانیان ۳:۱، کولسیان ۱:۱۹؛ ۲:۹) کلام خدا در رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس ۱:۶، چنین می‌فرماید:

"که [عیسی] تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین."

بلی، این است آنچه که کلام خدا درباره عیسی اعلان می‌دارد: "که در [مسیح] از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است." و به این دلائل است که عیسی به درستی و حقیقت بیان می‌فرماید که: "من و پدر یک هستیم." مسیح عیسی شبان نیکو است! او از آسمان آمد و پاک زیست و جان عزیزش را قربانی ساخت تا کفاره گناهان انسان‌ها باشد. او تنها کسی بود که از مردگان برخاست و دیگر نمرد و او است که حیات جاودانی را عطا می‌فرماید. به همین علت است که عیسی درباره خود می‌فرماید:

"من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند. چنان که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. و از این سبب پدر، مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازگیرم. کسی آنرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آنرا می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم." (یوحنا ۱۰:۱۴-۱۸)

علاوه بر تمام سؤالات، عیسی «شبان نیکو است»، برای اینکه او کسی است که ما را آنقدر دوست داشت که زندگیش را بخاطر ما داد.

پیش از اینکه این درس را به پایان برسانیم، اجازه دهید تا یکبار دیگر به فرمایشات شیرین خداوند عیسی گوش فرا دهیم:

"آمین، آمین؛ به شما می‌گویم هرکه از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است..." و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «آمین، آمین؛ به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. من در هستم، هرکه از من داخل گردد؛ نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند. «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد. مزدور می‌گریزد چون که مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند. چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آن‌ها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. و از این سبب پدر، مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازگیرم. کسی آنرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آنرا می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.» (یوحنا ۱۰)

دوستان عزیز، شما از چه کسی پیروی می‌کنید؟ آیا از شبان نیکو پیروی می‌کنید؟ یا از کس دیگری متابعت می‌نمایید؟
از شما ممنونیم که در این درس با ما همراه بودید و به این درس گوش دادید. شما را دعوت می‌کنیم تا به درس بعدی ما هم بپیوندید تا ببینیم که عیسی از محبتی که قلب خدا را پر ساخته، چه می‌فرماید.
خدا شما را برکت عطا فرماید تا بفهمید که چرا عیسی فرمود:

"من در هستم، هرکه از من داخل گردد؛ نجات یابد... من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد." (یوحنا ۱۰:۱۱، ۹)

درس ۷۷

قلب خدا



انجیل لوقا ۱۵، ۱۸

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، از نوشته‌های انبیاء چنین آموختیم که **خدا قدّوس و عادل** است و نمی‌تواند گناه را تحمّل کند. اما از طرف دیگر هم از کلام خدا متوجّه می‌شویم که او **رحیم و بخشنده** است. این یک خبر خوش برای ما انسان‌های گم‌گشته است، زیرا ما شدیداً به رحم او نیاز داریم. عصیان‌ها و خطایای ما به خدا اهانت کرده‌اند و ما را در حضور او برای همیشه محکوم می‌کنند، مگر این که خود او بر ما رحمت آورد! در این درس، می‌خواهیم دو **مثلی** را مورد مطالعه قرار دهیم که عیسی خداوند برای گروهی از مردم شرح فرمود. از این دو مثل زیبا و جالب، دربارهٔ **بخشش و رحمت عظیم و دل پر از مهر خدا و اینکه گناهکاران چگونه می‌توانند این بخشش و رحمت خدا را بیابند؛** خواهیم آموخت.

در **مثل اول**، دو مرد را می‌بینیم که یکی از آنان رحم خدا را دریافت می‌دارد و دیگری از آن محروم می‌ماند. یکی از آنان متعلّق به فرقه و طبقهٔ فریسیان دیندار که تمام فرائض مذهبی را به‌دقت هرچه تمام‌تر انجام می‌داد، و دیگری فردی باجگیر و گناهکار و متقلّب که منفور خدا و خلق خدا بود؛ هستند.

اجازه دهید تا از فصل هجدهم انجیل مقدّس حضرت لوقا، آیاتی را خدمتتان قرائت کنم. به کلام مبارک خدا گوش فرا دهید:

"و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند. که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. آن فریسی ایستاده بدینطور برای خود دعا کرد:

که خدایا، تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم، حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، هر هفته دومرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم ده یک می‌دهم. اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه به سینه خود زده گفت: خدایا، بر من گناهکار ترحم فرما. به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت، به خلاف آن دیگر؛ زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.» (لوقا ۱۸)

عیسی از این مثل، چه چیزی را می‌خواهد به ما بیاموزد؟ بطور خلاصه باید عرض کنم که عیسی اینرا می‌فرماید که خدا رحمت خود را به کسانی آشکار می‌فرماید که ناپاکی و پلیدی خود را نزد خدا اعتراف می‌کنند و خدا کسانی را که خود را عادل فرض می‌کنند و به خودشان اعتماد بیهوده دارند، محکوم می‌فرماید. به همین دلیل کلام خدا در رسالهٔ اول پطرس ۵:۵، چنین می‌فرماید: "... زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد." آیا خدا می‌تواند کسی را بپذیرد که پیوسته بگوید من شخص عادل هستم! من دعایم را انجام می‌دهم! من روزه می‌گیرم! من هدایایم را می‌دهم! من به مسجد می‌روم! من به کلیسا می‌روم! من این کار و آن کار را انجام می‌دهم! آیا همه این «من» خدا را خوشنود می‌کند؟ هرگز! قلب خدا نمی‌تواند از اعمالی خشنود باشد که ریشه در دلی متکبر دارند.

خدا از دل مغرور، بیزار است. به یاد دارید که خدا چگونه قائن را که نخست‌زادهٔ آدم و حوا بود و خواست که با اعمال خودش خدا را خشنود نماید، نپذیرفت؟ خدا هدیهٔ او را قبول نفرمود. دوستان عزیز، خدا تغییر نمی‌پذیرد. از همان ابتدا تا به الآن، دل خدا از اعمال خودخواهانهٔ بشر ناخشنود است. زیرا اعمال ما در حضور او کامل نیست. آنچه خدا از ما می‌خواهد این است که وضع گناه‌آلود خود را در حضور وی به یاد آوریم، همانطور که آن باجگیر گناهکار فهمید و به سینه خود زد و گفت، «خدایا، بر من گناهکار رحم کن!» این همان قلب شکسته‌ای است که خدا را به جنب‌وجوش می‌آورد تا رحمتش را جاری فرماید. اما خدا کسانی را که مانند آن فریسی به‌ظاهر متدین، خود را برتر از دیگران می‌پندارد، دوست ندارد و ایشان را نمی‌پذیرد.

آنچه که آن فریسی از یاد برده بود، این بود که در روز داوری، خدا ما را با انسان گناهکار دیگری مقایسه نمی‌کند و هر کس مسئول اعمال خودش است. او ما را با معیار کامل خودش می‌سنجد و تمام اعمال ما را ناکامل و آلوده می‌یابد که مستحق مجازات هستند! در رسالهٔ حضرت یعقوب ۲:۱۰، چنین گفته شده

است: "زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می‌باشد." خدایی که فرموده است: "زنا مکن"، هم‌چنین فرموده است که: "قتل مکن" و نیز دستور فرموده است: "دروغ نگو". اگر کسی دروغ بگوید، اگرچه زنا نکرده باشد، ولی باز کاملیت شریعت را شکسته و خوار شمرده است و این کار مجازات خدا را به دنبال دارد. در کتاب مکاشفه ۲۷:۲۱، چنین آمده است: "و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند." به‌همین دلیل است که تمام فرزندان آدم به رحمت خدا نیاز دارند. دوستان عزیز، آیا شما هم مثل آن باجگیر، رحمت خدا را دریافت داشته‌اید؟ یا مانند آن فریسی هنوز تلاش می‌کنید تا با اعمال و پارسایی شخصی خودتان در حضور خدا عادل شمرده شوید؟

حال اجازه دهید تا دوّمین مثال را که نشان می‌دهد قلب خدا همچون دل رحیم پدری بر فرزندان، پر از رحمت و فیض است، از کلام خدا بررسی نماییم. در فصل پانزدهم از انجیل مقدّس لوقا چنین می‌خوانیم:

"و چون همه باجگیران و گناهکاران به‌نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند، فریسیان و کاتبان، همه‌کنان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.» پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:

«شخصی را دو پسر بود.» روزی پسر کوچکتر به پدر خود گفت: ای پدر، رَصَدِ اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد. و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. پس رفته خود را به یکی از اهل آن مُلک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خورند، سیر کند و هیچکس او را چیزی نمی‌داد.

آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم، برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجّه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترخّم نمود و دوان‌دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید. پسر وی را گفت، ای پدر، به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه

آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید. پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید: این چیست؟ به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت. ولی او خشم نموده، نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود. اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالهاست که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نکرده‌ام و هرگز بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم. لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی. او وی را گفت، ای فرزند، تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است. ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد، زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

خداوند با این داستان چه چیزی را می‌خواهد به ما تعلیم دهد؟ در این مثل، ما سه مرد را یعنی، پدر، پسر بزرگ‌تر و پسر کوچک‌تر، می‌بینیم.

● پدر نشانگر خدا است.

● پسر کوچک‌تر مبین گناهکارانی است که توبه می‌کنند و رو به سوی خدا برای رحمت او می‌کنند.

● و پسر بزرگ‌تر نماینده افرادی است که مذهبی هستند و خود را با این تفکر که مذهب و اعمالشان ایشان را نجات می‌بخشد، گول می‌زنند.

ابتدا، بیایید تا کمی درباره پسر کوچک‌تر فکر کنیم. او طبیعت گناه‌آلود خود را در یک زندگی ناپاک در یک دیار بیگانه پیروی می‌کرد. در نهایت او به مذلت و بدبختی گرفتار شد که نتیجه تصمیم اشتباه خودش بود. او از این زندگی نکبت‌بار به تنگ آمد و تصمیم گرفت تا توبه کرده و به خانه پدرش بازگردد. و بگوید: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.

حال جالب است که واکنش پدر او را درمقابل این عمل پسرش ببینیم. آیا او عصبانی بود؟ و آیا او پسرش را همچون یک برده به کار گرفت؟ خیر، ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید:

"اما [آن پسر] هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترخم نمود و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید. پسر وی را گفت، ای پدر، به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامهٔ بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوسالهٔ پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند."

دوستان عزیز، شما از این موضوع، چه می‌آموزید؟ می‌توانیم بفهمیم که خدا نیز دقیقاً همچون رفتاری را با یک گناهکار توبه‌کار دارد. **خدا گناهکاران را دوست دارد** و می‌خواهد تا بر ایشان رحمت فرماید. اما او صبر می‌کند تا انسان‌های گناهکار خودشان به درگاه او آیند و دست توبه و نیاز به سوی او بلند کنند تا او آنها را اجابت فرماید.

اما در ارتباط با پسر بزرگتر، چیز جالبی را می‌بینیم. او قلب مهربان پدرش را نداشت. در عوض عصبانی شد و نخواست تا به خانه وارد شود. و به پدر با تلخی اعتراض می‌کند و می‌گوید: "بین، سال‌هاست که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نکرده‌ام و هرگز بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم." به‌رحال آنچه که پسر بزرگتر نمی‌توانست درک کند، این بود که پدرش نمی‌خواست تا پسرش که برایش کار می‌کند؛ خود را یک برده حساب کند! او پسری را می‌خواست که او را **تمام قلبش دوست بدارد** و او را خدمت کند و از این خدمت، راضی و خشنود باشد.

اکنون نیز بسیاری از فرزندان آدم مانند این پسر بزرگ رفتار می‌کنند. آنان خودشان را همچون یک برده برای خدا به حساب می‌آورند! اما خدا از ما نمی‌خواهد تا بردهٔ او باشیم. خدا می‌خواهد که ما پسران و دختران او باشیم. این همان چیزی است که کلام خدا در رسالهٔ پولس رسول به رومیان ۱۵:۸، می‌فرماید: "از آن‌رو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر؛ ندا می‌کنیم."

دوستان عزیز، آیا شما خود را بردهٔ خدا می‌دانید یا فکر می‌کنید که فرزند خدا هستید؟ شما خود را به‌جای کدام یک از آن دو پسر ذکر شده در مثل عیسی می‌گذارید؟ آیا همانند پسر کوچکتر، از گناهان خودتان پشیمان شده‌اید و می‌خواهید تا نزد پدر آسمانی بازگردید؟ و یا مثل پسر بزرگتر، فکر می‌کنید که در حق شما ظلم شده است و بهتر است که راه خود را ادامه دهید و بردهٔ خدا باشید. چیزی که خدا از شما می‌خواهد این است که مانند پسری باشید که

پدرش را دوست می‌دارد و از انجام اراده او خوشحال می‌شود. خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد رحمتش را بر شما آشکار فرماید، اما منتظر شما است تا به درگاه او بیایید و از او طلب بخشش و رحمت نمایید. در اشعیا نبی ۱۸:۳۰، چنین می‌خوانیم: "و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رأفت نماید و از این سبب برمی‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چون که یهوه خدای انصاف است. خوشبحال همگانی که منتظر وی باشند."

خدای رحیم و مهربان منتظر شما است تا به حضور او آید. درست همانند پدری که در مثل عیسی منتظر پسر گم‌شده‌اش بود، خدا هم انتظار شما را می‌کشد تا بر شما رحمت آورد. خدا می‌خواهد تا شما با دلی فروتن و شکسته در حضور او توبه نمایید. اگر شما به‌نزد او آید و او را با تمام دل خود بجوید، آنگاه می‌توانید مطمئن باشید که خدا را همچون پدری خواهید دید که محبتش را نهایی نیست. اما کسی که متکبر است و رحمت عظیم خدا را خوار می‌شمرد، نمی‌تواند چیزی جز داوری عادلانه و مجازات از جانب خدا را انتظار داشته باشد!

خیلی ممنونیم که با ما همراه بودید. به یاری خدا، در درس بعدی به مطالعه انجیل ادامه خواهید داد تا ببینیم که چگونه عیسی زندگی را به شخصی باز می‌گرداند که چهارروز از مرگش گذشته است! خدا به شما برکت عطا فرماید تا درک نمایید و به‌خاطر آورید که کلام خدا می‌فرماید:

"خدا با متکبران مقاومت می‌کند، و فروتنان را فیض می‌بخشد."
(اول پطرس ۵:۵)

درس ۷۸

قیامت و حیات



انجیل یوحنا ۱۱، ۱۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، از کلام خدا دیدیم که عیسی اسامی زیادی دارد. این نام‌ها به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که عیسی کیست. فهمیدیم که عیسی کلمهٔ خدا، پسر حضرت اعلا، پسر انسان، برهٔ خدا، منجی، نان حیات، نور جهان، خداوند جلال، در گوسفندان و شبان نیکو است. در این درس دو اسم دیگر عیسی را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. این نام‌ها عبارتند از: "قیامت" و "حیات"، که دو اسم مهم عیسی خداوند هستند.

در درس‌های گذشته مشاهده کردیم که عیسی مسیح، در سرزمین‌های یهود می‌گذشت و تعلیم می‌داد، اعمال نیکو به‌ظهور می‌رسانید و بیماران را شفا می‌بخشید. جمعیت زیادی او را متابعت می‌نمودند. اما مذهبیبون و فریسیان به عیسی حسادت می‌کردند. آن‌ها نمی‌توانستند حکمت و توانایی عیسی را انکار کنند، به‌همین دلیل به او حسادت روا می‌داشتند.

در این درس، قصد داریم که به مطالعهٔ انجیل ادامه دهیم. می‌خواهیم یکی دیگر از معجزات بزرگ عیسی را بررسی کنیم و ببینیم که چگونه عیسی جلال و قوت خدا را آشکار می‌فرماید و مردم زیادی به او ایمان می‌آورند. در فصل یازدهم انجیل حضرت یوحنا چنین نوشته شده است:

"و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت‌عَنیّا که دهٔ مریم و خواهرش مرتا بود. و مریم آن است که خداوند را به عطر تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. پس خواهرانش نزد عیسی فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری مریض است.» چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست، بلکه

برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.» و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت می نمود.

پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.» شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می خواهی بدانجا بروی؟» عیسی جواب داد: «آیا ساعت های روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد، زیرا که نور این جهان را می بیند. ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد، زیرا که نور در او نیست.» این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می روم تا او را بیدار کنم.» شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.» اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می گوید. آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است. و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.» پس تو ما که به معنی توأم باشد به هم شاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می باشد. و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا به جهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. و چون مرتا شنید که عیسی می آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. پس مرتا به عیسی گفت: «ای آقا اگر اینجا می بودی، برادر من نمی مرد. ولیکن الآن نیز می دانم که هرچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.» مرتا به وی گفت: «می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.»

عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟» او گفت: «بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.» و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می خواند.» او چون این را بشنید، به زودی برخاسته، نزد او آمد. و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد. و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می رود تا در آنجا

گریه کند.» و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدم‌های او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.» عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدت مُکَدَّر شده، مضطرب گشت. و گفت: «او را کجا گذارده‌اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.» عیسی بگریست. آنگاه یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!» بعضی از ایشان گفتند: آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟ پس عیسی باز به شدت در خود مکدّر شده، نزد قبر آمد و آن غار‌ای بود، سنگی بر سرش گذارده. عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر میّت بدو گفت: «ای آقا الآن متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن من را شنیدی. و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ ولکن به جهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.» چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا!» درحال، آن مرده دست‌وپای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

پیش از این که این داستان شگفت‌انگیز را تمام کنیم، خوب است که کمی درباره این معجزه بزرگ عیسی ببینیم. از ابتدای آفرینش تا الآن کسی نشنیده که فردی بتواند جسد مرده‌ای را که چهار روز در قبر است، زنده کند! اما عیسی خداوند این کار را انجام داد و ایلعازر را زنده فرمود. قدرت مرگ برای عیسی خداوند، مشکلی نبود، زیرا او کلمه خدا و حیات خدا می‌باشد که از آسمان آمده است. خدا در خود حیات دارد و عیسی نیز اینگونه بود. تنها خدا می‌تواند مرده را زنده کند و عیسی این کار را انجام داد. زیرا عیسی مسیح سرچشمه حیات است. به همین دلیل است که هنگامی که عیسی خداوند، ایلعازر را صدا زد، او از قبر بیرون آمد. خداوند عیسی به خواهر ایلعازر فرمود: "من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بُود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد."

حال بیاید تا داستان را تمام کنیم و ببینیم که پس از اینکه عیسی به ایلعازر فرمود که از قبر بیرون آید، چه اتفاقی رخ داد. کلام خدا در فصل یازدهم انجیل یوحنا می‌فرماید:

"آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند. پس رؤسای کهنه و فریسیان، شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»

یکی از ایشان، قیافا نام، که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی‌دانید و فکر نمی‌کنید که به جهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردد.» و این را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال، رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛ و نه در راه آن طایفه تنها، بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند. و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. پس بعد از آن عیسی در میان یهود، آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات؛ قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند. و در طلب عیسی می‌بودند و در هیكل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟» اما رؤسای کهنه و فریسیان، حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند."

در فصل دوازدهم انجیل یوحنا، چنین می‌خوانیم:

"پس شش‌روز قبل از عید فصیح، عیسی به بیت‌عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گران‌بها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم‌کننده وی بود، گفت: «برای چه این عطر به سیصددینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟» و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت. عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که به جهت روز تکفین من اینرا نگاه‌داشته است. زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجاست آمدند، نه برای عیسی و بس، بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانده بود ببینند. **آنگاه رؤسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.**"

دوستان عزیز، وقت درس ما کم‌کم به پایان می‌رسد، اما پیش از اتمام درس لازم است که به موضوعی توجه کنیم. آیا به واکنش رهبران مذهبی و فریسیان نسبت به معجزه عیسی توجه نمودید؟ هیچکدام از آنان جرأت انکار معجزات عیسی را نداشتند، زیرا خودشان می‌دیدند که عیسی یک مرده را که چهار روز در قبر بود، زنده می‌فرماید. اما عکس‌العمل فریسیان و رئیس آنان به این امر چه بود؟ آیا آنان به عیسی که سرچشمه حیات است، ایمان آوردند؟ **خیر، آنان توبه نکردند، تمام معجزات عیسی باعث نشد تا رئیس کاهنان به توبه بگراید!**

پس از آن رئیس کاهنان بیشتر از عیسی متنفر شدند و با هم شورا کردند تا به ترتیب ممکن، عیسی را از میان بردارند. آنان حتی تصمیم گرفتند که ایلعازر را هم بکشند زیرا او دلیلی بود که بسیاری از یهودیان با دیدن او به عیسی ایمان آورده بودند. قلب آن رؤسای مذهبی چقدر از خدا دور بود! **آنان خدا و حقیقت را دوست نداشتند.** آنان این همه معجزه را ندیده می‌گرفتند. همه آنها فقط به فکر خودشان بودند. به همین علت تصمیم گرفتند که عیسی را که سد راهشان است از بین ببرند. زیرا از قدرت و محبوبیت روزافزون عیسی می‌ترسیدند.

شما درباره این رهبران مذهبی ریاکار چه فکر می‌کنید؟ چه کسی فکر کشتن عیسی را در سر آنان انداخته بود؟ شیطان آنان را راهنمایی می‌کرد، زیرا او از عیسی متنفر است. شیطان فکر می‌کرد که اگر یهودیان عیسی را بکشند، برنامه خدا برای نجات بشر با شکست مواجه می‌شود. اما چیزی که شیطان نمی‌دانست این بود که **خدا تصمیم داشت تا از مرگ عیسی برای رستگاری فرزندان آدم از قدرت و اسارت شیطان استفاده فرماید!** آنها همچنین نمی‌دانستند که مرگ بر خداوند عیسی غلبه همیشه ندارد. قبر نمی‌تواند خداوند را در خود نگاه دارد، زیرا **عیسی خداوند قیامت و حیات است.** او به خواهر ایلعازر فرمود که «**من قیامت و حیات هستم.** هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد... آیا این را باور می‌کنی؟" (یوحنا ۱۱: ۲۵-۲۶)

باید در اینجا درس خود را پایان دهیم. شما عزیزان را دعوت می‌کنیم که برای مطالعه انجیل به کتاب مقدس مراجعه کنید. در درس بعدی قصد داریم که ورود عیسی را به اورشلیم که سوار بر کره الاغی بود، تا پیشگویی انبیاء را به انجام رساند، از انجیل مقدس خدا بررسی کنیم.

خدا شما را تعلیم دهد تا معنای مبارک فرمایشات مسیح را درک کنید که فرمود:

"من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟" (یوحنا ۱۱: ۲۵-۲۶)

تا درس بعدی شما را به خدای خالق تمام جهان می‌سپاریم. خدای زنده نگهدارتان باد. آمین.

درس ۷۹

ورود عیسی به اورشلیم



انجیل لوقا ۱۸-۲۰، غیره.

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که چگونه خداوند عیسی یک مرده را که چهار روز از مرگش می‌گذشت، زنده فرمود. قدرت مرگ برای عیسی هیچ مشکلی نبود، زیرا او قیامت و حیات است. در این درس قصد داریم با مطالعه انجیل مقدس ببینیم که عیسی فروتنانه وارد اورشلیم می‌شود تا بمیرد. عیسی هر آنچه را که قرار بود برایش اتفاق افتد، می‌دانست. او می‌دانست که رهبران مذهبی یهود او را به رومی‌ها تسلیم می‌کنند تا او را شکنجه داده و بر صلیب بکشند. باین‌حال، این آگاهی بر آینده، او را از ورود به اورشلیم بازداشت. در انجیل لوقا ۹:۵۱، چنین می‌خوانیم: "و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد." او در راه اورشلیم به شاگردانش مسائل مهمی را فرمود که در انجیل لوقا ۱۲:۵۰، چنین نوشته شده است: "اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن به سر آید."

اما سؤال این است که چرا عیسی با عزمی چنان راسخ، رو به سوی اورشلیم داشت؟ او می‌خواست تا خود را تسلیم آنانی کند که می‌خواستند او را بکشند! موضوع عجیبی است! اگر شما بدانید که در شهری می‌خواهند شما را شکنجه داده و در نهایت بطرز فجیعی شما را بکشند، آیا به آن شهر خواهید رفت؟ این درست همان کاری بود که عیسی انجام داد! عیسی می‌دانست که دلیل به دنیا آمدنش این است که روی صلیب کشته شود تا کفاره گناهان تمام انسان‌ها را تمام و کمال پردازد تا آنان نجات بیابند. عیسی به جهان نیامد تا به دنبال خوشی خودش باشد، بلکه هدف مسیح، انجام اراده خدا بود که پیامبران آنرا پیشگویی کرده بودند: پیامبران نبوت کرده بودند که مسیح به جهان می‌آید تا رنج کشیده و بیرون از اورشلیم روی کوهی که ابراهیم قوچی را به جای اسحاق

قربانی نمود، خون پاکش را برای پاک نمودن گناه فرزندان آدم بریزد. لازم بود تا قربانی کردن نمادین گوسفند برای کفاره گناه، در عیسی مسیح؛ به کمال و انتها برسد. برای همین بود که عیسی به اورشلیم رفت، شهری که همانند چاه شیران گرسنه برای شکار؛ دهان خود را برای بلعیدن او باز کرده بود!

اجازه دهید تا چند آیه را از جاهای مختلف کلام خدا برایتان قرائت کنم. ابتدا از فصل دهم انجیل حضرت مرقس، آیتی را در همین زمینه می‌خوانم. به کلام خدا گوش دهید:

"و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلوی ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد." (مرقس ۱۰: ۳۲) که: "اینک به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امت‌ها سپارند، و بر وی سخریه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست."

همچنین از انجیل حضرت لوقا فصل ۱۸: ۳۴-۴۳، خدمتتان قرائت می‌کنم:

"اما شاگردان چیزی از این امور نفهمیدند. و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند. و چون نزدیک آریحا رسید، کوری به جهت گدایی بر سر راه نشسته بود. و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید: چه چیز است؟ گفتندش: عیسی ناصری درگذر است. در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.» و هر چند آنانی که پیش می‌رفتند، او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که: «پسر داودا بر من ترحم فرما.» آن‌گاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد، از وی پرسیده، گفت: «چه می‌خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.» در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجیدکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند."

در فصل بیست و یکم انجیل متی همچنین نوشته شده است:

"و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت‌فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دونفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «در این قریه‌ای

که پیش روی شما است بروید و در حال، **الاعی** با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدین‌ها احتیاج دارد که فی‌الغور آنها را خواهد فرستاد.» و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود که: «دختر صهبیون را گوید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.»

پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به‌عمل آوردند و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد. و گروهی بسیار، رخت‌های خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان، شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستراند. و جمعی از پیش‌و‌پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیعیانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیعیانا در اعلی علیین!»

در ادامه در فصل نوزدهم انجیل لوقا چنین می‌خوانیم:

"انگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد، شاگردان خود را نهیب نما.» او در جواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگ‌ها به صدا آیند.» و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، گفت: «اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو می‌شد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است. زیرا ایامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود. و تو را و فرزندان را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت، زیرا که ایام **تفقد خود را ندانستی.**»

در آیاتی از فصل بیست‌ویکم انجیل حضرت متی هم چنین آمده است: "و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟» آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.» پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل، خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و **تخت‌های صرافان و کرسی‌های کبوترفروشان را واژگون ساخت.** و ایشان را گفت: «مکتوب است که **خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید.**»

و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید. اما رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایبی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «**هوشیعیانا پسر داودا،**» می‌گفتند؛ دیدند، غضبناک گشته، به وی گفتند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟»

و در انجیل مرقس ۱۸:۱۱، چنین آمده است:
"چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را
چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند، چون که همه مردم از تعلیم وی
متحیر می‌بودند."

و نیز آیاتی از فصل دوازدهم انجیل یوحنا را هم خدمتتان قرائت می‌کنم:
"عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال
یابد. آمین، آمین؛ به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد،
تنها ماند، لیکن اگر بمیرد؛ ثمر بسیار آورد. کسی که جان خود را دوست دارد،
آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات
جاودانی آنرا نگاه خواهد داشت.

الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت
رستگار کن،؟ **لکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.** ای پدر، اسم
خود را جلال بده!». ناگاه صدایی از آسمان در رسید که: «جلال دادم و باز
جلال خواهم داد». پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعده
شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!». عیسی در جواب گفت:
«این صدا از برای من نیامد، بلکه به جهت شما. الحال داوری این جهان است
و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. و من اگر از زمین بلند کرده
شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» و این را گفت **کنایه از آن قسم
موت که می‌بایست بمیرد.**"

اجازه دهید تا کمی در همین جا توقّف کرده و ببیندیشیم. در این آیات دیدیم
که عیسی سوار بر کره الاغی وارد اورشلیم می‌شود، در حالی که انبوهی از
جمعیت او را با شادی و امید؛ استقبال می‌کنند. اما مردم نمی‌دانستند که چرا
عیسی به اورشلیم آمده است. حتی شاگردان عیسی هم نمی‌فهمیدند که چه
اتفاقی در حال رخ دادن است. آنان امیدوار بودند که استادشان آنها را از زیر ستم
و سلطه دشمنان اشغالگر رومی نجات بخشد. اما این هدف آمدن عیسی به دنیا
نبود. **عیسی به جهان آمد تا امپراتوری شیطان را نابود فرماید.** او نیامد تا این
جهان فاسد را درست کند، بلکه آمد تا **قلب‌های گمراه و تاریک انسان‌ها را
شفا بخشد و به سوی خدا بازگرداند.** اما یک‌روز خداوند عیسی خواهد بازگشت
تا تمام انسان‌ها را با عدالتش داوری فرماید و دنیا را اصلاح فرماید. بهر حال
وقتی او نخستین بار به جهان آمد، او آمد تا با مرگش برای ما قربانی شود. او
آمد تا فرزندان آدم از جریمه گناهانشان آزاد گردند، درست همانطور که خدا از
طریق پیامبرانش اینرا وعده داده بود.

کلام خدا در فصل نوزدهم انجیل لوقا چنین فرموده است:
"و هر روز در هیکل تعلیم می داد، اما رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم،
قصد هلاک نمودن او می کردند. و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او
آویخته بودند که از او بشنوند."

همچنین در ادامه و در فصل بیستم این انجیل چنین آمده است:
"روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و
بشارت می داد که رؤسای کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، به وی گفتند: «به ما
بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو
داده است؟». در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می پرسم. به من
بگوئید تعمیم یحیا از آسمان بود یا از مردم؟» ایشان با خود اندیشیده، گفتند
که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟ و اگر گوئیم
از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می دارند که یحیا نبی است.»
پس جواب دادند که «نمی دانیم از کجا بود.» عیسی به ایشان گفت: «من نیز
شما را نمی گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می آورم.»
و این مثل را به مردم گفتن گرفت که: «شخصی تاکستانی غرس کرد و به
باغبانش سپرده، مدت مدیدی سفر کرد. و در موسم، غلامی نزد باغبانان
فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند.
پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی حرمت کرده، تهی دست
بازگردانیدند. و باز سوومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.
آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را می فرستم شاید چون او را
بینند، احترام خواهند نمود. اما چون باغبانان، او را دیدند، با خود تفکرکنان
گفتند، این وارث می باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. در حال
او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟ او
خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس
چون شنیدند، گفتند حاشا. به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته
چیست، سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه شده است. و هر
که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد، او را نرم خواهد
ساخت!» آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را
گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره
ایشان زده بود."

از مثل باغبانان شریر، عیسی به کسانی که قصد جان او داشتند، هشدار
می دهد. آیا شما دوست عزیز معنای این مثل را درک می کنید؟ جالب است که
معنای این مثل، زیاد دشوار نیست. در این مثال، عیسی خدا را به صاحب باغ،

قوم اسرائیل را به باغبانان و رهبران مذهبی یهود را به باغبانان شریر تشبیه می‌فرماید. او همچنین پیامبران را به خادمین صاحب باغ و خود را به پسر صاحب باغ، که توسط باغبانان کشته شد، یعنی عیسی مسیح تشبیه می‌نماید.

راحت می‌شود فهمید که چرا رهبران مذهبی و فریسیان از عیسی عصبانی شده بودند. آنان خیلی خوب می‌دانستند که عیسی دربارهٔ آنان این مثل را ذکر کرده است! آنان فهمیدند که عیسی آنان را به باغبانان شریر و نابکار تشبیه فرموده است که خادمین خدا را آزار می‌دهند و چشم طمع به اموال صاحب باغ دارند و حتی پسر عزیز او را هم حرمت نمی‌دارند و او را می‌کشند! عیسی می‌فرمود که فریسیان و کاتبان، کلام انبیاء را ندیده می‌گیرند و قاتلان انبیاء و پسر حضرت اعلا هستند! عیسی خداوند نه تنها اینرا به آنان فرمود، بلکه از کلام انبیاء هم نقل قول فرموده و به ایشان فرمود که: "سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه شده است. و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد، او را نرم خواهد ساخت." (لوقا ۱۷:۲۰-۱۸، مزمور ۱۱۸:۲۲)

به همین دلیل، خداوند مسیح به رهبران مذهبی و فریسیان؛ هشدار داد که آن نجات‌دهنده‌ای را که ایشان رد کردند و بی‌حرمت ساختند و کمر به قتل او بستند، در نهایت به داوری عادلانهٔ ایشان خواهد نشست!

دوستان عزیز، وقت درس ما به اتمام رسیده است. از شما برای همراهیتان ممنونیم. در درس بعدی به مدد خدا به داستان شگفت‌انگیز عیسی و رهبران مذهبی یهود، خواهیم پرداخت.

خدا شما را برکت دهد تا کلام او را که دربارهٔ مسیح موعود است، درک نمایید که می‌فرماید:

"او در جهان بود و جهان به واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را نشناخت."
(انجیل یوحنا ۱:۱۰)

تا درس بعدی خدا یار و نگهدار شما باد. آمین.

درس ۸۰ کلام دشوار و حقیقی



انجیل متی ۲۲-۲۵

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، دیدیم که عیسی با آگاهی کامل؛ وارد شهر اورشلیم می‌شود، شهری که جایگاه کاهنان و معلمین مذهبی یهود بود. همان کسانی که با هم شورا کرده بودند تا عیسی را بکشند! عیسی از هر آنچه که قرار بود برایش اتفاق افتد، باخبر بود، اما این آگاهی او را از ورود به اورشلیم بازداشت. او می‌دانست که به جهان آمده تا برای کفاره گناهان بشر جانش را فدا سازد. تنها چندروز باقی مانده بود تا کاهنان او را دستگیر کرده و بر صلیب بکشند.

دوستان عزیز، هر جا که هستید، از شما تقاضا داریم که با دقت به آنچه که خداوند عیسی به رهبران مذهبی یهود می‌گوید و آنان را برای ریاکاری و شرارتشان توبیخ می‌فرماید؛ گوش فرا دهید. سخنانی که در این درس به نقل از فرمایشات خداوند عیسی ذکر می‌شود، دشوار و حقیقی است. به قول معروف، حقیقت همیشه تلخ است! و درس این ساعت، پر از چنین گفته‌هایی است.

چنانکه در درس گذشته دیدیم، پس از آنکه عیسی خداوند وارد اورشلیم گردید؛ هر روز به معبد می‌رفت و مردم را تعلیم می‌داد. و هر روز، رهبران مذهبی و ملّایان یهود، در پی فرصتی بودند که عیسی را بخاطر سخنی گرفتار کرده و او را به همان جرم به مرگ بسپارند. اما آنها از مردم می‌ترسیدند، چون مردم با اشتیاق به فرمایشات عیسی گوش می‌سپردند و نمی‌خواستند که حتی یک کلمه را هم از دست بدهند!

در فصل بیستم انجیل حضرت لوقا، کلام خدا چنین می‌فرماید:
"و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند. پس از او سؤال نموده،

گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی، آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟ دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.» او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.» (مرقس ۱۲: ۱۵-۱۶) پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.

در فصل بیست و دوم انجیل حضرت متی، چنین می‌یابیم:

"و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سؤال نموده، گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش، زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید. باری در میان ما هفت برادر بودند که اوّل زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد. و همچنین دوّمین و سوّمین تا هفتمین. و آخر از همه آن زن نیز مرد. پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود، زیرا که همه او را داشتند؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از اینرو که کتاب و قوّت خدا را در نیافته‌اید.» در ادامه و در فصل بیستم انجیل حضرت لوقا هم می‌خوانیم: "عیسی در جواب ایشان گفت: «اینای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند. لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند، از آن جهت؛ مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چون که پسران قیامت هستند. و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. و حال آنکه خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.»"

و باز در فصل بیست و دوم انجیل حضرت متی می‌خوانیم:

"اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند. و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سؤال کرده، گفت: «ای استاد، کدام حکم در شریعت از همه بزرگتر است؟» عیسی وی را گفت: «این که خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اوّل و اعظم. و دوّم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است.»

و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، گفت: «دربارهٔ مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.» ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانچه می‌گوید: خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم. پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» و هیچکس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آنروز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.

در ادامه و در فصل بیست‌وسوم همین انجیل هم چنین ذکر شده است: "آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده، گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان نکنید، زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایل‌های خود را عریض و دامن‌های قبای خود را پهن می‌سازند، و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنایس را دوست می‌دارند، و تعظیم در کوچه‌ها را و این‌که مردم ایشان را آقا آقا؛ بخوانند. لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. و هیچکس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است. و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح. و هرکه از شما بزرگتر باشد، خادم شما بُود. و هرکه خود را بلند کند، پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرافراز گردد.

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود، داخل آن نمی‌شوید و داخل شونده‌گان را از دخول مانع می‌شوید.

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا؛ نماز را طویل می‌کنید؛ از آن‌رو عذاب شدیدتر خواهید یافت.
وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بروبحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دومرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید!

وای بر شما ای راهنمایان کور که می‌گویید: «هرکه به هیکل قسم خورد باکی نیست، لیکن هرکه به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.» ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟» و هرکه به مذبح قسم خورد باکی نیست، لیکن هر که به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.» ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح

که هدیه را تقدیس می‌نماید؟ پس هرکه به مذبح قسم خورد، به آن و به هرچه بر آن قسم خورده است؛ و هرکه به هیكل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛ و هرکه به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عُشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید. ای راهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن‌رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است. ای فریسی کور، اوّل درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نمایید، لیکن درون آنها از استخوان‌های مردگان و سایر نجاسات پر است! هم‌چنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملو هستید. **وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیاء را بنا می‌کنید و مدفن‌های صادقان را زینت می‌دهید، و می‌گویید: «اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیاء با ایشان شریک نمی‌شدیم!»** پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیاء هستید. پس شما پیمانۀ پدران خود را لبریز کنید! ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد؟ **لهدا أَلحال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند، تا همه خون‌های صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریاء ابن‌برخیا که او را در میان هیكل و مذبح کشتید.** هرآینه به شما می‌گوییم که این همه بر این طایفه خواهد آمد! **«ای اورشلیم اورشلیم، قاتل انبیاء و سنگسار کنندهٔ مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند ولی نخواستید! اینک خانهٔ شما برای شما ویران گذارده می‌شود.»**

و در ادامه در فصل بیست و چهارم همین انجیل هم چنین آمده است:
"پس عیسی از هیكل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیكل را بدو نشان دهند. عیسی ایشان را گفت: «آیا همهٔ این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گوییم در این جا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به‌زیر افکنده نشود!» و چون به کوه زیتون نشسته بود،

شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «**زُنه‌ار کسی شما را گمراه نکند!** زانرو که بسا به‌نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. زنه‌ار مضطرب مشوید زیرا که وقوع همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید. اما همه اینها آغاز دردهای زه است. آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت‌ها به جهت اسم من از شما نفرت کنند. و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند. و بسا انبیاء کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند... آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است»، باور مکنید، زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی. **اینک شما را پیش خیر دادم.** «پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فروریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید؛ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد.»

در فصل بیست‌وپنجم از همین انجیل چنین نوشته شده است:

«اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان، میش‌ها را از بزها جدا می‌کند. و میش‌ها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: «بیایید ای برکت‌یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.»... «پس اصحاب طرف چپ را گوید: «ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است... و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»»

دوستان عزیز، درس ما به انتهای خود نزدیک می‌شود. در پیام این درس دیدیم که خداوند عیسی، رهبران مذهبی را به جهت ریاکاری و دل سخت آنان توبیخ و شماتت می‌فرماید. و همچنین دیدیم که خداوند مسیح، به شاگردانش درباره آمدن انبیاء دروغین و فریب مردم، هشدار می‌دهد. و در نهایت اعلان می‌فرماید که روزی با جلال و شکوه فرشتگانش برای داوری آنانی که مژده خدا درباره مسیح را رد کرده‌اند، خواهد بازگشت.

بلی، در این درس هم خبر خوش و هم کلمات تندی را شنیدیم. اما تمام این کلمات حقیقی، و همچنین کلام عالی هستند. عیسی فرمود که: "حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا ۸:۳۲)

دوستان عزیز، از همراهی شما با این درس بسیار ممنونیم. شما را دعوت می‌کنیم که به درس بعدی ما هم پیوندید که در آن از یکی از شاگردان عیسی سخن خواهیم گفت که به نزد کاهن اعظم می‌رود و عیسی را به دست‌های آنانی که می‌خواستند او را بکشند، تسلیم می‌کند!

خدا شما را برکت دهد تا به آنچه که عیسی فرمود، توجه کنید. خداوند عیسی فرموده است:

"گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته‌اید!" اما "حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." (متی ۲۹:۲۲؛ یوحنا ۸:۳۲)

تا درس بعدی، خدا همراه و پشتیبان شما باشد. آمین.

درس ۸۱

شام آخر



انجیل متی ۲۶

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، همانطور که بسیاری از شما عزیزان می‌دانید، ما در کلام خدا و انجیل مقدس؛ گشت‌وگذار روحانی و لذتبخش داشته‌ایم. انجیل، خبر خوش خدا برای انسان سرگشته است. عیسی قدوس از آسمان به جهان آمد تا کفاره گناهان فرزندان آدم باشد. **نجات‌دهنده با سایر اشخاص، تفاوت دارد، زیرا او کلمه ازلای خدا بود که در لباس جسم انسانی در زمین پدیدار گشت.** عیسی در تولدش هم بی‌همتا بود، زیرا از یک دختر باکره و بواسطه روح القدس به دنیا آمد. او همچنین در سیرت هم ممتاز و یگانه بود. زیرا با سرشتی پاک به جهان آمد و هرگز گناه نکرد. **اعمال او هم شگفت‌انگیز بودند، زیرا کسی هرگز نتوانسته بود کارهایی مانند او انجام دهد.** عیسی خداوند بر بیماری و مرگ و شیطان و دیوها هم قدرت مطلق داشت، او بر باد و امواج دریا و هم اقتدار داشت و همه خلقت از او فرمان می‌بردند. **تعالم او نیز منحصر به فرد بودند.** حتی دشمنان او اعتراف می‌کردند که تاکنون هرگز کسی مانند وی سخن نگفته است! (انجیل یوحنا ۷:۴۶)

بلی، عیسی مسیح، یک شخصیت بی‌همتا بود. اما این موضوع باعث نمی‌شد تا همگان او را به‌عنوان منجی آسمانی خود بپذیرند. بیشتر فرزندان آدم، نمی‌دانستند که عیسی واقعاً کیست. برخی او را یک پیامبر می‌دانستند، ولی نمی‌خواستند قبول کنند که خود خدا به دیدار آنان آمده است! کاهنان و فریسیان و رهبران مذهبی یهود نه‌تنها در شناخت عیسی قصور ورزیدند، بلکه باهم مشورت کردند که عیسی را به قتل برسانند! در درس قبلی مشاهده کردیم که چگونه خداوند عیسی رهبران و معلمین مذهبی یهود را به‌سبب سخت‌دلی و ریاکاری و شرارت ایشان توبیخ و نکوهش می‌فرماید. اما کلام عیسی باعث

توبه آنان نشد. در حقیقت، آن رهبران به‌ظاهر مذهبی یهود، تنها یک فکر داشتند و آنهم **قتل عیسی بود!**

خداوند عیسی، می‌دانست که باید به اورشلیم برود و در آنجا بر صلیب بمیرد و این کار باید از جانب رهبران مذهبی یهود انجام می‌گرفت. به‌همین دلیل، خداوند مسیح به شاگردانش اطلاع داده بود که کاهنان و فریسیان او را به مرگ محکوم خواهند کرد. آنها او را به رومی‌ها تسلیم می‌کردند و آنان هم او را استهزاء می‌کردند و آب دهان بر او می‌انداختند و او را می‌زدند و شکنجه می‌کردند و در نهایت هم او را بر صلیب می‌خکوب می‌کردند. اما پس از سه‌روز، او از مردگان قیام می‌فرمود! بنابراین، عیسی مرگ و رستاخیز خود را پیشگویی فرموده بود. او نه‌تنها چگونگی مرگش، بلکه مکان قتلش و نیز حتی زمان مرگش را هم پیشگویی فرموده بود که در قسمتی از کلام که در این درس مطالعه می‌کنیم؛ ذکر گردیده است.

حال بیابید با هم و با احترام آیاتی از فصل بیست‌وششم انجیل حضرت متی را مطالعه کنیم. کلام خدا چنین می‌فرماید: "و چون عیسی همه این سخنان را به‌اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.»"

توجه کردید که عیسی خداوند درباره مرگش به‌دست انسان‌ها در **روز عید پسخ**، جزئیاتی را به شاگردانش فرمود؟ این موضوع بسیار مهم است. در مطالعه تورات آموختیم که معنای عید پسخ چیست. روز پسخ، در اولین ماه از تقویم یهودی که تقریباً برابر با ماه فروردین یا اوائل اردیبهشت تقویم پارسی است؛ قرار می‌گیرد. هر سال، یهودیان به‌یاد می‌آوردند که در زمان موسی خدا برای آزادی پدران ایشان از اسارت و بندگی فرعون، چه معجزات بزرگی انجام داده بود. خدا برای انجام برنامه عظیمش برای داوری و مجازات مصریان، تمام نخست‌زاده‌های ذکور آنان را از بین برد. اما خدا برای رهایی قوم اسرائیل از این بلای عظیم، راهی مهیا فرمود و آن راه این بود که هر خانواده اسرائیلی یک بره بی‌عیب را قربانی کرده و خون آنرا بر چهارچوب درب خانه‌هایشان پاشند. و خدا وعده داد که هرگاه آن خون را ببیند، از کشتن آنان صرف‌نظر خواهد فرمود. (کتاب خروج ۱۲:۱۳). قوم اسرائیل هر آنچه خدا فرموده بود، انجام دادند و در نتیجه خدا همه نخست‌زاده‌های آنان را از مرگ نجات داد. خدا ایشان را بخاطر **خون آن بره از مرگ رهایی داد.**

برای هزاروپانصد سال، قوم اسرائیل به یادبود این کار عظیم خدا در روز عید پسخ، بره‌ای را قربانی می‌کنند. اما خدا نمی‌خواهد که آنان صرفاً به عقب بنگرند و به‌یاد بیاورند که در گذشته چه اتفاقی برایشان رخ داده است. با استفاده

از قربانی‌های بره‌ها، خدا از آنان می‌خواست تا رو به جلو داشته باشند و منتظر روزی باشند که بره بی‌عیب خدا روی صلیب برای آنان قربانی شود. خونی که مسیح نثار فرمود، قادر است تا تمام گناهان را بیخشد و اثر مجازات آنرا برای انسان توبه‌کار، خنثی سازد. مرگ منجی بر صلیب قربانی کامل و نهایی بود که شریعت عادلانه خدا نیازمند آن بود. خدا در حکمت خود طرح فرموده بود تا منجی جاننش را در روز عید پسخ فدا سازد و خونش را بریزد تا کار نمادین قربانی گوسفند، در او به تحقق و کمال برسد. به همین دلیل، خداوند عیسی برنامه خدا را اجرا فرمود تا نجات برای فرزندان گناهکار آدم مهیا گردد. حال اجازه دهید تا از انجیل مقدس، آیاتی را خدمتتان قرائت کنم. ابتدا از فصل بیست‌وششم انجیل حضرت متی، چند آیه می‌خوانم. به کلام محترم خدا گوش فرا دهید:

"و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که بعد از دوروز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد». آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوان‌خانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته، به قتل رسانند. اما گفتند: «نه در وقت عید، مبادا آشوبی در قوم برپا شود...» آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمأ بود، نزد رؤسای کهنه رفته، گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند. و از آن وقت درصدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند."

در فصل چهاردهم انجیل حضرت مرقس هم چنین آمده است:

"و روز اول از عید فطیر که در آن پسخ را ذبح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجا می‌خواهی برویم تدارک ببینیم تا پسخ را بخوری؟» پس دونفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، و به هرجایی که درآید صاحبخانه را گوید: استاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تا پسخ را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟ و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک ببیند.»"

و نیز در فصل بیست‌ودوم انجیل حضرت لوقا هم چنین آمده است:

"و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست. و به ایشان گفت: «اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این پسخ را با شما بخورم. زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» و در ادامه داستان، در فصل چهاردهم انجیل حضرت مرقس چنین

ذکر شده است: "و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هرآینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذا می خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ایشان غمگین گشته، یک یک، گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که؛ آیا من هستم. او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فرو برد! به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان بواسطه او تسلیم شود. او را بهتر می بود که تولد نیافتی.»" و باز در فصل بیست و ششم انجیل حضرت مّتی چنین گفته شده است: "و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد، آیا من آنم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!»" و در فصل سیزدهم انجیل حضرت یوحنا هم چنین آمده است: "پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود." و در نهایت در فصل چهاردهم از انجیل حضرت مرقس هم اینچنین می خوانیم: "و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود.»"

این آن کلامی است که درباره آخرین شام عیسی پیش از مصلوب شدنش با شاگردانش صرف نمود. عیسی بر حواریونش آشکار ساخت که یکی از آنان به او خیانت می کند و او یهودای اسخریوطی بود. از نظر انسانها، یهودا یک شاگرد وفادار بود، اما عیسی خداوند که عارف القلوب است، می دانست که یهودا فقط به فکر پول و امور دنیوی است. برای همین بود که یهودای اسخریوطی نزد قیافا و دیگر کاهنان رفت تا به آنان پیشنهاد داد تا عیسی را در قبال مقداری پول به آنان تسلیم نماید. و فریسیان و رهبران مذهبی یهود، به او وعده سی پاره نقره دادند و این درست همان چیزی بود که صدها سال پیش درباره اش پیشگویی شده بود. کلام خدا در کتاب حضرت زکریا ۱۱: ۱۲-۱۳، چنین می فرماید: "و به ایشان گفتم: «اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و آلا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختم.»"

اما مهمترین چیز در آنچه که تاکنون خواندیم، چیزی است که عیسی خداوند در هنگام تقسیم کردن نان و عصاره انگور با شاگردانش به آنان فرمود.

اجازه دهید تا آیات مربوطه را از فصل چهاردهم انجیل حضرت مرقس، خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا در این قسمت چنین می‌فرماید:

"و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود.»"

از این طریق، می‌بینیم که عیسی خداوند دو چیز را بعنوان نماد خون و مرگ خود برای پیروانش به‌یادگار گذاشت و به شاگردانش دستور فرمود تا با بجا آوردن این مراسم مقدّس، زجر و مرگ اربابشان را به‌یاد آورند و به آن ادای احترام نمایند. نان، اشاره به بدن مسیح است که پاره شد تا از آن، زخم‌های انسان‌های گناهکاری که رو به‌سوی او می‌آورند، شفا یابد. و عصاره انگور هم نمایانگر خون پاک او است که برای پاک شدن گناهان فرزندان آدم ریخته شد. به‌همین دلیل، نمادهای نان و عصاره انگور، نشانه این است که، عیسی به دنیا آمد تا جان پاک و عزیزش را به‌عنوان قربانی کامل و بی‌عیب برای کفاره و آموزش گناهان بشر بدهد. می‌دانیم که انسان‌ها برای زنده ماندن به آب و غذا احتیاج دارند و به‌همین ترتیب همه انسان‌ها هم برای نجات یافتن و دسترسی به حیات جاودانی در حضور خدا، به پذیرفتن عیسی در مقام منجی نیاز دارند و راه دیگری وجود ندارد. عیسی مسیح، تنها شخصی است که می‌تواند زندگی ابدی در حضور خدا را به انسان هدیه دهد.

دوستان عزیز، اگر شما چیزی از درس این ساعت می‌خواهید بیاموزید، خوب است که آن نکته این باشد که عیسی مسیح به این دنیا آمد تا گرانباری گناه شما و من را بر خود بگیرد. این پیام انجیل مقدّس خدا است. این همان مفهوم قربانی اسحاق توسط حضرت ابراهیم است. نجات تنها از راه قربانی کامل بدست می‌آید. خدا تنها از طریق قربانی پاک و بی‌عیب، یعنی عیسی مسیح، شما را می‌آمرد و هیچ راه دیگری وجود ندارد. عزیزان، اجازه ندهید تا کسی شما را فریب دهد. راه نجات فقط در ایمان به عیسی مسیح مهیا شده است. هزاران سال خدا قربانی حیوانات را وضع فرموده بود تا ذهن بشر آماده ورود و ظهور بره بی‌عیب او یعنی عیسی مسیح شود که گناه جهان را برمی‌دارد. این عهدعتیق بود که خدا وعده فرموده بود و در عهدجدید، او کسی است که با آمدنش وعده‌اش را با نماد قربانی حیوان به انجام رسانید. عیسی مسیح آن بره قربانی پسخ برای نجات انسان است و هرکس که به او ایمان آورد، بی‌تردید نجات خواهد یافت. در رساله دوم حضرت پولس به قرنتیان ۵: ۲۱، چنین گفته

شده است: "او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم."

خون عیسی بسیار گرانبها است. بیایید در پایان برنامه به آیاتی گوش دهیم که درباره اثر پاک‌کنندگی خون مقدس عیسی نوشته شده است. کلام خدا در رساله اول حضرت پطرس ۱: ۱۸-۲۱، چنین می‌فرماید:

"**خون پسر او عیسی مسیح، ما را از هر گناه پاک می‌سازد.**" (اول یوحنا ۱: ۷)
"زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرتِ باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، بلکه به خون گران‌بها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح، که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید، که به وساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد."

امیدواریم که شما به کلامی که در این درس خوانده شد، توجه عمیق نمایید و امیدواریم که خدا به شما بصیرت عطا فرماید تا این حقایق عظیم را درک نمایید. در درس آینده قصد داریم که مطالعه واقعه شام آخر خداوند را به اتمام برسانیم و ببینیم که چگونه رهبران مذهبی یهود، عیسی خداوند را دستگیر می‌کنند تا او را به قتل برسانند.
خدا شما را برکت عطا فرماید تا معنا و برکت عظیم فرمایش خدا را بفهمید که فرمود:

"**خون پسر او عیسی مسیح، ما را از هر گناه پاک می‌سازد.**"
(اول یوحنا ۱: ۷؛ یوحنا ۱: ۲۹)

تا درس بعدی خداوند زنده یاور و نگهدار شما باشد. آمین.

درس ۸۲

دستگیری عیسی



انجیل یوحنا ۱۴؛ انجیل متی ۲۶

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، **شام آخر** خداوند عیسی را با شاگردانش و پیش از مرگش، مورد بررسی و مطالعه اجمالی قرار دادیم. مشاهده کردیم که عیسی به شاگردانش هشدار داد که یکی از ایشان به او خیانت می‌کند و او را به دشمنانش می‌سپارد. همچنین دیدیم که نان و عصاره انگور را با شاگردانش تقسیم می‌کند و به آنان یادآور می‌شود که اینها نمادهایی از بدن و خون او هستند که برای آموزش گناهان بشر، نثار می‌شوند. به این ترتیب، عیسی با این کار یکبار دیگر به شاگردانش می‌گوید که هدف از آمدن او به دنیا، این بوده است که برای آموزش گناهان انسان بمیرد.

در این درس قصد داریم تا باز هم به مطالعه انجیل ادامه دهیم و درباره **سخنان بسیار برجسته‌ای** که عیسی خداوند در شب **دستگیری خود توسط مامورین هیکل فرمود**، مطالبی بیاموزیم.

می‌خواهیم از فصل چهاردهم انجیل مقدس حضرت یوحنا کلام خدا را بخوانیم. خداوند عیسی می‌دانست که زمان مرگ او فرا رسیده است. او به شاگردانش چنین فرمود:

"دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما می‌گفتم می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید."

توما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی‌آید. اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.» عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس، در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخن‌هایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید...»

اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود. «شما را یتیم نمی‌گذارم، نزد شما می‌آیم. بعد از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟» عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و بسوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاد. این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم. لیکن تسلی‌دهنده، یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم؛ به یاد شما خواهد آورد. سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.»

عیسی با این کلمات زیبا، شاگردانش را تسلماً بخشید و دل و ذهن آنان را برای آنچه که باید اتفاق می‌افتاد، آماده فرمود. آیا توجه کردید که خداوند عیسی دربارهٔ **تسلّی دهنده** چه فرمود؟ بسیار مهم و حیاتی است که معنای این فرمایش عیسی خداوند را به درستی درک کنید، زیرا بسیاری به دروغ و با نقل قول اشتباه و دست‌کاری این حقیقت، می‌خواهند ذهن انسان‌ها را فریب داده و از حقیقت دور کنند! آنان می‌گویند که منظور عیسی از تسلّی دهنده، یک پیامبر دیگر بود که باید بعد از او بیاید! اما اگر به سخنان خداوند عیسی توجه کنید، می‌بینید که او دربارهٔ روح خدا سخن می‌گوید و هرگز دربارهٔ پیامبر دیگری سخن به میان نیست! عیسی می‌فرمود که این روح نادیدنی خدا است که همیشه با ایمانداران مسیحی و در وجود ایشان می‌ماند و آنها را به جمیع راستی‌ها هدایت خواهد فرمود و بسادگی می‌توان به این استنتاج رسید که این کلمات دربارهٔ انسان، صدق نمی‌کند!

اما شاید پرسید که این تسلّی دهنده کیست؟ خداوند ما عیسی مسیح، به روشنی در این باره تعلیم فرمود. دوباره به آنچه که مسیح دربارهٔ روح القدس می‌فرماید، به دقت گوش فرا دهید:

"و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلّی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود... لیکن تسلّی دهنده، یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم؛ به یاد شما خواهد آورد." (یوحنا ۱۴:۱۶-۱۸، ۲۶)

دوباره می‌پرسیم که این تسلّی دهنده کیست که عیسی فرستادن او را به شاگردانش وعده فرمود؟ او **روح القدس** است که از جانب خدا می‌آید و در عیسی بود. او روح خدا و عیسی است. خدا روحش را به دل‌های مؤمنان به عیسی می‌فرستد تا همیشه با ایشان و در ایشان و بر ایشان بماند و کلام خداوند عیسی را در زندگی آنان به یادشان آورد. به یاری خدا، در چند درس آینده، خواهیم دید که این مهم چگونه اتفاق می‌افتد و روح خدا بر شاگردان عیسی نازل می‌گردد. در درس بعدی دربارهٔ تسلّی دهنده، بیشتر خواهیم آموخت. یاد خواهیم گرفت که چطور روح القدس یک فرد خود محور را به فردی خدا محور و فروتن تبدیل می‌فرماید. اما حال اجازه دهید تا دوباره به مطلب مورد نظر این درس بازگردیم و ببینیم که در آن شبی که خداوند، آخرین شام را با شاگردانش

خورد؛ چه حوادثی رخ دادند. کلام خدا را از فصل بیست و ششم انجیل حضرت متی، با هم مطالعه می‌کنیم، با احترام به آن گوش فرا دهید:

"پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند. آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» پطرس در جواب وی گفت: «هرگاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.» عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!» پطرس به وی گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمّا به **جتسیمانی** بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.» و پطرس و دو پسر زبّدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد. پس بدیشان گفت: «**نفس من از غایت آلم مشرف به موت شده است.** در این جا مانده با من بیدار باشید.» پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: «**ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.**»

اجازه دهید تا کمی در همین جا درنگ کنیم. منظور عیسی از آن پیاله رنج که باید می‌نوشید، چه بود؟ چرا عیسی بی‌نهایت غمگین شد؟ عیسی بسیار ناراحت بود، زیرا می‌دانست وقت مردن او فرا رسیده و باید آن پیاله رنج را بنوشد، پیاله‌ای که مملوّ از درد و رنج گناهان ما فرزندان آدم بود. **ساعتی که پیامبران الهی درباره رنج و مرگ پسر خدا پیشگویی کرده بودند، فرا رسیده بود!** آدمیان می‌خواستند او را شکنجه کرده و بر صلیب می‌خکوبش سازند! اما تلخترین چیز برای عیسی این بود که پدرش که او را دوست می‌داشت و در آسمان بود، می‌خواست که مجازات گناهان انسان‌ها را بر دوش او بگذارد و مجازات آن‌را بر وی بنهد! به‌همین علّت بود که عیسی با درد و زاری از پدر تقاضا می‌کند تا اگر اراده او است، آن بار سنگین از دوش او برداشته شود و پدر او را کمک کند تا بتواند راه را تا به آخر ببیماید.

سپس کلام خدا در فصل بیست و ششم انجیل حضرت متی چنین می‌فرماید:
"و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.» و بار دوم رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.» و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. پس ایشان را ترک کرده، رفت و بار سوم به همان کلام دعا کرد. آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «ما بقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود. برخیزید برویم. اینک تسلیم کننده من نزدیک است!»

و هنوز سخن می‌گفت که ناگاه یهودا (اسخریوطی) که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوب‌ها از جانب رؤساء کهنه و مشایخ قوم آمدند. و تسلیم‌کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.» در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. عیسی وی را گفت: «ای رفیق از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.

و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟»
در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد به جهت گرفتن من با تیغ‌ها و چوب‌ها بیرون آمدید! هرروز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. لیکن این همه شد تا کتب انبیاء تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان، او را واگذارده، بگریختند. و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه؛ جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند."

در این آیات می‌بینیم که خداوند عیسی خود را به افرادی که قصد کشتنش را داشتند، تسلیم فرمود. شاید برخی بپرسند که چرا عیسی اجازه داد که دشمنانش او را بگیرند؟ کسی که توفان را آرام فرمود، دیوها را بیرون فرمود بیماران را شفا بخشید و مردگان را زنده ساخت و گناهان را آمرزید؛ آیا نمی‌توانست خود را از دشمنانش برهاند؟! خود عیسی فرمود که چرا اینکار را

نکرد. هنگامی که یکی از شاگردانش خواست که با استفاده از خشونت، از عیسی دفاع کند، خداوند به او چنین فرمود:

"شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم اَلحَال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که هم‌چنین می‌بایست بشود؟" (متی ۲۶:۵۲-۵۴)

خداوند عیسی خواست که پیشگویی کلام خدا درباره او تحقق یابد. زیرا خدا اراده فرموده بود که مسیح بایستی رنج بکشد و خودش را بریزد تا گناهان انسان برداشته شود. منجی عادل بایستی می‌مرد تا ما را پارسا گرداند تا بتوانیم به درگاه خدا برویم. عیسی همان بره بی‌عیب خدا بود که کلام و وعده خدا را کاملاً به‌انجام رسانید. او آمد تا من و شما را از اسارت و لعنت گناه و شیطان، آزاد فرماید. برای همین بود که عیسی مطیع اراده خدا شد و خود را به دست دشمنانش تسلیم نمود. عیسی زندگیش را برای من و تو فدا ساخت تا حیات بیابیم! جلال و سپاس بر خدا که چنین نجات‌دهنده‌ای را برای انسان به جهان فرستاد!

دوستان عزیز، بایستی در همینجا درس خود را به پایان رسانیم. امیدواریم که شما در درس بعدی ما هم حضور داشته باشید تا کلام خدا را مطالعه کرده و ببینیم که چگونه رهبران مذهبی و فریسیان و کاهنان اعظم و مردم اورشلیم، باهم متفق شدند تا عیسی را مورد قضاوت و محاکمه قرار داده و او را متهم کنند و به قتل بسپارند. این هم تحقق وعده الهی برای نجات بشر از قید گناه بود که عیسی آنرا برآورده ساخت.

خدا شما را برکت دهد تا به یاد آورید که عیسی مسیح به شاگردانش فرمود:

"از این سبب، پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازگیرم. کسی آنرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم." (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸)

از شما سپاسگذاریم که با ما همراه بودید. دعوتان می‌کنیم تا به درسهای بعدی ما توجه فرمایید تا کلام خدا برایتان مکشوف گردد. شما را تا درس بعدی به دستان مهربان خدای بزرگ می‌سپاریم. خدای حقیقی نگهدارتان باد. آمین.

درس ۸۳

محکومیت عیسی



انجیل متی ۲۶،۲۷ و انجیل یوحنا ۱۸،۱۹

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، و در سیروسیاحت در کلام مقدس خدا؛ دیدیم که پیامبران خدا درباره برنامه رستگاری خدا را برای بشر از گناهایش، پیشگویی‌هایی کرده‌اند. شاید پرسید که این برنامه رستگاری چیست؟ برنامه خدا، مرگ مسیح بر صلیب بود. پیامبران خدا شهادت داده بودند که مسیح عادل بایستی بمیرد و خون پاکش را برای ناعادلان بریزد و مجازات گناهان ما را بر خودش حمل فرماید و عدالت خود را به حساب ما منظور فرماید و ما را پارسا بشمارد. در بررسی تاریخی کلام خدا، به مهمترین قسمت آن نزدیک شده‌ایم که این قسمت، موضوع مرگ و رستخیز پیروزمندان عیسی خداوند برای رهایی انسان‌ها است. به یاری خدا، در این درس، می‌خواهیم ببینیم که چگونه عیسی خداوند جانش را برای نجات انسان‌ها فدا نمود.

در درس قبلی، مشاهده کردیم که چطور کاهنان اعظم و معلمین مذهبی یهود، با کمک یک خائن، توانستند عیسی را دستگیر کنند و ببندند و ببرند عجیب است. چرا عیسی خداوند که پر از قوت خدا بود، به دشمنانش اجازه چنین کاری را داد؟! او این کار را انجام داد تا اراده و خواست خدا را که پیامبرانش آنرا پیشگویی کرده بودند، به جا آورده باشد. برنامه خدا این بود مسیح عادل برای گناهان انسان بر صلیب بمیرد و در روز سوم از قبر و دنیای مردگان با پیروزی برخیزد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد؛ بلکه زندگی جاوید بیابد! عیسی همانند بره بی‌عیب خدا بود که قربانی گناهان انسان‌ها شد. (کتاب اشعیا نبی ۵۳:۷)

حال بیایید تا به مطالعه کلام زنده خدا پردازیم تا ببینیم که در آن شب تاریک پس از آن که رهبران مذهبی یهود، عیسی را دستگیر کردند، چه اتفاقاتی

افتاد. کلام خدا در فصل چهاردهم انجیل مقدس حضرت مرقس، چنین می‌فرماید:

"و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع رؤسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند. و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود. و رؤسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند، زیرا که هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، اما شهادت‌های ایشان موفق واقع نشد. و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: «ما شنیدیم که او می‌گفت: من این هیكل ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه‌روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم.» و در این هم باز شهادت‌های ایشان موافق نشد. پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند؟» اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سؤال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید.» آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است. و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می‌زدند و می‌گفتند نبوت کن. و ملازمان او را می‌زدند. و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد و پطرس را چون دید که خود را گرم می‌کند، بر او نگریسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟ او انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم و نمی‌فهمم که تو چه می‌گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد. و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که: «این شخص از آنها است!» او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.» پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نموده که: «آن شخص را که می‌گویند نمی‌شناسم.» ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را بخاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که: «قبل از آن که خروس دو مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست."

در فصل بیست و هفتم از انجیل حضرت مَتی هم چنین ذکر شده است:
"و چون صبح شد، همه رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. پس او را بند نهاده، بردند و به پُنطیوس پِیلاطُس والی تسلیم نمودند. در آن هنگام، چون **یهودا** تسلیم‌کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ رد کرده، گفت: «گناه کردم که خون بیگناهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!» پس آن نقره را در هیكل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود."

و در فصل هجدهم از انجیل حضرت یوحنا هم چنین آمده است:
"**بعد یهودیان عیسی** را از نزد قیافا به دیوان‌خانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوان‌خانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا پَسَح را بخورند. پس **پِیلاطُس** به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوا بر این شخص دارید؟» در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.» پِیلاطُس بدیشان گفت: «شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.
پس پِیلاطُس باز داخل دیوان‌خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من با تو گفتند؟» پِیلاطُس جواب داد: «مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کهنه، تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟» عیسی جواب داد که: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خُدّام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» پِیلاطُس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولّد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هرکه از راستی است سخن مرا می‌شنود.» پِیلاطُس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در **این شخص هیچ عیبی نیافتم.**» و در فصل بیست و سوم انجیل حضرت لوقا هم اینچنین گفته شده است: "ایشان شدّت نموده، گفتند که: «قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به این‌جا تعلیم می‌دهد.» چون پِیلاطُس نام جلیل را شنید، پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟» و چون مطلع شد که از ولایت هیروودیس است او را نزد وی فرستاد، چون که هیروودیس در آن ایام در اورشلیم بود.

اما هیروдіس چون عیسی را دید، به‌غایت شاد گردید زیرا که مدّت مدیدی بود و می‌خواست او را ببیند چون‌که شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او ببیند. پس چیزهای بسیار از وی پرسید، لیکن او به وی هیچ جواب نداد. و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدّت تمام بر وی شکایت می‌نمودند. پس هیروдіس با لشگریان خود او را افتضاح نموده و استهزاء کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطس او را باز فرستاد. و در همان روز پیلاطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

پس پیلاطس رؤسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده، به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعا می‌کنید اثری نیافتم. و نه هیروдіس هم، زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.» در آیتی از فصل هجدهم انجیل حضرت یوحنا چنین گفته شده است: "و قانون شما این است که در عید پسخ به‌جهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید به‌جهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟" باز همه فریاد برآورده، گفتند: «او را نی بلکه برآبا را.» و برآبا دزد بود." در ادامه و در فصل بیست‌وسوم انجیل حضرت لوقا هم اینچنین گفته شده است: "و او شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. باز پیلاطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند. لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن! مصلوب کن!» بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تأدیپ کرده رها می‌کنم.» اما ایشان به صداهای بلند، مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد."

باز در فصل نوزدهم انجیل حضرت یوحنا هم چنین نوشته شده است: "پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. و لشگریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند و می‌گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدو می‌زدند. باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.» آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» و چون رؤسای کهنه و خدام، او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «صلیث کن! صلیث کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید، زیرا که من در او عیبی نیافتم.» یهودیان بدو جواب دادند

که: «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»

پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت. باز داخل دیوان‌خانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد. پیلاطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟» عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آنکس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.» و از آن وقت پیلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند که: «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، بر خلاف قیصر سخن گوید.»

و در فصل بیست و هفتم انجیل حضرت متی هم چنین ذکر شده است: "چون پیلاطس دید که ثمری ندارد، بلکه آشوب زیاده می‌گردد؛ آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته، گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.» تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» و بالاخره در فصل پانزدهم انجیل حضرت مرقس هم چنین گفته شده است: "پس پیلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، برآبا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود."

دوستان عزیز، می‌بینید که همه چیز درست همانطور که اشعیا در کلام خدا پیشگویی شده بود، درباره عیسی به کمال و انجام رسید. اجازه دهید تا دو نمونه را از عهدعتیق برایتان ذکر کنم. کلام خدا در کتاب حضرت اشعیا ۷:۵۳، چنین می‌فرماید: "او مظلوم شد، اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش بی‌زبان است؛ هم‌چنان دهان خود را نگشود." و همچنین در کتاب اشعیا نبی ۶:۵۰، هم درباره مسیح چنین پیشگویی شده است: "پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به مَوَکَنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم." در این درس، دیدیم که چگونه وعده‌ها و فرمایشات خدا به‌توسط رهبران مذهبی و فریسیان به‌انجام رسید. شاید بپرسید که چرا آنان مسیح را به مرگ محکوم نمودند؟ پاسخ این است که رهبران به‌ظاهر مذهبی یهود نمی‌توانستند نور جهان را تحمّل کنند! عیسی حقایق را به آنان می‌فرمود، و این حقایق؛ ریاکاری شرارت آنان را برملا می‌ساخت. عیسی خود حقیقت بود!

نور در جهان آمد، اما انسان‌ها ترجیح دادند تا در تاریکی بمانند؛ زیرا اعمال آنان شریر و پلید بود! و از آنجا که فرزندان آدم نمی‌توانستند نور حقیقی را تحمل کنند، تنها راه حل آنان برای این موضوع، خاموش کردن این نور حقیقی بود! برای همین است که کلام خدا در انجیل حضرت یوحنا ۱: ۱۰-۱۲، می‌فرماید: "او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد." (یوحنا ۱: ۵؛ اول قرنتیان ۲: ۸؛ یوحنا ۱: ۱۰-۱۲)

دوستان عزیز، از شما بسیار ممنونیم که در این درس هم با وفاداری با ما همراه بودید. از شما دعوت و تقاضا می‌کنیم تا درس بعدی ما را به دقت توجه کنید تا ببینیم که چگونه فرزندان آدم کلام حضرت داود را تحقق می‌بخشند، وقتی که او تحت الهام خدا درباره مسیح پیشگویی فرمود: "دست‌ها و پایهای مرا سفته‌اند." (مزمور ۱۶: ۲۲)...

خدا شما را برکت عطا فرماید تا سخن نبوتی حضرت اشعیا را درباره مسیح درک نمایید که می‌گوید:

"او مظلوم شد، اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش بی‌زبان است؛ همچنان دهان خود را نگشود." (اشعیا ۵۳: ۷)

تا درس بعدی شما را به پناه امن خدای مهربان و فروتن می‌سپاریم. او نگهدار شما باد. آمین.

درس ۸۴

مصلوب شدن عیسی



انجیل متی ۲۷؛ انجیل مرقس ۱۵؛ انجیل لوقا ۲۳؛ انجیل یوحنا ۱۹

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، شاهد بودیم که رهبران مذهبی یهود، عیسی را دستگیر می‌کنند و او به نزد کاهن اعظم برده و او را با شاهدانی دروغین، محاکمه می‌کنند، او را محکوم می‌کنند، به‌نزد پُنطیوس پیلاطس می‌فرستند و او را در نهایت بر صلیب می‌خکوب می‌کنند و می‌کشند. سربازان به‌شدت عیسی را شکنجه می‌کنند و وحشیانه شلاق می‌زنند، تاجی از خار به‌هم می‌بافند و بر سر عیسی می‌گذارند. آنان او را استهزاء می‌کنند، بر صورت او سیلی می‌زنند. آن سربازان، بر او آب دهان می‌افکنند و لباس او را از تنش به‌در می‌آورند و به‌صورت مسخره‌آمیزی؛ ردایی بر تن او می‌کنند و چوبی به دست او می‌دهند. به‌این ترتیب، فرزندان آدم خداوند جلال را، آنکه از آسمان آمد و عادل بود، به مرگ می‌سپارند. افرادی که عیسی را شکنجه می‌دادند، کلام انبیاء را نمی‌دانستند، با اینحال آنان این کلام نبوتی را با اعمال خود تحقق بخشیدند که مسیح باید زجر کشیده و برای گناهکاران، جانش را فدا سازد.

در این درس، می‌خواهیم به مطالعه انجیل مقدس ادامه دهیم و ببینیم که عیسی مسیح چگونه زجر کشید و بر روی صلیب کشته شد. تا نقشه بزرگ نجاتبخش خدا به کمال برسد. پیش از آنکه مطالعه این ساعت را آغاز کنیم، باید شما عزیزان بدانید که در زمان زندگی عیسی در این دنیا، رومی‌ها مجرمین خاص را که مستحق مرگی دردناک بودند، با می‌خکوب کردن بر درخت یا یک تیر چوبی و یا بر وسیله‌ای به‌نام صلیب، اعدام می‌کردند. این نوع مرگ، مصلوب کردن نام داشت. مصلوب شدن، مرگی بسیار دردناک و مفتضحانه را برای محکوم رقم می‌زد.

شاید برخی از شما عزیزان شگفت‌زده شده باشید که چرا خدا مقدر فرمود تا مسیح عادل و بیگناه با چنان مرگ دردناک و تحقیرآمیزی از دنیا برود. علت مرگ وحشتناک عیسی این بود که گناه، یک جرم بسیار بزرگ و وحشتناک است. **گناه، مشکل دنیا است.** همه ما گناهکار هستیم و گناهان ما، خدای عادل و قدّوس را آزار می‌دهد! اگر خدا بخواهد گناهان من و شما را بدون خدشه‌دار شدن عدالتش ببامرزد، **بایستی گناهان ما را طبق عدالتش محاکمه و داوری نماید و آن را جزا بدهد.** او نمی‌تواند از هر طریق ممکن، گناهان ما را ببخشد. خدا عادل است و بایستی براساس عدالتش، هر گناهی را مجازات فرماید. جریمه و تاوان گناه، مرگ و آتش جاودانی جهنّم است. و این جریمه باید مطلقاً و کاملاً پرداخته شود. خبر خوش این است که خدا منجی عادل را برای پرداختن جریمه ما و به‌جای ما به این جهان فرستاده است. عیسی آن منجی عادل و توانا است. او آمد تا ما را از خشم خدا که مستحق آن بودیم، رهایی بخشد.

اکنون دوستان عزیز شما را دعوت می‌کنیم که با تمام دل و ذهن خود به کلام خدا و داستان عجیب مرگ عیسی بر صلیب توجه فرمایید. کلام خدا در فصل نوزدهم انجیل حضرت یوحنا، چنین می‌فرماید:

"آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جُمُجمِه مسمّا بود و به عبرانی آن را جُلجُتا می‌گفتند."

و در فصل بیست‌وسوم انجیل حضرت لوقا هم چنین آمده است:

"و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد. و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند... و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند، نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند. و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند. عیسی گفت: «ای پدر این‌ها را ببامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند!» پس جامه‌های او تقسیم کردند و قرعه افکندند. و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد، خود را برهاند.» و سپاهیان نیز او را استهزاء می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند، و می‌گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی، خود را نجات ده.»"

باز در فصل نوزدهم انجیل حضرت یوحنا چنین نوشته شده است:

"و پیلاتس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» و این تقصیرنامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. پس رؤسای کهنه یهود به پیلاتس گفتند: «منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» پیلاتس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.» پس لشگریان، چون عیسی را صلیب کردند، جامه‌های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن کیه شود.» تا تمام گردد کتاب که می‌گوید: «در میان خود جامه‌های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشگریان چنین کردند."

در ادامه داستان، کلام خدا در فصل بیست و سوم انجیل حضرت لوقا، چنین می‌فرماید:

"و یکی از آن دو خطاکار مصلوب، بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.» اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بیجا نکرده است.» پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»"

باز در ارتباط با همین داستان، در فصل پانزدهم انجیل حضرت مرقس، کلام خدا به ما چنین می‌فرماید:

"و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده گفت: «ایلوئی، ایلوئی، لَمَّا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «الهی الهی، چرا مرا واگذاردی؟» و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را می‌خواند.» پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.» (مردم چون نمی‌فهمیدند که عیسی چه می‌گفت، به‌همین دلیل این حرف‌های ناپسند را خطاب به او گفتند. آنها همچنین نفهمیدند که چه اتفاقی افتاد. تمام آن سرزمین در آن ساعات، کاملاً تاریک شد. در آن ساعات تاریک، خدا بار گناه تمام انسان‌ها و مجازات آنها را بر دوش آن منجی مقدس گذاشت. اگر کسی به عیسی ایمان آورد، هرگز هلاک نخواهد شد! دوستان عزیز، ما حتی نمی‌توانیم عمق و شدت رنج

و دردی را که عیسی برای ما متحمل شد، تصوّر کنیم!) اجازه دهید تا باز به کلام خدا باز گردیم و از فصل نوزدهم انجیل حضرت یوحنا، کلام مقدس خدا را بخوانیم. به کلام زنده خدا گوش فرا دهید:

"و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است، تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه‌ام.» و در آنجا ظرفی پُر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پُر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد." و در فصل بیست و سوم انجیل حضرت لوقا هم چنین می‌خوانیم: "و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: «ای پدر، به دست‌های تو روح خود را می‌سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود."

در فصل پانزدهم انجیل حضرت مرقس هم چنین گفته شده است:

"**آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد.** و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: «فی‌الواقع این مرد، پسر خدا بود.» و زنی چند از دور نظر می‌کردند که از آن جمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه، که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

و نیز در فصل نوزدهم از انجیل حضرت یوحنا، کلام خدا چنین می‌فرماید:

"پس یهودیان تا بدن‌ها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهنیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. آنگاه لشگریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. **لکن یکی از لشگریان به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.** و آن کسی که دید، شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید. زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می‌گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.» و باز کتاب دیگر می‌گوید: «آن کسی را که نیزه زدند، خواهند نگریست.»

و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاتس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاتس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مَر مخلوط با عود، قریب به صدرطل با خود آورد. آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود

پیچیدند. و در موضعی که مصلوب شد، باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچکس در آن دفن نشده بود. پس به سبب تهیهٔ یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

دوستان عزیز، باید در اینجا خواندن کلام را در این درس، به پایان رسانیم. اگرچه داستان عیسی در قبر تمام نمی‌شود! خوشحالیم که می‌توانیم شما را دعوت کنیم تا به درس بعدی ما هم بپیوندید و دریابید که: **"عیسی قیام کرده است!"**

آنچه در این درس از کلام خدا شنیدیم، حقیقتاً اعجاب‌انگیز است! می‌بینیم که فرزندان آدم، خدای حیات، خداوند جلال را تحقیر می‌کنند و او را بر صلیب می‌کشند. اما لازم است که به یاد داشته باشیم که مرگ مسیح بود که تحقق وعدهٔ خدا برای نجات بشر پیش از بنیاد عالم محسوب می‌شود.

آیا توجه کردید که خداوند عیسی درست پیش از مرگش چه فرمود؟ مسیح فریاد زد: **"تمام شد!"**. چرا عیسی این حرف را زد؟ زیرا او کار رستگاری بشر را به اتمام رسانیده بود. مطمئناً مذاهب دنیا نمی‌توانند بگویند: **"تمام شد!"**، تنها چیزی که آنان می‌توانند بگویند این است که: **"هیچ چیز تمام نشده است! شما باید تلاش کنید تا با اعمال خوبتان، خود را نجات دهید! باید سعی کنید تا گناهانتان را محو کنید! پس عجله کنید! هنوز تمام نشده است! اگر می‌خواهید وارد بهشت شوید، باید اعمال مذهبی را بجا آورید، ریاضت بکشید، به زیارت مردگان بروید و صدقه دهید و در راه خدا بجنگید و آدم بکشید!"** بلی دوستان خوب، این ذات و پیغام مذهب است.

اما مژدهٔ خدا این است: **"تمام — شد!!!"** به عیسی و کار او ایمان آورید تا نجات بیابید. مسیح جانش را داد تا گناهان ما کفاره گردد. خون عیسی می‌تواند بدترین گناهان را پاک کرده و بدترین گناهکاران را دگرگون سازد. برای همین بود که عیسی به آن دزد روی صلیب فرمود: **"هر آینه به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود!"** (لوقا ۲۳:۴۳)

دوستان گرامی، کاری که می‌تواند شما را از تمام گناهانتان پاک سازد، کاملاً انجام شده است. خدا از عمل عیسی راضی خرسند است. دیگر لازم نیست که کسی گوسفند قربانی کند، زیرا عیسی آن برهٔ بی‌عیب خدا بود که جانش را قربانی ساخت تا فدیۀ ما باشد. چیز دیگری برای ما باقی نمانده است که انجام دهیم. تنها باید به این کار خداوند عیسی ایمان آوریم. عیسی آنچه را که پیامبران پیشگویی کرده بودند، کاملاً به‌انجام رسانید.

در کتاب حضرت اشعیا ۵،۶،۹:۵۳ چنین آمده است: "و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد... و قبر او را با شیرین تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود."

شما دوست عزیزی که به این درس توجه کردید، آیا به این کلام ایمان دارید؟ آیا باور دارید که عیسی تنها کسی بود که کار نجاتی را که خدا فرموده بود، انجام داد؟ آیا دلیل مرگ این منجی عادل را بر صلیب درک می‌کنید؟ دلیل مرگ عیسی، من و شما هستیم! بخاطر گناهان ما او مرد. ما مستحق عذاب جاودانی بودیم، اما خداوند را پسند آمد تا در راه ما و به جای ما قربانی شود تا ما حیات بی‌منتهای او را حاصل کنیم! در رساله پولس رسول به رومیان ۷،۸:۵ چنین گفته شده است:

"زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو، ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد. لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد." و همچنین دوم قرن‌تین ۲۱:۵ را هم مطالعه فرمایید.

جلال و اکرام و ستایش بر خدایی که کار نجات بشر را به‌انجام رسانید و فرمود: "تمام شد!" در همان جایی که ابراهیم، پسرش اسحاق را قربانی ساخت، عیسی مسیح هم کشته شد تا از مرگ او؛ زندگی برای انسان‌ها به ارمغان آید! کلام خدا در انجیل حضرت یوحنا ۱۶:۳، چنین می‌فرماید: "زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد."

خدا را برای وجود شما شکر می‌کنیم و ممنونیم که همراه ما با این درس بودید. خدا شما را برکت دهد تا عمیقاً به این کلام قدرتمند عیسی بیندیشید که در هنگام مرگ، فرمود:

"تمام شد!" (یوحنا ۱۹:۳۰)

شما را تا درس بعدی به خدای امین و نیکو می‌سپاریم. حق نگهدار شما باد. آمین.

درس ۸۵

عیسی برخاسته است!



انجیل متی ۲۸؛ انجیل لوقا ۲۴؛ انجیل یوحنا ۲۰

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، و درس گذشته، دیدیم که چگونه عیسی مسیح، خون پاکش را بر صلیبی که بر آن می‌خکوب شد، ریخت تا دری را برای گناهکاران بسوی آرامش جاودانی باز نماید. همه‌چیز درست همانطور که پیامبران خدا پیشگویی کرده بودند، اتفاق افتاد. مسیح مورد تمسخر قرار گرفت و بر صلیب می‌خکوب و آویزان شد. درست همانطوری که یک بره بجای اسحاق، توسط ابراهیم قربانی شد، بره بی‌عیب خدا هم بجای ما مرد. عیسی پیش از مرگش فریاد زد: "تمام شد!". جلال بر خدا که عیسی مسیح درس رستگاری خدا برای انسان را به کاملیت به‌انجام رسانید!

مرگ عیسی مسیح، مهمترین موضوع در سراسر کتاب مقدس است. زیرا مرگ عیسی مسیح است که باعث می‌شود خدا ما را بیامرزد، آنهم بدون اینکه عدالتش خدشه‌دار گردد. اما از آنجا که مرگ خداوند عیسی مهمترین موضوع کلام خدا است، آنچه که ما در این درس به مطالعه‌اش می‌پردازیم، شگفت‌انگیزترین خبر کلام خدا است. ما قصد داریم بررسی کنیم که چگونه خدا عیسی مسیح را از مردگان برخیزانید.

همانطور که پیشتر خواندیم، پس از مرگ عیسی بر صلیب؛ یکی از سربازان رومی نیزه‌ای به پهلوی عیسی فرو کرد که باعث جاری شدن آب و خون از پهلوی او گردید. و از نظر دانش پزشکی، این اثبات قطعی مرگ عیسی است. همچنین مشاهده کردیم که مرد ثروتمندی به‌نام یوسف که اهل رامه بود از پیلاتس درخواست کرد که جسد عیسی را بردارد و آنرا در قبر سنگی تازه‌ای که برای خودش آماده کرده بود و در نزدیکی محل مصلوب شدن عیسی بود، دفن نماید. به‌تحریک یهودیان و دستور پیلاتس، یک سنگ بزرگ را به ورودی

قبر غلطانند تا مبادا کسی به آن قبر دستبرد بزند و جنجال تازه‌ای درست شود! همه چیز درست برطبق پیشگویی‌های کلام مقدس خدا صورت گرفته بود! در فصل بیست و هفتم انجیل مقدس حضرت متی، چنین نوشته شده است:

"و در فردای آنروز که بعد از روز تهیه بود، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاطس جمع شده، گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراه‌کننده، وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه‌روز برمی‌خیزم." پس بفرما قبر را تا سه‌روز نگاهبانی کنند، مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اوّل بدتر شود.» پیلاطس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند."

در ادامه همین انجیل و در فصل بیست و هشتم آن هم، می‌خوانیم:

"و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اوّل هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر به جهت دیدن قبر آمدند. که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث شد از آنرو فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست. و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند."

در ادامه در فصل بیست و چهارم انجیل حضرت لوقا هم چنین گفته شده است:

"و سنگ را از قبر غلطانیده دیدند. چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند. و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشان نزد ایشان به‌ایستادند. و چون ترسان شده سرهای خود را به‌سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟ در این جا نیست، بلکه برخاسته است! به‌یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده، گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.» پس سخنان او را بخاطر آوردند. و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند. و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند. لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور نکردند. اما پطرس برخاسته، دوان دوان؛ به‌سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

و اینک در همان روز دونفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت شصت تیر پرتاب، دور بود و عموآس نام داشت. و با

یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند. و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را شناسند.

او به ایشان گفت: «چه حرف‌ها است که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟». یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟» به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم، و چگونه رؤسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند. اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوّم است، و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند، و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است. و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آنچنان که زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.» او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیاء گفته‌اند. آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟». پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب؛ برای ایشان شرح فرمود.

و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود. و ایشان الحاح کرده، گفتند که: «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به‌آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. و چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد. پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را به‌جهت ما تفسیر می‌کرد؟» و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده، می‌گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.» و آن دونفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.» اما ایشان ترسان و لرزان شده گمان بردند که روحی می‌بینند. به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه در دل‌های شما شبهات روی می‌دهد؟ دست‌ها و پاهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح؛ گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.» این را گفت و دست‌ها و

پایهای خود را بدیشان نشان داد. و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در این جا دارید؟» پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند. پس آنرا گرفته پیش ایشان بخورد. و به ایشان گفت:

«همین است سخنانی که وقتی با شما بودم، گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صُحُف انبیاء و زبور، درباره من مکتوب است؛ به انجام رسد.» و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند. و به ایشان گفت: «بر همین منوال، مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوّم از مردگان برخیزد. و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آموزش گناهان در همه امت‌ها به نام او کرده شود.»

در فصل بیستم از انجیل حضرت یوحنا نیز کلام خدا چنین می‌فرماید:

«اما تو ما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده‌ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای میخ‌ها را نبینم و انگشت خود را در جای میخ‌ها نگذارم و دست خود را بر پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد.» و بعد از هشت‌روز، باز شاگردان با تو ما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.» پس به تو ما گفت: «انگشت خود را به این‌جا بیاور و دست‌های مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان دار.» تو ما در جواب وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.» عیسی گفت: «ای تو ما، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.» و عیسی معجزات دیگر بسیار، نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.»

چه آیات عجیبی در این درس خواندیم! عیسی از مرگ قیام فرموده است! او بر یکی از بزرگترین دشمنان بشر، یعنی مرگ؛ غلبه کرده است. قبر نتوانست او را در خود نگاه دارد. در روز سوّم، عیسی از کفن و قبر بیرون آمد از او در قبر، تنها کفنش باقی مانده بود عیسی خداوند با بدنی جلال یافته از عالم اموات به دنیای زندگان بازآمد! هرکس که به عیسی ایمان آورد، بدنی همچون او خواهد داشت که هرگز فانی نخواهد بود و هیچ بدی و پلیدی را به آن راهی نخواهد بود. به همین علت، کلام خدا در رساله اول پولس به قرنیتیان ۱۵: ۲۰-۲۲، چنین می‌فرماید:

"لیکن بالفعل، مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است. زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد. و چنانکه در آدم، همه می‌میرند؛ در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت."

رستاخیز عیسی، هر آنچه را که او دربارهٔ خودش فرموده بود، اثبات نمود. آیا به یاد دارید که عیسی فرمود: "من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد!" (یوحنا ۱۱: ۲۵) عیسی وعده فرمود تا حیات جاودانی را به تمام آنانی که به او ایمان می‌آورند، عطا فرماید، اما اگر خود او بر مرگ غلبه نمی‌کرد؛ آیا ممکن بود که اینچنین باشد؟ هرگز!

حتماً یک مثال تصویری کمک خواهد کرد. کودکی را تصور کنید که در کنار دریا بازی می‌کند، اما ناگهان یک موج بزرگ و قوی، او را به درون امواج دیگر پرتاب می‌کند و آن بچه در حالی که دارد غرق می‌شود، ناامیدانه برای کمک فریاد می‌زند و فردی که در آن نزدیکی و شاهد ماجرا است، به او می‌گوید که نگران نباشد چون او می‌خواهد به کمک آن کودک برود. اما متأسفانه قدرت جریان آب و امواج، آنقدر زیاد است که آن مرد نمی‌تواند آن بچه را نجات بخشد و بدتر اینکه قدرت و توان خودش هم کم‌کم تمام می‌شود و هر دوی آنان به زیر آب فرو می‌روند و غرق می‌شوند! ما انسان‌ها هم اینگونه هستیم. گاهی به دیگران می‌گوییم که: "مرا پیروی کنید. من شما را به بهشت خواهم برد!"، اما باید بدانیم که هم این فرد و هم کسانی که او را پیروی می‌کنند، در نهایت به گرداب نیستی و مجازات خدا فرو می‌غلطند! ممکن است که حتی گفته‌های این افراد، خوب باشد، اما باید عرض کنم که آن گفته‌ها نمی‌توانند انجام وعده‌های خدا باشند. آنان حتی نمی‌توانند خود را نجات بخشند، زیرا نمی‌توانند بر مرگ غلبه نمایند! مرگ بسیار زورآورتر از آنان است و وقتی که آنان می‌میرند، در قبری دفن می‌شوند و بدن‌های ایشان می‌پوسد و روح‌هایشان منتظر روز داوری عادلانهٔ خدا خواهند بود.

اما برای خداوند عیسی اینگونه نبود. عیسی همانی بود که ادعا نموده بود! همه چیز درست همانطور که او پیش‌بینی فرموده بود، انجام شد. عیسی همچون قربانی بی‌عیبی مرد تا گناه از انسان برداشته شود. او مدفون شد، اما در روز سوّم از قبر با پیروزی بیرون آمد! هیچکس از پیامبران خدا هرگز نبوده‌اند که بمیرند و مدفون شده و دوباره از مردگان زنده شوند و دوباره نمیرند! اما مسیح اینگونه نبود. مسیح بر مرگ و قبر پیروز شد! او بر شیطان و گناه و مرگ و جهنم، غالب آمد! و شگفت‌انگیزترین قسمت این ماجرا آن است که هر که حقیقتاً به مسیح ایمان آورد، در جلال آسمانی و ابدی او شریک خواهد گردید. اجازه دهید تا آیات مرتبطی را برای شما عزیزان قرائت کنم. کلام خدا در کتاب مکاشفه

حضرت یوحنا ۱: ۱۷-۱۸، چنین می‌فرماید: "و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هشتم اول و آخر و زنده؛ و مرده شدم و اینک تا ابدالآباد، زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است."

خدا عیسی را از زندگان برخیزانید، پس می‌توان کاملاً مطمئن بود که او همان نجات‌دهنده موعود خدا برای بشر است. او همچنین داور این جهان نیز هست و گناهکارانی را که به او ایمان نیاورده‌اند و آگاهانه راه هلاکت را پیموده‌اند، داوری و مجازات خواهد فرمود. اجازه دهید تا در پایان این درس، آیات دیگری را هم از کلام خدا خدمتتان قرائت کنیم و این درس را هم با آیات زیبای کلام زنده خدا به اتمام برسانیم. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان ۱۰: ۱۳، ۹ چنین می‌فرماید:

"زیرا اگر به‌زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت... زیرا هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت." و همچنین (اعمال رسولان ۴: ۱۲؛ ۱۷: ۳۱)

دوستان عزیز، از شما ممنونیم که به این درس توجه کردید. به مدد خدا، در درس بعدی، مطالعه انجیل مقدس را ادامه خواهیم داد و از کلام خدا خواهیم دید که چگونه خداوند عیسی پس از آنکه به مدت چهل روز به شاگردانش ظاهر شده بود و رستاخیزش را با شهود بسیاری اثبات فرموده بود؛ به آسمان صعود فرمود.

خدا شما را برکت عطا فرماید تا آنچه را که امروز شنیدید، به درستی درک کرده و از برکات آن برخوردار گردید و نیز بفهمید که چرا در کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان ۴: ۲۵، گفته شده است:

"[عیسی مسیح] به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد!"

شما را تا درس بعدی به دستان پر مهر خدا می‌سپاریم. خداوند عیسی یاور شما باشد. آمین.

درس ۸۶

صعود عیسی به آسمان



انجیل متی ۲۸؛ انجیل لوقا ۲۴؛ کتاب اعمال رسولان ۱

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، برای مدتی طولانی است که انجیل را مورد بررسی و پژوهش قرار داده‌ایم. انجیل داستان منجی قادر مطلق، یعنی عیسی مسیح است. همانطور که شاید می‌دانید، عیسی به معنای "خدا نجات می‌دهد"، است و مسیح نیز به مفهوم "برگزیده و مسیح شده خدا"؛ می‌باشد. عیسی مسیح، کسی است که خدا او را برگزید تا منجی بشر باشد.

اما همچنان که دیدیم، بیشتر مردم واقعاً نمی‌دانستند که عیسی کیست. برخی او را پیامبری تصور می‌کردند، اما در حقیقت نمی‌دانستند که او کلمه خدا است که از آسمان آمده و در لباس جسم انسانی پدیدار شده تا فرزندان آدم را از اسارت و لعنت گناه و مرگ نجات بخشد. بعضی‌ها مثل رهبران مذهبی یهود و ملّایان و فریسیان، به عیسی شدیداً حسادت می‌کردند و در نهایت هم او را دستگیر و شکنجه کرده و بر صلیب کشتند. اما برنامه خدا چیز بسیار بزرگ و برجسته‌ای بود و او همه چیز را از پیش می‌دانست و طرح فرموده بود. مرگ مسیح بر بالای صلیب، با هماهنگی کامل با برنامه نیکوی خدا صورت گرفت. همچنین در کلام خدا مشاهده کردیم که خدا عیسی را در روز سوّم از مردگان برخیزانید. رستاخیز عیسی از مردگان، اثبات می‌نماید که خدا قربانی و خون او را برای نجات تمام انسان‌ها کافی و معتبر می‌داند و آنرا کاملاً پذیرفته است. خون عیسی آنقدر قدرت دارد تا تمام گناهان فرزندان آدم را بپامرزد و آنان را از ترس مرگ و مجازات جهنّم، آزاد فرماید. تنها لازم است که به او ایمان آورید.

پس از اینکه عیسی از مردگان برخاست، به شاگردانش ظاهر شد و جای زخم‌ها را به آنها نشان داد. همچنین خواندیم که غذا خوردن عیسی با شاگردانش معلوم و اثبات می‌کند که او واقعاً زنده شده است. انجیل مقدّس،

نشان می‌دهد که چگونه عیسی به‌مدتِ چهل‌روز با شاگردانش به‌سر می‌برد و دربارهٔ پادشاهی خدا با ایشان سخن می‌گفت. در یک موقعیت، عیسی خداوند به افزون بر پانصد نفر ظاهر شد. (اول قرن‌تیاں ۶:۱۵) اما بزرگترین شاهد بر مدّعی رستاخیز عیسی در دوران کنونی این است که او بواسطهٔ روح‌القدس، در وجود مؤمنینش که دل خود را به مهر او سپرده‌اند؛ زندگی می‌کند.

در این درس خود، به یاری خدا دربارهٔ اقتدار عظیمی که خدا به عیسی بخشیده بود، کلام خدا را مطالعه خواهیم کرد و خواهیم دید که چگونه عیسی در حضور شاگردانش، این جهان را ترک می‌فرماید و به آسمان صعود می‌کند. مطالعهٔ کلام خدا را خواندن آخرین فصل انجیل حضرت متی آغاز می‌کنیم. به کلام خدا توجه فرمایید:

"اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به‌من داده شده است. پس رفته، همهٔ امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم آب و ابن و روح‌القدس؛ تعمیم دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همهٔ اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین."

آیا توجه کردید که عیسی خداوند به شاگردانش چه فرمود؟ او فرمود که تمام قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است پس بروید همه امت‌ها را شاگرد سازید. چرا عیسی چنین حرفی زد؟

در مطالعهٔ تورات موسی، دیدیم که چگونه خدا آدم را خلق فرمود. از کلام خدا فهمیدیم که خدا به آدم، اختیار و اقتدار داد تا بر هر چیزی که خدا آفریده بود، حکمفرمایی کند. خدا می‌خواست تا آدم به‌همراه او و برای همیشه در این فرمانروایی با خدا شریک و همراه باشد. اما آدم در روزی که از فرمان خدا سرپیچی کرد و از میوهٔ ممنوعه خورد، این اختیار و اقتدار را از دست داد و چون همهٔ ما فرزندان آدم هستیم و او جدّ همهٔ ما انسان‌ها است، پس ما هم امتیاز زیستن با خدا و شراکت در اقتدار وی را از دست داده‌ایم. ما هم مثل آدم، گناهکاریم و در قلمرو گناه و شیطان به‌دنیا آمده‌ایم و از خدا و جلال عظیم او قاصر و دور هستیم.

لیکن، خدا را سپاس می‌گوییم، زیرا نوشته‌های پیامبران او نشان می‌دهند که خدا برنامه‌ای طرح فرمود تا دری را برای فرزندان آدم باز کند تا ایشان بتوانند

به حضور خدا نزدیک آیند و شریک جلال و شکوه او شوند. این "در"، همان **مسیح مقدس** است که از آسمان آمد تا خون پاکش را بعنوان قربانی کامل و بی نقص برای پاک نمودن انسان‌ها از گناهانشان و بردن ایشان به حضور خدا، فدا نماید. عیسی هم مثل آدم، آزمایش گردید؛ اما هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. او درست مانند خدا کامل و پاک بود. برای همین بود که خدا از این‌که او را **پسر خود** بخواند، شرمسار نبود. به همین علت، پس از اینکه عیسی جانش را فدا نمود و گناهان انسان‌ها را محو نمود، خدا او را از دنیای مردگان به زندگی بازگردانید و او را خداوند و ارباب همه چیز نامید و تمام قدرت آسمان و زمین را به او بخشید.

شاید برخی بپرسند که: "اگر عیسی خداوند و مالک همه چیز است، پس چرا در این دنیا این همه مشکل و پلیدی وجود دارد؟" کلام خدا به ما پاسخی شایسته می‌دهد.

"و چنانکه در **آدم**، همه می‌میرند؛ در **مسیح** نیز همه زنده خواهند گشت. اما هرکس به **رتبه خود**، مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند. و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان، تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید." (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۲-۲۴) "و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن **موت نخواهد بود** و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت." (مکاشفه ۴: ۲۱)

از این آیات و آیات بسیار دیگری از کلام مقدس خدا، می‌توان فهمید که خدا اختیار تمام چیزهای این دنیا را به عیسی مسیح سپرده است و او بر تمامی جهان، اقتدار دارد و هرکس را داوری می‌فرماید. اما او درحقیقت هنوز کنترل واقعی همه چیز را به دست نگرفته است و نیز هنوز وقت داوری او فرا نرسیده است. به زودی عیسی به زمین بازمی‌گردد. وقتی که او بازگردد، همه چیز را نو خواهد ساخت و زمام تمام امور را به دست خواهد گرفت.

بنابراین، شما هرکه هستید و هر جا که می‌باشید، خدا به شما فرمان می‌دهد تا از گناه خود **توبه کرده** به او بگرایید و به خبرخوش نجات **ایمان آورید** طبق مرگ و رستاخیز عیسی مسیح. اگر واقعاً ایمان آورید، تمام گناهان شما در نام عیسی بخشیده خواهد شد و دل شما با قوت روح خدا تازه خواهد گردید و آرامش جاوید او شما را در بر خواهد گرفت. اگر به عیسی مسیح خداوند، ایمان آورید، حضور او توسط روح پاکش در قلب و وجود شما وارد می‌شود و خدای روح القدس؛ **پادشاهی و ملکوت خدا را در دل شما برقرار می‌فرماید.** عیسی تا

زمانی که باز نگردد، دنیا را تغییر نخواهد داد، اما او می‌تواند و می‌خواهد تا شما را عوض کند! آیا شما اجازه می‌دهید تا او به زندگی شما وارد شود؟
دوستان عزیز، خدا نجات‌دهنده‌ای را به جهان فرستاده که می‌تواند تمام گناهان شما را برداشته و شما را پاک فرماید. اگر شما ایمان آورده و حقیقت عیسی مسیح را در دل خود بپذیرید، می‌توانید اطمینان داشته باشید که ابدیت را در حضور خدا و عیسی مسیح، سپری خواهید نمود. اما اگر این موضوع را نپذیرید، یقین بدانید که خدا شما را داوری خواهد نمود و مجازات عادلانه او بر شما وارد خواهد آمد! این آن چیزی است که در رساله دوم حضرت پولس به تسالونیکیان ۱:۷-۱۰، ذکر شده است. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود، در آتش مشتعل؛ و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند، که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او. هنگامی که آید تا در مقدّسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید."

دوستان گرامی، کلام خدا کاملاً روشن و واضح است. کلام خدا به ما می‌گوید که هرکس خالصانه به مرگ و رستخیز عیسی ایمان آورد، بی‌تردید نجات خواهد یافت! اما هر که آنرا رد کرده و نپذیرد، در داوری عدل الهی؛ محکوم و مجازات خواهد شد! عیسی خون پاکش را ریخت تا ما انسان‌های گناهکار بتوانیم با ایمان به این فیض، نجات بیابیم. اما اگر به آن ایمان نداشته باشید، این خون گران‌بها هم نمی‌تواند برای شما کاری انجام دهد! کلام خدا در این زمینه در انجیل حضرت یوحنا ۳:۱۶، ۱۸ چنین می‌فرماید:

"زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد... آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده."

بلی، اگر شما به خبر خوش عیسی مسیح، ایمان داشته باشید؛ نجات می‌یابید، و اگر آنرا باور نداشته باشید، حتماً از گناهانتان هلاک خواهید شد.

راهی به جز این وجود ندارد. این کلام تغییرناپذیر خدا است. برای همین بود که عیسی درست پیش از صعود به آسمان، به شاگردانش امر فرمود که به تمام دنیا رفته و این مژده شیرین و حیات بخش را به همه اعلان نمایند تا همه بتوانند نجات بیابند. (متی ۲۸: ۱۸-۱۹)

حال اجازه دهید تا داستان را ادامه دهیم. عیسی خود را برای مدت چهل روز به شاگردانش ظاهر می فرمود تا به آنان اثبات فرماید که از مردگان برخاسته است. در کتاب اعمال رسولان ۱: ۴-۵، نوشته شده است:

"و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که: «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. زیرا که یحیا به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی؛ به روح القدس تعمید خواهید یافت.»"

آیا به این کلام خداوند عیسی توجه کردید؟ قبلاً در مطالعه انجیل دیدیم که چگونه خداوند عیسی به شاگردانش وعده فرمود که پدر آسمانی، تسلی دهنده را برای آنان خواهد فرستاد که روح القدس است و او در آنان می ماند و آنان را به جمیع راستی ها هدایت خواهد فرمود و کلام عیسی را به یاد آنان خواهد آورد. حال می بینیم که او به شاگردانش دستور می دهد که در اورشلیم بمانند و منتظر وعده پدر آسمانی باشند تا آنرا بیابند. به یاری خدا در درس بعدی، خواهیم دید که روح القدس نازل می شود تا قلب های شاگردان عیسی را پر سازد، درست همانطور که خداوند عیسی وعده فرموده بود. اجازه دهید تا کلام خدا را در زمینه صعود عیسی به آسمان، برایتان قرائت کنم. در کتاب اعمال رسولان ۱: ۶-۱۱، چنین می خوانیم:

"پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند: «خداوندا، آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» بدیشان گفت: «از شما نیست که زمان ها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگرستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش، نزد ایشان ایستاده، گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی

که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید."»

عیسی بعد از انجام مأموریت خود، به آسمان و نزد پدر آسمانی خود بازگشت. صعود مسیح به آسمان در پیش چشمان گروه اندک شاگردانش، چقدر عالی و باشکوه بود! هیچ شکی نبود که همین عیسی که آنان قریب به سه سال همراه او می‌بودند، همان مسیح موعود پدر آسمانی بود. عیسی در تولد، زندگی، مرگ، تدفین، رستاخیز و صعود؛ تمام آنچه را که پیامبران خدا درباره او پیشگویی نموده بودند، با کاملیت به‌انجام رسانید.

دوستان عزیز، آیا می‌دانید که عیسی خداوند اکنون کجا است؟ کلام خدا در رساله اول حضرت پطرس ۳: ۲۱-۲۲، پاسخ این سؤال را می‌دهد. ببینیم که کلام خدا چه می‌فرماید: "... تمعید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم، بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا)؛ به واسطه برخاستن عیسی مسیح، که به آسمان رفت و به دست راست خدا است و فرشتگان و قدرت‌ها و قوای مطیع او شده‌اند." بلی، عیسی اکنون در آسمان است. او به دست راست خدا نشسته است. همه حقیقت خدا مطیع عیسی مسیح خداوند شده‌اند. آیا شما هم خود را به مسیح که خدا او را منجی و داور جهان قرار داده است، تسلیم کرده‌اید؟

همانطور که در آیات انجیل مقدس، قرائت شد، پس از صعود پرجلال عیسی خداوند به آسمان، دو فرشته بر شاگردان عیسی ظاهر شدند و به آنان گفتند: "چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید." آری، یکروز عیسی در ابرها و با شکوه بی‌نهایت، به این دنیا بازمی‌گردد. آیا شما برای بازگشت او آماده هستید؟ در آن روز، همه در حضور او حاضر خواهند شد و همه اعتراف خواهند کرد که او مسیح آسمانی است که خدا او را برای نجات بشر برگزیده تا جهان را نجات بخشد و گناهکاران توبه نکرده را داوری فرماید. اجازه دهید تا در پایان درس، چند آیه را در همین ارتباط از دومین فصل رساله حضرت پولس به فیلیپیان، خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

"پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان

یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت؛ بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به غایت، **سرافراز نمود** و نامی را که **فوق از جمیع نامها** است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر **زبانی** اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر."

دوستان عزیز، تقاضا می‌کنیم که برنامه بعدی ما را هم با دقت گوش دهید تا از کلام خدا ببینیم که چگونه خدا روح القدس را بر شاگردان و پیروان عیسی می‌فرستد تا با آنها باشد و در آنها بماند. خدا شما را برکت دهد تا بخاطر داشته باشید که آن دو فرشته به شاگردان عیسی چنین گفتند:

"همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید." (اعمال رسولان ۱:۱۱)

تا درس بعدی همه شما عزیزان را به دستان قادر خدای همه نیکویی‌ها می‌سپاریم. پروردگار بزرگ شما را حفظ کند. آمین.

درس ۸۷ نزول روح القدس!



کتاب اعمال رسولان ۱، ۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را با او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در چند درس قبلی، در طی مطالعه انجیل مقدس، دیدیم که چگونه خداوند عیسی تمام گفته‌های پیامبران خدا را که خیلی پیش درباره مرگ و رستاخیز مسیح گفته بودند، به‌انجام رسانید. در کلام خدا خواندیم که عیسی مسیح، خون پاکش را بر صلیب برای پرداختن جریمه گناهان فرزندان آدم نثار فرمود. مشاهده کردیم که برخی از دوستان عیسی، جسد او را از صلیب، پایین آورده و در قبری تازه دفن کردند. اما در روز سوم، خدا او را از مردگان برخیزانید! پس از رستاخیز عیسی، او بمدت چهل روز به شاگردانش ظاهر شد، به آنان اثبات می‌فرمود که حقیقتاً زنده شده است. سپس در درس قبلی، دیدیم که عیسی خداوند در پیش چشمان شاگردانش به آسمان صعود می‌فرماید.

آیا به یاد دارید که عیسی مسیح، پیش از رفتن به آسمان، به شاگردانش چه دستوری داد؟ اجازه دهید تا دوباره این موضوع را از نخستین فصل کتاب اعمال رسولان، خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید:

و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا که یحیا به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت. ... لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. و چون به‌سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: «ای

مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» (اعمال رسولان ۱: ۴، ۵، ۸-۱۱)

به همین ترتیب، عیسی به آسمان، یعنی از همان جا که آمده بود؛ بازگشت و به دست راست خدای پدر نشسته است تا به زودی بازآید و جهان را به انصاف، داوری فرماید.

آیا به دستور عیسی خداوند به شاگردانش توجه کردید؟ خداوند مسیح به شاگردانش امر فرمود تا در شهر اورشلیم بمانند و منتظر یافتن وعده پدر آسمانی باشند. این وعده، همان روح القدس بود که باید از آسمان نازل می‌گردید. شاید برخی از شما عزیزان در تعجب باشید که: "**روح القدس کیست؟**" باید عرض کنم که روح القدس، روح خدا و روح عیسی است. او با خدای پدر و خدای پسر یک و برابر است، اما با اینحال از آنها متمایز است. او از ازل با خدا بوده است و جهان را آفریده است. او همان روحی است که به پیامبران خدا الهام می‌فرموده است تا کلام زنده و مصون از خطای خدا را با امانت بنویسند. روح القدس، روح خدای تعالی است که بر باکره‌ای بنام مریم قرار گرفت تا قادر بشود که حامله شده و عیسی مسیح قلدوس را بدنیا بیاورد. او همان روحی بود که مسیح عیسی وجود داشت. روح القدس، تسلی دهنده و وعده پدر آسمانی و خداوند عیسی است. در انجیل یوحنا ۱۴: ۱۶-۱۷، چنین آمده است:

"و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود."

آنچه که خداوند عیسی درباره آمدن تسلی دهنده به شاگردانش وعده فرمود، برای ما هم بسیار مهم است، زیرا بسیاری امروزه قصد دارند تا کلام عیسی را تحریف کرده و بگویند که منظور عیسی از تسلی دهنده، یک پیغمبر دیگر است! اما تسلی دهنده که عیسی از آن سخن می‌گفت، نمی‌توانست یک انسان باشد، زیرا عیسی به روشنی و قاطعانه فرمود که او روح راستی است و هیچ انسانی نمی‌تواند مانند او باشد. و کسی نمی‌تواند او را ببیند و همیشه در پیروان عیسی زندگی خواهد کرد. پس روح القدس کیست؟ اگر دقت کنید، می‌بینید که ما او را به عنوان یک شخص می‌شناسیم و نمی‌گوییم که روح القدس، چیست،

بلکه دربارهٔ هویت شخصی او سؤال مطرح می‌کنیم. او روح خدای زنده است که وعده فرموده تا در قلب تمام کسانی که به عیسی ایمان می‌آورند، ساکن باشد. روح القدس، مسیحیان را تولد تازه عطا می‌فرماید، آنان را پاک می‌گرداند، به ایشان قوت عطا می‌نماید و حضور شیرین و پاک خود را بر آنها آشکار می‌سازد.

در درس امروز، تصمیم داریم ببینیم که چگونه خدا در روزی به نام پنتیکاست؛ روح خود را بر شاگردان عیسی نازل فرمود. پنتیکاست، روز عیدی بود که خدا توسط موسی برای قومش برقرار فرمود. دربارهٔ عید پنتیکاست می‌توانید در تورات مقدس، مطالب ارزنده‌ای بیابید. در این روز، قوم اسرائیل خدا را برای برکات فراوان او که به محصولات آنان عطا فرموده بود، شکر می‌کردند. اما معنای مهمتری هم برای این عید وجود داشت. پنتیکاست، روزی بود که خدا در روزگاران کهن برگزید تا روح پاک خود را بر تمام ایمانداران حقیقی عیسی بفرستد. درست همانگونه که عید پنتیکاست، پنجاه‌روز پس از عید پسح برگزار می‌گردید، خدا تصمیم گرفت تا روح القدس را پنجاه‌روز پس از مرگ و رستاخیز عیسی بر شاگردان وی فرو فرستد.

حال اجازه دهید تا به خواندن کلام خدا ادامه دهیم و ببینیم که پس از این‌که خداوند عیسی به آسمان صعود فرمود، برای شاگردان او چه اتفاقی رخ داد. در فصل اول کتاب اعمال رسولان، چنین آمده است:

"آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسما به زیتون نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبت است. و چون داخل شدند، به بالاخانه‌ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب؛ مقیم بودند. و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند." و بعد در ادامه و در فصل دوم همین کتاب، چنین می‌خوانیم:

"و چون روز پنتیکاست رسید، به یکدل در یکجا بودند. که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند، پر ساخت. و زبانه‌های منقسم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. و همه از روح القدس پر گشته، به زبان‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند. و مردم یهود دیندار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می‌داشتند. پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده، در حیرت افتادند زیرا هرکس لغت خود را از ایشان شنید. و همه مبهوت و متعجب شده

به یکدیگر می‌گفتند: «مگر همه اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولّد یافته‌ایم می‌شنویم؟ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدکیا و پَنطُس و آسیا و قریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لبیا که متصل به قیروان است و غرباء از روم یعنی یهودیان و جدیدان و اهل کَریت و عَرَب، اینها را می‌شنویم که به زبان‌های ما ذکر کبریایی خدا می‌کنند.» پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» اما بعضی استهزاءکنان گفتند که: «از خمر تازه مست شده‌اند!»

پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. زیرا که اینها مست نیستند، چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است. بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که: "خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیاهای پیران شما خواب‌ها خواهند دید؛ و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود... و چنین خواهد بود که هرکه نام خداوند را بخواند، نجات یابد." «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری، مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوأت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید، این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیش‌دانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کُشتید، که خدا درهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، زیرا که داود درباره وی می‌گوید:

"خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد، بلکه جسدم نیز در امید ساکن خواهد بود؛ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدّوس تو فساد را ببیند. طریق‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی."

«ای برادران، می‌توانم درباره داود پطریارخ با شما بی‌محابا سخن گویم که او وفات نموده دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ما است. پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریت صُلب او به حسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، درباره قیامت مسیح؛ پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.

پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است. زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید:

"خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم."

پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که: خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است!

چون شنیدند دل ریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هریک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند، یعنی هرکه خداوند خدای ما را بخواند.» و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که: «خود را از این فرقه کجرو رستگار سازید.»

دوستان عزیز، آیا در گفتار پطرس رسول دقت کردید؟ بطور خلاصه باید عرض کنم که او به جماعت حاضر در شهر اورشلیم اعلان نمود که خدا مسیح را به جهان فرستاد، درست همانطور که پیشتر وعده فرموده بود. پطرس به آن گروه گفت که آنان مسیح خدا را بر صلیب کشتند! اما خدا او را از مردگان برخیزانید! و ما شاهد بر این امور هستیم! خدا عیسی را به دست راست خود بالا برد و متعال فرمود و روح پاک خود را همچنان که وعده فرموده بود، نازل فرمود. پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید! پیام انبیاء را باور کنید! به عیسی خداوند ایمان آورید که خدا او را مسح فرمود تا منجی و داور انسانها و جهان باشد!

"و جمیع انبیاء بر او شهادت می دهند که هرکه به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت." (کتاب اعمال رسولان ۱۰: ۴۳)

به همین دلیل، پطرس رسول، مژده خوش رستگاری بشر را که تنها از طریق عیسی مسیح امکان پذیر است، به همگان اعلان نمود. وقتی که آن گروه حاضر، سخنان پطرس را شنیدند، درد بزرگی را در دلشان احساس کردند، زیرا اکنون برایشان روشن شده بود که همان عیسایی که آنان او را بر صلیب میخکوب کرده بودند، حال خداوند جلال آسمانی است! آن عیسایی که آنان از او متفر بودند، خود مسیح موعود پدر است که انبیاء، آمدن او را از قبل پیشگویی کرده بودند! به همین سبب، در همان روز، بسیاری توبه کردند و به نام عیسی مسیح ایمان آوردند. این تازه ایمانان، پیش همگان، در آب تعمید یافتند تا شهادتی عمومی و

روشن برای دیگران باشد که آنان دیگر از آن مسیح عیسی هستند. آنان با این کار خود، به جهان اعلام کردند که در مرگ و دفن و رستاخیز عیسی مسیح؛ شریک هستند و آنرا بر خود می‌پذیرند. البته باید عرض کنم که تعمید به آب، به‌خودی‌خود، نمی‌تواند گناه انسان را پاک گرداند. تعمید فقط یک نشانهٔ خارجی از ایمان نجات‌بخشی است که قبلاً در دل شخص تعمیدگیرنده ایجاد شده است و او را از گناهانش پاک ساخته است. در کتاب اعمال رسولان ۲: ۴۱-۴۲، چنین نوشته شده است:

"پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه‌هزار نفر بدیشان پیوستند و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند."

بنابراین، در روز پنتیکاست، کلیسا که همان جماعت مقدسین خدا است، تولد یافت. کلیسای عیسی مسیح، یک ساختمان یا یک مذهب و فرقه نیست. کلمهٔ کلیسا که اصالتاً یک واژهٔ یونانی است، به‌معنای "گروهی فراخوانده شده برای چیزی"، است. همانطور که در دنیای امروز، ایمانداران راستین و ایمانداران دروغین وجود دارند، کلیسا نیز همین‌گونه است. بسیاری از اجتماعاتی که خود را به اصطلاح کلیسا می‌دانند، در واقع اصلاً کلیسا نیستند و هرگز خصوصیات بدن زندهٔ عیسی مسیح در آنها دیده نمی‌شود! تمام انسان‌هایی که به خداوندی عیسی و کتاب مقدس به‌عنوان کلام الهامی خدا و روح القدس و خدای پدر و مرگ و رستاخیز و صعود و بازگشت عیسی خداوند؛ اعتقاد دارند، مسیحی هستند و در خانوادهٔ بزرگ الهی عضو می‌باشند.

وقایع روز پنتیکاست که در این درس به آن اشاره شد، مربوط به نزدیک به دوهزار سال پیش است و شاید برخی بگویند که این موضوع اصلاً مرا نگران نمی‌کند! من از آن کسانی نبودم که مسیح را به صلیب کشیدم! یهودیان و رومیان آن را انجام دادند! من هیچ نقشی در آن نداشتم! باید عرض کنم که کلام خدا می‌فرماید: "و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم!" (اشعیا ۵: ۵۳) گناهان ما باعث شد که پسر خدا بر روی صلیب جان دهد. تقصیرهای ما بود که خدا به انسان اجازه داد تا یگانه فرزند محبوبش را به صلیب بکشند. آدم‌ها عیسی را مصلوب کردند، اما خدا او را از مردگان برخیزانید و او را یکتا منجی بشر قرار داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک

نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. در کتاب اعمال رسولان ۱۷: ۳۰-۳۱، چنین می‌خوانیم:

"پس خدا از زمان‌های جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن رُبُع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به این که او را از مردگان برخیزانید." "

از شما دوستان عزیز که در این درس با ما همراه بودید، بسیار سپاسگذاریم. از شما تقاضا داریم تا به کلامی که در این درس شنیدید، بیندیشید و پاسخ مناسب به آن بدهید.

خدا شما را برکت دهد تا معنای کلام خدا را دریافت نمایید که می‌فرماید:

"و جمیع انبیاء بر او [عیسی] شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت." (اعمال رسولان ۱۰: ۴۳؛ ۲: ۳۸)

تا درس بعدی، خدا یاور و نگهدار شما عزیزان باشد. آمین.

درس ۸۸ بازگشت عیسی!



کتاب مکاشفه یوحنا ۱۹-۲۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

دوستان خوب، اکنون به هشتاد و هشتمین درس در مطالعه تاریخی کلام خدا رسیده‌ایم. همانطور که در طی این درس‌ها شاهد بوده‌اید، خدا صدها سال به‌توسط پیامبرانش کلامش را الهام فرموده است. شاید بدانید که تاریخ بشریت به دو بخش پیش از میلاد مسیح و پس از میلاد مسیح، تقسیم می‌گردد. دوران پیش از عیسی مسیح را عهدعتیق می‌نامند. پیام پیامبران خدا در این بخش، این بوده است که خدا عادل و مقدس است و به‌همین دلیل بایستی هر گناه را داوری و مجازات فرماید. اما از جهت دیگر، خدا پر از رحمت و فیض است و نمی‌خواهد که هیچکدام از فرزندان آدم در گناهانشان هلاک شوند. به‌همین دلیل از کلام خدا چنین می‌خوانیم که او وعده داد که نجات‌دهنده‌ای عادل و بیگناه را به این جهان بفرستد تا از مریم باکره متولد شده و زندگی پاکی داشته باشد و در نهایت با مرگی فجیع بر صلیب بمیرد تا گناهان ما انسان‌ها را کفاره نماید تا ما از مرگ او زندگانی بیابیم. تمام پیامبران عهدعتیق، درباره آمدن مسیح موعود، سخن گفته‌اند.

در بخش دوم از کلام خدا که به عهدجدید معروف است، خبر خوش ظهور منجی را می‌خوانیم و در مطالعه انجیل مقدس، چنین دیده‌ایم که زمانی که وقت برنامه خدا رسید، خدا مسیح را به زمین فرستاد تا منجی بشر باشد. مسیح موعود، همان عیسی ناصری بود. عیسی مسیح، تنها کسی بوده است که به کاملیت و پاکی مطلق زندگی کرده است. عیسی پر از قدرت الهی بود. او کلمه خدا بود که در جسم انسانی پدیدار شده بود. خدا درباره او فرمود: "این است پسر حبیب من که از او خوشنودم، او را بشنوید!" اما همنوعان ما او را بر صلیب کشتند. اما خدا او را در روز سوم از مرگ برخیزانید. پس از این که اشخاص

بسیاری عیسی مسیح زنده شده را دیدند، خدا او را به آسمان بالا برد. اما داستان در همین جا پایان نمی‌یابد.

برنامه شگفت‌انگیز خدا برای نجات بشر، یک آغاز و یک پایان دارد. این جهان شیرین، هنوز پایان کار عیسی خداوند را ندیده است! کلام مقدس خدا به ما می‌گوید که خداوند عیسی به زودی برای افکندن شیطان و فرشتگان شیرین او به دریاچه آتش، بازمی‌گردد. عیسی بازمی‌گردد تا فرزندان آدم را داوری فرماید و این دنیا را نو و تازه سازد.

موضوع این درس، "بازگشت عیسی"، نام دارد. در این درس، آخرین بخش عهدجدید را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. کتاب مکاشفه یک کتاب برجسته و عمیق است، زیرا درباره وقایع آخر زمان و پایان دنیا سخن می‌گوید. این کتاب دارای بیست و دو فصل است، فصولی که پیروزی پرشکوه افرادی را که به عیسی ایمان دارند، اعلان می‌فرماید. اما برای کسانی که به خداوندی عیسی ایمان ندارند، سراسر ترس و وحشت است؛ زیرا کتاب مکاشفه آشکار می‌سازد که آنان که از پذیرش عیسی مسیح، بعنوان منجی سرباز می‌زنند، در نهایت مورد داوری عدل الهی قرار می‌گیرند! اگر شما بره خدا را نپذیرید، شیر خدا را خواهید دید! اگرچه عیسی خداوند، اولین بار همانند یک بره و با فروتنی و برای جان دادن، به جهان آمد، ولی در هنگام بازگشت، او همچون شیری غران و برای داوری گناهکاران خواهد آمد! این است آنچه که کلام خدا در رساله دوم حضرت پولس به تسالونیکیان ۱: ۷-۸، در اینباره می‌فرماید: "و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشید در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود. در آتش مشتعل، و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند." حال، اجازه دهید تا به دقت به بخش‌هایی از آیات مقدس کتاب مکاشفه حضرت یوحنا گوش فرا دهیم. پس از اینکه خداوند عیسی به آسمان بازگشته است، او فرشته‌اش را به ملاقات یوحنا رسول فرستاد تا وقایع آخر این جهان را به او آشکار نماید. در فصل اول این کتاب شیرین، چنین می‌خوانیم:

"مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا، که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود. خوشابحال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است. یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند. فیض

و سلامتی بر شما باد از او که هست و بود و می‌آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند، و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مَر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست، و ما را نزد خدا و پدر خود، پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالآباد. آمین. اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت‌های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین. «من هستم الف و یاء، اوّل و آخر،» می‌گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الإطلاق.

در فصل نوزدهم کتاب مکاشفه حضرت یوحنا هم چنین می‌خوانیم: "و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، زیرا که احکام او راست و عدل است، چون‌که داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناى خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید...» و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آب‌های فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. (مکاشفه ۱۹:۱-۶،۲) «و فرشته‌ای بناخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۱:۱۵)

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچکس آن را نمی‌داند. و جامه‌ای خون‌آلود در بر دارد و نام او را کلمه خدا می‌خوانند. و لشگرهایی که در آسمانند، بر اسب‌های سفید و به کتان سفید و پاک ملبس، از عقب او می‌آمدند. و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد. و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی: «پادشاه پادشاهان و رب الارباب.»

و در ادامه و در فصل بیستم این کتاب نیز نوشته شده است:

"و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس، یا شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزارسال در بند نهاد. و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزارسال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد. و

تخت‌ها دیدم و بر آن‌ها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزارسال سلطنت کردند.

و چون هزارسال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فروریخته، ایشان را بلعید. و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد، شبانه‌روز عذاب خواهند کشید!

و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دخترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی به حسب اعمالش حکم یافت. و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

در فصل بیست‌ویکم کتاب مکاشفه حضرت یوحنا، کلام خدا چنین می‌فرماید: "و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد، دیگر رو نخواهد نمود؛ زیرا که چیزهای اول درگذشت.» و آن تخت‌نشین گفت: «الحال همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.» باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. و هر که غالب

آید، وارث همه چیز خواهد شد، و **خدای او** خواهد بود و او **مرا** پسر خواهد بود. لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغگویان، **نصیب ایشان** در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.»

در ادامه فصل بیست و دوم کتاب مکاشفهٔ حضرت یوحنا همچنین ذکر شده است: "و نه‌ری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از **تخت خدا و برهٔ جاری** می‌شود. و در وسط شارعِ عامِّ آن و بر هر دو کنارهٔ نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوهٔ خود را می‌دهد؛ و برگ‌های آن درخت برای شفای امت‌ها می‌باشد. و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و برهٔ در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود. و چهرهٔ او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد. و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشتهٔ خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.» «و اینک به زودی می‌آیم. خوشبحال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد...» «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هرکسی را به حسب اعمالش جزا دهم. من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.» خوشبحال آنانی که رخت‌های خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند، زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و به عمل می‌آورد، بیرون می‌باشند. «من عیسی، فرشتهٔ خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستارهٔ درخشندهٔ صبح هستم.» و روح و عروس می‌گویند: «**بیا!**» و هر که می‌شنود بگوید: «**بیا!**» و هر که تشنه باشد، **بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات؛ بی‌قیمت بگیرد!**

زیرا هرکس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود. و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد. او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: «**بلی، به زودی می‌آیم.**» آمین. بیا، ای خداوند عیسی! فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد. آمین."

بدینگونه است که خدا کلام زنده خود و وعده مسیح موعود را که فرزندان آدم او را بر صلیب کشتند، تمام می‌نماید. او بازمی‌گردد تا همه آنانی که از آن او هستند، با خود به آسمان و زمین جدید و به‌نزد خدا ببرد و آنانی را که او را نپذیرفتند، داوری و مجازات فرماید. دوستان عزیز، آیا از این‌که عیسی به‌زودی از آسمان بازمی‌گردد، احساس آرامش می‌کنید؟ آیا شما هم در زمره کسانی هستید که او را به‌عنوان خداوند و منجی پذیرفته‌اند؟ و آیا ایمان و باور دارید که خدا همه گناهان شما را بر دوش عیسی خداوند نهاد تا شما را زندگی جاودانی بخشد و پارسا محسوب دارد؟ **آیا اسم شما در دفتر حیات، مکتوب است؟** ارتباط شما با عیسی مسیح، چگونه است؟ آیا او منجی شما است؟ یا این‌که او شما را داوری خواهد فرمود؟

آیا برای بازگشت عیسی آماده هستید؟ اگر امروز صدای خدا را بشنوید، خواهش می‌کنم که دل خود را سخت مسازید تا او بتواند در دل شما وارد شده و شما را دگرگون سازد.

کلام خدا در رساله دوم پطرس رسول ۳: ۸-۹، چنین می‌فرماید:
"لکن ای حبیبان، این یک‌چیز از شما مخفی نماند که یک‌روز نزد خدا چون هزارسال است و هزارسال چون یک‌روز. خداوند در روز وعده خود تأخیر نمی‌نماید، چنانکه بعضی تأخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمّل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی **هلاک گردد**؛ بلکه همه به توبه گرایند." "در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم." **اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.** " (دوم قرنتیان ۶: ۲) **"پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟** که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند." (عبرانیان ۲: ۳)

دوستان خوب، بسیار ممنونیم که به این درس توجه کردید. دعای ما به‌درگاه خدا این است که هر کلامی که در این درسها می‌خوانید، باعث برکت روحانی در زندگی شما گردد و شما را به خدا نزدیکتر نماید. تا درس و وقت بعدی، شما را به خدای زنده می‌سپاریم و از شما خواهش می‌کنیم که به‌یاد آورید که عیسی مسیح فرمود:

"بلی، به زودی می‌آیم!" (کتاب مکاشفه ۲۰: ۲۲)

خلاصه

و جمعبندی



"پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟"

عبرانیان ۳:۲

درس ۸۹

خبر خوش!



دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، و در مطالعاتمان در انجیل مقدّس؛ شنیدیم که خداوند عیسی پس از برخاستنش از مردگان به شاگردانش امر فرمود که "به تمام عالم رفته و همهٔ انسان‌ها را به انجیل موعظه کنند." (مرقس ۱۶: ۱۵) و پس از آنکه او به آسمان صعود فرمود، مردی به اسم پولس که قبلاً یک یهودی غیور و متعصب و ضدّ مسیحیت بود، و پس از ملاقات شگفت‌انگیز با عیسی؛ تبدیل یک مسیحی با اخلاص شده بود، در فصل نخست رسالهٔ خود به رومیان، چنین می‌نویسد:

"پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، که سابقاً وعدهٔ آنرا داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدّسه... زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هرکس که ایمان آورد، اوّل یهود و پس یونانی، که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود." (رومیان ۱: ۱-۲، ۱۶-۱۷)

ابتدا اجازه دهید تا خدمتتان عرض کنم که انجیل یک واژهٔ یونانی است و به معنای خبر خوش است. اما شاید برایتان سؤال باشد که واقعاً این خبر خوش چیست که این همه در کلام خدا از آن صحبت شده است؟ در این درس و با کمک خدا، می‌خواهیم دربارهٔ این خبر خوش صحبت کنیم که در متون مقدّس کلام خدا از آن سخن گفته شده است.

اما اجازه می‌خواهم تا پیش از آنکه دربارهٔ خبر خوش، صحبت کنم، به یاد آوریم که خبر بدی هم وجود دارد. حالا شاید پرسید که این خبر بد چیست؟ شاید شنیده باشید که پس از آنکه خدا جهان و انسان را آفرید، همه چیز بسیار

نیکو بود. خدا آدم و حوا را در بهشت یا همان باغ عدن قرار داد تا بر تمام مخلوقات خدا اختیار داشته باشند. خدا می‌خواست تا انسان‌ها خدا را بشناسند و او را دوست داشته باشند و او را خدمت کرده و همیشه او را تجلیل نمایند. اما برای آنکه خدا آنان را امتحان نماید، به آنان فرمود که می‌توانند از تمام میوه‌های درختان باغ بخورند، اما تنها نباید از میوه درختی به نام شناخت نیکویی و بدی بخورند، زیرا این دستور خدا است و اگر آنان از این فرمان، سرپیچی کنند، بدون تردید خواهند مرد. خبر بد این است که حوا و آدم، گول شیطان که آنان را وسوسه کرد و به ایشان دروغ گفت، خوردند. و این گناه آنان، بدبختی و مرگ را به جهان و به نسل ایشان آورد. کلام خدا درباره این خبر بد هم به ما اطلاع می‌دهد. در آیه پانزدهم رساله حضرت یهودا، چنین آمده است:

"و چنانکه مردم را یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است!... تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند." (عبرانیان ۲۷:۹؛ یهودا ۱۵)

بلی دوستان عزیز، خبر بد این است که همه ما گناهکار هستیم و باید با داوری و مجازات عادلانه خدا روبرو شویم!

اما خبر خوش هم این است که درست در همانجا خدا که مملو از رحمت و مهربانی است، اعلان فرمود که روزی شخصی بی‌گناهی را به جهان می‌فرستد که از دختری باکره متولد می‌شود. این شخص، همان منجی موعود بشر یعنی مسیح است که باید برای کفاره گناهان فرزندان آدم، بر صلیب کشته شود. مجازات گناه که ما مستحق آن بودیم، بر آن منجی وارد خواهد آمد و مرگ او راه زندگی جاودانی بشر را هموار خواهد فرمود. این همان خبر خوشی است که خدا در روزی که حوا و آدم مرتکب گناه شدند، اعلان فرمود.

خدا از افراد بسیاری استفاده فرمود تا آمدن منجی را در طول تاریخ به انسان‌ها یادآوری فرماید. هر یک از پیامبران خدا چیزی را درباره مسیح اعلان نمودند. برای همین وقتی که او می‌آید، انسان‌ها خواهند دانست که مسیح همانی است که خدا وعده آمدنش را اعلام فرموده بود. برای مثال اشعیا نبی، که در حدود هفتصدسال پیش از مسیح می‌زیست، درباره تولد مسیح، چنین پیشگویی نموده است: "اینک باکره حامله شده و پسری خواهد زایید که نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: «خدا با ما.»" (متی ۱:۲۳؛ اشعیا ۷:۱۴) یکی دیگر از انبیاء خدا به نام میکاه هم صدهاسال پیش از آمدن مسیح

دربارهٔ محلّ تولّد او پیشگویی می‌کند و چنین می‌گوید: "و تو ای بَیتِ لَحْمِ اَفْرَاثَه، اگرچه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایّام ازل بوده است."

اما پیامبران خدا تنها دربارهٔ تولّد مسیح پیشگویی نکرده‌اند. آنان همچنین دربارهٔ رنج و مرگ عیسی مسیح برای گناهکاران نیز نبوّت کرده‌اند. برای مثال، حضرت داود، هزارسال قبل از آمدن مسیح چنین پیشگویی کرده است که: "زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دست‌ها و پایهای مرا سُفته‌اند." اما داود نبی نه‌تنها دربارهٔ مرگ عیسی فقط، بلکه همچنین دربارهٔ رستاخیز او هم پیشگویی نموده است. اینها ثابت می‌کنند که او همان مسیح موعود است که خدا برای نجات فرزندان آدم از مجازات گناه، به جهان فرستاده است.

دربارهٔ تولّد عیسی مسیح، مباحثات اندکی وجود دارند، اما دربارهٔ مرگ و رستاخیز او همه در حیرت و شگفتی هستند. آنان نمی‌توانند بفهمند که چرا خدا فقط ایستاد و تماشا کرد که فرزندان گناهکار آدم، پسر حبیب او را با تحقیر بر صلیب بکشند! آنچه که این عده از فهم آن عاجز هستند این است که خدایی که عاشق ما انسان‌ها است، خودش همان کسی است که طرح فرمود تا مسیح برای نجات انسان از گناهان و مجازات آن بر صلیب کشته شود. اشعیا نبی در این باره چنین می‌گوید: "اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب سازند!"

آیا ما به پیامبران ایمان داریم؟ اگر واقعاً به پیامبران اعتقاد داشته باشیم، باید به چیزهایی که گفته‌اند نیز باور داشته باشیم. باید همیشه بخاطر داشته باشیم که پیامبران از خودشان چیزی نگفته‌اند، بلکه کلام خدا را با الهام او نوشته‌اند. بنابراین اگر ما پیامبران را رد کنیم، در واقع کلام خدا را نپذیرفته‌ایم! زیرا او است که این کلام را الهام فرموده است و حکم به ظهور مسیح داده است.

به‌دلیل محبّت بی‌حدّ خدا که نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بود که او مقدّر فرمود تا مسیح برای بخشش گناه بشر قربانی شود. ضروری بود که عادلانه در راه بی‌دینان وفات یابد تا آنان را در حضور خدای عادل؛ پارسا و بیگناه محسوب فرماید. این همان کمال و پایان قربانی گوسفندان و بزها برای کفّارهٔ گناهان مردم بود که در عهدعتیق انجام می‌شد. عیسی مسیح که به قوت خدا از باکره‌ای تولّد یافت و هرگز هیچ گناهی نکرد، همان برّهٔ بی‌عیب خدا بود که برای پاک شدن گناهان انسان‌ها کشته شد. وقتی که کاملیت وجود دارد، دیگر نیازی به چیزهای ناقص و اندک نیست! مرگ عیسی بر صلیب، احتیاج بشر به قربانی حیوانات را محو فرموده است. آیا می‌توانید به یاد آورید که عیسی پیش از مرگ روی صلیب چه فرمود؟ او فریاد زد: "تمام شد!" (یوحنا ۱۹: ۳۰) معنای گفتهٔ او این بود که با

مرگ و رستاخیز او کار نجات بشر و به کمال و انتها رسید و او بر شیطان و مرگ، پیروز شد. او تاوان گناهان ما را یکبار و برای همیشه پرداخت. تنها چیزی که برای ما باقی مانده است، این است که به آن ایمان آوریم. همانطور که قبلاً خواندیم، خبر خوش کلام خدا برای ما این است که مرگ و رستاخیز عیسی خداوند، قوت خدا است برای نجات هرکس که به او ایمان آورد! (رومیان ۱:۱۶)

اما متأسفانه بسیاری از پذیرش این خبر خوب و هدیه رایگان خدا، سرپیچی می‌کنند و آنرا رد می‌کنند! آنان می‌گویند که این تنها یک داستان ساخته و پرداخته ذهن انسانی است. اما هر آنچه که در انجیل مقدس آمده است، اثباتی بر درستی پیشگویی‌های پیامبران پیش از عیسی مسیح است. همه چیزهایی که درباره جنبه‌های گوناگون ظهور مسیح پیشگویی شده بود، در عیسی به انجام و کمال رسید. بلی دوستان گرامی، عیسی کشته شد، اما قبر نتوانست او را در خود نگاه دارد، زیرا او کلمه حیات و خدا است! کلام راستین خدا به ما می‌گوید که عیسی در روز سوّم از قبر و مردگان، قیام فرمود. او خود را به مدت چهل روز بر شاگردانش و بسیاری دیگر ظاهر فرمود و این یک حقیقت انکارناپذیر است! مسیح بر مرگ غلبه فرمود. رستاخیز عیسی ثابت می‌کند که خدا مرگ نیابتی و کفاره‌ای عیسی برای گناه بشر را کاملاً پذیرفته و از آن خشنود است!

این همان خبر خوش است. **خداوند عیسی برای زدودن گناهان ما مرد و به قبر و دنیای مردگان فرو رفت و در روز سوّم با پیروزی رستاخیز فرمود.** هدف این خبر خوش، نجات تمام کسانی است که به آن ایمان می‌آورند. این سؤال برای شما دوست عزیز هم مطرح است: **"آیا به انجیل ایمان دارید؟"** کلام خدا می‌فرماید که: **"امروز روز نجات است، اگر کلام خدا را شنیده‌اید؛ دل خود را سخت مسازید، بلکه به آن ایمان آورید!"** رستگاری و نجات، حاصل اعمال و تفکرات و تلاش شخصی ما نیست، کلام خدای حقیقی به ما می‌فرماید که همه ما گناهکار هستیم و از هدف و جلال خدا بسیار دور می‌باشیم. **اعمال ما نمی‌توانند ما در حضور خدای پاک و عادل مطلق، خوب جلوه دهند.** معیارهای خدا بسیار دشوار و کامل هستند و ما نمی‌توانیم به این معیارها برسیم. باید خود خدا کاری کند تا ما نجات بیابیم و او این کار را در عیسی مسیح انجام داده است. خدا هرگز رستگاری را به ما نمی‌فروشد، بلکه آنرا به رایگان به ما هدیه می‌دهد و می‌خواهد تا ما آنرا بپذیریم. انجام اعمال مذهبی، شاید بتوانند انسان‌ها را خشنود و ارضاء سازند، اما هرگز نمی‌توانند خدا را راضی کنند! تنها یک راه برای رسیدن به حضور خدا و ورود به بهشت وجود دارد:

۱. شما باید بپذیرید که گناهکار هستید و نمی‌توانید با توانایی خود، خدا را خشنود سازید.

۲. شما باید ایمان آورید که عیسی مسیح، تنها نجات‌دهنده‌ای است که خدا او را فرستاد تا با مرگ و رستاخیزش، تاوان گناهان شما را پرداخت فرماید و به شما حیات جاودان عطا فرماید.

اگر به این خبر خوش، ایمان داشته باشید، می‌توانید مطمئن باشید که پس از مرگ به بهشت می‌روید. زیرا خدا این وعده را در کلام امین خود به شما داده است و تمام سخنان او راست مطلق است. در نام عیسی مسیح، حیات جاودانی هست. (رسالهٔ اوّل حضرت یوحنا ۹:۵-۱۳)

دوستان عزیز، این پیام خدا برای شما نیز هست. اجازه دهید تا کلام شیرین و دعوت عالی عیسی را از انجیل حضرت متی ۲۸:۱۱-۲۹، برایتان قرائت کنم. کلام زندهٔ خدا چنین می‌فرماید، به آن گوش فرا دهید: "بیایید نزد من ای تمامی زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید. زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم. و در نفوس خود آرامی خواهید یافت. یوغ من خفیف است و بار من سبک."

آیا شما از گناهانتان در رنج و بیچارگی هستید؟ آیا به آخر خط رسیده‌اید؟ آیا می‌خواهید تا در روح خود، آرامش بیابید؟ اگر به خبر خوش خدا ایمان آورید، خدا گناهان شما را خواهد بخشید و شما را عادل و پارسا محسوب خواهد فرمود و نام شما را در دفتر حیات خواهد نوشت. اگر به عیسی مسیح، ایمان آورید، خدای محبت، شما را فرزند عزیز خود خواهد خواند و روح پاکش را به شما افاضه خواهد فرمود. روح‌القدس که در شما زندگی می‌کند، شما را دگرگون خواهد فرمود و زندگی تازه به شما خواهد داد. کلام خدا در رسالهٔ دوّم حضرت پولس به قرنثیان ۱۷:۵، چنین می‌فرماید: "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ایست. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است."

دوستان عزیز، این انجیل واقعی است. وضعیت شما هر چه باشد، خون عیسی از آن تواناتر است! خدا می‌خواهد تا به شما زندگی تازه عطا فرماید. تنها باید به او ایمان آورید. خدا برای شما مرد تا به شما زندگی عطا فرماید. آیا به **انجیل خدا ایمان دارید؟**

از شما سپاسگزاریم که به این درس توجه کردید. خدا شما را برکت عطا فرماید. می‌خواهم در آخر این درس، می‌خواهم آیاتی را از کلام زندهٔ خدا بخوانم که دربارهٔ اطمینان واقعی از نجات برای ایمانداران به عیسی است. خدا در رسالهٔ دوّم حضرت پولس به تیموتاؤس ۹:۱-۱۰، چنین می‌فرماید:

"که ما را نجات داد و به دعوت مقدّس خواند، نه به حسب اعمال ما؛ بلکه بر حسب ارادهٔ خود و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد. اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید بوسیلهٔ انجیل."

تا درس بعدی، خدای همهٔ فیض‌ها نگهدارتان باد. آمین.

درس ۹۰

پرسش‌های انسان و پاسخ‌های خدا



بخش ۱

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این درس و همچنین در درس بعدی، تصمیم داریم تا کاری کمی متفاوت‌تر را انجام دهیم. در طی این درس می‌خواهیم چند سؤال را با شما در میان بگذاریم. این سؤالات، در واقع پرسش‌های بسیاری از شما عزیزان است. برای پاسخ به این سؤالات هم از کلام زنده خدا استفاده خواهیم کرد. کلام خدا روشنگر مسیر ما انسان‌ها است. در مزمور ۱۱۹:۱۰۵، چنین می‌خوانیم: "کلام تو [خدا] برای پایهای من چراغ و برای راه‌های من نور است." بلی دوستان عزیزم، کشف کلام خدا نور می‌بخشد و اگر ما می‌خواهیم که به حقیقت، دست پیدا کنیم، باید کلام حقیقی را بخوانیم. عیسی فرمود که حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد نمود. حال بیایید تا باهم برخی از این سؤالات را طبق کلام خدا بررسی کنیم.

سؤال اول: مذهب کسانی که این برنامه‌ها را (راه پارسایی و عدالت)

تهیه می‌کنند چیست؟

باید عرض کنم که خدا از خیلی قبل در دل ما گذاشت تا حقیقت را بجوییم. و ما خواستیم که کلام خدای حقیقی را بشناسیم. خدا فیض بخشید و ما توانستیم کتاب مقدس را با دقت مطالعه کنیم. کتاب مقدس شامل تورات، کتاب‌های پیامبران و زبور و انجیل است. با خواندن دقیق کتاب مقدس فهمیدیم که عیسی مسیح، نجات‌دهنده‌ای است که تمام پیامبران درباره او گواهی داده‌اند. دریافتیم که عیسی همان بره بی‌عیب و نهایی خدا است که با مرگ و رستاخیزش، گناه تمام جهان را برمی‌دارد. عیسی مسیح، که از جانب خدا آمده

است، تنها کسی است که ما را به خدا می‌رساند. ما تمام امید خود را بر او می‌گذاریم و او را پیروی می‌کنیم.

پس ما که هستیم؟ ما شاگردان عیسی مسیح هستیم. قرآن ما را اهل کتاب می‌نامد و برخی هم به ما مسیحی می‌گویند. با گفتن این که ما مسیحی هستیم، به شما یادآوری می‌کنیم که بسیاری که خود را مسیحی می‌دانند، اصلاً خدا را پیروی نمی‌کنند و قوم واقعی عیسی نیستند. هرکس که در خانواده مسیحی و یا جامعه به اصطلاح مسیحی زندگی می‌کند، الزاماً مسیحی نیست. دنباله‌روی از مذهب، به انسان ارتباط با خدا را نمی‌دهد. تنها عیسی مسیح است که می‌تواند شخص را به حضور خدای واقعی ببرد. ما مسیحیان چقدر خوشبخت هستیم که عیسی خداوند و منجی و دوست ما است. او رابطه‌ای زیبا و باشکوه با خدا را به ما افزوده فرموده است. او حتی برای مرگ هم به ما آرامش داده است! او هر روزه رحمت بی‌انتهای خود را بر ما آشکار می‌فرماید. خدا در عیسی مسیح، هر آنچه را که برای حیات جاودانی لازم است، به ما عطا فرموده است. قلب ما هر آنچه را که نیاز داشته باشد، در عیسی می‌یابد!

سؤال دوّم: برخی ادّعا می‌کنند که کتاب مقدّس تحریف باطل شده است و با کتاب مقدّس اصلی، تفاوت دارد. چگونه می‌توان پاسخ این سؤال را داد و به کتاب مقدّس اعتماد کرد؟

این یک سؤال عمیق است و نیاز به پاسخی روشن دارد. پیش از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است تا چند سؤال از کسانی که این سؤالات را مطرح می‌کنند، بپرسیم. این اشخاص مدّعی هستند که کتب کهن انبیاء خدا باطل و تحریف شده‌اند و بی‌اعتبار می‌باشند. ریشه این اعتقاد در کجا است؟ پایه چنین اتهام جدی در چیست؟ لطفاً به این سؤالات فکر کنید و اگر می‌توانید به آن‌ها پاسخ دهید: چه موقع کتاب مقدّس تحریف شده است؟ کجا کتاب مقدّس تحریف شده است؟ چه تغییراتی در کتاب مقدّس انجام شده است؟ چه کسی کتاب مقدّس را تحریف کرده است؟ چرا کتاب مقدّس تحریف شده است؟ آیا حتی یک پاسخ قانع‌کننده برای این سؤالات موجود است؟

اگر شما به دنبال کشف حقیقت باشید و با صداقت درباره کتاب مقدّس پژوهش کنید، خواهید دید که خدا کلامش را از دستبرد و تحریف مصون داشته است. کسانی که معتقدند که کتاب مقدّس تحریف شده است، تنها دارند با گوش دادن و باور شایعات بی‌اساس و مغرضانه، وقت و عمر خود را تلف می‌کنند! هیچ شهادتی برای اثبات تحریف کتاب مقدّس وجود ندارد. اما شهادت بسیاری وجود دارند که صحّت و اعتبار کتاب مقدّس را تأیید می‌کنند.

امروزه در بسیاری از دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و مذهبی و موزه‌ها، هزاران طومار و کتاب‌های قدیمی نگهداری می‌شود که بیشتر آنها قدمتی بیش از عمر اسلام دارند. اگر شما این طومارها و کتاب‌ها را با کتاب مقدسی که در اختیار دارید، مقایسه نمایید، متوجه خواهید شد که چگونه خدا با دقت از کلامش محافظت فرموده است. کتاب مقدسی که اکنون در اختیار ما است، درست همان کتاب مقدسی است که از دوران پیش از اسلام هم وجود داشته است.

پیامبران خدا کلام الهامی او را بر پوست حیوانات و یا بافته‌های گیاهی می‌نوشته‌اند. کاتبان یهودی کلام خدا را بر طومارهای جدید منتقل می‌کردند. آنان اینکار را با دقت و امانت و وسواس بسیاری انجام می‌دادند تا صحت کلام خدا کاملاً حفظ شود و طومارها با نسخه اصلی کلام خدا، کاملاً تطابق داشته باشد. تعداد کلمات هر کتاب شمرده می‌شد و حرف وسطی آن بعنوان مرجع برای امانت نسخه جدید آن ملاک قرار می‌گرفت. اگر اشتباهی رخ داده بود، تمام آن نسخه از بین می‌رفت و سوزانیده می‌شد! این نویسندگان یهودی اعتقاد داشتند که دخل و تصرف در کلام خدا در واقع مداخله در کار خدا است که حتماً مجازات او را به دنبال دارد. در سال ۱۹۴۷ میلادی (برابر با ۱۳۲۰ خورشیدی)، در بحرالمیت، طومارهایی کشف شدند بنام (طومار دریای مرده) که قدمت آنها به صدسال پیش از تولد عیسی مسیح بازمی‌گردد؟ ولی جالب است که بدانید که محتوای این طومارها با نسخه‌هایی که هزارسال بعد از آن نوشته شده بودند، کاملاً هماهنگی و تطابق دارند!

بلی دوستان ارجمند، کتاب مقدس تحریف نشده است! هیچکس هرگز نمی‌تواند کلام خدا را تحریف نماید. اگر کسی بخواهد کتاب مقدس را تحریف کند، باید قادر باشد که تمام چندین میلیارد نسخه کتاب مقدس را تحریف کند! آیا به نظر شما این کار ممکن است؟! از دوران معاصر عیسی، بسیاری از اندیشمندان تلاش کرده‌اند تا کتاب مقدس را از زبان‌ها اصلی آن، یعنی زبان‌های عبری، آرامی و یونانی به دیگر زبان‌ها ترجمه کنند. هیچکس نمی‌توانسته است که کلام خدا را در تمام جهان تحریف کند! امروزه کتاب مقدس به بیش از دوهزاروپانصد زبان در دنیا ترجمه شده است و در زبان شیرین پارسی هم به همت انسان‌های فرهیخته و دوست‌دار خدا، ترجمه‌های متعددی وجود دارند که همگی با زبان اصلی و مراجع کتاب مقدس در هماهنگی و تطابق کامل هستند. البته باید عرض کنم که کتاب جعلی انجیل برنابا که از منابع غیرمسیحی و به‌خصوص اسلامی تهیه شده است، از دیدگاه هیچکس و هیچ مرجعی مورد تأیید نیست و قدمت اولین نسخه‌های آن به چند قرن گذشته بازمی‌گردد و در اعتبار آن هم حتی در بین محققین مسلمان، تردیدهای جدی وجود دارد! خدا کلام مقدس خود و خادمین صدیقش را از دستبرد و خیانت در امانت حفظ

فرموده تا کلام زنده او با صداقت و درستی کامل به همه انسان‌ها برسد. خدا می‌خواهد تا همه از کلام راستین او آگاه شوند و برکات آن در زندگی ایشان وارد شود و آنان نجات بیابند.

آیا خدا می‌تواند کلام خود را از دستبرد و تحریف دشمنان کلامش و شیطان حفظ فرماید؟ البته که می‌تواند! خدا را شکر که او این کار را کرده و باز هم می‌کند. جلال بر خدا! البته باید توجه داشته باشید که شیطان از همان ابتدا خواسته تا کلام خدا را تحریف کند، اما هر تلاشی برای تحریف کلام زنده خدا با شکست مفتضحانه روبرو می‌شود و تاریخ اینرا اثبات کرده است. برای مثال در اولین کتاب کتاب مقدس، یعنی کتاب پیدایش؛ می‌خوانیم که خدا به آدم می‌فرماید که اگر از میوه درخت شناخت خوبی و بدی بخورد، حتماً می‌میرد، اما شیطان این حقیقت را انکار می‌کند و حوا و آدم را فریب می‌دهد. و در واقع، کلام خدا را تحریف می‌کند. ولی حوا و آدم، فریب شیطان را می‌خورند و از آن میوه ممنوعه می‌خورند و در نتیجه روح‌های آنان می‌میرد و بدنهای آنان هم شروع به ضعیف شدن و در نهایت، مردن می‌کند. این درست همان چیزی بود که خدا فرموده بود. دوستان گرامی، کلام خدا همیشه درست است. شیطان دروغگو و فریبکار است. او می‌خواهد مردم را فریب دهد تا آنان فکر و باور کنند که کتاب مقدس تحریف شده است. اما خداوند عیسی فرمود "ممکن نیست که کلام خدا محو گردد!" (یوحنا ۱۰:۳۵) "آسمان و زمین زایل می‌شود، اما کلمات عیسی هرگز از بین نخواهند رفت!" (متی ۲۴:۳۵)

سؤال سوم: چرا مسیحیان، عیسی را پسر خدا می‌دانند؟ خدا زاییده نشده و نمی‌زاید، پس چگونه عیسی می‌تواند پسر خدا باشد؟

اگرچه به این سؤال، بارها در این درس‌ها پاسخ داده شده است، ولی خوشحالیم که دوباره می‌توانیم به آن پاسخ دهیم. سهل‌انگاری در پاسخ به چنین سؤالات مهمی می‌تواند مرگ‌آور باشد! شاید شما دوست عزیز برسید که چرا ما می‌گوییم که "عیسی پسر خدا" است. اولاً باید عرض کنم که این مسیحیان نیستند که این لقب را برای عیسی اختراع کرده باشند. خود خدا این عنوان را برای عیسی مسیح به کار می‌برد. دوّم اینکه "پسر خدا" بودن عیسی به این معنا نیست که خدا همسری داشته و از ازدواج با او صاحب پسری شده است! این کفر است و مسیحیان، هرگز چنین باوری ندارند. همانطور که در این سری از درس‌ها مطالعه کردیم، عیسی خداوند؛ صدها اسم و عنوان داشته است که به کار او و شخصیت او اشاره دارند. این اسامی به ما کمک می‌کنند که او را بهتر بشناسیم. مثلاً عیسی خود را "در" می‌خواند. روشن است که نمی‌توان تصوّر

کرد که عیسی یک در بزرگ چوبی یا آهنی است! او خود را "نان حیات" می‌خواند. آیا می‌توانیم بگوییم که باید عیسی را مثل یک غذای معمولی بخوریم تا زنده بمانیم؟ هر عقل سلیمی می‌تواند بفهمد که این القاب و اسامی دارای مفهومی عمیق هستند و نمی‌توان آنها را از نظر ظاهری مورد تفسیر و استفاده قرار داد. پیامبران خدا گفته‌اند که عیسی "بره خدا" است. اما اینهم بدان معنا نیست که او یک گوسفند است! اگر شما خود را بچه ایران بدانید، این به آن مفهوم نیست که ایران زن گرفته و حاصل ازدواجش شما هستید! خدا و فرشتگان و پیامبران، مسیح را پسر خدا می‌خوانند. زیرا او از آسمان و مستقیماً از جانب خدا آمد. عیسی پدر جسمانی و زمینی نداشت و از روح القدس و از رجم یک دختر باکره به دنیا آمد. عیسی پیش از تولد، در آسمان بود، زیرا او کلمه ازللی خدا بود. کلام خدا در انجیل حضرت یوحنا ۱:۱، چنین می‌فرماید:

"در ابتدا کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه، خدا بود."

و همچنین (یوحنا ۱:۱۴، ۱۸)

عیسی کلمه جاودانی خدا بود که در لباس جسم بشری ظاهر شد. شاید پرسید که کلمه خدا به چه معنا است؟ شاید در ذهن شما برادر و خواهر گرامی این باشد که کلمه خدا، همان کلام خدا یا کتاب مقدس او است که بر انبیاء الهام شده است. شاید شما درست می‌گویید. کلمه خدا همان کلام خدا است که با امانت به ما رسیده است. اگر شما دوست عزیزی داشته باشید که در جای دیگری زندگی می‌کند، آیا دوست دارید که برایتان چند نامه بنویسد یا اینکه خودش شخصاً به دیدار شما بیاید و کنار شما باشد؟ در این صورت است که می‌توانید با آن یار شفیق، رودررو گفتگو کنید و از این همنشینی، لذت ببرید. اگر شما بعنوان یک پیش فرض، بپذیرید که خدا قادر مطلق است و هرگز هیچ کاری برای او غیرممکن نیست، آیا او نمی‌تواند خودش را در جسم انسانی که برای ما قابل درک است، به دیدار ما انسان‌های گناهکار بیاید تا ما او را بشناسیم و با محبت او آشنا شویم؟

دوستان عزیز، اگر غیر از این بیندیشیم، دچار کفر شده‌ایم! کلام خدا در رساله اول حضرت پولس به تیموتاؤس ۱:۳، چنین می‌فرماید: "و بالاجماع، سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امت‌ها، موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد."

در کلام خدا دیدیم که خدا کلمه خدا را به جهان فرستاد تا در میان مردم زندگی کند و گناه آنان را بر دوش خود حمل کند تا ایشان نجات بیابند. آن

انسان آسمانی، عیسی مسیح است. تنها عیسی لایق است که پسر خدا خوانده شود، زیرا او کلمه ازل و قدوس خدا است. عیسی تنها شخصی است که سیرت خدای تعالی را آشکار فرموده است. بسیار شنیده‌ایم که می‌گویند فلانی به پدرش رفته است. درباره عیسی هم همینطور است. شناخت عیسی به منزله شناخت خدا است. او صورت خدای نادیده است. به همین سبب است که در رساله به عبرانیان ۱:۱-۳، چنین نوشته شده است:

"خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر؛ به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالم‌ها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلا علین بنشست."

کلام آخر اینکه، خدا به شما نمی‌گوید که باید کاملاً بفهمید که چرا خدا عیسی را پسر خود می‌خواند. او می‌خواهد که شما به این موضوع، ایمان آورید. کلام خدا در مزمور ۱۱۱:۲-۱۲، چنین می‌فرماید: "پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق، هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشبختانه همه آنانی که بر او توکل دارند."

خدا همچنین الهام فرمود تا در انجیل یوحنا ۳۰:۲۰-۳۱، چنین نوشته شود: "و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید." و همچنین یوحنا ۳:۳۶. دوستان عزیز، از شما بسیار ممنونیم که به این درس توجه داشتید. به یاری خدا در درس بعدی، با سؤالات و پاسخ‌های دیگری، درس راه پارسایی و عدالت را با شما عزیزان، ادامه خواهیم داد. خدا شما را برکت دهد تا اعلان انجیل مقدس را درک نمایید که می‌فرماید:

"هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. لکن کلمه خدا تا ابدالآباد باقی است." و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است. " (رساله اول پطرس ۱:۲۴-۲۵)

درس ۹۱

پرسش‌های انسان و پاسخ‌های خدا



بخش دوم

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، به برخی از **سؤالات** مطرح شده توسط انسان‌ها درباره ماهیت ایمان مسیحی و حقایق آن پرداختیم و پاسخ دادیم. باید عرض کنم که برای پاسخ به **سؤالات** شما عزیزان، ما جرأت نداریم که به دانش خودمان تکیه کنیم. ما تنها به **کلام زنده خدا** توکل می‌کنیم. ما برای پرسش‌های شما دوستان خوب، پاسخی نداریم، اما خدا همه‌چیز را می‌داند و برای هر سؤالی، یک پاسخ مناسب دارد. کلام خدا به بسیاری از پرسش‌های ما پاسخ می‌دهد. اما اینرا هم عرض کنم که اگر سؤالی ذاتاً اشتباه باشد، نمی‌توان به آن پاسخ داد. کلام خدا درباره خودش، چنین می‌فرماید: "زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده، تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و مُمیِّز افکار و نیت‌های قلب است." (رساله به عبرانیان ۴: ۱۲) حال اجازه دهید تا به **سؤالات** و جواب‌های آنها بپردازیم.

سؤال اول: آیا شرارت می‌تواند از خدا منشأ بگیرد؟

اجازه دهید تا این سؤال را با سؤالی پاسخ دهیم. آیا یک چشمه می‌تواند در آن واحد، هم آب شور و هم آب شیرین جاری فرماید؟! هرگز نمی‌تواند اینطور باشد! به‌همین ترتیب که یک چشمه نمی‌تواند هم آب شیرین و هم آب شور بیرون آورد، خدا هم هرگز نمی‌تواند هم منشأ نیکویی و هم سرچشمهٔ پلیدی باشد! (یعقوب ۳: ۱۱) کلام خدا می‌فرماید:

"خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست!" (رسالهٔ اول یوحنا ۱: ۵)
"هیچکس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می‌کند»، زیرا خدا هرگز

از بدی‌ها تجربه نمی‌شود و او هیچکس را تجربه نمی‌کند. لکن هرکس در تجربه می‌افتد، وقتی که شهوت وی او را می‌کشند و فریفته می‌سازد. پس شهوت آبتن شده، گناه را می‌زاید و گناه به‌انجام رسیده، موت را تولید می‌کند. ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می‌شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه‌گردش نیست. او محض اراده خود، ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم." (یعقوب ۱: ۱۳-۱۴؛ ۱۶-۱۸)

حضرت حقوق که یکی از پیامبران عهدعتیق است، چنین می‌گوید: "ای بیهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند، ایشان را برای داوری معین کرده‌ای و ای صخره، ایشان را برای تأدیب تأسیس نموده‌ای. چشمان تو پاکتر است از این‌که به بدی بنگری و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد." به‌همین علت، اگر خدا نمی‌تواند بدی را تحمل فرماید و چشمان او هرگز به پلیدی نمی‌نگرد، پس باید ایمان داشته باشیم که خدا نمی‌تواند منشأ بدی و پلیدی باشد. خدا فرشته‌ای خلق فرمود که به او نام لوسیفر داد. و لوسیفر خودش خواست تا علیه خدا طغیان کند و جای خدا را بگیرد. کلام خدا می‌فرماید که طمع، ریشه همه بدی‌ها است و لوسیفر هم طمع ورزید و همین سبب سقوط و گناه او شد. آدم هم نیکو آفریده شده بود، اما آگاهانه تصمیم گرفت که خدا را پیروی نکند. کلام خدا به ما تعلیم می‌دهد که شرارت و ناپاکی دل انسان ریشه تمام پلیدی‌ها است و کلام خدا سرچشمه تمام نیکویی‌ها می‌باشد.

سؤال دوّم: اگر خدا قدوس و پر از رحمت است، چرا در مقابل تمام جنگ‌ها و فجایع و شرارت‌ها و مشکلات دنیا؛ سکوت اختیار کرده است؟
درحقیقت، خدا مملوّ از رحمت و نیکویی است و آنچه را که برای کمک به بشر لازم بوده است، انجام داده است. او یک منجی عادل به‌نام مسیح را فرستاده است که ریشه گناهان دل بشر را پاک فرماید، اما انسان‌های زیادی او را نمی‌پذیرند و می‌خواهند که به شرارت و گمراهی خود ادامه دهند. خدای مسیحیت، خدای زور و اجبار و تهدید نیست، زیرا او تنها خدای واقعی است و تمام کاری را که برای رستگاری بشر لازم بوده است، انجام داده است. حال شما قضاوت کنید که اگر انسان‌ها محبت او را ردّ می‌کنند و نمی‌پذیرند، آیا باید خدا را مسئول و مقصر بیچارگی و جنگ و فجایع بشری دانست؟ آیا این طرز تفکر، بی‌انصافی نسبت به خدای مهربان نمی‌باشد؟ انسان‌ها پسر خدا را کشتند، پس

چگونه به خودشان رحم خواهند نمود؟ انسان‌ها پیش از این‌که بتوانند باهم آشتی و دوستی بکنند، باید ابتدا با خدا مصالحه کنند. اما مشکل این است که نمی‌توانند این کار را انجام دهند! زیرا دل انسان و افکار او بیشتر به دنبال شرارت و هوس‌های این دنیای فاسد است و خدا را پیروی نمی‌کنند و اصلاً خدا برایشان مهم نیست! تنها راه نجات بشر این است که دل خود را به عیسی مسیح عادل و قدوس و زنده تسلیم نماید تا چیزی را به‌جا آورد که خدا می‌خواهد. تنها در اینصورت است که آرامش حقیقی الهی بوجود می‌آید. همه چیز بستگی به واکنش ما در قبال خدا دارد. ما باید علاجی را که خدا فراهم فرموده است، قبول کنیم و همچنین به‌یاد بیاوریم که خدا این دنیا را برای شرارتش، به‌زودی داوری و مجازات خواهد فرمود. کلام خدا می‌فرماید که عیسی مسیح به‌زودی بازمی‌گردد تا همه انسان‌ها را برای اعمالشان داوری فرموده و گناهکاران بی‌توبه را به‌سزای تصمیم و اعمالشان برساند. پس از این‌کار، عیسی مسیح خداوند، همه چیز را نو خواهد ساخت. در کتاب مکاشفه حضرت یوحنا ۳:۲۲؛ ۴:۲۱ چنین می‌خوانیم: "و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود..."

سؤال سوم: آیا گناه والدین بر فرزندان آنها تأثیر می‌گذارد، آیا گناه آدم و حوا بر ما اثر گذاشته است؟

دوستان عزیز، اگر شما فرزند داشته باشید و او را در خانه خودتان و پیش خودتان بزرگ می‌کنید، فرزند شما تمام خصوصیات شما را به میراث می‌برد و شبیه شما خواهد شد. فرزند شما از بسیاری از خصوصیات و اعمال شما به‌دقت تقلید می‌کند و به‌قول معروف به‌شما می‌رود. همه ما فرزندان آدم و حوا و جزو خانواده بزرگ او هستیم و خصوصیات آنها را به ارث برده‌ایم! ما وارثان افرادی هستیم که از خدا ناطاعتی کردند و آگاهانه تصمیم گرفتند تا خدا را پیروی نکنند. آیا ما شبیه پدر و مادر اولیه خودمان نیستیم؟ آیا جوامع بشری اینرا تأیید نمی‌کنند؟ آیا کسی از انسان‌ها می‌تواند جرأت کرده و بگوید که تاکنون از هیچ‌کدام از دستورات خدا تخطی نکرده است؟ تمام ما مقصر هستیم! ما با طبیعتی گناه‌آلود و عصیانگر به دنیا می‌آییم. از چه کسی این میراث را برده‌ایم؟ خوب معلوم است، از آدم و حوا! اما خودمان هم شخصاً مقصر هستیم. گناه آدم و حوا همانند یک بیماری کشنده و واگیر، به تمام فرزندان آنها سرایت کرده است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه ما انسان‌ها وارثان این بیماری هستیم! این همان چیزی است که کلام خدا به ما می‌آموزد. در رساله پولس رسول به رومیان ۵:۱۲، چنین می‌خوانیم: "لهذا همچنان که به‌وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری

گشت، از آنجا که همه گناه کردند." اما خوشبختانه تمام امید از دست نرفته است! زیرا کلام خدا همچنین می‌فرماید: "پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح، بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات." (رساله پولس رسول به رومیان ۵:۱۸)

سؤال چهارم: چرا کتاب مقدس به دو بخش عهدعتیق و عهدجدید، تقسیم شده است؟

بطور خلاصه باید عرض کنم که پیامبرانی که عهدعتیق را نوشته‌اند، اولین وعده آنرا پیش از به دنیا آمدن مسیح به رشته نگارش درآورده‌اند. و همه چیز که در عهدجدید نوشته شده است، مربوط به وقایع پس از آمدن مسیح است. به همین دلیل، پیام پیامبرانی که عهدعتیق را نوشته‌اند، این بود که: "خدا می‌خواهد مسیح نجات‌دهنده را به جهان بفرستد!" و باید خدا را شکر کنیم که کلام خدا به دو قسمت تقسیم شده است. یکی وعده و دیگری انجام وعده است. و پیام عهدجدید که شاگردان عیسی آنرا نوشته‌اند، این است که: "مسیح برطبق وعده خدا به جهان آمده است!" در تمام کلام خدا می‌توانیم وعده‌های خدا و تحقق آنها را مشاهده کنیم. خدا منجی را به جهان فرستاد. عیسی مسیح که به اجداد ما وعده آمدنش داده شده بود، اینک به جهان آمده بود و کار خدا را با کاملیت به انجام رسانیده بود!

سؤال پنجم: بر چه اساسی مسیحیت اعلان می‌دارد که مطمئناً پیروان عیسی به ملکوت خدا خواهند رفت؟

اجازه دهید تا این سؤال را هم با سؤال دیگری پاسخ دهیم. آیا خدا به کلام خود که فرموده، وفادار است؟ ببینیم که کلام راستین خدا چه می‌فرماید. در کتاب اعمال رسولان ۱۰:۴۳، چنین می‌خوانیم:

"و جمیع انبیاء بر او [عیسی] شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت." و همچنین (اول یوحنا ۵:۱۳)

از آنجا که خود خدا در کلامش فرموده که هر ایمان‌دار مسیحی می‌تواند مطمئن باشد که حیات جاودانی را دارد، پس می‌داند که این حیات ابدی را در حضور صاحب و منشأ این زندگی جاودان، یعنی خداوند عیسی؛ سپری خواهد نمود. بلی دوستان عزیز، شما هم می‌توانید مطمئن باشید که پس از مرگ به حضور خدای زنده خواهید رفت، اگر فقط به عیسی ایمان داشته باشید. اما سؤال این

است که آیا واقعاً به عیسی خداوند، ایمان دارید؟ فقط کسانی که مسیح اعتماد بکنند می‌توانند صادقانه بگویند، «من می‌دانم که حیات جاودانه دارم!»

سؤال ششم: منظور عیسی از تسلی‌دهنده و مشورت‌دهنده که وعده آمدنش را داده است، کیست؟

کلمه به‌کار رفته در عهدجدید که به‌زبان یونانی نوشته شده است، "پاراکلیت" است. این واژه به‌معنای یاری‌دهنده، مشورت‌دهنده و تسلی‌دهنده است که اشاره مستقیم به تعاریفی دارد که عیسی برای روح‌القدس به‌کار برده است. البته این واژه برای خود عیسی هم استفاده شده است، اما منظور عیسی از به‌کار بردن این واژه برای موعود خودش و پدرش، همان روح‌القدس است. تعاریفی که از روح‌القدس شده است، به‌هیچوجه با انسان جور در نمی‌آید و براساس کلام عیسی، هرگز هیچ انسانی این شرایط را ندارد که او از آنها برای روح‌القدس استفاده فرموده است. اجازه دهید تا به چند آیه مراجعه کنیم. کلام خدا در انجیل حضرت یوحنا ۱۴:۱۶-۱۷، ۲۶؛ چنین فرموده است:

"و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی. که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود... لیکن تسلی‌دهنده، یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد." همچنین در کتاب اعمال رسولان ۱: ۴-۵ هم چنین ذکر شده است: "و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که: «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا که یحیا به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.»" و همچنین (یوحنا ۱۶: ۸-۹)

عیسی فرمود که تسلی‌دهنده، انسان نیست؛ بلکه روح پاک خدا است. که کسی نمی‌تواند او را ببیند. عیسی به شاگردانش فرمود که پس از رفتن او به آسمان، خدا روح خود را بر آنها نازل خواهد فرمود و او در دل‌های ایشان خواهد ماند. در چند درس پیش از این، دیدیم که این واقعه چگونه همانطور که عیسی فرموده بود، انجام گردید. در روز پنتیکاست، روح خدا از آسمان نازل گردید و روح و قلب شاگردان عیسی را پر ساخت.

بطور خلاصه باید عرض کنم که تسلی‌دهنده، همان روح عیسی است که می‌آید تا در قلب پیروان راستین عیسی بماند و انجیل را به آنان تعلیم دهد. اگر

شما به روح خدا ایمان داشته باشید، او حتماً درون شما را از اشتباهات و گناهان، پاک خواهد نمود و دلی پاک و تازه به شما عطا خواهد فرمود. به همین دلیل در رساله پولس رسول به افسسیان ۱:۱۳-۱۴، چنین تعلیم داده شده است:

"و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قُدوس وعده مختوم شدید. که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود."

برای ایمانداران مسیحی، روح القدس، کمک‌کننده و راهنما و معلم و شفادهنده است. او بسیاری کارها را برای ما می‌کند که ما بدون حضور او از انجام آن‌ها ناتوان هستیم. او ما را در دعا یاری می‌فرماید. این یکی از تفاوت‌های بزرگ بین تکرار باطل ورد، با دعای حقیقی و زنده به سوی خدا است! در رساله پولس رسول به رومیان ۸:۲۶، چنین می‌خوانیم: "و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید، نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد." همه کسانی که به عیسی مسیح، ایمان دارند، این روح پاک آسمانی را دارند و او در آنان زندگی می‌کند. در رساله حضرت پولس به رومیان ۸:۹، چنین آمده است: "لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد، وی از آن او نیست."

سؤال هفتم: آیا می‌توان هم مسیحی بود و در عین حال اعمال دنیوی و شرارت‌آمیز انجام داد و در نهایت باز هم به بهشت رفت؟
در رساله پولس رسول به رومیان، پاسخ این پرسش به روشنی داده شده است. در رساله حضرت پولس به رومیان ۶:۱-۲، چنین می‌یابیم: "پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ حاشا! مایانی که از گناه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟" پیام مرگ و قیام عیسی مسیح این است که برنامه عادلانه خدا نجات گناهکاران نه تنها از مجازات و جریمه گناه، بلکه همچنین از قدرت گناه است! اگر شما عیسی مسیح را با ایمانی صادقانه بپذیرید، کلام خدا به شما تعلیم می‌دهد که خدا دو کار را در درون شما انجام می‌دهد:

اول، خدا به نام عیسی مسیح و طبق وعده‌اش، تمام گناهان شما را می‌آمرزد.

دوّم، خدا دل شما را با قوّت روح القدس، تازه می‌فرماید و از آن پس شما قادر خواهید بود تا پارسایی و تقوا را دوست بدارید و از گناه؛ نفرت کنید، زیرا خدا روح القدس را در درون شما به‌ودیعه خواهد گذاشت. در رساله دوّم پولس رسول به قرنطیان ۱۷:۵، چنین می‌خوانیم:

"پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه درگذشت؛ اینک همه‌چیز تازه شده است." و همچنین در رساله حضرت پولس به تیطس ۱:۲، نیز می‌خوانیم: "که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاصّ او و غیور در اعمال نیکو باشند."

هنگامی که کسی واقعاً از آن مسیح باشد، دیگر تمایل به انجام اعمال شریرانه ندارد، زیرا روح خدا در او ساکن است و ثمرات روح خدا هم در او دیده می‌شوند. کلام خدا در رساله پولس رسول به غلاطیان ۲۲:۵-۲۳، چنین می‌فرماید: "لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزگاری است، که هیچ شریعت؛ مانع چنین کارها نیست."

دوستان عزیز، وقت درس ما در اینجا به پایان می‌رسد. اما به‌یاری خدا، در درس بعدی باز هم نگاه دیگری به چنین سؤالاتی خواهیم داشت و خواهیم دید که چگونه یک پیرو مسیح باید زندگی کند. خدا شما را برکت دهد. در آخر این درس، یک آیه از مزمور حضرت داود برایتان می‌خوانم و توجه شما را به آن جلب می‌کنم. در مزمور ۱۸:۳۰، چنین نوشته شده است:

"و اما خدا، طریق او کامل است و کلام خداوند مُصَفَّأ. او برای همه متوکّلان خود سپر است."

خیلی ممنونیم که با ما همراه بودید. شما را تا درس بعدی، به‌دستان خدای توان می‌سپاریم. خدای حق نگهدار شما باد. آمین.

درس ۹۲

شاگردان عیسی باید چگونه زندگی کنند؟



دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

همانطور که در درس قبلی وعده داده بودیم، قصد داریم در این درس نگاهی داشته باشیم به اینکه پیروان عیسی چگونه باید زندگی کنند تا خدا را خوشنود سازند. ایمانی که در قلب یک شاگرد مسیح وجود دارد، بایستی در روش پنداری، گفتاری و کرداری او و در تمام دوران زندگی وی دیده شود. پیش از اینکه به بحث روش زندگی یک مسیحی پردازیم، لازم است که ببینیم که چه چیز، یک فرد را تبدیل به شاگرد واقعی مسیح می‌گرداند. همانطور که دیدیم، شاگرد عیسی در وهله اول، کسی است که می‌پذیرد که گناهکار است و امیدی برای به بهشت رفتن او با اعمال و تلاش شخصی وی وجود ندارد. دوّم اینکه برنامه خدا که توسط تمام پیامبران الهی اعلان شده است، نقشه‌ای است که خدا طی آن می‌تواند تمام گناهان همه فرزندان آدم را بمرزد. این برنامه، مرگ مسیح بر صلیب و رستاخیز پیروزمندانۀ وی از مردگان است. خدا منجی بیگناهی را به جهان فرستد تا انسان‌ها از طریق ایمان به او بتوانند نجات بی‌منت خدا را تجربه نمایند.

بطور خلاصه باید عرض کنم که شاگرد عیسی مسیح کسی است که به مژده عیسی مسیح با تمام قلبش ایمان دارد و با اطمینان قلبی ایمان دارد که تمام گناهانش در خون عیسی شسته شده است؛ درست همانطور که خدا در کلامش وعده فرموده است. خدا چنین شخصی را به فرزندخواندگی خود پذیرفته است. به همین دلیل است که در انجیل حضرت یوحنا ۱: ۱۲-۱۳، چنین نوشته شده است: "و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هرکه به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا توکد یافتند." دوستان عزیز، خدا از شما می‌خواهد تا بدانید که اگر از طریق پذیرش مرگ و رستاخیز عیسی

فرزند او شوید؛ هرگز هلاک نخواهید شد و حقّ اینرا خواهید داشت تا به بهشت و حضور خدا بروید.

شاید برخی از عزیزان با این موضوع، کمی مشکل داشته باشند و بگویند که اگر رفتن به بهشت برای شاگرد مسیح اینقدر آسان و مسلّم است، پس او می‌تواند هرکاری که می‌خواهد بکند و از داوری خدا هم نمی‌ترسد، چون خدا قبلاً گناهان او را بخشیده و بعد هم مطمئن باشد که حتماً به بهشت می‌رود! باید عرض کنم که این بدترین نوع **کوتاه‌نظری** درباره‌ی ایمان مسیحی است! کسانی که اینطور فکر می‌کنند، هنوز معنای گناه و قدوسیّت خدا را درک نکرده‌اند! گناه، کُشنده است و عیسی آمد تا ما را از گناه و لعنت آن **رهای** بخشد. مسیح نیامد تا ما را به ادامه‌ی گناه، تشویق نماید! او آمد تا به ما قدرتی بخشد تا نسبت به ارتکاب گناه بیزار شویم. هرکس که به عیسی مسیح، ایمان عملی دارد، **دیگر برده‌ی گناه نیست!** واقعیت این است که تنها کسانی که برده‌ی شرارت و مذاهب دروغین هستند، می‌توانند از ارتکاب گناه لذّت ببرند و جاهلانه فکر کنند که با گناه بیشتر، راه آمدن ناجی آنان هم فراهم می‌گردد! چه فکر شیرانه‌ای! کسی که خدا او را نجات داده است، قلبی تازه دارد و دیگر بدنبال گناه نیست. خدا آنرا شسته و پاک گردانیده است و دیگر منشأ گناه در آن وجود ندارد. کسی که مشتاق اراده‌ی خدا است، نمی‌تواند گناه را دوست داشته باشد. کلام خدا در رساله‌ی دوم حضرت پولس به قرنتیان ۱۷:۵، چنین می‌فرماید: "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ایست. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه‌چیز تازه شده است."

اگر شما لباس نو و پاکیزه‌ای پوشیده باشید، آیا باز به‌جای کثیفی خواهید رفت و در مکان آلوده‌ای خواهید نشست؟! هرگز این کار را نخواهید نمود! کسی هم که خلقت تازه را پوشیده است، بدنبال آلودگی گناه نیست. نمی‌تواند هم ایماندار مسیحی بود و هم با گناه زندگی کرد. اگر چنین است، مشکلی در توبه‌ی شخص وجود دارد و باید در کارش تجدیدنظر نماید. شاگرد واقعی مسیح، تنها **آرزومند** خوشحال کردن خداوندش است. اگر کسی قرض سنگین شما را بخشیده باشد، آیا شما او را عمداً ناراحت می‌کنید؟! خیر، بلکه تلاش می‌کنید تا از او تشکر کرده و او را راضی و خشنود سازید.

بباید تا به کلام خدا درباره‌ی کسی که از آن مسیح است، گوش دهیم. کلام خدا در فصل سوم رساله‌ی حضرت پولس به تیطس، چنین می‌فرماید:

"زیرا که ما نیز سابقاً بی‌فهم و نافرمان‌بردار و گمراه و بنده‌ی انواع شهوات و لذّات بوده، در خُبث و حسد به‌سر می‌بردیم که لایق نفرت بودیم و بر

یکدیگر بغض می‌داشتیم. لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهنده ما خدا ظاهر شد، نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است؛ که او را به ما به دولت‌مندی افزای نمود، به توسط نجات‌دهنده ما عیسی مسیح، تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم به حسب امید حیات جاودانی." همچنین در فصل اوّل رساله اوّل حضرت پطرس هم چنین آمده است: "و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت می‌داشتید. بلکه مثل آن قدّوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدّس باشید. زیرا مکتوب است: «مقدّس باشید زیرا که من قدّوسم»"

شاید بتوانیم روش زندگی شاگرد مسیحی را اینطور خلاصه کنیم که خدا از فرزندانش می‌خواهد تا سیرت و شخصیت او را در زمین به‌نمایش بگذارند. **خدا می‌خواهد که فرزندانش مثل او باشند.** سیرت خدا، قدّوسیت و محبت است. اگر کسی می‌خواهد از آن خدا باشد، باید مقدّس و محبت باشد. محبت و قداست، بین کسانی که فرزند خدا هستند با آنانی که از آن او نیستند، تمایز می‌گذارد.

کلام خدا در فصل سوّم رساله اوّل یوحنا، چنین می‌فرماید: "فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می‌گردند. هرکه عدالت را به‌جا نمی‌آورد از خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمی‌نماید." همچنین در فصل دوّم رساله پولس رسول به تیطس، چنین می‌خوانیم: "زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده، ما را تأدیب می‌کند که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم. و آن امید مبارک و تجلّی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم، که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که **ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند.**"

در فصل چهارم رساله پولس رسول به افسسیان، چنین ذکر شده است: "لهدا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم. خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند. ابلیس را مجال ندهید. دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به دست‌های خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد. هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه به حسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. و روح قدّوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید. و هر قسم تلخی و غیظ و خشم

و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید، و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است."

و در ادامه و در فصل پنجم همین رساله شیرین افسسیان هم چنین می‌یابیم: "پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشان را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوش‌بوی گذرانید. اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید. و نه قباحت و بیهوده‌گویی و چرب‌زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری. زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت‌پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد. هیچکس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب این‌ها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود. پس با ایشان شریک مباشید. زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند، نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید."

اینها و بسیاری از نمونه‌های دیگر از کلام خدا، روشن می‌سازند که زندگی مسیحی چگونه باید باشد. آیا این بدان معنا است که شاگرد مسیح دیگر نمی‌تواند گناه بکند و یا همیشه همسایه‌اش را مثل خودش دوست خواهد داشت؟ خیر، یک مسیحی هم گاه مرتکب گناه می‌شود، اما در گناه و با گناه؛ زندگی نمی‌کند. تفاوت مسیحی با دیگران در همین است. در فصل نخست رساله اول حضرت یوحنا چنین گفته شده است: "لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. اگر گوییم گناه نداریم، خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد."

تعلق به عیسی، یک مذهب نیست، بلکه یک رابطه زنده با خدا است. این رابطه نزدیک با خدای محبت، که آدم و حوا در اثر ناطاعتی آنرا از دست دادند، در خون عیسی دوباره با انسان بازگردانیده شده است. خدا دیگر عصیان ما را به یاد نمی‌آورد، زیرا خون عیسی ما را از هر ناراستی پاک گردانیده است. از طریق رابطه با مسیح، خدا پدر آسمانی ما است و ما هم فرزندان او هستیم. در رساله حضرت پولس به افسسیان ۲: ۱۸-۱۹، چنین می‌خوانیم: "زیرا که بوسیله او هردو نزد پدر در یک روح دخول داریم. پس، از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا."

آنان که به مسیح تعلق دارند، می‌توانند در زمین هم از دوستی و شراکت عمیق و نزدیک با خدا بهره‌مند شده و به میراث ابدی آسمانی هم امیدوار باشند. ولی شاید کسی بپرسد که چگونه می‌توان در این زمین پر از شرارت، به خدا نزدیک بود؟ چگونه می‌توان در ارتباط با خدا رشد کرد و بالغ شد؟ در ارتباط با این موضوع، کلام خدا **چهار مسئولیت** را برمی‌شمارد که به ما کمک می‌کند تا اراده خدا را دریابیم و در مقام فرزند خدا، در این دنیا زندگی و رشد کنیم و از آن لذت ببریم.

۱. نخستین مسئولیت شاگرد مسیح این است که **از کلام خدا بطور مرتب تغذیه نماید**. شاگرد عیسی باید در کلام خدا تعمق کرده و با اشتیاق آنرا در دل خود بپذیرد. کلام مقدس خدا، اراده او را آشکار می‌سازد. خدا از طریق کلامش با ما سخن می‌گوید. کلام خدا غذایی است که ما را سیر و روح ما را تقویت می‌نماید. هرکس که خدا را عمیقاً دوست دارد، نباید وادار و مجبور به خواندن و شنیدن کلام خدا باشد. او باید اشتیاق کلام خدا را دلش داشته باشد. در کتاب حضرت ایوب ۲۳:۱۲، چنین می‌آموزیم: "از فرمان لب‌های وی برنگشتم و سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم."

۲. دومین مسئولیت شاگرد عیسی، **دعا و نیایش** هرروزه به درگاه خدا است. هرکس که مایل به رشد روحانی و ارتباط با خدا باشد، باید وقت زیادی را صرف گفتگو با او نماید. برای شاگرد مسیح، دعا حرف زدن با خدا است. وقت خاصی برای دعا در شبانه‌روز وجود ندارد و خدا قیدوبندهای بی‌معنا و بیهوده را از ما برداشته است. باید بیاموزیم که در ذهن ما حتی یک‌لحظه هم بدون حضور خدا وجود نداشته باشد. او از ما می‌خواهد تا پیوسته او را ستایش و پرستش نماییم. او ما را دعوت می‌فرماید تا درباره نگرانی‌ها و نیازهایمان هم با او حرف بزنیم. شاگردان عیسی می‌دانند که در دعا قدرت زیادی نهفته است. عیسی وعده فرمود که دعا به نام او حتماً پاسخ مناسب خواهد داشت. در انجیل حضرت یوحنا ۱۴:۱۴، چنین می‌خوانیم: "اگر چیزی به اسم من طلب کنید، من آن را به‌جا خواهم آورد."

۳. سومین مسئولیت یک شاگرد عیسی، داشتن یک **مشارکت مداوم** با دیگرانی است که به خداوند عیسی ایمان دارند. همانطور که یک زغال گداخته با دیگر زغال‌ها، طولانی‌تر گرم می‌ماند، یک ایماندار مسیحی هم در مشارکت با دیگران است که قوت و برکت مخصوص می‌یابد. ما خوانده شده‌ایم تا از یکدیگر برکت بیابیم و به یکدیگر برکت خدا را منتقل نماییم. در رساله به عبرانیان ۱۰:۲۴-۲۵، چنین دستور داده شده است:

"و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. و از باهم آمدن در جماعت غافل نشویم، چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتیر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز [آمدن مسیح] نزدیک می‌شود."

۴. چهارمین مسئولیت یک شاگرد مسیح شاهد بودن برای عیسی و بشارت مژده خوش انجیل به دیگران است. ببینیم که عیسی خداوند در انجیل لوقا ۶:۲۴-۴۸، چه دستور فرموده است: "و [عیسی] به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوّم از مردگان برخیزد. و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت‌ها به نام او کرده شود. و شما شاهد بر این امور هستید.» بلی دوستان خوب، وظیفه یک شاگرد مسیح این است که آنچه را که خود یافته است، با دیگران هم در میان گذاشته است. کلام خدا می‌فرماید: "مفت یافته‌اید، مفت هم بدهید!" لازم است که یک شاگرد مسیح، مژده مرگ و رستخیز عیسی برای نجات بشر را با دیگران در میان بگذارد و به آنان کمک کند تا به سوی مسیح بیایند. البته باید عرض کنم که بشارت ما نباید به گفتن کلمات، محدود شود؛ بلکه باید اعمال و نحوه زندگی ما بشارت برای دنیای بی‌ایمان اطراف ما باشد. ما باید اجازه دهیم تا دیگران اعمال نیکوی ما را دیده و پدر آسمانی ما را تمجید نمایند. دگرگونی قلب ما توسط روح خدا باعث می‌شود تا کلام بشارت ما دارای قوت و اعتبار بیشتر گردد. کلام خدا در رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۴:۲۰، چنین می‌فرماید: "زیرا ملکوت خدا به زبان نیست، بلکه در قوت است." دوستان عزیز، آیا زندگی شما پر از قدوسیت و محبت خدا هست؟ آیا شما یک شاگرد واقعی خداوند عیسی هستید؟ خیلی از شما ممنونیم که در این درس هم با ما همراه بودید. خدا شما را برکت دهد تا آنچه را که در کلام خدا آمده است، درک نمایید.

کلام خدا در رساله اول حضرت یوحنا ۱:۵-۶، چنین می‌فرماید:
"این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی نیست. اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، درحالی که در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوئیم و به راستی عمل نمی‌کنیم."

تا درس بعدی همگی شما عزیزان را به خدای تمام زیبایی‌ها می‌سپاریم. یزدان پاک نگهدار شما باشد. آمین.

درس ۹۳

مرور گذشته (۱)

آدم، مسأله گناه



کتاب پیدایش ۱-۴، غیره.

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شونند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، به قوت خدا کلام مقدس خدا را مطالعه کرده‌ایم. دیدیم که چگونه خدا از بیش از چهل نفر و در طول نزدیک به هزاروپانصدسال استفاده فرموده تا سخنان گران‌بهایش را به گوش انسان‌ها برساند. در کلام او آمده است که خدا چطور راهی برای انسان‌ها فراهم فرموده تا بشر گناهکار بتواند عادل و پارسا محسوب شده و بدرگاه خدا راه پیدا کند. از کلام خدا دانستیم که تمام پیامبران حقیقی خدا تنها به یک موضوع، اشاره می‌کنند و آن؛ رستگاری بشر از طریق خون گران‌بهای عیسی است. آنچه که آنان نوشته‌اند، نه از فکر خودشان، بلکه الهام روح خدا است. به یاری خدا در این درس و نیز سه درس بعدی، تصمیم داریم که به مرور آنچه که تاکنون از کلام خدا آموخته‌ایم؛ بپردازیم. عنوان این درس، مسأله گناه است.

حال اجازه دهید تا به بنیان آنچه که خدا فرموده است، بپردازیم و از تورات مقدس که خدا آنرا به ذهن و دل حضرت موسی الهام فرمود، آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم. آیا نخستین آیه این کتاب را به‌خاطر دارید؟ کتاب مقدس، اینگونه آغاز می‌گردد: "در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید." در این آیه مشاهده کردیم که پیش از پیدایش کهکشان‌ها و فرشتگان و انسان، تنها و تنها **خدا وجود داشته است**. خدا، صاحب ازلیت و ابدیت است. خدا روح جاودانی است. او را نه ابتدایی و نه انتهایی است. او در تمام صفات نیکو، خدای مطلق است.

در نخستین فصل کتاب مقدس، شاهد هستیم که خدا تمام خلقت را در شش‌روز از نیستی به هستی می‌آورد. خدا جهان را برای ورود انسان، مهیا

می‌فرماید. و در انتها، خدا انسان را خلق می‌فرماید. در کتاب پیدایش ۱: ۲۶-۲۷، چنین آمده است:

"و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.» پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید."

انسان، مهم‌ترین چیزی بود که خدا آفرید. کلام خدا می‌فرماید که خدا انسان را به شباهت خود آفرید! خدا تصمیم داشت که رابطه‌ای عمیق و قدرتمند با انسان داشته باشد. برای همین بود که خدا از روح خود در آدم دمید تا او زنده باشد و بتواند خدا را بشناسد و او را دوست داشته باشد. خدا به انسان اراده آزاد عطا فرمود تا او آزادانه بتواند راه خدا را برگزیند و او را پیروی نماید.

در فصل دوم کتاب پیدایش، می‌خوانیم که خدا آدم را در باغ عدن قرار می‌دهد تا او از آن نگهداری کند و از آن لذت ببرد. خدا همه چیز را برای خوردن و لذت انسان آماده فرموده بود. همچنین می‌بینیم که خدا از دنده آدم، زنی به شباهت او می‌آفریند تا مصاحب و معاون آدم باشد. آدم آن زن را حوا می‌نامد. خدا آنان را برکت می‌دهد و تمام نیازهای آنان را برآورده می‌فرماید. اما هنوز چیزی باقی مانده بود که خدا از آنان انتظار داشت. خدا از آنان می‌خواست تا آنها او را دوست بدارند و از او اطاعت کنند و با او مشارکت و دوستی داشته باشند. در نتیجه، خدا برای آنان آزمایشی مقرر می‌فرماید تا ببیند و آنها ببینند که در عمق دل آدمی چیست. خدا به آدم می‌فرماید: "و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد.»" (کتاب پیدایش ۲: ۱۶-۱۷) بلی دوستان خوب، خدا آزمایشی پیش روی آدم قرار داد و از آنان انتظار داشت که به هشدار او توجه کنند. زیرا سرکشی از قانون خدا بمعنی آن است، جدایی همیشگی از خدا.

در فصل سوم همین کتاب می‌خوانیم که روزی شیطان که فرشته‌ای طغیان‌گر علیه خدا بود، به شکل مار به نزد آدم و حوا آمد و به زن گفت:

"و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط

باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بمیرید.» مار به زن گفت: «هرآینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»

خدا به آدم و حوا گفته بود که اگر از میوه درخت شناخت خوبی و بدی بخورند، بی‌تردید **خواهند مرد** و منظور خدا از مرگ، دوری و جدایی جاودانی از او بود. اما شیطان به آنان گفت که اینطور نیست و آنان **نخواهند مرد!** اما موضوع این است که آدم و حوا آگاهانه تصمیم گرفتند که خدا را پیروی نکنند و از **وسوسه شیطان اطاعت نمایند!**

آنان می‌توانستند از خدا پیروی کنند، اما این کار را نکردند و بدون اینکه کسی آنان را به این کار وادار کند، راه دنباله‌روی از گناه را انتخاب کردند. اما خدا هم بیکار ننشست و دقیقاً همان کاری را انجام داد که از قبل هشدارش را به آدم و حوا داده بود. **خدا آنان را داوری و محکوم و مجازات فرمود.**

خدا زمین را به سبب آنان لعنت نمود و آنها را از باغ زیبای عدن به بیرون راند. در آن روز غم‌انگیز، آدم و حوا از نظر روحانی مردند و از خدای منشأ حیات، جدا شدند. حال آنان منتظر مرگ جسمانی بودند. زیرا خدا از همان ابتدا فرموده بود که مزد گناه، مرگ است. گناه، بدترین بیماری است. آدم و تمام نسل او به خاطر تنها یک **گناه** از خدا جدا گشتند! گناه در همه جا و در همه کس وجود دارد و کسی نمی‌تواند آن را از خود، جدا نماید و به همه انتقال پیدا می‌کند و به تمام ما انسان‌ها به ارث رسیده است و نتیجه آنهم، هلاکت است. اما خدا را شکر که او **راهی** برای نجات انسان از مرگ فراهم فرموده است.

آیا می‌توانید به یاد آورید که خدا چه **وعدۀ عالی** به آدم و حوا گناهکار داد؟ بلی دوستان عزیز، در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا وعده فرمود که یک منجی قُدّوس را برای نجات فرزندان آدم به زمین خواهد فرستاد تا آنان را از اسارت و لعنت مرگ، رهایی بخشد. خدا هم‌چنین فرمود که این منجی عادل از ذریت زن و از یک دختر باکره به جهان خواهد آمد تا گناه آدم به او به ارث نرسد! این منجی نمی‌توانست پدری زمینی داشته باشد و می‌بایست کاملاً قُدّوس و پاک باشد تا بتواند و شایستگی پاک کردن گناهان آدمیان را دارا باشد!

به همین دلیل در انجیل مقدّس که هزاران سال پس از وعده خدا نوشته شده است، می‌بینیم که یک انسان کاملاً عادل پا به جهان می‌گذارد که پدر زمینی ندارد و مستقیماً از روح قُدّوس خدا مولود یافته است! اسم او **عیسی** بود که به معنای "خدا نجات می‌دهد"، است. بلی عزیزان، عیسی مسیح همان منجی مقدّسی است که خدا وعده آمدن او را به آدم و حوا داده بود. او تنها منجی بشر است.

اجازه دهید تا دوباره به وقایع روزی بازگردیم که گناه وارد جهان شد. آیا بخاطر دارید که آدم و حوا پس از ارتکاب گناه، چه کردند؟ آنها برگهای درخت انجیر را به هم دوختند تا برهنگی و شرم‌گاه خود را بپوشانند. قبل از اینکه آنان از میوه درخت شناخت نیکویی و بدی بخورند، برهنه بودند و خجالت نداشتند. اما اکنون از لخت بودن خودشان شرمگین شده بودند و تلاش می‌کردند تا آنرا بپوشانند. اما خدا آن لباسی را که آدم و حوا برای خودشان درست کرده بودند، نپذیرفت و خواست تا به آنان تعلیم دهد که هیچ‌کار انسان نمی‌تواند شرم و زشتی گناه او را در حضور خدای مقدس، بپوشاند. تلاش آنان بیهوده بود. اما خدا کاری برای آنها انجام داد. او یک حیوان بیگناه را انتخاب نمود و آنرا قربانی کرد و خون او را ریخت تا پوست آنرا برای پوشش برهنگی آدم و حوا استفاده فرماید. با این‌کار، خدا به انسان آموخت که: **مزد گناه، مرگ است!** نه تنها خدا حیوانی را قربانی فرمود، بلکه به فرزندان آدم و حوا هم دستور داد تا این‌کار را انجام دهند تا اینکه زمان‌ها به کمال برسد و خدا آن بره بی‌عیب را که گناه جهان را برمی‌دارد، به جهان بفرستد!

به این ترتیب، خدا به انسان نشان داد که **تنها یک راه برای رستگاری وجود دارد: آن یک قربانی بی‌عیب است.** راه پارسایی و عدالت از قربانی یک حیوان بی‌عیب برای کفاره گناهان می‌گذشت. این قربانی‌ها اشاره به **قربانی اعظم** دارد که بیگناه است و خون او می‌تواند گناه تمام فرزندان آدم را بپوشاند. به این ترتیب، خدا برای گناهکاران، سایه‌ای از عیسی مسیح را قرار داد تا بدانند که تنها او است که می‌تواند با خون پاکش گناه انسان را کفاره فرماید و خدا آنرا قبول می‌نماید. خدا با این کار به انسان آموخت که تنها خدا عادل است. در رساله پولس رسول به رومیان ۳:۲۶، چنین گفته شده است: "برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد."

در فصل‌های بعدی کتاب پیدایش، و پس از داستان ارتکاب آدم و حوا به گناه و وعده عالی خدا برای فرستادن نجات‌دهنده، درباره دو فرزند اول آدم و حوا، یعنی قائن و هابیل؛ چیزهایی می‌خوانیم. در آن فصل‌ها شاهد هستیم که هابیل یک بره بی‌عیب را از گله خود جدا کرده و برای خدا قربانی می‌کند، اما قائن تلاش می‌کند تا با اعمال خودش به خدا نزدیک شود. و از آنچه که از زمین لعنت شده به دست آورده است، برای خدا هدیه می‌آورد. برای همین است که کلام خدا در کتاب پیدایش ۴:۴-۵، چنین می‌فرماید: "و هابیل نیز از نخست‌زادگان گله خویش و پیه آن‌ها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت

افروخته شده، سر خود را به زیر افکند." اما سؤال این است که چرا خدا هدیه قائن را قبول نکرد؟ پاسخ این است که برای پذیرش قربانی از جانب خدا، باید راه پارسایی و عدالت را طی کرد که خدا فرمان داده است. خدا از همان ابتدا فرموده بود که "بدون ریخت خون، آموزش گناهان ممکن نیست." (عبرانیان ۲۲:۹) اما قائن این راه را نپذیرفت و سعی کرد تا از روش خودش خدا را خشنود سازد. او وانمود می کرد که به خدا ایمان دارد اما اعمال او خلاف این را اثبات می کرد، زیرا او خون قربانی را به خدا تقدیم نکرد. برای همین، خدا هدیه او را منظور نداشت. اما با خشنودی هدیه هابیل را پذیرفت و تمام گناهان او را آمرزید، زیرا هابیل به خدا ایمان داشت و آنرا در عمل هم نشان داد.

هابیل نماد تمام کسانی است که خدا ایشان را به خاطر پذیرش خون عیسی مسیح، پارسا و عادل می شمارد و آنان را دوست دارد. و قائن هم نماد اشخاصی است که خون عیسی را به عنوان راه نجات نمی پذیرند و آنرا رد می کنند و کوشش می کنند تا با اعمال خودشان رضایت خدا را به دست بیاورند. تا امروز هم فقط دو راه وجود دارد: راه هابیل و راه قائن. شما دوست عزیز، کدام راه را پیروی می کنید؟! آیا راه هابیل را پذیرفته اید که راه پارسایی است، یا این که به راه قائن می روید که طریق موت می باشد؟ راه هابیل، راه پذیرش عیسی مسیح به عنوان یکتا منجی است که خونش را نثار بخشش گناهان ما کرد و طریق قائن هم طریق اتکا به مذهب و تلاش بشری برای تحصیل رضامندی خدا است.

دوستان خوب، لطفاً به یاد داشته باشید که خدا عادل است و نمی تواند گناه را تحمل نماید! خدا نمی توانست با گناه آدم و حوا و قائن، کنار بیاید و با آن مماشات نماید! او با گناه ما هم کنار نمی آید و حتماً آنرا دآوری و مجازات می فرماید! اگر خدا از گناه بگذرد، آیا عدالت و قدوسیت او خدشه دار نمی شود و چگونه انسانها می توانند بدانند که او قدوس و عادل است؟! خدا داور عادل است و گناه را مجازات می فرماید. مزد گناه، مرگ است! برای همین بود که منجی عادل باید جان می داد تا اثر گناه، خنثی شود.

ببینیم که کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان ۳: ۲۲-۲۶، چه می فرماید:

"یعنی عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، برای

اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد." و همچنین رومیان ۶:۲۳ "زیرا که مزد گناه، مرگ است، اما نعمت خدا، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح."

از شما ممنونیم که به این درس گوش دادید. در درس بعدی به یاری خدا، بازهم به مرور پیام انبیاء خدا ادامه خواهیم داد و مشاهده خواهیم کرد که چگونه خدا ابراهیم را می خواند تا بخشی از برنامه باشکوه او برای فرستادن منجی به جهان باشد.

خدا شما را برکت عطا فرماید تا کلام خدا را درک کرده تا زندگی شما دگرگون شود. دوباره این آیه از کلام خدا را مطالعه می کنیم و درس را پایان می دهیم. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان ۶:۲۳، چنین می فرماید:

"زیرا که مزد گناه، مرگ است، اما نعمت خدا، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح."

تا درس بعدی، خدا یاور و پشتیبان شما باشد و شما را حفظ فرماید. آمین.

درس ۹۴

مرور گذشته (۲)

ابراهیم، پارسا بوسیله ایمان



کتاب پیدایش ۶-۲۲ و غیره.

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این درس، به مرور پیام‌های انبیاء الهی می‌پردازیم. پیام آنان یک داستان است. داستان خدا درباره آنچه که او برای نجات فرزندان آدم و گمگشتگان در گناه، انجام داده است. بطور خلاصه، پیام پیامبران خدا، خبر خوش درباره اینکه مردم بی‌ایمان و دور از خدا چگونه می‌توانند در حضور خدا عادل و پارسا شمرده شوند؛ می‌باشد. مرور این درس به مبحث عدالت و پارسایی بوسیله ایمان، نام دارد.

همانند هر داستان دیگر، داستان خدا هم یک آغاز و یک پایان دارد. در درس گذشته، آغاز این درس را بررسی کردیم و دیدیم که چگونه نخستین آدم شیطان را که دشمن خدا است، پیروی کرد. همان یک گناه آدم، سبب شد تا تمام نسل آدم به گناه آلوده شده و با گناه و در گناه به دنیا آیند و مسیر جهنم را پیمایند. اما برخی برای فرار از این واقعیت تلخ، آنرا انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که گناه آدم مشکل خود او بود و به دیگران ربط و اثر ندارد! اما این افراد در واقع، کلام خدا را ندیده می‌گیرند و سخنان انبیاء را انکار می‌کنند. کلام خدا در رساله پولس رسول به رومیان ۱۲:۵، چنین می‌فرماید: "لهذا همچنان که بوساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه؛ موت، و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند."

لعنت گناه آدم که پدر همه انسان‌ها است، بر تمام فرزندان او سرایت کرده است و همه نسل آدم به گناه، آلوده‌اند! آنچه که بسیار روشن است، این است که طبیعت گناه‌آلود ما که از جد ما به ما به ارث رسیده است، ما را برای همیشه محکوم می‌کند، مگر اینکه خدا برای ما کاری کند! و خبر خوش این است که

خدا این کار را کرده است! در تورات مقدّس، چنین می‌خوانیم که در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا به آنان وعده ظهور یک منجی را داد که نسل بشر را با فدا ساختن جان‌ش، نجات می‌دهد.

در مطالعه انجیل مقدّس، دیدیم که خدا زمانی را برای آمدن منجی مقرر فرمود خدا فردی را به جهان فرستاد که وعده داده بود. او یک انسان کاملاً بیگناه و عادل بود. نام این منجی بی‌عیب، عیسی مسیح است! می‌خواهم از شما خواهش کنم که با آیاتی از کلام خدا گوش دهید که درباره تفاوت بین آدم که گناه کرد و عیسی که بیگناه بود، سخن می‌گوید. در رساله پولس رسول به رومیان ۱۷:۵-۱۹، چنین نوشته شده است:

"زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک؛ یعنی عیسی مسیح. پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح، بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص، بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص؛ بسیاری عادل خواهند گردید."

در آدم، همه گناهکار هستند و در عیسی مسیح؛ همه پارسا شمرده می‌شوند.

همه ما انسان‌ها در گناه و شباهت آدم به دنیا می‌آییم. اما خدا فرزندان آدم را به تولد تازه فرا می‌خواند تا شباهت ناپسند به آدم را به کناری نهند و به شباهت مسیح دریابند! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ این کار تنها با ایمان، ممکن می‌باشد. کلام خدا می‌فرماید که اگر شما در دل خود به عیسی مسیح ایمان آورید و به زبان خود اعتراف کنید که عیسی خداوند و نجات‌دهنده است، خدا بواسطه روح‌القدس خود؛ شما را از هر گناهی پاک خواهد نمود. شما تبدیل به یک خلقت تازه می‌شوید و دیگر برای خودتان زندگی نمی‌کنید، بلکه برای کسی که جان‌ش را برای نجات شما داد، زندگی خواهید نمود.

حال اجازه دهید تا به تورات بازگردیم و ببینیم که خدا چگونه برنامه نجات خود را برای بشر به پیش می‌برد. در مطالعه تاریخی کلام خدا، درباره دو پسر آدم، یعنی قائن و هابیل؛ چیزهایی خواندیم. هابیل به تمام وعده‌های خدا ایمان داشت و نحوه پرستش او نشان از اطاعت و اعتماد او بر خدا دارد. خدا اما به

قائن فرصت داد تا از گناهش برگشته و توبه کند، اما او بسیار خشمگین شد و برادر خود را کشت.

بعد از آن، دیدیم که فرزندان آدم، پا در جای پای قائن می‌گذارند و به‌تدریج در گناهان خودشان غرق می‌شوند. بعد داستان نوح را می‌خوانیم که کلام خدا در کتاب پیدایش ۵:۶، چنین فرموده است: "و خداوند دید که شرارت انسان در زمین، بسیار است، و هر تصوّر از خیال‌های دل وی، دائماً محض شرارت است." و می‌بینیم که خدا تصمیم می‌گیرد که تمام فرزندان آدم را با یک سیلاب سهمگین، نابود سازد. در آن دنیا و زمان شریر، تنها نوح بود که به خدا ایمان داشت و در راه عدالت و پارسایی، گام برمی‌داشت. در نتیجه، خدا به نوح فرمان داد تا یک کشتی بزرگ بسازد که سرپناهی برای او و خانواده‌اش و حیوانات بسیار در آن سیل بزرگ باشد. خدا برای مدت صدسال، گناه فرزندان آدم را تحمل می‌فرمود، اما هیچ‌کسی توبه نکرد و به خدا و وعده‌های او ایمان نیاورد. به‌همین سبب، خدا که به وعده‌هایش امین است، کاری را انجام داد که وعده فرموده بود. او شرارت را از بین برد و تنها آن هشت نفر که پارسا بودند و به خدا ایمان داشتند، نجات یافتند.

بعد از آن، نسل نوح هم بتدریج خدا را از یاد بردند و باز به شرارت پرداختند. علت هم این است که آنان هم فرزندان آدم بودند که خصوصیات او را به ارث برده بودند! در کلام خدا از برج بابل اسم برده شده است که فرزندان آدم آنرا برای طغیان علیه خدا بنا کردند! اما خدا آنان را داوری و محکوم و مجازات فرمود به اینکه زبان‌های آنان را برایشان بیگانه و غریب ساخت، بطوری که دیگر حرف یکدیگر را نمی‌فهمیدند و در سراسر زمین، پراکنده شدند.

سپس، به داستان شگفت‌انگیز ابراهیم می‌رسیم. حقیقتاً ابراهیم در نزد خدا جایگاه بسیار مهمی داشت. پدر ابراهیم، یک بت‌پرست بود و خود ابراهیم هم یک گناهکار بود، اما خدا براساس مهربانی خود، بر ابراهیم ظاهر گردید و به او فرمان داد تا از شهر و دیار و خاندان خود بگذرد و به‌جایی که او نشان می‌دهد، برود. خدا تصمیم داشت تا از ابراهیم و فرزندان او، یک قوم جدید بیافریند. و از آن قوم، نجات‌دهنده فرزندان آدم ظهور نماید. در فصل دوازدهم از کتاب پیدایش و در تورات مقدّس، چنین می‌خوانیم:

"و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود به‌سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» پس ابرام، چنانکه خداوند

بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتادوپنج ساله بود، هنگامی که از حَرَّان بیرون آمد."

چرا خدا به ابراهیم، چنین دستوری داد؟ زیرا خدا می‌خواست از او قومی کاملاً جدید بوجود آورد. چرا خدا می‌خواست از ابراهیم، یک ملت تازه بوجود آورد؟ خدا می‌خواست از بین این قوم تازه، پیامبرانی را برگزیند که مورد اطمینان باشند و مژده آمدن منجی را به مردم اعلان نمایند و کلام مقدس و مصون از خطای خدا را بنویسند. و خدا می‌خواست تا از بین این قوم جدید، منجی در جهان ظهور فرماید تا فرزندان آدم را نجات دهد!

آیا خدا وعده‌ای را که به ابراهیم داده بود به کمال رساند؟ خدا هر آنچه را که به ابراهیم وعده فرموده بود، به کاملیت انجام داد. زمانی که ابراهیم صدساله بود، خدا به او و سارا که نودساله بود، پسری عطا فرمود که نام او اسحاق بود. اسحاق هم بعدها صاحب پسری شد که نام او را یعقوب گذاشت و او هم صاحب دوازده پسر شد که قوم اسرائیل را تشکیل دادند. کلمه اسرائیل، به معنای "قوم برگزیده خدا" است. و کسانی که از کلام مقدس خدا آگاه هستند، می‌دانند که نجات‌دهنده باید از میان قوم اسرائیل ظهور فرماید. هم مریم که مادر عیسی است و هم یوسف که پدرخوانده او محسوب می‌شد، مستقیماً از نسل ابراهیم بودند. برای همین است که در ابتدای انجیل حضرت متی، چنین نوشته شده است: "کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم." از نظر دنیوی، عیسی مسیح، مستقیماً به خاندان داود و ابراهیم مرتبط بود. اما از جنبه روحانی، او پسر حضرت اعلی و کلمه خدا است که از آسمان در جسم بشری به جهان آمد.

اما اجازه دهید تا به داستان ابراهیم بازگردیم. زیرا چیز مهم دیگری هم درباره او وجود دارد که باید آنرا بخاطر داشته باشیم. ابراهیم هم مثل سایر انسان‌ها در گناه و با گناه، متولد شد. اما کلام خدا به ما می‌فرماید که امروز ابراهیم در ملکوت خدا در کنار بقیه مقدسین خدا است! اما ممکن است بپرسیم که چرا و چگونه ابراهیم توانست بخشش خدا را حاصل کند و در داوری خدا پارسا به حساب آید و به بهشت برود؟ کلام خدا در کتاب پیدایش ۶:۱۵، پاسخ این سؤال را می‌دهد. کتاب مقدس چنین می‌فرماید: "او [ابراهیم] به خداوند ایمان آورد و او این را برای او عدالت محسوب کرد."

ابراهیم به خدا ایمان داشت. او به فرمایشات خدا هم ایمان داشت. اینها سبب شدند تا خدا ابراهیم را پارسا و عادل محسوب فرماید. دوستان عزیز، که به این درس توجه می‌کنید، آیا شما هم به کلامی که خدا به ابراهیم فرمود،

ایمان دارید؟ سؤال دربارهٔ اعتقاد به وجود یا عدم وجود خدا نیست. بلکه پرسش این است که آیا به وعده‌های خدا ایمان دارید؟ **آیا کلام حق خدا را باور می‌کنید** که فرموده است که منجی عادل را برای نجات فرزندان گناهکار آدم به جهان می‌فرستد تا درد آنان را چاره فرماید؟! ابراهیم ایمان خود را برای ما ابراز می‌دارد. در کتاب پیدایش ۸:۲۲ چنین آمده است: "ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا برهٔ قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.»" ابراهیم پس از آنکه معجزهٔ خدا را در فراهم نمودن برهٔ قربانی از جانب خدا دید و آنرا قربانی کرد، آن مکان را "یهوه یری"، نامید که معنای آن این است که: "خداوند مهیا خواهد ساخت." علت این کار این بود که ابراهیم دید و ایمان آورد که خدا بره را فراهم می‌آورد و از او و پسرش که وعدهٔ خدا هستند، محافظت می‌فرماید. او با این ایمان، در واقع اثبات کرد که منتظر روزی است که خدا آن منجی عادل را به جهان بفرستد تا با مرگ و رستخیزش، فرزندان آدم را رستگاری بخشد و هر که به او ایمان بیاورد نجات می‌بخشد و از اسارت مرگ و شیطان آزاد می‌فرماید. جالب است که بدانید قرن‌ها بعد، عیسی در روی همان کوه، بر صلیب کشته شد.

در مطالعهٔ انجیل دیدیم که عیسی مسیح دوهزارسال پس از دوران ابراهیم، به این جهان آمد تا تحقق پیشگویی و ایمان ابراهیم باشد! عیسی بیرون از اورشلیم و در همان کوهی که ابراهیم وفاداری خود را به خدا ثابت کرد، بر صلیب جان داد و خون پاکش را ریخت تا گناهان انسان‌ها پاک شود. برای همین بود که عیسی درست پیش از مرگش بر صلیب، فریاد زد: "تمام شد!" بلی دوستان گرامی، عیسی با ریختن خون خود، کار نجات بشر را با موفقیت به انجام و کمال رسانید. مرگ عیسی بر صلیب و رستخیز او از مردگان، برنامهٔ شگفت‌انگیز خدا برای نجات بشر از گناهانش بود. مرگ عیسی نقطهٔ پایان و کمال مطلق قربانی‌های حیوانات بود که پیش از آن انجام می‌شد. اینک برهٔ بی‌عیب خدا جانش را داده بود تا تمام گناهان انسان‌هایی که به او ایمان می‌آورند، پاک گردند.

دوستان خوب، آیا شما ایمان دارید که عیسی خودش را برای پاک کردن گناهان انسان‌ها ریخت؟ **آیا شما ایمانی مانند ابراهیم دارید؟** می‌خواهم در پایان این درس، چند آیه از فصل چهارم رسالهٔ حضرت پولس به رومیان را خدمتتان بنویسم که بسیار به موضوع مورد بحث ما نزدیک است. به کلام خدا توجه فرمایید:

"پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم به حسب جسم یافت؟ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد، اما نه در نزد خدا. زیرا

کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد...» و از این جهت برای او عدالت محسوب شد. ولکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد، بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد."

خیلی ممنونیم که به این درس توجه کردید. امیدواریم که به درس‌های بعدی ما هم بییونید. به یاری خدا به مرور پیام انبیاء ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که چگونه یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا به نام موسی، راه را برای آمدن منجی جهان، آماده می‌نماید.

خدا شما را برکت مخصوص عطا فرماید تا فهم روشنی از رساله حضرت پولس به رومیان ۳:۴، داشته باشید که در اینجا کلام خدا چنین می‌فرماید:

"ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد."

شما را تا درس بعدی، به دستان پر عطوفت خدای ازلی و ابدی می‌سپاریم. خداوند یار و نگهدار شما باشد. آمین.

درس ۹۵

مرور گذشته (۳)

موسی، شریعت مقدّس خدا



کتاب پیدایش ۶-۲۲ و غیره.

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این درس، قصد داریم که به مرور پیام‌های انبیاء و خبرهای خوش دربارهٔ اینکه گناهکاران می‌توانند در حضور خدا پارسا و عادل شمرده شوند؛ ادامه دهیم. ما هنوز در حال مرور تورات مقدّس هستیم. کتابی که خدا به دل موسی الهام فرمود. همانطور که دیدیم، تورات موسی، برای کسانی که در جستجوی حقیقت هستند، بسیار باارزش است. این کتاب، به‌حق می‌تواند بعنوان معیاری برای تشخیص اینکه آیا حرفی از خدا است یا نه؛ مورد استفاده قرار گیرد.

در ابتدای تورات دیدیم که جدّ ما آدم مرتکب گناه و نافرمانی از خدا گردید. گناه او به تمام نسل او سرایت کرد و همهٔ انسان‌ها با گناه به دنیا می‌آیند. گناه انسان برای او ناراحتی، تأسف، غم و مرگ را به‌ارمغان می‌آورد. خدا تمام این چیزها را برای انسان، شرح داده بود، اما آدم خواست که به راه خدا نرود! اما خدا را شکر که کلام او در رسالهٔ پولس رسول به رومیان ۲۰:۵، چنین می‌فرماید: "اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض؛ بی‌نهایت افزون گردید." بلی دوستان عزیز، در همان روزی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند، خدا در رحمانیت بی‌حدّ خودش؛ اعلان فرمود که منجی عادل را به جهان می‌فرستد تا فرزندان آدم را از لعنت و اسارت گناه رهایی بخشد.

در مرور درس گذشته، دیدیم که خدا ابراهیم را فرا خواند و به او وعده فرمود که از او قوم و نسلی جدید را ایجاد فرماید که از این نسل، تمام مردم جهان برکت خواهند یافت. زیرا قرار بود که نجات‌دهنده از بین مردم آن قوم،

ظهور فرماید. ابراهیم صاحب پسری به نام اسحاق شد که وعده خدا بود و او نیز صاحب فرزندی به نام یعقوب گردید و یعقوب هم دارای دوازده پسر شد که آنان، قوم اسرائیل که به معنای قوم برگزیده خدا هستند را تشکیل دادند.

حال اجازه دهید تا به این مرور ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا از نسل ابراهیم استفاده فرمود تا به انسان‌ها تعلیم دهد که خدا به چه شباهت دارد و انسان‌های گناهکار چطور می‌توانند راه گریزی از داوری و مجازات عادلانه خدا را بیابند. و موضوع این درس، "شریعت مقدس خدا"، نام دارد.

در مطالعه تورات، دیدیم که خدا اجازه داد تا فرزندان اسرائیل برای چهارصدسال، برده مصریان شوند. البته خدا این را به ابراهیم گوشزد فرموده بود. زمانی که وقت کامل خدا رسید، او موسی را فرستاد. موسی یک اسرائیلی بود که در دربار فرعون، پادشاه شریر مصر رشد نمود.

خدا به موسی فرمان داد تا بسوی فرعون رفته و کلام خدا را به او اعلام نماید و به او بگوید که قوم اسرائیل را آزاد کند تا آنان خدا را بپرستند. اما فرعون دل خود را نسبت به کلام خدا، سخت نمود و به همین جهت، خدا نه بلای وحشتناک را بر او و مصریان نازل فرمود تا آنان را تنبیه کرده باشد. جالب است که این بلایا تنها بر مصریان نازل می‌شد و اسرائیل که در همان سرزمین می‌زیستند، سالم و محفوظ بودند! اما این بلاهای سخت باعث نشد که فرعون توبه کرده و کلام خدا و موسی را بپذیرد. و خدا فرمود که یک بلای سخت دیگر بر مصریان وارد می‌کند و پس از آن است که فرعون آنان را آزاد خواهد کرد. آیا می‌دانید که این بلا چه بود؟ خدا تمام نخست‌زادگان هر انسان و حیوان را در مصر کشت.

یکی از این نخست‌زادگان، مربوط به خانه فرعون بود، اما خدا تمامی نخست‌زادگان اسرائیلی را محافظت فرمود. خدا به آنان دستور داده بود که آنان بره‌ای را قربانی کرده و خون آن‌را بر آستانه در خانه‌هایشان بپاشند تا خدا که برای مجازات مصریان می‌آید، خون را دیده و از گناه اسرائیلیان بگذرد و آنان را از بین نبرد! در کلام خدا در کتاب خروج ۱۲:۱۳، چنین می‌خوانیم: "و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید. و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد." خدا بخاطر خون آن بره بی‌عیب، از گناه اسرائیل گذشت و آنان را از اسارت مصریان کافر رهایی داد.

همانطور که خواندیم، عید پسخ، معنای عمیق‌تری هم دارد، زیرا کلام خدا در رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۱۰:۱۱، چنین می‌فرماید: "و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده

است. "داستان خون بره در عهدعتیق، یک مَثَل برای ما است. این داستان، اشاره به راه رستگاری بشر توسط خدا دارد.

کلام خدا به ما نشان می‌دهد که تمام فرزندان آدم مثل برده هستند. آنان اسیر گناه و برده شیطان می‌باشند. در انجیل مقدس یوحنا نوشته شده است که هرکس که گناه می‌کند، برده گناه است! و از آنجا که تمام فرزندان آدم، بردگان گناه هستند، پس برده شیطان نیز می‌باشند. زیرا شیطان منشأ گناه و پلیدی است. یک چیز بسیار مسلم است و آن اینکه هرکس که برده گناه و شیطان است، هرگز راهی برای نجات خودش ندارد! آیا یک برده می‌تواند چیزی به ارباب خود داده و خود را آزاد فرماید؟ هرگز، او چیزی ندارد که بتواند آزادی خودش را از مالکش بخرد. ممکن است که یک ارباب خوب و نیکوسیرت، آزادی برده‌ای را به او بازگرداند، اما شیطان هرگز بردگانش را آزاد نمی‌کند! ما انسان‌ها چقدر بدبخت هستیم! آیا کسی هست که ما را از این اسارت آزاد نماید؟! بلی دوستان عزیز، خدا را شکر که کسی هست که این کار را انجام داده است. خدا یک منجی بی‌عیب را به جهان فرستاده است تا ما را آزاد فرماید. او همان منجی قدرتمند و زنده و بی‌گناه، یعنی عیسی مسیح است که از آسمان برای نجات انسان‌ها آمده است!

در تورات می‌خوانیم که خدا وعده داد تا سر شیطان را بکوبد، و او این کار را با فرستادن منجی از رَحِم یک دختر باکره انجام فرمود! در مزامیر، می‌خوانیم که چگونه این منجی که خدا او را پسر عزیز خود می‌خواند، به مرگی فجیع، سپرده می‌شود تا کفاره گناهان ما انسان‌ها پرداخته شود. در انجیل مقدس، بیشتر درباره این منجی عادل می‌خوانیم. او عیسی مسیح، پسر مریم است که بی‌عیب زندگی کرد و بر صلیب جان داد و دوباره از مردگان برخاست تا گناهان ما آمرزیده شود. بلی دوستان عزیز، عیسی همان منجی عادل است که وعده‌های خدا را به انجام رسانید.

کلام خدا، عیسی را "بره خدا" می‌نامد. همانند بره‌هایی که در روز پسخ، قربانی می‌شدند، عیسی هم خونس را ریخت تا ما را از داوری و مجازات خدا رهایی دهد. تقریباً هزاروپانصدسال پس از رهایی اسرائیلیان از مصر، خدا اجازه داد تا فرزندان آدم، پسر یگانه و بیگناه او را با شکنجه بر صلیب بکشند. و این اتفاق در روز عید پسخ، رخ داد. عیسی هم نماد قربانی اسحاق بود و هم مظهر قربانی بره بی‌عیب در روز پسخ محسوب می‌شد. فرزندان آدم با نادانی پسر خدا را در روز پسخ قربانی کردند، اما خدا این دستور را پیش از آفرینش جهان صادر فرموده بود. (کتاب مکاشفه یوحنا ۸:۱۳).

عیسی قربانی کامل و نهایی برای آمرزش گناهان بود. **خون عیسی مسیح**، برای آمرزش گناهان فرزندان آدم، کافی و معتبر بود و خدا هم آنرا پذیرفت. در رساله حضرت پولس به رومیان ۵: ۶-۸، چنین آمده است:

"زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بی‌دینان وفات یافت. زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد. لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد."

در پایان داستان عید پسخ، اجازه دهید تا به یاد آوریم که چه چیزی درباره شریعت مقدس خدا آموختیم. در پژوهش‌هایمان در تورات، دیدیم که خدا در بیابان، جلال و قدوسیّت خود را بر موسی اسرائیلیان آشکار می‌فرماید. خدا در کوه سینا با آتش و صدای رعد پایین می‌آید و جلالش را بر قوم، آشکار می‌فرماید. خدا به قوم اسرائیل، ده فرمان و دستورات بسیار دیگری عطا می‌فرماید. در ابتدای این فرامین نوشته شده است که **اسرائیلیان باید خداوند خدای خود را با تمامی دل، تمام نفس، و فکر خود دوست بدارند** و جز او کسی را نپرستند. آنان نباید اسم خدا را به باطل می‌بردند و چیز دیگری را به جای خدا می‌گذاشتند. آنان باید روز سبت را حرمت می‌داشتند و همسایگان خود را هم مثل خودشان دوست می‌داشتند و به پدر و مادرشان احترام می‌گذاشتند و به اموال همسایه خود طمع نمی‌ورزیدند. در رساله حضرت یعقوب ۲: ۱۰، نوشته شده است: "زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می‌باشد." اما قوم اسرائیل نمی‌توانستند شریعت مقدس خدا را نگاه دارند!

دوستان عزیز، آیا شما قوانین خدا را تمام و کمال نگاه داشته‌اید و از آنها **تخطی نورزیده‌اید؟** آیا شما در هر امری کاملیّت را بجا آورده‌اید- از روز تولدتان تا روز مرگتان؟ شما همیشه و در تمام لحظه‌ها باید خدا را دوست داشته باشید و هیچ کار ناپسندی انجام ندهید تا او خشنود گردد، اگر بر فرض محال، شما این‌چنین باشید، با طبیعت و ذات گناه‌آلود خود چه خواهید نمود؟ آیا می‌توان آنرا از خدا مخفی کرد؟! هرگز! خدا پاکتر از آن است که به بدی بنگرد. اگر با خودمان روراست باشیم، می‌بینیم که ما **هرگز مطابق معیارهای خدا زندگی نکرده‌ایم!** کلام خدا در رساله حضرت پولس به رومیان ۳: ۱۰، چنین می‌فرماید: "زیرا کسی عادل نیست، یکی هم نی!" اگر ما خود را عادل و

پارسا می‌پنداریم، در واقع خدا را دروغگو می‌شماریم! آیا می‌توان چنین تصویری داشت که خدا دروغ می‌گوید؟! حاشا و هرگز! خدا راستی مطلق است. شاید برخی بپرسند که اگر هیچکس نمی‌تواند مطابق معیارها و شریعت خدا زندگی کند، پس چرا خدا آن‌را به ما داده است؟! آیا خدا عمداً می‌خواهد تا همه هلاک شوند؟! خیر، خدا محبت است و نمی‌خواهد تا کسی هلاک گردد! پس چرا او دستوراتی داده است که کسی نمی‌تواند تمام آنها را به‌درستی انجام دهد؟! هدف این قوانین دست‌وپاگیر چیست؟! اجازه دهید تا پاسخ را از کلام خدا خدمتتان قرائت کنم. در رسالهٔ پولس رسول به رومیان ۳:۲۰، چنین می‌خوانیم:

"... به اعمال شریعت، هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت؛ دانستن گناه است." و همچنین در رسالهٔ حضرت پولس به غلاطیان ۳:۲۲، همچنین ذکر شده است: "بلکه کتاب، همه‌چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود."

به‌همین سبب می‌بینیم که خدا دستورات مقدّسش را به گناهکاران امر می‌فرماید تا نشان دهد که ما چقدر از نظر او ناکامل و ضعیف هستیم. او همچنین می‌خواهد به ما نشان دهد که چقدر احتیاج به عیسی مسیح داریم که لعنت گناهان ما را بر خودش حمل نمود. در بین تمام انسان‌ها، تنها عیسی مسیح بود که شریعت را بطور کامل بجا آورد. همانطور که دیدیم، عیسی با تمام فرزندان آدم، تفاوت بسیاری داشت. زیرا او در طبیعت گناه‌آلود آنان سهیم نبود. عیسی کلمهٔ جاودانی خدا بود که از آسمان به زمین آمد تا با آنکه بدون گناه بود، بار گناه ما را بر خود گیرد تا ما را از اسارت و لعنت گناه و شریعت، آزاد فرماید. در انجیل حضرت متی ۵:۱۷، چنین می‌خوانیم: "گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیاء را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم." این یک حقیقت بسیار عمیق و جذّاب است. عیسی خداوند فرمود که آمده تا تمام وعده‌ها و گفته‌های شریعت خدا را به کمال و تحقّق رساند. عیسی کاری را برای ما فرزندان آدم انجام داد که ما خودمان هرگز نمی‌توانستیم انجام دهیم! او شریعت مقدّس خدا را به‌انجام رسانید و سپس خون پاکش را برای برداشتن لعنت گناه از ما ریخت تا ما را از مجازات عادلانهٔ خدا رهایی بخشد!

عیسی مستحقّ مرگ نبود، زیرا او هرگز هیچ گناهی نکرد. اما برای کمال و تحقّق برنامهٔ خدا برای نجات بشر، خداوند عیسی با ارادهٔ خودش زندگی‌اش را برای ما داد تا ما حیات بیابیم. پس از اینکه عیسی خون خود را برای ما ریخت

و مرد، خدا در روز سوّم، او را از مردگان برخیزانید. کلام خدا در رسالهٔ پولس رسول به رومیان ۱:۸-۳، چنین می‌فرماید:

"پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید. زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم، ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد."

دوستان عزیز، شما امید خود را بر چه می‌گذارید؟ آیا به وعده و خیر خوش خدا دربارهٔ منجی عادل، یعنی عیسی مسیح، باور دارید؟ یا این که هنوز به اعمال نیکوی خودتان تکیه می‌کنید؟! فراموش نکنید که کلام خدا در رسالهٔ حضرت پولس به غلاطیان ۳:۱۰-۱۳، چنین می‌فرماید:

"زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد.» اما واضح است که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود». اما شریعت از ایمان نیست بلکه: «آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.» مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است: «ملعون است هر که بر دار آویخته شود.» و همچنین (یوحنا ۳:۱۶)

از شما ممنونیم که برای شنیدن این درس، وقت گذاشتید. در درس بعدی، مرور کلام خدا را کامل خواهیم کرد و مشاهده خواهیم نمود که چگونه عیسی مسیح، هرآنچه را که پیامبران دربارهٔ او پیشگویی کرده بودند، به‌انجام رسانید و دری را برای ورود آرامش و فیض خدا بر فرزندان آدم گشود!

خدا شما را برکت دهد تا دربارهٔ آنچه که در این درس مطالعه کردید، تفکر نمایید و خدا به شما کمک کند تا وعدهٔ کلام خدا را بخاطر داشته باشید که در رسالهٔ حضرت پولس به رومیان ۱:۸، چنین می‌فرماید:

"پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند." شما عزیزان را تا درس بعدی به دستان زندهٔ خدا می‌سپاریم. خداوند حافظ شما باد. آمین.

درس ۹۶

مرور گذشته (۴)

عیسی مسیح، "تمام شد!"



انجیل یوحنا ۱۹، رساله به عبرانیان ۱۰

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شونند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در سه درس قبلی، ما کلام خدا را مرور کردیم. در این درس، با قوت خدا؛ تصمیم داریم که این مرور درس‌های گذشته را جمع‌بندی نماییم. عنوان درس و مرور این درس، "تمام شد!" است.

همانطور که دیدیم، خدا کلامش را به دو بخش مهم و عمده تقسیم‌بندی فرموده است. عهدعتیق و عهدجدید، دو بخش کلام مقدس خدا هستند. پیمان یا عهدعتیق، شامل تورات، مزامیر و دیگر نوشته‌ها و کتاب‌های پیامبران خدا است. در این بخش از کلام مبارک خدا، دیدیم که جدّ ما آدم، علیه خدا طغیان کرد و از او ناطاعتی نمود و با این اشتباه، همه نسل و فرزندان او را وارد ملکوت شیطان کرد. اما همچنین از کلام شیرین خدا دانستیم که خدا به آدم و حوا وعده فرمود که از نسل حوا، یک نجات‌دهنده عادل را به جهان بفرستد تا فرزندان آدم را از اسارت قدرتمند شیطان و مرگ، آزاد فرماید و آنانی را که به او ایمان می‌آورند، دوباره به پادشاهی و ملکوت خدا بازگرداند. این وعده عالی خدا در عهدعتیق بود.

برای انجام این کار، خدا ابراهیم را فراخواند تا او را برکت داده و از او برای انجام وعده‌اش استفاده فرماید. در کتاب پیدایش ۱۲:۲-۳، چنین می‌خوانیم: "و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان، برکت خواهند یافت." و در کلام خدا دیدیم که خدا ابراهیم را پدر ایمانداران خواند و او را و نسل او را برکت داد تا وعده خدا از طریق فرزندان و نسل او به‌انجام برسد. خدا در

مدّت هزاروپانصدسال، کلامش را به انبیاء اسرائیل، الهام می‌فرمود تا به فرزندان گناه‌آلود آدم اثبات فرماید که ایشان گناهکار هستند و نیاز به منجی عادل دارند که آنان را از گناهانشان برهاند.

همانطور که از کلام خدا در عهدعتیق مشاهده کردیم، پیمان خدا با گناهکاران این بود که آنان می‌بایست حیوانی را برای کفّاره گناهانشان قربانی می‌ساختند. این امر، اثبات می‌کند که: "بدون ریختن خون، آمرزش گناهان نیست!"، زیرا: "مزد گناه، مرگ است!". اما قربانی حیوانات که مردم آنرا قرن‌ها انجام می‌دادند، واقعاً نمی‌توانست گناهان را کفّاره نماید! زیرا ارزش انسان بسیار بیشتر از ارزش یک حیوان است. تصوّر کنید که اگر یک خودرو اسباب‌بازی داشته باشید، آیا می‌توانید به‌نزد یک نمایندگی فروش خودرو رفته و آن اسباب‌بازی را با یک خودرو گران‌قیمت و جدید، عوض کنید؟! هرگز چنین چیزی ممکن نیست! برای ما هم وضع به همین منوال است. خون و جان حیوان نمی‌تواند گناه انسان را کفّاره و پاک نماید. ارزش انسان با حیوان برابر نیست. از کلام خدا دانستیم که قربانی کردن حیوانات، تنها یک اشاره به وعده خدا و آماده‌سازی بستر فکری انسان بود که او را برای ظهور آن منجی عادل آسمانی، یعنی عیسی مسیح؛ مهیّا سازد. این همان عهدجدید خدا با انسان است. تنها مرگ و رستائیزی عیسی مسیح، می‌تواند تمام گناهان فرزندان آدم را کفّاره نماید.

دومین قسمت کلام خدا، عهدجدید نامیده می‌شود. عهدجدید را انجیل هم می‌نامند و انجیل که واژه‌ای یونانی است، به‌معنای خبر خوش و نوید می‌باشد. این عهد به ما می‌گوید که خدا وعده‌اش را که فرستادن منجی به زمین بود، انجام داده است. کتاب انجیل، سرگذشت عیسی مسیح است، کسی که وعده خدا را به‌انجام رسانید. او آن قربانی کامل و نهایی بود که با نثار خودش، جان تمام فرزندان آدم را که به او ایمان آورند؛ آزاد و رستگار می‌فرماید. یک گناهکار نمی‌تواند گناهکار دیگری را نجات بخشد. آیا کسی که شنا کردن بلد نیست، می‌تواند اصول شنا و غرق نشدن را به دیگری بیاموزد؟! هرگز نمی‌تواند! به‌همین دلیل، و از آنجا که تمام انسان‌ها که فرزندان آدم و میراث‌دار گناه او و مسئول گناهان خودشان هستند، هرگز نمی‌توانند به دیگران کمک کنند تا آنان از گناهانشان آزاد شوند؛ پس نیاز به کسی است که هرگز مرتکب گناه نشده و در طبیعت گناه‌آلود دیگر انسان‌ها شریک نیست! اسم این شخص، عیسی مسیح است. تنها کلمه جاودانی خدا می‌تواند انسان گمراه و ناتوان را نجات دهد. او بدنی همچون ما برخوردار گرفت، اما آنرا هرگز به گناه نیالود! او بار گناه خودش را بر دوش نداشت، زیرا اصولاً گناهی نداشت! به‌همین سبب بود که او می‌توانست واجد شرائطی باشد که خدا برای آمرزش گناهان انسان تعیین فرموده بود. عیسی

خداوند، برای ما مجازات شد و مرد و مدفون گردید، اما با قدرت الهی خود، در روز سوّم از مردگان برخاست و این اثبات می‌کند که او کلمه قوت خدا است. مسیح بر مرگ پیروز شد و مرگ را با مرگ خود، نابود نمود!

همه ما انسان‌ها در گناه و با گناه به دنیا می‌آییم و انکار این موضوع هم کمکی به حال ما بیچارگان نمی‌کند! اگر ما اعتماد خود را بر عیسی مسیح بگذاریم، آنوقت او می‌تواند ما را از این بار سنگین گناه؛ رهایی و رستگاری بخشد و ما را در پیشگاه خدا پارسا و عادل شمارد. اکنون عیسی مسیح، زنده و در آسمان است تا برای ما در حضور خدای پدر، واسطه باشد تا ما از طریق او و کمک و الزام روح القدس، بتوانیم به حضور خدا راه بیابیم. کلام خدا در این باره در رساله اول حضرت پولس به تیموتاؤس ۲: ۵-۶، چنین می‌فرماید:

"زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان، یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین." همچین (عبرانیان ۷: ۲۶؛ ۱: ۳)

همانطور که در انجیل مقدّس می‌خوانیم، هنگامی که عیسی مسیح در این جهان بود، برخی به او ایمان آوردند. این افراد از درک هویت عیسی خداوند، بسیار شادمان بودند. آنان می‌دانستند که هزاران سال است که پیامبران خدا از آمدن مسیح می‌گویند و اکنون او در میان آنان است! کسانی در میان شاگردان عیسی بودند که به دوستان و اقوامشان می‌گفتند که مسیح را یافته‌اند! در کلام خدا در انجیل حضرت یوحنا ۱: ۴۱، ۴۵، چنین می‌یابیم: "و یکی از آن دو که سخن یحیا را شنیده، پیروی او نمودند، آندریاس؛ برادر شمعون پطرس بود... فیلیپس، تثنائیل را یافته بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»"

اما متأسفانه، بسیاری از کسانی که در دوران عیسی زندگی می‌کردند، نمی‌دانستند که او واقعاً کیست. در نخستین فصل انجیل حضرت یوحنا، چنین نوشته شده است:

"همان [کلمه خدا] در ابتدا نزد خدا بود... و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت... او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت... به نزد خاصان خود آمد و خاصان او را نپذیرفتند... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر." (یوحنا ۱: ۲، ۱۴، ۵، ۱۰، ۱۱)

همانطور که پیشتر دیدیم، بسیاری از مردم، شاهد اعمال و گفتار و معجزات عیسی بودند. عیسی معجزات بسیاری انجام داد، اما باین حال مردم نمی دانستند که عیسی واقعاً چه کسی است؛ زیرا شیطان ذهن های ایشان را کور کرده بود. مردم بر او ازدحام می کردند و او را لمس می نمودند، اما او را نمی شناختند! برخی او را یک پیامبر در نظر می گرفتند، اما باور نداشتند که او واقعاً کلمه خدا است.

دیدیم که رهبران مذهبی یهود، کاملاً عیسی را رد و طرد کردند. آنان به عیسی حسادت می ورزیدند و در نهایت هم او را به مرگ سپردند. اما این همان **طرح مقدس خدا** بود. خدا از همان ابتدا برنامه ریزی کرده بود که عیسی بر صلیب جان دهد تا جان انسان ها را نجات دهد. عیسی در شب دستگیری اش به پطرس فرمود: "آیا گمان می بری که نمی توانم اَلحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ لیکن در این صورت، کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود؟" (انجیل متی ۲۶: ۵۳، ۵۴)

عیسی کاملاً می دانست که چرا به این جهان آمده است. او آمد تا جانش را فدا نماید، خونسش را بریزد تا گناهکاران بتوانند نجات بیابند. مسیح به دنیا آمد تا قربانی حیوانات که توسط انسان ها انجام می گرفت و اشاره به مرگ آن منجی عادل و موعود بود، در خود او که بره خدا بود، به انجام رسد. آیا به یاد دارید که عیسی پیش از مرگش بر صلیب چه فرمود؟ کلام خدا می فرماید که عیسی فریاد زد: "تمام شد!"، و جان سپرد. وقتی که او مرد، پرده هیکل که قدس الاقداس را از سایر قسمت های پرستشگاه جدا می کرد، از وسط، دوپاره شد و زلزله شدیدی رخ داد و بسیاری از مقدسین که مرده بودند، زنده شدند. اما چرا اینطور شد؟ چرا عیسی فریاد زد: "تمام شد!"؟ و چرا پرده هیکل، پاره شد؟ خدا این کار را انجام داد و عیسی فریاد زد: "تمام شد!" بلی دوستان خوب، کار نجات بشر و عادل شدن او و آمدنش به پیشگاه خدا، در مرگ عیسی؛ به انجام رسیده بود. عیسی با پیروزی فریاد زد که: "تمام شد!". اکنون خون عیسی آن بخشش خدا بود که گناهان فرزندان آدم را می آمرزید.

عیسی مسیح با مرگش، کلام الهامی خدا به پیامبران را و نیز مظهر قربانی حیوانات را یکبار و برای همیشه به کمال رسانید. و همچنان که دیدیم، رستاخیز پیروزمندانه او در سومین روز، اثبات آشکاری بر پذیرش قربانی او همچون پرداخت هزینه کامل توسط خدای پدر بود. عیسی مسیح، قربانی کاملی بود که خدا برای نجات فرزندان آدم به دنیا عطا فرمود. بنابراین، هر که به او ایمان آورد، هلاک نمی شود؛ بلکه حیات جاودانی می یابد.

حال برای پایان مرور بر کلام خدا و پیام انبیاء، شما را دعوت می‌کنیم که به چند آیه قدرتمند و باشکوه از کلام خدا درباره این قربانی کامل و نهایی که عیسی مسیح انجام داد؛ توجه کنید. کلام خدا در فصل دهم رساله به عبرانیان، چنین می‌فرماید:

"زیرا که چون شریعت را سایه نعمت‌های آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرب‌جویندگان را کامل گرداند. و آلا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی‌شد، چونکه عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند؟ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود. زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.

لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید: «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی. به قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه، رغبت نداشتی. آنگاه گفتم، اینک می‌آیم (در طومار کتاب در حق من مکتوب است) تا اراده تو را ای خدا به‌جا آورم.» چون پیش می‌گوید: «هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی»، که آنها را به‌حسب شریعت می‌گذرانند، بعد گفت که: «اینک می‌آیم تا اراده تو را ای خدا به‌جا آورم.» پس اول را برمی‌دارد، تا دوم را استوار سازد. و به این اراده، مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک‌مرتبه برای همیشه. و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرراً می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی‌تواند کرد. لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالآباد. و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای‌انداز او شوند. از آن‌رو که به یک قربانی، مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد. و روح‌القدس نیز برای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود: «این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست، خداوند می‌گوید احکام خود را در دل‌های ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت، (باز می‌گوید) و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به‌یاد نخواهم آورد.» اما جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.

پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم از طریق تازه و زنده که آنرا به‌جهت ما از میان پرده، یعنی جسم خود مهیا نموده است، و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم، پس به دل راست، در یقین ایمان، دل‌های خود را از ضمیر بد پاشیده و بدن‌های خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛ و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که

وعده‌دهنده امین است. و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. و از باهم آمدن در جماعت، غافل نشویم؛ چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود. زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی، اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست، بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد. هرکه شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یا سه شاهد، کشته می‌شود. پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آنکس، مستحق عقوبت سختتر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟ زیرا می‌شناسیم او را که گفته است: «خداوند می‌گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.» افتادن به دست‌های خدای زنده، چیزی هولناک است.^۲
 در رساله به عبرانیان ۳:۲، چنین آمده است: "پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند."

خدا با این کلمات، به هر یک از شما دوستان عزیز که به این درس و این کلام توجه می‌کنید، هشدار می‌دهد که نجات او را ندیده نگیرید. هرکس که قربانی و نجات خدا را انکار می‌کند، باید بداند که هیچ راه و قربانی دیگری برای آمرزش گناهان؛ به جز خون عیسی مسیح وجود ندارد. در صورت انکار رحمت خدا در صلیب عیسی، هیچ چیز به جز داوری و مجازات از جانب خدا باقی نمی‌ماند. عیسی مسیح، قربانی کامل و نهایی است، هر که به او ایمان آورد، هرگز هلاک نخواهد شد و تا به ابد در حضور خدا زیست خواهد کرد. عیسی روی صلیب فریاد زد: "تمام شد!" و چون عیسی کلمه خدا است، پس این خود خدا بود که فرمود کار نجات بشر با موفقیت به اتمام رسیده است! پس از سه روز، عیسی از مردگان برخاست و اثبات فرمود که پسر خدا است! دوستان گرامی، آیا می‌دانید که عیسی خداوند، تاوان و جریمه گناهان شما را پرداخته است تا شما هلاک نشوید؟ آیا ایمان دارید که عیسی مسیح کار نجات شما را به‌انجام رسانیده است؟ یا هنوز سعی می‌کنید تا با اعمال خودتان رضایت و خرسندی خدا را به‌دست آورید؟ ممنونیم که با این درس با ما همراه بودید. تا درس بعدی شما را به خدا می‌سپاریم و امیدواریم تا معنای عمیق فرمایش عیسی را بر صلیب درک کنید که فرمود: "تمام شد!" (یوحنا ۱۹:۳۰)

درس ۹۷

جهنم!



انجیل لوقا ۱۶

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

کلام خدا چنین می‌فرماید:

"لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغ‌گویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی." "همچنین در انجیل حضرت متی ۱۲:۸؛ ۲۵:۴۱، هم اینطور می‌خوانیم: "اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی، جایی که گریه و فشار دندان باشد..." «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است." و (متی ۲۵:۴۶)

جهنم! هیچکس نمی‌خواهد دربارهٔ آن حرف بزند! هیچکس نمی‌خواهد حتی دربارهٔ آن فکر کند، مگر اینکه موضوع این درس ما دربارهٔ جهنم باشد! جالب است که بدانید که کلام خدا دربارهٔ جهنم، حرف‌های زیادی در کلامش فرموده است! صدها هشدار در کلام خدا دربارهٔ جهنم وجود دارد. در این درس و درس بعدی، قصد داریم تا در مورد تعالیم کتاب مقدس دربارهٔ جهنم و بهشت، بررسی نماییم. می‌خواهیم ببینیم که چطور می‌توانیم به بهشت رفته و از رفتن به جهنم پرهیز نماییم. بسیاری فکر می‌کنند که کسی نمی‌تواند مطمئن باشد که پس از مرگ واقعاً به کجا می‌رود. این افراد چون دربارهٔ راه پارسایی و رستگاری چیزی نمی‌دانند، پس نمی‌توانند بفهمند که ابدیت را در کجا سپری خواهند نمود. آنان وعدهٔ عالی خدا را به یاد نمی‌آورند و به همین سبب، اطمینان و آرامش ندارند. کلام خدا به ما می‌فرماید که چگونه می‌توانیم بفهمیم که به بهشت می‌رویم. در رسالهٔ اوّل حضرت یوحنا ۱۳:۵، چنین می‌خوانیم: "این را نوشتم به

شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید." **دوستان عزیز، آیا می‌دانید** که می‌توانید از حیات جاودان خدا که در کلامش فرموده است، برخوردار شوید؟ **آیا می‌دانید** روزی که بمیرید، به کجا خواهید رفت؟! **آیا مطمئن** هستید که به بهشت می‌روید؟ اگر در این مورد، اطمینان ندارید و دچار عذاب هستید، موضوع این درس ما کمک بزرگی به شما خواهد کرد.

همچنان که در انجیل دیده‌ایم، هنگامی که عیسی بر زمین زندگی می‌کرد، غالباً دربارهٔ محلّی سخن می‌گفت که آنرا **بهشت** می‌نامند و نیز در مورد مکانی حرف می‌زد که به آن **جهنم** می‌گویند. اما حجم تعالیم عیسی دربارهٔ **جهنم**، بیشتر از آموزه‌های او دربارهٔ **بهشت** است! او از مجازات هولناکی که در **جهنم** مهیا شده است، باخبر بود و نسبت به آن هشدار می‌داد. حال اجازه دهید تا به متن انجیل مقدّس بازگردیم و به آنچه که عیسی به مردم دربارهٔ **جهنم** تعلیم فرمود، گوش بسپاریم. **یک داستان واقعی** از کلام خدا را دربارهٔ دونفر که مردند، برایتان نقل می‌کنم. در فصل شانزدهم انجیل حضرت لوقا، چنین آمده است:

"**شخصی دولتمند** بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال به سر می‌برد. و **فقیری مقروح بود ایلعازر نام** که او را بر درگاه او می‌گذاشتند، و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم‌های او می‌مالیدند.

باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به **آغوش ابراهیم** بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در **جهنم** یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در **آغوشش** دید."

اجازه دهید تا کمی در همین جا درنگ کنیم. آیا به سرنوشت آن فرد ثروتمند و آن فقیر که ایلعازر نام داشت، توجه کردید؟ روح آن مرد فقیر مستقیماً و فوراً به **بهشت** و نزد ابراهیم می‌رود. اما آن مرد ثروتمند، پس از مرگ به **جهنم** می‌رود و در عذاب سخت می‌افتد.

چرا آن گدا به **بهشت** می‌رود و آن ثروتمند به **جهنم** می‌افتد؟ ابتدا اجازه دهید تا عرض کنم که فقیر بودن به معنای نجات یافتن نمی‌باشد. و ثروتمند بودن هم به منزلهٔ هلاکت نیست! ایلعازر به **بهشت** رفت، زیرا به **برنامهٔ نجات خدا** برای بشر اعتماد و ایمان داشت. اما آن فرد ثروتمند، به **کلام خدا** به دیدهٔ **تحقیر** و سهل‌انگاری می‌نگریست. این مرد هم همانند بسیاری از انسان‌های

امروزی از نظر ظاهری، بسیار مذهبی بود. اینها می‌دانند که تنها یک خدا وجود دارد و نوشته‌های انبیاء؛ حقیقی هستند. اما مشکل در این است که آنان در مسیر جهنم قرار گرفته‌اند و علت هم این است که هرگز به وعده‌های خدا که در کلامش آمده است، اطمینان و ایمان ندارند و به آن اهمیت نمی‌دهند. برای آن مرد ثروتمند، گردآوری پول و ثروت‌اندوزی، مهم‌تر از شنیدن و آموختن و عمل به تورات بود که می‌توانست آنان را نجات بخشد.

اجازه دهید تا خواندن کلام خدا را ادامه دهیم و بشنویم که چگونه خدا به آن مرد ثروتمند اجازه می‌دهد تا به مدت کوتاهی با ابراهیم صحبت کند. خدا از ما می‌خواهد تا در سخنان این مرد که از جهنم گفته می‌شد، توجه کنیم. در فصل شانزدهم انجیل حضرت لوقا، چنین می‌خوانیم:

"پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب، تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معدبم.

ابراهیم گفت: «ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب. و علاوه بر این در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.»

گفت: «ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.»

ابراهیم وی را گفت: «موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند.»
گفت: «نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.»

وی را گفت: «هرگاه موسی و انبیا را نشوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

در اینجا داستان ایلعازر فقیر و آن مرد ثروتمند، پایان می‌پذیرد. به‌راستی که در جهنم، هیچ رحمتی وجود ندارد! آن مرد ثروتمند در جهنم و در عذاب شدید بود و هیچکس نمی‌تواند تصور آنجا را بکند! او محتاج یک قطره آب شده بود و برای آن التماس می‌کرد! بدتر آنکه آن مرد بدبخت، هنوز هم در آنجا است! او در جهنم است و منتظر روز داوری است که به‌زودی فرا می‌رسد! در آن روز، هم جسم و هم جان او در دریاچه آتش خواهند سوخت! همه کسانی که نجات خدا را عمداً و آگاهانه رد کرده‌اند، در آنجا خواهند بود و ابدیت را در

آتش خاموشی ناپذیر جهنم؛ سپری خواهند کرد! کلام خدا در کتاب مکاشفه حضرت یوحنا ۱۵:۲۰، چنین می‌فرماید: "و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید." به این موضوع بیندیشید! هر که راه پارسایی و عدالت خدا را نمی‌پذیرد، به دریاچه‌ای از آتش افکنده می‌شود و تا به ابد در آن خواهد سوخت، و هرگز نمی‌تواند از آن خارج شوند! هرگز! هرگز! برای همیشه!

برخی فکر می‌کنند که گناهکاران پس از اینکه مدتی را در جهنم گذرانیدند، از آن بیرون می‌آیند و به بهشت می‌روند! باید عرض کنم که این یک دروغ بی‌ارزش و مهلک است! کلام خدا از "عذاب ابدی" سخن می‌گوید. (متی ۲۵:۴۶) این مجازات، موقتی نیست. برای همین است که در کلام انبیاء، هیچ نشانی از دعا برای مردگان وجود ندارد. این کار از سنت‌های باطل انسانی بیرون می‌آید و در کلام خدا جایی ندارد! در رساله به عبرانیان ۲۷:۹، چنین آمده است: "زیرا که انسان را یکبار مردن و پس از آن جزا یافتن، مقرر شده است." دعا برای مردگان نمی‌تواند آنان را از عذابی که حق مسلم ایشان است، خلاص کند و آنان را از روز داوری هم برهاند. کسانی هم که در بهشت هستند، به دعای ما احتیاجی ندارند، زیرا آنان در کنار خدای تمام نیکویی‌ها، ابدیت را سپری می‌کنند.

عزیزان، اجازه ندهید که هیچکس شما را با کلمات پوچ و بیهوده فریب دهد. عده‌ای می‌گویند که خدا نیکو است و اجازه نمی‌دهد که بندگان او در آتش بسوزند! او بر تمام انسان‌ها رحمت خواهد کرد و پس از اندک مجازاتی، همه را نجات خواهد داد و به بهشت وارد خواهد ساخت. این افراد از کلام خدا اطلاع ندارند و تلاش می‌کنند تا از واقعیت فرار کرده و عده‌ای را هم فریب داده و به دنبال خود بکشند. اگر این اشخاص توبه نکنند و دل خود را به کلام خدا نسپارند، در همان آتشی که آنرا انکار می‌کنند؛ خواهند سوخت! و دیگر برای توبه خیلی دیر خواهد بود!

آیا توجه کردید که آن مرد دولتمند از ابراهیم چه می‌خواست؟ او تقاضا داشت که ابراهیم، ایلعازر را بفرستد تا با قطره آبی از نوک انگشتانش، لبان سوزان و تشنه او را تر و خنک سازد تا اندکی از درد و رنج او کاسته شود. و همچنین او از ابراهیم می‌خواست تا ایلعازر را به خانه پدرش بفرستد تا آنها را درباره جهنم و عذاب بیحد آن، هشدار دهد! اما پاسخ ابراهیم به آن مرد ثروتمند، بسیار جالب توجه است. به کلام خدا در فصل شانزدهم انجیل حضرت لوقا گوش فرا دهید: "[آن مرد ثروتمند] گفت: «ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا

ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.» ابراهیم وی را گفت: «موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند!» گفت: «نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.» وی را گفت: «هرگاه موسی و انبیا را نشوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

دوستان عزیز، آیا کلام انبیاء را که می‌تواند شما را از عذاب جهنم برهاند، می‌دانید؟ این خبر خوش، پیام شیرین انجیل خداوند عیسی است. راه پارسایی و عدالت که ما آنرا در این درس‌ها اعلام می‌کنیم، همان خبر خوشی است که خدا آنرا فرموده است. این پیام بطور خلاصه این است که خدا یک منجی عادل را به جهان فرستاده است تا خون پاکش را براساس پیشگویی‌های انبیاء بریزد و بمیرد و در روز سوّم از مردگان برخیزد تا راه نجات و پارسایی برای تمام فرزندان گناه‌آلود آدم باشد. اگر شما در دل خود به مرگ و رستاخیز عیسی برای نجات شما از گناهانتان ایمان داشته باشید، مطمئن باشید که به جهنم نخواهید رفت! اما اگر چیزی غیر از این باشد، باید در انتظار روز داوری عدل الهی باشید که خدا شما را داوری و مجازات خواهد فرمود!

همانطور که در اولین درس‌ها آموختیم، خدا جهنم را برای انسان نیافرید، بلکه برای شیطان و فرشتگان سقوط‌کرده او بود که جهنم مهیا گردید. اما گناه جدّ ما آدم، همه ما را در مسیر جهنم قرار داده است! مطمئناً طبیعت گناه‌آلود درونی ما سبب می‌شود که همگی برای همیشه هلاک شویم، اگر خدا به داد ما نرسد! مزد گناه، مرگ و جهنم است. ما با توانایی‌های خودمان نمی‌توانیم از جهنم فرار کنیم! اما خدا را شکر که خدا برای ما راهی فراهم فرموده است تا بدان ما نجات و حیات ابدی را بیابیم و به بهشت برویم. برنامه خدا این بود که مرگ مسیح مقدس و رستاخیز او راهی برای نجات ما و ورود ما به بهشت خدا باشد. خدا کفاره گناهان ما و مجازات آنرا بر دوش عیسی گذاشت تا ما حیات بیابیم. در رساله دوّم پولس رسول به قرنتیان ۵:۲۱، چنین ذکر شده است: "زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم."

در کلام خدا دیدیم که فرزندان آدم، چگونه عیسی را شکنجه دادند و او را بر صلیب کشتند. خدا اجازه داد تا چنین کارهایی بر عیسی مسیح، روا داشته شود تا به انسان‌ها نشان دهد که گناه چقدر زشت است و چه مجازات سنگینی به دنبال دارد. تمام بلاهایی که بر عیسی وارد شد، سزای ما بود! اما خدا به دلیل رحمت و محبتش بر ما انسان‌ها، اجازه داد تا عیسی مسیح، بجای ما و در راه ما بمیرد تا ما نمیریم! و بخاطر داشته باشید که شکنجه عیسی بر صلیب، به آنچه که انسان‌ها در حق او روا داشتند، محدود نمی‌شد. کلام خدا به ما می‌گوید که خدا دردی را بر عیسی مسیح بر صلیب قرار داد که فکر بشر از تصور آن ناتوان است. خدا جریمه گناهان ما را بر عیسی نهاد. جهنم ما بر عیسی روا داشته شد!

حضرت ایوب درباره رنج جانکاه عیسی بر صلیب، چنین می نویسد: "در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندان هایش را بر من افشرده و مثل دشمنم چشمان خود را بر من تیز کرده است... خدا مرا به دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به دست شریران افکنده است." (ایوب ۱۶:۹، ۱۱)

تاوان گناه ما این بود که بمیریم و با خشم عادلانه خدا روبرو شویم و به ظلمت جهنم فرو برویم، اما عیسی مسیح، خشم خدا را به خاطر ما بر خود هموار نمود تا ما با مهربانی خدا مواجه شویم! زمانی که عیسی در حال جان سپردن بر صلیب بود، تمام آسمان تاریک شده بود و ظلمتی همچون جهنم، همه جا را فرا گرفته بود و عیسی با صدای بلند، فریاد می زد: "ای خدای من ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟! به راستی چرا خدا عیسی محبوبش را روی صلیب، تنها گذاشته بود و از او رو برگردانیده بود؟ دلیلش من و شما هستیم! گناهان ما باعث شد که خدای مقدس، عیسی را طرد کند، زیرا خدا نمی تواند به بدی و گناه بنگرد و آنرا تحمل فرماید. خدا گناه تمام ما انسان ها را بر وی نهاد. این حقیقتی است که ذهن های ما نمی تواند آنرا کاملاً درک نماید! اما آنچه که کاملاً واضح است، این است که اگر شما به مرگ و رستخیز عیسی مسیح ایمان داشته باشید، خدا شما را نجات خواهد داد و هرگز به جهنم نخواهید رفت! خدا در مسیح عیسی، ما را عادل محسوب می فرماید. مرگ و رستخیز عیسی، تاوان گناهان ما را پرداخت و ما را از جهنم ابدی خلاصی داد!

خدا جهنم ما را بر عیسی قرار داد. آیا اینرا باور دارید؟ آیا ایمان دارید که عیسی مسیح عادل، تاوان گناهان شما را تماماً پرداخته است؟ یا هنوز هم می خواهید که خودتان این هزینه گزاف را بپردازید و با اعمال خودتان از جهنم خلاص شده و به بهشت بروید؟! می خواهید ابدیت را در کجا سپری کنید؟ بهشت؟ یا جهنم؟ تصمیم با شما است.

از شما ممنونیم که به این درس توجه کردید. شما را دعوت می کنیم که به درس بعدی ما بپیوندید تا موضوعی کاملاً متفاوت نسبت به این دسته از درس ها را مورد بررسی قرار دهیم. به یاری خدا، درباره بهشت مطالعه می کنیم. خدا شما را مبارک فرماید. در پایان، این آیات را از فرمایشات خداوند عیسی خدمتتان قرائت می کنم. خدا فیض عطا کند تا کلام او را درک کنید. در انجیل حضرت متی ۷:۱۳-۱۴، چنین می خوانیم:

"از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مؤدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند، بسیاریند. زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کمند."

درس ۹۸

بهشت



کتاب مکاشفه یوحنا ۲۱، ۲۲

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس قبلی، درباره جهنم صحبت کردیم؛ جایی که عذاب و مجازات، هرگز پایان نمی‌پذیرد. جهنم جای بسیار هولناکی است و برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است. جهنم جایی است که تمام آنان که راه رستگاری را ندیده گرفته‌اند، بدانجا خواهند رفت! این همان چیزی است که کلام خدا در کتاب مکاشفه حضرت یوحنا ۱۵:۲۰، می‌فرماید: "و هر که در دفتر حیات، مکتوب یافت نشد؛ به دریاچه آتش افکنده گردید." جهنم، بدترین جایی است که انسان می‌تواند تصور کند. اما در این درس، ما می‌خواهیم به یکی از زیباترین موضوعاتی که روح هر انسان می‌تواند در آن تعمق کند، بپردازیم. این موضوع باشکوه، ملکوت یا همان بهشت است.

مردم، اعتقادات مختلفی درباره بهشت دارند. برخی از مذاهب باستانی مشرق زمین، اعتقاد دارند که بهشت‌های فراوانی وجود دارند که درجه لذت و خوبی آنها باهم متفاوت است و بستگی به اندازه خوبی اعمال فردی دارد که به آن وارد می‌شود. برخی هم معتقدند که فرد ابتدا باید به جهنم رفته تا گناهان او پاک شود و سپس به بهشت وارد می‌شود. عده‌ای هم تصور می‌کند که بهشت مال آنانی است که اعمال و فرائض مذهبی را به خوبی انجام داده‌اند و در بهشت، می‌خورند و می‌آشامند و لذت می‌برند. گروهی هم تصور می‌کنند که بهشت مال کسانی است که در راه رضای خدا، آدم می‌کشند و حقوق دیگران را ندیده می‌گیرند و اعتقادات خود را به دیگران تحمیل می‌کنند و در نهایت به بهشت می‌روند و در آنجا از مصاحبت و رابطه با زنان و پسران بسیار زیبا و حوریان بهشتی! لذتی وصف‌ناپذیر می‌یابند! اما سخن ما در درس امروز، چیزی نیست

که انسان‌ها درباره بهشت فکر می‌کنند، بلکه می‌خواهیم نظر کلام زنده خدا در این باره، جویا شویم.

بهشت در کلام پیامبران، اسامی زیادی دارد. بهشت، ملکوت، تخت پادشاهی خدا، درگاه حضور خدا، خانه خدا، محل سکونت خدای مقدس، شهر مقدس، شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی، منزلگاه فرشتگان و بره خدا، حضور خداوند عیسی و جلال عظیم او، منزل قوم خدا که نامشان در آسمان نوشته شده است؛ می‌باشد. عیسی بهشت را منزل پدرش می‌نامد، زیرا آنجا مکانی است که او پیش از آمدن به دنیا در آنجا بوده است.

بطور خلاصه، بهشت؛ محل سکونت خدای تعالی است. همانطور که کلام خدا می‌فرماید، خدا در همه جا حضور دارد، باین حال در جایی در بالای تمام ستارگان و آسمان‌ها، در مکانی بسیار زیبا، خدا در جلال عظیم خود، ساکن است. بهشت جایی است که پسر حضرت اعلی؛ بر تخت پادشاهی خود و به دست راست خدا نشسته است و منتظر بازگشت به جهان برای داوری نهایی و نو ساختن آن است. همچنین، بهشت جایی است که هزاران هزار فرشته، تخت پادشاهی خدا را احاطه کرده‌اند و همچنین مردم بسیاری که از طریق خون بره بی‌عیب خدا پاک گشته‌اند، در آنجا ساکن هستند.

در آخرین کتاب کتاب مقدس، یعنی کتاب مکاشفه حضرت یوحنا، و در دو فصل پایانی آن؛ یوحنا رسول مکاشفه شهر مقدس خدا را دریافت می‌کند، جایی که خداوند عیسی برای کسانی که نام ایشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، مهیا فرموده تا آنان ابدیت را با او و در کنار او سپری کنند. ببینیم که کلام خدا در وصف بهشت خدا چه می‌فرماید. در فصل بیست و یکم از کتاب مکاشفه حضرت یوحنا، چنین آمده است:

"آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود، و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گران‌بها، چون یشم بلورین. و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نام‌های دوازده سبط بنی‌اسرائیل باشد...

و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است... و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گران‌بها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوّم، یاقوت کبود و سوّم، عقیق سفید و چهارم، زمرد... و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر

خالص چون شیشه شفاف. و در آن هیچ قدس ندیدم، زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره؛ قدس آن است. و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است. و امت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. و جلال و عزت امت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت. و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند."

و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود. و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد و برگهای آن درخت برای شفای امت‌ها می‌باشد. و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود. و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد. (مکاشفه ۵-۱:۲۲)

به این ترتیب، خدا شهر مقدس اورشلیم آسمانی را به یوحنا رسول نشان می‌دهد که آنرا برای کسانی که راه نجات را برگزیده‌اند، مهیا فرموده است. در وقت باقی مانده از این درس، اجازه می‌خواهم درباره آنچه که خدا در کلامش در ارتباط با راهی که منتهی به بهشت می‌شود، می‌فرماید، بیندیشیم. چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که به بهشت می‌رویم و به جهنم نخواهیم رفت؟ آیا به یاد دارید که خداوند عیسی به شاگردانش در ارتباط با منزل خدا و راهی که به آن منتهی می‌شود، چه تعلیم فرمود؟ اجازه دهید تا کلام مبارک عیسی را از فصل چهاردهم انجیل یوحنا خدمتتان قرائت کنم. کلام خدا چنین می‌فرماید، با احترام به آن گوش دهید:

"دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. و جایی که من می‌روم، می‌دانید و راه را می‌دانید. تو ما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا

می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.»

این فرمایش عیسی به شاگردانش بود. مسیح خود را راه و راستی و حیات می‌نامد و به حق که اینچنین است! هرکس که از طریق عیسی مسیح، آن منجی مقدس؛ به سوی خدا نیاید، تمام تلاشش بیهوده است و هرگز نمی‌تواند به درگاه خدا راه یابد. هرگز! کلام خدا در این مورد، چنین می‌فرماید:

"و در هیچکس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر در زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم." (اعمال رسولان ۴: ۱۲) و همچنین (اول تیموتاؤس ۲: ۵، ۶)

عیسی مسیح که واسطه بین انسان و خدا است و از جانب او آمده است، راه **رستگاری** می‌باشد که به سوی بهشت می‌رود. برای بردن گناهکاران به درگاه خدا بود که مسیح متولد شد و زندگی مقدسی را به نمایش گذاشت و خون پاکش را ریخت و در روز سوم از مردگان برخاست تا کفاره و قربانی کامل و نهایی برای جبران گناهان بشر در حضور خدای مقدس باشد. هیچکس جز از طریق عیسی به حضور خدا نمی‌تواند آمد. آیا شما به این حقیقت مطلق، ایمان دارید؟ آیا درک می‌کنید که عیسی مسیح تنها راه به حضور خدا است؟

دوستان عزیز، ما هرکاری هم که بکنیم، هر لباسی بپوشیم، هر مذهبی را پیروی نماییم و به هر دری که بزنیم، اگر از طریق عیسی مسیح نخواهیم به خدا نزدیک شویم، هیچ امیدی برای ورود ما به حضور خدا وجود ندارد. خدا حاکم مطلق و صاحب جهان و قدوس مطلق است و ما نمی‌توانیم با دل ناپاک و فاسد شده از گناهانمان به درگاه خدا برویم. او نمی‌تواند گناه را تحمل فرماید و عدالت و قدوسیّت او ایجاب می‌کند که گناه را بی‌سزا نگذارد و آنرا مجازات نماید. اما این خدای عادل و قدوس، محبت مطلق هم هست و محبت و رحمانیت بی‌انتهای او ایجاب می‌کند که به انسان اسیر و ناتوان؛ کمک کند تا او را نجات بخشد. تلاش‌های ما هرگز برای رسیدن به معیارهای خدا کافی نیست. کلام خدا در کتاب حضرت اشعیا ۶: ۶، چنین می‌فرماید: "زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلّه ما مانند لثّه ملوث می‌باشد. و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده؛ گناهان ما مثل باد، ما را می‌رباید." بهشت یک جای مقدس است و ناپاکی و هرزگی در آن هیچ جایی ندارد! (مکاشفه ۲۱: ۲۷)

هیچکس به جز آن خدای مقدّس و مجسّم، یعنی عیسی مسیح عادل و پسر خدای زنده که برّه بی عیب خدا است، نمی تواند ما را بدان جا داخل نماید. پس شاید بازهم بپرسید که چه کسی می تواند به بهشت برود؟ باید خدمتتان عرض کنم که تنها کسانی که در خون برّه خدا شسته شده اند و بوسیله ایمان به عیسی، می توانند به بهشت وارد شوند. در رساله پولس به رومیان ۲۲:۳-۲۵، چنین می خوانیم:

"یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کلّ آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است." همچنین در رساله اول حضرت یوحنا ۹:۵-۱۳، هم اینطور نوشته شده است: "اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است. آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است. و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات را دارد، و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است. این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید."

دوستان عزیز، آیا می دانید که تنها در مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است که می توانیم به درگاه خدا و بهشت بین او وارد شویم و هیچ راه دیگری وجود ندارد؟ آیا به اسم پسر خدا ایمان دارید؟ آیا اسم شما در دفتر حیات ابدی خدا نوشته شده است؟

به این سؤالات مهم و نیز پاسخ آنها بیندیشید. خدا می خواهد تا به شما بصیرت عطا فرماید تا پاسخ این سؤالات اساسی را دریابید. خدا شما را برکت عطا فرماید تا این آیه هراس انگیز کلام خدا را به درستی درک نمایید. کلام خدا در رساله اول پولس رسول به قرنتیان ۹:۲، چنین می فرماید:

"چنان که مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوست داران خود مهیا کرده است.»"

خیلی متشکریم که در این درس هم با ما همراه بودید. تا درس بعدی، همه شما عزیزان را به خدای نیکو و امین می‌سپاریم. خدا نگهدارتان باد. آمین.

درس ۹۹

شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟



بخش ۱

دوستان عزیز شنونده، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می‌خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می‌فرستیم. خوشحالیم که می‌توانیم دوباره با درس *راه پارسایی و عدالت*، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در درس‌های قبلی، کلام خدا را مورد بررسی و پژوهش قرار دادیم و دریافتیم که راه رستگاری بوسیله خدا بنیاد گذاشته شده است و از این طریق، گناهکاران می‌توانند در حضور او پارسا و عادل شمرده شوند. دیدیم که عیسی مسیح، تمام وعده‌های خدا را به کمال و انجام رسانید. **در این درس و همچنین در درس بعدی**، قصد داریم تا جلال کسی را مرور کنیم که تمام انبیاء درباره او سخن گفته‌اند. به همین سبب در این دو درس پایانی این دسته از درس‌های راه پارسایی و عدالت، می‌خواهیم به همراه شما درباره عیسی خداوند، مطالعه کرده و بپرسیم که: **"نظر شما درباره عیسی چیست؟"**

در مطالعه انجیل مقدس، دیدیم که عیسی از مردم سؤال می‌کند **"در مورد مسیح چه فکر می‌کنند؟ پسر چه کسی است؟"** (انجیل حضرت متی ۲۲: ۴۲). این مهمترین سؤال از هر یک از ما انسان‌ها است و سرنوشت پیش روی ما بستگی به پاسخ به این سؤال دارد. عیسی مسیح، به زودی بازمی‌گردد و وقتی که او بیاید؛ او همان سؤال را از شما هم خواهد پرسید.

هدف ما از این درس‌ها، این است که برای شما دوستان عزیز، روشن کنیم که عیسی واقعاً کیست. بزرگترین دل‌نگرانی ما این است که مبادا کسی شما را در این زمینه گمراه نماید. ما شما را تشویق می‌کنیم که عیسی را صرفاً یک پیامبر و یا یک انسان خوب و اصلاح‌طلب، ندانید. او در تمام جنبه‌های شخصیتی و زندگی خود، **بی‌نظیر بود!** کسی هرگز همانند او نبوده است. شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟ فکر می‌کنید عیسی کیست؟ در این درس و درس بعدی، ده سؤال در این باره مطرح شده است که قصد داریم به آنها پاسخ

دهیم تا با قوت خدا ذهن شما درباره عیسی روشنتر گردد. اجازه دهید تا به این سؤالات پردازیم.

۱. سؤال اول: شما درباره تولد عجیب عیسی چه فکر می‌کنید؟

هیچکس همانند عیسی متولد نشده است! عیسی به پسر مریم معروف است. می‌دانید که یحیا پسر زکریا، پسر سلیمان، پسر داود و پسر اسماعیل و پسر ابراهیم است. روال معمول این است که هرکس را به اسم پدرش بنامند و او را پسر پدرش بخوانند. اما در مورد عیسی، سؤال این است که چرا اسم مادرش را بر او گذاشتند؟ پاسخ این است که چون او پدری جسمانی و زمینی نداشت. او از یک دختر جوان و باکره که با مردی ارتباط زناشویی و جنسی نداشت، متولد گردید. او بوسیله قدرت روح خدا به دنیا آمد. حدود هفتصدسال پیش از ظهور مسیح، پیامبری به نام اشعیا درباره تولد عیسی، چنین پیش‌بینی کرد: "اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند گذاشت که تفسیرش این است: «خدا با ما!»" (کتاب اشعیا نبی ۷:۱۴)

تمام انسان‌های روی زمین، از خاک زمین سرشته شده‌اند. همه ما فرزندان گناهکار و فانی آدم و حوا هستیم. همه ما از خاک هستیم و به خاک باز می‌گردیم. اما خداوند عیسی از آسمان بود و به آسمان بازگشت. همه ما آدمیان به گناه آلوده هستیم، لیکن عیسی هرگز هیچ گناهی نکرد. او درست به اندازه خدا مقدس و بی‌گناه بود. کلام خدا در رساله اول حضرت پولس به تیموتاؤس ۱:۱۵، چنین می‌فرماید: "عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد." عیسی پیش از اینکه به جهان آید، در حضور خدا بود، زیرا او کلمه جاودانی و روح خدا بود. او خود برگزید تا به این جهان بیاید تا محبت بی‌انتهای خدا را برای انسان گناهکار آشکار فرماید. دوستان عزیز، انسان‌ها نمی‌توانند خود و دیگران را نجات بخشند. تنها کسی می‌تواند فردی را که در چاه افتاده نجات بخشد که خودش بیرون از چاه باشد!

بهترین پیامبران هم نمی‌توانند انسان را از وضع گناه‌آلودش رهایی دهند، زیرا آنان هم خاک هستند و فرزند گناهکار آدم می‌باشند! اما عیسی طبیعت گناه‌آلود ما انسان‌ها را به ارث نبرده بود و کاملاً بی‌عیب و بیگناه بود. او از بالا آمد. او از یک باکره متولد شد! در کلام خدا همچنین می‌بینیم که خدا فرشتگانش را فرستاد و ستاره‌ای هم راهنمای راه زائران و مشتاقان دیدار عیسی گردید تا مژده آمدن منجی را به جهان اعلان نمایند! هیچ انسانی همانند او متولد نشده است! عیسی در تولدش بی‌همتا بود. اما وجه تمایز عیسی تنها در نحوه

تولد او خلاصه نمی‌شود. او در سیرت و شخصیت هم بی‌نظیر بود. و به همین سبب، سؤال دوّم برای ما مطرح می‌شود.

۲. سؤال دوّم: شما درباره شخصیت مقدّس عیسی چه فکر می‌کنید؟

عیسی کامل و بی‌عیب بود. او هرگز مرتکب هیچ گناهی نشد. او هرگز از کسی طلب بخشش نکرد، زیرا او هرگز گناهی نکرد. همه انسان‌ها و همه پیامبران، گناه کرده‌اند، اما عیسی مطلقاً بی‌عیب و بی‌گناه بود. هیچکس نمی‌تواند عیسی را به گناهی متهم سازد. دوستان و دشمنان عیسی اعتراف می‌کردند که نمی‌توانند در او هیچ عیب و گناهی بیابند. دوستان خوب، هیچکس بیگناه نیست و تنها عیسی است که مقدّس مطلق است. عیسی بالاتر از پیامبران است، زیرا او کلمه جاودانی و پاک خدا است. عیسی در سیرت و شخصیت هم بی‌نظیر بود. اما هنوز چیزهای مهم دیگری هم باقی مانده است که سؤالات بعدی را در ذهن ما ایجاد می‌کنند.

۳. سؤال سوّم: شما درباره کلام عیسی چه فکر می‌کنید؟

روزی دشمنان عیسی سربازانی را برای دستگیری او فرستادند. اما آنان بدون اینکه او را دستگیر کنند، برگشته و به اربابان خود گفتند که هرگز کسی مثل عیسی سخن نگفته است! (انجیل حضرت یوحنا ۶:۷). اگر به سخنان عیسی که درباره خود گفته بود، توجه کنیم؛ خواهیم دید که سخنان او هم منحصربه‌فرد است.

او درباره خودش چنین فرمود: "من نور عالم هستم." (انجیل حضرت یوحنا ۱:۹). پیامبران همچون ماه و ستارگانی هستند که فروغ اندکی در آسمان بشریت دارند، اما عیسی خورشید تابانی است که به همه چیز نور می‌افشانند. وقتی که خورشید طلوع می‌کند، دیگر چه نیازی به ماه و ستارگان دیگر است؟ عیسی همچنین گفت، "من راه، راستی و حیات هستم." (یوحنا ۱۴:۶). عیسی از تمام رهبران مذهبی دیگر، بسیار متفاوت بود. پیامبران و رهبران مذهبی فقط راهنمایی می‌کنند و دستور و توصیه می‌دهند، اما خداوند عیسی فرمود، «من راه هستم. به من ایمان بیاور، بدنبال من بیا، و تو می‌توانی در حضور خدا برای همیشه زندگی کنی.» خود او است و راه دیگری وجود ندارد. تنها عیسی می‌تواند انسان را به حضور خدا ببرد.

هیچکس اینگونه سخن نگفته است! عیسی منحصربه‌فرد است و جلال او در تولد و سیرت و گفتارش محدود نمی‌گردد و باز هم سؤالاتی در ذهن، ایجاد می‌گردد.

۴. سؤال چهارم: شما درباره کارهای شگفت‌انگیز عیسی چه فکر می‌کنید؟

عیسی می‌تواند هرکاری بکند. تمام قدرت آسمان و زمین به او داده شده است. توانایی و اقتدار وی را پایانی نیست. عیسی می‌تواند تمام کارهایی را که خدا انجام داده است، انجام دهد. چه کسی می‌تواند توفان را آرام سازد به جز خدا؟ عیسی توفان را آرام کرد. چه کسی می‌تواند مرده را زنده کند به جز خدا؟ عیسی مرده را زنده کرد. چه کسی می‌تواند چشم یک نابینا را باز کند به جز خدا؟ عیسی آنرا هم انجام داد. عیسی تمام اینها و بسیاری معجزات دیگر انجام داد. او بیماری‌ها را شفا بخشید، دیوها را اخراج فرمود، و انواع کارهای عجیب دیگر انجام داد که تنها از خدای قادر مطلق برمی‌آید. آیا اینها که شواهد مستند تاریخی هستند، اثبات نمی‌کنند که عیسی کلمه حقیقی خدا است؟! خدا به برخی از پیامبرانش قدرت داد تا معجزه کنند، و آنان به اسم خدا و با اجازه او این کارها را انجام می‌دادند و قدرت آنان موقتی و محدود بود، اما عیسی با اقتدار خود و با قوتی بی‌پایان، انواع معجزات را به‌ظهور می‌رسانید. عیسی با کلامی انواع معجزات را به‌عمل می‌رسانید. عیسی با کلامی، مردگان را زندگی دوباره می‌بخشید. او می‌فرمود و انجام می‌شد. مانند (لوقا ۲۲:۵-۲۳)

عیسی به ایلعازر که چهارروز بود مرده و مدفون شده بود، فرمود: "ای ایلعازر بیرون بیا!" (یوحنا ۱۱:۲۵) و او هم زنده شد و از قبر بیرون آمد! دوست عزیز، اگر شما هم در اسارت قبر هستید، از قبر خود بیرون آید. عیسی به شما می‌فرماید که حیات و نجات بیابید. عیسی امروز هم می‌تواند به هرکس که به‌سوی او آید، حیات جاودانی و شفا و رستگاری بخشد. او زنده است و با قدرت عمل می‌کند. قبر او خالی است و او بر مرگ و هر نیروی دیگری پیروز است. شما درباره عیسی چه فکر می‌کنید؟ او کیست؟ عیسی بی‌همتا است. او قادر مطلق است. اجازه دهید تا سؤال دیگری هم مطرح سازیم.

۵. سؤال پنجم: شما درباره اسامی و عناوین عیسی چه فکر می‌کنید؟ همانگونه که در نوشته‌های پیامبران دیدیم، عیسی، صدها اسم و لقب دارد. این اسامی و لقب‌ها ما را کمک می‌کنند تا درک بهتری نسبت به هویت عیسی داشته باشیم. برای مثال او عمانوئیل، کلمه، پسر انسان، بره خدا، منجی، نان حیات، تاک حقیقی، شبان نیکو، نور جهان، خداوند جلال، رستاخیز، الف و یاء، ابتدا و انتها، اول و آخر، در، راه، حقیقت و حیات و پسر خدا خوانده شده است. دیدیم که حضرت موسی مرد خدا نامیده شده است. ابراهیم دوست خدا خوانده شده است و اما تنها شخصی که به پسر خدا مسمّا شده است، عیسی

مسیح است! آیا این پسر نیست که رابطه‌اش با پدرش نزدیکتر از سایرین است؟! عیسی پسر خدا خوانده شده است و حقیقتاً شایستگی چنین عنوانی را هم دارد! خدا او را پسر خود خواند تا از دیگران متمایز باشد. خدا او را پسر محبوب خود می‌خواند. در انجیل حضرت متی ۵:۱۷، خدا درباره عیسی، چنین می‌فرماید: "این است پسر حبیب من که از او خشنودم. او را بشنوید." عیسی پسر خدا است و محبت و شخصیت خدای حقیقی را برای ما آشکار می‌فرماید. در انجیل یوحنا ۱:۱۸، چنین می‌خوانیم: "خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد." دوست عزیز، آیا می‌خواهید خدا را بشناسید و با او رابطه‌ای صمیمانه داشته باشید؟ به سوی عیسی بیایید تا از این موهبت الهی برخوردار شوید. عیسی همان مفهوم خدا با ما است. در عیسی مسیح، خدا با انسان‌ها است.

برخی تصور می‌کنند که خدا نمی‌تواند در جسم انسانی پدیدار گردد. کسانی که اینطور فکر می‌کنند، از قدرت بی‌پایان و مطلق خدا اطلاع درستی ندارند. اتفاقاً ظهور خدا در جسم بشری، یکی از بهترین نمونه‌های قدرت خدا است که او می‌تواند خود را در لباس جسم بشری هم ظاهر فرماید، بدون اینکه الوهیت او خدشه‌دار گردد! خدا این کار را انجام داد تا خودش را به انسان بشناساند و گناهکاران را نجات بخشد. لازم بود که خدا در جسم ظاهر گردد تا انسان بتواند او را بشناسد. راهی دیگر وجود نداشت تا اینچنین خدا محبتش را آشکار فرماید. دوستان عزیز، **خدا بزرگ است و قادر مطلق می‌باشد.** او می‌خواهد تا همه او را بشناسند و از او پیروی نمایند. برای همین بود که او در لباس جسم انسانی پدیدار گشت.

شما درباره اسامی و القاب عیسی چه فکر می‌کنید؟ عیسی پسر کیست؟
(متی ۴۲:۲۲)

دوستان خوب، وقت درس ما به پایان می‌رسد و به یاری و خواست خدا، در درس بعدی به پنج سؤال دیگر هم درباره عیسی پاسخ خواهیم داد و سفر خود را در کلام مقدس خدا به پایان خواهیم رسانید.
خدا شما را برکت عطا فرماید تا به کلام خدا با دقت بیندیشید که می‌فرماید:

"که در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است. و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است."
(کولسیان ۲:۹، ۱۰)

تا درس بعدی شما را به خداوند مهربان و عزیز می‌سپاریم. خدای راستی شما را حفظ فرماید. آمین.

درس ۱۰۰

شما درباره عیسی چه فکر می کنید؟



بخش دوم

دوستان عزیز، فیض و سلامتی بر شما باد. ما در نام خدا، خداوند سلامتی که می خواهد همگان راه پارسایی و عدالتی را که او بنیاد نهاده است، درک کرده و مطیع آن شوند و برای همیشه سلامتی حقیقی را در او داشته باشند؛ به شما سلام و درود می فرستیم. خوشحالیم که می توانیم دوباره با درس راه پارسایی و عدالت، در خدمت شما عزیزان باشیم.

در این درس، قصد داریم تا به گفتگو درباره آنچه که در درس قبلی آغاز کردیم؛ بپردازیم. اگر به خاطر داشته باشید، سؤالی مطرح کردیم مبنی بر اینکه: "شما درباره عیسی چه فکر می کنید؟". این یک سؤال بسیار مهم و حیاتی است، زیرا سرنوشت ما به پاسخ به این سؤال بستگی دارد. در درس قبلی، درباره تولد معجزه آسای مسیح، سیرت و شخصیت منحصر به فرد وی، تعالیم و کلام باشکوه وی، قدرت الهی او و عناوین و اسامی مبارک او؛ صحبت کردیم. در این درس هم به پنج سؤال دیگر درباره مسیح پاسخ می دهیم. تقاضا می کنم با ما همراه باشید.

۶. سؤال ششم: شما درباره مرگ عیسی چه فکر می کنید؟

آیا شما می دانید که در کجا خواهید مرد؟ آیا می دانید که چگونه می میرید؟ و آیا می دانید چه وقت می میرید؟ همه ما قبول داریم که اطلاعات ما درباره این سؤالات، صفر است! اما عیسی پاسخ این سؤالات را کاملاً و دقیقاً می دانست. او می دانست که در کجا خواهد مرد و درباره مرگش هم پیشگویی کرده بود که در اورشلیم می میرد. او همچنین اعلام کرد چگونه می میرد. او به شاگردانش گفته بود. در انجیل حضرت لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳، خداوند عیسی چنین می فرماید:

"پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می رویم و آنچه به زبان انبیاء درباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. زیرا که او را به امتها تسلیم می کنند و استهزاء و بی حرمتی کرده، آب دهان بر

وی انداخته و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوّم خواهد برخاست.»

عیسی همچنین به شاگردانش اطلاع داد که چه وقت می‌میرد. او فرمود که در روز عید پسخ که یادبود رهایی قوم خدا از اسارت مصر است، در اورشلیم خواهد مرد.

مرگ عیسی مسیح، با مرگ تمام انسان‌های دیگر تفاوت داشت. او خودش مرگ را برگزید. در انجیل حضرت یوحنا ۱۰:۱۸، چنین می‌خوانیم: "کسی آن را [جان را] از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم." عیسی هرگز گناه نکرد. برای همین بود که او توانست بر مرگ غلبه نماید. او می‌توانست به‌سادگی به آسمان رود، اما حاضر شد تا بمیرد تا از مرگ و رستاخیز او فرزندان آدم نجات بیابند. او اجازه داد تا انسان‌ها او را مصلوب نمایند تا اراده پدر آسمانی را به‌جا آورده باشد. مرگ او بخشش از گناهان را برای ما فراهم نمود. هفتصدسال پیش از مسیح، اشعیا نبی درباره‌ی علت مرگ مسیح، چنین نبوت کرده است:

"و حال آنکه به‌سبب تقصیرهای ما مجروح و به‌سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد."

من و شما دلیلی هستیم که عیسی برای آن جان داد. او شبان نیکو بود و شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندانش فدا می‌گرداند. هیچ انسانی مانند او نمرده است!

۷. سؤال هفتم: شما درباره‌ی پیروزی عیسی بر مرگ و رستاخیز وی، چه فکر می‌کنید؟

عیسی مرد و مدفون گردید. دشمنان او نگهبانانی را برای محافظت قبر او گماردند. سنگ بسیار بزرگی به در قبر عیسی غلتانیده شد تا مبادا کسی جسد او را دزدیده و ادعا کنند که او زنده شده است! اما تمام تلاش آنان باعث نشد تا عیسی در قبر بماند. او زنده از قبر بیرون آمد! خداوند عیسی در روز سوّم پس از مرگش، زنده شد و از قبر بیرون آمد و خود را بر شاگردانش ظاهر فرمود. صدها نفر، عیسی زنده شده را دیدند و او را لمس کردند و با او سخن گفتند.

عیسی جای زخم‌های دستان و پاهایش را به آنان نشان داد تا ایشان باور کنند که او همان عیسی است که کشته شد و اکنون زنده و در میان آنان است! تمام پیشگویی‌ها درباره او به‌انجام رسید! خدا عیسی را از مردگان برخیزانید تا به جهان اثبات فرماید که عیسی کلمه خدا است و قربانی او مقبول خدا قرار گرفته است.

مرگ بزرگترین دشمن انسان است. همه انسان‌های پیش از ما مرده‌اند. پیامبران نیز مرده‌اند و ما هم روزی خواهیم مرد. و قبرهای انسان‌ها نشان می‌دهند که مرگ قدرتمندترین دشمن انسان است. اما جلال بر خدا که عیسی مسیح، بر مرگ غلبه فرمود! او منجی زنده است که می‌تواند همه کسانی را که به او ایمان می‌آورند، نجات بخشد. آیا پیامبر دیگری پس از مرگ، زنده شده و اکنون هم زنده است؟! خیر، تنها عیسی مسیح بود که بر مرگ و قبر غلبه نمود. او امروز هم زنده است و برای همین است که ایمانداران واقعی مسیح، از مرگ هراسی ندارند، چون آقای ایشان بر مرگ غلبه کرده و آنان را هم در این پیروزی سهیم فرموده است! مرگ برای ایماندار مسیح، رفتن به حضور شیرین و ابدی او است. عیسی در مرگ و زنده شدن هم بی‌نظیر بود. او همتایی ندارد، زیرا کلمه خدا است. شما در مورد غلبه عیسی بر مرگ، چه فکر می‌کنید؟

۸. سؤال هشتم: شما درباره صعود عیسی به آسمان، چه فکر می‌کنید؟

پس از این‌که عیسی از مردگان برخاست، برای مدت چهل روز با شاگردانش به‌سر برد. و پس از آن در کلام خدا می‌خوانیم که او به آسمان صعود فرمود و به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشست. این نشان می‌دهد که او از تمام انسان‌ها و فرشتگان، برتر است. کلام خدا در این باره و در رساله حضرت پولس به فیلیپیان ۹:۲-۱۱، چنین می‌فرماید:

"از این جهت خدا نیز او را به‌غایت سرفراز نمود و نامی را که فوق از **جمع نام‌ها** است، بدو بخشید. تا به نام عیسی، هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است؛ خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، **خداوند** است برای تمجید خدای پدر." بلی عزیزان، صعود عیسی هم، مانند و همتایی نداشته است و او در این جنبه هم بی‌نظیر است.

۹. سؤال نهم: شما درباره بازگشت عیسی به جهان، چه فکر می‌کنید؟

عیسی به‌زودی بازمی‌گردد. او خود اینرا فرموده است و پیامبران هم اینرا پیشگویی کرده‌اند. فرشتگان هم اینرا اعلان می‌کنند. تمام شاگردان حقیقی عیسی، منتظر بازگشت او هستند. او خواهد بازگشت و تمام قوم خود را به

ملکوت خود خواهد برد. او بر تمام دنیا داوری خواهد نمود و سپس بر زمین، حکمرانی خواهد فرمود. او پادشاه جهان خواهد بود. او بایستی هزارسال سلطنت فرماید تا تمام دشمنان او در حضور او تعظیم نمایند. بلی عزیزان، او بهزودی بازمی‌گردد! همه‌چیز اعتراف می‌کند که شاه شاهان است. او می‌آید و همه در حضور او خواهند ایستاد. در آن روز، او از شما خواهد پرسید که: "شما درباره‌ی من چه فکر می‌کنید؟". شما چه پاسخی خواهید داد؟ اگر بگویید که او را یک پیغمبر می‌دانسته‌اید، آنوقت او خواهد گفت که چرا صادقانه به او اعتقاد نداشته‌اید؟ و شما محکوم و مجازات خواهید شد. او پسر خدای زنده و داور عادل جهان است. هیچکدام از پیامبران برای پادشاهی بازمی‌گردند، اما تنها عیسی است که بازمی‌گردد تا داوری و پادشاهی فرماید. رستخیز پیروزمندانه عیسی اینرا ثابت می‌کند. او بازمی‌گردد و هر چشمی او را خواهد دید و هر زانویی در مقابل او خم خواهد شد و هر زبانی اقرار خواهد کرد که عیسی خداوند است.

۱۰. سؤال دهم: شما درباره‌ی فرمان عیسی به شما چه فکر می‌کنید؟

عیسی خداوند فرمود: "بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک." (انجیل حضرت متی ۱۱: ۲۸-۲۹).

او همین ساعت، شما را می‌خواند. وقتی که عیسی نخستین شاگردان خود را دعوت فرمود، آنان همه‌چیز را رها کرده و از پی عیسی رفتند. او از شما هم چنین اطاعتی را می‌خواهد. منظور این نیست که شما دست از همه‌چیز بشوید و خانه و زندگی خود را به‌امان خدا ول کرده و دنبال عیسی باشید! بلکه منظور خداوند عیسی این است که او را سرور و آقای تمام زندگی خود بدانید و اختیار همه‌چیز را به او بدهید. عیسی می‌خواهد که شما به او اعتماد نمایید و به او ایمان داشته باشید و او را منجی خود بدانید. او تمام وجود شما را می‌خواهد. اگر او همانی باشد که ادعا می‌کند، پس همه‌چیز و هر خواسته‌ی او منطقی به‌نظر می‌رسد!

همانطور که دیدیم، عیسی مسیح، منحصربه‌فرد و بی‌همتا است و نمی‌توان کسی را با او مقایسه نمود. منحصربه‌فرد و ممتاز است. در تولدش، در شخصیتش، در تعالیمش، در اعمالش، در برخاستنش، در بازگشتش، و در قدرتش در عوض کردن قلب فرزندان آدم. او امروزه زنده و در آسمان است. او همراه کسانی است که به او ایمان دارند. او بهزودی بازمی‌گردد. هیچکس در

آسمان و زمین مانند او نیست. برای همین است که او لیاقت دارد تا ارباب و خداوند زندگی شما باشد! تنها عیسی قدرت دارد تا گناه انسان را بشوید و او را آزاد فرماید. فقط عیسی می‌تواند رابطه انسان را با خدا اصلاح و دگرگون سازد. تنها مسیح می‌تواند زندگی ابدی به انسان عطا فرماید. و فقط عیسی و خدای پدر هستند که می‌توانند روح القدس را به انسان افاضه فرمایند.

اما متأسفانه، بسیاری عیسی را صرفاً یک پیامبر بزرگ در نظر می‌گیرند و او را خداوند نمی‌دانند. باور اینکه عیسی تنها یک پیامبر است، اصلاً کافی نیست! شما باید با خدا موافق باشید که عیسی خداوند و کلمه حیات است که بر صلیب مرد و در روز سوّم زنده شد تا کار نجات فرزندان آدم را از گناهانشان، به انجام رساند. تمام فرزندان آدم، یک مشکل جدی دارند و این مشکل؛ گناه آنان است. خدای محبت، راهی برای علاج این مشکل فراهم نموده است. عیسی مسیح، چاره مشکل انسان است، اما انسان باید او را بپذیرد تا نجات یابد. خریدن دارو، بیماری را برطرف نمی‌کند، باید دارو را مصرف کرد تا نتیجه حاصل شود. اعتقاد به عیسی کافی نیست، باید او را به تمام قسمت‌های زندگی راه داد تا او بتواند آنرا دگرگون سازد.

شاید شما پرسید که چگونه می‌توان علاج خدا را برای گناه، دریافت نمود؟ باید عرض کنم که اگر به گناهان خود، اعتراف کنید و به زبان خود بگویید که عیسی خداوند است که برای رستگاری بشر از گناه جانش را فدا نمود و در دل خود به عیسی و خداوندی او ایمان آورید، حتماً بخشش خدا شامل شما هم می‌شود و می‌توانید مطمئن باشید که خدا شما را آمرزیده است. جلال بر خدا، اگر اکنون به عیسی ایمان آورید، همین الآن عادل و پارسا شمرده می‌شوید و به خدا تعلق خواهید داشت!

دوستان عزیز، آیا عیسی را در دل خود پذیرفته‌اید تا درد گناه شما را درمان نماید؟ هرکس که خون گران‌بهای عیسی را انکار نماید، باید بداند که راه دیگری برای نجات، وجود ندارد! به‌جز عیسی، هیچکس نمی‌تواند انسان را از وضعش نجات دهد.

بیاید تا به‌دقت به کلام خدا درباره تنها راه پارسایی و عدالت، توجه کنیم. خدا این راه را برای نجات بشر مهیا فرموده است. در فصل سوّم رساله حضرت پولس به رومیان، چنین می‌خوانیم:

"از آنجا که به اعمال شریعت، هیچ بشری در حضور او [خدا] عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت، دانستن گناه است. لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیاء بر آن شهادت می‌دهند؛ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی

که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند به‌وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار باشد بواسطه ایمان بوسیله خون او تا آن‌که عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فروگذاشتن خطایای سابق درحین تحمّل خدا، برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد. پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی، بلکه به شریعت ایمان. زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان؛ عادل شمرده می‌شود."

همچنین در رساله حضورت پولس به رومیان ۹:۱۰-۱۳، چنین آمده است: "زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت... زیرا هرکه نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت." همچنین افسسیان ۲:۸-۹

دوستان عزیز، آیا شما نام خداوند عیسی را خوانده‌اید؟ آیا هدیه رستگاری خدا را دریافت کرده‌اید؟ یا هنوز متکی به اعمال نیکوی خود هستید؟ ما از شما استدعا می‌کنیم که نجات خدا را رد نکنید. خدا از دل شما آگاه است. به او اقرار کنید که گناهکار هستید و قوانین مقدس او را شکسته‌اید. به او بگویید که مستحق مجازات سوزاننده خدا هستید. سپس از او تشکر کنید که او یک منجی عادل و بیگناه را به جهان فرستاده تا گناهان شما را پاک سازد تا شما در حضور خدا، پارسا و عادل محسوب گردید.

برادران و خواهران عزیز، شما باید تنها از راه پارسایی و عدالتی که خدا بنیاد نهاده است، به حضور او آیید. راه دیگری وجود ندارد. خدای رحیم، شما را دعوت می‌فرماید که به حضور او بروید. به درگاه او بروید و نجات بیابید. در کتاب اعمال رسولان ۱۶:۳۱، چنین نوشته شده است: "به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهی یافت."

این یکصدمین درس از این دسته درس‌ها بود که تقدیم حضور شما خوانندگان باوفا و عزیز گردید. سفر ما در مطالعه کلام خدا در این دسته از درس‌های راه پارسایی و عدالت، به پایان رسید.

از شما عزیزان بسیار سپاسگذاریم که با حوصله به این درس‌ها توجه کردید. آرزو داریم که خدا بر شما رحمت فرماید تا کلام او را که از طریق این درس شنیدید، درک کنید و کلام زنده او در وجود شما ثمر به‌بار آورد. با دعایی

که در آیات بیست و چهار و بیست و پنج رساله حضرت یهودا ذکر شده است، این درس را به پایان می‌رسانیم. کلام خدا چنین می‌فرماید:
"الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود، شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قایم فرماید، یعنی خدای واحد و نجات‌دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد؛ الآن و تا ابدآباد. آمین." (یهودا ۲۴، ۲۵)

"خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد."
(انجیل حضرت متی ۶:۵)

خدای همه فیض‌ها، شما را برکت مخصوص عطا فرماید و نگهدار شما باشد. آمین.

The Way of Righteousness

The Way of Righteousness presents God's captivating story clearly and chronologically. This 100-program radio series, first written (1992-1994) in the Wolof language for the Muslims of Senegal, West Africa, has been or is being translated into some 70 languages for radio broadcast worldwide.

"Blessed are those who hunger and thirst for righteousness, for they shall be filled." Matthew 5:6